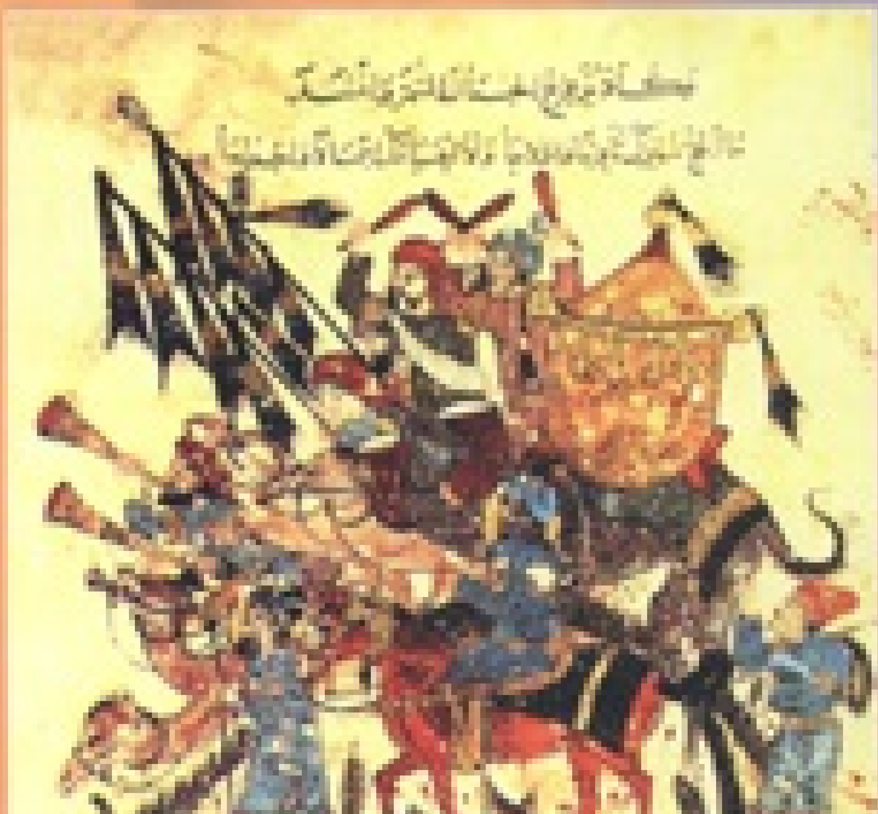
سفرنامه حجاز

مؤلف: محمد لبیب البتنونی
ترجمه: دکتر هادی انصاری



بسم الله الرحمن الرحیم

سفرنامه حجاز

نویسنده:

محمد لبیب البتنونی

ناشر چاپی:

مشعر

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

سفرنامه حجاز یا الرحله الحجازیه

مشخصات کتاب

سرشناسه : بتنونی، محمد لبیب، - ۱۹۳۸م.

عنوان قراردادی : الرحلةالحجازیه

عنوان و نام پدیدآور : سفرنامه حجاز یا الرحله الحجازیه/ تالیف محمد بیب البتنونی؛ ترجمه هادی انصاری

مشخصات نشر : تهران: نشر مشعر، ۱۳۸۱.

مشخصات ظاهری : ۴۷۲ ص.: مصور، نقشه.

شابک : ۲۴۰۰۰ ریال : ۹۶۴-۷۶۳۵-۱۷-۶

وضعیت فهرست نویسی : برون‌سپاری/فاپا

یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس.

موضوع : بتنونی، محمدبیب، - ۱۹۳۸م. -- فرهاس

موضوع : سفرنامه‌ها

موضوع : حج

موضوع : عربستان سعودی -- سیر و سیاحت

شناسه افزوده : انصاری، هادی، مترجم

رده بندی کنگره : DS۲۰۸/ب۲س ۷ ۱۳۸۱

رده بندی دیویی : ۹۱۵/۳۸۰۴

شماره کتابشناسی ملی : م۸۱-۲۷۶۹۶

ص: ۱

اشاره

ص: ۲

ص: ۳

ص: ۴

ص: ۵

ص: ۶

ص: ۷

ص: ۸

پیشگفتار مترجم

ص: ۹

ستایش پروردگاری را سزاست که جهان و جهانیان، را آفرید، پروردگاری که روح را در کالبد خاکی دمید و آدمی را با دادن عقل، از دیگر موجودات برتر ساخت و او را اشرف مخلوقات گردانید.

آنگاه انسان را علم و معرفت آموخت و قلم را ابزار کار و وسیله نوشتن و انتقال اندیشه‌ها قرار داد و قلم را چنان ارج نهاد که بدان سوگند یاد کرد!

درود بی‌پایان بر سرور کاینات، سید اولین و آخرین، حضرت ختمی مرتبت، محمد مصطفی صلی الله علیه و آله.

سلام بر ولی به حق او، حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام.

و سلام بر سرور زنان عالم حضرت زهرا و امامان معصوم علیهم السلام.

و سلام بر امام زمان، حضرت مهدی، ولی عصر (عج).

حرمین شریفین (مکه مکرّمه و مدینه منوره)، مقدس‌ترین و والاترین شهرهای مذهبی جهان‌اند که در قلب مسلمانان جای دارند. و کعبه، قبله یک میلیارد و اندی مسلمان است که روزانه، سه یا پنج بار به سوی آن می‌ایستند و با پروردگار خود به راز و نیاز می‌پردازند.

همه ساله، میلیون‌ها انسان، از زن و مرد مسلمان، از جای جای دنیا به آن دیار

ص: ۱۰

می‌شتابند و با حج‌گزاری و زیارت حرم نبوی و تربت پاك او به حق تقرب می‌جویند.

برخی از کسانی که این توفیق و سعادت نصیبشان گردیده، با توجّه به زمینه فکری و فرهنگی خویش کوله باری از خاطرات و اطلاعات را برای بهره‌مند کردن دوستان و آشنایان خود در اختیار مشتاقان گذاشته‌اند.

مسلمانان از صدر اسلام تا کنون، توجه و اهتمام ویژه‌ای به این دو شهر و آثار ماندگار و معالم جاودان آن داشته‌اند، که گاه به توصیف وجب به وجب و گام به گام آن پرداخته و هر رویداد و اتفاقی را به تفصیل بیان کرده‌اند.

تا کنون آثار مکتوب مسلمانان در این زمینه به زبان‌های مختلف که بیشتر آنها به زبان عربی و فارسی است، به نگارش درآمده و به چاپ رسیده است.

در سفرنامه‌های سیاحان و رحله‌نگاران مسلمان و گاه صاحبان قلم و دانشمندان، همچون سفرنامه ناصر خسرو قبادیانی (م: ۴۳۸ ه. ق) و ابن جبیر (م: ۵۸۰ ه. ق) و ابن بطوطه (م: ۷۵۶ ه. ق) اطلاعات گران سنگی در این باره درج گردیده است.

لازم به تذکر است که سنت سفرنامه نویسی در میان حاجیان ایرانی محدود بوده و رواج چندانی نداشته است؛ به طوری که در مدّت یك هزار سال و اندی، تنها آثار محدودی از این خاطرات خطیر و پر خاطره بر جای مانده است.

«مرآت الحرمین» از جمله این کتابها است که به قلم سرلشکر ابراهیم رفعت پاشای مصری نگاشته شده و در آن به شرح مسافرت‌های خود به عنوان فرمانده پاسداران محمل مصری و امیر الحاج مصر در سال‌های ۱۳۲۰ و ۱۳۲۱ و ۱۳۲۵ هجری پرداخته، و آگاهی‌هایش از مهمترین و سودمندترین آثار، در دو قرن اخیر به شمار می‌آید که به قلم این جانب به فارسی ترجمه و منتشر شد.

و اکنون این کتاب «الرحلة الحجازیه» یا سفرنامه حجاز، که در پیشدید شما عزیزان است نوشته دانشمند و ادیب مصری محمد لبیب بتنونی است که در سال ۱۳۲۷ ه. ق.

به همراه عباس حلمی پاشا «خدیو مصر» به سفر حج رفته و اطلاعات نسبتاً سودمندی از حرمین شریفین و تاریخ قوم عرب، جغرافیای جزیرهٔ العرب، تا زمان خویش را

ص: ۱۱

منعکس کرده است.

بی‌گمان راهنمایی و همراهی اندیشوران از نارسایی‌های این ترجمه خواهد کاست.

در پایان لازم است از راهنمایی‌ها و تشویق سرور عزیز و فاضل و ارزشمندم حجهٔ الاسلام و المسلمین آقای سیدعلی قاضی‌عسکر که در تشویق این جانب نقش به سزایی داشتند تشکر کنم. همچنان که از دست اندرکاران مرکز تحقیقات حج مستقر در قم نیز کمال تشکر و امتنان را دارم.

وما توفیقی إلّاباللَّه العلیّ العظیم

دکتر هادی انصاری

اوّل رمضان سال ۱۴۲۱/ آذر سال ۱۳۷۹

ص: ۱۲

اطلاعاتی درباره نویسنده

محمـد لبیب بتنونی مصـری- آنچنانکه از سـفرنامه‌های او آشـکار می گردد- در دیوان دربارِ خـدیویِ مصـر «عباس پاشا حلمی دوم» مشـغول خدمت بوده است. هنگامی که خدیو مصـر، عباس‌پاشا حلمی دوم در روز ۲۹ ذی القعده سال ۱۳۲۷ هجری (مصادف با ۱۲ دسامبر سال ۱۹۰۹ میلادی) عزمِ سفر به دیار مکه و مدینه نمود، بتنونی را طیّ فرمانی به همراه سایر رجال درباریِ خود به سفر بُرد.

پس از انجام فریضه حـج و زیارتِ مـدینه منوره، کاروانِ خـدیوی به مصـر مراجعت نمود که در این هنگام، محمد لبیب بک بتنونی سفرنـامه ارزشـمند و پرمحتوای خود را به نـام «الرحلـة الحجـازیه» به رشـته تحریر در آورد که این سـفرنامه تـا کنون سه بار به چاپ رسـیده است. نگـارش این کتـاب، پیش از تـألیف «مرآةالحرمین» ابراهیم رفعت پاشـا بوده است؛ زیرا نـامبرده در کتاب خود بارها از سفرنامه بتنونی یاد کرده است.

بتنونی دارای سـفرنامه دیگری به نام «رحلة الاندلسـی» نیز بوده که به هنگام سفرِ خود به اسپانیا، در سال ۱۹۲۶، میلادی آن را نوشته است و می‌توان گفت که تاریخ ارزشمندی از اندلس در این زمینه به شمار می‌آید.

همچنین بتنونی دو کتاب دیگر به نامهای: تاریخ حکومت بک و «الرحلة إلی آمریکا» یا سفرنامه آمریکا را نگاشته است.

از تاریخ تولد و یا وفات او آگاهیِ درستی در دست نیست لیکن به نظر می‌رسد که پس از سال ۱۳۵۰ هجری وفات کرده است.

ص: ۱۳

پیشگفتار

اشاره

همه ساله، جمعیّتی حدودِ ربع میلیون (۲۵۰۰۰۰ هزار نفر) از مسلمانان، برای انجام فریضه حج، راهی سرزمینِ عرب می‌شوند. از این رو تصمیم بر آن گرفتم که درباره این سرزمین، اطلاعاتی را به نظر شما خوانندگانِ ارجمند برسانم. این گفته‌ها را به دو بخش تقسیم می‌نمایم: بخش نخست را به ملّت عرب و ریشه و قبایل و تیره‌ها و دولت‌های آنان در پیش از اسلام و پس از آن اختصاص دادم و به صورت فشرده حقایق و گفته‌هایی را از میان تاریخ برای شما بازگو نمودم؛ سپس به بخشی دیگر از جزیرهٔ العرب کنونی و قبیله‌ها و حکومت‌های آن پرداختم.

قوم عرب

قوم عرب از کهن‌ترین ملت‌های جهان به شمار می‌آید، بطوریکه درازترین عمر در بین ملت‌ها و وسیع‌ترین حکومت‌ها و سلطنت‌ها متعلّق به این ملت بوده است تا آنجا که می‌توان گفت، از نظر فرهنگی و آبادانی، از قدیمی‌ترین ملّت‌های روی زمین به شمار می‌آید. آنان در پیش از اسلام دارای حکومت‌های درخشانی در تاریخ بوده‌اند.

همچنانکه بعد از اسلام نیز آن سرزمینِ پهناور و گسترده را که دارای حدودی وسیع در اطراف جهان بوده، به زیر سلطه خویش در آورده و مدّت زمانی دراز رتبه نخست را در

ص: ۱۴

سیاست جهانی از آنِ خود کرده بودند. در اینجا مناسب دیدم که ملت عرب را نسبت به ریشه و اصالت آن، به سه بخش تقسیم نمایم: بخش نخست- «عمالیق» یا «عرب بائدهٔ»، دوم- «عرب قحطانی» و سوم- «عرب عدنانی».

عمالیق

این قوم، از فرزندان «عملیق بن لاوذ بن سام» بوده‌اند و بنابر آنچه که از ایشان اطلاع داریم، این قوم نخست به حالت بدویت در صحرای میان «عراق» و «عقبه» زندگی می‌کرده‌اند؛ اینان از گروههای کوچکی تشکیل شده بودند و به دنبال چراگاه و علف، از سویی به سوی دیگر حرکت می‌کردند. معمولًا هر یک از گروههای یاد شده دارای رییس قبیله‌ای بوده‌اند که مدیریت کارهای آنان را بر عهده داشته است و قدرتمندان و سرسختان آنها، به امر بازرگانی میان «بابل» و «مصر» اشتغال داشتند. این قوم همچنان بر زندگیِ ساده خویش پایبند بودند تا اینکه آنچنان گسترده و قدرتمند گردیدند که بر «بابل» غلبه یافتند. از این پس در قرن بیست و پنجم پیش از میلاد مسیح علیه السلام، دولتی را به نام دولت «ساموآبیین» (از فرزندان سام بن نوح) در آن سرزمین بوجود آوردند. این دولت همچنان پابرجا بود، تا اینکه در قرن بیست و سوم پیش از میلاد مسیح علیه السلام، پادشاهی از میان آنان به نام «حمورابی» برخاست. او بر دولت «آشوریان» و پیرامون آن دست یافت، بطوریکه دارای سرزمینی وسیع و پهناور گردید. در آن هنگام آنچنان این حکومت پیش رفت که در دوران خود به بالاترین سطح، از جهتِ ادبی و مادّی رسید و آن سرزمین به «مملکت حمورابی» معروف گردید. این دولت تا اواخر قرن بیست و یکم پیش از میلاد- یعنی تقریباً به مدّت چهار قرن- دوام یافت.

باستان شناسانی که در باقی مانده‌های آثار «آشوریان» و «بابلیان» به کندوکاو پرداخته‌اند، عقیده دارند که بر تعداد بسیاری از آثارِ آنان، که نشان از تمدّن و فرهنگ شهرنشینی آنها داشته، نوشته‌هایی با خط میخی (۱) نقش بسته است که در این زمینه این قوم

۱- عمالیق، خط میخی را از سومریان که پیش از آنان بر بابل حکومت می‌کردند، آموختند. چون این خط بانوک میخهای آنان بر روی گِل نوشته می‌شد، بدین نام مشهور گردید. آنان بسیاری از این سنگ نوشته‌های خود را در کوره‌ها قرار داده و حرارت می‌دادند تا اینکه مستحکم شود، بطوریکه با گذشت هزاران سال باقی بماند؛ تمدن عرب در این خط، تأثیر بسزایی گذاشت و شکل و خصوصیات فراوانی را بدان افزود، بطوری که این خط، تا پیش از اسلام، در یمن مورد استفاده قرار می‌گرفت، لیکن خط میخی با انتشار خط «نبطی» که مورد استفاده حجازیان بود، متلاشی شد و از بین رفت.

ص: ۱۵

را از کهن‌ترین و پیشتازترین اقوام، در تمدن به شمار می‌آورند.

هنگامی که کم‌کم این دولت رو به ضعف گذاشت و از قدرت آن کاست، سرزمین‌های پیرامون آن جدا گردیده «آشوریان» مستقل شدند.

آشوریان در پی استقلال خود، آنچنان قدرت پیدا کردند که در سال ۱۲۸۰ پیش از میلاد، در دوران پادشاهی «تغلاب بلسّر» بر بابل چیره شدند و حاکمیت آن را به دست گرفتند. آشوریان پس از به قدرت رسیدن، شروع به آزار عربها کرده و با آنان رفتاری زشت و ناپسند داشتند. عربها این ستم و بیدادگری را تحمّل نکرده و گروه بسیاری از آنان، همانند هر زمان دیگر به هنگام ظلم و بیدادگری، از آن دیار مهاجرت کرده و به سوی جنوب جزیرۀ العرب و غرب آن رهسپار گردیدند.

شاسو (هکسوس) یا قوم عرب شرق یا عرب رعاۀ

در آن هنگام که دولت حمورابی در بابل مستحکم و پابرجا بود، «هکسوس» در قرن بیست و سوم پیش از میلاد مسیح علیه السلام از تنگه سوئز به مصر وارد شد و بر سمت دریایی آن سرزمین چیره گردید و حکومتی را در آن منطقه برای خود ایجاد کرد. این حکومت مرکز دولت خویش را شهر «صان» قرار داد و نخستین پادشاهان آنان «سلاطیس» نام داشتند که از سَرانِ خاندان هفدهم مصر بودند. عرب رعاۀ، همچنان در مصر باقی ماندند تا اینکه مَلِکْ «تُحُتْمُسْ»- پادشاه «طیبه»- در حدود سال «۱۷۰۰ ق. م» آنها را از این سرزمین راند.

از آنان آثار قابل ذکری به جای نمانده است و تنها آثاری که می‌توان نام برد، مجسمه‌هایی است از معبودهای آنان، به ویژه از معبود «سوتیغ» که همچنان باقی مانده است. گفته می‌شود، فرعون دورانِ حضرت ابراهیم علیه السلام، که عرب به او «سنان بن اشل»

ص: ۱۶

می گفتند و فرعون زمان حضرت یوسف که «ریان بن ولید» نامیده می‌شد و فرعون زمانِ حضرت موسی، که به او «ولید بن مصعب» می گفتند از این قوم بوده‌اند. برخی تأکید می‌نمایند، که فرعون سوم، از نژاد مصریان بوده است و گواه آنان این است که دو فرعون پیشین به خارجیان با دیده لطف می‌نگریسته‌اند، لیکن فرعون سوم همواره بر آنان ظلم و ستم روا می‌داشته است.

دولتِ عادِ نخستین

همچنانکه پیش از این یادآور شدیم، هنگامیکه عربِ شمال، پس از سقوط دولت حمورابیان در قرن بیستم، پیش از میلاد مسیح علیه السلام به جنوب جزیرهٔ العرب سرازیر گردیدند، دولتی را بنام «عادِ نخستین» بنیان نهادند. آنان در میان صحراهای یمن و عمان، مسکن گزیدند. تاریخ نگارانِ عرب، عاد را از کهن‌ترین ملّیتها به شمار آورده و بدین سبب، همواره برای هر شیء قدیمی که قدمت آنرا نمی‌دانند کلمه «عادی» به کار می‌برند.

آنان درباره این قوم، سخنانی اغراق آمیز را بیان کرده‌اند مثلًا گفته‌اند؛ «عاد، ۱۲۰۰ سال عمر کرده و دارای چهار هزار فرزند پسر بوده است؟!»، از این قبیل مطالب اغراق آمیز که می‌توانید به تاریخ‌های آنان مراجعه نمائید.

همچنین آنان گفته‌اند: «هنگامی که «عاد» درگذشت، پس از او فرزندانش: شدید، شدّاد و ارم به حکومت رسیدند». و گفته‌اند: «که «شدّاد» همان کسی است که شهر «إرم ذات العماد» را بنا کرد. برخی از مفسّران در تفسیر آیه أَلَمْ تَرَ کَیْفَ فَعَلَ رَبُّکَ بِعَادٍ* إِرَمَ ذَاتِ الْعِمَادِ (۱)

گفته‌اند: «آنان ملتی بلند پایه بوده‌اند و «إرم» نام جدّ آنان و «ذات العماد» وصفی از آن قوم عاد بوده است. دلیلِ آنان نسبتی است که به «ارم» داده می‌شود، آنچنانکه می گویند: «عادِ ارم» و «ثمود إرم». بطور کلی از این گفته‌ها چنین بر می‌آید که قوم «عاد»، دارای ساختمانهای مستحکمی بودند که در آن دوران، هیچ یک از دولت‌های شام، مصر و هند چنان ساختمانهای مستحکمی نداشتند.

آیه دیگری در سوره شعرا، در این باره این چنین فرموده است: أَتَبْنُونَ بِکُلِّ رِیعٍ

۱- فجر، ۶- ۷

ص: ۱۷

آیَةً تَعْبَثُونَ* وَتَتَّخِذُونَ مَصَانِعَ لَعَلَّکُمْ تَخْلُدُونَ (۱).

یعنی در هر بلندی برای خود ساختمانی مستحکم بنا کرده‌اید و در آن کارگاههایی ایجاد می‌کنید، آنچنانکه می‌پندارید شما جاودانی خواهید بود؟

در دوران شَدّاد، قومِ عاد طغیان نموده و به ظلم و فساد دست یازیدند، پس خداوند متعال «هود» را به جانب آنان فرستاد. این پیامبر، قومِ عاد را به ترکِ بُت پرستی و عبادتِ پروردگار فرا خواند، آنان او را تکذیب کرده و همچنان در گمراهیِ خویش باقی ماندند.

در این هنگام مدت زمانی دراز باران بر آنان قطع گردید. آنها بدین منظور گروهی را به سوی‌مکّه (۲) گسیل داشتند، لیکن همچنان در ظلم وستم خودباقی‌بودند. هنگامیکه حضرت هود علیه السلام مشاهده کرد که خشم و عذاب الهی به سوی آنان سرازیر خواهد گردید، به همراه کسانی که به او ایمان آورده بودند، از آنان کناره گرفته و به جای دوری مهاجرت نمود.

از این پس، پروردگار بادِ سختی را به مدت هفت شب و هشت روز پی در پی بر آنان فرستاد که همگی در نتیجه آن هلاک گردیدند.

برخی تاریخ نگاران بر این عقیده‌اند، که «عاد» نخستین گروهی از شکست خوردگانِ عربِ «رعاة» بودند که پس از رانده شدنشان از مصر، گِرد هم جمع گشته‌اند.

بنابراین، این قوم در آغاز، حکومتِ خود را در «احقافِ» مصر در (قرن هفدهم یا شانزدهم پیش از میلاد) شروع نمودند.

هنگامی که قومِ عاد هلاک گردیدند، هود و پیروان او باقی ماندند.

«لقمان بن عاد» که به همراه نمایندگانِ عاد به مکّه رفته بود، به گروهِ هود پیوست و از آن پس تعداد فراوانی به آنان پیوستند، که دولت نوینی را بنام «عادِ دوم» بوجود آوردند؛ این حکومت در حدود هزار سال ادامه یافت، تا اینکه «قحطانیان» بر آنان چیره گردیده و

۱- شعراء، ۱۲۸- ۱۲۹

۲- عاد در صورتیکه گفته تاریخ نگاران را در این باره- که گفته‌اند قومِ عاد در قرن بیستم پیش از میلاد به‌سوی سرزمین یمن سرازیر گردیده‌اند-، قبول داشته باشیم و قایل شویم که نمایندگان آنان به قصد استسقاء به مکه آمده و قصد داشتند که در کنار کعبه‌ای که ساخته حضرت ابراهیم علیه السلام بود، استغاثه کنند! با این حال برخی از همین تاریخ نگارانِ عرب گفته‌اند: «نمایندگان عاد پیش از این زمان بوده است!».

ص: ۱۸

حکومتِ آنان محو و نابود گردید.

باستان شناسان تاکنون اثری از تمدن این قوم بدست نیاورده‌اند. بلکه تنها به هنگام حفاری در سرزمین حکومتِ آنان به غارهایی که در میان سنگ بوجود آمده و بوسیله لایه‌های ضخیمی از خاک و شن پوشیده شده است، دست یافته‌اند، شاید! در آینده‌ای نزدیک به آثاری از آنان دسترسی یابند، که بوسیله آن بتوان فرهنگ و تمدن آنان را شناسایی نمود.

مَعینیّون

«معینیون» یا «بنی معین»، قومی بوده‌اند که در شرقِ سرزمین یمن و در شمال حضر موت، زندگی‌می‌کردند. آنان در آن سرزمین حکومتی بزرگ و پهناور بوجود آورده بودند.

تاریخ نگارانِ عرب، در این باره هیچ سخنی نگفته‌اند و تنها اطلاعات ما در این مورد از طریق مستشرقین- و به ویژه «هالیوی فرانسوی» که از کشورش در سال ۱۸۶۹ میلادی به این دیار ماموریت یافته و در آن کشفیات فراوانی را که مهمترین آن کشفِ شهر «معین» بود- بدست آمده است. از آن پس، باستان شناسان دیگری از غربیان، مانند؛ «غلاذر آلمانی» و جُزاینها در این باره تحقیقات فراوانی را بعمل آورده و آثاری را از این حکومت کشف نمودند. طبق گفته آنان «بنی معین» دارای تمدن و فرهنگ پیشرفته‌ای بوده و در دامنه کوههای یمن و دشت‌های حضرموت به شغل کشاورزی و زراعت مشغول بوده‌اند. این قوم با بوجود آوردن سدّها و باز کردن خلیج‌ها به سوی سرزمین خود، آب را به کشتزارهای خویش جاری نمودند.

تاریخ نگاران درباره عمر این آثار اختلاف کرده‌اند، برخی تاریخ آنها را به قرن چهاردهم پیش از میلاد رسانیده و برخی دیگر تاریخ آنها را به قرن هشتم یا هفتمِ پیش از میلاد متعلّق دانسته‌اند. در این میان، استاد «هومل آلمانی» کتابی درباره زبانِ آنان و زبانِ سبأ نگاشته است.

اگر بر آثار باقی مانده از آنان، خط میخی و لغت‌های بابلی بکار رفته باشد، بدون شک «معینیون» از عمالقه شمال بوده‌اند. بنابراین در صورتیکه این گروه، از میان «عاد

ص: ۱۹

اول»- که به این سرزمین سرازیر گشته‌اند- نباشند، از «عادِ دوم» به شمار خواهند آمد. در هر صورت بطور قطع نمی‌توان درباره این تمدّن سخنی گفت تا اینکه نتیجه کار باستان شناسان و حفّاران مشخص گردد، که امید آن داریم بزودی اطلاعاتِ عمیق‌تر و مهم‌تری را به دست ما بدهند!.

طسم و جدیس

مورخان عرب این دو قوم را از «عرب بائده» به شمار آورده‌اند؛ این دو در «یمامه»، شرق بلادِ عرب سُکنی گزیده بودند. قوم «طسم» همواره به علّت قدرت و زبردستی که دارا بوده به «طسم فرمانروا» معروف بوده‌اند. مرکز حکومتِ آنان شهری بنام «القریه» بوده و هم اکنون بنام شهر «حجر» معروف می‌باشد که آثار بازمانده از آنان اکنون هم در آن به چشم می‌خورد. همچنین در شهر «جعده»، هم اکنون کاخی دیده می‌شود، که بدان «کاخ العادی» گفته می‌شود (و ادّعا می‌کنند که از آثار کهن بجای مانده می‌باشد)؛ شاید! این ادّعا صحیح باشد زیرا این دو قوم هم زمان با «عاد» و یا زمانی کوتاه پس از آنان به این سرزمین وارد گردیده‌اند و ممکن است که «عاد» بر آنان حکومت می‌کرده و پس از هلاک شدن عاد، مدّتی را به تنهایی گذرانیده‌اند تا اینکه سرانجام به زیر سلطه «تبّعیان» در آمدند. این دو قوم همچنان بدین صورت باقی بودند تا اینکه مردی ظالم و فاجر که بر «طسم» حکومت می‌نمود، مقرر نمود که هیچ دختری از «جدیس» حق ازدواج ندارد مگر اینکه پیش از داماد، او (حاکم فاجر طسم) بر آن داخل شود! در این هنگام جدیس بپا خاستند و بر قتل او هم پیمان گردیدند. بدین منظور سلاح‌های خود را در زیر خاک مدفون کرده و او را به ولیمه‌ای در میان خود دعوت کردند، نامبرده به همراه جمعی از یاران خود به میان آنان آمد، در این هنگام بر او حمله کرده و او و یارانش را به هلاکت رسانیدند. شخصی از «طسم» به سوی تُبّع «حسان ابوسعد» گریخته و از او یاری طلبید، نامبرده لشکر خود را به سوی «جدیس» گسیل داشت. قوم «طسم» به او گفتند که در یمامه زنی بنام «زرقاء» وجود دارد که فاصله سه شب از یمامه را با چشمان خود می‌بیند! ترس آن داریم که آن زن ما را ببیند و قوم خویش را از ورود ما آگاه نماید. (تُبّع) به لشگریان خود دستور داد که هر یک

ص: ۲۰

قسمتی از شاخه‌های یک درخت را بر سر خود گرفته و به حرکت در آیند.

آنان این کار را انجام دادند، «زرقاء» همگی را مشاهده کرده و به قوم خود این چنین گفت:

إنی أری شجراً من خلفه بشر فکیف تجتمع الأشجار و البشر

ثوروا بأجمعکم فی وجه أوّلهم فإنّ ذلک منکم فاعلموا ظفر (۱)

آنان گفته او را باور نداشته و او را مورد استهزاء خویش قرار دادند!.

بنابراین لشکریان «تُبع» به سرزمین آنان وارد شده و همگی را به هلاکت رسانیدند.

گروهی از «طسم» که باقی مانده بودند، از یکدیگر جدا شده و به سوی جزایر بحرین روانه شدند. از این پس- در آغاز قرن پنجم مسیحی- نام آنان از میان برداشته شد.

ثمود

ثمود یکی از اقوام «عمالقه» به شمار می‌آید. که از «یمن» به سوی شمال حرکت کرده و در محلّ «مداین صالح» سکونت نمودند. از آن پس دولتی پهناور را در آن سرزمین بوجود آوردند. که آثار آن تا کنون برجا باقی مانده است. مهمترین آثار باقی مانده آنان، «قصر البنت» است که تاکنون نقش و نگارهایی بر آن- از تاریخی کهن تقریباً نزدیک به میلاد حضرت مسیح علیه السلام- باقی مانده است.

تاریخ نگاران در مورد آنان اختلاف نظر دارند برخی آنها را از یاران پادشاه نبطی‌ها که در «بطره» زندگی می‌کردند و برخی دیگر آنها را تابعینی از حکومت اعراب نبطی به حساب آورده‌اند، که در پایان این کتاب به هنگام سخن درباره «مداین صالح» شرحی را در مورد آنان آورده‌ایم.

۱- «من درختانی را که در پس آنها مردانی هستند می‌بینم، پس چگونه مردان با درختان جمع می‌شوند؟.

ای مردان قبیله‌ام آماده شوید و به نخستین آنها حمله‌ور شوید، که این کار از شما همانا پیروزی به همراه دارد».

ص: ۲۱

قحطانیان

قحطانیان، از «بنی قحطان بن سبأ» بزرگ فرزند «سام بن نوح»، به شمار می‌آیند. این قوم در شمال جزیرهٔ العرب زندگی می‌کردند و در قرن هشتم پیش از میلاد حضرت مسیح علیه السلام، به هنگام تسلطِ آشوریان بر آنان، به سوی بلاد یمن کوچ کردند. شاید این قوم، از معاصرین معینیان بوده‌اند که سرانجام بر آنان چیره گردیدند و در یمن، دولت نوینی را تشکیل دادند که تاریخ نگاران عرب آنان را «سبأ نخستین» نامگذاری کرده‌اند.

بیشتر تاریخ نگاران به هنگام سخن درباره «سد مأرب»، از آنان یاد کرده‌اند. نخستین بار، «همدانی» شرح گسترده‌ای در مورد آنان به رشته تحریر در آورد؛ پس از او «ارنو»، «هالیوی» و «غلاذر»، در قرن گذشته مطالبی درباره آنان نوشته و علاوه بر تایید گفته‌های «همدانی»، مطالب و اطلاعات تازه‌ای را بر اساس کشفیات، بر روی آثار باقیمانده از آنان که هم اکنون در موزه‌های اروپا قرار دارد- و شامل نقش و نگارهایی برروی سنگ و برنز است-، اضافه نمودند. از مجموع گفتار آنان، چنین بر می‌آید که آبهای حاصل از باران، در بلندیهای بلاد یمن، بصورت سیل‌هایی بزرگ به سوی دره‌های شرق و غرب آن سرزمین سرازیر می‌شد. درّه‌هایی که در شرقِ شهر «مأرب» قرار داشته‌اند، همگی به سوی دشتی بنام «میزاب» سرازیر می‌گردیده‌اند؛ که این مکان دارای ارتفاعی در حدود یک هزار و صد متر بالاتر از سطح دریا بوده و اطراف این دشت بوسیله کوههایی پوشیده شده است؛ این دشت در طرف شمال شرقی آن باریک گردیده و در میان دو کوه بنامهای، «بَلْق الأیمن» و «بَلْق الأیسر» که به گفته (همدانی) دارای مسافتی در حدود ۶۰۰ قَدَم یعنی تقریباً ۴۰۰ متر از هم فاصله داشته است.

این گردنه، «وادی أذینه» نام داشته که بعد از آن، دشت فراخ، گسترده‌ای قرار داشت که آبِ سیل‌ها بر آن جاری گردیده و از بین می‌رفت.

«سبئیها»، در فاصله کوتاهی از این گردنه، در این دشت، سدِّ بزرگی از سنگ را به طول ۸۰۰ ذراع و عرض ۱۵۰ ذراع- که به کمک دو کوه بَلَق در خارج و مجرای عمودی در تنگه «أذینه» آب را از مجرای اصلی آن به سوی راست و چپ منحرف می‌کردند، بنا کردند- و برروی ورودیهای آب آن سدهای دیگری بوجود آوردند، بطوریکه آب را به

ص: ۲۲

سوی منـاطق مورد دلخواه خود بر حسب ارتفـاع زمین‌هـا یا کاهشِ آب آن به جریان می‌انداختنـد. این سـدّ همانی است که به «سـد العرم» معروف می‌باشد و نخستین بار، از سوی «یثعمر» پادشاه «سـبأ»، در قرن شـشم پیش از میلاد بنا گردید،- نام این پادشاه را اخیراً بر روی کوه بَلَق در برابر سـد یاد شـده بر روی سـنگ یافته‌انـد- پس از او، جانشـینان وی مواردی را بر آن اضافه نمودند بطوری که این سدّ و آبِ آن آنچنان مفید گردید که تمامی صـحرای آن منطقه را حاصلخیز کرده و محصول فراوانی را در سرزمین یمنِ شرقی به عمـل آورد. این سـدّ صـحرای خشـک را به کشتزارهـا و مزارع فراوانی تبـدیل نمود، تـا آنجا که سـرزمین سـمت راست آن را به «بهشت راست» و سرزمین چپ‌اش را به «بهشت چپ»، تعبیر می‌کردند.

این سدّ (۱) همچنـان پابرجـا بود، تا اینکه قسـمتی از آن ویران گردیـده و آب انبار شـده در پشت آن آنچنان زیانی را به آن منطقه وارد ساخت که در نتیجه آن حکومت سبأ از میان برداشته شد و مردمان آن دچار پراکندگی گردیدند و در این میان بخشی از آنان که «خزاعه» بودنـد به سوی مکه و بخش دیگری از آنـان یعنی «اوس» و «خزرج»، به یثرب (مـدینه) و قسـمتی بنـام «أزْد»، به عمـان و یمامه و «مزیقیا» که «غسانیان» از آنان به شـمار می‌آمدنـد به شام و «لخمیان» که منـذریها از آنان به شـمار می‌آمدنـد، به عراق کوچ کردند.

و بدین صورت، سلسله «سبأ نخستین»، به پایان رسید که در مَثَل می‌گویند: جمعیت سبأ پراکنده و متفرق گردید.

۱- پس از شکسـته شـدن این سـد، پادشاهـان «حمیر» از نو آن را بنـا کردنـد و همواره نسـبت به تعمیر وساختمـان آن همّت به خرج می‌دادند. اخیراً نوشـته‌هایی حک شده برروی برخی از قسـمتهای سـنگی آن بوسیله «غلاذر» خوانده شده که نشان از تعمیر و مرمتی است که از سوی «ابرهۀ اشـرم» بر آن صورت پذیرفته و این سـنگ نبشـته، چگونگی ورودِ اهل یمن به سـرزمین حبشه‌ای‌ها را شـرح داده، همچنانکه یادآور گردیـده است که «سد مأرب» پس از شکسـته شدن از سوی «ابرهه» مجدداً تعمیر و مرمّت گردیده است. در این باره به کتاب العرب قبل الاسـلام نوشـته جرجی زیـدان مراجعه شود این سدّ، مجدداً پیش از اسـلام شکسـته شد، که دیگر مورد توجه قرار نگرفت و هم اکنون آثاری از آن- به ویژه قسمت غربی آن- بجای مانده است.

ص: ۲۳

تصویر ص ۱۵ تمهید از کتاب اصلی

ص: ۲۴

تاریخ سبأ به تفصیل در قرآن کریم آمده است. خداوند، می‌فرماید:

لَقَدْ كانَ لِسَبَإٍ فِی مَسْكَنِهِمْ آيَةٌ جَنَّتانِ عَنْ يَمِينٍ وَشِمالٍ كُلُوا مِنْ رِزْقِ رَبِّكُمْ وَاشْكُرُوا لَهُ بَلْدَةٌ طَيِّبَةٌ وَرَبٌّ غَفُورٌ* فَأَعْرَضُوا فَأَرْسَلْنا عَلَيْهِمْ سَيْلَ الْعَرِمِ وَبَدَّلْناهُمْ بِجَنَّتَيْهِمْ جَنَّتَيْنِ ذَواتَی أُكُلٍ خَمْطٍ وَأَثْلٍ وَشَیْءٍ مِنْ سِدْرٍ قَلِيلٍ* ذلِكَ جَزَيْناهُمْ بِما كَفَرُوا وَهَلْ نُجازِی إِلَّا الْكَفُورَ* وَجَعَلْنا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْقُرَى الَّتِی بارَكْنا فِيها قُرىً ظاهِرَةً وَقَدَّرْنا فِيهَا السَّيْرَ سِيرُوا فِيها لَيالِیَ وَأَيَّاماً آمِنِينَ* فَقالُوا رَبَّنا باعِدْ بَيْنَ أَسْفارِنا وَظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ فَجَعَلْناهُمْ أَحادِيثَ وَمَزَّقْناهُمْ كُلَّ مُمَزَّقٍ (۱)

«برای قوم «سبأ»، در محل سکونتشان نشانه‌ای (از قدرت الهی) بود: دو باغ (بزرگ و گسترده)، از راست و چپ، رودخانه عظیم با میوه‌های فراوان و به آنها گفتیم: «از روزیِ پروردگارتان بخورید و شکر او را بجا آورید!، شهری است پاک و پاکیزه، و پروردگاری آموزنده (و مهربان)!». اما آنها از خدا روی گردان شدند، ما سیل ویرانگر را بر آنان فرستادیم، و دو باغ (پربرکت) شان را به دو باغِ (بی‌ارزش)، با میوه‌های تلخ و درختان شوره‌گز و اندکی درخت سِدر مُبَدَّل ساختیم؛ این کیفر را بخاطر کفرانشان به آنها دادیم و آیا جز کفران کننده را کیفر می‌دهیم؟! و میان آنها بطور متناسب (با فاصله نزدیک) مقرر داشتیم، (و به آنان گفتیم): شبها و روزها در این آبادیها با ایمنی سفر کنید. ولی (این ناسپاس مردم) گفتند: «پروردگارا، میان سفرهای ما دوری بیفکن» (تا بینوایان نتوانند دوش به دوش اغنیا سفر کنند! و به این طریق) آنها به خویشتن ستم کردند! و ما سرنوشت آنان را داستانهایی (برای عبرت دیگران) قرار دادیم و جمعیّتشان را متلاشی ساختیم».

حکومت سبأ دوم یا حمیر

هنگامیکه بنیان و اساس دولت «سبأ اول» منهدم شده و پایتخت آنان شهر «مأرب» از هم متلاشی گردید، حکومت در سرزمین یمن به دست افرادی که در آن باقی مانده بودند، افتاد. در این حال در هر کوی و دهکده و یا شهر و کاخی رییسی حکمرانی می‌کرد. این رییسان را «اذواء» می‌نامیدند و غالباً هر یک از آنان را پس از اضافه کردن نام

۱- سبأ، ۱۵- ۱۹

ص: ۲۵

شهرشـان می‌شـناختند، بعنوان مثـال؛ ذوناعـط، ذوریـدان و ذوظفـار، یعنی صاحب و بزرگ ناعط و صاحب ریـدان، یا صاحب ظفار. مشـهورترین این کاخها که بوسـیله شـعرای عرب و تاریخ نگارانِ آن- به ویژه همـدانی- در وصف آنها مبالغه کردهانـد، عبارتنداز: کاخ ناعط، کاخ سلحین، کاخ کوکبان، کاخ غمدان و کاخ بنیون و جزانیها.

معمولًا هر یکاز آنان کهدارای قـدرت بیشتری بود بر رؤسای ضـعیف‌تر از خود غلبه کرده وملکاورازیر سـلطه خویش درمی‌آورد. در اینصورت تمامی منطقه تحت فرمانروایی او را «محفـد» و صاحب آن را «قیل» می‌نامیدنـد. گاه چند محفد، زیر نفوذِ یک شـخص قرار می‌گرفت که در اینصورت تمـامی آن سـرزمینها را «مخلاـف» و حـاکم آن را «مَلِک» می‌نامیدنـد و دولت «حمیر» از کوچک و بزرگ آن بدین صورت تشکیل گردیده بود.

این وضع، همچنان با این کیفیت، در این سرزمین برقرار بود، تا اینکه صاحب ریدان (ظفار) که «علهان» نام داشت، در پایان قرن اوّلِ پیش از میلاد حضرت مسیح علیه السلام، قیام کرد و بر تعدادی از «مخلاف» ها و «محفد» ها غلبه کرد و حکومت «حمیر دوم» (۱) را بنا نهاد.

این دولت، در دوران جانشینان او همچنان رو به توسعه بود، تا آنجا که در دوران

۱- حمزه اصـفهانی گفته است: «پادشاهـان حمیر بیست و شـش نفر بودهانـد، که به مـدّت ۱۷۰۰ سال حکومت‌کردهانـد و عبارتنداز: حارث رایش مـدّت ۱۲۵ سال، أبرهه ذوالمنار مـدّت ۱۸۳ سال، افریقش، فرزنـد ابرهه به مـدّت ۱۶۴ سال، العبـد ذوالاذعار مدّت ۲۵ سال، هدهاد بن شـرحبیل مدّت ۷۵ سال، بلقیس، دختر هـدهاد مدّت ۲۰ سال، ناشر ینعم مدّت ۸۵ سال، شمر یرعش مدّت ۳۷ سال، أبومالک مدّت ۵۵ سال، تبع بن الاقرن مدّت ۵۳ سال، ذوحبیشان مدّت ۷۰ سال، الاقرن بن ابومالک مدّت ۱۶۳ سال، کلیکرب مدّت ۳۵ سال، اسعد ابوکرب مدّت ۱۲۰ سال، حسان بن تبع مدّت ۷۰ سال، عمرو بن تبع مدّت ۶۳ سال، عبید کلال مدّت ۷۴ سال، تبع بن حسان مدّت ۷۸ سال، مرثـد بن عبیـد مدّت ۴۱ سال، ولیعـۀ بن مرثـد مدّت ۷۳ سال، ابرهـۀ بن صـباح که مـدّت حکومت او نامعلوم است، صـهبان بن محرث مدّت ۱۵ سـال، حسان بن عمرو بن تبع مـدّت ۵۷ سال، ذوشـناتر مدّت ۲۷ سال، ذونواس مدّت ۲۰ سال، و ذوجدن به مدّت ۸ سـال حکومت کردهانـد؛ بر این اسـاس نخستین پادشاه آنان، یعنی «حارث رایش» در قرن دوازدهم پیش از میلاد حکومت می‌کرده است. تاریـخ نگـار غربی، «نویـل دی فرجیه» در کتـاب خود «تاریـخ العرب»، به همین صورت نـام آنها را نگاشـته است، لیکن ابوالفداء و دیگر مورخان عرب، در این باره با آنان هم نظر نبودهاند.

ص: ۲۶

«شمر یرعش»، حضرموت و دنباله سرزمینهای شرقیِ آن، زیر نفوذ آنان در آمد. و از این پس حکومتی به نام «تُبّعیان»- (واحد آن تُبَّع می‌باشد) که به معنای شاه شاهان بوده و در اصطلاحِ رومیان به معنای امپراطور بود-، بوجود آمد. حکومت آنان، بوسیله جانشینانِ آنها، تا سال ۵۲۵ پس از میلاد، یعنی به مدّت ۶۳۰ سال، ادامه یافت و پادشاهان زیادی بر آنها حکومت نمودند. (۱) مشهورترین پادشاهان تبعیان، (هدهاد) بوده است که از سال (۳۷۴- ۳۴۵) پس از میلاد حکمرانی کرده است. پس از او «کرب اسعد» در سالهای (۴۲۰- ۳۸۵) پس از میلاد و «حسان بن أسعد» که بین سالهای (۴۵۵- ۴۲۰) میلادی و «ذونواس» طی سالهای (۵۲۵- ۵۱۵) میلادی، حکومت کرده‌اند.

حکومت «تُبّعیان» از تمدن و فرهنگ ویژه‌ای برخوردار بود آنچنان که در آن هنگام، سرزمین آنان نزد رومیان، به «بلاد عرب سعیده» معروف بود که عربها به آن، الیمن الخضراء (یمن سرسبز) می‌گفته‌اند. تمدن و فرهنگ آنان کمتر از تمدن و فرهنگ آشوریان- و دیگر حکومتهایی که در شمال جزیرهٔ العرب قرار داشت- نبود و گاه می‌توان گفت، که پیش از آنها به شمار می‌آمده است.

این گستردگی و پیشرفت در نتیجه برخورد آنان، با بازرگانانِ هندی، ایرانی، حبشه‌ای، مصری و سوری بوده است. کشاورزی آنان، آنچنان پیشرفته بوده، که تمامی سرزمین (محل حکومت) آنها پوشیده از کشتزار، گلستان، باغ و بوستان بوده است.

۱- درباره تعداد پادشاهان تبّعیان و نام هر کدام از آنها و مدّت حکومتشان، میان تاریخ نگارانِ عرب و تاریخ نویسان کنونی- که نوشته‌های خود را بر پایه آثارِ بجای مانده از آنان نوشته‌اند-، اختلاف نظر وجود دارد. پادشاهان تبّعیان، بر اساس نوشته کتاب «العرب قبل الاسلام» چنین بیان شده است: «شمر یرعش، که مدّت حکومت وی از سال ۳۰۰- ۲۷۵ میلادی بوده است؛ سپس حکومت ذوالقرنین الصعب افریقش بین سالهای ۳۲۰- ۳۰۰ میلادی، «عمرو» شوهر بلقیس ۳۳۰- ۳۲۰ میلادی، «بلقیس» برادر بلقیس که از سال ۳۷۴- ۳۴۵ میلادی، «میلکرب ینعم» ۳۸۵- ۳۷۴ میلادی، «ابوکرب اسعد» ۴۲۵- ۳۸۵ میلادی، «حسان بن اسعد» ۴۲۵- ۴۲۰ میلادی، «شرحبیل یعمر بن أسمد» ۴۷۰- ۴۵۵ میلادی، «معد یکرب ینعم» و فرزندش لحیعه و شاید لهیعه ۴۹۵- ۴۷۰ میلادی، «مرثد اللات ینوف» ۴۵۵- ۴۲۵ میلادی، «شرح نیوف» ۵۱۵- ۴۹۵ میلادی، «ذونواس» دمیانوس ۵۲۵- ۵۱۵ میلادی و «ذوجدن» که حکومت او در سالهای ۵۳۳- ۵۲۵ میلادی بوده است.

ص: ۲۷

آنان از کوههای اطراف خود، معدنهای گوناگونی، از قبیل معادنِ طلا، نقره، سنگهای قیمتی مانند: یاقوت، زمرّد و عقیق استخراج می کردند.

بدین مناسبت «سبئی‌ها» و «حمیریها»، از ثروتمندترین مردم روی زمین در آن زمان به شمار می‌آمدند و از نظر تمدّن و رفاه از سطح بالا-یی برخوردار بوده‌اند؛ آنان دارای کاخهای مُجَلَّل، باغهای پر گل و اثاثیه‌ای زیبا بوده‌اند، آنچنانکه شعراء و تاریخ نگاران، در وصف کاخهای آنان قلم فرسایی کرده‌اند که در اینجا گفته همدانی در وصفِ کاخ «کوکبان» را برای شما بیان می کنیم:

«این کاخ از برون، پوششی از نقره داشت که روی آن بوسیله سنگ سفید تزیین گردیده بود و از درون، بوسیله چوب درخت عرعر، کاشیکاری، عقیق رنگارنگ و دیگر سنگهای گران قیمت آذین گردیده بود».

درباره کاخ «بینون» اینگونه سروده شده است:

وَ اسْأل بینونَ و حیطانها قد نُطِّقت بالدرّ والجوهر (۱)

حکومت «تبّعیان»، تنها بر سرزمین یمن سایه نیفکنده بود بلکه سرزمین حجاز و یمامه و فاصله میان آن دو را- که قبایل عرب عدنانی و جز اینها در آن ساکن بودند- فرا گرفته بود و این دولت به دوران «أسعد أبوکرب» و فرزندش «حسان»، تا شام و سرزمین ایران و هند، گسترش یافت؛ آناناز طرف خود، حُکّامی را از عربها، برای آنها قرار می‌دادند که آنان را «ملک» می‌نامیدند، مانند: «زهیر بن حباب کلبی» و جز اینها.

همواره هیئت‌ها و فرستادگانی از جزیره به سوی آنان می‌آمد و شکایات خود را با آنها در میان می گذاشتند و از تحفه‌ها و پیشکش‌های آنان بهره می‌بردند.

حکومت «تبعیان»، همچنان در یمن پابرجا بود، تا اینکه «ذونواس»، ظلم و ستم خود را بر مسیحیان نجران آغاز کرد و آنان را به جرم آنکه مسیحی بودند- و خود بر دین یهود بود- به قتل می‌رسانید. این ظلم و جور تا آنجا پیشرفت، که گودالهای وسیعی را

۱- درباره بینون و دیوارهای آن سؤال می کنم، که با دُرّ و جواهر کمربندی برخود بسته است.

ص: ۲۸

حفر کردنـد و در آن آتش قرار دادند و هر یک از مسیحیانی را که حاضـر به تغییر دین خویش نبودند، در میان آتش می‌انداختند. داستان «اصحاب اخدود»، در سوره بروج، برای سختی‌هایی که بر آنان وارد گردیده است، آمده همانجا که خداوند فرموده است: قُتِلَ أَصْحَابُ الْأُخْدُودِ* النَّارِ ذَاتِ الْوَقُودِ ... (۱).

مردم نجران رو بـه سـوی «نجاشـی» در حبشـه آوردنـد و از او یـاری طلبیدنـد، نجاشـی کـه بر دین مسـیحیت بـود، لشـکر خـود را به فرماندهی «أریاط» به سوی آنان گسـیل نمود، که در میان آنان افسری بنام «ابرهة الاشـرم» بود، هنگامیکه «ذونواس» از حرکت آنان آگاه گردید، با سپاهی به جنگ آنها برخاست و جنگ سختی میان آنان درگرفت، لیکن (ابونواس) در این جنگ شکست خورد و متواری گردید و از بیم آنکه در دست دشـمن بیفتد، خود را در آب انداخت و غرق نمود. پس در این هنگام حبشه‌ای‌ها بر سرزمین یمن دست یافتنـد و «اریـاط» پس از آنکه بیست سـال بر یمن حکومت کرد، درگـذشت، پس از او، «ابرهه» جانشـین وی گردیـد، او پایتخت حکومت خود را «صـنعا» قرار داد؛ بعد از این «ابرهه» لشکر خود را از «صنعا» به سوی مکه آورد و در نتیجه شکست خورد و به صـنعا بازگشت و پس از ۴۳ سـال حکومت، با بیماری از پای درآمـد. پس از او فرزنـدش «یکسوم»، به مـدّت بیست سال بر آنان حکومت نمود، که سرتاسر حکومت او، ظلم و ستم و بیدادگری بود. پس از او، برادرش «مسروق بن ابرهه»، جانشین وی گشت، که ظلم و سـتم او، از برادرش افزون بود. هنگامیکه «ذونواس» هلاک گردید، امیری از خویشاوندان او، بنام «ذویزن» (جدن) قیام کرد و برخی از قسـمتهای این سـرزمین را به تسلط خویش در آورد و مدّت هشت سال حکومت نمود. سپس حَبَشی‌ها بر او چیره گردیدند و او مجبور به خودکشی گردید.

فرزند او «سیف» متواری شد و به قیصر روم پناه برد و از او طلب کمک نمود.

سیف، هفت سـال نزد قیصـر مانـد، لیکن او از کمـک دریغ نمود، پس به سوی کسـری انوشـیروان (پادشاه ایران) روی آورد و از او تقاضای مساعدت کرد، کسری به او وعده

۱- بروج، ۴- ۵

ص: ۲۹

کمک داد و سپاهی از زندانیان را به فرماندهی شخصی بنام «وهرز»، به سوی یمن گسیل داشت، کسری در این باره گفت:

«در صورتی که پیروز شوند از آنِ ماست و درصورتیکه شکست خوردند، به نفع ما خواهد بود».

«وهرز» به همراه سپاهیان خود، بر کشتی سوار شدند و از راه دریا خود را به یمن رسانیدند. در آنجا، با «یکسوم» و سپاهیان او برخورد نمودند، جنگ میان آنان آغاز گردید و حبشی‌ها را محاصره کرده بودند، در این هنگام «یکسوم» به قتل رسید و سپاهیان او متواری گردیدند، سپاهیان ایرانی، در پی آنان حمله‌ور شدند و تعداد بی‌شماری از آنها را به قتل رسانیدند. از این پس این سرزمین به تصرّف آنها در آمد و «سیف بن ذی یزن»، بر کرسیِ حکومت آن تکیه زد. در این هنگام نمایندگان عرب، برای عرض تبریک به سوی او آمدند و در این میان عبدالمطلب بزرگ قریش، به همراه شخصی به سوی او آمد و مورد احترام و تکریم فراوان او قرار گرفت. پس از مدّتی، حکومت «سیف» به وسیله محافظین آن که از حبشی‌ها بودند، از پای در آمد. و سرانجام حکومت «تُبعیّان»، با از میان رفتن او برچیده شد و از آن پس، یمن زیر سلطه دولت ایرانیان قرار گرفت. این وضع، همچنان ادامه یافت، تا اینکه در سال نهم هجری، مردم یمن اسلام آوردند، و نمایندگانی را از سوی خود به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله، به مدینه گسیل داشتند.

پیامبر صلی الله علیه و آله، «معاذ بن جبل» را به سوی آنان روانه کرد و امارت یمن را به دست او سپرد و خیر و نیکی را به او وصیت نمود. در آن هنگام دست نشانده کسری، شخصی بنام «بازان» بود، که پس از اسلام آوردنِ وی، یمن به زیر سلطه مسلمانان درآمد.

دولت کنده

«کنده»، تیره‌ای از «کهلان» بود که در آغاز قرن پنجم میلادی از یمامه مهاجرت

ص: ۳۰

کردنـد و در شـمالِ حضـرموت، در سـرزمینی که بنام آنان نامیـده شـد، سـکونت کردنـد. بزرگِ آنان، «حجْر بن عمرو»، معروف به «آکلِ المرار» بود، که نامبرده با «حسان بن تبع» پادشاه حِمْیَر، در ارتباط بود. زیرا او یکی از دستیارانش به هنگامِ فتوحات، در شـمالِ جزیرهٔ العرب بود و پس از آن، از سوی «حسان»، بر قوم خویش پادشاه گردیـد. «حجْر» مردی شـجاع، با درایت و دارای همّتی عالی بود. «بکر بن وائل»، از ظلم «لخمیان»- پادشاهان عراق که بر او چیره شـده و مملکت و سـرزمین او را از دسـتش خارج کرده بودند- به «حجر» پنـاه آورد و از او طلب کمـک نمود. پس «حجر» به همراه «بکر»، بر آنـان تاخت و سـرزمین «بکر» را از چنگ آنان خارج نمود. در این هنگام، «حسان» او را بر عرب پادشاه نمود. پس «حجْر» به سوی «نجـد» آمد و جایگاه خود را در «بطن عاقل» قرار داد و همچنان در آن باقی ماند، تا اینکه در گذشت.

پس از او، فرزنـدش «عمرو» جانشـین وی گردیـد که به علت کوتاهی زمان حکومتش نسـبت به حکومت پدر، «مقصور» نامیده شد؛ سپس فرزنـد او، «حـارث» زمـام امور را به دست گرفت. وی بـا توافقی که با «قباد» پادشاهِ ایران نمود، «منـذر بن ماء السـماء»، پادشاهِ حیره را از سلطنت رانده و خود جانشین وی گردید. هنگامیکه دوران پادشاهی به «انوشیروان» رسید، «منذر» را به حیره بازگردانید و حارث از آنجا متواری گردیـد، وی به سوی «دیار کلب» گریخت و در آنجا درگـذشت- حارث، از خود فرزندی به نام «حُجْر» باقی گـذارد، که نـامبرده در «دیمونِ» یمن به قتل رسـید و فرزنـدش «امرؤ القیس» شاعر معروفِ «بکر»، به خونخواهی پـدر برخواست و با کمکِ «سـیف بن ذی جدن» (یزن) پادشاه حمیر، به سوی «منذر بن ماء السماء» حرکت نمود. ابن حُجْر در محاصره قرار گرفت و در این جنـگ نـاگزیر به فرار گردیـد، از این پس وی از این سو به آن سو و از قـبیله‌ای به قـبیله دیگر حرکت کرد و درخواست کمک می‌نمود، لیکن هیچیـک به او کمـک نکرد، تـا اینکه به نزد «سـموأل بن عادیا» آمـد و زره و شمشـیر خود را نزد او به در آورد و از آنجا به سوی قیصـر روم حرکت نمود، وی نیز به او کمک نکرد سرانجام سر شکسته و دلتنگ، از نزد او مراجعت کرد و از ناراحتی در سال ۵۶۰ میلادی درگذشت؛ او آخرین پادشاه «کنده» به شمار می‌آید.

ص: ۳۱

دولت تنوخ در عراق

نسب شناسان درباره ریشه تنوخ اختلاف کرده‌اند:
برخی از آنان، «تنوخ» را از «قحطانیان» و عدّه‌ای دیگر آنها را از «عدنانیان»، به شمار آورده‌اند. در اینجا ما گفته دوم را مورد قبول قرار داده و در شجره‌نامه قبایل عربی آنان را چنین به حساب آورده‌ایم. و چون این قوم دولت عربی را در عراق بوجود آوردند، بدین منظور در اینجا از آنان یاد کرده‌ایم.
هنگامی که قوم «تنوخ» (۱)، به سرزمین عراق وارد شدند. در اوایل قرن سوم مسیحی دولت پهناوری را به وجود آوردند؛ نخستین پادشاه آنان، «مالک بن فهم» بود. پس از او، فرزندش «جُذیمهٔ الابرش»- که به زیرکی و قدرت و شجاعت و حُسن درایت مشهور بود-، جانشین وی گردید. او با پادشاه عمالقه «عمرو بن ظرب»- که در بلندیهای شام حکومت داشت-، جنگهایی نمود، تا اینکه سرانجام در پایتخت حکومتش، شهر «تَدْمُر»، او را به قتل رسانید. عمرو، دارای دختری بنام «زَباء» بود که یونانیان او را «زینوبی» نامیده و شاید تحریف شده زنوبه باشد وی به خونخواهی از پدر و با حیله گری، «جذیمه» را به قتل رسانید. «جذیمه»، از خود فرزندی به جای نگذاشت. او (جذیمه)، خواهر خود «رقاش» را به ازدواج مردی از لخمیان به نام «عدی» در آورد که از ندیمان جذیمه بود، او (رقاش) فرزندی نجیب به نام «عمرو» برای او به دنیا آورد. دایی (جذیمه)، فرزند خواهرش را نزد خود برده و تربیتی نیکو نمود. هنگامیکه «جذیمه» به قتل رسید، عمرو بن عدی (خواهر زاده جذیمه) حکومت خود را بر «حیره» بنیان نهاد و بدین ترتیب، حکومت از «تنوخ» به «لخم» منتقل شد.
عمرو، که در اندیشه قصاص دایی خود از «زباء» بود، بوسیله غلامِ خود «قصیر»، نقشه‌ای را طراحی نمود قصیر، به قصد پیاده کردن نقشه، بینی خود را برید و شکایت «ابن عدی» را نزد «زباء» برد. عمرو (ابن عدی)، مردانی را درون صندوقهایی جای داده و

۱- قوم تنوخ، دارای تیره دیگری بودند، که در بلندیهای شام حکومت را از دست روسها گرفتند و مدّتی‌حاکم بودند، تا اینکه «بنی سلیح»، که خود تیره‌ای از «قضاعه» بود، بر آنان تسلط پیدا کرده و حکومت را به دست گرفتند، سپس «غسّانیان» بر آنان چیره گردیدند.

ص: ۳۲

(صندوقها را که ظاهراً) به عنوان پیشکش بود، نزد قصیر فرستاد، قصیر که تصور نمود این صندوقها اموال متعلّق به او می‌باشد (صندوقها را در خانه زباء گذاشت)، مردان شبانه از درون صندوقها خارج گشتند و قوم «زباء» را به هلاکت رسانیدند. «زباء» موفق به فرار شد و ابن عدی برای دستگیری او به تعقیب وی پرداخت. هنگامی که او را دستگیر کرد، «زباء» با سمی که آماده کرده بود، خود را مسموم کرد و گفت: «به دست خودم می‌میرم نه به دست عمرو».

دولت لخمیان در عراق

پادشاهان حیره، از دست نشاندگان دولت ایرانیان بودند. (پادشاهان ایرانی) به عنوان پیشگیری از هجوم رومیها و هر گروه دیگری که از سمت غرب قصد آنان می‌نمود، آنان (پادشاهان حیره) را یاری می‌کردند؛ همچنانکه رومیان، از «غسانیان» به عنوان سَدّی در مقابل حمله مخالفین، از سمت شرق استفاده می‌کردند.

لخمیان، (که به بنی نصر مشهور بودند) نزد پادشاهانِ ساسانی دارای منزلتی ویژه بودند، به طوری که از احترام و تجلیلِ خاصّی بهره‌مند بودند. پادشاهان ساسانی، لخمیان را، به ملوکِ عرب نامگذاری کردند، تا آنجا که شهرت آنان در میان قبایل عرب دارای موقعیت ویژه‌ای گردید بطوریکه همواره نمایندگان و شعرای فراوانی از میان قبایل عرب، نزد لخمیان می‌آمدند و آنان را مورد مدح و ثنای خویش قرار می‌دادند، که از آن میان می‌توان نابغه ذبیانی، و طَرفَه و متلمّس و حسّان و جز اینها را نام برد.

پادشاهان لخمی، اغلب افرادی با همّت و بزرگ منش و عالیمقام بودند.

مشهورترین آنان در میان عرب، «نُعمان بن مُنذر» بود که نامبرده اندکی پیش از دوران اسلامی می‌زیسته است، این دولتِ مقتدر عربی، از سال (۶۲۸– ۲۶۸) میلادی حکومت می‌کرده است.

اینک در جدول زیر، نام پادشاهان و تاریخ حکومتِ آنان و نیز گوشه‌ای از کارهای مشهور آنان را، به نظر شما می‌رسانیم:

ص: ۳۳

جدول پادشاهان لخمی در حیره

نام پادشاه مدت پادشاهی کارها و خصوصیات وی

از سال تا سال

عمرو بن عدی بن نصر ۲۶۸- ۲۸۸ نامبرده به وجود آورنده دولتِ لخمیان در عراق بوده است

امرؤ القیس بن عمرو ۲۸۸- ۳۲۸ سلطنت او، آنچنان وسیع گردید که تمامی قبایل عرب، از غرب و جنوب را زیر سلطه خود در آورد و نیز قبایل «مذجح» و «ربیعه» و «مضر» را نیز تحت فرمان خویش قرار داد. او، با شمّر پادشاه حمیر نیز جنگید، نام وی را به خط عربی، بر روی قبری در «حوران» پیداکرده‌اند که‌احتمالًا دریکی ازجنگها که به آن سوی عزیمت کرده بوده است، در گذشته و در همانجا دفن گردیده است.

عمرو بن امرئ القیس ۳۲۸- ۳۷۷ او در حدود نیم قرن پادشاهی کرد و همزمان با پادشاهیِ شاپورِ ذوالاکتاف بوده است و دوران پادشاهی او، سراسر نعمت و رفاه برای مردم بود.

اوس بن قلام ۳۷۷- ۳۸۲ او از لخمیان نیست لیکن بر آنان چیره شد و مدّتی را به عنوان پادشاه، بر حیره حکومت نمود، تا اینکه به دست مردی از بنی نصر به قتل رسید و مجدّداً حکومت در دست آنان (لخمیان) قرار گرفت.

امرؤالقیس بن عمرو دوم ۳۸۲- ۴۰۳ دارای کارنامه‌ای قابل ذکر نبوده است.

نعمان اعور بن امرئ‌القیس ۴۰۳- ۴۳۱ او مردی با شخصیت و دارای همّتی والا- بود، جنگهای فراوانی انجام داد که در این میان چندین بار، با شامیان جنگید و با هر قبیله‌ای از عرب که از او فرمان نمی‌برد جنگید. اموال فراوانی به دست آورد، که هیچ یک از پیشینیان، به اندازه او، ثروت به دست نیاورد. کاخ «خَوَرْنَق» از او بود که به وسیله «سِنِمّار» بنا گردید، هنگامی که بنای کاخ به پایان رسید و از

ص: ۳۴

نام پادشاه مدت پادشاهی کارها و خصوصیات وی

از سال تا سال

سوی او مورد قبول قرار گرفت، دستور داد که دستان او را قطع نمایند، تا اینکه کاخی همانند آن را برای شخص دیگری بنا نکند! در پایان عمرش پیشرفتِ سرزمین او رو به کاهش نهاده و ویرانی سرتاسر آن را فرا گرفت.

منذر بن نعمان بن ۴۳۱- ۴۷۳ وی از پشتیبانان شاهان ایرانی بود و معاصر یزدگرد و امرئ‌القیس بهرام بوده است. او با سپاهیان روم که قصد تصرّف سرزمین ایران را داشتند، جنگید و پیروزی آشکاری نصیب وی گردید.

اسودبن منذر بن نعمان ۴۷۳- ۴۹۳ به هنگام فرمانروایی او «عمروبن أذینهٔ» به خونخواهی دایی خود که به وسیله غسانیان به قتل رسیده بود قیام کرد که نامبرده به سوی آنان حرکت کرده و همگی را سرکوب نمود.

منذربن منذربن نعمان ۴۹۳- ۵۰۰ وی ویژگی خاصی نداشته است.

نعمان بن اسود ۵۰۰- ۵۰۴ دوران فرمانروایی او، در جنگِ با رومیان در شام و دیگر جنگها سپری گردید.

علقمه ابویعفر ۵۰۴- ۵۰۷ نامبرده از آل نصر نبوده و ویژگی قابل ذکری ندارد.

امرؤالقیس بن نعمان ۵۰۷- ۵۱۴ وی ویژگی خاصی نداشته است.

منذربن امرئ القیس ۵۱۴- ۵۶۳ وی از مشهورترین پادشاهان لخمی به شمار می‌آید.

میان او و «قباد» پادشاهِ ایران، اختلافی پیش آمد که در نتیجه آن، قباد «حارث کندی» را به عنوان نماینده خود بر حیره قرار داد، در این میان منذر گریخت و مدّتها مخفی ماند، تا وقتی که قباد درگذشت و فرزندش «انوشیروان»، جانشین وی گردید، از آن پس، منذر به سوی انوشیروان رو کرد و مورد استقبالِ گرم او قرار گرفت و مجدّداً ولایت بر حیره

ص: ۳۵

نام پادشاه مدت پادشاهی کارها و خصوصیات وی

از سال تا سال

را به دست گرفت. [خوی] منذر، دارای دو روز (دو حالت) بود (۱)! روز غضب و روز مرحمت، پس هرگاه گروهی در روز غضب بر او وارد می‌گشتند، همه را به قتل می‌رسانید! و اگر در روز خوشیِ او، به او وارد می‌شدند، آنها را موردِ مرحمت خویش قرار می‌داد و هدایایی به آنان تقدیم می‌داشت!

منذر، در روز «اوارهٔ»، با «بکربن وائل» جنگید، سپس در جنگی که میان او و «حارث‌بن جبله»- که به آن «ذات الخیار» یا روز «اباغ» گویند افتاد- به قتل رسید.

عمروبن هند مِضرط ۵۶۳- ۵۷۸ او دارای همّت و شکوهی والا بود. او روزی بزرگان الحجارهٔ فرزند منذر عرب را نزد خویش فراخواند، پس عمروبن کلثوم ابن ماءالسماء تغلبی، به همراه مادرش- بنا به دعوت او- به ایشان وارد شدند، هنگامی که ام کلثوم بر (هند) وارد شد، هند تصمیم گرفت او را به استخدام خویش در آورد، پس آن زن (ام کلثوم) مظلومانه فریاد سرداد، در این میان فرزندش با شمشیرِ فرزند هند- که در سراپرده آویزان بود- به سوی او حمله کرد و او را به قتل رسانید، سپس به همراه سایر افرادی که از «تغلب» آمده بودند، از آنجا خارج گردید.

قابوس‌بن منذر ۵۷۸- ۵۸۱ وی پادشاهی ضعیف بود، که در روز «طَخفه» با بنی یربوع جنگید.

منذربن منذربن ماءالسماء ۵۸۲- ۵۸۵ او در جنگی که میان غسانیان و او در روز «حلیمه» اتفاق افتاد به قتل رسید.

نعمان‌بن منذر ابوقابوس ۵۸۵- ۶۱۳ دولت لخمیان، در دوران او به والاترین عظمت و

۱- تاریخ نگاران نوشته‌اند: که این دو روز مربوط به «نعمان بن منذر» ابوقابوس بوده است.

ص: ۳۶

نام پادشاه مدت پادشاهی کارها و خصوصیات وی

از سال تا سال

شکوه رسید. «کسری» بر او خشم گرفته و او را به نزد خویش فراخواند، لیکن نامبرده سرپیچی کرد و به سوی «طئ» گریخت و از آنها پناه خواست، که مورد قبول‌شان قرار نگرفت. پس بر «هانی بن مسعود»، بزرگِ قبیله شیبان وارد گردید، هانی شخصی بزرگوار بود، پس نعمان خانواده خویش را به او سپُرد و به سویِ کسری حرکت نمود. نامبرده به دستور کسری به زندان افتاد، تا اینکه در سال (۶۱۳ میلادی) به مرض طاعون درگذشت. او در روز «سُلّان» با «بنی عامربن صعصعه» جنگید.

ایاس‌بن قبیصه طایی ۶۱۳– ۶۱۸ هنگامی که ابوقابوس به زندان افتاد، إیاس، از سویِ کسری، بزرگِ طئ در عراق گردید. ایاس، نماینده‌ای را به سوی «هانی بن مسعود» فرستاد و پناهندگان را از او طلب نمود، لیکن او قبول نکرد، پس کسری را از آن جریان آگاه نمود، که در نتیجه سپاهی عظیم را به سوی او گسیل داشت و جنگی به راه افتاد. در این جنگ، «بنی شیبان» قدرت خود را در (ذی قار) به نمایش گذاشت و پیروزی چشمگیری را بر سپاهیان ایرانی به دست آورد، این جنگ، در سال هفتم پیش از هجرت اتفاق افتاد.

زادیه (زادویه) ۶۱۸– ۶۲۸ او ویژگی خاصّی نداشته است.

منذربن نعمانِ مغرور ۶۲۸ – ۶۳۲ او آخرین پادشاه حیره می‌باشد. رسول‌خدا صلی الله علیه و آله در سال ششم هجری، «علاء حَضرمی» را به سوی بحرین فرستاد و آنان را به اسلام یا جنگ فراخواند و به همراه او نامه‌ای را به سوی منذر ارسال کرده، او را به اسلام دعوت نمود، که مورد قبول وی قرار گرفته،

ص: ۳۷

نام پادشاه مدت پادشاهی کارها و خصوصیات وی

از سال تا سال

مسلمان گردید، به دنبال او، تمامی عربهای آن سو مسلمان گردیدند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله، ولایت بحرین را به دست «علاء» داد که تا دوران خلافت ابوبکر همچنان بر این مقام باقی بود، تا اینکه در این هنگام عرب‌ها مرتدّ گردیدند.

مردمان بحرین، از مُنذر کمک طلبیده و او به همراه سپاهی روی بدان سوی نهاده و «علاء» را در حصار «جوثاء» محاصره نمود. علاء، همچنان در محاصره منذر به سر می‌بُرد تا اینکه شبی آنان را غافلگیر نمود و بر آنان خروج کرد که در این هنگام منذر به قتل رسید و با کُشته شدن او، حکومتِ «منذریان» از عراق برچیده شد و مسلمانان بر عراق مسلّط گردیدند. این واقعه در سال دوازدهم هجری اتفاق افتاد.

غسانیان

رومیان، همواره از عرب‌هایی که در «بادیهٔالشام» زندگی می‌کردند، به عنوان سَدّی در مقابل حمله ایرانیان استفاده می‌کردند، این عکس‌العمل در برابر کار ایرانیان بود که همیشه از ساکنینِ عرب عراق، در برابر نفوذِ لشکریانِ روم استفاده می‌کردند.

رومیان، ابتدا تیره‌ای از «تنوخ» و سپس «ضجاعمه» را، که همگی از «قضاعه» به شمار می‌آمدند، زیر نفوذِ خود در آورده بودند. تا اینکه «غسانیان» به سرزمین شام آمدند و بر قبیله «ضَجعم» غلبه یافتند و در «بلقاء» حکومت خود را پی‌ریزی نمودند. غسانیان، از این پس با تعصّب و سرسختی که از خود نشان می‌دادند، قدرتِ یگانه‌ای در این سرزمین گردیدند، و رومی‌ها آنان را به عنوان پاسدارانی در کنار مرزِ خود به شمار می‌آوردند و در جنگهای خود با ایرانیان و غیر ایرانیان از آنها بهره می‌بردند. تاریخ نگاران

ص: ۳۸

عرب، در تعدادِ پادشاهان غسانی اختلاف نظر دارند.

حمزه اصفهانی گفته است که: «آنان دارای ۳۲ پادشاه بوده‌اند که از سال ۲۲۰ میلادی حکومت خود را آغاز کرده‌اند» و دیگران نیز گفته‌های دیگری را نوشته‌اند.

تاریخ‌نگار «نولدکی»، آنان را ده پادشاه ذکر کرده و حکومتِ آنان را از پایانِ قرن پنجم مسیحی، همچنانکه در جدول زیر آمده است. ذکر نموده است:

سال وفات نام پادشاه

۵۰۰ جبله ابوشمّر

۵۶۹ حارث بن جبله

۵۸۲ منذر أبوکرب‌بن حارث

۵۸۳ نعمان‌بن منذر غسانی

(از ۵۸۳ تا ۶۱۴ م.) حارث اصغر فرزند حارث اکبر

حارث اعرج فرزند حارث اصغر

نعمان‌بن حارث اصغر

عمروبن حارث اصغر

حجربن عمرو

۶۳۶ جبلهٔ‌بن ایهم

دورانی را که در آن «جبله ابوشمّر» حکمرانی کرده است، نزدیک به زمانی است که حمزه و دیگر تاریخ نگاران یونانی از آنها یاد کرده‌اند، که می‌توان گفت: اختلاف نظر آنان در باره زمان پیدایش این دولت می‌باشد.

یکی از مشهورترین پادشاهان این گروه، «حارث بن جبله» است که به علّت شجاعت و قدرت و عظمتش در میان عرب، از جایگاه ویژه‌ای نزد رومیان نیز برخوردار بوده است. پس از درگذشت او، فرزندش «منذر» جانشین او گردید، که با «قابوس» پادشاه حیره از در جنگ در آمد و بر او پیروز گردید.

منذر، به قسطنطنیه رفت و امپراطور روم «طیباریوس»، لباس پادشاهی را به تن او کرد و تاج بر سرش نهاد که هیچ یک از پادشاهانِ غسانیِ پیش از او به این رتبه دست نیافته بودند. سوریه همچنان در دست غسانیان بود، تا اینکه ایرانیان در سال ۶۱۳ میلادی

ص: ۳۹

به آن حمله کردنـد و آن را فتح نمودند. از این پس، دولت عرب از میان برداشـته شد. این واقعه، به هنگام پادشاهی «حجربن عمرو» صورت پذیرفت.

هنگامی که «هِرَقْل»، برای بازپس گرفتنِ سوریه از ایرانیان، قیام کرد، «جبلهٔبن ایهم»- از غسانیان- ظهور نمود. او، همان کسـی است که به همراه گروهی از اشراف و بزرگان قوم خود، بر عمربن خطاب وارد شد و همگی مسلمان گردیدند.

گفته می‌شـود: «وی هنگـامی که بر گِرد کعبه طواف می‌نمود، شخصـی اعرابی پـا بر روی پیراهن او گـذاشت در این هنگـام، «جبله» سیلی به صورتِ او نواخت؛ اعرابی شـکایتِ خود را نزد عمر بُرد. خلیفه، او را نزد خود خواست و رضـایت اعرابی یـا قصـاص را، در میـان آن دو حکم نمـود. «جبله» از اعرابی درخواست نمود که به او فرصت دَهَـد تـا در این بـاره تصـمیم بگیرد، پس شـبانه به سوی فلسطین حرکت کرد و از راه دریا، خود را به قسطنطنیه رسانید و تا زمان مرگ در آنجا اقامت نمود.

غسانیـان، دارای آثار ساختمانی بی شـماری در سـرزمین شام، به ویژه در «اذرح»، و «نجران»، و «معان» بودنـد. از میان کاخهای آنان می توان کاخ صَرْح‌الغدیر، قصرالابیض، قصرالمشتی، قلعهٔالزرقاء و قصر منار را نام برد.

به تازگی، آثار دیگری از این کاخها را در «حوران»، به دست آورده‌اند.

عدنانیان

پس از آنکه حضـرت اسماعیل علیه السلام به مکه آمد، در آن جا ازدواج نمود و دارای دوازده فرزند گردید؛ این فرزندان، همواره در حال ازدیاد و افزایش بودند که آنان را «اسـماعیلیه» می‌نامیدند. پس از بیست نسلِ او، نواده‌اش «عدنان» به دنیا آمد. عدنان دارای فرزندی به نام «معد» گردید و معد فرزندی به نام «نزار» داشت که نزار نیز دارای فرزندانی به نام «انمار»، «مضـر»، «قضاعه»، «ربیعه» و «ایـاد» گردیـد. خداونـد نسـل عـدنان را مبارک گردانیـد و عرب عـدنانیه از آن به وجود آمدنـد. در آغاز، مسـکن این پنـج تیره در اطراف مکّه بود تا اینکه بر اثر ضـرورت زندگانی و طلب رزق، هر یک از آن تیره‌ها به طرَفی از جهات جزیرهٔالعرب رو کردند، تیره «قضاعهٔ» به سوی نجد حرکت کرد و دارای تیره‌های

ص: ۴۰

گوناگونی گردید که می‌توان تیره‌های «لات»، که به سمت بحرین و «تزید» در «عبقر» در سرزمین جزیره و «سلیم» به چراگاه‌های شام و فلسطین کوچ کردند و «اسلم» که به «حِجْر» در شمال مدینه حرکت نمودند، یاد کرد. قبایل چهارگانه تیره «أسلم»، در سمت‌های مختلف مدینه عبارتنداز: «عذره»، «نهد»، «حواتکه» و «جهینه». از دیگر تیره‌های عدنانیان، «تنوخ» بود که به سرزمین «حیره» رفتند و «ربان بن حلوان» در بادیهٔ الشام و «بلی» در جنوب عقبه و «بهرا» در سرزمین یمن اقامت نمودند که از آنها می‌توان نام برد؛ از تیره‌های یاد شده، قبایلی تشکیل گردید که این قبایل، مادرِ قبایلِ بزرگ و مشهور آن دوران به شمار می‌آمدند. امّا قبیله «انمار»، به سوی کوههای «سروات» حرکت کرد و آن قسمت را تصرّف کرد؛ از این تیره دو قبیله «بجیله» و «خثعم» تشکیل یافت، که شعبه‌های آن در قسمتهای مختلف جزیره منتشر گردید.

قوم «ایاد» به سوی عراق رفتند و چون در آنجا به سرزمین‌های ایرانیان تجاوز می‌کردند، «انوشیروان» آنها را از آن منطقه بیرون راند، بنابراین همگی در سرزمین روم و شام متفرّق گردیدند.

عدنانیان پیش از اسلام دارای دولتی صاحب نام نبودند، لیکن برخی از پادشاهان یمن، نام مَلِک را بر بعضی از بزرگان عرب می‌نهادند و آنان را به سرپرستی تعدادی از قبایل منصوب می‌کردند. از این پادشاهان، می‌توان «زهیر بن جناب الکلبی» را نام برد که وی از سوی «ابرهه الاشرم»، به سرکردگی تعدادی از قبایل عرب منصوب شد. در این هنگام قبیله «بکر» بر او طغیان نمود، لیکن شکست خوردند، زهیر به سوی آنان حرکت کرد و پس از جنگی سخت، بزرگان آنان را- که در میان آنان «وائل بن ربیعه»، معروف به «کلیب» و برادرش «مهلهل» وجود داشتند- اسیر نمود. او (زهیر) به همراه اسرای یاد شده به سرزمین خود مراجعت نمود. کلیب و برادرش مهلهل همچنان در اسارت بودند، تا اینکه بر اثر اقداماتی از سوی قبیله خویش، از اسارت رها گردیدند. در این هنگام که زهیر به کهولت سنی رسیده بود و از اداره این قبایل عاجز گردیده بود، برادر زاده او، عبداللّه فرزند حکیم جانشین او گردید.

هنگامی که «کلیب» به سوی قوم خویش مراجعت نمود، با درایت و حُسنِ اداره و

ص: ۴۱

رفتـار خود و نیز به علّت کرم و بـذل و بخششـی که در نهـاد او قرار داشت، عرب را به سوی خود متمایـل سـاخت تـا آنجا که گروهِ بسیاری از عربها در اطراف او گرد آمدند و او در انجمنی، زیانهای پیروی از پادشاهان یمن را به آنان متذکّر نمود و همگی تصمیم به جنـگ گرفته، به سـوی فرزنـد حکیم حرکت نمودنـد و در جنگی عظیم- که عرب آن را «یـوم خزار» نامیـده است- بر ابن حکیم پیروز گردیدند؛ این واقعه، در پایان قرن پنجم میلادی اتّفاق افتاد. از این پس، عدنانیان از سـلطه یوغِ پادشاهان یمن خارج گردیدند و از «کلیب» به نـام پادشـاه عرب یاد می‌نمودنـد. پادشاهی کلیب همچنان رو به عظمت و بزرگی می‌رفت تا اینکه روزی شتر زنی به نـام «بسوس»، بوسـیله او کُشـته شـد. این زن (بسوس) بر پسـر عموی خود «جسـاس» وارد شـده بود، «جساس» به غیرت بر آمـده و به خونخواهی میهمان خود، «کلیب» را به قتل رسانید. که باعث شد جنگهای فراوانی میان «بکر» و «تغلب» به وجود آمده و این جنگها، مدت چهل سال به طول انجامید که عرب از آن به نام «حرب البسوس» (جنگ بسوس) یاد می کنند.

از دیگر پادشاهـان عرب، «قیس بن زهیر عَبَسـی» را می‌تـوان نـام برد که جنگهـای مشـهوری کرده است. وی در پایـان عمر خـویش گوشه گیری اختیـار کرده و به سوی عمـان رهسپار گردیـد. او در آنجا، به جمع پارسایان و تارکین دنیا در آمـد و همچنان به همان حـالت بـاقی بود تـا اینکه درگـذشت. قیس دارای فرزنـدی به نـام «فضاله» بود که وی به همراه گروهی از یاران خود، بر پیامبر خـدا صلی الله علیه و آله وارد شد و با ایشان عهدنامه‌ای را امضاء نمود.

امـا قریش به علت در اختیـار داشـتن کعبه، در جزیرهٔالعرب رهبری مـذهبی را از آنِ خود کرده بودنـد که به همین سـبب از جایگـاه ویژه‌ای در نزد عرب برخوردار بودند و این مقام در نزد آنان کمتر از پادشاهی نبود.

قبایل عدنانی همچنان در سادگی به سر می‌بردند، تا اینکه رسول خدا حضرت محمّد صلی الله علیه و آله از بین قریش ظهور نمود و دین اسـلام را در میـان قوم خود منتشـر نمود؛ سـپس به سوی مـدینه هجرت کرد و از آن پس اسـلام به میان تمامی قبایل عرب نفوذ نمود و اندکی نگذشت که اسلام از مرزهای شرق، شمال و غرب فراتر رفت و همه سرزمینها و

ص: ۴۲

بِلاد را در برگرفت. از این پس، عرب- در دوران خلافت راشدین، که مرکز حکومت آنان در مدینه بود- بر سرزمینهای ایران، شام، روم، قفقاز، مصر و بلادِ مغرب حکومت می‌نمود. در زمانِ امویان، مرکز خلافت به دمشق منتقل گردید؛ در این دوران، اسلام به اقیانوس آتلانتیک نفوذ کرد و سربازان مسلمان از راه تنگه «جبل الطارق» به اروپا وارد شدند. مسلمانان همچنان کشورها را فتح می‌کردند تا اینکه به قلب فرانسه راه یافتند.

همچنین نیروهای چریک مسلمان، در قلب اروپا به یاری پادشاهان مسلمانی می‌شتافتند که نیاز به یاری داشتند.

در آن دوران، بازرگانان مسلمان به همراه مال‌التجاره خود، از بغداد به «قسطنطنیه» (۱) و از آن جا به شمالِ اروپا می‌آمدند و با برادرانِ مسلمان و بازرگان خویش در «اندلس» (۲) روبرو می‌شدند و کالاهای تجارتی خویش را با یکدیگر مبادله می‌کردند و سپس- در پناه خداوند و حمایت حکومت‌های مسلمانِ خود- رو به سوی دیار خویش می‌نهادند.

عربها، مدّت چهار قرن، در اندلس (اسپانیا) حکومتی عظیم و گسترده به وجود آوردند و در آن باقی ماندند، که این سیستم حکومتی، موجب رشد و ترقّی فرهنگ شهری در اروپا گردید که تا کنون از خلاقیتها و علوم و صنعت آنان استفاده می‌کنند.

حکومت عربها در اندلس، از آغاز سال ۹۲ هجری شروع شد که در این تاریخ «طارق» از راه تنگه «زقاق» (تنگه جبل الطارق) به این سرزمین وارد شد و پس از او، فرمانده او «موسی‌بن نصیر» نیز به دنبال او روان گردید و همچنان هر دو به فتح و جهانگشایی در آن سرزمین ادامه دادند تا اینکه «ولیدبن عبدالملک» از قدرت و نفوذِ آنان به هراس افتاد، آن دو را به نزد خویش فراخواند و سرکوب نمود. از این پس همچنان اسپانیا سرزمینی از بلاد تحت فرمانروایی دولت امویان به شمار می‌آمد و همواره شخصی به نامِ امیر از سوی آنان- تا سال ۱۳۸ هجری- بر آن حکومت می‌نمود.

از این تاریخ به بعد «عبدالرحمن‌بن معاویه اموی»، بر اسپانیا چیره شد و حکومت آن جا را بطور مستقل، از آنِ خود نمود. این واقعه بدان علت بود که پس از سقوط دولت

۱- استانبول.

۲- اسپانیا.

ص: ۴۳

امویان در دمشق، دولت عباسیان به قدرت رسید و «سفاح» تمامی امویان را تعقیب کرده و به قتل می‌رسانید. عدّه کمی از امویان موفق به فرار شدند که از آن میان «عبدالرحمن بن معاویهٔبن هشام‌بن عبدالملک» بود که به اسپانیا وارد شد و در آن جا گروهی از مردمان «أشبیلیه» و «قرطبه» و جز اینها، به گرد او جمع شده و با او بیعت نمودند. او در سال ۱۴۱ هجری بر اسپانیا تسلّط یافت و پایتخت حکومت خود را شهر «قرطبه» قرار داد.

او در این شهر، کاخ و مسجد جامعی را بنا کرد و نام عباسیان را از خطبه‌ها حذف نمود. حکومت همچنان در دست فرزندان او بود تا اینکه در سال ۳۰۰ هجری، هشتمین نواده او به نام «عبدالرحمن ناصر» به حکومت رسید و ملقب به امیرالمؤمنین گردید. و با حاکمیت او خلافت عربی در اسپانیا آغاز گردید.

ناصر، مدت پنجاه سال بر این سرزمین حکومت کرد و در دورانِ حکومت او، امویان در این کشور به عظمت و شکوهی رسیدند به طوری که از لحاظ رشد علمی- ادبی- صنعتی در تمام کشور به ویژه در قرطبه، آنچنان پیشرفتی حاصل شد که با بغداد- که در آن هنگام از عظمت و شکوه خاصّی برخوردار بود- برابری می‌نمود.

عبدالرحمن، شهر «الزهراء» را بنا کرد و در آن شهر کاخهای بسیار زیبایی- که خارج از وصف می‌باشد- ساخت. به طور کلّی می‌توان گفت: دوران حکومت او (عبدالرحمن) با عظمت و عزّت و سعادت همراه بود و پس از او فرزندش «حَکَم» در سال ۳۵۰ هجری جانشین وی گردید. حَکَم که شخصی علم دوست بود، مرکزی برای جمع آوری کتاب در (الزهراء) احداث نمود که تا آن زمان هیچ یک از پادشاهان پیشین همانند آن را به وجود نیاورده بودند. گفته‌اند که: «تعداد کتابهای این کتابخانه به چهارصد هزار و اندی می‌رسیده است». همچنین این کتابخانه دارای چهل و چهار فهرست بوده است. پس از او، فرزندش هشام در سال ۳۶۶ هجری جانشین وی گردید؛ این خلافت همچنان در میان فرزندان او دست به دست گشت تا اینکه «امیّهٔبن عبدالرحمن» در سال ۴۲۲ هجری، به خلافت رسید، در این زمان مملکت دچار فتنه و آشوب شد به حدّی که او ناچار به فرار گردید سپس درگذشت. او آخرین خلیفه بنی امیّه در اسپانیا به شمار می‌آمد که تعداد این خلفا در مجموع ۱۶ نفر بوده است.

ص: ۴۴

دولت امویان در اسپانیا، از دولت‌های مقتدر و با شکوه بود، به طوری که گاه گفته می‌شود: «ثروتمندترین کشورها در آن قسمت بوده است».

هم اکنون آثاری از کاخ الحمراء در «غرناطه» و کاخ مشهور در «کازار»،- که در کنار آن مناره‌ای وجود دارد و در آن هنگام ستارگان را بر روی آن در «اشبیلیه» رصد می‌کرده‌اند- و همچنین مسجد جامع در «قرطبه»، همگی نشانه‌هایی از عظمت و اقتدار علمی- صنعتیِ آنها در آن هنگام بوده است و هر بیننده‌ای را در برابرِ آن، به شگفتی وامی‌دارد.

پس از آن حکومت، در سال (۴۰۷ هجری) دولت علویان در اسپانیا به وجود آمد و تا سال (۴۶۰ هجری) ادامه یافت. نخستین پادشاه علوی، «علی‌بن حمود ادریسی» نام داشت که پس از بیعت مردم با او، به «ناصر لِدین‌اللَّه» ملقب گردید. در این دوران، خلافت رو به ضعف گذاشت به طوری که از شکوه و عظمت آن کاسته گردید، زیرا تمرکز حکومت در اسپانیا از هم پاشیده شده بود و به صورتِ ملوک‌الطوایفی تقسیم گردیده بود.

تا آنجا که این نوع حکومت سبب شد که افرادی مانند «محمّدبن عباد» و فرزندانش بعد از او حکومتی را در «اشبیلیه» برپا نمودند و «محمّدبن عبداللَّه» معروف به «افطس» و فرزندانش در پی او، حکومتی دیگر را در «بطلیوس» به وجود آوردند و نیز در «طلیطلۀ»، در آغاز ابن یعیش، سپس اسماعیل‌بن ذی‌النون حکومت‌های دیگری را به وجود آوردند.

همچنین در «سرقسطه»، سلیمان‌بن هود جذامی، در «طرطوشه»، لبیب عامری، در «بلنسیه»، منصور مغافری، در «سهله»، عبود بن زیربن بربری، در «دانیه»، موفق عامری، در «مرسیه»، بنی طاهر- که سپس ابن عباد بر آن حاکم گردید- در «مرّیه»، خیران عامری، در «مالقه»، بنی حمود و در «غرناطه»، حبوس صنهاجی، هر یک حکومتی را جداگانه به وجود آوردند.

اروپاییان هم از این فرصت استفاده کردند و هر یک را به جان دیگری انداختند و به تدریج قدرت آنان رو به ضعف نهاد تا اینکه اروپاییان همه شهرهای اسپانیا را از دست مسلمانان خارج ساختند و بالأخره در سال (۶۴۵ هجری) بر «اشبیلیه» چیره شدند و دست مسلمانان را از آن منطقه کوتاه نمودند. از این پس مسلمانان از آن کشور پهناور تنها بر

ص: ۴۵

قسمت‌های اندکی مانند: «غرناطه» و «مرّیه» و «مالقه» حکومت می‌نمودند و حکومت بر این قسمت باقیمانده را «ابن هود» به همراه «محمّدبن احمر» در دست داشتند.

در این زمان نیز دشمنان در اطراف قسمت‌های حاکمیت آنان تحرّکاتی داشتند و کم‌کم سرزمین آنان را به تصرّف خویش در آوردند تا آنجا که این دو حاکم را به سرزمین «سیف‌البحر» تبعید نمودند.

در آنجا جمع کثیری از مسلمانان، به همراه تعداد فراوانی از بربریان، در اطرافشان گرد آمدند و بر برخی از قسمت‌های آن نواحی مسلّط گردیدند.

این دوران چندان به طول نیانجامید، زیرا پس از آنکه اسپانیایی‌ها بر «غرناطه» پایتخت مسلمانان چیره گردیدند، قرارداد صلحی را (در سال ۸۹۷ هجری) با مسلمانان بستند که به موجب این قرارداد امنیتِ جانی، مالی و ناموسی مسلمانان را متعهد گردیدند؛ لیکن به این پیمان عمل نگردید، زیرا پس از مدت کوتاهی، دادگاه‌هایی که معروف به دادگاه تفتیش عقاید (انگیزاسیون) بودند، تشکیل گردیده و در این زمان سخت‌ترین شکنجه‌ها و عذاب‌ها را به آنان وارد می‌کردند و هزاران نفر را کشته و اموال آنها را تاراج نموده و آثارشان را محو و نابود کردند و کاخها و مساجد مسلمانان را به آتش کشیدند، به طوری که هم اکنون تنها آثار اندکی- که زمانه آنها را از چشم آنان به دور نگاه داشته بود- باقی مانده است!! در این هنگام مسلمانان به سوی سرزمین مغرب گریختند و تنها تعداد اندکی از مستضعفینِ آنان که قدرت هجرت نداشتند، در آن جا باقی ماندند و به دین مسیحیّت درآمدند.

به همین مناسبت هنوز تعدادی از نامهای عربی در اسپانیا باقی مانده است، که می‌توان در این مورد به: «فارس»، «قائد»، «رمانه»، «زیدان»، «فران»، «رَبَضان»، «نصار» و «میمون» و جز اینها اشاره نمود.

بنابراین تا این زمان دولت عربی در غرب، به این شکل وجود داشت، امّا دولت شرقیِ آنان، در آغازِ خلافت عباسیان، از عظمت و شکوه خاصی برخوردار بود، به ویژه در دوران «هارون‌الرشید» و فرزندش «مأمون» چون این دو توانستند سطح علمی و فکری کشور را ارتقا داده و اطلاعات جدید و صنعت را به درجه‌ای والا برسانند، تا آنجا

ص: ۴۶

که دولت اسلامی در دوران این دو به صورت منبعی نورانی به سایر جهان شرق پرتو افشانی می‌نمود، همچنان که دولت اسلامی غربی در اسپانیا این طور بود که مرکز دیگری برای این پرتوافشانی نسبت به پیرامون خود به شمار می‌آمد.

هنگامی که خلافت (در سال ۲۱۸ هجری) به «معتصم عباسی» رسید، وی جمع فراوانی از نژادهای گوناگون دیگر کشورهای شرقی را به خدمت درآورد. از این رو تعداد ترکمانان و چرکسی‌ها نزد او به بیش از پنجاه هزار نفر می‌رسیدند که از میان آنان تعدادی را به عنوان پاسداران شخصی خود انتخاب نمود و باقیمانده را به پُست‌های نگهبانی از مرزهای خود گماشت. کم‌کم این بیگانگان بر قدرت و نفوذ خود افزودند تا آنجا که بر دولت غلبه یافتند و خلفا بازیچه دست آنان قرار گرفتند و هر کسی را که مایل بودند به ولایت رسانیده و دیگرانی را که مایل نبودند از آن عزل می‌کردند.

این وضعیت ادامه یافت تا اینکه در دوران خلافت «معزّ باللَّه»، در سال ۲۵۴ هجری «احمدبن طولون» (۱) بر مصر دست یافت.

پس فرمانداران نواحی مختلف، هر یک برای خود استقلالی به دست آوردند و در نتیجه اندك اندك خلافتِ عباسیان رو به ضعف نهاد به طوری که در سال ۳۲۲ هجری فارس در دست «آل بویه» (۲)، موصل و دیار بکر در دست

۱- وی به وجود آورنده دولت طولونیان در مصر بود که از سال ۲۵۴ هجری تا سال ۲۹۲ هجری ادامه داشت، سپس دولت «اخشیدیان» تا سال ۳۵۸ هجری در آن جا حکومت نمود که در این سال دولت فاطمیان بر آنان غلبه یافته و تا سال ۵۶۷ هجری حکومت را به دست گرفتند.

سپس دولت ایوبیان در مصر تا سال ۶۴۸ هجری ادامه یافت و از آن پس دولت «ممالیک بحری» تا سال ۷۸۴ هجری حکومت نمود. بعد از آنان دولت ممالیك برجیه دولت چرکسی‌ها به وجود آمد که تا سال ۹۲۲ هجری در آنجا حکومت نمودند. در این هنگام، دولت عثمانی بر مصر دست یافت. سپس مصر در دست محمد علی پاشا، بزرگ خاندان خدیوی در سال ۱۲۲۰ هجری در آمد و از آن پس این سرزمین به صورت ارثی در میان فرزندان پس از او قرار گرفت.

۲- این گروه از دیلمیان به شمار می‌آمدند و در آغاز در سال ۳۲۲ هجری به وسیله «عمادالدین بن بویه» پی‌ریزی گردید که این حکومت شامل سرزمین‌های عراق و فارس و اهواز بود. او با حُسنِ سیاست و تدبیری که در خود داشت این سرزمین‌ها را به دست آورد و بر آن حکومت نمود و در سال ۳۴۴ هجری بر بغداد مسلّط شد و سپس بر قسمت‌های فراوانی از اطراف آن از جمله، گرگان، اصفهان و خوزستان دست یافت و در بغداد و سایر جاها بر روی منبرها به نام او خطبه خوانده شد. وی وزیری به نام «صاحب ابن عباد» داشت. حکومت تا سال ۴۷۷ هجری در میان فرزندان او دست به دست می‌شد تا اینکه سرانجام به وسیله «طغرل سلجوقی» از دست آنان خارج گردید. دولت سلجوقیان تا سال ۵۹۰ هجری ادامه یافت، سپس دولت خوارزمیان به وجود آمد، که نخستین پادشاه آن خوارزم شاه بود او پس از غلبه بر سلجوقیان، بر عراق- که تا آن هنگام خلفاء در آن حکومت داشتند- نیز دست یافت. سپس تاتار بر خوارزمیان غلبه یافتند.

ص: ۴۷

«بنی حمدان» (۱)، مصر و شام در دست «اخشیدیان»، اسپانیا در دست بنی امیه، مغرب و آفریقا در دست فاطمیان، بصره در دست «ابن راتق»، ماوراءالنهر در دست «سامانیان» (۲)، طبرستان و گرگان در دست «دیلمیان» (۳) و قسمتی از بحرین و یمامه در دست «قرامطه» (۴)

۱- دولت بنی حمدان، در سال ۲۹۳ هجری، در موصل پدید آمد. عظمت و شکوه این دولت بدانجا رسید که‌بر جزیرهٔ العرب و شام نیز دست یافت. پادشاهان این گروه، آنچنان عظمتی یافتند که کلامِ آنان بر دولت عباسیان نافذ گردید و قدرت نهایی متعلّق به آنان بود. مشهورترین پادشاهان آنان سیف الدوله نام داشت که از سال ۳۳۰ هجری، تا سال ۳۵۶ هجری حکومت کرد و در همان سال وفات نمود.

خصوصیّات و ویژگی‌های او در اشعار مُتَنَبّی- که همزمان با او می‌زیسته است- به وضوح دیده می‌شود. شاعر معروف بنی حمدان ابوفراس است که از شهرت به سزایی برخوردار می‌باشد.

۲- سامانیان، دست نشاندگانی ایرانی بودند از سوی عباسیان، که در ماوراءالنهر به سر می‌بردند. این گروه‌به هنگام ضعف عباسیان، استقلال پیدا کردند و جدای از دولت مرکزی خود به تنهایی حکومت می‌نمودند تا اینکه در سال ۹۹۹ هجری دولت غزنویان بر آنان غلبه یافت و بساط حکومت سامانیان برچیده شد.

۳- پس از آنکه دیلم بر گرگان و طبرستان دست یافت، بغداد را نیز به تصرّف خویش در آورد تا اینکه به‌وسیله غزنویان منقرض گردید.

۴- قرامطه منسوب به مردی به نام قرمط می‌باشند که در بحرین قیام کرد و مردمان آن دیار را به دین جدیدی راهنمایی نمود. گفته می‌شود که در این دین، حضرت عیسی علیه السلام همان «احمد بن محمد بن حنفیه» بود و نماز در میان آنان چهار رکعت بود: دو رکعت پیش از طلوع آفتاب و دو رکعت پیش از غروف آن. کلمه توحید آنان بدین صورت بود: أشهد ان لا اله الّا اللّه و أَنَّ ابراهیم رسول اللّه، و أنّ احمدبن محمدبن حنفیه رسول اللّه، نماز آنان رو به سوی بیت المقدّس و [به جای] جمعه، آنان در روز دوشنبه تعطیل عمومی می کردند.

روزه آنان در سال دو روز بود یکی در روز جشن و دیگری در نوروز. دیگر از آیین‌های آنان این بود که آب انگور حرام و شراب حلال بود و جنابت نیاز به غسل نداشت و وضوی آنان همانند وضو برای نماز است. حکومت قرمطیان از سال ۲۷۸ هجری آغاز گردید و چنان قدرتی به دست آوردند که مکه، بصره و کوفه را به تصرّف خویش در آوردند و در بغداد بر خلیفه هجوم آوردند. در سال ۳۲۹ هجری، این حکومت رو به ضعف نهاد به طوری که سلطنت آنان تنها در سرزمین «هَجَر» قرار داشت و از آن پس به کلّی نابود گردیدند.

ص: ۴۸

بود که در این حال تنها بغداد و حومه آن در دست خلیفه قرار گرفته بود و این در حالی بود که خلافت هیچ گونه وجود خارجی از خود نداشت.

به هنگـام خلافـت «طائع للّه» به سال ۳۳۶ هجری، دولت غزنویـان (۱) ظهور نمود و در سـال ۵۴۳ هجری همزمـان با خلافت «مقتفی لامر اللّه»، دولت غوریان (۲) به وجود آمد. پس از آن حکومت «غز» (۳) در سال ۵۴۸ هجری بنا گردید.

درسال ۶۵۶ هجری‌دولت «تاتار» (۴) بر بغداد چیره گشت وخلیفه عباسی (مستعصم)

۱- غزنویان دولت خود را در شرق ایران به سال ۱۶۶ هجری، به دست محمود فرزند سبکتکین، غلامِ‌اسحاق، فرمانده ارتشِ سامانیان در «غزنه» بنا نهادند. محمود پایتخت دولت خود را «غزنه» قرار داد و سـرزمینهای فراوانی را در هند به تصـرّف خویش در آورد، این دولت تا سال ۵۷۸ هجری در میان فرزندانش ادامه یافت و از این پس دولت غوریان جایگزین آن گردید.

۲- حکومت غوریـان، پس از غزنویـان به وجود آمـد، این حکومت سـرزمین‌های هنـد و سـند را در برگرفت وتـا سال ۶۰۴ هجری، حکومت آنان برقرار بود. بهترین پادشاه آنان، «غیاث‌الدین غوری» بود که به «قسیم امیرالمؤمنین» ملقب گردیده بود.

۳- غز، طـایفه‌ای از ترکـان بودنـد که در مـاوراءالنهر سـکونت داشـتند. آنـان وقتی که کـافر بودنـد به سوی خراسان رفتنـد ولی بعد تعدادی از آنها مسلمان شدند.

این تعـداد مسـلمان میـان طـایفه خود و مسـلمانان دیگر مکالمات را ترجمه می‌کردنـد و شـغل مترجمی را به عهـده داشـتند تا اینکه همگی مسلمان شدند و ترکمان نامیده شدند.

سلطان سـنجر سـلجوقی، با ترکمانان از در جنگ در آمد که این عده، وی را به شـکست سـختی مجبور کرده، فراری دادند و از آن پس در سال ۵۵۱ هجری بر خراسان دست یافتند.

۴- کلمه «تاتار» به قبیله‌های فراوانی که در بخش میانی قارّه آسیا سُکنی داشتند اطلاق می‌گردد، این قبایل درقرن هفتم، هشتم و نهم هجری، دارای شهرت بسیاری گردیدند.

نخستین پادشاه آنان، چنگیز خان بود که در آغاز قرن یازدهم میلادی به قدرت رسـید و دارای معروفیتی بسـزا گردید. در آن هنگام سرزمینهای خوارزم، خراسان، کرمان، فارس، آذربایجان، عراقِ عرب، عجم و جزیره، همگی زیر سلطه و فرمانروایی وی قرار داشت. پس از درگـذشت وی، سـرزمینهای زیر نفوذش در میـان فرزنـدانش تقسـیم گردیـد. در این هنگـام یکی از آنـان به نـام هولاکو، با همدستی «مؤید الدین علقمی»- وزیر «مستنصـر باللّه عباسی»- به سوی بغداد رهسپار شد و با سپاهیان مستنصر جنگ نمود، که نتیجه آن شکست سربازان خلیفه بود.

هولاکو در سال ۶۵۶ به همراه سپاهیان خود وارد بغداد شد؛ از آغاز، خلیفه- مستنصـر عباسـی- و جمع بسیاری از بزرگان و اشرافِ آن شـهر را، به قتل رسانید، سـپس دسـتور غارت و تجاوز به شـهر و اهالی آن را صادر نمود. سپاهیان تاتار، آنچنان قتل و غارتی در شهر انجام دادنـد که همواره در طول تاریـخ از آن به زشتی یاد می‌شود! در این غارت کتابخانه‌های نفیس و ارزشـمند شـهر، همگی توسط هولاکو از میان رفت و از کتابها و کاغذها پُلی برای عبور سربازان، از روی رودخانه دجله به وجود آوردند!

دولتِ تاتار، همچنان تا سال ۷۹۷، پا برجا بود و از آن پس تیمورِ لنگ مغول، به پادشاهی رسید، او پس از به قدرت رسیدن به بغداد حمله کرد و قتل و غارتِ فجیعی در این شهر به راه انداخت.

ص: ۴۹

را به قتل رسانیدند. خلافت عباسیان از این پس به مدّت سه سال از میان رفت، تا اینکه در سال ۶۵۹ تعدادی از عباسیان فراری خود را به مصر رسانیدند، آنان از سوی «ملک ظاهر بیبرس» به بهترین صورت مورد استقبال قرار گرفتند و او خلافتی را به نام آنان در مصر پی ریزی نمود.

هولاکو در سال ۶۶۲ هجری پس از دستیابی و تصرّف شام، عراق، فارس و بین‌النهرین درگذشت؛ پس از مرگش حکومت او در میان فرزندان و برادرانش تقسیم گردید و از آن پس آنان بر سرزمینهای یاد شده حکومت می‌کردند، تا اینکه تیمور لنگ در سال ۷۹۸ هجری بغداد را به تصرّف خویش در آورد و حکومت آنان را منقرض کرد.

هنگامیکه هولاکو در سال ۸۰۸ هجری درگذشت، فرزندانش مملکت و حکومت او را میان خود تقسیم کردند. از این پس، سرزمین فارس (۱) و ترکستان (۲) استقلال یافته و

۱- سرزمین فارس، همچنان در دست خلفای عباسی بود تا اینکه در سال ۳۸۷ هجری، دولت غزنویان درآنجا پدید آمد، این دولت تا سال ۵۴۵ هجری برقرار بود.

از آن پس، این سرزمین تا سال ۷۴۵ هجری، در دست سلجوقیان بود. سپس حکومت آن به تعدادی از خوانین رسید، تا اینکه در سال ۸۱۰ هجری ترکمانان بر آن دست یافتند و تا سال ۹۰۷ هجری، بر آن حکومت راندند. پس از آن دولت صفویان بر آن دست یافته و تا سال ۱۱۳۵ هجری بر آن حکومت کردند. سپس تعدادی از اُمراء بر آن دست یافتند، تا اینکه در سال ۱۱۱۲ هجری خاندان قاجاریه ظهور کرده و بر آن دست یافت. در این دوران یعنی در سال ۱۱۶۰ هجری، سرزمین افغانستان از زیر نفوذ قاجاریه خارج گردید.

۲- سرزمین ترکستان که بخارا از مهمترین شهرهای آن به‌شمار می‌آید، در سال ۸۷ هجری‌بوسیله «عُیَیْنهٔ- ابن مسلم خراسانی» فتح گردید، سپس این سرزمین به تصرّف سامانیان که حکام خراسان بودند در آمد و آنان از سال ۳۸۹- ۲۰۴ هجری بر آن حکومت کردند. سپس «ایلک ترکی» این سرزمین را به تصرّف خویش در آورد و پس از آن، سلجوقیان آن را زیر نفوذ خویش آوردند. هنگام به قدرت رسیدن «چنگیز خان» این سرزمین از سوی او تصرّف شد و پس از آن حکومتِ ازبکیانِ ترکیه آن را تصرّف کرده. و مدت یک قرن و نیم بر آن حکومت راندند. از آن پس، سرزمین ترکستان بین خانهای مستقل- که از آن جمله خان بخاری، خان سمرقند، خان تاشکند و خان خیوه بود- تقسیم گردید. خانهای یاد شده یکی پس از دیگری در حوالی نیمه قرن نوزدهم میلادی زیر نفوذ حکومت روسیه در آمدند.

ص: ۵۰

پادشاهان عثمانی (۱) که در آسیای صغیر حکومت می‌کردند، به تدریج تمامی سرزمینهای آنان را زیر نفوذ خویش آوردند، تا آنجا که در سال ۹۲۲ هجری سرزمین شام هم تحت سلطه سلطان سلیم (عثمانی) درآمد. سپس نامبرده در همان سال به سوی مصر حرکت

۱- هنگامیکه دولت سلجوقیان در سال ۶۹۹ هجری رو به ضعف گذارد، دولتهای کوچک بسیاری، خود رااز حکومت مرکزی جدا کردند که از آن میان دولت ترک در بخش آناتولی ترکیه بود. در سال ۶۹۹ هجری «سلطان عثمان ترکی» در آناتول ظهور نمود و به فضل و عدل مشهور گردید، کم کم فتوحات او به سوی دریای روم غربی و داردانیل و شمال بوسفور کشیده شده و پس از آن در سال ۷۲۶ هجری «بورسا» را فتح نمود، پس از مرگ او فرزندش «اورخان» جانشین وی گردید، او از دریا عبور کرد و به سوی اروپا رهسپار گردید که در این حرکت شهر «گالیپولی» را به تصرّف خویش در آورد. پس از او فرزندش «مراد اول» به جانشینی او در آمد و به سوی اروپا لشکر کشید. مراد اول سرزمین صربستان و بلغارستان و آلبانی را به تصرف خود در آورد. فرزندش «بایزید» پس از او به جانشینی وی در آمد و پادشاهان فرانسه و مجارستان و آلمان را که علیه وی هم پیمان گردیده بودند، شکست داد، او پس از آن، به قصد فتح قسطنطنیه به سوی این شهر حرکت کرد، لیکن در این میان با خبر گردید که تیمور لنگ پادشاه مغول قصد سرزمین او کرده است، پس به سوی او حرکت نمود که در این جنگ به دست تیمور اسیر گردیده و همچنان در اسارت باقی ماند تا درگذشت. پس از او، فرزندش «سلطان محمد بن بایزید» به سلطنت رسید و سرزمینهای پدر را باز پس گرفت، تا اینکه در سال ۸۲۳ هجری درگذشت. پس از او نوادگان وی حکومت را در دست داشتند تا اینکه سلطان محمد در سال ۸۵۷ هجری قسطنطنیه را فتح کرد و سپس بوسنی و هرزگ و طرابوزان را نیز به تصرف در آورد و بر بسیاری از جزیره‌های این منطقه دست یافت.
سرزمین عثمانیان همچنان بدین صورت باقی بود، تا اینکه سلطان سلیم اوّل به سلطنت رسید و دیار بکر و کردستان را نیز به تصرف خویش در آورد و با ایرانیان از در جنگ در آمد و پیروز شد، از آن پس، سلطان عثمانی سرزمین ایران را رها کرد و قصد جنگ با مصریان نمود و در سال ۹۲۲ هجری مصر را به تصرف خود در آورد. عثمانیان همچنان یکی پس از دیگری بر ریاست دولت عِلیّه می‌رسیدند، تا اینکه در تاریخ ۲۸ ربیع الثانی سال ۱۳۲۷ هجری مطابق با ۲۷ آوریل سال ۱۹۰۹ میلادی سلطنت به «محمد خامس» یا سلطان محمد پنجم رسید.

ص: ۵۱

کرد و آن شهر را فتح نمود. سلطان سلیم مدّتی را در آنجا توقف کرد و پس از تنظیم کارها و ایجاد نظمِ حکومتی در مصر، به سوی پایتخت خویش مراجعت نمود؛ او «محمد متوکل علی اللّه»- خلیفه هیجدهم عباسی- را نیز به همراه خود به استانبول برد و از این پس متوکل به سود سلطان سلیم از خلافت اسلامی کنار رفت و تمامی سرزمینهای یاد شده به دست سلاطین عثمانی افتاد. از آن پس حکومت عربها، تنها بر سرزمین‌های مغرب برقرار بود (بدین منظور ضروری دیدیم که مطالبی را نیز در این باره به نظر شما برسانیم).

طرابلس

در آغاز طرابلس در دست بربرها بود، سپس به تصرّف رومی‌ها درآمد و در سال ۲۲ هجری مسلمانان آن را فتح نمودند. از این پس اغالبه (۱)، سپس عبیدیان و صنهاجیها، آن را

۱- بنی اغلب یا اغالبه، از سال ۹۰۹- ۸۰۰ میلادی مطابق با ۲۹۶- ۱۸۴ هجری در شمال افریقا، الجزایر وسیسیل صقلیه حکومت کردند. بنیانگذار این حکومت، فردی به نام ابراهیم بن اغلب بود وی یکی از سرداران خراسانی در ارتشِ عباسیان بود. در سال ۱۸۴ هجری، هارون الرشید حکومت ایالت افریقیه تونس جدید را در برابر خراج سالانه ۴۰۰۰۰ دینار به ابراهیم واگذار کرد، این واگذاری، با خود مختاری بسیاری همراه بود. دوری فاصله شمال افریقا از بغداد، به بنو اغلب این اطمینان را داد که دستگاه خلافت نمی‌تواند زیاد در کارهای آنان دخالت نماید. امرای نخستِ اغلبی، شورشهای خوارجِ بربر را در قلمرو خویش فرونشاندند سپس در زمان «زیادهٔ اللّه اول» که یکی از مقتدرترین و نیرومندترین امرای اغلبی بود، به فتح صقلیه سیسیل که در تصرف بیزنطیان بود پرداختند ۸۲۷ م/ ۲۱۷ ه. اغابله با ناوگان وسیعی که برای خود ترتیب داده بودند، موجب تفوق آنان در مدیترانه مرکزی شد و به وسیله آن سواحل جنوبی ایتالیا، سردانیه، کورسیکا و حتی آلپهای ساحلی رشته‌ای از سلسله آلپ را که بین ایتالیا و فرانسه قرار دارد غارت کردند و سپس مالت را در سال ۲۵۵ هجری فتح کردند. اُمرای اغلبی، به عمارت کردن و ساختن بنا شور و شوق فراوانی نشان می‌دادند. زیادهٔ اللّه اول، مسجد بزرگ قیروان را ساخت و احمد مسجد بزرگ تونس را تجدید بنا نمود، علاوه بر آن آثارِ بسیار- از آبیاری و کشاورزی، به ویژه در نواحی جنوب افریقیه که چندان حاصلخیز نبود- ساختند.

موقعیت اغالبه در اواخر قرن نهم رو به زوال گذاشت و تبلیغات شیعیِ ابو عبداللّه، پیشرو و منادی عبیداللّهِ مهدیِ فاطمی، در میان بربرهای کتامه، سخت مؤثر افتاد. اینان به قیامی نظامی دست یازیدند و آخرین امیر اغلبی، زیادهٔ اللّه سوم، پس از کوششهای بی‌نتیجه برای جلب کمک عباسیان، در سال ۹۰۹ میلادی مطابق با ۲۹۶ هجری، به مصر گریخت.

منابع: سلسله‌های اسلامی، نوشته کلیفورد ادموند بوسورث، ترجمه فریدون بدره‌ای، ص ۵۱- ۵۲/ دایرهٔ المعارف اسلام، چاپ دوم، مقاله اغالبه. «مترجم»

ص: ۵۲

به دست گرفتند سپس از سوی سلطان صِقِلّیه (۱) تسخیر گردید و پس از او موحدیان آن را از او باز پس گرفتند.

پس از آن اسپانیاییها، طرابلس را به تصرّف خویش در آوردند و تا سال ۹۵۰ هجری آن سرزمین زیر نفوذ آنان قرار داشت. در این سال، کِشتی‌های جنگی عثمانی به سوی آن سرزمین آمدند و اسپانیاییها را از آن‌جا بیرون راندند.

سرزمین الجزایر

این سرزمین در اصل از قبایل «زناته» و «صنهاجه»- که از بربریان تشکیل شده بودند- بوده است و رومیها آن را در سال ۵۳۴ میلادی فتح کرده‌اند، سپس مسلمانان به هنگام خلافت عثمان بن عفان آن را تسخیر نمودند. در دوران خلافتِ عباسیان، دولت «زیریه» (۲)زیریان یا بنی زیری از بربرهای صنهاجه بودند که در قسمت مرکزی المغرب می‌زیستند. اینان در آغاز، خود را با جنبش فاطمیان منطبق ساختند و هنگامی که پایتخت فاطمیان مهدیه، در سال ۳۳۴ هجری مطابق با ۹۴۵ م در محاصره ابویزید خارجی قرار گرفته بود، با نیروی نظامی خود آن را از محاصره نجات دادند، از این رو هنگامی که خلیفه فاطمی مُعِزّ به جانب مصر رفت، «بکلین بن زیری» را به حکومت افریقیه گماشت، وی دشمنیِ قدیمیِ قومِ خود را، با قبایل بیابانگرد «زناته» از سر گرفت و سراسر مغرب تاسبته را زیر استیلای خود در آورد.

ولی حکومت بر این سرزمینها سنگین‌تر از آن بود که یک مرد بتواند بر آنها حکومت کند و از این رو در زمان حکومت نواده بکلین، بادیس تقسیم شد و نواحی غربی آن به بنی حماد- که از شاخه‌های همین خاندان بودند- تعلق گرفت، اینان قلعه بنی حماد را پایتخت خود قرار دادند، ولی افریقیه در دست شاخه اصلی زیریان- که پایتخت آنها قیروان بود-، باقی ماند.

ثروت و منابع فراوان افریقیه، شرف الدوله، معزِ زیری را اغوا کرد، تا اینکه از فرمان خلیفه فاطمی سرپیچی کرد. وی در سال ۴۳۳ هجری خود را تابع خلیفه عباسی خواند اما بنی حماد همچنان به خلفای فاطمی وفادار ماندند. از این رو فاطمیان گروه‌های نا متجانس بدویان، بربر قبایل هلال و سلیم را علیه زیریان آزاد ساختند. این فشارها کم‌کم آنچنان مؤثّر واقع شد، به طوری که زیریان، قیروان را تخلیه کردند. این وضع همچنان ادامه داشت، تا اینکه راجرِ دوم، شاه سیسیل، مهدیه و سواحل تونس را تسخیر کرد و حسن زیری را مجبور به پرداخت خراج نمود و دیری نگذشت که قلمرو زیریان و حمادیان، به دست موحدون افتاد.

اقتباس از سلسله‌های اسلامی، نوشته کلیفورد ادموند بوسورث، ترجمه فریدون بدره‌ای، ص ۵۴ و ۵۵ و دایرهٔ المعارف اسلام، چاپ اول، مقاله بنی زیری، به قلم ژ. مارسه. «مترجم»(۳) از سال ۵۴۳- ۳۶۱ هجری، بر آن حکومت نمودند. در این هنگام سرزمین

۱- جزیره سیسیل «مترجم»

۲-

۳-

ص: ۵۳

الجزایر از سوی پادشاه سیسیل به نام «روجیر دوم نورماندی» به تصرّف درآمد. در سال ۵۵۴ هجری، الجزایر به دست دولت موحدیان مراکشی درآمد و تا سال ۶۹۹ هجری، زیر نفوذ آنان قرار داشت.

در این سال بنی زیان (۱) که از صنهاجیان بودند، بر آن دست یافتند و شهر «تلّمسان» را پایتخت حکومت خویش قرار دادند. در سال ۹۱۵ هجری اسپانیاییها بر آن دست یافتند، لیکن مردمان الجزایر در سال ۹۲۲ هجری با همدستی دزدان دریایی- که همواره کشتی‌های آنان در آبهای دریای مدیترانه در رفت و آمد بود- با اسپانیاییها از درِ جنگ در آمدند و آنان را از این محدوده متواری ساختند. فرمانده دزدان دریایی شخصی به نام «باربـاروس» بود که شخصی شجاع و دلیر بود، به طوری که اروپاییان از نام او به وحشت می‌افتادند! او در سال ۹۱۹ هجری درگذشت و برادرش «خیرالدین بارباروس» عهده‌دار کار او گردید. در این هنگام شهر الجزایر به همراه برخی از سواحل غربی آن در دست اروپاییان قرار داشت و «خیرالدین باربـاروس» با آنان از در جنگ در آمد و همگی را از این سرزمین بیرون کرد به طوری که تمامی سرزمین الجزایر را تصرّف کرد. از آن پس زمینه فتوحات او آنچنان فراهم گردید که تا قسمتی از افریقا را زیر نفوذ خود در آورد.

در این هنگام، دولت عثمانیان بر شام و مصر و سرزمین حرمین دست یافته بود،

۱- بنی زیان، در الجزایر به نیابت از جانب «الموحدین» حکومت داشتند و مانند مجاورین خود بنی‌حفص، از کاسته شدن قدرت مخدومین خویش استفاده کرده و خود را مستقل نمودند. پایتخت ایشان شهر تلمسان بود و دولتشان در سال ۷۹۶ هجری ۱۳۹۳ میلادی به دست امرای مرینی مراکش منقرض شد «اقتباس از طبقات سلاطین اسلام، نوشته استانلی لین پول، ترجمه، عباس اقبال»، «مترجم»

ص: ۵۴

پس خیرالدین به همراه هدایای بسیاری کلیدهای سرزمین خود را برای سلطان سلیم ارسال نمود. سلطان سلیم نیز خیرالدین را بر سرزمین حکومتی سابق خویش همچنان ابقا کرد. از آن پس، قدرتِ خیرالدین رو به فزونی گذاشت و سلطنتی قدرتمند برای خود به وجود آورد. خیرالدین به هنگام خلافت سلطان سلیمان، به سوی (آستانه) حرکت کرد و از سوی او مورد تکریم و تعظیم قرار گرفت و لقب «پاشا» به او داده شد، هنگامی که او در آستانه قرار داشت «شارلکان» پادشاه فرانسه، به همراه لشکر عظیمی که تعداد بسیاری از مردمان اسپانیا نیز در آن شرکت کرده بودند، به سرزمین الجزایر حمله کرد.

حسن آغا، جانشین خیرالدین، در حکومت الجزایر با آنان به مقابله برخاسته و پس از جنگی سخت آنان را شکست داد و لشکریان مهاجم با از دست دادن بسیاری از مهمات و غرق شدن کشتی‌های جنگی خود، از راه دریا متواری گردیدند. در این هنگام فرمانی از سوی خلیفه صادر گردید که بر طبق آن «خیرالدین پاشا» فرمانده نیروی دریایی عثمانی گردید. بنابراین از آن پس دولت عثمانی همواره افرادی را به عنوان والی بر الجزایر تعیین می‌نمود.

این وضع همچنان برقرار بود، تا اینکه در سال ۱۲۴۷ هجری (۱۸۳۱ میلادی) فرانسویان بر الجزایر دست یافتند و از آن پس این سرزمین را مستعمره خویش نمودند.

تونس

این بخش در قدیم، نخست در دست بربرها قرار داشت، آنگاه «فنیقیان» آن را تسخیر کردند و شهر «قرطاجِنّه» را- در قرن نهم پیش از میلاد- در آن به وجود آوردند.

آثارِ باقیمانده از این شهرِ کُهَن، هنوز در نزدیکی شهر تونس دیده می‌شود. آنان دارای حکومت پیشرفته‌ای بودند که تا نیمه قرن هشتم پیش از میلاد برقرار بود. سپس رومیها آن را تصرّف کرده و آنگاه پس از آن، در سال ۲۷ هجری به وسیله مسلمانان فتح گردید.

این سرزمین در آغاز، به صورت تابعی از ولایت مصر اداره می‌شد، تا اینکه پس از مدّتی دولت بنی اغلب در سال ۱۸۴ هجری در آن پی ریزی شد. آنان اعلام استقلال

ص: ۵۵

کردنـد و تـا سال ۲۹۶ هجری آن را در تصـرّف خـویش داشـتند، از آن پس، دولـت عبیـدیان (علویـان) در آن بـه وجـود آمـد، که همچنـان بر آن حکومت می‌کردنـد و در سال ۳۵۵ هجری در دوران «معزّ لـدین اللّه»، بر مصـر دست یافتند، سـپس معز در سال ۳۶۱ هجری به مصـر رفت و قاهره را پایتخت خویش قرار داد. وی «یوسف بکلین بن زیری صـنهاجی» را بر افریقیه والی قرار داد و تونس تا سال ۵۴۲ هجری همچنان در دست صـنهاجیان قرار داشت تا اینکه در این سال پادشاه سیسـیل (صقلیه) بر بیشتر سرزمینهای تونس دست یافت، از این رو امیر «یوسف بن عبدالمؤمن» پادشاه مراکش، با لشکریان موحدین، به سوی تونس آمد و در سال ۵۵۵ هجری پس از اینکـه آنـان را از ایـن سـرزمین بیرون رانـد خـودش حکـومت آن را به دست گرفت. تـونس تـا سـال ۶۰۳ هجری در دسـت جانشـینان او قرار داشـت ولی در این سـال دولت حفصـیان در آن پدیـد آمدنـد که تـا سـال ۹۸۲ هجری شـالوده کـار حکومت این سرزمین را در دست داشـتند. در این هنگام کشتی‌های جنگی دولت عثمانی به سوی این سرزمین آمدند و آن را تسخیر نمودند و از این پس والیـانی به نـام دایی، از سوی دولت عثمانی بر آن گماشـته می‌شـد، تا اینکه ولایت آن در دست «حسن بن علی پاشا»- سـر سلسله دولت حسینیه، به سال ۱۱۱۷ هجری- قرار گرفت. از این پس این سـرزمین در دست فرزندان او بود تا اینکه سرانجام در سال ۱۲۷۶ هجری به دست بـای محمّـد صـادق پاشا قرار گرفت. در این دوران، دولت فرانسه می‌کوشـید تا تونس را به حکومت خود در الجزایر ملحق نماید، از این رو وزیر محمّد صادق پاشا به نام (مصطفی بن اسماعیل) را خرید.

دولت فرانسه در این پیشـنهاد به او گفته بود در صورتی که این کار را انجام دهد او را به عنوان «بای» یا والی تونس منسوب خواهد کرد.

این فرد پست (مصـطفی بن اسـماعیل) از این پس در کشور تخم نفاق و دورویی پاشـید و همواره دسیسه‌های فراوانی به کار می‌برد که این سـرزمین را از حیطه نفوذ دولت عثمانی خارج نمایـد. وی بدین منظور به روشـهای گوناگون دشـمنی از دولت عثمانی را در دل محمّـد صـادق پاشـا به وجود می‌آورد و مردم را نیز از حمله دولت علیّه به سـرزمینشان، می‌ترسانیـد. این فعالیّت‌ها ادامه یافت، تا آنجا که از فرانسه برای پشتیبانی کشور، استمداد

ص: ۵۶

کرد و در سال ۱۸۸۱ میلادی پیمانی را به امضاء رسانید. سپس در ۲۸ اکتبر سال ۱۸۸۲ میلادی، محمّد صادق پاشا درگذشت و علی بای ولیعهد او جانشین وی گردید.

مراکش

مراکش را مغرب الاقصی نیز می‌نامند؛ مردمان آن را قبایل صنهاجه و بربر تشکیل می‌دهند. رومی‌ها در سال ۵۳۴ میلادی بر آن دست یافتند و سپس مسلمانان در سال ۸۸ هجری آن را فتح کردند، بربرها در سال ۱۰۰ هجری اسلام آوردند و در سال ۱۷۲ هجری ادریس بن حسن مثلث، فرزند حسن مثنی که وی فرزند حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام سبط پیامبر و فرزند حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بود، به قصد فرار از عباسیان به این سرزمین وارد گردید؛ از این رو مردمان بربر مغرب به گرد او جمع شدند و حکومتی را به نام او بنا نهادند و پایتخت او را شهر «ولیلی» قرار دادند. وی هنگامی که قدرتی به دست آورد، دولت ادریسیان (۱) را تشکیل داد که پس از او تا سال ۳۷۵ هجری این دولت در میان فرزندانش باقی بود. از آن پس، مغرب اقصی به دست حکومت عبیدیان افتاد تا

۱- ادریسیان یا ادریسیه یا ادارسه، نخستین سلسله‌ای بودند که سعی کردند عقاید شیعی را- البته به‌صورت بسیار ضعیف- در مغرب رواج دهند و تا آن زمان خوارج مساوات طلب افراطی، بر این منطقه حکومت می‌کردند.

ادریس اول نوه امام حسن علیه السلام، فرزند علی بن ابی‌طالب علیه السلام بود و از این لحاظ به سلسله امامان شیعه مرتبط بود؛ وی در قیام سال ۱۶۹ هجری علویان بر ضد عباسیان شرکت داشت و مجبور به فرار به مصر و سپس به شمال افریقا گردید.

در اینجا حیثیت و اعتبار او از جهت نسبش، سبب شد که عده‌ای از رؤسای بربرهای زناته شمال مراکش، او را به پیشوایی خود برگزینند. گمان می‌رود که بنای شهر فاس را بر جایگاه شهرباستانی رومی «ولوبلیس» ادریس اول بنا نهاده است نه پسرش ادریس دوم، این شهر مهاجران اسپانیایی مسلمان و افریقیه را در خود جمع کرد تا اینکه شهری پر جمعیت گشت و پایتخت ادریسیان شد و نقش آن به عنوان یک شهر مقدس، موطن شرفاء یا اعقاب ممتاز، نواده‌های پیغمبر- حسن و حسین علیه السلام- از همین زمان گردید. از این دوران به بعد شرفاء، عناصر مهمّی در تاریخ مراکش به حساب می‌آمدند. دوره حکمرانی ادریسیان، از جهت انتشار فرهنگ اسلامی در میان قبایل تازه مسلمان شده بربر مهم است.

منابع: سلسله‌های اسلامی، نوشته کلیفورد ادموند بوسورث، ترجمه فریدون بدره‌ای. «مترجم»

ص: ۵۷

اینکه در سال ۴۶۲ هجری به دست یوسف بن تاشفین دولت مرابطین (۱) یا مُتَلَّثمین از صنهاجه به وجود آمد. هنگامی که این حکومت به قدرت و عظمتی رسید، جایگاه شهر مراکش را خریداری کرد و آن را مرکزِ حکومتِ خود نمود و در این شهر کاخهای عظیم و خانه‌های وسیعی ساخت و آن را مرکز فرماندهیِ خویش قرار داد. [یوسف بن تاشفین] پس از آنکه پایه‌های حکومت خود را در مغرب استوار نمود، به دعوت مردم اسپانیا رو به آن سوی نهاد و در این هنگام میان لشکریان او و لشکریان فونس ششم پادشاه «قشتاله»، جنگی در منطقه زلاقه درگرفت که نتیجه آن پیروزی ابن تاشفین بود؛ این جنگ، مهمترین جنگ در اسپانیا به شمار می‌آید. آنگاه (یوسف) بر «غرناطه» دست یافت و تمامی پادشاهان ملوک‌الطوایفی آن دیار را از میان برد و از آن پس پادشاهِ یکّه‌تاز اسپانیا و مغرب گردید. وی در سال ۵۰۰ هجری درگذشت و پس از او فرزندانش تا سال ۵۴۲ هجری در اندلس باقی ماندند.

در سال ۵۱۴ هجری در مغرب الاقصی، دولت موحدین (۲) به دست محمّد بن

۱- مرابطون، در یکی از نهضت‌های روحی نشأت یافتند که گاه و بیگاه، در تاریخ مغرب اقوام بربر را نیزمی‌گرفت. در آغاز قرن یازدهم رئیس بربرهای صنهاجه، «یحیی بن ابراهیم»، برای زیارت، به عربستان رفت. در آنجا سخت تحت تأثیر احساسات مذهبی قرار گرفت و چون بازگشت، یکی از علمای نامدار مراکش به نام عبداللّه بن یاسین را دعوت کرد، تا در میان رعایای او به تبلیغ بپردازد. او رباط یا قلعه‌ای را در دهانه رود سنگال ساخت و از آنجا مجاهدان دین و ایمان صورت ابتدایی و ساده‌ای از دین اسلام را در سودان غربی منتشر ساختند. این مجاهدان راه دین، «مرابطون» خوانده می‌شدند. این بربرهای صحرا، نقاب بر چهره می‌زدند، همچنانکه طوایف طوارق که از اعقاب آنها هستند، اکنون چنین می‌کنند و از این رو مرابطون را گاه مُتَلَمّثین نیز خوانده‌اند. اینان به رهبری ابوبکر و سردار وی یوسف بن تاشفین، در سال ۴۵۴ هجری مطابق با ۱۰۶۲ میلادی علیه مراکش به سمت شمال راندند و شمال افریقا را تا شهر الجزایر فتح کردند.

مرابطون، خلفای عبّاسی را به عنوان پیشوایان روحانی اسلام قبول داشتند و از مذهب مالکی- که از مذاهب محافظه‌کارانه اهل تسنن بود- پیروی می‌کردند.

منابع: سلسله‌های اسلامی، نوشته کلیفورد ادموند بوسورث، ترجمه فریدون بدره‌ای، ص ۵۶ و ۵۷.

دایرهٔ المعارف اسلام، چاپ اول، مقاله «مرابطون»، به قلم «A. Bel». «مترجم»

۲- دولت موحدین، فرقه‌ای از مسلمین هستند که به عنوان اعتراض بر عقاید مسلمانان مشبهی و مجسمی، قیام کردند و بر خلاف ایشان به نفی تشبیه و تجسیم در ذات باری تعالی عقیده داشتند. رهبر این فرقه «ابو عبداللّه محمّد بن بن تومَرت» بود از بربری‌های قبیله «مسموده» که مردم را به توحید می‌خواند و پیروانش او را مهدی منتظر می‌دانستند.

ابو عبداللّه در سال ۵۲۲ هجری ۱۱۲۸ میلادی درگذشت و ریاست فرقه موحدین به جانشین و برادر او یعنی عبدالمؤمن رسید.

«طبقات سلاطین اسلام، تألیف استانلی لین پول، ترجمه عبّاس اقبال.» «مترجم»

ص: ۵۸

تومرت ملقب به مهدی بنیان گردید. پس از مرگ او در سال ۵۲۴ هجری، وزیر او عبدالمؤمن بن علی، عهده‌دار حکومت گردید. هنگامی که قدرت او مستحکم گردید، سپاهیان خود را به سوی اندلس (اسپانیا) فرستاد و در سال ۵۴۵ هجری، آن دیار را تسخیر نمود. این شخص، در سال ۵۵۵ هجری شهر جبل الطارق را بنا نمود، سپس به همراه لشکریان رو به سوی الجزایر و تونس و مهدیه گذاشته و همگی را فتح نمود. حاکمیت او همچنان رو به عظمت و شکوه بود تا اینکه در سال ۵۵۸ هجری درگذشت و پس از او جانشینان او تا سال ۶۷۴ هجری حکومت را در دست داشتند. سپس دولت بنی مرین تا سال ۸۹۰ هجری مغرب الاقصی را در تصرّفِ خویش داشتند. آنگاه دولت بنی طاووس، تا سال ۹۶۱ هجری حاکم بود. سپس دولت اشراف سعدیان (۱) تا سال ۱۰۶۹ هجری این سرزمین را در تصرّف خود داشتند. آنگاه دولت اشراف سجلما سیین، آن را به تصرف

۱- از قرون وسطی به این طرف، شرفای مراکش نقش مهمی در تاریخ این کشور داشته‌اند. سرزمین مغرب‌همیشه نسبت به پیشوایان نهضت‌های مهدوی و کسانی که خود را مؤیّد از جانب خدا می‌دانستند، احساس پذیرندگی داشته است.

شرفاء به طور کلی از اعقاب پیغمبران بودند، اما در مراکش بیشتر سلاله شریفیان، نَسَب خود را به نوه پیامبر، حضرت امام حسن بن علی علیهما السلام می‌رساندند. شریفان سعدی و فلالی از طریق نوه آن حضرت یعنی محمد نفس الزکیه متوفای ۱۴۵ هجری این نسبت را به ثبوت می‌رساندند. ادریسیان، نخستین سلسله از شریفیان بودند که در مراکش به قدرت رسیدند.

شرفای سعدی استیلای خود را، از پایگاهی در ناحیه سوس واقع در جنوب مراکش به تدریج بر نواحی شمالی گستردند و وطاسیان را در سال ۹۵۶ هجری از «فاس» بیرون راندند. نام کامل و القاب مؤسس این سلسله، یعنی محمد المهدی القائم بامرللّه، نشان می‌دهد که چگونه سعدیان در ابتدا از انتظارات مردم برای ظهور مهدی موعود و احساسات آنها در اعتلای مذهب و جهاد علیه مسیحیان سود جسته‌اند.

منبع: سلسله‌های اسلامی، نوشته کلیفورد ادموند بوسورث، ترجمه فریدون بدره‌ای و دائرة المعارف اسلام، چاپ اول مقاله «مراکش». «مترجم»

ص: ۵۹

خويش درآورند، در اين دوران اين كشور داراى استقلال تمام بود و دست اجانب را از آن كوتاه كرده بودند.

جزيرة العرب

سرزمين (بلاد) عرب، از شمال به باديهٔ الشام، از شرق به درياى سرخ و غرب باديهٔ العراق و خليج فارس و درياى عمان و از جنوب به اقيانوس هند محدود مى گردد.

زمين اين بخش، بويژه در ميانه آن در فاصله بين نجد و حضرموت، حجاز، عسير و سرزمين عمان را شن فراگرفته است. در اين قسمت صحراى بزرگى به نام «دهناء» وجود دارد، طول اين صحرا دو درجه جغرافيايى و عرض آن در حدود يك درجه و نيم مى‌باشد، اين بخش را هم اكنون «ربع الخالى» مى گويند. اين خشكزار، سرزمينى بدون گياه و آب بود و تنها بوسيله دريايى از شن پوشيده شده كه با حركت باد، پيوسته از اين سو به آن سوى در جريان بود. اين جابجايى شن آنچنان زياد است كه گاه اگر كاروانى در ميان آن گرفتار شود همگى را در ميان تپه‌هايى از شن مدفون مى كند؛ در شمال اين صحرا قسمتى وجود دارد كه تا سرزمين حسا و قصيم ادامه مى‌يابد سپس ادامه آن به سوى غرب متمايل گرديده تا اينكه به سرزمين جوف رسيده و سپس به باديهٔ الشام- كه بدان «النفود الصغرى» گويند- متصل مى گردد.

كناره‌هاى ساحلِ بلاد عرب از كشتزارها و باغهاى فراوانى پوشيده شده و داراى ساكنين بسيارى مى‌باشد. سرزمين بلاد عرب را از شمال تا جنوب رشته كوههاى «سروات» پوشانيده است كه در آن چشمه‌ها و رودها و سبزه‌زارها و كشتزارهاى فراوانى قرار دارد. در دامنه كوههاى يمن، دانه قهوه كاشته مى‌شود كه در نوع خود از بهترين قهوه‌هاى جهان به شمار مى آيد.

مشهورترين كوههاى حجاز، كوه «هدى» و «كرا» در طائف و مشهورترين كوههاىِ معان، كوه «اخضر» و در نجد، كوه «عارض» و «طويق» و در شَمّر، كوهِ «سلمى» است، تمامى اين كوهها داراى مناطق مسكونى بودند و از اين رو مركز نعمت و بركت در اين ديار به شمار مى آمدند. سرزمين (بلاد) عرب به شش قسمت تقسيم مى گردد: حجاز،

ص: ۶۰

يمن- كه عسير نيز جزو آن به شمار مى‌آيد-، حضرموت، عمان، بحرين و نجد كه حسا نيز جزئى از آن قلمداد مى‌گردد.

اما اقليم حجاز كه به شكل مستطيل است، از غرب به درياى سرخ، از شرق به باديهٔ الكبرى، از جنوب به بلاد عسير و از شمال به باديهٔ الشام محدود مى‌گردد، طول آن از شمال به جنوب در حدود هزار و پانصد كيلومتر و عرض آن از غرب به شرق سيصد كيلومتر مى‌باشد و رشته كوههاى «سراهٔ» از شمال به جنوب كه ارتفاع برخى از آنها در حدود هشت هزار پا مى‌باشد آن را قطع كرده است. سرزمين حجاز داراى آب فراوان و جنگلها و كشتزارها و شهرهاى مسكونى اعراب است. بخش دامنه‌هاى كم ارتفاعِ كوههاى ياد شده به دشتى متّصل مى‌شود كه به درياى تهامه پيوسته و زمين آن شنى است كه قسمتى از آن حاصلخيز بوده و در آن حبوبات و سبزيجات كشت مى‌گردد.

حجاز، از آغاز سال ۹۲۲ هجرى يكى از ولايات عثمانى به شمار مى‌آمد. پيش از اسلام بويژه پس از ظهور و به قدرت رسيدن قريش همواره اين سرزمين تابع حكومت مكّه بود. از اين پس همواره حكومت آن ميان واليان مكّه و مدينه دست به دست گرديد تا اينكه سرانجام به دست دولت عثمانى افتاد، بنابراين تعيين والى براى آن از سوى دولت عليّه صورت مى‌گرفت. و تمام كارهاى ادارى- مالى حجاز در دست آنان بود؛ از اين رو اميرى از اشراف مكّه، به عنوان امارت مكّه تعيين مى‌گرديد كه بر كارها و امور اجتماعى اعراب نظارت داشته باشد. جايگاه فرماندهى والى، در آغاز جدّه بود، ليكن از سال ۱۲۸۷ هجرى به مكّه انتقال يافت.

مجلس ولايتى، همواره براى كارهاى مهم تشكيل مى‌گرديد كه اين (مجلس) شورا شامل قاضى مكّه و دفتردار، مدير حرم، منشى مخصوص والى، نماينده اشراف، نايب الحرم (۱)، بزرگ پرده‌داران كعبه، مفتى حنفى، جانشين شريف مكّه، رييس امور بهداشتى و بزرگ سادات حسينى بود. همچنين مكّه داراى دادگاه تمييز بوده كه اين دادگاه نظارت بر

۱- خانواده نايب الحرم نظم و نظارت بر كارهاى حرم مكّى را در حدود دويست سال عهده‌دار بودند كه به‌صورت موروثى در اين خاندان دست به دست مى‌گشت تا اينكه در حوالى سال ۱۳۵۸ هجرى دست آنان از مسجدالحرام كوتاه گرديد. «مترجم»

ص: ۶۱

شکایات مدنی و جنایی در حد بسیار ابتدایی را انجام می‌داد و احکام نهایی آن در موارد مهم، از سوی دادگاهها و محاکم آستانه تعیین و ارسال می گردید. این دادگاه به وسیله شخصی به عنوان نیابت شرعی از سوی شریف و سه نماینده انتخابی از مکّیان و جانشین شریف، تشکیل می گردد. قاضیِ مکّه همواره به مدّت یک سال قمری، نیابت شرعی شریف به مدّت دو سال، از سویِ دولت انتخاب می گردید. ولایتِ مکّه دارای نواحی و حومه‌هایی بود که متولّی آن به «مدیر ناحیه» و حاکم آن را به «قائم مقام» ملقّب می گردید که از آن جمله می‌توان، طائف و رابغ را نام برد. ناحیه‌ای که دارای حاکمی به نام قائم مقام بود، در آن ناحیه مجلسی با ترکیب قائم مقام، نیابت شرعی شریف، مأمور مالیّه- که به او «مال مدیری» می گفتند- وبرخی از اهالیِ آن ناحیه به‌انتخاب شریف‌مکّه تشکیل می‌دهند، اما قبایل عرب در این ناحیه، دارای مجالس عُرفی و سنّتی در میان قبیله خود بودند که برای کارهای ابتدایی و دادخواستی تشکیل جلسه می‌دادند، این شورا شاملِ قاضی، برخی از بزرگان و رؤسای قبایل و نمایندگانِ انتخابی از سوی دو طرف بود. صاحبان دعوا می‌توانستند احکام صادره از این مجلس را نزد شریف بُرده و از او دادخواست نمایند. شریف نیز خود می‌توانست احکام صادره را رد کرده و یا پس از جرح و تعدیل حکم نماید که حکم او نافذ به شمار می‌آمد و صاحبان دعوا هم می‌توانستند برای دفاع از خویش در مقابل این دادگاهها، وکیل اختیار کرده که از آنان دفاع نمایند.

ساکنین حجاز به دو میلیون و نیم می‌رسیدند که به استثناء مردمان مکّه و جدّه، همگی صحرانشینانی بودند که با چهارپایان خود در دامنه کوهها به حالت بدویّت زندگی می کردند. ساکنین کناره‌های ساحلی حجاز از راه صید ماهی و قایقرانی امرار معاش می کردند که اغلب آنان شافعی مذهب بودند.

یمن

یمن ولایتی عثمانی به شمار می‌آمد که در جنوب غربی جزیرهٔ العرب واقع گردیده است. طول آن از شمال به جنوب در حدود (۷۵۵ کیلومتر)، و از غرب به شرق در حدود (۴۰۰ کیلومتر) می‌باشد. ساکنین آن تقریباً چهار میلیون نفر بودند که اکثریت آنان را

ص: ۶۲

مسلمانان با مذهب زیدیه (۱) تشکیل می‌دادند. و گروه اندکی یهودی نیز در آن سکونت می کردند. ساکنین عسیر را وهابیان تشکیل می‌دادند، سرزمین یمن به دو قسمت تقسیم گردیده است: نخست بخش هموار آن است که «تهامه» نامیده شده و به دریا راه دارد و بخش دیگر آن کوهستانی بوده و رشته کوههای به هم پیوسته «سروات» از شمال به جنوب آن را فراگرفته است و بلندترین کوه آن «کوکبان» نام دارد که ارتفاع آن از سطح دریا سه هزار متر می‌باشد؛ تمامی این منطقه کوهستانی و دارای مناطقِ مسکونی است و عمران و آبادیِ بسیاری در آنجا دیده می‌شود، زیرا چشمه‌های بسیاری در آن جاری است که به صورت رودهایی در دشت‌های حاصلخیز روان می‌باشد.

یمنی‌ها، از دورانهای گذشته نسبت به رودخانه‌های جاری در سرزمین خود اهمیّت ویژه‌ای قایل بودند، بطوریکه سدّهای فراوانی برروی آنها می‌زدند و (همچنانکه در پیش نیز گفته شد) سدّ معروفِ «مأرب» در این سرزمین بود و زمینهای فراوانی را به زیرِ کشت در آورده بود، بطوریکه هم اکنون نیز دارای محصولات کشاورزی گوناگون و فراوانی می‌باشد.

یمن در تقسیم بندی کشوریِ خود دارای چهار استان: استان صنعاء، استان تعز، استان حُدَیّده و استان عسیر و ۱۹۰۰ دهکده می‌باشد.

پس از آنکه درباره تاریخ دولتهای پیش از اسلام در این سرزمین صحبت کردیم، بنظر می‌رسد پاره‌ای نیز درباره دولت‌های پس از اسلام هم در آن سرزمین صحبتی به

۱- زیدیان از فرق معتدل شیعه بودند که اعتقاد داشتند حضرت محمّد صلی الله علیه و آله و سلم حضرت علی علیه السلام را به مناسبت‌فضایل شخصی او به امامت برگزید. نه به مناسبت حکم الهی یا نص! همچنین به عقیده آنان امام پنجم شیعه حقّاً می‌بایست زید برادر حضرت باقر علیه السلام باشد- که در زمان حکومت هشام خلیفه اموی به شهادت رسید- نه حضرت باقر علیه السلام. اعقاب و جانبداران زید بعدها در نتیجه تبلیغ و دعوت مردمِ دیلم و نواحیِ ساحلیِ جنوب غربیِ دریای خزر که منطقه‌ای تقریباً غیر قابل دسترس و مانع دعوت آنان بود بدون محظور، به کیش خود درآوردند. ناحیه یمن در گوشه جنوب غربی شبه جزیره عربستان نیز همین خصوصیت و ویژگی را داشت و از زیر نفوذ خلفای عباسی به دور بود، از این رو مترجمان الدین قاسم بن ابراهیم طباطبا، از اعقاب حضرت امام حسن بن علی علیهما السلام در عهد خلافت مأمون در آنجا مستقر شد. «مترجم»

ص: ۶۳

میان آوریم.

هنگامیکه در سال دهم هجری مردم یمن اسلام آوردند و هیئتی را به سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله به مدینه فرستادند، حضرت، «معاذبن جبل» را به عنوان والی از سوی خود به سوی آنها گسیل داشت. پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله یمن بصورت بخشی از خلافت اسلامی در آمد که این وضعیت تا سال ۲۰۴ هجری ادامه داشت. در این هنگام عامل عباسیان در آن جا «محمد بن زیاد» بود که اعلان استقلال نمود و از آن پس دولت خود را بنام دولت «زیادیه» نامگذاری کرد و مرکز آن را «زبید» قرار داد؛ پس از او فرزندانش تا سال ۴۰۹ هجری همچنان در آن جا حکومت کردند. در همین هنگام دولت «یعافره» از سال ۳۸۷- ۲۴۷ هجری در صنعا حکومت می‌کرد. سپس دولت نجاحیه و از سال ۵۵۳- ۴۱۲ هجری حکومت کرد از آن پس دولت صلیحیه (۱) از سال (۴۹۲- ۴۲۹ هجری) حکومت نمود. در این هنگام در سال ۲۴۶ هجری دولت «رسیه» در «صعده» پی ریزی شد و تا سال ۶۸۰ هجری ادامه یافت، حکام این دولت از زیدیه به شمار می‌آمدند. سپس از سال ۵۶۹- ۴۷۶ هجری دولت «زریعیه» در صنعا حکومت کرد. در این سال تمامی سرزمین یمن به تسخیر حکومت «ایوبیان» در آمد که تا سال ۶۲۵ هجری بر آن حکومت راندند و از این پس دولت «رسولیه» تا سال ۸۵۰ هجری، بر آن حکومت کرد. سپس دولت «طاهریه» تا سال ۹۰۶ هجری حکومت کرد و از آن پس «قانصوه غوری» بر این سرزمین دست یافت. در این هنگام یمن زیر سلطه حکومت ممالیك قرار داشت، تا اینکه

۱- علی بن محمد داعی موسس سلسله شیعیِ مذهب بنی صلیح، در سال ۴۲۹ هجری حکومت خود را درشهر مَسار، مستقل اعلان نمود و زبید را- بعد از مرگ نجاح- در تاریخ ۴۵۴ هجری و صنعاء و یمن را در ۴۵۵ هجری ضمیمه متصرفات خود کرد؛ سپس شهر مکّه را در فاصله ۴۵۵ و ۴۵۶ هجری تصرّف کرد، گر چه پایتخت او در صنعا قرار داشت ولی حکومت بر زبید را تا زمان مرگ در دست داشت.

صلیحیون به عنوان پیروان دعوت اسماعیلی و دست نشاندگان اسمی خلفای فاطمی، در یمن حکومت می‌کردند و در زمان حکمرانی مکرم احمد، اقتدار صلیحیون به نهایت وسعت خود رسید، ولی آنان نتوانستند سرزمینهای فتح شده را بعد از قرن یازدهم میلادی نگه دارند و تا زمانی که تورانشاه ایوبی در سال ۵۶۹ هجری به یمن قدم گذاشت، همچنان بر سر قدرت بودند و از این پس تا حدود سال ۶۰۰ هجری بعضی از شاهزادگان صلیحی که دارای قلاعی در یمن بودند حکومت می‌کردند. «مترجم»

ص: ۶۴

«سلطان سلیمان قانونی» از عثمانیان، در حدود سال ۹۵۰ هجری بر آن دست یافت، لیکن پس از مدتی، یعنی از سال ۱۰۴۳ هجری، به علت انقلابهای داخلی در آن‌جا، عثمانیان نیروهای خود را از این سرزمین خارج نمودند.

از این رو یمن در اختیار حکومت «ائمه» قرار گرفت که آنان پایتخت خود را در صنعا قرار دادند. در حدود سال ۱۲۶۰ هجری «امام محمد بن یحیی» به سوی تهامه (یمن) هجوم آورد و در آن هنگام یمن را که در زیر سلطه شریف مکه بود از دست او خارج گردانید. وی از این پس بر یمن دست یافت و پس از چندی «زبید» و «حدیده» نیز به زیر سلطه «امام محمد بن یحیی» در آمد.

در این هنگام حکومت مرکزی عثمانی در استانبول، از فرصت استفاده کرد و لشکریان خود را به فرماندهی «توفیق پاشا» به یمن گسیل داشت. در این میان شریف دست از آن برداشت که در پایان میان «توفیق پاشا» و «امام محمد»، پیمانی بسته شد.

متن معاهده این چنین بود:

«اعتراف امام به آقایی و سروری دولت عثمانی و نیز استفاده ماهانه مبلغ ۳۷ هزار ریال از محل در آمدهای یمن و باقیمانده درآمد میان توفیق پاشا و دولت بصورت نصف تقسیم گردد. همچنین امام متعهد گردید که در صنعا پایگاهی را متشکّل از نیروهای عثمانی که شامل هزار سرباز بود بوجود آورد.

هنگامیکه مردمِ یمن از متن آن معاهده آگاهی پیدا کردند، قیام کرده و دست نشاندگان دولت عثمانی را به قتل رسانیدند. در این هنگام «توفیقِ پاشا» مجروح شد و به سوی «حدیده» عقب نشینی کرد و به علت شدّت جراحات وارده درگذشت!؛ از این پس نیروهای عثمانی در ساحل غربی یمن بیش از بیست سال بدین منوال حکومت کردند.

پس از گذشت مدّتی، دولت عثمانی حمله دیگری را به سوی صنعا ترتیب داد، این یورش در هنگام خلافتِ سلطان «عبدالحمید عثمانی» روی داد که در نتیجه آن امام را در صنعاء دستگیر و زندانی کردند و حقوق ماهیانه‌ای را برای او برقرار نمودند؛ او همچنان در زندان باقی بود تا اینکه درگذشت. پس از او مردی از خویشان امام بنام سید

ص: ۶۵

«حمیـد الـدین»، جانشـین وی گردید و پس از او فرزندش امام یحیی، زمام امور را به دست گرفت. در این دوران جنگهای پی‌درپی میان سپاهیان او و دولت عثمانی بوجود آمد و گاه شهر صنعاء در دست او و گاه در دست دولت عثمانی قرار می گرفت.

عمان

حکومت عمان، در زاویه جنوب شرقی بلاد عرب واقع گردیده است.

تمامی ساحل عمان آباد و مسکونی بوده، طول ساحل از حـدود «مربط» تا نزدیکی جزیره قطر در حدود ۲۲۰۰ کیلومتر و عرض آن در داخل کشور به سوی غرب، حدود ۳۰۰ کیلومتر بوده و پایتخت عمان مسقط بوده است. این کشور به بطنه (تهامه)- که طول آن بیش از چهل کیلومتر نبوده و اغلب آن پوشیده از درختان خرمای مشهور بوده- و سپس به بخش کوهستانی- که بزرگترین کوه آن «جبل الاخضر» بوده و دارای ارتفاعی در حدود ۳۰۰۰ متر می‌باشد و در آن جنگلهای انبوه بسیاری وجود دارد-، تقسیم می گردد.

در میـان این کوههـا، دشـتهای فراوانِ حاصـلخیزی وجود دارد که رودهـای بسـیاری به همراه سـدها و آبگیرهـای فراوان بر روی آن احـداث گردیـده است و در نتیجه تمامی این بخش از زمین‌ها را مشروب می‌سازد؛ این وضع از دیرباز در این سـرزمین معمول بوده است.

مهمترین محصولاـت عمان عبارتنـداز: خرما، گنـدم، ذرت، جو، شـبدر، سبزیجات و بسـیاری از میوه‌های گوناگون دیگر بویژه بادام هنـدی و انبه بوده و دارای فراورده‌های چوبی فراوانی نیزماننـد: چوب نَـدّ، صـندل، چسب عربی و تنباکو می‌باشـد. در کوههای این سرزمین معادن فراوانی بویژه آهن، سـرب، مس، گوگرد و نمک معـدنی وجود دارد. در کناره‌های ساحلی آن لؤلؤ فراوانی می توان یـافت که معروفترین آنهـا در شـهرهای صـحار، دمـار و مسـقط می‌باشـد. ساکنین ساحلی آن اغلب به صـید ماهی اشـتغال داشـتند و همواره مقدار انبوهی از این صـید را به کشور ایران و جز اینها صادر می‌نمودند. همچنین مقدار زیادی از این ماهیها را خشک کرده و باقیمانده‌های از این صید را بعنوان خوراک گاو و گاه بعنوان کود برای زمین استفاده می کردند.

ص: ۶۶

این سرزمین از نظر دارا بودن اسب، گاو و گوسفند، از شهرت بسزایی برخوردار بوده است و آب و هوای این کشور، گرم و بسیار خشک می‌باشد.

جمعیّت این سرزمین، در حدود یک میلیون و ششصد هزار نفر است و مساحت آن کمتر از هشتاد هزار میل مربع نمی‌باشد. پایتخت آن «مسقط» یا مسکت بوده که دارای جمعیتی در حدود ۲۵ هزار نفر می‌باشد، فاصله میان این شهر و شهر مکه، بیش از دو هزار کیلومتر است و دارای بندر کوچکی است که کشتی‌ها در کنار آن پهلو می‌گیرند.

ساکنین آن به دو گروه تقسیم می‌شوند: بدوی‌ها یا چادر نشینان- که این گروه همواره به دنبال چهارپایان خود از این سوی به سوی دیگر در حرکت بوده و اغلب آنان از عرب عدنانیه به شمار می‌آیند- دیگری «عمانیها»- که از فرهنگ نسبتاً بالاتری برخوردار هستند و از شهرنشینان به شمار می‌آمدند و اغلب آمیزه‌ای از هندیها و ایرانیان و بلوچها و عرب و سیاهان زنگی تشکیل گردیده‌اند.-

مردمان عمان، دارای مذهب «اباضیه» بودند که این مذهب منسوب به «عبداللَّه بن اباض مرّی»- (از مرّی‌هایی که در طرابلس غرب بوده)- است. لازم به ذکر است، مرّی که عبداللَّه به دو منسوب می‌باشد، در سال ۱۵۲ هجری بر افریقیه شمالی مسلط شد و ادّعای خلافت در آن را نمود.

عمان، در آغاز تابع حکومت «تبّعیان» بود که در دوران رسول خدا صلی الله علیه و آله اسلام آوردند؛ این سرزمین، همواره پناهگاهِ خوارج بود و اینان از بیم خلفای بنی امیّه و عباسیان بعلت دوری از دسترس خلفا، بدان پناه می‌آوردند. بازرگانان عمانی بوسیله کشتی از جزایر موجود در اقیانوس هند مانند؛ جاوه، سوماترا و دیگر ساحلهای افریقای شرقی در رفت و آمد بودند. این برخوردها موجب می‌گردید تا آثار بت‌پرستی را از میان آنان محو کرده و دین مبین اسلام را به آنها عرضه نماید. رفت و آمد عربها بدان جزیره‌ها و شب‌نشینی مسلمانان با آنان، آنچنان مؤثر گردیده بود که مسلمانان همواره از مقام و منزلتی والا برخوردار گردیده بودند.

در سال ۱۵۰۸ میلادی، پرتغالیها بر سواحل عمان دست یافتند و مسقط را پایگاهی

ص: ۶۷

برای تجهیز و حمله کشتی‌های جنگی خود قرار دادنـد، از این رو آنان عنایت خاصـی نسبت به ساختن اسـتحکامات در این شـهر از خود نشان دادند. هنگامیکه «شاه عباس صفوی» در سال ۱۶۲۲ میلادی بر جزیره هرمز دست یافت، ساکنین آن به مسقط پناه آوردند و این شهر از این پس دارای اهمیت بیشتری گردید.

در سال ۱۶۵۸ میلادی، ساکنین مسـقط بر اشـغالگران پرتغالیایی حمله کردنـد و همه را از سـرزمین خود بیرون راندند. پس از مدت زمانی مسـقط از سوی هلندیها مورد تجاوز قرار گرفت و آن را اشغال نمودند، لیکن مجدّداً با قیام مردمی، هلندیها نیز مجبور به فرار و خروج از این سرزمین گردیدند.

در این هنگام ایرانیان قصد داشـتند این سـرزمین را فتح و تصرّف کنند که در این بار عمانیها به سوی «احمد بن سعید» حاکم «شجر» روی آوردند و از او تقاضای اسـتمداد کردند و از این پس ساکنین عمان با بیعتی که با او به عمل آوردند، وی از سال ۱۱۶۷ هجری به عنوان سلطان بر آنان حکومت راند.

حکومت ابن سـعید، از شـمال به جزیره قطر و جزایر بحرین و از جنوب تا حضـر موت و ظفار، وسـعت پیـدا کرد و سـرانجام در سال ۱۱۱۸ هجری درگـذشت پس از او فرزنـدش «عبدالصـمد» جانشـین وی گردیـد؛ هنگامی که او نیز درگذشت فرزندش «سـلطان ابن عبدالصـمد» عهـده‌دار حکومت گردید؛ پس از درگذشت او عمویش «سـعید بن احمد ابن سـعید» به حکمرانی رسـید؛ او که در این هنگام از نظر جغرافیایی متوجّه مرکز حکومتی خود گردیـده بود، بر نیرومنـد کردن قـدرت دریایی خود همّت کرد و ناوگان جنگیِ خود را که مرکّب از سـی کشتیِ جنگی بود، فراهم آورد و همگی را به توپخـانه مجهّز نمود، سـپس بـا این قـدرت دریایی بر جزیره هرمز در خلیـج فـارس دسـت یـافت و پس از آن، دو جزیره «سـوقطره» و «زنجبـار» را بـه تصـرّف خـویش درآورد، از آن پس دیگر سواحل زنجبار و دهانه غار دافوی را نیز به تصـرّف درآورد و بدین صورت سلطان مطلقِ خلیج فارس و دریای هند به شمار می‌آمد. وی راههـای فراوانی در کشور خود احـداث کرد، به طوری که این راههـا شـاهراه تجـارتی بازرگانـانِ گوناگونی از هنـد و فارس و شرق آفریقا و مصر قرار گرفت.

ص: ۶۸

جزایر بحرین

مهمترین این جزیره‌ها، جزیره «عوال» بود که حدود شصت دهکده در آن قرار داشت و پایتخت آن شهر «منامه» بود؛ جمعیّت این شهر در حدود ۲۵ هزار نفر بود، که جزیره اراد در کنار آن قرار گرفته است. ساکنین اصلی این جزیره از ریشه عمالقه «طسم» و «جدیس» بودند. از آن پس ایرانیان بر آن سرزمین دست یافتند و سپس این سرزمین به زیر نفوذِ حکومتِ «مناذره» و پادشاهان حیره در آمد و بالأخره مسلمانان در سال ششم هجری در دوران حکومت «علاء حضرمی» بر سرزمین بحرین، بر آن دست یافتند و آن را بخشی از سرزمینهای کشور اسلامی قرار دادند. سپس پرتغالیها و در پس آنان ایرانیان و سپس امام مسقط و بالاخره دولت عثمانی این سرزمین را بدست آورده تصرّف کردند.

مهمترین محصولات بحرین لؤلؤ بود که عایدات صادرات آن در سال ۱۹۱۰ میلادی به یک میلیون و یکصد و هفتاد هزار لیره انگلیس بالغ گردید.

در جزایر بحرین جمعیّت ساکنین به یکصد هزار نفر تخمین زده می‌شود.

نجد

نجد بخش وسیعی از میانه جزیرة العرب به شمار می‌آید که این بخش در نیمه فاصله میان مدینه و بغداد قرار گرفته است. عربها آن را به دو بخش تقسیم می‌کنند:

قسمتهای شمالی آن که «حایل» و امتداد آن در بالا بوده که بدان «نجد الحجاز» گویند و بخش دیگر عارض و امتداد آن که بدان «نجد الیمن» گویند.

نجد به معنای شیء مرتفع و بلند است، و این منطقه بلندتر از «تهامه» است که به دریا متصل می‌شود. ارتفاع صحرای نجد از سطح دریا در حدود ۱۲۰۰ متر می‌باشد. در این دو بخش یاد شده از نجد، کوههای مشهوری قرار دارد که محصولات و خیرات فراوانی را برای ساکنین آن به ارمغان می‌آورد.

از آن جمله کوه سلمی، کوه طویق و کوه أجأ را می‌توان نام برد.

منطقه نجد از شمال به صحرای شام، از غرب به صحرای حجاز، از جنوب به بادیهٔ الکبری و از شرق به شاخه‌ای از الدهنا محدود می‌گردد. و به همین مناسبت است که رسیدن به آن، خالی از رنج و مشقت نمی‌باشد.

ص: ۶۹

شمّر

شمّر در میانه راهِ مکه و بصره واقع شده و موقعیت آن چنین است: کوه شمر و کوه سلمی و دشت‌های میان این دو کوه، که بسیار حاصلخیز بوده و گفته می‌شود وسعت این منطقه به حدود چهل کیلومتر مربع می‌رسیده و در آن باغها و سبزه‌زارهای فراوانی وجود داشته است.

این بخش از سرزمین را «آل رشید» در اختیار داشته‌اند و مرکز حکومت آنان شهر «الحائل» بوده است؛ ساکنان آن شهر به حدود بیست هزار نفر می‌رسید و در جنوب این شهر قصبه‌ای بنام «کفار» وجود داشته است و گفته‌اند که حدود هشت هزار نفر در آن می‌زیسته‌اند.

شمر دارای چهل دهکده بوده و اطراف آن را درختان نخل انبوه می‌پوشاند و بیشتر ساکنان آن را چادر نشینان تشکیل می‌دادند. این گروه حدود چهارصد هزار نفر بودند که از مردمی بسیار ساده و باگذشت تشکیل می‌شدند.

مشهورترین چهارپایان این ناحیه، شامل اسبها بود که از زیباترین انواع آن در جهان به شمار می‌آمدند. همچنین الاغ و شتر و گاو و گوسفندان بسیاری را پرورش می‌دادند. و در بلندی‌های آنجا گله‌های گاو و گوسفند و نیز گاو وحشی و شیر و روباه و گرگ و آهو و خرگوش و جز اینها می‌زیستند. در شرق شمر به سوی جنوب، سرزمین «قصیم» قرار دارد. بیشتر زمین آن، دشتهای حاصلخیز بود که در آن حبوبات گوناگون کاشت می‌گردید.

همچنین آنان دارای میوه‌های گوناگون همانند انگور و انار و زیتون و آلو و هندوانه و طالبی بوده و درختان خرمای بی‌شماری داشتند. در میانه سرزمین آنها بخشهایی وجود داشته که در آن جنگلهای فراوانی به چشم می‌خورد. ساکنین آن را به سیصد هزار نفر تخمین می‌زنند که همگی به استثنای تعدادی اندک، در دهکده‌ها (که افزون بر سی دهکده نمی‌باشد) چادرنشین می‌باشند. مشهورترین دهکده‌های آنان بریده و عنیزه می‌باشد. نیمی از شمال سرزمین قصیم در سیطره امیر شمر و نیمه جنوبی آن تابع

ص: ۷۰

امیر ریاض بود.

العارض

شامل کوه‌های نجد الیمن بوده که اکنون به «نجد» مشهور است. و هر گاه این واژه به طور اطلاق و به تنهایی بیاید، همان نجد منظور است. چشمه‌های این کوه دارای آبی گوارا و دشت‌های فراوان آن بسیار حاصلخیز بوده است. کشتزارها و باغ‌های فراوان در آن وجود دارد. این بخش و شمال آن، امروز از سرزمین قصیم و زیر نفوذ حکومت آل‌سعود قرار دارد، که و پایتخت آن ریاض است و از مهمترین شهرهای نجد به شمار می‌آید. در این سرزمین نخلستانها و چهارپایان اهلی فراوان، به ویژه شتر و گوسفند و گاو وجود دارد. بیشتر ساکنین آن بادیه‌نشین بوداند که تعداد آنان را حدود نیم میلیون نفر برآورد می‌کنند و همگی وهابی می‌باشند.

امارت دو شهر ریاض و حائل تابع استان نجد بوده که حسا نیز در دایره نفوذی آن است.

مرکز شهرهای ریاض و حائل، «حسا» می‌باشد و تمامی آنها در زیر نفوذ ولایت بصره هستند. ساکنین سواحل آن به تجارت و صید لؤلؤ و ماهی اشتغال دارند که آنان ماهی‌ها را خشک کرده و سپس در اندازه‌های فراوان به خارج صادر می‌کنند. آبادترین سرزمین حسا، شهرستان قطیف است. سپس سرزمین جنوب آن تا جزیره قطر نیز دارای آبادیهای فراوانی بوده؛ به طوری که غالباً از صحراهای شنی تشکیل گردیده و در آن کشتزارهای فراوانی تا نزدیکی ساحل دیده می‌شود و در آن نخلهای بی‌شماری وجود دارد. سرزمین حسا به درازگوشان حاوی آن مشهور می‌باشد و در دشتهای آن شیرها و چهارپایان اهلی و گورخر فراوان یافت می‌شود. از صنایع دستی این سرزمین، عباهای مشهور و جز اینها و بعضی از دست ساخته‌های مسی است.

این سرزمین، به استثنای قطیف، دارای آب و هوای گرم و خشک و بهداشتی است.

ص: ۷۱

که تنها در قطیف به علّت وجود برکه‌های آب در پیرامون آن، دارای آب و هوای مرطوب است. این منطقه دارای چهار شهرستان شامل حسا، قطیف، قطر و الحفوف است که الحفوف بزرگترین و وسیعترین آن بوده است.

تعداد ساکنان حسا بیش از سی و پنج هزار نفر بوده که نیمی از آنان شهری و بقیه بادیه‌نشین می‌باشند. در حسا آب‌های معدنی فراوانی وجود دارد. سرزمین این بخشی از احسا (که مفرد آن حسا می‌باشد) از جویبارهای طبیعی مشروب می گردد.

تمامی این جویبارها در تالابی گِرد آمده و منبعی دایمی برای مشروب ساختن زمین‌ها می گردد.

اخلاق عرب

بادیه نشینان عرب از دیرباز دارای اخلاق ویژه‌ای بوده‌اند:

آنان همواره راستگو و دارای وفای به عهد و شهامت و شجاعت و بذل و بخشش بوده‌اند. و نسبت به همسران خود غیرت فراوان داشته و زندگی بدون عزّت را بی‌ارزش می‌شمارند. عرب از ننگ و رسوایی دوری گزیده و از پناه‌آوردگان حمایت کرده و از او در برابر هر کسی که بدانان حمله نماید، حمایت و پشتیبانی می کنند. اگر گروهی از آنان به شخصی حمله کنند و او بگوید که من در برابر صورت فلان شخص؛ یعنی مردی از قبیله حمله کننده، حتّی اگر در غیبت او باشد، از حمله منصرف شده و پشتیبانی دوست خود احترام می گزارند. آنان همواره دفاع از حق نموده و هرگز کژی را هیچگاه اختیار نمی کنند. عرب به دور از ریا و نفاق است و سخن آنان صریح و بدون الفاظی است که در میانه آن، حقیقت ناپدید شود. آنها امیر مکّه را که در جایگاه پادشاه آنان به شمار آمده با نام «یا شریف» صدا می کنند، همانگونه که پیامبر خدا را یا محمّد می گفتند!

درون آنان به زبانشان جاری است و سلاح آنان نزدیکترین اشیا به دست‌های آنها به شمار می‌رود. بهار نیکوترین روزها برای آنان بوده و

ص: ۷۲

گوشت آقای خوراکی‌ها.

عرب در خوراک و لباس باریک‌بین و مشکل پسند نمی‌باشد. قوی بر ضعیف قدرت نشان داده و همواره میان آنها جنگ و درگیری فراوان به چشم می‌خورد.

هیچگاه از حقّ خویش با اینکه در برابرش شخصی ضعیف باشد، گذشت نمی‌کند.

و در صورتی که به حقّ خویش نسبت به آن شخص دست نیابد در عرف خود بر «خمیس» او یعنی هر شخصی از قبیله او تا پنج پشت ارتباط داشته باشد، قصاص خویش را می‌گیرد. در صورتی‌که شخصی به قتل دست زند و صاحب خون نتواند قصاص خویش را از آن شخص بگیرد، دست به قتل پدر یا دایی یا عمو یا یکی از فرزندان آنها رازده که بدین صورت قصاص ساقط می‌گردد. برخی از آنان در این هنگام رضایت به دادن دیه می‌کنند که در نزد آنان هشتصدریال در غلام و هزار ریال در شخص آزاد و ده هزار ریال نسبت به شخص شریف می‌باشد. هرگاه شخصی از آنان به قتل برسد، دفن او را متوقّف ساخته تا اینکه قصاص او را بازگیرند. در این هنگام جسد او را باز کرده و در آخرین رختخوابش او را می‌خوابانند با این تصور که روح مقتول از کار آنان آرامش یافته است.

یکی دیگر از عادات آنان این چنین است که هنگامی که یکی از افراد آنان به قتل رسید، خانواده قاتل به سوی خانواده مقتول رفته و قهوه آنان را ننوشیده و از غذای آنان نمی‌خورند. در صورتی‌که خواسته آنان را سؤال کنند، آنان می‌گویند که خواستار به تعویق انداختن مطالبه قصاص به مدّت یک ماه یا دو ماه هستند. که در این حال غالباً خواسته آنان مورد موافقت خانواده مقتول قرار می‌گیرد. بدین صورت قاتل در این مدّت در امنیّت به سربرده تا زمانی که در هنگام این مدّت بتوانند با خانواده مقتول بر صلح یا دیه توافق نمایند. در صورتی که زمان یاد شده بدون توافق بر قصاص بگذرد آنان دست به قصاص از هر راه می‌گردند.

هنگامی که شخصی از آنان متّهم گردیده و آن را انکار نماید به سوی «مُلَحِّس» روی

ص: ۷۳

از ص ۷۳ تا ص ۷۹ جدول است که در فایل جدول موجود است؟؟؟؟.

ص: ۷۴

ص: ۷۵

ص: ۷۶

ص: ۷۷

ص: ۷۸

ص: ۷۹

ص: ۸۰

نقشه کشورهای عربی

ص: ۸۱

سفر جناب خدیو از مصر به جدّه

اشاره

«عباس پاشا حلمی دوم»، مدت‌ها در آرزوی سـفر به بیت اللَّه الحرام برای انجام مناسک حج و زیارت مرقد پیامبر بزرگوار صـلی الله علیه و آله بود. این آرزو در ذهن او، همواره از سـالی به سـال دیگر به تعویق می‌افتاد، تا اینکه سـرانجام در ماه رمضان سال گذشـته یعنی ۱۳۲۷ هجری این سفر قطعی گشت و فرمان داده شد تا تمامی نیازمندیهای سفر ایشان را به سرزمین حجاز مهیا کنند.

خـدیو، در ماه ذی القعـده، همراهان خویش را برای این سـفر مبارک تعیین نمود. این افراد عبارت بودند از: برخی از اطرافیان وی و تعـدادی از علمـای اعلاـم و شخصـیت‌های بزرگوار مملکتی. در این میـان، خـدیو از من خواست تـا ملتزم رکاب او باشم و همچنین فرمانی در این باره به اطرافیان خدیو؛ اعمّ از رجال مملکتی و ارتشـی صادر گردید که بر طبق آن، پیش از سفرِ وی، برخی به جده و برخی دیگر به مکه حرکت کننـد و در انتظار تشـریف فرمایی او باشـند. از آن میان آقایان «احمـد شـفیق پاشا»، رییس دربار عربی و خـارجی خـدیوی (رییس کنونی اوقاف عمومی) و «حسـین محرم پاشا»، سـر یاور خـدیوی و مهمانـدار او (جانشـین فرمانـدهی دایره حربیه کنونی)، «محمـد عزّت پاشا» رئیس دربار تُرکی خـدیوی، «احمـد خیری پاشا»، بازرسِ اوقاف خصوصـی، «احمد صادق بک»، بازرس ویژه خدیوی، «محمود بک محمد»، رییس دفتر فرماندهی خدیوی، فاضل

ص: ۸۲

گرامی، «شیخ محمد شاکر»، نماینده بزرگ الأزهرِ شریف، «سید محمد ببلاوی» از علمای الأزهر و نماینده کتابخانه خدیوی مصری و «شیخ محمد عاشور» مفتی اوقاف خصوصی و افراد دیگری که از افسران گارد خدیوی بودند، می‌توان نام برد. روز شنبه ۲۶ ذی القعده برابر با ۹ دسامبر سال ۱۹۰۹ میلادی تشریفات ویژه خداحافظی انجام گردید و بدین مناسبت سرتاسر کاخ عابدین مملو از اصناف و گروههای مختلف تودیع کننده گردید.

به همین جهت از سرتاسر مملکت، نمایندگان و گروههای مختلف برای دست بوسی خدیو به کاخ آمده بودند، بطوریکه تا آن روز شبیه به آن جمعیت در کاخ دیده نشده بود.

این مهربانی و شور و هیجان تنها در بین مسلمانان نبود، بلکه انبوه مصریان با ادیان مختلف، در این احساس و شورِ ملی شرکت جُسته بودند و نسبت به خواسته قلبی یکی از بزرگترین پادشاهان و امرای اسلامی که همان انجام وظیفه دینی و- اجتماعی بود، احترام قایل شده بودند و در کنار آن خیر و سعادتی عظیم را برای اسلام و تمام مسلمانان و برای مصر و تبارِ مصریان بویژه، آرزو می‌کردند.

در ۲۸ ذی القعده سال ۱۳۲۷ هجری، نامه‌ای از سوی خدیو به رییس اداره دربار خدیوی، بدین مضمون صادر گردید:

«اراده ذات الهی بر انجام خواسته ما نسبت به ادای فریضه حجّ و زیارتِ تربت پاک نبوی- که بر صاحبش درود و سلام باد-، محقق گشته، بنابراین برای به انجام رساندن این خواسته عظیم، در این سال تصمیم به سفر گرفتیم و با اعتمادی که در نظر ما نسبت به شما وجود دارد، تصمیم گرفتیم که اداره امور مملکتی و حکومتی را، به هنگام غیبتِ خود به شما واگذار کنیم تا با درایت و کاردانی که در شما سراغ داریم، با نیکویی، آن را به انجام رسانیده، به همین مناسبت این فرمان را صادر کردیم و از درگاه خداوند باری تعالی موفقیت شما و سایر حضرات دوستانتان در دربار را نسبت به انجام آنچه که سعادت ملت و موفقیت مملکت در آن است آرزو می‌کنیم و ما هم آرزومندیم در آن دیارِ مبارک، بر احوال حجاج مصری و نیازمندیهای آنان، توجه کرده، بتوانیم امکانات، آسایش، رفاه و اطمینان خاطر آنان را در آینده فراهم آوریم.

ص: ۸۳

به همین مناسبت، در کنار آن بقعه‌های پاک و منزّه، دستان خویش را به سوی درگاه الهی دراز می‌کنیم موفقیّت خویش را در خدمت به ملت عزیز مصر، آرزومندیم. ما در حالی از شما جدا می‌شویم که قلب ما با شما است و فکر و اندیشه ما همواره بر خیر و سعادت و بزرگی شما، در حال و آینده بوده، همچنانکه یقین داریم دعاهای خیر شما همواره در سفر و حَضَر بدرقه ما خواهد بود، ان شاءاللّه!».

در ساعت هفت و چهل دقیقه صبح روز ۲۹ ذی القعده سال ۱۳۲۷ هجری، که رسماً سفر جناب خدیو در این روز، تعیین گردیده بود و قطار اختصاصی ایشان از «سرای قبه»- که حامل والامقام خدیو و بعضی از اطرافیان او بود- حرکت کرده و سپس به ایستگاه مصر رسید؛ در این ایستگاه، رؤسای دربار خدیوی، علمای اعلام، نمایندگان دولتها و کنسولهای آنان، شخصیتهای مصری و محترمین از آنان در انتظار خدیو بودند.

وی پس از ورود با یکایک نامبردگان خداحافظی کرد و همگان در حین تودیع، برای وی آرزوی موفقیت و دعا می‌کردند و حضرات رؤسای دربار که توفیق حضور با وی را بدست آورده بودند، به یاری خداوند، همگی با قطار به سوی کانال سوئز حرکت کردند.

در این هنگام کلیّه ایستگاههای راه آهن را با زیباترین وضع آذین کرده و جمعیت انبوهی از بدرقه کنندگان آن جا را پُر کرده بودند؛ این حالت به ویژه در دو ایستگاه «نبها» و «زقازیق» چشمگیر بود! زیرا جمعیت بسیاری در آن جا گرد آمده بودند و بازگشت امیر خود را از این سفر، به سلامتی و عنایت پروردگار، از درگاه ذات باری تعالی درخواست می‌کردند.

قطار همچنان در حرکت بود تا اینکه به سلامتی به «سوئز» رسید و سپس در ساعت یک بعدازظهر به ایستگاه «خوض» رسید؛ جمعیتی انبوه از تبار مصریان در آن جا گرد آمده بودند که امکان شمارش آنان وجود نداشت! در سوئز گروههای ویژه‌ای به نمایندگی از تمامی گروههای مصری و همچنین نمایندگانی از استانهای مرزی و مدیران آنها اجتماع کرده بودند و پیشاپیش آنان حضرات آقایان اعضای مجمع عمومی و مجلس شورای قانون گذاری به ریاست حضرت والامقام پرنس «حسین کامل پاشا»- (که رییس آنان به شمار می‌آمد)- حضور داشتند هنگامی که قطار توقف نمود، جناب خدیو از آن

ص: ۸۴

پیاده شد و با تمامی حاضرینِ در صحنه، از بزرگان و امرا مصافحه کرد و نسبت به تحمّل این مشقت و زحمت، قدردانی نموده و با زبانی تشکرآمیز و رویی گشاده از آنان سپاسگزاری کرد؛ سپس روبه سوی جناب پرنس کرد و بدو گفت:

«اینجانب از شما- نه به عنوان رییس شورا و مجمع عمومی بلکه بعنوان بزرگِ خاندان خدیوی- از صمیم قلب سپاسگزاری می‌نمایم».

امیر که خویش را لایق اینگونه کرامت و بزرگی و مهربانی از سوی خدیو نمی‌دانست، با چشمانی اشکبار! در جواب این سخن مهربانانه خدیو گفت:

مولای من! در هر پست و مقامی که باشم غلامی از غلامان مخلص دربار شما می‌باشم و این، امتیاز و افتخاری است که در نتیجه قرابت و نزدیکی از سوی شما به من رسیده است، پس در این هنگام حضرت خدیو در مقابل این جواب زیبا! که با شیواترین بیان، مقام اخلاص و دوستی و ولایت خویش در برابر آن جمعیت انبوه بدو تقدیم داشت، سر فرود آوردا!.

در این هنگام جناب خدیو بر عرشه کشتیِ سلطنتی بالا رفت و پس از اندک استراحتی مراسم تودیع انجام شد.

سرانجام در ساعت سه بعدازظهر، کشتیِ اختصاصی، بندر را به سوی جدّه ترک کرد. کشتی یاد شده حامل والامقام خدیو، علیا حضرت مادر خدیو، والا گهر پرنسس‌ها «فاطمه خانم افندی» و «فتحیه خانم افندی» دختران حضرت خدیو و پرنسس «فاطمه خانم افندی» عمّه او بود، که نامبردگان به همراه علیا حضرت مادر حضرت خدیو، بوسیله قطاری اختصاصی، پیش از تشریف فرمایی جناب خدیو به سوئز، بدان جا رسیده بودند.

کشتی همچنان به حرکت خود ادامه می‌داد، تا اینکه به نزدیکی‌های مرز «رابغ»، از ساحل شرقیِ دریا رسید،- رابغ در عرض ۲۲ درجه و ۲۸ دقیقه و طولِ ۲۸ درجه و ۵۸ دقیقه، واقع است. فاصله میان آن تا جدّه یکصد و نه مایل می‌باشد-. در این هنگام جناب خدیو به همراه سایر حاجیان، که در رکاب او بودند، به احرام کامل در آمدند، کشتی در مسیر خود به حرکت ادامه می‌داد تا اینکه به فاصله دو ساعتی از جده رسید بطوری که

ص: ۸۵

ساختمان‌های این شهر یکی پس از دیگری نمایان شد و به وضوح دیده می‌شد. همچنین در جنوب آن، دهکده‌ای کوچک نمایان گردید که به «نَزْله» معروف بود؛ این مکان پوشیده از خانه‌های خِشتی و گِلی بود و در این خانه‌ها برخی از اعراب و اهالی آن سکونت داشتند که بیشتر از صیادان ماهی بودند و در روبروی این دهکده از سوی دریا، دو جزیره کوچک وجود داشت که نخستین جزیره در شمال، به «جزیره سَعْد» و دیگری به «جزیره سعید» موسوم بود. در این دو جزیره، قرنطینه بهداشتیِ حدود حجاز، مستقر گردیده است. در جزیره نخستین، جایگاهی برای تبخیر و زدودن نمک از آب شور وجود داشت، همچنانکه ساختمانهایی برای قرنطینه افراد در آن بنا گردیده بود. در صورتی که کشتی‌های وارد شده به این مرز دریایی غیر بهداشتی بودند، کلیه حُجّاجِ آن بوسیله کشتی‌های بادبانیِ (سَنْبُک) پس از طی سه ساعت یا اندکی بیشتر، به جزیره اوّلی و یا با طی کردن دو برابر این زمان به جزیره دوّمی هدایت می‌شدند و در این جزیره و یا جزیره دیگر مدّتی را که بوسیله پزشکِ قرنطینه، در جدّه تعیین می‌گردید- باقی می‌ماندند.

در این ساختمانها، افراد را گروه گروه در قرنطینه بهداشتی قرار می‌دادند و آنان ناگزیر به باقی ماندن در قرنطینه به مدّت تعیین شده بودند و پیش از سپری کردنِ آن زمان هیچیک از آنان نمی‌توانستند از این محدوده خارج شوند.

در ساعت دوی بعدازظهر روزِ سه شنبه، اول ذی الحجّه، کشتیِ خدیو در فاصله‌ای نزدیک به سه مایلی از بندر، لنگر انداخت، این بدان جهت بود که مرکب‌های بزرگ هیچگاه نمی‌توانستند بعلّت عمق اندک آب در کناره بندر، بدان وارد شوند.

بنابراین جناب خدیو تا صبح روز بعد در کشتی باقی ماند. در این هنگام در اطراف بندر و کمی دور از آن، کشتی‌های فراوانی دیده می‌شد که این مرکب‌ها حاجیان را از هند، روسیه، ترکیه، بلاد مغرب، مصر، بندر سودان و جز اینها بدین مرز دریایی آورده بودند و کشتی‌های یاد شده همگی پرچمهایی را بعنوان احترام و تشریف فرمایی خدیو به اهتزاز در آورده بودند؛ همچنانکه قایق‌های بادبانی که در این آبها در حال رفت و آمد بودند، و همگی به احترام ورود حضرت خدیو، به آذین آراسته گردیده بود.

ص: ۸۶

شهر جدّه

بکری، در معجم خود گفته است:

«جُدّه (به ضم اول) ساحل مکه بوده و چون شهری است ساحلی چنین نامبردار گردیده است. در زبان عرب، جُدّه خشکی کنار دریاها یا رودخانه‌ها را گویند و ریشه نام جُدّه از معنای «راهی طولانی» گرفته شده است. مردمان این منطقه هم اکنون بدان جِدّه (به کسر میم) گویند و مصریان آن را جدّه به (فتح اول) گویند. و آنچنانکه به نظر اینجانب می‌رسد تمامی این نامگذاری‌ها صحیح می‌باشد؛ زیرا جِدّه (با کسر) روزی و سعادت بوده و این مرز دریایی بدون شک گلوگاه حیاتی این کشور به شمار می‌آمده و چه چیزی با سعادت‌تر از آنکه زندگی انسان و وجود آن از او سرچشمه گیرد، همچنانکه جدّه به (فتح اول) به معنای راهِ پهناور و وسیع است که راهی در کشور حجاز وسیع‌تر از آن، وجود ندارد. این بندر بر ساحل شرقی دریای سرخ و بر روی مدار ۳۹ درجه و ده دقیقه از طول شرقی و مدار ۲۱ درجه و ۲۸ دقیقه از عرض شمالی واقع گردیده است.

این مکان در آغاز دهکده کوچکی بود که قبیله «قضاعه» پیش از اسلام در آن جا و اطراف آن زندگی می‌کرده‌اند. در سال ۲۶ هجری به هنگام خلافت عثمان، گروهی از رنج و سختی‌های خویش- به جهت گذرگاههای مختلفی که در بندر «شعیبیه» وجود داشت- نزد وی شکوه نمودند و به گِل نشستن کشتیها را در آن بندر یاد آوری نمودند. آنان منطقه‌ای را که مکانی بهتر از آن بود در شمال بندر شعیبیه به وی پیشنهاد کردند. عثمان به همراه جمعی از یاران خود برای دیدن آن منطقه از نزدیک، به آن منطقه رفت و تصدیق کرد که این منطقه- همچنانکه به او یاد آوری کرده بودند- از منطقه شعیبیه بهتر است، پس دستور داد که این منطقه را مرز دریایی مکه قرار دهند و نام «جدّه» را بر آن نهاد.

آنچه به هنگام ورود عثمان به این مکان روایت کرده‌اند، اینست:

که وی وارد دریا گردید و خود را شستشو داد، به یاران خود نیز چنین دستور داد که خود را بشویند در حالیکه پارچه‌ای را به دور خود بسته باشند و این مطلبی است که فرنگیان ادعا می‌کنند که از فرهنگ آنان سرچشمه گرفته است!. «شعیبیه» هم اکنون دهکده

ص: ۸۷

کوچکی است به فاصله بیست کیلومتری که در جنوب جدّه قرار دارد و برخی از این منطقه با لفظ «شعیبه» یاد می کنند.

از آن پس جده روبه سوی عمران و آبادانی گذاشته و اهمیت آن فزونی گرفت، تا آن جا که هم اکنون از بزرگترین مرزهای دریایی در بلاد عرب، به شمار می‌آید.

ساحل جدّه را در زیر آب، راههای سنگلاخی پوشیده بود که در میان آن، بخش‌های مرجانی به رنگ قرمز یا سیاه (یُسر)، دیده می‌شد و بر روی سطح آب آن، در بیشتر نقاط، برگهایی از گیاهانِ آبی پوشیده شده بود. این گیاهان، بیشترین شباهت را به گُلِ نیلوفر آبی دارد که در دریاچه‌های مصر یافت می‌شود. این گیاه (گل نیلوفر آبی) به رنگ قرمز و سیاه بوده و به وفور در ساحل خلیج عربی (۱) دیده می‌شود.

این نوعِ گیاهان احتمالًا تأثیری در زندگی گروهی- از صدفهای سرخ و ماهیان مرجانی که در آن به تعداد زیادی وجود دارد- داشته و از آن تغذیه می‌نمایند. و شاید بتوان گفت (نامگذاری آن به دریای سرخ، به همین دلیل است)؛ همچنین علت دیگر این تسمیه می‌تواند رنگ خاکستری آن باشد که پیش از طلوعِ آفتاب، همه روزه در کناره‌های ساحلِ این دریا که آب به هنگام جَزْر از آن فروکش نموده- دیده می‌شود، بطوریکه این قسمت در سرتاسر ساحل، رنگِ سرخِ متمایل به نیلگونی را، به دریا داده و این وضع، در برخی قسمت‌ها همچنان ادامه داشته تا اینکه به بخشی از آب دریا، متصل می گردید.

لازم به ذکر است که به همین مناسبت یاد آور شویم آنچه ما مشاهده کردیم از ظاهر رنگ لباسهای مردم جده معلوم بود که تمایل به پوشیدن لباسهای سرخ دارند و این مطلب همواره میان بزرگ و کوچک آنها تفاوتی نداشته و شاید بتوان گفت که در نتیجه تأثیر آن محیط بر آنان باشد!؛ (جالب اینکه) آنان را در حالی مشاهده می کنی که کمربندی سرخ و شالی (۲) به همان رنگ بر سر گذاشته‌اند. و نیز کودکانِ زیادی را از آنان مشاهده می‌کنید در حالیکه پیراهنی گشاد در بر کرده و قسمت جلوی بالا تنه این پیراهن به رنگ سرخ تزیین گردیده است. این مطلب نیز در وضع ظاهری مردمان سطح بالای این شهر

۱- خلیج فارس. «مترجم»

۲- منظور از شال، ظاهراً همان پارچه‌ای است که عربها بر سر می‌بستند. «مترجم»

ص: ۸۸

دیده می‌شود که در لباس‌های خود از رنگهای سرخ و یا نزدیک به آن بیشتر استفاده می کنند.

جدّه را حصاری پنج ضلعی در بر گرفته است که این حصار، از غرب مُشرِف بر دریا بود که طول آن ۵۷۶ متر، از شمال ۶۷۵ متر، از شرق ۵۰۴ متر و از سوی جنوب شرقی ۳۱۵ متر و از جنوب ۸۱۰ متر می‌باشد.

در هر یک از قسمت‌های این حصار، دری تعبیه شده است و درِ شرقی آن «باب مکه» نام داشت که دیواره برونی این دَرْ، بوسیله سنگ رنگ شده بنا گردیده و در کنار آن، نام سلطانِ غوری پادشاهِ مصر دیده می‌شود؛ این پادشاه، در سال ۹۱۵ هجری حصار یاد شده را برای جلوگیری از حمله فرنگیان- که از این هنگام استعمار شرق را آغاز کردند- از سوی جده بنا نهاد. این حصار در سال ۹۴۸ هجری مانع از نفوذ پرتغالیها به داخل آن گردید، زیرا آنان از سوی این قلعه کوچک، آنچنان زیر آتش گلوله‌ها قرار گرفتند که ناگزیر سوار بر مرکبهای خویش شده در حالیکه اثاثیه و ذخیره‌های خود را جا گذاشته بودند، متواری گردیدند. همچنانکه به هنگام حمله وهابیان به جده در سال ۱۲۱۸ هجری، (مدافعان)، شهر بوسیله این حصار از خود دفاع نمودند. لیکن به هنگام یورش انگلیسیان در سال ۱۲۷۴ هجری این شهر نتوانست وظیفه خود را آنچنان که می‌بایست انجام دهد!، این وضع بدین سبب بود که یکی از رعایای انگلیسی در جده دارای کشتی بادبانی بود که همواره پرچم انگلیس بر بالای آن در اهتزاز بود، وی این پرچم را به پرچم عثمانی تغییر داد، کنسولِ انگلیس از این تغییر خشمناک گردید! و بر کِشتیِ یاد شده بالاـ رفت و با زور و اهانت، پرچم عثمانی را پایین آورد!. هنگامیکه مردم از آن اطلاع پیدا کردند، بر آنان گران آمده و هیاهویی بپا نمودند!. مردم به سوی خانه او حمله‌ور شدند و او را به همراه کنسول فرانسوی به قتل رساندند و خانه آنان را تاراج کردند. بنابراین در نتیجه این حمله، کشتی‌های انگلیسی به جدّه حمله‌ور شدند و سپس در مکّه حاضر شدند و به همراه امیر «آل علی» تحقیقی را درباره قتل کنسول فرانسوی آغاز نمودند که در نتیجه آن تحقیق حدود پانزده نفر از مردمان جده را در بازار جدّه به دار آویختند و تعداد فراوانی از بزرگان آن شهر را تبعید کردند و نظیر اموال تاراج شده را- بر پایه ادعای رعایای کشورهای

ص: ۸۹

خارجی- که در این فتنه از دست داده بودند، بعنوان غرامت باز پس گرفتند.

در سال ۱۳۱۱ هجری انگلیسیان نیز کشتی‌های خود را برای بار دیگر به آبهای این مرز آوردند و این نتیجه حمله اعرابی بود که در آن حمله، کنسول انگلیس را کشتند و نماینده کنسول فرانسه و روس را مجروح نموده بودند.

بنابراین در نتیجه تجاوز نمایندگان خارجی به خارج از محدوده تعیین شده یورشی صورت پذیرفت و اینان که خود مسلمانانی از افراد این شهر بودند، بعلت حمایت و پشتیبانی کشوری خارجی، دست به اعمالی ناشایست زده و با برادران و همشهریان خود بد رفتاری می‌کردند.

هنگام این شورش، «شریف عون» از مکه آمد و در محلّ حاضر شد و در پایان صلح و دوستی را بدون درگیری حاکم نمود و کشتی‌های انگلیسی جدّه را ترک نمودند.

جدّه دارای ۳۵۰۰ خانه بود که این خانه‌ها از نظم خاصّی برخوردار نبود، این خانه‌ها غالباً بوسیله سنگ‌هایی که از کوههای نزدیک آن آورده می‌شد ساخته شده بود و گاه نیز این خانه‌ها بوسیله سنگهای لاشه بنا می‌گردید، سنگهای لاشه را معمولًا از کناره‌های دریا بدست می‌آوردند و با ضخامت بسیار اندکی که داشت، در نهایت استحکام و قدرت بود، لیکن خطر آن بسیار و ضرر آن جبران‌ناپذیر بود؛ زیرا اینگونه سنگها بعلّت دارا بودن مقدار زیادی فسفر، قابل اشتعال بوده و به سرعت می‌تواند آتش سوزی را افزایش دهد!. خانه‌های آنان همانند خانه‌های سایر شهرهای حجاز (مکه و مدینه) بود که بیشتر شبیه به خانه‌های مصر در دوران ممالیک است- هم اکنون در «سوق النّدلاح» از این خانه‌ها فراوان وجود دارد-، لیکن در همین خانه‌ها اتاق‌های بزرگ و سالن‌های وسیعی با سقف‌های بلند و پنجره‌هایی بلند و عریض همانند بالکن‌هایی که به بیرون متمایل گشته و بدان «رواشن» گفته می‌شود- (مفرد آن روشن بوده که کلمه‌ای فارسی به معنای نورانی می‌باشد.)- جنس این پنجره‌ها از چوب بود و نقش و نگارهای مختلفی بر آن حک شده بود در میان خانه‌های این شهر، خانه‌ای را دیدم که دیوارِ سر درِ خانه در حدود پانزده متر بود و در آن نُه پنجره بزرگ تعبیه شده بود که بدون شک اینگونه پنجره‌های بزرگ با وضع مناطق گرمسیری می‌تواند سازگار باشد و بدین جهت است که

ص: ۹۰

سبک نوین معماری در مصر نیز به این روش باز می گردد، همچنانکه در بیشتر ساختمانهای نوین در بخش سکونت فرنگیان به ویژه در «مصر جدید» که با الهامی از اشکال و مهندسیِ مصر باستان و تکمیل آن بنا گردیده است، دیده می‌شود.

«محمد علی پاشا» در این شهر دارای ساختمانهای فراوانی است که از آن جمله:

دارالولایه (مرکز حکومتی)، دارالبلدیه (مرکز شهرداری) و پادگانهای نظامی و جزاینها را می توان ذکر نمود.

آب نوشیدنی در آن بوسیله آب انبارهای قدیمی است که از آب باران و یا چشمه‌هایی که در خارج از شهر قرار دارد پُر می‌شود، بطوریکه هر قدر آن چشمه‌ها به دریا نزدیکتر باشد، آب آن شورتر و در نتیجه غیر قابل استفاده می‌باشد. این چشمه‌ها دارای کانالها و جویهایی بود که از سوی «عثمان پاشا نوری» در سال ۱۳۰۲ هجری بنا گردیده بود و آب آن از چشمه «رغامه»- که در فاصله بیست کیلومتری شرق این شهر قرار دارد- تأمین می‌شد که هم اکنون این کانالها منهدم گردیده است. شهرداری این شهر نسبت به اصلاح و ترمیم این مجاری، همّت گماشته لیکن بنظر می‌رسد که این مرمت نمی‌تواند بدون همیاری و کمک مردمانِ آن به نتیجه برسد؛ زیرا مصلحت آنان این چنین اقتضا می کند که مجاری آب نوشیدنی اصلاح نگردیده و در نتیجه آنان از راه فروش آبِ مخزن‌ها و آب انبارهای خویش به حاجیان، با قیمت‌های گزاف به نوایی برسند. حاجیان بیشتر به هنگام توقفشان در این شهر، از آب هایی که برای آنان از گودالها و چاهها آورده می‌شد استفاده می کردند. این آبها علاوه بر آلودگی همیشه دارای مزه‌ای شور بوده و در صورتیکه فضل خداوند با آنان نبود، همگی به هلاکت می‌رسیدند!!. در این شهر دستگاه زدودنِ نمک آب وجود دارد که متعلّق به بعضی فرنگیان می‌باشد.

بوسیله این دستگاه نمک آب دریا را زدوده و به مردم می‌فروختند، لیکن هم اکنون بطور کلی خراب شده است که هنگامیکه ما، در جده اقامت داشتیم، تعدادی از آنها را جهت تعمیر به سوئز ارسال نمودیم.

جدّه مرکز تجارتی مهمّی به شمار می‌آید، بطوریکه می‌توان آنرا بعنوان مرز دریایی عمومی حجاز دانست. زیرا صادرات حجاز از این شهر صورت می گیرد و واردات آن نیز

ص: ۹۱

بدین شهر وارد می گردد. بنظر می‌رسد که تجارت آن در صدفهای لؤلؤ و مرجان، یُسر، تسبیح، پارچه‌های ابریشم، عطر، ادویه، حبوبات، ظروف، پوست، سجاده، فرش و آنچه که مورد نیاز حاجیان است، می‌باشد.

امّا تجارت اساسی و مهم آن شهر در زمینه حبوبات، به ویژه گندم و آرد گندم بود زیرا که پایه زندگی مردمان سرزمین عرب از شمال تا جنوب نیز به این دو وابستگی دارد؛ این دو محصول از کشورهای هند، مصر، شام، ایران، جاوه و جزانیها، بدین شهر وارد می گردید. بازار شهر، از جنوب تا شمال آن امتداد داشت که در ادامه مغازه‌ها به خانه‌های کنسول‌های دولتها منتهی می گردید، زیباترین ساختمانهای جدّه در این بخش شهر بنا گردیده که در این میان خانه نمایندگی روسیه را بعنوان زیباترین خانه این شهر می‌توان به شمار آورد، زیرا این خانه با سبک جالب و زیبایی بنا گردیده و در آن پنجره‌ها و بالکن هایی بکار رفته است که نشان دهنده عظمت و ابَّهَت ساختمانهای عربی باستان بود، آنچنانکه هر بیننده‌ای در ذهن خود تصوّر می کرد که در مقابل کاخ «رُصافه» در بغداد ایستاده است. جایگاه پلیس در مقابل این خانه واقع شده است و در کنار آن، مرکزی برای پستِ نگهبانی بود، این مرکز از اتاق کوچکی تشکیل گردیده بود که بوسیله مانعِ چوبی ساده‌ای کارگران را از کارفرمایان جدا می‌نمود و در کنار آن نیز مرکز تلگراف قرار داشت.

بازرگانان شهر جدّه را مردمان بومیِ آن تشکیل می‌دادند که علاوه بر بومیان، حضرموتی‌ها، هندی‌ها، ایرانیان، بخاریها و ترکان نیز فعالیت داشتند، لیکن این گروه، تنها در موسم حج بازار تجارت شان گرم می‌شد.

در جنوب شهر شخصی از ترکها دستگاهی داشت که چرخهای آن بوسیله انرژی نفت به حرکت در می‌آمد و با دستگاه یاد شده غلات را آرد می‌کرد و دستمزدی که در مقابل هر پیمانه جده (معادل سه اقّه) (۱) دریافت می‌کرد برابر با (سه قروش مجیدی) بود و با این حال صاحبِ آن پیوسته شکایت درآمد اندک در مقابل خرجِ زیاد دستگاه و اداره زندگی خود را داشت.

جمعیّت این شهر تعدادشان تاکنون بصورت رسمی اعلام نگردیده است لیکن

۱- أُقّه معادل ۲۳۴ سطل مصری بوده که هر سطل مصری معادل ۴۳۵ گرم می‌باشد. م.

ص: ۹۲

جمعیت آن را در حدود پنجاه هزار نفر تخمین می‌زنند: ده هزار نفر آنان از مسلمانان غیر عرب مانند: ایرانیان، حضرموتی‌ها، هندی‌ها و بخاریها بودند، اما فرنگیان، که تعدادشان در حدود یکصد نفر یا کمی بیش از آن بیان می‌شد، بیشتر آنان را ترکان تشکیل می‌دادند.

ثروت و دارایی این شهر تقریباً در دست همین خارجیان قرار داشت بطوریکه گاهی برخی از آنان در حدود یک میلیون جنیه، سرمایه داشتند، زیرا این گروه با فعالیت و جنب و جوشی که در هنگام کار از خود نشان می‌دادند در میان مردم این شهر خصوصاً آن گروه [این فعالیتها چنان گسترده بود]، مطلبی غریب و عجیب بود، تا آنجا که حتی باربران و قایقرانان این شهر نیز غالبا از حضرموتی‌ها و یا غلامان تشکیل می گردید.

جدّه دارای دو مدرسه بود، نخست «مدرسه الاصلاح» که در آن حدود هشتاد شاگرد مشغول به تحصیل بودند و هزینه آنان بیشتر از راه کمک‌های مردم شهر تأمین می گردید، دیگری «مدرسه الرشدیه» که مدرسه‌ای دولتی بود و در حدود یکصد و بیست شاگرد در آن به تحصیل اشتغال داشتند.

درسی که در این دو مدرسه تدریس می گردید، مقداری معلومات سطحی و ساده از حساب و خواندن و نوشتنِ زبان عربی و ترکی بود و بطورکلی سطح آموزش آنان بسیار پایین‌تر از مکتب خانه‌های اوقاف مصر به شمار می‌آمد.

در بازار این شهر تابلویی را دیدم که بر آن نوشته شده بود (روزنامه الاصلاح و چاپخانه آن)، درباره آن تابلو سؤال کردم، معلوم گردید که این مرکز پس از اعلان فرمانِ عثمانی، آغاز بکار کرده بود، لیکن بعلّت عدم استقبال مردم از آن، مجدّداً از سوی بوجود آورنده آن، تعطیل گردیده و نویسنده آن که شخصی از تُرکها بود به آستانه (استانبول) مراجعت کرده و هم اکنون چاپخانه بدون هرگونه فعالیتی همچنان تعطیل بود. همانطور که پیش از این یاد آور شدیم ساکنان جدّه، آمیخته‌ای از نژادهای گوناگون بود. و طبیعت این اقلیم آنچنان حالت سادگی و ابتدایی در آنان بوجود آورده بود، بطوریکه از نظر آموزش عمومی و سطح سواد، در سطح بسیار پایینی قرار داشتند به حدّی که گاه برخی از آنان، تنها به نوشتن نامه و یا شمارش ساده‌ای از حساب توانایی داشتند.

این شهر دارای چهار مسجد بود، مسجد حنفی، شافعی، مالکی و مسجد

ص: ۹۳

«سیدی عکاشه» که این مسجد بزرگترین مسجد در میان مساجد دیگر به شمار می‌آمد.

این‌شهر دارای خانه‌سالمندان بسیار کوچکی بود و نیز گفته می‌شود که مهمانخانه‌ای (لوکانته) کوچک در میدان گمرک شهر وجود داشته لیکن این جانب آن را ندیدم.

جدّه بوسیله قائم مقام (نماینده والی) و نماینده شریف اداره می‌گردید که هم اکنون این شخص جناب «سید محمد نصیف» می‌باشد. قائم مقام (جانشین والی) در این شهر عهده‌دار مسایل مالی حکومتی بود که غالباً به درآمد گمرگها منحصر می‌شد و درآمد دولت از این راه حداکثر در حدود (پنجاه هزار جنیه عثمانی) در سال بر آورد می‌گردد.

امّا شخص دیگری که نماینده شریف می‌باشد و عهده‌دار کلیّه مسایل و کارهای عربها بود، بجز نیروی نظامی که از فرماندهی خود دستور می‌گرفتند. والی حجاز پیش از این در جدّه زندگی می‌کرد، لیکن در حوالی سال ۱۲۸۰ هجری بعلّت اهمیّت مکه، بدان شهر انتقال یافت.

تصویری از بندر جدّه

به هنگام موسم حج حرکت دایمی در جده مشاهده می‌شود بطوری که این جنب و

ص: ۹۴

جوش شبانه روزی است و هیچگاه قطع نمی گردد و حاجیان هر زمانیکه به جلوی درهای گمرکِ جدّه می‌رسند، مطوفین و یا نمایندگان آنان، همواره در انتظار آنان بوده و پیوسته نـدای حاج فلان ... و یا حجاج فلان ... (منظور نام مطوف را می‌برند) را سر داده و هر حاجی به هنگام ورود نام مطوف خویش را می‌داند، او را صدا کرده و به یاری خویش می‌طلبد، پس افراد یاد شده به سرعت به یاری او آمده و گذرنامه‌اش را گرفته و پس از اعلام ورود آن شخص به قسمت ویژه گذرنامه، او را به همراه خویش به منزل از پیش تعیین گردیده می‌بَرَند. هر حاجی یک یا دو روزی را در آن جا به سر می‌برد و در این فاصله میزان دستمزد بر انتقال او تعیین می‌شد و مرکوبی را از قبیل قاطر و یا شتر برای او مهیا می کردند؛ و در صورتیکه نیاز به کجاوه داشتند، آن را برای او خریده و سپس وی را راهی مکه می‌نمودند.

هزینه هر کجاوه بطور متوسط یک جنیه انگلیسی و دستمزد ساربان نیز تا مکه یک جنیه بود. همچنین هزینه شتری که بار را حمل می کند نیز برابر همین مقدار است لیکن شترهای کجاوه دار معمولاً در این فصل به دو برابر این هزینه می‌رسیدند.

قبرستان جده و قبر مادرمان حَوّا

در خارج شهر از سوی جنوب، قبرستانی متعلّق به مسیحیان وجود داشت که بوسیله حصاری بلند اطراف آن پوشیده شده بود و بر دَر آن نگهبانی از اعراب وجود داشت که اجازه ورود بدان را به غیر از مسیحیان نمی‌داد. امّا قبرستان مسلمانان در سمت شرقیِ شهر، به فاصله‌ای در حدود یک کیلومتر از درِ شرقیِ آن، که معروف به «باب مکّه» است واقع شده بود؛ این قبرستان دارای حصاری است که ورودی آن از غرب این قبرستان می‌باشد و به هنگام موسم حج، گدایانی کوچک و بزرگ از اعراب و غیر اعراب بر درِ این قبرستان مشاهده می‌شود؛ اگر از این در به قبرستان وارد شوید، در مقابل خود آرامگاهی دراز و طویلی را که طولِ آن در حدود یکصد و پنجاه متر و ارتفاع آن یک متر و عرض آن در حدود سه متر است، مشاهده می کنید. گفته می‌شود که: این قبر، آرامگاه مادرمان حَوّا می‌باشد. این قبر بیشتر شبیه قناتی بسته شده است که از سمت جنوبی آن

ص: ۹۵

بوسیله سه دیوار از یک مربع احاطه شده است و دیوار شمالی آن که از سوی قبر است از مربع کسر گردیده است و موجود نیست. طول هر یک از دیوارها چهار متر است و ارتفاع آن هم به همان اندازه می‌باشد؛ در هر یک از دیوارهای یاد شده، پنجره‌ای قرار دارد. در پایان این مستطیل از سوی شمال، دیواری به ارتفاع حدود سه متر وجود داشت که در میانه آن از سمت بالا، برآمدگی وجود دارد و در زیر آن پنجره‌ای بود که این پنجره بر روی قبر به گونه‌ای است که در طرف دو پای مُرده قرار گرفته است.

در انتهای قبر، کسانی را می‌بینید که شما را به جایگاه سر و یا دو پای این آرامگاه راهنمایی می‌کنند و همواره دست آنان برای گرفتن پولی به سوی افراد دراز است. در حدود یک سوم این آرامگاه از سوی سر را، گنبدی پوشانیده است که ورودی آن از سوی غرب است و از آن دو پنجره به سوی قبر باز می‌شود. در میانه آن، مقصوره‌ای از چوب وجود دارد که روی آن بوسیله پارچه‌ای پشمی پوشیده شده است، این مقصوره دَری داشت که در برابر دَرِ گنبد واقع شده بود و بوسیله خادم مقبره، برای ما گشوده شد؛ او گفت: «این نقطه جایگاه سر شریف است».

پس آن را مشاهده کردم و دیدم که دو سنگ از نوع سنگ چخماق در آن قرار دارد و طول هر یک از آنها در حدود یک متر است.

این سنگها از وسط سوراخ داشت و بیشتر شبیه به تابوتی سنگی برای مردگان بود و در صورتیکه نگوییم کشتارگاه بوده در دوران قدیم جایگاهی برای تقدیم قربانی‌ها بوده است. در این جا بود که به خاطرم گذشت این مکان ممکن است پیش از اسلام بعنوان نمادی از حَوّاء امّ البشر، از سوی «قضاعه» محلّ عبادت گردیده است همچنانکه «هُذیل» و «سواع» فرزند شیث بن آدم را عبادت می‌کرده‌اند. لازم به ذکر است که هذیل در جنوب و شمال مکّه می‌زیسته همچنانکه هم اکنون گفته می‌شود: «هذیل شام و هذیل یمن» و مسکن «قضاعه» در میان این دو بوده آن چنانکه قبیله‌های «کلب»، «مراد»، «هَمْدان»، «حمیر»، «ودّ»، یا «یغوث» و «یعوق» و «نسر» را عبادت می‌کرده‌اند. (اینان بنا بر آنچه که ادّعا می‌کنند، فرزندان سواع بن شیث بوده‌اند) و خداوند نیز فرموده است:

وَقَالُوا لَاتَذَرُنَّ آلِهَتَکُمْ وَلَا تَذَرُنَّ وَدّاً وَلَا سُوَاعاً وَلَا یَغُوثَ وَیَعُوقَ وَنَسْراً (نوح: ۲۳)

ص: ۹۶

اما طول قبر که به این مقدار است، ممکن است این قوم عرب ضمن آنچه که از دیانت ستاره پرستان یونانی گرفته بودند، آنرا نیز در میان خود مرسوم و معمول گردانیده باشند، زیرا یونانیان مجسمه هایی را از ستارگان ساخته‌اند که از آن میان مجسمه «زهره» را می‌توان نام برد، تاریخ نگاران عرب نیز می گویند: «ضحاک (۱) آن را در صنعاء بنا نمود که بدان (غُمدان) می گفتند». این مجسّمه همچنان پایدار بود تا اینکه بوسیله عثمان بن عفان در هنگام خلافتش، منهدم گردید.

یونانیان برای مریخ نیز مجسّمه‌ای مستطیلی می‌ساختند که در نتیجه آن قبور طویلی هم اکنون در سرزمین دولت عَلیّه (عثمانی) وجود دارد که در نتیجه تأثیر آثار دولت یونانیان است این قبر هم اکنون در آستانه علیّه (استانبول) نزدیک اسکله «اناتولی قواق» بوده که طول آن در حدود بیست متر می‌باشد که گفته می‌شود: این قبر، آرامگاه «یوشع» پیامبر است. این پیامبر نزد مسلمانان، مسیحیان و یهودیان به یک اندازه محترم است. پس چه کسی می‌داند که یوشع حَتّی برای یکبار هم به این سرزمین نیامده است؟ تا اینکه حکم نماید. این قبر از آثار بت پرستی است که در این دیار پیش از ورود مسیحیان وجود داشته است. همچنین در «کرک نوح» (دهکده‌ای در شام، نزدیکی (معلقه زحلة) قبری بطول تقریبی سی متر وجود دارد که ادّعا می کنند قبر حضرت نوح- علیه السلام- است و «ابن جُبیر» هم در سفرنامه خود از آن یاد کرده و گفته است:

طول آن سی باع است، همچنین نامبرده یادآوری کرده است که در حومه دمشق نیز قبری بنام شیث پیامبر وجود دارد که طول آن به چهل باع می‌رسد.

و نیز گفته می‌شود که در نزدیکی بیت المقدس، آرامگاه درازی وجود دارد که به قبر «حسن الرّاعی» مشهور است. لیکن جهت نامگذاری آن برای این جانب مشخص نیست،

۱- تاریخ نگاران عرب گفته‌اند: «ضحاک از پادشاهان یمن بوده و گفته‌های بی‌اساسی را بدو نسبت‌می‌دهند» و تاریخ نگاران ایرانی می گویند: «نامبرده از پادشاهان ایرانی بود نام او «ازدهاق» بود که پس از جمشید قرن هشتم قبل از میلاد به پادشاهی رسیده است». این گروه، گفته‌های بی اساس و بدون پایه‌ای را بیش از آنچه عرب درباره ضحاکشان بیان کرده‌اند، بدو نسبت داده‌اند که ممکن است با آن ضحاک ایرانیان یکی نباشد.

ص: ۹۷

اما بنابر گفته آنان این شخص چوپان حضرت موسی- علیه السلام- بوده است (؟). و در صورتیکه این گفته درست باشد، می‌بایست نام دیگری نیز داشته باشد؛ بنابراین امکان اینکه قبر حَوّا یکی از مجسّمه‌های مقدس در زمان جاهلیت بوده باشد، دور بنظر نمی‌رسد. هنگامیکه اسلام ظهور نمود تمامی آثار شرک و بت پرستی را از این سرزمین زدود و مجسمه‌هایی را که در نتیجه دولت بت پرستان بوجود آمده بود، همگی را منهدم نمود که می‌توان از جمله آن‌ها، این مجسّمه را نیز به حساب آورد، لیکن تاثیر آن همچنان بعنوان مادر، در دل این مردم باقی مانده و به همین سبب گنبدی را نیز بر فراز آن احداث کرده‌اند که (از زمان ساخت آن اطلاعی در دست نداریم) تا اینکه بدانیم از چه زمانی زیارتگاهی برای مردم می‌باشد؛ همچنانکه آرامگاههایی که برای خانواده پیامبر صلی الله علیه و آله- که بر آنان و بر جدشان سلام و درود باد-، نیز بنا می‌کردند دارای چنین گُنبدی بود. «ابن بطوطه» در سفرنامه معروف خویش در قرن هفتم هجری از این گنبد یاد کرده است، لیکن درباره قبر مطلبی ذکر نکرده است. از بزرگترین دلایل ساختگی این قبر، مطلبی است که «ابن جبیر» در سفرنامه خود- که به سال ۵۸۷ هجری انجام گردیده است-، نقل نموده و نوشته است:

«و در آن (جدّه) جایگاهی وجود دارد که گنبدی کهنسال بر آن بنا گردیده و گفته می‌شود که این محل، توقفگاه و منزل حوّاءِ امُّ البشر به هنگام حرکتش به سوی مکه بوده است، پس این ساختمان را بعنوان برکت و فضل او بنا کردند و خدا داناتر است».

در هر صورت، صرف نظر از تغییراتی که طوفان در سطح زمین بوجود آورده و آن را زیر و رو کرده است، به ویژه در سرزمینهایی همانند این منطقه که آبگیر بوده است، با تاریخ نگاران عرب هم نوا شده قایل می‌شویم که: حَوّا به همراه آدم علیه السلام در جزیره «سراندیب» (سیلان) فرود آمده و صرفنظر از چگونگی انتقال آنان از جزیره به قاره و نیز چگونگی رسیدن آنان به جدّه و درگذشت حَوّا و دفن آن در این مکان سپس فوت حضرت آدم علیه السلام و دفن او در کوه ابوقبیس یا مسجد خیف و یا بنابر گفته مسیحیان- «حرکت او به سوی بیت المقدس و فوت او در آن و دفن شدنش در زیر قطعه سنگی که

ص: ۹۸

در آنجا یعنی در «کلیسای قیامت» که تا کنون آنرا مورد تقدیس قرار می‌دهند»- باشد:

لیکن مطلبی که ذهن نمی‌تواند قبول کند، ادعای این قوم است که قایلند «این جایگاه با این درازا مربوط به قبر حَوّا می‌باشد». (۱)

در هر صورت با نپذیرفتن صحّت این قبر از سوی ما از احترام ما به حَوّا نکاسته زیرا او مادر همه بوده و لازم است که مورد احترام همه باشد. و بدین جهت هنگامیکه شریف «عون الرفیق» پس از منهدم کردن گنبدهای مزار صالحان در مکه و نیز انهدام این گنبد، نمایندگان دولتها و کنسولها همگی اعتراض کردند و این کار را ناشایست خواندند زیرا حَوّا فقط مادر مسلمانان نمی‌باشد.

۱- امیدوارم که خواننده این سطور به من اجازه بدهد که این مطلب را بدون بررسی و تحقیق رها نسازم‌بنابراین گفته بعضی را، درباره طول حضرت آدم و حوا در اینجا نقل می‌کنم: مسیو هانریون عضو اکادمی علمی فرانسوی و مستشرق مشهور گفته است: «طول آدم ۱۲۳ قدم و ۹ بوص ۳۷ متر تقریبا و طول حواء ۱۱۸ قدم و سه ربع بوص بوده است». معجم لاروس، ذیل عنوانِ مادّه آدم اما عربها در این باره گفته‌اند: «طول آدم شصت ذراع بوده، که طول حَوّا نیز ناگزیر متناسب با او بوده است» لیکن منظور از ذراع را در اینجا نمی‌دانیم که از چه نوع ذراعی است. در صورتیکه فرض نماییم ذراع دستی باشد، پس بنابراین طول هر ذراعِ دستی در حدود چهل سانتیمتر است که در نتیجه طول آدم ۲۴ متر بوده که بسیار کمتر از مقداری است که بوسیله مسیو هانریون عنوان گردیده است.

ص: ۹۹

رسیدن خدیو به جدّه

و حرکتش از آن مکان به سوی بحره

تشریف فرمایی خدیو به جده در روز سه شنبه اول ذی الحجه سال ۱۳۲۷ هجری جهت انجام فریضه حج شریف، برگی زرّین در تاریخ جدّه به شمار می‌آید. هنگامیکه در این روز آفتاب طلوع کرد، مردم دسته دسته و گروه گروه به سوی آن بندر روی آوردند در حالی که پیشاپیش آنان، بزرگان قوم مشاهده می‌شدند و همگی به سوی عرض دریا گردنهای خود را دراز کرده و در انتظار دیدن کشتیِ اختصاصیِ حامل این عباسیِ محبوب بودند. در حدود ساعت سه بعدازظهر حضرات آقایان «علی بک»، «فیصل بک» و «شریف زید» فرزندان شریف مکّه به همراه قائم مقام، فرمانده نیروهای عثمانیِ مستقر در جدّه و جناب مکتوب چی ولایت حاضر شدند، جناب مکتوب چی سلام و خیر مقدم را به نیابت از دولت علیّه به حضور خدیو تقدیم داشت و بعنوان مهماندار جناب ایشان،- در مدّتی که در سرزمینهای حجاز تشریف داشتند- معرفی شد؛ پس از او حضرات آقایان مدیر پست و تلگراف، نماینده شرکت کشتی رانی خدیوی و دیگر کارمندان دولت عثمانی حضور داشتند. اینان پیش از آنکه هر گونه علامتی از نزدیک شدن کشتی حامل خدیو و همراهان او داشته باشند، بر قایق‌ها سوار شدند و تا نیمه‌های دریا بعنوان استقبال از تشریف فرمایی مقدم شریفش آمده بودند و انتظار می‌کشیدند. علاوه بر این پیش از طلوع آفتاب، کشتی جنگی عثمانی مستقر در آبهای جدّه را نیز جهت استقبال از کاروان

ص: ۱۰۰

همایونی خدیو در فاصله‌ای- هفت ساعته یا بیشتر- در آبها گسیل داده بودند.

در حدود ساعت هفت بعدازظهر، دود کشتی در افق نمایان گردید و همچنان نزدیک‌تر و نزدیک‌تر می گردید، تا اینکه در یک ساعت بعد یعنی ساعت هشت پهلو گرفت.

در این هنگام قایق‌ها پیش آمدند و اشراف و رجال دولتی جهت خیر مقدم و ابلاغ سلام از طرف خلیفه و تبریک دولت علیّه (عثمانی) و سلام جناب شریف و دولت والی، به حضور خدیو شرفیاب گردیدند. خدیو در این برخورد با آنان با رویی گشاده و بشر دوستانه برخورد کرد و تشکر خود را به آنان ابلاغ نمود. پس از ساعتی در حالیکه زبانشان نشان از شکر و ثنا بر ویژگیهای اخلاقی و ادبی حضرت خدیو گویا بود، مراجعت کردند.

آفتاب این روز در حالی غروب کرد که خانه شهرداری بهترین آذین را از سوی خشکی (ساحل) بر خود بسته بود و تمامی مرکب‌های بخاری (کشتی‌ها) از هر نژاد و ملیّتی از سوی دریا، با نورهای گوناگون پرتو افکنی می کردند و قایق‌ها با چراغهای روشن خود همانند ستاره‌هایی روشن در آسمان، زیبایی خاصّی را بدین محفل داده بودند و بطور کلی روز و شبی استثنایی بود که مردم جدّه تا آن روز همانند آن را ندیده بودند، آنان تا آن لحظه آن چنان توجّه و عنایتی را از دولت علیّه نسبت به ذات کریمانه ایشان ندیده و دولت شریف نیز اینگونه اهتمامی را که نسبت به راحتی و آسایش مقام والای ایشان داشت تاکنون برای دیگری مبذول نکرده بود. چه مردی! را خداوند برای حج، خانه کریم خود، همانند عباس- که خداوند نگهدار او باشد- اختیار کرده است.

آری! او خدای خویش را ندا داد پس او را جواب داد، تاج پادشاهی را از سر خویش برداشته و همانند سایر مردم به صفوف آنان وارد شد و لباس آنان را به تن کرد و در غذای آنان شریک گردید و بر روی خاک خوابید، آسمان را لحاف خویش قرار داد و بر مرکوب سخت سوار شد، در حرارت آفتاب و سرمای شب، در راهی سخت، خشک و سنگلاخی که گرد بادهای آن قطع نمی‌شد- همچنانکه خطرهای آن بی شمار بود- گام برمی داشت، پس تعجبی ندارد که نَظَر و عنایت خداوند همراه او باشد، عنایتش از او پاسداری کرده و

ص: ۱۰۱

قلب مردم به سوی او میل نماید و با احترام و تجلیل از او یاد کنند.

پیش از سپیده دم روز چهارشنبه دوم ذی الحجه، سربازان در میدان شهرداری در حال رفت و آمد بودند و جمعیّت انبوهی از سربازان پاسدار خدیو از سویی و سربازان دولتی و سربازان بیشه (۱) از سویی دیگر گِرد آمده بودند.

پیش از طلوع آفتاب، کشتی بخاریِ حاملِ خدیو در دریا نمایان گردید. شیپور دمیده شد و توپخانه‌های شهر گلوله‌های خود را شلیک نمودند. در این هنگام سربازان بصورت بیضی شکل صف آرایی کرده بودند، بطوری که سربازان پاسدار خدیو در نیمه اوّل یا شرقیِ آن و نیمه دوم که شامل دونیم بود را نیمی از سربازان دولت علیّه و نیم دیگر بوسیله سربازان بیشه پُر شده و در آن مستقر گردیده بودند، دو طرف این دو قوس، از درِ قرنطینه تا درِ شهرداری بود. پس از نیم ساعت، رکابِ کشتی بر پلکان قرنطینه قرار گرفت؛ زمین آن بوسیله فرشهای ایرانی پوشیده شده بود و در دو طرف آن بزرگان دولت علیّه از سویی و فرزندان جناب شریف و سایر همراهان آنان از اشراف که برای ادای احترام حاضر گردیده بودند، از سوی دیگر ایستاده بودند.

پس خدیو در حالیکه در لباس احرام بود، همچون ماه، یکپارچه می‌درخشید بر اسکله ظاهر گردید!، وی حرکت می‌کرد در حالیکه با دست شریفش به همه سلام می‌داد.

در پشت سرِ او حضرت اشرف پرنس «کمال الدین پاشا» و دانشمند بزرگوار شیخ «بکری صدفی» مفتی دیار مصری و جناب «علی بک لبیب» پزشک ویژه حضرتش و عدّه‌ای دیگر از یاوران محترم و برخی از رجال نزدیک به او در این سفر مبارک حضور داشتند. اسب خدیو بر پله‌های قرنطینه ایستاده بود در حالیکه نغمه‌های موزیک مصری و ترکی نواخته می‌شد و در میان دعای سربازان و غریو مردم ایشان بر اسب سوار شدند و پس از او پرنس و «حسین محرم پاشا» مهماندار ویژه ایشان، سپس یاوران (گارد ویژه) بر اسب سوار شدند و در حالیکه پیشاپیش این کاروان گروهی از سرکردگان پاسداران حضور

۱- بیشه قبیله‌ای بودند که در شرق سرزمین بلاد عرب اقامت داشتند و سربازان آن‌ها با لباس عربی خویش سوار بر شتران تندرو می‌گردیدند. اینان بیشتر شبیه به باشبو زوق سربازان چریک عثمانی بودند؛ سربازان شریف همگی از این گروه بودند و همواره به شجاعت و امانت معروف بودند.

ص: ۱۰۲

داشتند و اطراف همگی آنان را گروهی از سربازان، احاطه کرده بودند.

به دنبال آنان، فرزندان شریف که نماینده دولت حجاز نیز همراه آنان بود و جمع کثیری از اشراف، در حالیکه سربازان بیشه و فرمانده نظامی کل منطقه جدّه و گروهی از سربازانِ دولتی که در پشت سر آنان بودند، به حرکت در آمدند. خدیو، با چنین ترکیبی در کاروان، ابتدا به سوی «باب المغاربه» و از آن جا به طرف «باب الشامی» حرکت کرد. در این مکان بزرگانی از اعراب، اشراف و دیگران در حالیکه سوار بر شترها بودند در انتظار موکب همایونی ایستاده بودند، آنان نیز در رکاب حضرتش در پی کاروان، همگی به سوی «بحره» براه افتادند.

جادّه میان جدّه تا مکه دارای فاصله‌ای در حدود هشتاد کیلومتر است، این راه پس از ساحل جدّه از دشتی می‌گذرد که این دشت میان دو کوه واقع شده،- به کوه بلندتر آن «قائم» گفته می‌شود- سپس در راه از کوه «رغامه» عبور می‌کند و از کوه «امّ سلم» گذشته و به قهوه خانه «عبد» (۱)می‌رسد. سپس این دشت به سوی جنوب شرقی متمایل می‌گردد و از قهوه‌خانه «جراده» می‌گذرد و به «بحره» می‌رسد. در این مکان، دشت وسیع گشته و دشتی دیگر از شمال شرقی به سوی جنوب، آن را قطع می‌کند تا به دریا برسد، این دشت «وادی مِر» یا (وادی فاطمهٔ) نام دارد. وادی فاطمه، دشتی عظیم و پهناور بود که از حاصلخیزترین زمینهای حجاز به شمار می‌آمد. در این دشت، جمع فراوانی از قبایل اشرافِ خانواده حسین، زندگی می‌کردند و بیشتر زمینهای آن جا در دست این گروه بود.

چشمه‌های فراوانی در آن جوشیده بود و بدین جهت بیشترِ سبزیجاتی که به مکّه آورده می‌شد در آن سرزمین بعمل می‌آمد. راه سلطانیِ بین مکه و مدینه، این دشت را در نقطه‌ای که باغهایی از درختان خرما و انگور وجود داشت- و در میان آنها مجرای آبی از سمت شرق (که بدان نهر آب گویند) جریان داشت و تجمع آب در آن اندکی کمتر از یک متر مکعب است قطع می‌کند-، درختان این باغستانها، بیشتر شامل: پرتقال و لیمو بوده و درصورتیکه در این قسمت چاههای آرتزین زده می‌شد، می‌توانست محصول فراوانی را

۱- افسری سودانی عثمانی که در این مکان از سوی دولت مقیم گردیده بود؛ نامبرده بعلّت شجاعت و حسن‌تدبیری که در تأمین این راه بکار برد، این منطقه بنام او معروف گردید.

ص: ۱۰۳

بیار نشاند.

در «بحرهٔ» تعدادی خانه‌های گِلین وجود داشت که برخی اعراب در آن سکونت می‌کردند. در آن جا، آشیانه‌های عمومی وسیعی وجود داشت که به آن قهوه خانه می‌گفتند که هر یک از حاجیان درصورتیکه مایل به استراحت بودند می‌توانستند از آن استفاده کنند؛ در این میان الاغ سواران و شتر سواران بعلت وجود نیازمندیهایشان از قبیل نان، پنیر، خرما، بعضی از میوه‌ها، قهوه و تنباکو، از این قهوه‌خانه‌ها بیشتر استفاده می‌کردند. در کنار آن آغُلی وسیع بود که با حصاری از شاخه‌ها و برگ درخت نخل پوشیده شده بود که حاجیان، شترها و سایر چهارپایان خویش را در آن نگهداری می‌کردند. بیشتر کاروان‌ها، در این جایگاهها اطراق می‌کردند و خستگی را از تن بدر می‌کردند.

راه، از «بحرهٔ» به سوی شرقِ متمایل به شمال تغییر یافته بود و از «جدّه» عبور می‌کرد. برخی کاروان‌ها در این نقطه اطراق می‌کردند، سپس از قهوه‌خانه «سالم» می‌گذشتند که دهکده «حدیبیه» در شمال غربی و در نزدیکی آن می‌باشد.

این راه پس از آن، از کوه «شمیسی» می‌گذشت، سپس به «مقتله»، «هجالیه»، «بستان»، «قهوه‌خانه معلم» و آنگاه به «شیخ محمود» می‌رسید که این مکان دروازه مکّه به شمار می‌آمد و قبر «زمخشری» صاحب تفسیر معروف «کشّاف» در آن جا می‌باشد، زیرا نامبرده در سال ۵۳۸ هجری جهت ادای حج به این دیار آمده بود و در روز «ترویه» فوت کرد و همانجا دفن گردید. تمامی این قهوه‌خانه‌ها شبیه به کلبه‌های خِشتی بود که حاجیان دمی در آن جا به استراحت سپری می‌کردند. اما کوهها را در طول راه همواره بصورت سرخ و یا کمی متمایل به سبز یا زرد ملاحظه می‌کنید، این رنگ نشان دهنده معادن متفاوتی از قبیل آهن، مس و جزاینها بوده که در دل این سنگها قرار دارد.

در طول راه یاد شده، چهارده قلعه وجود دارد که سربازان عثمانی بصورت دائم در آن مستقر می‌باشند. برخی از قلعه‌ها ساخته قدیم و از بناهای «شریف غالب» یا «محمد علی پاشا»، والی مصر بود و برخی دیگر از آنان از ساخته‌های دولت عثمانی و به زمانی نه چندان دور، به ویژه به دوران ازدیاد رفت و آمد حاجیان از راه دریا بر می‌گردد.

ص: ۱۰۴

والا حضرت والده خدیو، در ساعت سه و نیم زوالی ظهر از کشتی پا به خشکی نهاد، در این زمان بر روی اسکله، تعدادی از رجالِ همراه در انتظار قدوم وی بودند، بعضی از مأمورین دولت عثمانی نیز در نزدیکی درِ عمومی به انتظار ایستاده بودند؛ پس والا حضرت به همراه دو شاهزاده خانم دختران خدیو بر کالسکه‌ای- از نوع «لاندو» که بوسیله چهار قاطر یدک کشیده می‌شد-، سوار شدند. شاهزاده «فاطمه خانم افندی» نیز با برخی از ندیمه‌ها و «بزرگانِ همراه بر کالسکه دیگری از کالسکه‌های دولت شریف سوار شدند و سایر ندیمه‌ها و خواجه‌ها بر کجاوه‌هایی سوار شدند که در پی آنان کجاوه «الماس آغاباشی» آغای حرمسرای خدیوی، و «کاظم آغاباشی» آغای والا حضرت مادر خدیو حضور داشت؛ به دنبال این گروه، کجاوه‌های حامل برخی از رجالِ همراهِ کاروان همایونی و سپس شتران حمل بار وجود داشت. کالسکه والا حضرت والده در حالیکه گروهی از اسب سواران پاسدار خدیوی آن را محافظت می‌کردند، به حرکت در آمد و در پیشاپیش آنان سربازان شریف و در پس آنان پاسداران دولتی قرار گرفته بودند.

کاروان از میان جمعیت انبوهی که در دو سوی راه ایستاده بودند حرکت را آغاز کرد، عظمت و جلال کاروان آنچنان بود که تا بحال شبیه به آن را کسی مشاهده نکرده بود و مردم در دو طرف زبان به ثنا و دعا برداشته بودند.

کاروان یاد شده با نظم زیبای خود همچنان حرکت می‌کرد تا اینکه از دروازه شرقی جدّه که معروف به «باب مکه» است خارج گردید. پس از آن، کاروان والاـ حضرت مادر خدیو به همراه مردان پاسدار به سوی «بحره» به حرکت در آمد و در آن مکان با زیباترین پذیرائی از آنان استقبال به عمل آمد سپس نامبرده و همراهان او در محل از پیش تعیین شده اجلال نزول کردند.

در آن هنگام جای بسی دیدنی بود که به اردوگاه خدیو نظر افکنید که تا آن هنگام این نظم و ترتیب را کسی سراغ نداشته است.

در آن روز فرزندان شریف بیش از یکصد نفر را به افتخار ضیافت خدیو و همراهانش دعوت کرده بودند. این پذیرائی به سبک خارجیان بود به ویژه پذیرائی شام که شخص خدیو در آن شرکت جست لیکن در ضیافت نهار پرنس احمد کمال الدین به جانشینی از خدیو حضور به هم رسانید نظم و

ص: ۱۰۵

آرایش این ضیافت آن چنان بود که هیچکس تصور آن را نمی‌کرد که در چنین مکانی به آن سادگی این گونه پذیرائی به عمل آید. در این هنگام بود که ما در زیر چادرهای به پاشده از سوی فرزندان شریف در کنار سفره‌های مجلل غدا نشسته و در این تصور بودیم که در تالاری بزرگ از هتل کونتینانتال در قاهره به هنگام ضیافتی از ضیافتهای بزرگ و رسمی نشسته‌ایم! آری! غذاهای متنوع که پاکیزگی و طعم لذیذ را نیز به همراه داشت مشاهده می‌کردیم در آن شب قندیل‌ها با نور سپیدی که از خود منتشر می‌کردند، علاوه بر آنکه فضای اردوگاه را روشن کرده بود، آنچنان آسمان بحره را نورانی کرد که تصور می‌کردیم در ساعت چهار بعدازظهر هستیم! صفات عالی و پسندیده فرزندان شریف هم بر زیبایی و جلال این جشن افزوده بود!. پس از شام، خدیو به سراپرده اشراف- با عزت و احترام و تکریم فراوانی- وارد شده در این حال بزرگان اعراب از اشراف و دیگران همگی در مقابل او ایستاده بودند. و خدیو پس از تحیت و درود بر آنها، از ضیافت و مهمان نوازی آنان تشکّر کرد و آنان نیز مورد قبول قرار گرفتن آنرا از سوی خدیو، سپاسگزاری نمودند!

ص: ۱۰۶

ورود جناب خدیو به مکه

و روزهای توقف ایشان در آن مکان، پیش از عزیمت به عرفات

پس از صرف شام در سراپرده فرزندان شریف در بحره، خدیو مدّت کوتاهی را در سراپرده خویش به استراحت پرداخت و سپس در حوالی ساعت یازده شب به وقت فرنگی، حضرت ایشان بر اسبی اصیل سوار شدند و به سوی مکّه رهسپار گردیدند.

بعد از وی پرنس «کمال‌الدین پاشا»، آجودان مخصوص و بعضی از همراهان نیز، همگی در پی رکاب او براه افتادند تا اینکه به نزدیکی کوه «شمیسی» رسیدند، در این مکان «خیری پاشا» مدیر اوقافِ خصوصی، در انتظار قدوم معظّم‌له بود، وی در بین این دیدار «امین بک» جانشین فرماندهی ولایت حجاز و سپس فرمانده کل نیروهای سلطنتی را، به محضر عالی خدیو معرّفی نمود. پس از رَدّ و بَدَل کردن سلام و تحیّت، همگی در کاروان حضرتش حرکت کردند تا اینکه به قهوه‌خانه «بُستان»- که در فاصله سه‌ساعتی از مکه قرار دارد،- رسیدند. در این جایگاه، «شریف حسین پاشا» امیر مکه مکرمه، به همراه جمعی از بزرگان خانواده خویش و نیز برخی از رجال قومش، به استقبال مقدم گرامی و بزرگوار خدیو آمده بودند. در این لحظه، شریف قصد آن داشت که از اسب خود به احترام حضرتش پایین آید، لیکن خدیو او را قسم داد که چنان نکند! پس از ردّ و بدل کردن سلام و بیان خیرمقدم، همگی حرکت کردند تا اینکه به سراپرده‌هایی که بوسیله دولت، در خارج از مکه به منظور خوش‌آمدگویی به تشریف فرمایی خدیو مُهَیّا گردیده

ص: ۱۰۷

بود، رسیدند. در این مکان علماء، محترمین، اعیان و بازرگانان در انتظار قدوم شریفش بودند. خدیو در سراپرده خویش قرار گرفت و پس از نوشیدن قهوه‌ای، آقایانِ اعضای شهرداری مکّه را که در پیشاپیش آنان «شیخ شیبی» حضور داشت به معظم‌له معرفی گردید. سپس آقایانِ قاضی مکه، و مفتی آن شهر، نایب الحرم (۱) سید عبداللَّه زواوی رئیس نمایندگی دولت در چشمه زبیده و نیز نماینده دولت در معارف و دیگران که از علماء و اشراف و اعیان بودند را به حضور ایشان معرفی نمود معظم‌له مراتب سپاس و تشکر فراوان خویش را به آنان اعلام کرد، سپس بر اسب خود سوار گردید و به سوی مکّه رهسپار شد. خدیو و همراهانش و سربازان نیروی سلطنتی مستقر در آن‌جا، حرکت را آغاز کردند، این سربازان در دوسوی مسیر تا پادگان حمیدیه صف کشیده بودند و مراتب ادای احترام و تعظیم را به وی بجای می‌آوردند در برابر پادگان فرماندهان نظامی و افسران آن، مراسم تشریفات بزرگ را بجای آوردند، در این فاصله گروه موزیک، سلامِ خدیوی را می‌نواخت.

خدیو از «باب جَرْول» وارد مکّه گردید و درحالیکه پاسدارانِ محمل، جهت ادای احترام و سلام به وی ایستاده بودند، در مسیر «شُبَیکه» حرکت کرد و مردم از دوطرف او را همچون بَنایی استوار و محکم در بر گرفته بودند و همگی سلامتی و حفظ وجود والای او را از درگاه الهی خواستار می‌شدند. خدیو از برابر «تکیه مصریها» و ساختمان حکومتی حجاز و مرکز شهرداری عبور نمود درحالیکه تمامی آن مکانها به زیباترین شکل آراسته گردیده بود.

پس در پگاهِ روز پنجشنبه سوم ذی‌الحجه، به دَرِ حَرَمِ شریف رسید و نماز صبح را با امام مالکی بجای آورد، پس از آن طواف تحیّت را به انجام رسانید و به قصد سعی میان صفا و مروه خارج گردید. حاجیان از ملّیت‌های گوناگون و در پیشاپیش آنان حاجیان

۱- نایب الحرم، نام خانواده معروفی است که درحدود دویست سال شرف اداره حرم شریف مکی به آنان‌واگذار گردیده و همچون پرده‌داری و سدانت کعبه که در دست شیبیان است. این پُست نیز در این خانواده قرار داده شد این خانواده تا سال ۱۳۸۰ هجری همچنان بر این شرف و افتخار باقی بودند لیکن هم‌اکنون دیگر در این پُست قرار ندارند و تنها نامی از آنها باقی مانده است «مترجم»

ص: ۱۰۸

مصری در طول مسعی در کنار هم ایستاده بودند و لحظه‌ای که والاحضرت به هنگام سَعی از مقابل آنان عبور می‌کردند، صدای تکبیر آنان بلند شد و از دل به درگاه پروردگار زمین و آسمان، سلامتی وجودِ عباسی (خدیو) را درخواست می‌نمودند! و با دیدن پادشاه محبوبشان که با عدل، فضل، رحمت و نعمتش در قلب آنان نفوذ کرده بود، از چشمان آنان اشک شوق جاری بود! ای کاش! در آن ساعت این پادشاه والامقام را می‌دیدی که بدون تخت سلطنت و بدون تاج سر، بدور از قدرت پادشاهی و تمامی زیبندگی‌های دنیایی در میان کوه صفا و مروه هفت بار سعی بجای آورد. ای کاش! در آن ساعت می‌بودی و شادی زنان و هلهله و دعا و ثنای ایشان را بعنوان رعیّتی صادق و با اخلاص نسبت به ولایتش مشاهده می‌کردی، آنان همگی همانند خانواده‌ای بودند که برای استقبال از پدر و بزرگشان و ولی‌نعمتشان پس از غیبتی طولانی بیرون آمده باشند. لازم به ذکر است این مطلب را یادآوری نمایم که شریف به خدیو یادآوری کرد که به‌هنگام سعی بعلّت خستگی شدید ایشان پس از این سفر طولانی، می‌توانند سعی را سواره انجام دهند، لیکن ایشان امتناع کرده و گفتند: «بر من چه می‌شود، اگر ساعتی در راه خدا پایم را گردآلود نمایم» پس از انجام سعی، خدیو به‌سوی «دارالأماره» در «سوق اللیل» حرکت کردند زیرا این مکان بعنوان اقامتگاه ایشان، تا هنگامیکه در مکّه بودند، در نظر گرفته شده بود. و این در حالی بود که شریف پیش از ورود خدیو به حرم شریف مکی- برای آمادگی قدم مبارکش بدین اقامتگاه، از ایشان رخصت گرفته و بدین مکان آمده بود.

هنگامیکه خدیو بدین اقامتگاه رسید، شریف به درگاه «دار الإماره» به انتظار ایستاده بود.

پس آنچنانکه زیبنده مقام زائر و بزرگی و کرم میزبان بود با ایشان برخورد نمود. سپس به همراه حضرتش به سالن پذیرایی بزرگ، بالا رفت و پس از تکرار جمله‌های تبریک و خیرمقدم، خدیو را با کمال احترام و سپاس تنها گذارد.

این ساختمان از سوی حاج «محمدعلی پاشا» والی مصر در سال ۱۲۲۸ هجری بعنوان مرکز حکومتی حجاز بنا گردید. پس از ترک ولایت، این ساختمان بعنوان جایگاه امارت مکّه به‌شمار می‌آمد که تاکنون نیز همچنان برقرار می‌باشد.

پس شریف، برای تجدید خاطره نیکوی جدّ این خانواده کریم و والامقام و

ص: ۱۰۹

نشان‌دادن آثار نابغه قرن سیزدهم هجری، آن را به نوه والاتبارش تقدیم‌کرد، تا اینکه در عظمت رواق‌های آن، اثرِ وجودی نیای بزرگ خویش را ببیند. و در اینجا می‌بایست اشاره لطیفی به این مطلب داشته باشم که دولت شریف نیز در مقام خود محبت و لطف و سخاوت محمد علی پاشا را بر خانواده‌اش فراموش نکرد زیرا همو بود که جدّ او «محمد بن عون» را در سال ۱۲۲۹ بعنوان امارت مکه تعیین کرد که از آن پس تاکنون در دست فرزندان او قرار دارد.

هنوز آفتاب این روز مبارك نمایان نشده بود که گلوله‌های توپخانه‌ها از قلعه‌های مکه برای گرامیداشت قدوم خدیو شلیك شد. بعد از ظهر آن روز خدیو مجدّداً با شریف دیدار نمود، سپس جانشین فرماندهی ولایت حجاز به حضور خدیو شرفیاب گردیده و در ساعت چهار پس از غروب به سوی بیت اللّٰه مکرم به قصد طواف حرکت کرد.

اما سرکار والده از «بحره» در جمع همراهان خویش در پگاه روز یادشده بر کالسکه سوار شده و نزدیکی‌های غروب به مکه رسید. علیاحضرت در کاروانی بسیار مجلل و زیبا که بینندهها آنچنان منظره‌ای را کمتر دیده و شنوندگان نیز کمتر شنیده بودند در میان شلیك توپ‌ها و اجرای نغمه‌های موسیقی بوسیله گروه موزیك و غریو جمعیت ایستاده بر راه به حرکت خود ادامه دادند تا اینکه در برابر «باب الصفا» کاروان متوقف شد و علیاحضرت به خانه «پاناجا پاشا» (۱) که برای اقامت نامبرده در طول مدتی که در بلدالامین قرار دارند، در نظر گرفته شده بود، وارد گردیدند.

پس از سپری‌شدن پاسی از شب ملکه مادر طواف تحیت را انجام داده و سپس به همراه شاهزاده خانم‌ها- سوار بر کالسکه- سعی را بجای آوردند. روز جمعه چهارم ذی الحجه هنوز خورشید پدیدار نگشته بود که هزاران نفر از مردم به درِ خانه خدیوی گرد آمده بودند یکی دست خود را برای دعا بلند کرده بود، و دیگری کف دست خویش را از برای بذل بخشش دراز کرده بود، بزرگان مصری برای نوشتن نام خود در دفتر تشریفات و انجام وظیفه خیرمقدم، بر هم پیشی می‌گرفتند. پیش از ظهر آن روز خدیو

۱- این خانه نیز از آثار «محمد علی پاشا» بوده که از سوی مرحوم «احمد پاشا» والی حجاز بنا گردید سپس «پاناجا پاشا» از بازمانده‌های او، آنرا در سال ۱۳۰۱ هجری خریداری نمود.

ص: ۱۱۰

سواره به سوی «دار الولایه» جهت بازدید از قائم‌مقام ولایت حجاز حرکت نمود که قائم‌مقام از ایشان استقبال بسیار گرم و مجلّلی بعمل آورد. گروهی از سربازان سلطنتی در دو سوی مسیر تا در دارالولایه صف کشیده بودند و هنگامیکه ایشان بدان جایگاه رسیدند، گروه موزیک سلام خدیوی را نواخت و قائم‌مقام که بر دَرِ آن در انتظار تشریف فرمایی خدیو بود به سرعت پیش آمده و مراتب خوشامد گویی و خیرمقدم را بجای آورد سپس به‌همراه خدیو به سوی سالن پذیرایی حرکت کرده و از ایشان برای این تشریف فرمایی سپاسگزاری نمود. پس از نوشیدن قهوه، حضرات علما و مأمورین سلطنتی و نظامی و حضرات آقایان اعضای مجلس شهر و اعیان و بازرگانانی را که جهت شرفیابی به حضور خدیو حاضر گردیده بودند، به ایشان معرفی نمود که در این میان موزیک سلطنتی، نغمه‌های زیبایی را برای حاضرین اجرا می‌کرد.

سپس با تشکرو سپاس آن مجلس را به سوی تکیه مصریها ترک نمود. در آنجا از ایشان استقبالی شایان- که در خور مقامش بود،- صورت گرفت. نامبرده از قسمت‌های مختلف آن و انبارها و آشپزخانه‌ها دیدن نمود سپس درحالیکه نشسته بود، مقداری از نان تکیه را میل نمودند. آنگاه دستورات لازم را درخصوص توجه و عنایتی بیشتر در امر فقرا و بینوایان و اهتمام بدان صادرنمودند و راهی دارالاماره شدند و شریف را به حضور پذیرفتند و هنگام نزدیک به ظهر قصد حرم شریف کرد تا در آن مکان نماز جمعه را بپادارد؛ برای این منظور گنبدی را که در بالای چاه زمزم قرار داشت، در نظر گرفته بودند که بوسیله فرشهای گرانقیمت و زیبای ایرانی پوشیده شده بود و اینجانب افتخار آن را داشتم که پیش از دیگران در این مکان در انتظار قدوم مبارکش باشم.

پس خدیو از «باب الصفا» درحالیکه تعداد بی‌شماری از اشراف و برخی از افسران گارد خدیوی او را در بر گرفته بودند، وارد گردید. زنان که در جایگاه خویش درون مسجد در سمت راستِ در قرار داشتند، در این هنگام غریو هلهله سردادند و از این پس صدای مردم از جای جای مسجد با تکبیر و هلهله آنچنان بلند گردید که نظیر آن دیده نشده بود! آری، صدای مردم به سوی پروردگار آسمانها بلند شده بود زیرا در این جایگاه عظیم و بزرگ قدرت و بزرگی و جبروت خود را کاملًا متجلّی ساخت و اگر بگویی که

ص: ۱۱۱

همه جهان ملک او به‌شمار می‌آید، می‌گوییم: آری، لیک مکه پایتخت آن و مظهر پادشاهی و جبروت اوست و کعبه خانه او و مظهر رحمت و عظمت او به شمار می‌آید.

در جای جای اطراف این خانه که مساحت آن بیش از هجده هزار متر مربع نمی‌باشد، گاه در ایّام حج در یک مقطع زمان بیش از نیم میلیون نفر از مردم در آن مکان گِرد هم آمده و همگی آنان یکدل و یک‌زبان پروردگار خویش را می‌خوانند، درحالیکه از نژادهای مختلف و زبانهای گوناگون می‌باشند و به سوی قبله‌ای واحد روی آورده و در هنگام نماز حرکتی هماهنگ و واحد را از خود نشان میدهند. آنان غیر از درگاه رحمت الهی، یگانه یکتا، آن پروردگاری که زاییده نشده و نمی‌زاید و برای او شریکی نیز وجود ندارد، رو به سوی درگاه دیگری نمی‌سایند.

هنگامیکه خطیب بر بالای منبر می‌رفت یکی از خواجه‌ها نیز به همراه وی بالا رفته و روی پله‌ای که پای سخنران در آن قرار داشت می‌نشست؛ این رسم بدون شک سنتی قدیمی بود که برای محافظت از سخنران به هنگام ایراد خطبه صورت می‌پذیرفت تا بزهکاری بدو سوءقصد نکند. گمان می‌برم آنان پس از مدتی با ساختن درهایی بر منبرها- به ویژه آنکه ایراد خطبه بوسیله افرادی غیر از امراء و بزرگان صورت می‌گرفت- از اینگونه سنتِ محافظت، دست برداشتند. در پایان ایرادِ این خطبه، که در هیچیک از کتابهای خطبه‌های آنروز این سرزمین، شبیه آن را نمی‌توان یافت، حضرت والا خلعتی گرانبها را بدو بخشیدند که این خلعت بوسیله «حسین محرم پاشا» بر تن او پوشانیده شد.

سپس سخنران در کنار دیوار کعبه مکرمه، در مکانی میان «معجن» و دَرِ شریف ایستاد و با مردم نماز گزارد. در زمان ایراد خطبه، آسمان بوسیله ابر پوشیده شد و به هنگام نماز باران رحمت خداوند فروریخت و انبوه مردم بدون آنکه از جای خویش حرکتی کنند و نظم را برهم زنند از این رحمت پروردگار شادمان گردیدند، زیرا شش سال سرزمین حجاز از آن رحمت بی بهره مانده بود و نزول این رحمت در این هنگام بهترین فال نیکوی حج حضرت والای خدیوی بود. پس از نماز، ایشان از «باب الصفا» خارج گردیدند درحالکیه گارد خدیوی میان حضرتش و هزاران نفر از مردم که برای دیدن چهره شریفش هجوم آورده بودند، قرار گرفته بودند. انبوه مردم همگی زبان به ثنا و دعای او گشوده بودند،

ص: ۱۱۲

بویژه مردمان جزیرهٔالعرب، که از رحمت الهی از سوی پروردگار که بر میهمان عالیقدرش ارزانی داشته بود، شادمان بنظر می‌رسیدند.

در بامداد روز شنبه پنجم ذی‌الحجه، خدیو قصد زیارت بقاع متبرکه نمود بنابراین ایشان در کاروانی که از همراهان سلطنتی و نظامی تشکیل گردیده بود به سوی «معلا» حرکت کردند پس از زیارت قبور متبرّکه به دستور نامبرده صدقاتی را بین انبوه بی‌شمار فقرا و نیازمندان آن مکان تقسیم‌کردند. سپس بر اسب خویش سوار گردیده و در هیأت همراهان خود به سوی «حجون» براه افتاد؛ در آغاز از کشتارگاه عبور کرد و برای دیدار از محمل مصری به سوی «جَرْوَل» حرکت کردند؛ در آنجا از ایشان استقبال شایانی بعمل آمد. امیرالحاج، کلیه افسران و کارمندان محملی را به حضور ایشان معرفی نمود و آنان همگی بر دست مبارکش بوسه زدند. پس از آنکه حضرت والا ایشان را به مسئولیت‌ها و رفتارشان در این سرزمین مقدّس گوشزد نمود، بر روی اسب خویش قرار گرفته و درحالیکه همراهان و ملازمین رکابش با شکوه و جلال خاصّی او را در میان گرفته بودند به زیارت جایگاه تولّد پیامبر صلی الله علیه و آله و سپس محل تولّد (حضرت) علی علیه السلام (۱) مشرف شدند و از آن پس قصد خانه «ارقم مخزومی» کرده و آن مکان را زیات نمود. و در پایان به محل اقامت خویش مراجعت نمود. در بعدازظهر این روز، حضرت والا تعداد فراوانی را از دیدار کنندگان، به حضور پذیرفت که در میان آنان علما و اعیان مکه و نیز اعضای کمیسیون چشمه زبیده که در رأس آنان رییس کمیسیون جناب «سید عبداللّه زواوی» قرار داشت.

در ساعت پنج عصر، پس از غروب این روز یادشده قصد زیارت بیت اللّه الحرام نموده و دَرِ کعبه را بروی او گشودند و در کنار درگاه آن، پلکان منبری شکل قرار دادند و تعداد زیادی شمع در آن روشن نمودند، بطوریکه قطعه‌ای از نور بر نور وارد گردید.

خدیو از پلکان بالا رفت و امیر «کمال‌الدین پاشا» و دیگر همراهان نظامی و سلطنتی وی نیز به همراه ایشان به درون کعبه مشرف گردیدند. در آنجا دو رکعت نماز برای رضای پروردگار بجای آورده سپس در محرابی که در برابر درِ کعبه قرار داشت- و جایگاه

۱- بر طبق اعتقاد شیعیان جایگاه تولد حضرت علی علیه السلام درون کعبه می‌باشد. «مترجم»

ص: ۱۱۳

نماز پیامبر صلی الله علیه و آله به شمار می‌آمد- رو به سوی دیوار شمالی آن نمود و دو رکعت نماز دیگر نیر بجای آورد؛ از آن پس رو به سوی دیوار شرقی نیز کرده و شبیه به آن اعمال را تکرار نمود و این در حالی بود که تمامی همراهان نیز همان اعمال را انجام می‌دادند. این گروه در نهایت خضوع و بندگی در برابر پروردگار عظیم و خانه گرانقدرش کعبه قرار داشتند که انبوه آدمیان در مقابل این دو آنچنان ناچیز و خُرد به شمار می‌آیند که گویی وجودشان به عدم متّصل می‌گردد. در صورتیکه از نزدیک حرکت آنان را در هیأت نماز نمی‌دیدم و دستهای دراز شده به سوی درگاهش و لرزش لبها را به هنگام زاری و التماس مشاهده نمی‌کردم و ضربان قلبها را در برابر این عظمت غیر متناهی نمی‌شنیدم خود را در عالمی دیگر از این دنیا تصوّر می‌نمودم و می‌توان گفت در حقیقت در این ساعت در جهانی دیگر سیر می‌کردیم، آری در خانه خدا بودیم! بدون واسطه در پیشگاه پروردگار بودیم و بر پیکر ما جز سری افکنده و پشیمان، و زبانی التماس‌کننده و دعا بر لب و دیدگانی اشکبار، قلبی لرزان و خلوصی همراه با بندگی، وجود نداشت. ساعتی را بدین‌حال سپری کردیم سپس از آن مکان خارج گردیدیم درحالیکه قلب‌هایمان، قدمهایمان را در جا خشک کرده بود و سعیِ آن داشت تا لحظاتی بیش را در آن بارگه بمانیم و روح ما از تجلیّات بزرگ این مکان بیشتر نیرو گیرد. پس از پایین آمدن ما از آن خانه معظم، خدیو به دور کعبه طواف کرده و سپس مقام ابراهیم خلیل علیه السلام را زیارت کرد و از آن پس در حالیکه برتوفیق زیارت خانه کریمش به درگاه پروردگار شکرگزار بود، به محل اقامتش مراجعت نمود. حضرت والا- روز یکشنبه را به دیدار با انبوه بی‌شمار مردم از نژادهای گوناگون سپری نمود. در شب آن روز خدیو ضیافت مجلّلی را ترتیب دادند که در آن شریف و والاحضرت‌ها، فرزندان گرامی‌اش و قائم‌مقامِ والی و درحدود بیست نفر از بزرگان قوم و اشراف و کارمندان عالیرتبه و جناب قاضی و مفتی و بزرگِ حرم و مدیر آن و فرمانده نیروهای سلطنتی و همراهان حضرت والا حضور داشتند. پس از شام همگی به تالار تشریفات بزرگی منتقل شدند و در آن‌جا خدیو با لطف و مرحمت خویش، همگان را مورد تفقّد قرارداد.

بعد از نوشیدن قهوه «امین بک افندی» قائم‌مقام والی، سخنرانی فی‌البداهه‌ای را که

ص: ۱۱۴

در نهایت فصاحت و بلاغت بود، ایراد نمود؛ نامبرده در سخنرانی خود، ضمن گرامیداشت مقدم خدیو به این دیارِ مقدس، اضافه نمود: از آن هنگامیکه در این مرکزِ ولایت وظیفه‌اش را آغاز نموده است همواره آثار و اعمال افتخارآمیز مرحوم «محمدعلی پاشا» را ضمن بررسی، پیروی نموده و ترتیب و نظمی که بوسیله او پایه‌ریزی گردیده است هنوز در این دیار جاودان باقی مانده است. نامبرده ضمن تشریح کارهای خود، اضافه نمود، وقفیاتِ گسترده آن را هیچگاه منحصر و حبس نکرده بلکه همواره آنرا در جای خودش استفاده نموده و از حقوق و مزایایی که همه ساله از سوی دولت مصر نیز به آنجا ارسال می‌گردد، میان خُرد و کلانِ آن تقسیم کرده است و زندگی هر مستمند وفقیر همواره دربرابر دیدگان وی بوده و از هر نوع خدمت بدانان دریغ نورزیده است. پس از پایان آن خطبه زیبا، خدیو از فصاحت گفتار و لطف او سپاسگزاری نمود.

سپس تا نیمه‌های شب، آن گروه به گفتگو و داستان‌سرایی پرداختند و درحالیکه زبان آنان نسبت به لطف و کرم و برخورد خوب و وسعتِ اطلاعات و بلند مَنِشی و ادب او مملوّ از سپاس و تشکّر بود، آن ضیافت را ترک کردند.

خدیو روز دوشنبه هفتم ذی‌الحجه را به دیدار از جمع کثیری از بازدیدکنندگان گذرانید و سپس با شریف دیدار کرده و شب هنگام پس از طواف بر گِرد کعبه به سوی «دارالاماره» مراجعت کرد و دستورِ آمادگی برای حرکت به سوی عرفات را صادر نمود.

«راه قدیم و جدید» از مصر به سوی حرمین

مصر پیش از این و نیز تاکنون همواره در مسیری قرار داشته است که مسلمانان برای انجام حج به سوی «بیت اللَّه الحرام» و زیارت مرقد پیامبر گرامی‌اش صلی الله علیه و آله از آن مسیر استفاده می‌کرده‌اند. مصر در نیم‌کره غربی زمین قرار دارد که در مقایسه با مکّه مکرّمه که در قلب جهان یا نقطه مرکزی آن می‌باشد و از آن نقطه، نیم قُطرها به سوی محیط دایره پدید می‌آید. مسلمانانِ اندلسی که در غربِ اروپا زندگی می‌کند و مسلمانِ مغربی که در غرب افریقا و دیگر مسلمانانِ بربر، سنگال، نیجر و سودان غربی و شرقی درصورتیکه قصد حج کنند و به سوی بیت اللَّه الحرام سفر نمایند، در آغاز از کشور خود از راه دریا و یا

ص: ۱۱۵

خشکی به سوی مصر رهسپار می گردند. همچنانکه تعداد فراوانی از مردمان شام و ترکان و قفقازیها و مردمان (شبه جزیره) کریمه و بخاریها و قازانیها (۱) و دیگر مسلمانان شمال روسیه و سیبری و جزایر دریای مدیترانه، همگی بدین منظور پیش از ماه مبارک رمضان در قاهره گِرد هم می‌آمدند و سپس از راه خشکی به سوی «قوص» که فاصله‌ای در حدود ۶۴۰ کیلومتر است، رهسپار می گردیدند.

گروهی دیگر از آنان این فاصله را از راه رود «نیل» در بیست روز طی می کردند و پس از آن کاروانِ آنان در صحرای شرقی به مدت پانزده روز مسافتی درحدود یکصد و شصت کیلومتر را به مقصد «عیذاب» یا «قصیر» واقع بر دریای سرخ طی می‌نمود؛ این دو دهکده، از قدیم الایّام دو بندر شرقی مصر به‌شمار می‌آمد که بندر سوئزِ کنونی جایگزین آن می‌باشد. بندر «عیذاب» مهمتر از بندر «قصیر» بوده و هردو در دست قبایل عرب «بجاة» بوده که اینان وظیفه انتقال حاجیان را بوسیله شترهای خویش در این صحرا بعهده داشتند. اینان دارای صفات و اخلاقی پَست و ناپسندی بودند و هیچگونه رحم و شفقتی در میان آنان وجود نداشت، تا آنجا که گاه کاروان را از مسیر اصلی خود منحرف می‌نمودند و آنان را در شرایط بی‌آبیِ سختی قرار می‌دادند که کاروانیان از تشنگی هلاک شده و آنان بتوانند اموال و کالاهای کاروانیان را به تاراج ببرند.

قبر عارف نامی ابوالحسن شاذلی در این صحرا در نزدیکی محلی که بدان «امتان» گفته می‌شود، قرار دارد. نامبرده در سال ۶۵۶ هجری در راه خود از مغربِ دور، به سوی حجاز درگذشته و در همان مکان مدفون گردیده است. مردمان این منطقه همه ساله، سالروز تولّد او را از اول تا نهم ذی‌الحجه جشن گرفته و تعداد بسیاری از مردمان «صعید» و اعراب و مغربی‌ها در این جشن شرکت می کنند.

حاجیان همواره در «عیذاب» یا «قصیر» نزدیک به یکماه در انتظار ورود «جَلْبهٔ» بود که بوسیله آن به جده منتقل گردند. جَلْبه کشتی‌های بادبانی بسیار سست و سبکی بوده که

۱- منطقه‌ای در قفقاز

ص: ۱۱۶

غالباً بادبان آن از نوع حصیر بود و صاحبان آنها همواره تعداد زیادی از حاجیان را اضافه بر گنجایش آن نیز سوار می‌کردند، که تعداد زیادی از آنان به همین علّت در میانه دریا به همراه تمام حاجیانی که بر آن سوار بودند، غرق می‌گردیدند و در نتیجه طمع اشرار جان مسلمانان از میان می‌رفت.

در این میان افرادی که عمر آنان کفاف می‌داد، زمانی حدود دو هفته را در میان دستورات ناخدا و وزیدن باد و تلاطم دریا و محنت‌های گوناگون می‌گذرانیدند و به جدّه می‌رسیدند. «ابن‌جبیر» اندلسی در سال ۵۷۹ هجری از این راه به سوی حج حرکت کرده بود. وی فاصله‌میان قاهره و جدّه را در دو ماه و نیم طی کرد، آن ایام را با مشقّتی فراوان و لحظاتی هولناک آنچنانکه در سفرنامه خویش آورده است، گذرانید.

در سال ۷۲۵ هجری نیز «ابن بطوطه» از مصر به «عیذاب» آمد لیکن در آن سال به علّت حادثه‌ای که بین ترکان و عربهای «بجاة» اتّفاق افتاده بود، کلیه کشتی‌های لنگرانداخته در این بندر آتش گرفته بود، بنابراین نامبرده نتوانست خود را به جدّه رسانیده ناگزیر از آن جا به سوی مصر و سپس به سرزمین شام و در پایان به بغداد مراجعت کرده و به همراه «محمل عراقی» در سال بعد، به مکّه سفر نمود.

در این دهکده دو حاکم سکونت می‌کردند: نخست حاکمی بَدَوی از سوی بزرگِ قبایل «باجه» و دیگری از سوی حاکم مصر بود. این دو بعنوان مالیات عبور از این گذرگاه از هر حاجیِ مغربی ده جنیه و از سایر حاجیان هفت جنیه دریافت می‌داشتند که در پایان درآمد خویش را میان خود و امیر مکّه تقسیم می‌نمودند؛ این مالیات همچنان پابرجا بود تا اینکه «صلاح‌الدین ایّوبی» در سال ۵۹۰ هجری در دوران شریف «مکثر بن عیسی» آن را باطل کرده و مقرری جدیدی از سوی خود برای آنجا جایگزین نمود؛ سپس اشراف مجدداً این رسم رامعمول داشتند بطوریکه از هر حاجی به هنگام ورود به مکه مالیاتی دریافت می‌کردند تا اینکه از سوی ملک «ناصر محمد بن قلاوون» شخص شریف «عطیفه بن ابی‌نمی» را در سال ۷۲۱ هجری وادار به ابطال آن مالیات نموده و در عوض به ارزش آن مالیات مقداری گندم را همه ساله برای او به مکه ارسال می‌داشت.

راه میان «قفط» و «قصیر» به زمانی بس قدیم باز می‌گردد. زیرا این راه بوسیله

ص: ۱۱۷

«رمسیس سوم»، در قرن دوازدهم پیش از میلاد برای انجام امور بازرگانی بین مصر و سرزمین یمن و هند و بلاد عرب، گشوده شد. و بدین منظور تعداد فراوانی از مردمان این قسمتها برای تجارت و سکونت به مصر سرازیر می‌گردیدند. در سال ۳۲۰ پیش از میلاد حضرت مسیح یعنی در دوران «بطلیموس فیلادلفوس» این راه از اهمیّت عظیمی برخوردار گردید، بطوریکه «قصیر» تنها بندری بود که تجارت دریای مدیترانه را با اقیانوس هند و بالعکس ارتباط می‌داد و به همین منظور «بطلیموس فیلادلفوس» چاههای فراوانی را در این مسیر احداث کرد و در طول راه مکانهایی برای انبار کردن مال‌التّجاره ساخت که در کنار آن قلعه‌هایی برای پاسداری شبانه‌روزی از آن، بوجود آورد. همچنین بوسیله او شهر «بیرنیس» ساخته شد که پس از انهدام آن دهکده «عیذاب» جایگزین آن شهر گردید و تاکنون نیز در این سوبندهایی از شهر کهن وجود دارد که بعضی معتقدند، این بندها، بازمانده‌های شهر «اوفیر» بوده که «سلیمان بن داود علیهما السلام» در قرن دهم پیش از میلاد مسیح، بنی اسرائیل را برای استخراج طلا، از اطراف آن بدان سو گسیل می‌داشته است.

در تورات- قسمت صحاح نُه‌گانه از اخبار پادشاهانِ نخستین- این مطلب ذکر گردیده است. این راه همچنان تنها راه عبور حاجیان مصری- از قرن اول تا سال ۶۴۵ هجری- بود، تا اینکه سرانجام در این سال «شجرةالدّر» به همراه کاروان حاجیان برای اولین بار راه خشکی را- از سوی «عقبه»- اختیار کردند.

در سال ۶۶۰ هجری، راه اخیر دارای اهمیّت بسزایی گردید بطوریکه مَلِك «ظاهر ببرس بندقداری» کاروان حاجیان را از آن مسیر حرکت داد و جامه کعبه را به همراه کلیدی که به دستور شریف برای آن مهیا کرده بود، به مکّه ارسال نمود. از آن پس حرکت حاجیان از راه «عیذاب» رو به کاهش نهاده لیکن این راه همچنان بعنوان شاهراه بازرگانی بین شرق و غرب باقی ماند.

بنظر می‌رسد که عیذاب با بالا رفتن اهمیت «قصیر» کم‌کم رتبه پیشین خود را از دست می‌داد. اهمیّت «قصیر» بدان جهت بود که این دهکده دارای خلیجی طبیعی بود و همواره آب آن با در نظر گرفتن تغییرات آب دریا، بدون تغییر باقی می‌ماند تا اینکه

ص: ۱۱۸

«عیذاب» به یکباره اهمیّت خود را از دست داد و تاکنون نیز در فاصله ده کیلومتری جنوب «قصیر» آثار باقی‌مانده آن دیده می‌شود. عزیز «محمدعلی پاشا» به هنگام گسیل سربازان مصری به سرزمین حجاز، در جنگ با وهّابیان، راه «عیذاب» را رونق داد و راه آن را هموار ساخت و چاههای آن را مرمّت نمود. توجه و عنایت به این راه همراه با طرح استخراج معادن طلا ـ و مس از آن منطقه افزایش یافت.

این مسیر تاکنون نیز همچنان بااهمّیّت بوده و راههای فراوانی در آن وجود دارد که موسوم به «مطارق» است: اولین ایستگاه و منزل آن «بئر عنبر» بود که مسافرانی از «غنا» یا «قفط» بدان وارد می‌گردیدند.

این چاه دارای دولابی (۱) بود که از قدیم بوسیله آن، آب از چاه خارج می‌گردید. این چاه بوسیله مرحوم «ابراهیم پاشا» فرزند «محمدعلی پاشا» مرمّت گردیده و در کنار آن سقّاخانه‌ای برای استفاده چهارپایان بنا نمود. همچنین در کنار قسمتی از آن، گنبدهایی بصورت نیم‌طاق برای استراحت مسافرین ساخت و در نامه‌ای که بدین منظور نوشته بود شش جنیه را سالانه برای خادم این چاه مقرر نموده بود که تاکنون نیز از سوی وزارت مالیه، پرداخت می‌گردد.

از آنجا مسیر راه به سوی شمال شرقی و در راهی که به نام «مطرق جیف الکلاب» (۲) نامیده می‌شود ادامه پیدا کرده است تا اینکه به ایستگاه «لقیطه» می‌رسد؛ (دلیل نامگذاری «مطرق جیف الکلاب» اینست که در آنجا غارهای مصری کهنی وجود دارد که اجساد مومیایی سگهای فراوانی در آن قرار داده شده است.) در این مکان مردمی از قبیله «عشابات» زندگی می‌کنند که اینان از عرب «عبابده» که شاخه‌ای از «بجاة» هستند به شمار می‌آیند. در این ایستگاه درختان نخل بسیار و تعدادی چاه قرار دارد که برخی از چاههای آن از دوران بطالسه (۳) به یادگار باقی مانده است.

۱- دستگاهی که بوسیله آن آب را از چاه به بالا می‌کشیدند «مترجم»

۲- راه لاشه‌های سگ‌ها

۳- یکی از دورانهای فرمانروایی مسیحیت در مصر پیش از اسلام را گویند.

ص: ۱۱۹

این راه همچنان ادامه می‌یابد تا اینکه به ایستگاه «وکاله» می‌رسد که در آن مکان، آثار قدیمی بسیاری وجود دارد. از این ایستگاه نیز مسیر ادامه می‌یابد و به راهی که بدان «مطرق جیف العجول» گفته می‌شود، منتهی می‌شود.- که در آن غارهای فراوانی مملو از گوساله‌های مومیایی شده بوده که بوسیله مصریان پیشین پرستش می گردیده‌اند منتهی می‌شود- سپس به «مطرق الحمامات» ادامه مسیر می‌دهد که در این راه آب‌انبارهای طبیعی فراوانی وجود دارد و پس از آن «مطرق الکافر» می‌باشد (که در آن آثار فرعونیان و چاهی حلزونی از مرمر بوده که بوسیله یکصد و چهل‌وسه پله به انتهای آن راه دارد) از آنجا راه ادامه پیدا می کند و به «بئر الانگلیز» می‌رسد. (این چاه را انگلیسیان به هنگامیکه سربازان آنها از راه دریا به قصیر رسیدند، حفر کردند و از آنجا در پی سربازان فرانسوی به هنگام تسخیر مصر روانه شدند.) آب این چاه چهار متر از سطح زمین، فاصله دارد و از این مکان راه به سوی «عنبجه» ادامه پیدا می کند که در آن‌جا آب معدنی گوگردار وجود دارد و بسیاری از مردم برای معالجه و درمان خویش به این منطقه می‌آیند. همچنین در آن‌جا باتلاقهایی وجود دارد که گیاه خُرفه فراوانی در آن می‌روید و دولت همه ساله آن گیاهان را به مصریان می‌فروشد. از این مکان راه به سوی «قصیر» ادامه پیدا می کند. و این شهر در قرن گذشته، شهری آباد و پرجمعیّت بوده بطوریکه تعداد اهالی آن به بیش از بیست هزار نفر می‌رسیده است و از مراکز مهم این سرزمین به شمار می‌آمده است.

هم‌اکنون راه «قصیر» به‌عنوان جادّه‌ای بازرگانی به شمار می‌آید و اهمیّت آن تا آنجا است که در دوران «سعید پاشا»، راه‌آهنی از قاهره به سوئز از هیمن مسیراحداث شد و این راه‌آهن جایگزین گاریهایی گردید که بوسیله اسب یدک کشیده می‌شدند و از سوی «محمدعلی پاشا» در سال ۱۸۴۵ میلادی برای انتقال جهانگردان از قاهره ایجاد گردید.

این راه دارای مرکزی ویژه به نام «مرکز مرور» بود که در سمت چپ داخل «موسکی» قرار داشت که هم‌اکنون به «سوق الخضار» (۱) معروف می‌باشد؛ با اینحال همچنان «قصیر»

۱- بازار سبزی فروشان

ص: ۱۲۰

بعنوان بندری مهم بین مصر علیا و حجاز بشمار می‌آید که از آن‌جا حبوبات به جده منتقل می‌گردد و از جده فرش و فلفل و قهوه و سنای مکّی (۱) و دیگر واردات هند و جز اینها بدان وارد می‌گردد، بطوری که بازار بزرگی در «قنا» را نیز محصولات این بندر رونق می‌بخشد این جایگاه ادامه داشت تا اینکه کانال سوئز احداث گردید و از آن پس، تمامی این محصولات مستقیماً از آن مسیر به اروپا صادر می‌گردید. بنابراین کم‌کم از اهمیّت قصیر کاسته شد بطوریکه پس از حدود بیست سال از گذشت آن، با آنکه اداره آن در دست کشیک «سواحل قرار داشت» لیکن بخش کوچکی از توابع مدیریت «قنا» به‌شمار می‌آید. در آن هنگام برخی از حاجیان بوسیله کشتی از سوئز به جدّه مسافرت می‌کردند.

و این مسیر را درحدود بیست روز طی می‌نمودند. لیکن اغلب آنان راه خشکی را انتخاب کرده واز «عَقَبه» به‌همراه «محمل» یا دیگر کاروان‌هایی که از عربهای مصر از «اولاد علی» و دیگران براه می‌انداختند، همراه می‌شدند و طی پنجاه روز خود را به مکّه می‌رسانیدند. نخستین شخصی که کاروان حاجیان را در این راه و مسیر عقبه «پس از حرکت از «برکه» براه انداخت امیر جمال الدین استادار بود. وی هنگامیکه با فرزندش «شهاب‌الدین» بعنوان امیر محمل در سال ۸۰۹ هجری از مصر حرکت می‌کرد، در آغاز حرکت وقتی که کاروان به «عجرود»- ایستگاهی در نزدیکی سوئز- رسید، بدستور امیر، نام بزرگان حاجیان را نوشت و هریک را به محلّ معینی به‌همراه کاروانش اعمّ از شترها و چهارپایان و همراهان خدمت‌گزارانش هدایت می‌کرد، سپس کاروانیان را- از پیش‌قراولان گرفته تا دوطرف- گرد آورده و- محافظت اطراف آنان را نیز بوسیله گروهی از سربازانِ پاسدار تأمین می‌نمود، این در حالی بود که شتران حامل کالا و اثاثیه را نیز در میانه کاروان قرار داده بود و کاروان با این آهنگ حرکت می‌نمود.

راه خشکی، راهی بسیار سخت و دشوار بود بویژه این سختی در فاصله میان «سوئز» و «عقبه» که کمتر از سیصد کیلومتر نمی‌باشد دیده می‌شد. سرزمین این مسیر پوشیده از شن نرم بود بطوریکه پای شتران بیش از پای مردان در آن فرو می‌رفت و ناپدید می‌گشت، راهنمای مسافرین در این راه تنها بوسیله مترسکهایی بود که بسیار شبیه

۱- مسهل

ص: ۱۲۱

به آسیاب بادی بودند و به همین منظور در این دشت قرار داده شده بودند. این مسیر بسیار کم‌آب و شدت و سختی در آن فراوان بود، در برخی از دهکده‌های این مسیر انبارهایی برای نگهداری و ذخیره‌کردن توشه شتران و نیازمندیهای حاجیان ساخته شده بود که مسافرین پیش از سفر خویش اثاثیه و کالاهای موردنیاز خویش را در مقابل دستمزدی معیّن به این قسمت‌ها ارسال می‌نمودند تا از مشقت حمل آن در طول راه همراه کاروان رهایی یابند.

در اینجا نام ایستگاهها و منازلی را که در راه خشکی واقع شده است و کاروان حاجیان به هنگام سفر از قاهره به مکه از این مسیر عبور می‌کردند، همچنین فاصله میان هر ایستگاه و ایستگاههایی را که کاروان محمل از آن عبور می‌نماید، برای شما مشخص نموده نام می‌بریم. لازم به ذکر است اینکه بدانید کاروانِ محمل به علت دارا بودن نظم و ترتیب خاص به هنگام حرکت و داشتن شترهای راهوار، سریعتر از سایر کاروان‌ها حرکت می‌کرد که به این جهت سایر کاروانیان سعی بر این داشته که در صورت امکان حرکت خویش را با آنان تنظیم نمایند:

از قاهره:

۶ ساعت تا «برکةالحاج» فاصله است.

۱۴ ساعت تا «دارالبیضاء» فاصله است که در آن محل کاخ «عباس پاشای اول» و پس از آن «دارالخضراء» قرار دارد.

۱۲ ساعت تا عجرود فاصله است که در جنوب‌غربی سوئز و در فاصله بیست کیلومتری از آن قرار گرفته است که ازاین نقطه بیماران و بدرقه‌کنندگان ودیگر افراد منصرف شده از سفر باز می‌گردند.

۸ ساعت تا کشیک‌خانه اول و دوم و سوم فاصله است که در این مسیر زمین پوشیده از ماسه‌های نرمی است که با وزیدن بادهای شدید از این سو به آن سو منتقل می‌گردد.

۶ ساعت تا «علوه» فاصله است.

۱۱ ساعت تا «جنادل حسن» فاصله می‌باشد که زمین آن مکان پوشیده از

ص: ۱۲۲

ماسه است.

۱۲ ساعت تا «قریهٔ نِخِل» فاصله می‌باشد که در آن مکان نخلستان و دیگر درختانی وجود دارد که به‌همراه قلعه و کاروانسرا ساخته سلطان غوری می‌باشد.

همچنین در این نقطه چاه آبی به همراه دولاب آن وجود دارد که از ساخته‌های ملک «ناصرحسن» بوده و در کنار آن سه حوض وسیع قرار دارد که حدود سه‌هزار مشک آب در آن جای می‌گیرد و در موسم حج پر از آب می‌گردد. دولت نیز در این هنگام همواره چهار گاو نر را برای به چرخش درآوردن دولاب و پر آب کردن حوضها، به این منطقه گسیل می‌داشت و در پایان موسم به همراه کاروانهای حاجیان به مصر باز می‌گشتند.

۱۲ ساعت تا «بئر قریص» فاصله است که اخیرا بعلت ترمیمی که از سوی مادر «عباس پاشای اول» از آن صورت گرفته به «بئر امّ عباس» موسوم گردیده است و آب آن متعفّن و بدبو می‌باشد.

۷ ساعت تا «عقبه» (۱) فاصله است که هر مسافر راهی طولانی را از سوی غرب و در زمینی شیبدار بالا می‌رود تا به قُلّه آن برسد و درصورتیکه بخواهد از آن نقطه به سوی شرق پایین آید، در راهی پُر از پَستی و بلندی و در زمینی که گاه سنگلاخی و گاهی از ماسه نرم پوشیده شده بود و گاه سخت و پوشیده از سنگ است گام برمی‌دارد. تا اینکه به تنگه‌ای آنچنان باریک می‌رسد که فقط یک شتر می‌تواند از آن‌جا عبور نماید؛ این تنگه به «قطع لاز» موسوم می‌باشد و مسیر این راه تقریباً به شکل حلزونی بود که «ابن طولون» آنرا در قرن سوم هجری مرمّت نمود و سپس در قرن هشتم از سوی «محمد بن قلاوون» اصلاح گردید؛ از آن پس «عباس پاشای اول» آن را در قرن سیزدهم مجدّداً ترمیم کرده، لیکن با این وصف، هر مسافر به هنگام عبور از این مسیر می‌بایست از مرکب خویش پایین می‌آمد و درحالیکه پیاده گام برمی‌داشت، طول مسیر گردنه را در شش ساعت طی می‌نمود، در این راه‌پیمایی مقداری رو به پایین و دو برابر سراشیبی را رو به بالا

۱- گردنه

ص: ۱۲۳

می‌پیمودند. در پایین این گردنه «دهکده عقبه» قرار دارد که بدان «أیله» (۱) گویند. در این

۱- شـهری بسیار کهن به شمار آمده است، زیرا در دوران «مدین» بسیار آباد بوده و در زمان «سلیمان بن‌داوود» علیهما السلام بندری بزرگ بود که کشتی‌هـایی که از یمن و هنـد و فـارس برای شـام کالاـ می‌آورد در آن پهلو می‌گرفت. بطوریکه راه خشـکی یمن به «بطره» دیگر مورد اسـتفاده قرار نمی‌گرفت هنگامیکه سـلیمان علیه السـلام درگذشت مجدّداً نقل و انتقال کالاهای تجارتی این مسیر به راه اوّلیّه خود یعنی راه خشـکی بازگشت. این شـهر دارای بازارهای بزرگی بود و مرکزی برای بازرگانی بین مصـر و بلاد عرب و فـارس و عراق به‌شـمار می‌آمـد. در سـال نهـم هجری پیـامبر اکرم صـلی الله علیـه و آله به هنگـام جنـگ تبـوك به این شـهر آمـد و دراین‌حال «ابن‌رؤبه» امیر آن شـهر از دَرِ صـلح پیش آمد و جزیه را به حضور رسول خدا صـلی الله علیه و آله تقدیم داشت، بنابراین پیامبر صـلی الله علیه و آله این عهدنامه را برای وی نوشـتند: «بسم اللّٰه الرحمن الرحیم أمنهٔ من اللّٰه ومحمد النبی رسول اللّٰه لیوحنهٔ بن رؤبه و أهـل أیله سـفنهم و سـیارتهم فی البرّ والبحر ذمّـهٔ اللّٰه وذمّـهٔ النبی ومن کـان معهم من أهـل الشام وأهل الیمن وأهل البحر فمن أحـدث منهم حـدثا فإنه لا یحول ماله دون نفسه وإنه لطیبـهٔ لمن أخذه من الناس وإنه لا یحلّ أن یمنعوا ماء یردونه ولا طریقا یریدونه من برّ أو بحر. هذا کتاب جهم بن الصلت وشرحبیل بن حسنه باذن رسول اللّٰه صلی الله علیه و آله».

ترجمه «بنام پروردگار بخشاینـده مهربان، امان‌نامه‌ای است از سوی پروردگار و محمّـد پیامبر و رسول خدا، برای یوحنا فرزند رؤبه و مردمـان «ایْله» که کِشتی‌هـای آنـان و وسایل نقلیه آنها در خشـکی و دریا با همراهان خود از مردمان شام و یمن و اهل البحر در زیر حمایت خداونـد و پیامبر او قرار دارنـد. و درصورتیکه از آن تخلّف نماینـد و بدعتی بوجود آورند، جان خویش را با مال نمی‌توانند جایگزین کرده و هرکس از مردم آنها را تصـرّف نمایـد، از برای او حلال خواهد بود، همچنانکه آنان نیز حق ندارند در مسـیر آب، کسـی را مانع شونـد و راهی از خشـکی یا دریا را بر مردم ببندد. این نامه‌ای است که بوسـیله «جهم فرزند صَـلْت» و «شـرحبیل فرزند حسنهٔ» بدستور رسول خدا صلی الله علیه و آله نوشته شد».

در سال ۵۶۶ فرنگیـان در جنگ‌هـای صـلیبی بر آن مسـلّط گردیدنـد و از آن پس «صـلاح‌الدین ایوبی» قایق‌هـایی را بر شتران حمل نموده و به آبهای آن ناحیه آمد و از راه دریا و خشکی آنان را محاصره کرد و آنان را با زور و سختی از آن‌جا راند.

امّا هم‌اکنون بصورت دهکـده‌ای کوچـك در دست «عرب‌هـای حویطـات» قرار دارد و در آن مکـان قلعه‌ای وجود دارد که سـاخته سلطـان «مراد چهـارم» است و برای حراست از دهکـده برخی سـرباز در آن قرار دارنـد. جمعیت آن هم‌اکنـون از یکصـد نفر تجاوز نمی‌کند و درختان بسـیاری از نخل و دیگر درختان وجود دارد و همچنین آبی شیرین دارد که انواع سبزیجات در آن کاشته می‌شد. فاصله میان «عقبه» و «معان» در شرق، حدود یکصد کیلومتر است که این مسیر دارای راهی بسیار باریك است و کوههای «سراهٔ» که در طول زمسـتان از یخ پوشـیده شده است اطراف آن را در بر گرفته است. فاصـله میان عقبه و بیت‌المقدس در سمت شمال‌غربی در حـدود سـیصد کیلومتر است که این راه در صـحرایی بـدون آب و ناهموار قرار دارد. فاصـله میان «عقبه» و «سوئز» درحـدود سیصـد کیلومتر می‌باشد.

ص: ۱۲۴

دهکـده امیرالحاجِ حاجیانی را که به دلیل فقر یا بیماری از ادامه سـفر ناتوان گردیدند، از کاروان جدا می‌کرد و پس از دادنِ اندک توشه‌ای به آنان و اجاره‌کردن کِشتی بادبانی (سـنبوک) آنان را گاهی به سوی مصـر و گاه به سوی جدّه گسـیل می‌داشت. این افراد غالباً پس از حرکتِ مردم از عرفات، به مکّه می‌رسیدند و حاجیان از «عقبه» نیز به سوی جنوب حرکت می‌کردند.

۹ سـاعت تـا «ظهر حمـار» فاصـله است که در راه آن تنگه‌ای بسـیار باریـک در فاصـله میـان دو کوهی که به دریا بوده قرار دارد که فراخی تنگه به مقدار عبور یک شتر می‌باشد.

۱۴ ساعت تا «شرفا» که معروف به «ام‌العظام» نیز می‌باشد، فاصله است.

۱۲ ساعت تا «مغایر شعیب» فاصله است که در آن باغها و نخلستانهای بسیاری بوده و آب گوارایی را دارا می‌باشد.

۱۴ سـاعت تـا «عیون القصب» فاصـله است که دارای آب و درختـان نخـل بسـیاری بوده و همچنین در این منطقه درختان اقاقیا و گز فراوان دیده می‌شود.

۱۲ ساعت تا «مویلـح» فاصـله است که قلعه‌ای از ساخته‌های سـلطان «سـلیم عثمانی» نیز در آن مکان وجود دارد و تعدادی سـرباز هم بعنوان محافظ در آن‌جا مستقر می‌باشند.

آب‌وهـوای این منطقه بسـیار مرطـوب و غیربهـداشتی بوده و سـاکنین آن از راه تجـارتِ چوبِ درختـان گز- که به مقـدار فراوان در بیابانهـای اطراف آن می‌رویـد- زنـدگی خویش را تأمین می‌کننـد. از این نقطه راهی به سوی تبوک وجود دارد که فاصـله میان آن یکصد کیلومتر می‌باشد.

۱۲ ساعت تا «سلمی (کفافه)» که در راه آن تنگه «شق‌العجوز» قرار دارد، فاصله است که به هنگام عبور کاروانیان از آن تنگه وسعتی اندک به اندازه عبور یک شتر دارد. در این دشت درختان بسیاری از دَوْم (۱) و اقاقیا و گز دیده می‌شود.

۱۲ ساعت تا «اصـطبل عنتر» فاصـله است؛ این منطقه دشتی وسـیع است که کوهها اطراف آن را در بر گرفته و دارای سه چاه آب نیز می‌باشد.

۱- نوعی درخت نخل

ص: ۱۲۵

۱۲ ساعت تا «الوجه» فاصله است که درباره آن در قسمت شرح راه مدینه سخن خواهیم گفت. از این نقطه راههایی به سوی «علا» در شرق و «ینبع» در جنوب و «مدینه منوره» در جنوب‌شرقی منشعب می‌شود.

۱۶ ساعت تا «عکره» فاصله است که در آن‌جا آب وجود ندارد.

۱۲ ساعت تا «حنك» فاصله است که در آن‌جا آب وجود ندارد.

۱۲ ساعت تا «حوراء» فاصله است که در آن‌جا تنگه‌ای وجود دارد به وسعت عبور یک شتر و زمین آن پوشیده از ماسه بسیار نرم است.

۱۵ ساعت تا «خضیره» است که در آن‌جا معادن مس بسیار وجود دارد و دارای زمینی سخت می‌باشد.

۱۰ ساعت تا «ینبع» است که کاروان محمل نیز با تشریفات خاصی بدان وارد شد و به همین مناسبت جشن بزرگی در آن گرفته شد. «ینبع» مرز بین «مدینه منوره» و دریای سرخ به شمار می‌آید که درباره آن در قسمت راه مدینه سخن خواهیم گفت.

۱۸ ساعت تا «سقیفه» است که آب شوری دارد.

۱۰ ساعت تا «مستوره» است که آب شیرینی دارد.

۱۴ ساعت تا «رابغ» است که دهکده‌ای در فاصله نیم‌ساعتی از دریا است و قلعه‌ای در آن واقع شده است که تعدادی سرباز برای حراست در آن‌جا مستقر می‌باشند. این دهکده، دارای انبارهای متعدّدی بود که اثاثیه و ذخیره کاروان «محمل» در آن‌جا به ودیعت گزارده شد، همچنین دارای آب انبارهایی با آب گوارا می‌باشد و میقات مکّه به‌شمار می‌آید. از «رابغ» سه راه به مدینه منشعب می‌گردد «راه سلطانی»، «راه فرعی» و «راه غایر».

۱۲ ساعت تا «بئر الهندی» یا «قضیمهٔ» فاصله است که (برخی آن را «قدیمه» نیز نوشته‌اند)، دهکده‌ای بر کنار دریا و دارای آبی شور است و راه جنوب‌شرقی از آن‌جا آغاز می‌گردد.

۶ ساعت تا «خلیص» است که در نزدیکی آن چشمه‌های آب فراوانی است و باغها و سبزه‌زارهای انبوهی، اطراف آن را احاطه کرده است.

ص: ۱۲۶

۸ ساعت تا «عسفان» است که در آن‌جا چاه آب‌شیرین واقع است. که بدان «بئر التفله» گویند. گفته می‌شود: آب این چاه تلخ بوده، رسول خدا صلی الله علیه و آله آب دهان خویش را درون آن انداخته‌اند پس شیرین و گوارا گردیده است! در بین راهِ آن دو گذرگاه دیده می‌شود که طول آنها در حدود یک کیلومتر است و وسعت آن به اندازه عبور یک شتر بیشتر نیست.

۱۵ ساعت تا «وادی فاطمه» (وادی مَرّ) یا «مَرّ الظهران» است و از این مکان به قبر «میمونه» همسر پیامبر صلی الله علیه و آله راه دارد. سپس به «تنعیم» که از این سو حدِّ حرم بوده و نزدیکترین مرز به آن‌جا است وارد می‌شوند. همچنین از آن‌جا به «زاهر» راه دارد که از آن پس ۴ ساعت وقت سپری می‌شود تا به مکّه مکرّمه وارد می‌گردند. (۱) حاجیان این مقدار را در حدود چهل روز طی می‌نمایند.

امّا هم‌اکنون حاجی مصری بوسیله راه‌آهن تا «سوئز» را می‌آید و از آنجا از راه دریا- در کمال راحتی و آسایش- خود را به «جدّه» می‌رساند و از آن مکان متوجّه «مکّه» می‌گردد و این فاصله را در کمتر از یک هفته طی می‌نماید. گروهی از مردم ابتدا بوسیله راه‌آهن حجازی به مدینه می‌روند و پس از زیارت به همراه کاروان به سوی مکّه رهسپار می‌گردند. و گاهی بوسیله آن از راه جدّه به مصر باز می‌گردند و گروهی دیگر از مسافرین پس از حجّ از راه خشکی رو به سوی مدینه نهاده و از آن‌جا به «ینبع» می‌روند و سپس به «طور» مراجعت می‌کنند یا این که بوسیله راه‌آهن حجازی به سوی شام می‌آیند که در این حالت رنج و سختی بسیاری را بر خود هموار می‌سازند زیرا به هنگام مراجعت از آنجا به «طور» قرنطینه بهداشتی را باید بگذرانند. بنابراین بیشتر حاجیان برای رفع رنج و سختی راه زیارت، تصمیم می‌گیرند پس از پایان مراسم حج خویش ابتدابه مصر بازگشته و بعد از پایان زمان حج که قرنطینه بهداشتی را نیز به همراه دارد، مجدّدا بوسیله راه‌آهن به مدینه سفر کنند و پس از زیارت، مستقیماً به مصر بازگردند.

۱- ۳۳۷ ساعت جمع. در صورتیکه هر شتر در یک ساعت، چهار کیلومتر راه بپیماید. مسیر میان مصر تا مکه را که از راه خشکی در حدود هزار و چهارصد کیلومتر می‌باشد

ص: ۱۲۷

مکّه مکرّمه

مکّه که به «بَکّه» و «امّ القری» نیز معروف است، شهری است که در ارتفاع ۳۳۰ متری از سطح دریا قرار گرفته است. این شهر در عرض ۲۱ درجه و ۳۸ دقیقه و در طول ۴۰ درجه و ۹ دقیقه واقع شده است که بنیان آن به دوران حضرت ابراهیم و فرزندش اسماعیل علیهما السلام باز می گردد. در آغاز فرزندان ابراهیم و اسماعیل در زیر چادرها و سایبان‌ها زندگی می کردند تا اینکه «قصی بن کلاب» در قرن دوّم پیش از هجرت از شام مراجعت کرد و در اطراف کعبه، جایگاهها و خانه‌هایی بنا نمود که از آن پس بر عمران و آبادانی این منطقه افزوده گردید و ادامه یافت تا اینکه به زمان کنونی آن رسید. هم‌اکنون این شهر پایتخت بلاد حجاز به‌شمار می‌آید و مرکز حکومتی در آن قرار دارد که این مرکز به دو بخش تقسیم گردیده است: بخش اداری آن که در دست شریف و امیر مکه است و به آن «سید الجمیع» (۱) نیز گفته می‌شود. دیگری بخش مالی و نظامی آن است که در زیر نفوذ والی آن که غالبا از نژاد ترک انتخاب می گردد، قرار گرفته است. بنابراین کلیّه مسایل مهم و اجتماعی مردم آن، از اهالی بومی گرفته تا اعراب بادیه‌نشین، همگی طبق نظر شریف و آداب و رسوم او انجام می‌پذیرد. اما اتّفاقات کوچکتر و رفع اختلافات بین مردم زیر نظر قاضی که از سوی سلطان تعیین می گردد، حل و فصل می گردد.

این شهر از غرب به شرق، در مسافتی به طول تقریبی سه کیلومتر و عرض یک و نیم کیلومتر که نیمی از طول آن است و در دشتی شیب دار از شمال به جنوب- که در بین رشته کوههایی که گاهی از سمت شرق و غرب و جنوب تمایل به پیوستگی داشته- قرار گرفته است (مقصود همان دروازه‌های سه گانه مکّه است.) بنابراین زمانی ساختمانهای آن را مشاهده می کنید که بر دروازه آن قرار گرفته باشید. رشته کوههای شمالی آن عبارتند از کوه «فلج» یا فلق در غرب و کوه «قیقعان»، کوه «هندی» سپس کوه «لعلع» و کوه «کَداء» (به‌فتح اول ومد آخر آن) که در بالای شهرمکه واقع شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله به هنگام فتح‌مکّه از این سوی وارد مکّه گردیدند. امّا رشته کوههای جنوبی‌آن که‌از کوه «ابی حدیده» در غرب آغاز می‌شود سپس در امتداد آن به دو کوه «کُدَی» و «کُدَیٌ» که به سمت جنوب

۱- بزرگی همه.

ص: ۱۲۸

کشیده شده و به دنبال آن کوه «ابوقبیس» در شرق آن و در پایان به کوه «خندمه» منتهی می گردد. دامنه شمالی کوههای یادشده از سوی حرم پوشیده از ساختمانها و خانه‌های آبادی است که بتدریج به میانه این دشت می‌رسد. تعداد این ساختمانها به بیش از هفت هزار خانه بزرگ و کوچک می‌رسد که در هنگام حج حداقل بیش از دویست هزار نفر در این ساختمانها گرد هم می‌آیند. و درصورتیکه موسم حج مصادف با روز جمعه باشد، تعداد آنان به چندین برابر این جمعیّت می‌رسد. این خانه‌ها بیشتر همانند خانه‌های جدّه بوده که بیشتر بصورت طبقات و آپارتمان بود، به استثناء خانه‌های بزرگان و ثروتمندان شهر، در بقیّه خانه‌ها کمتر فضای باز و ویلایی را می‌توان ملاحظه کرد. مهمترین ساختمانهای این شهر در منطقه «قراره» دیده می‌شود و مهمترین و بهترین موقعیّت این شهر نیز در «شِعب جیاد» وجود دارد، زیرا این منطقه دارای ارتفاعی بلند و راههایی وسیع و خانه‌ها و ساختمانهای بزرگ و بسیار زیبایی بود که به سبک معماری ترکی ساخته شده است.

بیشتر این خانه‌ها بوسیله کارمندان و کارگزاران ولایتی تُرک اشغال گردیده است و نیز در این منطقه خانه بزرگِ «شریف عبدالمطلب» و دو خانه مهمّ دیگر دیده می‌شود که یکی از آنِ «سید محمد سقاف» زمیندار معروف است؛ این شخص املاک وسیعی از مکّه و مدینه را در اختیار دارد. با توجه به فرهنگ کهن و عظمت جایگاه مکّه در نزد مردم از دورانهای بسیار دور، کمتر آثار ساختمانی کهن و قدیمی در آن شهر دیده می‌شود درصورتیکه در مصر و شام اینگونه ساختمانها فراوان وجود دارد. ولی در شهر فقط می‌توان به خانه «شریف ناصر پاشا» (۱) اشاره نمود که از نظر زیبایی و سبک معماری عربی آن در جایگاهی ویژه و مهم قرار دارد و تنها می‌توان از این خانه یاد کرده و بگوییم که زیباترین خانه مکّه به‌شمار می‌آید.

در میان این خانه‌ها، گاهی خانه‌های کهن نیز دیده می‌شود که از آن میان، خانه «ابن‌عباس» در مسعی را که در سمت راستِ شخص سعی کننده به سوی مروه است، می‌توان دید. و در شرق‌شمالی حرم، آثار و باقیمانده‌های خانه مشهور «ابوسفیان» در

۱- شریف ناصر پاشا، ولیعهد و جانشین امیر مکه به‌شمار می‌آمده و هم اکنون در شهر آستانه استانبول زندگی می کند و خانه یادشده بوسیله شریف عبد المطلب بنا گردیده است.

ص: ۱۲۹

زمان جاهلیت و اسلام قرار داشته که هم‌اکنون بصورت ویرانه‌ای دیده می‌شود و هیچگونه توجّهی به بازسازی آن نشده است.

نقشه شهر مکّه و کوه‌های اطراف آن

ص: ۱۳۰

حرم شریف در میان این خانه‌ها به سمت جنوب و در امتداد کوه «ابوقبیس» قرار دارد. در این سمت «دارالخیزران» واقع شده که در امتداد آن «شعب بنی‌هاشم» (۱)که معروف به «شعب علی» است می‌باشد، سپس «شعب‌المولد» پس از آن «شعب بنی‌عامر» قرار دارد. خانه‌های فرزندان عبد المطلب در دوران جاهلیت در این منطقه وجود داشته و هم‌اکنون بسیاری از اشراف در آن منطقه زندگی می‌کنند. امّا سایر افراد قریش در سمت دیگری از حرم به‌ویژه در سمت شمالی آن زندگی می‌کردند و سایر قسمتها را افرادِ دیگری از مردمان مکّه مسکن گزیده بودند.

در میانه مکّه، راهی وجود دارد که از غرب به شرق امتداد دارد و بزرگترین خیابان این شهر به‌شمار می‌آید. نام این خیابان نسبت به انشعاب‌های مختلفی که از آن صورت می‌گیرد، تغییر می‌یابد: درصورتیکه ابتدا از «جَرْوَل» در غرب آغاز گردد، بدان «حارةالباب»، سپس «الشبیکه» گفته می‌شود و هنگامیکه از شمال به حرم نزدیک شود بدان «شامیه» می‌گویند. درصورتیکه در سمت راست حرم به جنوب متمایل گردد «سوق‌الصغیر» و سپس «جیاد» نامیده شود که اداره پست و تلگراف و «تکیه مصریها» و ساختمان حکومتی عثمانی که معروف به «حمیدیه» است در آن قرار دارد. در کنار آن، اداره بهداشت و پادگان سربازان توپخانه و چاپخانه امیریّه، دیده می‌شود. هنگامیکه این خیابان به صفا می‌رسد، «مسعی» نامیده می‌شود و سپس «القشیشیه» و «سوق‌اللیل» و آنگاه «غزّه» می‌باشد که از آن منشعب و به دروازه شرقی مکه یا «باب‌المعلی» راه پیدا می‌کند. امّا خیابانهایی که در شمال حرم قرار دارد، عبارتند از: «شامیه» که بازار شهر در آن قرار دارد، «قراره»، «نقا»، «سلیمانیه»، «جدریهٔ» و «برّاضیه» می‌باشد. مکّه با وسعتی که دارد هیچگونه میدان عمومی در آن دیده نمی‌شود، بنابراین فقط به صحن مسجدالحرام می‌توان اشاره نمود که با وسعتی که در برداشته، میدان بزرگی برای این شهر به شمار می‌آید. راهها و خیابانهای یادشده دارای وسعتی به عرض دو تا پانزده متر می‌باشد که به هنگام حجّ، در نهایت آلودگی دیده می‌شوند و در اینجا لازم است این نکته

۱- شِعْب به معنای درّه می‌باشد «مترجم»

ص: ۱۳۱

را به شورای شهرداری یادآوری کنیم که در نظافت و پاکیزگی این شهر به ویژه در ایّام حج همت بیشتری از خود نشان دهند. همچنانکه روشنایی آنها نیز به هنگام شب، خدمتی به دین و بشریّت به شمار خواهد آمد. آلودگی خیابانها تا بدانجا می‌رسد که در موسم حج مردمان این شهر به ویژه اعراب، دو قطعه پنبه را ابتدا به روغنِ مُرٌ مکی آغشته نموده و سپس آنها را در سوراخهای بینی خود قرار می‌دادند. معمولًا این دو قطعه پنبه شبیه به چوب‌پنبه را بوسیله نخی بر گردن خویش آویزان می‌کردند و به هنگام استشمام بوی بد، آنها را در سوراخ‌های بینی خود قرار می‌دادند، درصورتیکه اگر می‌دانستند این کار موجب ضرر و زیان بیشتری برای آنان است، این کار را ترک می‌نمودند، زیرا بینی، خود وظیفه تصفیه هوا را بعهده دارد و هوای پاک و تصفیه شده را به ریه منتقل می‌نماید. و در صورتیکه هوای آلوده از راه دهان وارد ریه گردد، می‌تواند آلودگی‌ها را به‌همراه میکرب وارد خون نموده و دراین‌حال بیماری را به انسان منتقل می‌کند. امّا مردم با فرهنگ این شهر، به‌ویژه عربهای آن، قسمتی از کوفیه (۱) خود را بر بینی و دهان قرار می‌دادند و کناره آن را در عمّامه خود و یا عقالی که بر کوفیه داشتند ثابت می‌کنند و با این کار، خود را از سرما و یا بوهای زننده رهایی می‌دهند.

در موسم حج، از سرتاسر جهان اسلام و از نژادهای گوناگون رو به سوی مکه می‌نهند و در این ایّام لباسهای گوناگون همراه با چهره‌های متفاوتی را در این شهر نظاره می‌کنی، آنچنان که گویی نمایشگاهی اسلامی از چهره‌ها و لباسهای گوناگون برپا گردیده است.

خودم در این ایّام، مردی از بزرگان ژاپن (۲) را در آن‌جا دیدم که اسلام آورده و برای انجام فریضه حج رهسپار این دیار گردیده بود.

شامیان و مغربی‌ها همواره در این موسم سمت شمالی مکه را بعنوان سکونت

۱- پارچه‌ای که مردان عرب بر سر خود قرار می‌دهند.

۲- مکّیان به ژاپن غابان می‌گویند و ژاپنی‌ها را غابانی گفته و به همین مناسبت شال معروف و مشهور این‌دیار را «شال غابانی» نامیده‌اند.

ص: ۱۳۲

خویش اختیار می‌کنند و افغانیها و سلیمانیها (۱)- از اهالی قندهار- در سمت شمال‌شرقی، و هندی‌ها و جاوه‌ای‌ها در سمت شمال‌غربی، و یمنی‌ها، ترکستانیها و زاغستانیها در «مَسْفَله» و ایرانیان در «شعب علی»، و دیگر ملیّتها و نژادها در میانه شهر مکّه، سکنی می‌گزینند.

جمعیّت مکه بالغ بر یکصد و پنجاه هزار نفر (۲) می‌باشد که از این میان پنجاه هزار نفر از بومیان این شهر بوده و باقی آنان مهاجرانی می‌باشند که بدین شهر روی آورده‌اند.

مهاجران و غیربومیان ساکن در مکّه بدین قرار می‌باشند:

بومیان شهر مکه ۵۰ هزار نفر

عربها که شامل حجازیها و یمنی‌ها و حضرموتی‌ها می‌باشند ۲۵ هزار نفر

بخاریها ۲۰ هزار نفر

هندی‌ها ۱۲ هزار نفر

جاوه‌ای‌ها ۱۵ هزار نفر

افغانیها و سلیمانیه‌ای‌ها ۱۰ هزار نفر

شامیها ۵ هزار نفر

مغربی‌ها ۵ هزار نفر

دیگر ملّیتها ۸ هزار نفر

جمع ۱۵۰ هزار نفر

بیشتر عربها به کارهای مالی به‌ویژه بازرگانی مشغول می‌باشند و به‌همین‌لحاظ در وضع خوبی به سر می‌برند و بنیه مالی کشور را در اختیار دارند.

۱- این گروه منسوب به پیشوای طریقت خود که نام سلیمان را بر خود داشته، و از اهالی قندهار بوده، می‌باشند.

۲- سرشماری جمعیت در بلاد عرب تاکنون بصورت رسمی اعلام نگردیده است و اینگونه اطلاعات، معمولًا بر اساس حدس و گمان بوده و شمارش ما در اینجا بر اساس گفته‌های مأمورین دولت و دیگر افرادی است که می‌توان به گفته آنان اعتماد کرد.

ص: ۱۳۳

نقشه کشورهای اسلامی

ص: ۱۳۴

در اینجا برخی از خانواده‌های قدیمی و مشهور مکّه را که از سالها پیش در این شهر زندگی می‌کرده‌اند و به ثروت و خوش نامی معروف گشته‌اند برای شما یادآور می‌گردیم:

از هندیان- خانواده‌های خوقیر، فتا، دهلوی، ساب، حکیم، رذۀ، ناقرو، میره، مفتی، عبد الشکور، عبدالحق، بشاره، مرزا احمدوه، کمال، جان، شلهوب، نور، طیب، دستانیه، خوج، وشکلی، سنبل، خوجه بکر، مسکی، الیاس، زرعه، قرع، حجیمی و دیگر خانواده‌ها را می‌توان نام برد.

از جاوه‌ایها- خانواده‌های بتاوی، منکابو، زینی، ارشد، فنتیانا، فلمباب، قدس، دوم و دیگر خانواده‌ها را می‌توان ذکر نمود.

از بخاریها، خانواده‌های کشک، فاشفلی، اندیجان و دیگر خانواده‌ها را می‌توان نام برد.

از حضرموتی‌ها، خانواده‌های باحارس، باجنید، باناجا، باحکیم، باذرعه، باعیسی، باعُشْن و دیگر خانواده‌ها را می‌توان نام برد.

از شامیها، خانواده‌های هاشم، جبری، خشیفاتی و دیگر خانواده‌ها را می‌توان ذکر نمود.

از ترکان، خانواده‌های درابزنلی، قرملی و دیگر خانواده‌ها را می‌توان ذکر نمود.

از مصریان، خانواده‌های قطان، زقزوق، رشیدی، رواس، قزاز، اباصی و دیگر خانواده‌ها را می‌توان ذکر نمود. گرچه در نسب برخی از خانواده‌های یادشده اختلاف‌نظرهایی وجود دارد لیکن در اینجا مشهورترین نسب‌ها را برای شما ذکر کردیم و قصد ما بر این بوده که نژاد و ریشه غیرعرب آنها را یادآوری کنیم.

در آمیختگی نژادها و ملّیتهای گوناگون از راه ازدواج و معاشرت در این شهر آنچنان فراوان گردیده است که تیرگی پوست مردمان مکّه در آنان تاثیر گزارده، بطوریکه خصوصیات و ویژگیهای نژادها و ملّیتهای گوناگون را در خود جمع کرده‌اند. بنابراین در ویژگی‌های آنان امانت اناتولی‌ها (۱) و عظمت ترکان و فرومایگی و ذلت جاوه‌ایها و بزرگ‌منشی ایرانیان و ملایمت و مدارای مصریان و سختی چرکسی‌ها و آرامش چینی‌ها

۱- بخشی از کشور ترکیه کنونی

ص: ۱۳۵

و تنـدی مغربی‌ها و سادگی هندی‌ها و حیله یمنی‌ها و جنب‌وجوش سوری‌ها و تنبلی زنگباریها و رنگ حبشـی‌ها را می‌توان ملاحظه کرد.

پس این مردم را درحالیکه زنـدگی و آسایش تمـدن‌مآبانه را به‌همراه سادگی بـدوی به‌هم آمیخته‌انـد، می‌توانیـد ملاحظه کنید. گاه مردی از آنان با زبان ساده خویش، آنچنان تو را به خود نزدیک می‌کند که تو او را از دوسـتان خویش قرار می‌دهی، لیکن ناگاه از تو به وحشت افتـاده و طبیعت بـدوی و صحرانشـینی او بر طبیعت متمـدن وی فایق‌آمـده، درنتیجه آنچنان خشک و خشن با تو سـخن می‌گوید که گویی شخص دیگری با هویتی غیر از او با تو سخن می‌گوید.

این درهم‌آمیختگی، در لباس و پوشـش آنان نیز تأثیر گزارده، بطوریکه آنان را در لباسـهای گوناگون کشورهای اسـلامی می‌توانید ببینید.

عمامه هنـدی، لبّاده مصـری، جُبّه شامی و کمربنـد ترکی که بر آن خنجری آویخته شده که در کمربند اشـراف این خنجر معمولا از نقره و یا طلای بسیار زیبایی است و اغلب مرصّع به سنگهای گرانقیمت نیز می‌باشد.

با این وصف، مردِ کارگرِ مسـتمندی را هم می‌بینی درحالیکه بر یقه پیراهنش قطعه‌ای از ابریشم را که با ظرافت خاصـی دوخته شـده جلوه می‌کند و بر پایین شلوارش توده‌ای از پارچه‌ها را انباشته کرده و همین مرد با این خصوصیات پابرهنه راه می‌رود.

لازم به تـذکر است که این اختلاط و درهم‌آمیختگی هیچگـاه در طبقه اشـراف، دیـده نمی‌شود، زیرا آنـان کمـتر بـا (مهـاجرین) و غریبه‌ها تماس داشته و از آمیختگی زناشویی با مهاجرین نیز خود را برحذر می‌داشته‌اند، بنابراین آنان بدون آنکه خُلق‌وخوی غریبی را در خود نفوذ دهنـد، همـان خلق‌وخوی اصـلی عربی خویش را که از نیاکـان خویش به ارث برده و فطرت ذاتی خود را که همـانا کرامت و تیزهوشـی بود، در خود نگـاه داشـته‌اند. روی هم رفته اخلاق و برخورد مردمان مکّه در نهایت زیبایی و کمال بود که این مطلب در طبقه پیشـرفته و اشـراف با شدّت بیشتری به چشم می‌خورد، تا آنجا که حتّی خِسَّت و کوتاه‌نظری برخی از بازاریان مکّه را نمی‌توان به آنان نسبت داد.

موضوعی که موجب تأثُّر گردیده است اینکه آمیزش گروهها و نژادهای مختلف در

ص: ۱۳۶

این شهر، بر زبان و گفتار آنان نیز تأثیر گزارده، بطوریکه به هنگام سخن گفتن با آنان کلمات عربیِ نامفهومی را که ریشه در زبان فارسی یا ترکی و یا غیر از آنها را داشته در میان جملات آنان ملاحظه می‌کنید.

بعنوان مثال: «هـذا حق فلان» را با تنوین آوردن برای مضاف می‌گویند: «هـذا حقٌ فلان» درحالیکه قاف را همانند مصریان به گاف تبدیل می‌کنند.

گروهی حرف نون را کشیده و می‌گویند «هـذا حقون فلان»؛ یا لفظ خویش را مونّث کرده و می‌گوید «حقـة فلان» و از این قبیل تغییرات که بسیار در کلمات و جملات آن‌ها به چشم می‌خورد.

مردمام مکّه غالباً به زبان ترکی آشنایی داشتند و با آن زبان سخن می‌گویند، مطوفین نیز به زبانهای مختلفی آشنایی دارند، بطوریکه برخی از آنان به زبان هندی، اردو، جاوه‌ای، فارسی و چینی سخن می‌گویند. اما بادیه‌نشینان دارای لغت عربی خاصی بودند بطوریکه سخن گفتن در بین آنان برای ما مفهومی ندارد. هریک از اقوام و قبایل عرب دارای لفظ و لغت ویژه‌ای بودند که با تغییر قوم و قبیله آنان لغت آنان نیز تغییر می‌کند.

تمامی مردمان مکّه را مسلمانان تشکیل داده‌اند. زیرا هیچ فرد غیرمسلمانی پس از نزول آیه شریفه یا أَیُّها الَّذینَ آمَنُوا إِنّما المُشرِکُونَ نَجِسٌ فَلا یَقْرَبُوا المَسْجَدِالحَرامَ بَعدَ عامِهِمْ هذا (۱)

در سال نهم هجرت حضرت علی علیه السلام این آیه شریفه را به هنگام موسم حج در بین مسلمانان ندا داد و نیز می‌گفت: «ألا لا یحجّ بعد عامنا هذا مشرک». (۲)

مراد از این سخن آن بود که مشرکین از بجاآوردن مراسم حج، ممنوع گردیده‌اند و از ورود آنان به شهر حرام که مناسک حج بدان پایان می‌پذیرد، جلوگیری بعمل آورند، زیرا با سوء نیّت و آلودگی قلبی که در مشرکان بود، تخم نفاق و دشمنی را در بین قبایل عربِ مسلمان می‌کاشتند. سینه آنان مالامال بود از کاشتن تخم تفرقه و جدایی در بین مسلمانان که در نتیجه آن سوء نیّت ضعف مسلمانان را به دنبال داشت. هنگامیکه رسول‌خدا صلی الله علیه و آله رحلت نمودند، عرب‌های اطراف جزیره، ده روز پس از به قدرت رسیدن

۱- یعنی: ای‌کسانی که ایمان آورده‌اید! مشرکان ناپاکند، پس از امسال نزدیک مسجد الحرام نشوند! توبه، ۲۸

۲- یعنی: ای مردم پس از این سال هیچ مشرکی حق شرکت در مراسم حج را ندارد.

ص: ۱۳۷

ابوبکر، مرتد (۱) شدند که این ارتداد در نتیجه تأثیر مشرکان بر آنان بود. این تأثیر تا آنجا بود که کار بعضی از آنان بدانجا رسید که ادّعای نبوت نیز کردند! از آن میان «طلیحه» در شمال، «لهیعه» در یمن و «مسیلمه کذّاب» به‌همراه «سجاح» در «یمامه» (شرق بلاد عرب) و نیز برخی دیگر به دعوت نبوت برای خویش از میان این سرزمین سر برافراشتند.

در اینجا بود که ابوبکر مسلمانان را به قیام علیه «اهل ردّه» تشویق کرد و یازده لشکر را برای جنگ با آنان گسیل داشت. در این حمله به سپاهیان اسلام دستور داد که با آنان از در جنگ درآیند و ادّعای اسلام هیچیک از آنان را قبول نکنند. پس لشکریان به سوی آنان حمله بردند و ریشه آنان را از بُن قطع کرده و نابود گردانیدند، که به عنوان مثال می‌توان به لشکر «خالد بن ولید» اشاره نمود، وی و نیروهای مسلمان تحت نفوذش، تأثیر به سزایی در برگشت عدّه‌ای از مردم به اسلام داشتند. (۲)

۱- دکتر حسن ابراهیم حسن در «تاریخ العرب والاسلام» ص ۷۱ این‌چنین می گوید:

«گروهی از مرتدّین کسانی بودند که از پرداخت زکات خودداری می‌کردند و گمان بر این داشتند که زکات باجی بوده که باید به رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌پرداختند! باید توجه داشت که اینان با اسلام دشمنی نداشتند واز آن بیزار نبودند! آنها توحید را که اصل اساس اسلام بود می‌پذیرفتند، اما چنین فکرمی‌کردند که زکات را تنها باید به پیامبر صلی الله علیه و آله می‌دادند» نک: تاریخ سیاسی اسلام، ج ۱، ص ۲۱۶ نوشته رسول جعفریان

عقّاد نیز می گوید: «عده دیگری از آن‌ها به اصل زکات مؤمن و معتقد بودند اما به کسانی که باید زکات را بپردازند اعتقاد نداشتند. نک: عبقریه الصدیق، صص ۱۲۵- ۱۲۴

بطورکلی این مسأله از دید ما این‌چنین بوده که به استثناء برخی از آنان که ادعای نبوّت کردند اکثر آنها با جانشینی ابوبکر مخالفت کردند و از دادن زکات و جزیه به او خودداری کردند.

آنان داستان «غدیر خم» و جانشینی حضرت علی علیه السلام را بیاد داشتند و این خلافت را کودتایی علیه نامبرده تلقی می کردند، لیکن در این میان دستگاه خلافت نیز با آنان بعنوان مرتدّ برخورد کرد و جنگهایی هم بوقوع پیوست.

جهت اطلاع بیشتر به تاریخ سیاسی اسلام، ج دوم به بخش ارتداد پس از رسول خدا، نوشته رسول جعفریان مراجعه شود «مترجم»

۲- خالد بن ولید یکی از عناصر کارگزار ابوبکر شمرده می‌شود که از طایفه بنی‌مخزوم بوده و در شمار تیره‌های قریش به‌شمار می‌آمد در روز نخست ماه صفر سال هشتم هجرت مسلمان گردید.

وی فردی به ظاهر نیرومند، امّا سخت فاقد ارزشهای اخلاقی بود. در دوران حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله چندین مورد خبط و خطا از او سرزد که مورد سرزنش رسول خدا صلی الله علیه و آله قرار گرفت. در برخی مآخذ چنین آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را «سیف‌اللّه» نامیده است! اما چنانکه ابن دُرید و دیگران گفته‌اند: سخن درست آن است که این لقب از ابوبکر بر او نهاده شده است. این امر زمانی آشکار شد که خالد به ناحق مالک بن نویره را کشت و به همسرش تجاوز نمود! و گفته شده است که او از طرفداران ابوبکر و از دشمنان سرسخت علی علیه السلام به‌شمار می‌آمده است و در ماجرای هجوم افراد به خانه آن حضرت برای بیعت‌گرفتن و شکستن مقاومت حضرت، ایشان را همراهی می‌کرده است همچنین از وی بعنوان کسی که خلافت ابوبکر را تمهید کرده یاد شده است. ابن اعثم می گوید: «که او به اجماع اهل علم چنین کرده» همه این موارد شخصیت سُست اخلاقی خالد را نشان می‌دهد؛ با اینحال ابوبکر اصرار داشت تا او را در رأس قوای نظامی خود برای سرکوبی به ظاهر مرتدان و پیامبران دروغین به نقاط مختلف اعزام کند. در تاریخ اعمال سیاه و به‌دور از اخلاقی او مکرّر یاد شده است تا آنجا که عُمَر نسبت

به اعمال خالـد، به ابوبکر اعتراض می‌نمود! برای اطلاع بیشتر به تاریـخ سیاسـی اسـلام، جلد دوم، بخش خلفا نوشـته رسول جعفریان مراجعه شود. «مترجم»

ص: ۱۳۸

پس از درگـذشت ابوبکر، عمَر راه او را در پیش گرفت و بلاد عرب را از غیر مسلمانان پاک و منزّه نمود. (۱) زیرا آنان مردم این سرزمین بودند پس بزرگی و شرف و خیر و شر این سرزمین وابسته به آنان بوده و سعادت یا شقاوت آن در نتیجه کارها و اعمال آنها می‌باشد. این سنّت ازاین پس همچنان در خلفای بعد از او دنبال شد و تاکنون نیز ادامه دارد.

بدین مناسبت، هم‌اکنون مردمان حرمین در نظارت بر ورود خارجیان به کشورشان دقّت‌نظر دارند و هیچ‌گاه فرد غیر مسلمانی نمی‌تواند از جدّه، ینبع و صنعاء در جنوب و ایستگاه «علا» در شمال، قدم پیش گذارد و درصورتیکه شخصی مبادرت به چنین کاری

۱- زمانی که عمر خلافت را به دست گرفت، در اولین اقدام خالد را از فرماندهی سپاه شام عَزل کرد وابوعبیده جرّاح را به جای وی نصب کرد؛ ابوعبیده که نیز یکی از دشمنان سرسخت علی علیه السلام بود از سخت‌گیری و دشمنی نسبت به شیعیان و پیروان خاندان اهل‌بیت دست برنداشت و از هر ظلمی نسبت به آنان دریغ نورزید. در طول تاریخ، از جنایات و اعمال این کارگزار خلیفه‌ها به بدی یاد شده است زیرا تنها به غرض‌های سیاسی، افراد یا قبیله‌هایی را مرتدّ شناخته و آنان را از میان برمی داشتند! خالد در سال بیست و یکم هجری در مدینه یا شام درگذشت و ازقضا وصی خود را عمر قرارداد! ابن سعد با نقل این خبر می‌گوید: عمر که تا آن درجه نسبت به او بدبین بوده و از کارهای او ناراحت بنظر می‌رسید پس از این کار گفت: «ما گمانهایی به خالد می‌بردیم که درست نبود!!

برای اطلاع بیشتر به همان مدرک مراجعه شود «مترجم»

ص: ۱۳۹

نماید درواقع جان خود را در کف دست قرار داده است.

بنابراین هیچیک از خارجیان و غیرمسلمانان که بعنوان کارگران راه‌آهن حجاز بوده، از این ایستگاه به سوی جنوب حتّی بعنوان ضرورت پیش نیامده‌اند. اما فرنگیانی وجود داشته‌اند که در دورانهای مختلف رو به سوی این دو شهر- یعنی مکّه و مدینه- نهاده‌اند و به سلیقه خویش گزارشهای سیاسی، دینی، عمرانی و یا جغرافیایی منتشر کرده‌اند؛ این افراد پس از پوشیدن لباس مسلمانان و یادگیری زبان عربی و ادّعای مسلمان بودن، (۱) به چنین کاری دست زده‌اند.

از آن میان می‌توان «بورکات» سوئیسی، و «بورتون» انگلیسی، و «هورجرنچ» هلندی، و «کورتلمون» فرانسوی را نام‌برد.

بورکات، نخستین شخصی است که بدین‌کار دست زده و در بلاد عرب جان

۱- این گفته را نمی‌توانم به اثبات برسانم لیکن فتوکپی اظهارنامه شرعی که پرتلمون برای خویش از مکه که نام خود را عبداللَّه بن بالستیر قرار داده بود بدست آورده و در آن مسلمان بودن او تأکید شده بود را در اینجا به نظر شما می‌رسانم. نامبرده نامه یادشده را در کتاب خود تحت عنوان سیاحت من از مکّه در صفحه ۱۵۲ به چاپ رسانیده است. اینک متن نامه

بسم اللَّه الرحمن الرحیم

والصلاة والسلام علی النبی النبیل. القائل علماء امتی کانبیاء بنی‌اسرائیل. علیه وعلی آله اجمعین.

قدوة العلماء الاعلام. وعمدة الفضلاء الفخام. حلال المشکلات و مزیل المعضلات سیدنا و أخینا فی اللَّه الشیخ ابن ذاکور حفظ اللَّه آمین.

وبعد إهداء مزید السلام علیکم ورحمة اللَّه وبرکاته فقد ورد إلینا من أراد اللَّه له بالسعادة الدنیویة والأخرویة عبد اللَّه بن بالستیر بدخوله فی الاسلام فأمعنا النظر فی حاله فوجدناه مؤمنا حقاً راغباً غایة الرغبة فی الاسلام. هذا ممن یلزمه الاعتناء بشأنه من عرض أحکام الاسلام علیه وتعلیمها له ولو کانت مدة حلوسه تسع ذلک لفعلنا معه ما یکون سبباً لکل خیر ولکنه أسرع بالمسیر فیلزم کل من له رغبة فی الإسلام أن یقوم بشأنه من تعلیم مایحتاج إلیه وقد أشار لی بأنّ الرغبه إلیکم أکثر فأترجّی علی سیادتکم أن تقوموا بشأنه لا حرمنا اللَّه وإیاکم من الاجر ودمتم فی خیر وسرور. الداعی لکم بالخیر

۷ ربیع الثانی محمد عابد ابن المرحوم الشیخ حسن

سنة ۱۳۱۲ مفتی مالکیه

در این نامه که از سوی مفتی مالکیان محمدعابد فرزند شیخ حسن به شیخ ابن ذاکور از علمای مکه نوشته شده، عبداللَّه بالستیر را شخصی مسلمان و مؤمنِ راستین به‌شمار آورده و در آن کمک به نامبرده و آموزش او را به او و دیگر مسلمانان این دیار تأکید کرده است.

ص: ۱۴۰

خویش را بخطر انداخته است. بورکات نژادی سوئیسی داشته و در لوزان «Lavsane» بدنیا آمده است. نامبرده ابتدا به مصر آمد و پس از ادّعای مسلمانی و «ابراهیم المهدی» نامیدن خود، به دانشگاه الازهر وارد گردید. زبان عربی را در آن دانشگاه آموخت و سپس به بلاد عرب مسافرت کرد و مدّت هفت سال در آن بلاد اقامت نمود. و در نتیجه این اقامت و تفحص، مهمترین کتاب در نوع خود را در مقابل دیگر فرنگیانِ بلاد عرب و قبایل آن، برشته نگارش درآورد. وی سرانجام در لباس مسلمانی در مصر درگذشته و در یکی از مقبره‌های «باب الفتوح» در کنار آرامگاه «شیخ یونس» بخاک سپرده شد که تاکنون این قبر وجود دارد و بر روی سنگ‌قبر او این عبارت دیده می‌شود: (۱)

هو الباقی

«هذا قبر المرحوم إلی رحمة اللّه تعالی الشیخ حاج إبراهیم المهدی بن عبداللّه بورکهرت اللوزانی تاریخ ولادته ۱۰ محرم سنة ۱۱۹۹ و تاریخ وفاته إلی رحمة اللّه بمصر المحروسة فی ۲۶ ذی‌الحجة سنة ۱۲۳۲ ه.»

یکی دیگر از سُنّت‌های اشراف مکّه این بود که بزرگان آنان، فرزندان خود را در حالیکه هنوز کودکی خردسال می‌بودند به «بادیه» و به‌ویژه‌به سوی قبیله «عدْوان»- که در شرق طائف و در نزدیکی «سعد» که در آن رسول خدا صلی الله علیه و آله دوران شیرخوارگی و نوجوانی خود را گذرانیده بود،- گسیل می‌دادند؛ با این کار آنان به فرزندان خود زندگیِ ساده بادیه‌نشینی و چادرنشینی را می‌آموختند. کودکان در آن محیطِ بی‌سوادیِ صِرف، رشد می‌کردند و هنگامیکه به مکّه بازمی‌گردیدند، درحالیکه لغات بادیه‌نشینان را یادگرفته بودند و اشعار متداول در بین آنان را حفظ نموده بودند و خلق‌وخوی اصیل عرب در آنان بوجود می‌آمد؛ از مزایای این نوع زندگی، آموختن اسب‌سواری و آزادی در گفتار و عمل بود که این عادت در میان این قوم از سنت‌های دیرینه به‌شمار می‌آید. از هارون الرشید نقل گردیده که هنگامیکه فرزندش «معتصم» نوجوانی خردسال بود، از رفتن به

۱- جهت دسترسی به اطلاعات بیشتر در این زمینه می‌توانید به کتاب «مکه و مدینه» از دیدگاه جهانگردان اروپایی نوشته دکتر جعفر الخلیلی، ترجمه محمدرضا فرهنگ مراجعه نمایید. «مترجم»

ص: ۱۴۱

مکتب‌خانه شکایت می‌کرد، وی او را از رفتن بدان مکان منع کرد و درعوض نامبرده را به بادیه فرستاد مدّتها «معتصم» در بادیه زندگی کرده و هنگامیکه به شهر مراجعت نمود، زبان آنان را آموخته و اخبار آنان را مطلع گشته و اشعار فراوانی از آنان را حفظ نموده بود و درهنگامیکه به خلافت رسید همچنان بی‌سواد بود.

یکی از عادت‌های شریف مکه این بود که نامبرده همه‌روزه از ساعت پنج ظهر تا نزدیکی عصر در دارالإماره جلوس می‌کرد و مسایل مهم به‌حضور او عرضه می‌گردید. از آن پس شریف به‌همراه تعداد اندکی از یاران خویش به حرم می‌رفت و نماز عصر را در آن مکان بجای می‌آورد. غالباً شریف در حرم می‌نشست و نماز مغرب خود را نیز در آن مکان بجا می‌آورد و سپس به سرای خویش مراجعت می‌نمود و شام را به‌همراه فرزندان و نزدیکان و مهمانان خود صرف‌می‌نمود.

یکی دیگر از عادتهای او این بود که صبح روز جمعه را در دارالإماره برای دیدار با بزرگان قرار داده بود که در این جلوس، والی و کارمندان ارشد سپس اعیان و چهره‌های معروف شهر، نزد او می‌آمدند و پس از سلام و دیدار از او به سوی والی رفته و از او دیدن می‌کردند.

یکی دیگر از عادتهای شریف این بود که همواره نماز جمعه را در حرم بپا می‌داشت و درصورتیکه در «طائف» بسر می‌برد، به‌همراه کاروان خویش به سوی مکّه سرازیر می‌شد و پس از نماز عصر به سوی ییلاق خود بازمی‌گشت.

دیگر از عادتهای مردمان مکه، دقّت و توجه آنان به خوراکیها و آشامیدنی‌ها و لباس‌های خود می‌باشد. رنگهای روشن و باز در لباس‌های آنان به‌ویژه رنگهای قرمز، سبز و آبی و ارغوانی بیشتر دیده می‌شود. آنان خانه‌های خود را بوسیله صنایع دستی تزیین می‌کنند و سنگهای تزیین شده گران‌قیمتی را می‌توان در بین تزیین‌ها یافت. و نیز خانه‌های خود را بوسیله فرش‌های قیمتی از قالی‌های کمیاب ایرانی، تزیین می‌کنند.

عادت دیگر آنان، پذیرایی از مهمانان خود بوسیله چای می‌باشد. مکّیان، میهمانیهای ویژه‌ای بنام «قَیْله» دارند که در این مجالس با دادن غذاهای متنوّع و گوناگون، بر یکدیگر فخرفروشی می‌کنند. در این سبک میهمانیها عرضه غذاهای متنوّع، دارای نظام و سبک

ص: ۱۴۲

خاصی نبود و مهمانان پس از نشستن گرد سفره بلندی که بر روی زمین گسترده شده بود، بوسیله غذاهای هندی، مغربی، شامی، ترکی و مصری پذیرایی می‌شدند.

سپس همگی گاهی به داستان‌سرایی و صحبت با هم می‌نشستند و گاه به شنیدن آهنگها و سرودها، اوقات خود را سپری می‌کردند. در این بزم‌ها از دستگاههای موسیقی همانند عود و قانون و کمانچه استفاده می‌شد و پس از آن مراسم متفرّق می‌گردیدند. این جشنها و میهمانیها معمولًا در مناطق حومه مکّه مانند «زاهر» یا «شهدا» برگزار می‌شود و یکروز خود را از صبح تا شام در خوشی و بازیهای ورزشی مانند دویدن و توپ‌زدن و یا بازی با نَرد و شطرنج سپری می‌کنند.

ساکنین هر محلّه از محلّات مکّه همه ساله، میهمانیی را به افتخار شریف، در یکی از تفریحگاههای خارج مکّه برپا می‌نمایند و درصورتی‌که شریف دعوت آنان را اجابت نماید، روز آن را تعیین نموده و شریف از همراهیان و خواص خود نیز دعوت می‌کند که در این ضیافت وی را همراهی کنند بنابراین کاروانی عظیم با جلال و جبروتی کم‌نظیر درحالی‌که پیشاپیش کاروان، اسب‌سوارانی از اعراب و «بیشه» دیده می‌شوند، به حرکت درمی‌آیند و مردم شعار «همیشه جاوید» (۱) را برای او سرمی‌دهند، تا اینکه شریف به جایگاه پذیرایی رسیده و به‌همراه کسی که دوست دارد می‌نشیند. به هنگام پذیرایی، غذاهای گوناگون و متنوّعی به سبک فرنگیان، ترکی، عربی تقدیم شده و شریف دستور آغاز خوردن آنها را صادر می‌کند. پس از پایان غذا، عربها با اسب دوانی و گاهی شمشیربازی، تا پایان روز اوقات خویش را سپری می‌کنند. سپس‌شریف در کاروان خویش پس از گذشتن پاسی از شب به‌سوی مکّه بازمی‌گردد.

یکی دیگر از عادات این مردم، زمان غذا خوردن آنان می‌باشد، اینان معمولًا در روز، دو وعده غذا می‌خورند، یکی پیش از ظهر و دیگری پس از نماز عصر می‌باشد.

مکّیان همواره تظاهر به شجاعت و کرم می‌کنند و کوچک آنان از بزرگشان تقلید می‌کند و حتّی در این زمینه تا مرز فخرفروشی بر یکدیگر پیش می‌روند.

۱- دائماً یعیش

ص: ۱۴۳

این ویژگی در ماه رمضان بیشتر نمایان می‌گردد، به طوریکه سفره‌های متنوّع خویش را پس از نماز مغرب در مسجدالحرام پهن می‌کنند و همگان را بر آن دعوت می‌نمایند. بعدها این سُنّت را «عون رفیق پاشا» منسوخ نمود؛ زیرا این رفتار موجب آلودگی مسجد می‌شد، درصورتی که شرع ما را به نظافت و خوشبوکردن مساجد توصیه نموده است. این آلودگی مسجد همواره وجود داشت تا بدان حدّ که حتّی حشرات و گربه‌ها و دیگر حیوانات را به مسجد می‌کشاند! (۱) از دیگر سنّتهای مکّیان، بوسیدن کودکان است که بر هرگونه‌ای از صورت طفل سه بوسه می‌زنند. زنان مکّی غالباً، عادت به کشیدن قلیان دارند و با صدای بلند نیز صحبت می‌کنند؛ هنگام رفتن به‌بازار، پیراهنهای بلند وگشادی به‌رنگ سیاه برتن کرده و بر صورت خویش، پوششی کلفت از پارچه می‌آویزند که دو سوراخ در آن تعبیه شده و در برابر چشمان آنان قرار دارد و دراین‌حال بیشتر کفش‌های ضخیم و زردرنگ به پای دارند.

شادیها و سوگواریهای آنان در نهایت سادگی صورت می‌گیرد. ازجمله عادات آنان در مجالس عروسی، این است که از زنان و مردان فامیل و دوستان خود دعوت می‌کنند، مردان در جایگاهی بیرون از خانه می‌نشینند و هنگام شام، سفره‌ای مستطیل شکل را روی زمین پهن می‌کنند و همگی هم‌زمان بر گِردِ آن می‌نشینند و پس از صرف غذا، از هم جدا گردیده و متفرق می‌شوند. اما زنان به درون خانه می‌روند و در حالی که در درگاهِ خانه، سینی چوبی بزرگی مملو از حنای آماده شده قرار دارد، یکی از دستهای خود را با حنا رنگ می‌کنند و سپس به سالن نشیمن وارد می‌شوند و پس از سلام و تعارفات، در کنار دیگر زنان می‌نشینند و تا ساعاتی از نیمه‌های شب به گفتگو با یکدیگر می‌پردازند.

در آن هنگام پس از دست دادن عروس و داماد و آویختن دسته‌های گلِ یاس و سیب که هر گُل به اندازه یک فندق است- بر گردن عروس، آنها را تا حجله‌گاه همراهی نموده و آنگاه به‌سوی خانه‌های خویش بازمی‌گردند.

۱- لازم به تذکر است که این سنت حسنه هم اکنون همه ساله برقرار بوده و مردم سفرهای گسترده‌ای را در داخل و خارج از مسجد الحرام و مسجد النبی پهن کرده و روزه داران، روزه خویش را در کنار آن باز می‌کنند. مترجم

ص: ۱۴۴

امّا سنّت مكّيان در سوگوارى، اين‌گونه است: هنگاميكه روح از كالبد انسانى خارج مى‌شود، نزديكترين زن به شخصِ مرده يك‌بار يا دوبار فرياد مى‌كشد كه بدين وسيله، مصيبت را به همه اعلام ميدارد. دراين‌هنگام زنان به‌سوى آن خانه روى مى‌آورند و پيش از رفتن به درون اتاق نشيمن، يكى از دستهاى خود را با حناى آماده شده‌اى كه درون ظرفى چوبى جلوى در ورودى اتاق قرار داده‌اند رنگ مى‌كنند و سپس وارد سالن شده و همدردى و تسليت خود را به صاحب‌عزا ابلاغ مى‌نمايند و سپس به ديگر زنان حاضر در مجلس مى‌پيوندند. دراين زمان، زنان مدّتى را به گفتگو درباره مسايل مختلف سپرى مى‌كنند و سپس مجلس را ترك مى‌نمايند.

عدّه‌اى از بستگان، شخص مرده را به‌سوى محل دفن او كه قبلًا آماده شده مى‌برند و بدون هيچ‌گونه تشريفاتى به خاك مى‌سپارند و پس از دفن وى، هيچگونه مراسم يادبودى براى او برگزار نمى‌كنند، به جز اينكه تنها مردان پس از دفن مرده به خانواده متوفى تسليت گفته و به خانه‌هايشان بازمى‌گردند.

ديگر از سنّت‌هاى اين مردم، جشن ختم قرآنِ فرزندانشان مى‌باشد. آنها، فرزندان خويش را در ميان كاروانهايى در خيابانهاى مكّه به گردش در مى‌آورند. در نيمه ماه صفر هرسال هم به مناسبت تولّد «ميمونه» همسر پيامبر صلى الله عليه و آله در كنار قبر او در محلّ «زاهر» كه در هفت كيلومترى مكّه- در راه مدينه- قرار دارد، گِرد هم مى‌آيند و در آن صحرا، چادرهايى بپامى‌كنند و با عرضه انواع خوراكيها و آشاميدنيها، بر همديگر فخر مى‌فروشند. همچنين همزمان با تولّد پيامبر صلى الله عليه و آله در ماه ربيع الاول نيز جشن مى‌گيرند، آنها از جشن تولّد به «حول» تعبير كرده و بدان «حول ميمونه» يا «حول النبى» مى‌گويند.

مكّيان در ماه رجب به‌سوى «مدينه منوّره» رو مى‌آورند و در آن مكان علاوه بر زيارت، گرد هم مى‌آيند.

ديگر عادت مكّيان اين است كه براى خوشگذرانى و ييلاق، غالباً شهر «طائف» را انتخاب‌مى‌كنند؛ ارتفاع طائف از سطح دريا ۱۵۵۰ متر است و كوهِ «هَدى» كه‌بربالاى رشته كوههاى «كرا» واقع شده است، در ارتفاع ۱۷۶۰ متر از سطح دريا مى‌باشد كه در آن باغها وچشمه‌سارهاى فراوانى جريان دارد ودرختان پربار وگلهاى فراوانى‌در آن ديده مى‌شود.

ص: ۱۴۵

معروفترین ییلاق طائف، «شبرا» نام دارد که به اشرافِ خانواده «عون» متعلق می‌باشد که شریف «عبداللَّه پاشا» آن را احداث کرده و نام شبرای مصر را بر آن نهاده است. از دیگر ییلاق‌های این منطقه، باغهای «مثناة» است که به خانواده شریف «غالب» تعلق دارد و از بهترین باغهای طائف به‌شمار می‌آید که هلو و انگور آن بهترین میوه‌ها و نیز آب آن از گواراترین آبهای آن منطقه بوده و شهرت به‌سزائی دارد.

طائف دارای دو راه است: «طریق القافله» (۱) یا راه کاروان که در فاصله ۳۶ ساعتی از مکّه قرار دارد و «طریق البِغال» (۲) یا راه قاطرها که بر بلندیهای رشته کوههای «کرا» واقع شده است، در فاصله هیجده ساعتی از مکّه قرار گرفته است.

شهر طائف (۳) به دارا بودن آب‌وهوای نیکو، معروف است و در این سرزمین بهتر از آب‌وهوای آن شهر وجود ندارد البتّه به استثنای کوه «هدی» که در فاصله سه ساعتی از مکه قرار گرفته است. مردمان این منطقه به زیبایی خلقت و لطافتِ پوستشان معروف بوده‌اند که این مطلب را به تأثیر آشامیدن از آب رودی که در آن شهر جریان داشته و به «معسل» معروف بوده نسبت می‌دهند و در شیرینی این آب بسیار مبالغه می‌کنند.

آرامگاه دو بزرگوار؛ «طاهر» و «طیّب»، فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله درطائف‌است. همچنین

۱- مکه. بئر البارود در شمال منی، وادی یمامه، سولهٔ که آغاز بازار عکاظ در جاهلیت بوده نبیه، قدیر، ام حمض، الجیم القیم، طائف.

۲- مکه، منی، عرفات، وادی سمار، وادی نعمان که از آن مجرای چشمه زبیده آغاز می‌گردد قهوهٔ شدار، وادی خریف الرأس، ابوحراجل، الکر، مجمع الدروب، عین المعسل الهدی در کوه هدی که میمونهای کوچک فراوانی به‌همراه حیوانات درنده ازقبیل شیر و غیره در آن‌جا وجود دارد، وادی محرم که این نقطه میقات مردمان شرق و یمن و حضرموتی‌ها و عمانی‌ها است، بئر العسکر، طائف

۳- شهر طائف دارای حصاری است که تعدادی برج در آن ساخته شده است که مهمترین آنها قلعه‌ای است‌که از سوی «عثمان مضایفی» عامل وهابیان در طائف بنا گردیده است؛ در این قلعه، زندانیان و تبعیدشدگانِ رجال دولت علیه عثمانی زندانی می‌گردیدند. مهمترین شخصی که در دوران سلطان عبدالحمید عثمانی در آن زندانی شد و سپس درگذشت، شیخ‌الاسلام «خیراللَّه افندی» بود که فتوای خلع سلطان عبد العزیز را صادر نموده بود و «محمود پاشا داماد»، دامادِ سلطان عبدالعزیز و «احمد مدحت پاشا» معروف به پدر قانون. این دو در کنار هم در محلی که در خارج از حصار شهر که بنام «مجزره» بوده و به فاصله کمی از آرامگاه عبد اللَّه بن عباس دفن شده‌اند. اخیراً گنبد با عظمتی در سال ۱۳۲۷ هجری بر این دو قبر ساخته شده و زمین آرامگاه آنان به فرشهای ارزشمندی پوشانیده شده‌اند.

ص: ۱۴۶

قبر «عبداللّه بن عباس» نیز در آن شهر واقع شده است که همواره مورد احترام یمنی‌ها بوده است و هرسال پیش از موسم حج، ابتدا به زیارت مرقد او- که دارای جایگاه ویژه‌ای نزد آنان است- می‌روند. طائف در دوران جاهلیت جایگاه دو بُت (لات و عزّی) بوده که ثقیفیان و دیگر قبایل اطراف طائف آن دو را می‌پرستیدند. رسول خدا صلی الله علیه و آله در آغاز نبوّتِ خویش بدین شهر روی آورد و از آنان طلبِ یاری کرد که مورد پذیرش مردم آن قرار نگرفت.

بسیاری از مردمان مکه، هنگام حج، از آن شهر خارج نمی‌شوند و از ترس دزدان و راهزنان- که در این زمان عدّه فراوانی هم هستند- در خانه‌های خود برای محافظت باقی می‌مانند و شب را به صبح می‌رسانند درحالیکه بوسیله تفنگ‌های خویش، به اطراف گلوله‌هایی را شلیك می‌نمایند؛ که این کارشان علامتی بر هوشیاری و بیداری آنان در مقابل هر سوءقصدی می‌باشد.

در داخل مکّه و خارج آن، آرامگاهها و زیارتگاههای بسیاری وجود دارد که از آن جمله می‌توان جایگاه تولّد پیامبر صلی الله علیه و آله، محلّ تولد حضرت علی علیه السلام، (۱) محل تولّد حضرت فاطمه علیها السلام و «دارالخیزران» را نام برد.

جایگاه ولادت پیامبر صلی الله علیه و آله در شعب «بنی‌عامر» یا شعب «المولد» واقع شده است.

خیابان نسبت به این مکان یک‌متر و نیم مرتفع‌تر است و بوسیله پله‌ای سنگی به دَرِ آن- که به‌سوی شمال باز می‌گردد- راه دارد. و هنگام ورود به آن نخست به فضای بازی بطول ۱۲ متر و عرض ۶ متری وارد می‌شوید که در دیوار سمت راست (غربی) آن دری قرار دارد، پس از عبور از آن، به فضایی وارد می‌شوید که بر روی آن گنبدی قرار گرفته است، درمیانه این فضا و در زیر گنبدِ (متمایل به دیوار غربی) مقصوره‌ای از چوب وجود دارد که درون آن سنگِ مقعّرِ مرمری- که وسط آن کمی فرو رفته است- دیده می‌شود. این جایگاه نشان‌دهنده محلّ تولّد پیامبر صلی الله علیه و آله می‌باشد. این گنبد و فضای یادشده، منزلی است که پیامبر در آن متولّد گردیده‌اند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله این خانه را به «عقیل بن ابیطالب» هدیه نمودند که فرزند وی آن را به «محمد بن یوسف ثقفی» (برادر حجاج) فروخت. وی هنگامیکه خانه خود را- که

۱- پیش از این درباره جایگاه تولّد حضرت علی علیه السلام سخن گفتیم. «مترجم»

ص: ۱۴۷

نقشه تقریبی خانه حضرت خدیجه علیها السلام- زادگاه حضرت زهرا علیها السلام

نقشه تقریبی زادگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله- خانه عبدالمطلب در مکّه

ص: ۱۴۸

معروف بـه «دارِ ابن‌یوسـف» بـوده و در کنـار آن قرار داشـت- سـاخت، ایـن خـانه را بـه آن ضـمیمه نمـود؛ تـا اینکه «خیزران» مـادر هارون‌الرشـید آن را خریده و مجدّداً آنرا به گونه اولیّه‌اش بازگرداند و از آن مسجدی بنا نمود، که تاکنون همچنان باقی مانده است (۱).

در نزدیکی جایگاه تولّد پیامبر صـلی الله علیه و آله محلّ تولّد حضرت علی علیه السلام (۲) قرار دارد که آن نیز همانند جایگاه تولّد پیامبر صلی الله علیه و آله است لیکن از آن کوچکتر می‌باشد.

امّـا محلّ تولّـد حضـرت فاطمه علیها السـلام در کوچه «حجر» واقع گردیـده است؛ این مکان خانه حضـرت «خـدیجه» دختر خویلـد، همسر رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده که تمامی فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله از خدیجه در این خانه بدنیا آمده‌اند. رسول خدا صـلی الله علیه و آله پیش از بعثت، سرپرستی کاروان تجارتی حضرت خدیجه به شام را برعهده داشت که با آشنایی خدیجه از صفات پسـندیده و کمالات پیامبر، به ایشان پیشنهاد ازدواج داد و پیامبر در سال ۲۸ پیش از هجرت و بعبارتی دیگر پانزده سال پیش از بعثت با وی ازدواج نمود. حضـرت خـدیجه علیها السـلام چهار سال پیش از هجرت، در سن ۶۴ سالگی، درمکّه وفات یافت؛ این خانه نیز از سـطح زمین پایین‌تر است و خیابان در ارتفاع بلنـدتری از آن قرار گرفته است، بطوریکه با چنـد پله بدان راه دارد. پس از ورود به این خـانه، در سـمت چپ به فضای صاف و بلنـدتری از زمین می‌رسـیم که ارتفاع آن درحـدود ۳۰ سانتیمتر از سـطح زمین می‌باشد و ابعاد فضای یادشده درحدود ده متر طول و چهار متر عرض دارد که در آن

۱- هم اکنون این مسـجد به کتابخانه‌ای به نام مکتبه مکهٔ المکرمه در کنار حرم مکی تغییر یافته و مسلمانان کشورهای مختلف برای درك لحظاتی از عمر خویش به سوی آن شتافته و بر روی زمین آن می‌نشینند. مترجم

۲- به اعتقاد ما شـیعیان جایگاه تولّد حضـرت علی بن ابیطالب علیه السلام درون کعبه می‌باشد همچنانکه در اکثرتواریخ آمده است، هنگـامیکه فـاطمه بنت اسـد مـادر گرامی حضـرت علی علیه السـلام را درد زایمان گرفت، رو به مسـجدالحرام نهاده و در کنار رکن یمانی کعبه ایسـتاد و پروردگار را سوگنـد داد که او را در این زایمان کمك نمایـد، پس ناگاه دیوارِ کعبه شـكاف برداشت و فاطمه بنت اسـد به درون کعبه رفت. شـكاف دیوار به حال اوّلیه خود بازگشت؛ در این لحظه گروهی از مردم مکه که داخل مسـجدالحرام بودنـد و شاهـد این جریان بودند، رو به‌سوی دَرِ کعبه آوردند و کوشـش فراوان نمودند که در را بازکنند ولی موفّق نشدند. ساعاتی پس از آن، ناگـاه رکن یمـانی از هم بازشـده و فـاطمه بنت اسـد درحـالیکه طفلی را در بغل داشت از کعبه خارج گردیـد. آری آن طفل امیر مؤمنان، علی بن ابیطالب علیه السلام بود «مترجم»

ص: ۱۴۹

مکتب‌خانه‌ای برای آموزش قرآن به کودکان، بوجود آمده است. در سمت راست آن دَرِ کوچکی دیده می‌شود که بوسیله دو پله به فضای باریک و تنگی به عرض دو متر راه پیدا می‌کند و دارای سه در می‌باشد. دری که در سمت چپ قرار دارد به اتاقی منتهی می‌شود که مساحت آن سه متر در سه متر است و محلِّ عبادت حضرت پیامبر و جایگاه نزول وحی بوده است. در سمت راست درون همین اتاق گودالی است که گفته شده محل وضوی پیامبر صلی الله علیه و آله بوده است. دری که در مقابل این فضای باریک قرار دارد، به فضای بزرگتری که طول آن ۶ متر و عرض آن ۴ متر است باز می‌گردد. فضای یادشده محّل زندگی پیامبر است که به‌همراه همسر خود حضرت خدیجه علیها السلام در آن‌جا بوده؛ امّا دَرِ دیگری که در سمت راست قرار گرفته است، به فضای مستطیل شکلی بعرض ۴ متر و طول ۵/ ۷ متر باز می‌شود که در میانه این فضا، مقصوره کوچکی قرار گرفته است، این جایگاه را محلّ تولد [حضرت] فاطمه علیها السلام به‌شمار می‌آورند. روی دیوار اتاق شرقی، طاقچه کوچکی قرار دارد که بر روی آن قطعه‌ای سنگ آسیاب دیده می‌شود؛ می‌گویند:

این سنگ، قطعه‌ای از سنگ آسیابی است که [حضرت] فاطمه علیها السلام در دوران زندگانی خود از آن استفاده می‌کرده است. در طول این خانه و در قسمت خارجی این راهرو، سکّویی- در سوی شمال آن- قرار دارد که سطح آن از اتاقهای یادشده، حدود یک‌متر و نیم بلندتر است و ابعاد آن به طول ۱۶ متر و عرض ۷ متر می‌باشد که احتمالًا این جایگاه انبار کالاهای تجاری [حضرت] خدیجه بوده است. این مکان، محل زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله در هنگام بعثت او- بر تمامی مخلوقات- بوده است؛ ازاین‌رو، تمامی قسمتها و گوشه و کنار آن را برای شما شرح دادم تا زندگی ساده آن حضرت را در خانه‌ای که تنها چهار اتاق داشته که سه اتاق آن اندرونی به‌شمار می‌آمده: یکی از آنها ویژه دختران پیامبر، دومی برای خود و همسرش، سومی را برای خود و پروردگار خویش و چهارمی را جدای از خانواده و برای ملاقات خویش با مردم قرار داده بودند. خداوندا این چه نظم و ترتیب زیبایی است؟! و چه سبک جالبی است؟! آری پیامبر با این‌گونه زندگی و سادگی قصد داشت که با زندگی خود، درسی به مسلمانان و آیندگان بیاموزد. خداوندا! پروردگارا! ما به تو و به پیامبر تو ایمان آورده‌ایم که دین و آیین تو را وسیله‌ای برای عیش و نوش

ص: ۱۵۰

ثروتمنـدان و زندگی قدرتمندان قرار نداده و زندگی خود را آنچنان قرار دهیم که سراسـر آن خیر و نیکی و سـعادت و برکت برای تمامی مردم باشد.

هنگـامی که پیـامبر خـدا صـلی الله علیه و آله به‌سوی مـدینه مهـاجرت کردنـد، این خـانه در اختیار عقیل ابن ابی‌طالب قرار گرفت و سپس «معاویهٔ بن سـفیان» آن را از وی خرید و به مسـجد تبدیل کرد. در دوران «ناصر عباسی» این مسجد مرمّت گردید و هم اکنون نوشته‌ای برجسته دیده می‌شود که بر لوحی از سنگ مرمر در سمت چپ دیوارِ راهرو قرار دارد، این جملات بر آن نقش بسته است:

«بسم اللّه الرحمن الرحیم. أمر بعمارهٔ مربد مولد الزهراء البتول فاطمهٔ سیدهٔ نساء العالمین بنت الرسول محمد المصـطفی المختار صلّی اللّه علیه وآله وسـلم سـیدنا ومولانـا الإمـام المفـترض للطاعـهٔ علی الخلـق أجمعین، الناصـر لـدین اللّه أمیرالمـؤمنین، أعزّ اللّه أنصـاره، وضاعف اقتـداره، وجعل منافعه و مشـتغلاته و أجره عائـداً علی مصالحه ثم علی مصالـح هذا المقام الشـریف المقدّس الطاهر النبوی، علی ما یری الناظر المتولی له فی ذلک من الحظ الوافر، والمصـلحهٔ لهـذا المربـد والمولد المقدس المذکور بعد ذلک ابتغاء وجه اللّه تعالی و طلباً لثواب الدار الآخرهٔ. تقبّل اللّه ذلک منه و جزاه علیه اجر المحسـنین. وذلک علی ید العبد الفقیر إلی رحمهٔ اللّه تعالی علی بن أبی‌البرکات الـذورانی الأنباری فی سـنهٔ أربع و سـتمائهٔ ومن غیَّر ذلک او بـدّله علیه لعنـهٔ اللّه ولعنهٔ اللاعنین إلی یوم الدین آمین و صلی اللّه علی سیدنا محمد خاتم النبیین و علی آله الطاهرین».

این محـل، از سـوی «اشـرف شـعبان» پادشـاه مصـر و سـپس بوسـیله «ملـک مظفر» پادشـاه یمن و پس از آن بوسـیله سـلطان سـلیمان (عثمانی)، در سال ۹۳۵ هجری اصلاح و مرمت گردید.

امّاخـانه «ارقم مخزومی» که‌معروف به «دارالخیزران» است، در سـمت چپ کوچه‌ای که به‌سوی صـفابالا می‌رود، قراردارد؛ این خـانه پناهگاهی برای رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و گرویدگان

ص: ۱۵۱

به او در صدر اسلام بوده است، زیرا آنان به صورت پنهانی نماز خویش را در آن مکان بجای می‌آوردند، تا اینکه عمر اسلام آورد و بنیه روحی آنها تقویت گردید بنابراین، اسلام خویش را آشکار نمودند و از آن پس نماز را به صورت علنی به جای آوردند. (۱) همچنین این خانه دری دارد که به سوی شرق باز می‌شود و از آن جا به فضای گسترده‌ای به طول هشت متر و عرض چهار متر منتهی می گردد؛ در سمت چپ آن، ایوانی سقف دار به عرض تقریبی سه متر دیده می‌شود که در میانه دیوار سمت راست آن دری وجود دارد و از آن جا به اتاقی با طولِ هشت متر و عرضی که در حدود نیمی از طول آن است راه دارد؛ زمین این اتاق بوسیله حصیر پوشیده شده است. در گوشه شرقی جنوبی آن دو سنگ چخماق دیده می‌شود که بر روی هم قرار گرفته است و بر روی سنگ فوقانی با خطّی خوانا این جملات نوشته شده است:

«بسم اللَّه الرحمن الرحيم فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ (۲) هذا مُختَبأ رسول اللَّه و دارالخيزران و فيها مبتدأ

۱- درباره مدت زمانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در خانه ارقم مانده است، آگاهی های دقیقی در دست نداریم. یک خبر آن است که حضرت به مدت یکماه در آنجا به سر برده است. حلبی آن را در آستانه علنی شدن دانسته، اما بر پایه آنچه که گذشت رفتن به خانه ارقم پس از علنی شدن دعوت و درگیر شدن مسلمانان و مشرکان بوده است.

در آن دوره هر کسی که اسلام را می‌پذیرفت او را صَبَائی می‌خواندند. و همین امر کافی بود تا از سوی قوم و یا حتّی پدر و مادرش و یا اگر برده بود به وسیله مولایش، مورد آزار و شکنجه قرار گیرد! بنابر آنچه در میان مورخان سنی مشهور است عمر پس از هجرت گروهی از مسلمانان به حبشه مسلمان شده در حالی که رفتن پیامبر صلی الله علیه و آله به خانه ارقم در سال چهارم بعثت بوده است؛ بنابراین اسلام آوردن عمر هیچگونه ارتباطی به علنی و آشکار شدن دعوت اسلام از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله ندارد و این دعوت علنی زمانی بوده است که با قدرت مسلمانان و دستور خداوند، رسول خدا صلی الله علیه و آله به این امر اقدام نموده است. مورخین و تاریخ نگاران و کسانی که همواره در طول تاریخ پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله قصد داشته‌اند تا چهره ابوبکر و عمر را بدان حد بالا ببرند که در میان مسلمانان مورد تقدیس قرار گیرند و اعمال و کارهای ناشایست آنان را از نظرها ناپدید نمایند- همچنانکه نویسنده این کتاب علنی شدن دعوت اسلام را به خاطر اسلام عمر قلمداد کرده است- دست به انتشار چنین اخباری می‌زده‌اند. برای دسترسی به اطلاعات بیشتری در این زمینه می‌توانید به کتاب وزین تاریخ سیاسی اسلام نوشته رسول جعفریان مراجعه نمائید. «مترجم»

۲- نور، ۲۶

ص: ۱۵۲

الاسلام أمر بتجدیده الفقیر إلی مولاه امین الملک مصلح ابتغاء ثواب اللَّه ورسوله و لا یضیع أجر المحسنین».

بر روی قطعه سنگِ دیگر، این نوشته به چشم می‌خورد:

«بسم اللَّه الرحمن الرحیم هـذا مختبأ رسول اللَّه صلی الله علیه و آله المعروف بـدارالخیزران أمر بعمله وإنشائه العبـد الفقیر لرحمهٔ اللَّه تعالی جمال الـدین شرف الإسـلام أبوجعفر محمـدبن علی بن أبی منصور الاصـفهانی وزیرالشام والموصل الطالب الوصول إلی اللَّه تعالی الراجی لرحمته أطال اللَّه فی الطاعهٔ بقاه وأناله فی الدارین مناه فی سنهٔ خمس و خمسین و خمسائهٔ».

از دیگر جایگاههای مقدسِ شـهر، «غار حِرا» می‌باشد، که پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله در آن به عبادت می‌پرداختند. این غار بر قلّه کوهِ «نور»، در سـمت چپ شـخص عـابری که به سوی عرفـات حرکت می کنـد، قرار دارد که برای نخستین بـار در آن مکـان بر رسـول خـدا صـلی الله علیه و آله وحی نـازل گردیـد. سـپس «کوه ثور» را می‌توان نـام برد که در جنوب مکّه از سوی «مسـفله» و در فاصـله دو ساعتی از مکّه واقع شده است؛ بر بالای این کوه، غاری قرار دارد که مخفیگاه رسول خدا صـلی الله علیه و آله و همراهش ابوبکر به هنگـام هجرت به سوی مـدینه بوده است؛ مسـاحت آن در حـدود دو مـتر مربع می‌باشـد. پس از آن «مَعْلی» (۱) را می توان ذکر نمود که گورسـتان مکّه بوده و در بیرون از دروازه شـرقی مکّه واقع گردیده است؛ آرامگاه حضرت خدیجه علیها السلام همسر رسول خدا صلی الله علیه و آله در آن جا قرار دارد که گنبدی بر روی آن دیده می‌شود و به سال ۱۲۹۸ هجری، بنا گردیده است.

در زیر گنبد یاد شده مقصوره‌ای از چوب گردو وجود دارد که بر روی مزار شـریف آن حضرت قرار داده شده است و در کنارِ آن، مقصوره کوچـک دیگری راست که در زیر آن شـانزده‌نفر از اشـراف، دفن گردیده‌انـد. در بیرون این آرامگـاه- در غرب آن- مزار دیگری وجود دارد که آرامگاه همسرِ «محمدعلی پاشا» می‌باشد، وی به هنگام سـفرِ حجّ، در سال ۱۲۶۶ هجری‌درگذشته است ودر این جایگاه دفن گردیده است. درمقابل آرامگاه حضرت

۱- مُعَلّا گورستان قدیمی و کهن شهر مکه بوده که بسیاری از بزرگان و اجداد پیامبر اسلام در آن مدفون‌گردیده‌اند. «مترجم»

ص: ۱۵۳

خدیجه علیها السلام، گنبد وآرامگاه حضرت «آمنه‌بنت وهب» علیها السلام (۱) مادر گرامی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، دیده می‌شود که در کنار آن، مزار «محمد بن عون» وجود دارد و بر روی آن مقصوره‌ای قرار داده‌اند.

در شمال آرامگاه حضرت خدیجه، گنبد آرامگاهِ حضرت ابوطالب- عموی پیامبر صلی الله علیه و آله دیده می‌شود که در کنار آن گنبد جَدّ پیامبر صلی الله علیه و آله- عبدالمطلب- قرار دارد؛ این دو گنبد در سال ۱۳۲۵ هجری تجدید ساختمان گردیده است. در کنار این جایگاه، قبر «عبداللَّه بن زبیر» قرار دارد که پیش از این، دارای گنبد بوده است ولی «شریف عون الرفیق» به هنگام منهدم کردن گنبدها و آرامگاهها، این گنبد را نیز از میان برداشت و پس از آن گنبد دیگری جایگزین آن نگردیده است. در این قبرستان، «ابوجعفر منصور» خلیفه عباسی نیز مدفون می‌باشد، وی در سال ۱۵۸ هجری به قصد حج به این دیار عزیمت نمود و در آن‌جا درگذشت و جسد او را در قبرستان «معلی» دفن نموده‌اند که از محلِ دقیق آن اطلاعی در دست نمی‌باشد. مزار تعداد فراوانی از صحابه و تابعین و نیکان نیز در این قبرستان قرار دارد که درود بی پایان پروردگار بر تمامی آنان باد.

از مکان‌های زیارتی دیگر مکه، «مسجد الجّن»، «مسجد الرایه»، «مسجد الاجابهٔ»، «مسجد البیعهٔ»، «مسجد ابوبکر»، «مسجد عمر» و سپس کوه «ابوقبیس» است که «مسجد بلال» در آن جا قرار دارد و همچنین مسجد «شق القمر» و «زاویه سنوسی» (۲)- که در حجاز

۱- یاقوت در معجم خود اینگونه ذکر کرده است: آمنه بنت وهب، مادر پیامبر صلی الله علیه و آله در «ابواء» دفن گردیده‌است. این محل یکی از بخشهای وابسته به مدینه به شمار می‌آید و فاصله میان آن وحُجفه که در امتداد مدینه واقع است، بیست و سه میل می‌باشد.

علت دفن وی در آن جا این است که حضرت عبداللَّه، پدر رسول خدا صلی الله علیه و آله چون به سوی مدینه حرکت میکرد و در راه، در آن محل وفات نمود. حضرت آمنه همه ساله به زیارت مزار او به مدینه سفر می‌کرد و هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله به سن شش سالگی رسید آمنه به همراه عبدالمطلب و امّ ایمن در حالیکه رسول خدا صلی الله علیه و آله را در بغل داشت به مدینه آمد و در راه مراجعت از مدینه به سوی مکّه، در «ابواء» درگذشت و در همان نقطه مدفون گردید.

۲- مکیان غالباً پیرو طریقت سنوسی می‌باشند. برخی دیگر پیرو طریقت دیگری بنام «رشدیه» بودند که ازاتباع و پیروان «شیخ ابراهیم رشیدی» به شمار می‌آیند.

«ادریسیه» از پیروان «احمدبن ادریس» و «مرغنیه» طریقتی دیگر است که در میان مردم سودان و مصر نیز دارای پیروان زیادی می‌باشد.

ص: ۱۵۴

دارای جایگاه ویژه‌ای نزد پیروان او دارد- را می‌توان نام برد.

مکّه دارای تلگرافخانه و پستخانه‌ای است که این دو مکان را «عثمان پاشا نوری» به هنگام ساخت دارالحکومه (حمیدیه) و جز اینها، در دوران نخستینِ ولایت خود بر مکه، در سال ۱۸۸۲ میلادی، بنا نمود.

قبور بنی‌هاشم در قبرستان المعلّی- حجون

تلگراف در این شهر دارای هیچگونه نظم و ترتیبی نیست و بیشتر تلگرافهایی که از آن جا ارسال می‌شود و یا به آن جا فرستاده می‌شود، به مقصد نمی‌رسد و شاید هم این بی نظمی، ناشی از گستردگی کار آنان در موسم حج می‌باشد. امّا پستخانه آن، در جهان بی‌نظیر است! زیرا نامه‌ها در موسم حجّ درون کیسه‌هایی است و روی شتر از جدّه به مکّه حمل می‌گردد. آنگاه در راهروی باریکِ پستخانه بر روی هم انباشته می‌شود و مطوفین یا فرزندان آنان و یا هر یک از حاجیان شخصاً بدین مکان می‌آیند و به دنبالِ نامه خویش می‌گردند که در این میان گاه به صورت تصادفی به نامه خود یا دوستان خویش برخورد می‌کنند ونامه را برمی دارند. بنابراین با چنین کیفیّتی بیشتر نامه‌ها به دست صاحبانش

ص: ۱۵۵

نمی‌رسد. که گمان می‌برم که این نظم یا بی نظمی توجیه بردار نمی‌باشد، زیرا افزایش کارمندان پست به هنگام حج، وقتی در توان دولت عثمانی خواهد بود که فرض نماییم بیست نفر ویژه برای انجام این کار تعیین شوند و در موسم حج نامه ها را طبقه بندی کرده و به دست صاحبانشان برسانند؛ چنین کاری هزینه قابل ذکری را هم برای دولت فراهم نمی کند؛ این وضع در زمان پیش و دوران هرج و مرج و اغتشاش شاید، تا اندازه ای طبیعی نیز بود، لیکن هم اکنون و با دولت کنونی نمی‌توان این گونه انتظار داشت که این وضع تنها در مکّه دیده نمی‌شود بلکه در «مدینه»، «ینبع» و «جدّه» نیز وضع به همین منوال می‌باشد، بنابراین از حکومت حجاز درخواست می‌نماییم که به اوضاع پستخانه‌ها رسیدگی کنند و نظمی در آن بوجود آورند تا این اداره بتوانند به رسالت خویش که همانا رساندن نامه ها به دست صاحبانش می‌باشد، عمل نماید و نیز در این میان مقصود از نامه نگاری نیز جامه عمل بپوشد.

در خیابانهای مکّه، تعداد بسیاری قهوه خانه دیده می‌شود که در اطراف آن جایگاهها و صندلی‌هایی از چوب وجود دارد که محل نشیمنگاه آنها بوسیله حصیری از پوست یا از برگهای درخت خرما ساخته شده است. بهترین قهوه‌خانه ها در سمت «جیاد» می‌باشند که حاجیان در این قهوه خانه ها می‌نشینند، به ویژه اینکه اگر اینگونه قهوه خانه ها در خارج از شهر باشند؛ مردم فراوانی در فصل تابستان به آنجا می‌روند و دمی را به استراحت گذرانیده و در آن جا چای (که بدان شاهی گویند) (۱) و قهوه (۲) می‌نوشند و قلیان هایی که با تنباکوی گرم و تندی آماده شده با توجّه به استفاده فراوان این نوع قلیان در نزد مکّیان استفاده می کنند.

۱- احتمال می‌دهم این کلمه به شاه ایران منسوب باشد؛ زیرا به گفته آنها، نوشیدنیِ پادشاه است و نیز ممکن‌است که پارچه ابریشم مشهورِ «شاهی»، منسوب به شاه باشد.

۲- قهوه نزد مکیان بیشتر از دانه یمنی تهیه می‌شود که بزرگان از این نوع قهوه و دانه های محرک دیگر همانند: دانه هل و قرنفل و برخی خوش‌بو کننده‌ها برای لذیذتر کردن مزه بدان اضافه می نمودند و بدان «دوش» می گویند. از آهنگ ها و سروده های بدویان است که می گویند: یا دوش مااسمک دوش اسمک دواء لکل کبد علیله.

یعنی «ای دوش نام تو چیست؟ دوش نامت که دوایی برای هر کبد بیمار می‌باشی»

ص: ۱۵۶

خودم گاه برخی از هندیان را مشاهده می‌نمودم که از مقابل این قهوه خانه ها عبور می کردند و فریاد «کابوس کابوس» سر می‌دادند که به مفهوم کوبیدن تنباکو است و در صورتی که از سوی یکی از افراد قهوه خانه فرا خوانده می‌شدند تنباکو را بر دکه ای پهن می کردند و با مهارت خاصی آن را- در حدود حداقل- نیم ساعت می کوبیدند و در مقابل این کار یک یا دو قروش دستمزد می گرفتند.

معمولًا گروهی از افراد که غالباً از یمنی‌ها می‌باشند در حالی که نی لبک می‌زنند بدین مکانها روی می آورند و با اشعاری که در مدح پیامبر صلی الله علیه و آله می‌سرایند، آهنگ زیبایی را اجرا می کنند و مردم را شاد می گردانند گاهی هم این گروهها با خوانندگان و مطربان در خیابانهای مکّه از این سو به آن سو حرکت نموده و برنامه اجرا می کنند.

مکّه دارای سه «تکیه» بوده که بزرگترین، مجلّل‌ترین و منظم‌ترین آنها تکیه مصریها است و تعداد مراجعین آن، بیش از دیگر تکیه‌ها می‌باشد.

این تکیه دارای ساختمانی مجلّل و استوار می‌باشد که بوسیله مرحوم «محمد علی پاشا» بزرگ خانواده خدیویان، در جایگاه «دارالسعاده» که مرکز حکومت «بنی‌زید» از اشراف مکّه بوده، ساخته شده است، همچنانکه «دارالهناء» نیز محل حکومتی «بنی‌برکات» بود. انبارها و آسیاب و آشپزخانه و اتاق مرتب و منظمی در این تکیه برای مدیر آن و نیز جایگاههایی برای کارمندان آن وجود داشت و همه روزه در آن مکان سوپی برای فقراء و مستمندان پخته می‌شد و هنگام حج فقرا و مستمندان به آنجا مراجعه کرده و آن را به همراه مقداری نان می گرفتند و با آن گذران زندگی می کردند؛ تعداد این مراجعه کنندگان در هر روز بالغ بر پانصد نفر یا بیشتر می‌باشند. (۱) مکّه دارای دو قلعه است که در آن سربازان دولتی مستقر می‌باشند و نظارت بر شهر را به عهده دارند. این دو قلعه عبارتند از: «قلعه جیاد» که از سوی «شریف سرور» در سال

۱- این تعداد بر اساس شرط وقف کننده در موسم حج، به سه برابر افزایش می‌یابد و گاه نیز در موسم حج فقرا و مستمندان فراوانی به تکیه مراجعه می‌نمایند، زیرا این مکان پناهگاهی در مکّه برای این گروه به شمار می‌آید. بنابراین در صورتیکه اوقاف حرمین، امکانات داده شده به تکیه را حداقل در زمان حج افزایش دهد، می‌تواند از بهترین و نیکوترین کارهای آن باشد.

ص: ۱۵۷

۱۱۹۶ هجری در سـمت جنوبی مکّه بنا گردیده است و دیگری «قلعه هندی» که به وسـیله «شـریف غالب» و در سال ۱۲۲۱ در سمت شمالی مکّه ساخته شد.

این شهر دارای دو حمام است همانند: حمامهای رومی در مصر که نخستین حمام آن در محل عمره می‌باشد و از سوی «محمد پاشا» وزیر سلطان سلیمان (عثمانی) در سال ۹۸۰ هجری بنا گردیده است؛ دیگری در «قشاشیه» است که به آن «حمام النّبی» می گویند.

همچنین در آن‌جـا چاپخـانه‌ای حکومتی‌بنـام چاپخانه‌ولاـیتی وجودداردکه روزنـامه‌ای به زبـان ترکی و عربی به نـام «حجـاز» منتشـر می‌نمایـد؛ این روزنـامه نیمه رسـمی به شـمار می‌آیـد و آنچه که مربوط به اخبـار حکومتی و آگهی هـای آن باشـد در آن به چـاپ می‌رسد.

این شـهر دارای کتابخانه قابل ذکری نبوده و در این میان فقط می‌توان از کتابخانه بسیار کوچکی که در «باب ام هانی» بنام کتابخانه «شروانی زاده محمد رشدی پاشا» والی سابق حجاز است نام برد.

و نیز کتابخـانه دیگری که وجود دارد در «باب الـدریبه»، نزدیکی باب السـلام است و معروف به «کتابخانه سـلیمانیه» است. کتابخانه اخیر بوسیله سلطان عبدالمجید (عثمانی) ساخته شده است و کتابهای آن از کتابهای متفرقه حرم و مقداری از آستانه (استانبول) برای آن ارسـال شـده است. هر یک از کتابخانه های یاد شـده دارای فهرستی دست نویس بوده و شخصـی در آن انجام وظیفه می‌نمایـد. کتابهای این کتابخانه ها بیشتر در زمینه های نحوی، فقهی، ادبی، تاریخی بوده که غالب آنها به زبان عربی و پاره ای به زبان فارسی و اردو (هندی) و ترکی و جاوی (زبان ملایو) می‌باشد.

در مکّه کتابهـای مهمّ فراوانی وجود داشت که بیشتر در گنجه های داخل دیوار اطراف حرم جا گرفته بود و برخی از آنها به سـرقت رفته و همچنین سـیل‌ها نیز بر نابودی آنها تأثیر داشـته به ویژه سـیلِ سال ۴۱۷ هجری که تـا نزدیکی این گنجه ها بالا آمـد و موجب نـابودی تعـداد زیـادی از آنهـا گردیـد و در نتیجه بزرگترین زیـان متوجّه جـامعه علمی و دانشـمندان شـد، زیرا با از دست دادن این کتابهای مهمّ هیچ گاه زمان و افراد نمی توانند جایگزینی برای آن قرار دهند.

مکّه دارای دو مدرسه است، نخست مدرسه «صولتّیه» که بوسیله مرحوم شیخ

ص: ۱۵۸

«رحمهٔاللّه هندی» مشهور (نویسنده کتاب اظهارالحق) بنا گردیده است و در آن جا قرآن شریف و علم تجوید و مقداری از زبان عربی و حساب و هندسه تدریس می گردد.

این مدرسه بوسیله کمک مالی مردم هند اداره می‌شود که این به علت تبار هندی مؤسس و بنیانگذار آن بوده است و در چنین مواردی نمی تواند یک مدرسه همواره پایدار و مفید باقی بماند به همین علت پس از او مدرسه یاد شده رو به سقوط و انحطاط گذارد. امید آن است که دولت حجاز برای نگهداری و به وجود آوردن امثال آن، اقدام لازم را بعمل آورد.

دیگری، مدرسه ای است که در آن استاد فاضل شیخ «یوسف محمد خیاط» از علما و دانشمندان مکّه به تدریس اشتغال داشته و درسهایی که در مدرسه نخستین تدریس می گردید با کمی توسعه بیشتر به دانش آموزان تعلیم داده می‌شود توجه و عنایت امیر به این مدرسه فراوان بوده که امید آن می‌رود موفقیت آن بسیار باشد.

اینجانب در روزنامه پر محتوای «الغراء»، در شماره سوم جمادی الآخر سال ۱۳۲۸ هجری به نقل از روزنامه «صباح» خواندم که دولت عثمانی مدرسه‌ای را در مکّه مکرمه در حضور والی و شریف و تعداد بسیاری بزرگان و اعیان شهر افتتاح کرده است، امیدواریم این مدرسه برای «امالقری» بلکه برای مرکز پایتخت‌های اسلامی خیر و نیکی به همراه داشته باشد.

در صورتی که سرور ما امیر، مقرّر نماید که مطوفین در مدرسه‌ای ویژه تحصیل کنند و اطلاعات لازم در روند کار و وظیفه خود از آن تحصیل نمایند، می‌توانست بالاترین خدمت دینی به جامعه باشد؛ زیرا مطوفین کنونی، هیچگونه اطلاعاتی نسبت به مأموریت بزرگ خود ندارند به طوری که گاه برخی از آنان در این مرز نایستاده و مطالبی را که دور از حقیقت و دین بوده در ذهن حجّاج ترویج می کنند و موجب گمراهی آنان می گردند، بعنوان مثال در مورد «کنفانی» و «زلبانی» که دو قطعه سنگ در راه جدّه به سوی «بحره» هستند ادّعا می کنند که این دو سنگ هر یک اشخاصی بنام «کنفانیا» و «زلبانیا» بوده که حاجیان را گول می‌زده‌اند و در نتیجه از سوی پروردگار مسخ شده و به صورت دو قطعه سنگ درآمده‌اند!

ص: ۱۵۹

همچنین درباره شتر و یک زن و مرد حجّام در کوه عمر این گونه ادعا می کنند:

بر روی کوه یاد شده صخره‌ای شبیه به شتر است که در کنار آن دو سنگ قرار دارد آنها ادعا می کنند که در این جایگاه رسول‌خدا صلی الله علیه و آله به همراه ناقه خود آمده بودند پس مرد و زن حجّامی آمدند و خود را به ناقه آویزان کردند که شتر از جای خویش برنخیزد پس خداوند آنها را به صورت سنگ مسخ نمود.

همچنین درباره سنگی که در نزدیکی «کوه نور» قرار دارد و شبیه به مردی است که صندوقی را حمل می‌نماید، ادّعا می کنند که این سنگ راهزنی بوده است که خداوند او را در همان حال مسخ کرده است!! شبیه به این مطالب فراوان گفته می‌شود که انتظار می‌رود برای از بین بردن و محو این گونه تفکرهای خرافی بعنوان خدمت به دین، اقدام لازم به عمل آید.

تأسف بارتر از آن اینکه آنان گاه کلمات و الفاظ قرآن کریم را از روی قصد، در هنگام طواف تغییر می‌دهند. بعنوان مثال برای حاجیانی که از کشورهای ترکیه، هند و ایران هستند بجای «وَقِنا عذاب النار» می گویند «وَکِنا عذابَ النار» و یا «محمد رسول‌اللّه» را «مُهَمّد رسول اللّه» گفته و به جای یا «ارْحَمَ الراحمین»، یا «ارْهَمَ الراهمین» می گویند. و نیز بجای «اللّهُمَّ»، «اللّوهُمّ» که نظیر آنها فراوان است می گویند که اینگونه تلفظ شرعاً جایز نمی‌باشد. (۱) در میان حرم شریف، بعضی افراد از علوم عربی و تفسیر به روش ابتدایی و قدیم آن تدریس می کنند که تعداد آموزندگان این دروس به چند صد نفر می‌رسند و اغلب آنان از جاوه‌ایهایی می‌باشند که در اثر ظلم و ستم حکومت کشورشان به این دیار گریخته و نیمی از وقت خویش را به آموزش علوم و نیمی دیگر را به کار پرداخته و از این راه زندگی خویش را می گذرانند. تعداد معلّمان این گروه به حدود سی نفر می‌رسند که به آموزش و تعلیم و تعلّم بسیار کم توجّه می‌باشند و این بدان علّت است که حقوق تعیین شده جهت

۱- این گونه تلفظ ها به نژادهای گوناگون مسلمانان مربوط می‌شود و ارتباطی به مطوفین ندارد امّا در صورتی که مسلمانان نتوانند این کلمات را درست تلفظ نمایند نیز از نظر شرعی مسئله‌ای به نظر نمی‌رسد. «مترجم»

ص: ۱۶۰

آنـان از سوی دولت بسیار انـدک بوده و کفـاف زنـدگی آنان را نمی‌دهـد؛ میزان حقوق آنان متفاوت است و از یکصـد تا پانصـد قروش عثمانی در سال در نوسان می‌باشد.

در اینجـا ما از دولت جدیـد، که دولتی بر اساس قانون و علم و عمل است و در رأس آن جناب شـریف حضور دارنـد انتظار داریم، که عنایت فراوانی نسبت به انتقال علم ودانش به این سـرزمین داشته باشند و انتظار داریم که بزودی امکانات فرهنگی و علمی برای آنان بوجود آورند و در نتیجه مردم از دین و دنیای خود بهره‌ای ببرند.

بازرگـانی این شـهر بیشـتر در دست بیگانگـان به ویژه هنـدیان بوده و غالبـاً این گروه در قسـمت عطر، تسبیـح، قـالیچه و پارچه‌هـای ابریشمی هندی و شامی فعالیت می‌نمایند. در این شهر صنعت مهمی وجود نداشته و تنها می‌توان از دست ساخته های طلا و نقره آن یاد نمود، به ویژه حلقه‌هایی طلایی یا نقره‌ای را که ساخته‌اند و ادّعا می‌کنند که برای بواسیر سود دارد! خداوند آنها را شفا دهد.

صنعت آهنگری در نزد آنان بسیار در سطح ساده ای مانده است لیکن در ساختن سـلاح دقّت زیادی را به خرج می‌دهند. این شهر دارای کارگاههای کوزه‌گری می‌باشد که ظروف و کوزه‌های گلین در آن ساخته می‌شود؛ تمامی این کارگاهها به وسیله غیر عربها اداره می‌گردد.

مردمـان مکّه بیشتر از راه طواف دادن حجـاج و یـا انجـام مراسم دینی برای مردم امرار معـاش می‌کننـد و تجارت آنان فقط به هنگام موسم حج رواج پیدا می‌کند.

و آنچه که در این ایـام به دست می‌آورنـد، در طول سـال، زنـدگی خود را با آن سپری می‌کننـد. گروهی دیگر از این مردم پس از آشـنایی با حاجیان در هنگام حـج به سوی وطن آنان می‌رونـد و با هدیه ای که برای آنان می‌برند، چندین برابر ارزش آن را از آنها دریافت می‌دارند.

پول رایج در مکه، سـکه‌های ترکی یا مصری از نقره و یا طلا بوده همچنین روپیه و قروش هندی و ریال «شینکو» و «ابوطیره» و ریال بُرُم (۱) (جاوه) نیز به صورت گوناگون

۱- این ریال به نام شرکتی هلندی ضرب گردید و کمتر مورد استفاده قرار می‌گرفت.

ص: ۱۶۱

وجود دارد و جنیه انگلیسی و فرانسوی و روسی نیز متداول است. این سکّه ها دارای قیمت ثابتی نیستند زیرا به هنگامیکه آنرا از شما خریداری می کنند با کمترین قیمت و به هنگام فروش آن چندین برابر آن را با شما حساب می کنند و این نقص بزرگی در معاملات آنان به شمار می آید!

شاید هم دست اندرکاران بتوانند این وضع را بزودی از بین ببرند.

ریال «ابوطیره» بیشترین سکّه متداول در بین اعراب به شمار می‌آید و قیمت آن معادل ریال شینکو و مصری می‌باشد. مطلبی که ذکر آن در این جا مناسب به نظر می‌آید اینکه: یکبار خودم قطعه سکه‌ای را که مقداری از نوشته آن پاک شده بود به کودکی خردسال اعرابی دادم وی آن را بـه مـن بازگردانیـد و گفـت: ایـن قطعه‌ای «زلطـاء» بیش نیست، (یعنی ریگی بیش نمی باشـد) این کلمه ای با تلفظ بدوی بود که از دهان کودکی اعرابی خارج می گردید و موجب تعجّب من گردید.

اعراب قیمت این سـکه ها را نمی داننـد. و در صورتی که سکّه ای بین آنان پیـدا شود به سوی بازرگانی رفته و به او می گویند «در مقابل این سـکه به امانتی که در تو سـراغ دارم فلان چیز را به من بده». در نزد اینان کیفیت آن چیز مهم نیست، بلکه کمیّت و مقدار آن مهمّ است.

مکّه دارای بازارهـای بسـیاری است: از آن جمله «سوق الشامیه» در شـمال حرم است که بسـیار شبیه به بازارهای ترکیه بوده و دارای سقفی چوبی همانند «خان الخلیلی» در مصـر می‌باشد، با این تفاوت که خیابانهای آن از بازار ترکیه و خان الخلیلی مصـر، باریک تر می‌باشد بطوریکه به هنگام عبور شتران از آنجا، حرکت برای افراد در آن دشوار می گردد.

در این بازار تسبیـح ها و پارچه های هنـدی و ترکی و جز اینها به فروش می‌رسد؛ همچنین نگین‌های فیروزه و یاقوت و عقیق فراوانی در آنجا دیده می‌شود، این نگین ها بوسیله حاجیان یمنی، در خیابانهای شهر با قیمت بسیار ارزانی بفروش می‌رسد.

بازار دیگر «سوق الصـغیر» است که در امتـداد «باب ابراهیم» واقع شده است و در آن بیشتر مواد غذایی به فروش می‌رسد، نظیر نان و انواع گوشت و حبوبات خشک و سبزیجاتی که از دشتهای اطراف مکّه به این سو آورده می‌شود مانند: «وادی فاطمه» و

ص: ۱۶۲

«وادی اللیمون» در شرق و «وادی العبیدیه» (العبادیه) و «الحسینیه» در جنوب. بیشتر سبزیجات این بازار همراه میوه ها، از سوی طائف و رشته کوههای «کرا» بدین مکان آورده می‌شود. در این بازار، مغازه های فراوان وجود دارد که در آن ماهی های سرخ کرده که از جدّه آورده می‌شود، عرضه می گردد؛ غالباً این نوع ماهی ها برای سلامتی زیان دارد زیرا در نتیجه حرارت هوا و طولانی بودن زمان انتقال آن، بوی نامطبوعی را به خود می گیرد. «سوق اللیل» در شرق مسجدالحرام قرار دارد که بازاری بزرگ به شمار می‌آید و در آن جا تمامی نیازمندیهای حاجیان در معرض فروش قرار گرفته است.

در تمامی بازارهای یاد شده به هنگام حج، جنب و جوش و فعالیّت بدون وقفه‌ای را می‌توان ملاحظه کرد که سود فراوانی را نیز برای مردمان این شهر به همراه دارد.

کارهای سخت و طاقت فرسا در مکّه همواره بر عهده غلامان و برده‌ها می‌باشد.

باربران، هیزم شکنان، الاغ‌داران، شتربانان، سقاها و خدمه، از این گروه افراد تشکیل گردیده‌اند. برده فروشان در مکّه دارای بازار بزرگی هستند که با مرور زمان کم کم از وسعت آن کاسته شده، تا بدانجا که هم اکنون دیگر اثری از آن بجای نمانده است. محلی که در آن برده ها به فروش می‌رسیدند به «دکّه» موسوم بود، زیرا در آن فضا دکّه‌ای قرار داشت که برده های فروشی در آن می‌نشستند.

به همین مناسبت به این مطلب اشاره می کنم که آنچه حاجیان در مکّه خرج می کنند بدان مقداری نیست که مورد اهانت و بی احترامی مردم مکّه قرار گیرند! زیرا در صورتی که اگر فرض کنیم همه ساله و به طور متوسط دویست هزار نفر بدین شهر روی آورند و میانگین خرجی که هر یک در مدت اقامت خود در مکّه هزینه می کنند پنج جنیه باشد، بنابراین مجموع تقریبی خرج حاجیان در مکّه حدّاقل یک میلیون جنیه در یک ماه می‌باشد؛ این خرج ها شامل هزینه مسکن، بعضی خوراکیها، دستمزد مطوف و زمزمی‌ها (۱) و خرید برخی هدیه ها برای خانواده و دوستان هر حاجی می‌باشد. با در نظر گرفتن تمام

۱- سقاهای چاه زمزم.

ص: ۱۶۳

این نکات و قطع نظر از اینکه حاجیان میهمان خدا و در شهر حرام او قرار دارند مردمان مکّه با دیدی که باید به حاجیان نگریسته شود، نمی نگرند چرا که همین حاجیان حداقل از نظر اقتصادی مصدر حیات و زندگی مردم مکّه به شمار می‌آیند، لیکن آنان همواره با دیده ای حقارت آمیز و همراه با توهین به این افراد می‌نگرند و در معامله با آنان رفتاری ناشایست دارند و آنچنان بد برخورد می‌نمایند که گویی مال و ثروت حاجیان هم از ایشان می‌باشد و در این باره نیز گفته هایی را هم بین خود رد و بدل می کنند که: «حاجی رزقی برای مردمان حرمین است و رزقِ حاجی بر عهده خدا است!» گویا این معامله زشت در آن زمانِ بد و دشوار، یعنی دورانِ استبداد، قرار داشته که مطوفین حاجیان ثروتمند را در بازارِ مزایده قرار می‌داده‌اند تا اینکه در پایان نصیب یکی از آنان می گردید ه است همچنانکه برای بعضی از بازرگانان مصری نیز در سال ۱۳۲۶ هجری چنین اتفاق افتاد. ولا حول ولا قوة الا باللّه!!

مکّه دارای آب و هوای گرم و کم باران است، لیکن با این حال در نتیجه بارش زیاد باران بر کوههای بلند اطراف طائف، سیل‌های فراوانی به سوی این شهر سرازیر می گردد و مکّه را در می گیرد. عمربن خطاب به همین مناسبت، در شمال مکّه موانعی را در آبراه سیل بوجود آورد تا بتوانند از ورود سیل به این شهر جلوگیری نموده و آب را به سمت شرق مکّه به طرف «مسفله» (۱) و به سوی آبگیری وسیع در سمت جنوب که بدان «برکهٔ ماجن» گفته می‌شود منحرف نماید و در آنجا از این آب بهره کشاورزی می‌بردند و تا کنون نیز این سیل‌ها زیانِ فراوانی را به افراد و ساختمانهای مکّه وارد ساخته‌اند.

جریان هوایِ مکّه گاه در یک ساعت چندین بار تغییر می کند و به همین مناسبت مکیان می گویند: «خداوند هفتاد نوع هوا خلق نمود، شصت و نه گونه هوا را در مکّه قرار داده و یک هوای باقیمانده را قسمتِ بقیه جهان نمود»؛ زیرا جریان هوا در آسمان شهر و میان کوههای اطراف آن همانند گردابی است که بر روی آب می‌چرخد و به گردش در می‌آید.

۱- پائین شهر مکه.

ص: ۱۶۴

گـاه جریـان بـاد از پنجره‌هـا و بادگیرهـای غربی به درون خـانه می‌وزد و در یک لحظه قطع می‌شود و از سـمت شـرقی یا شـمالی یا جنوبی به درون خانه جریان پیـدا می‌کنـد، بنابراین همچنان در حال تغییر می‌باشـد. بدین سـبب خانه های آنان دارای منافذ بسـیار و غالباً در جهات چهارگانه می‌باشد تا اینکه از جریان هوا در هر سو محروم نمانند.

باد دریایی که همان باد غربی است بهترین و خوشایندترین هوا به شـمار می‌آید، زیرا از سـمت دریا می‌وزد. پس از آن بهترین هوا، هوای شام است که بدان «شمال» نیز می‌گویند، زیرا از شمالِ‌مکّه جریان‌پیدا می‌کند. امّاباد جنوبی و شرقی هر دو گرم می‌باشند.

هوای مکّه در ایـام حـج بعلت ازدیـاد ساکنین آن و عـدم توجه آنان به نظافت و پاکیزگی بسـیار آلوده می‌باشـد و به همین علت در زمستان بیماریهای ریوی فراوان است. و به هنگام تابستان در نتیجه تابش شدید اشعه آفتاب، خونریزی، بیماریهای چشمی و کبدی و دسـتگاه گوارش و بیماری «والدوسـنتاریا» به ویژه در کودکان، بعلت اسـتفاده ماهی گندیده و میوه‌های نارس، فراوان دیده می‌شود. همچنین به هنگام گرما، تب در میان مردم فراوان به چشم می‌خورد که به علت استفاده آبهای غیر بهداشتی و فاسد می‌باشد. بیماری آبله در میـان مردم، فراوان یـافت می‌شود بطوریکه مرگ و میر بـا آن سالا‌نه به بیش از دو در هزار می‌رسـد لازم به تـذکر است که بیمـاری وبـا در مکّه وجود نـداشت تـا اینکه در سال ۱۲۴۶ هجری که برابر بـا سـال ۱۸۲۵ میلا‌دی است، این بیمـاری را گروهی از حاجیان هنـدی به این دیار منتقل کردند و تا کنون نیز وجود دارد و وضع بدین منوال می‌باشد و در صورتی که دولت توجّه بیشتری نسـبت به این گونه حاجیان هنـدی و جاوه‌ای بنمایـد و قرنطینه بهـداشتی آنان را پیش از ورود به جدّه، در جزیره قمران (۱) با شدت بیشتری زیر

۱- جزیره قمران واقع در دریای سرخ و شمال جزیره به فاصله چهل میل از آن و در فاصله ۴۸۰ مایل جدّه‌قرار گرفته است.

در این جزیره ساختمانهای متعدّدی جهت قرنطینه بهداشتی از سوی دولتِ علیّه عثمانی بنا گردیده بود.

به طوری که این تعداد برای ورود مسافرین و قرنطینه آن کافی به نظر می‌رسید.

در صورتی که دولت ورود هنـدیها و جاوه‌ای ها را به بنـدر جدّه منوط به داشـتن پروانه بهداشتی از قمران قرار می‌داد نه تنها به سود این سـرزمین بلکه به سود تمـامی کشورهای جهان بود. و از سوی دیگر برچسبی که فرنگیان به مکّه نسـبت داده و ادّعا می‌کننـد که بیماری وبا از مکّه سرچشمه گرفته و جهانیان را مبتلا می‌نماید، بر طرف می‌گردد.

ص: ۱۶۵

نظر داشته باشد، می‌تواند از ورود این بیماری در بین حاجیان بیت اللّه الحرام و گرفتار شدن زایران به آن جلوگیری بعمل آورد.

شیوع بیماریِ وبا در سالهای ۱۸۹۰، ۱۸۹۲، ۱۸۹۳، ۱۸۹۵، ۱۹۰۲ میلادی، در موسم حج و در میان حجّاج با شدت بیشتری صورت گرفته و انبوهی از آنان را به کام مرگ فرستاده است.

هم اکنون مکّه دارای بیمارستان معروفی است بنام «شفخانه الخاصکیه» که از خیرات «خاصکی سلطان» همسر «سلطان سلیمانِ قانونی» بنا گردیده است؛ این بیمارستان دارای چهار شعبه در نواحی مختلف مکه است، دو شعبه در راه مسعی و یکی در اداره بهداشت، واقع در «جیاد» و چهارمین شعبه که بیشتر شبیه به دکان عطاری است بیشتر داروهای آن فاسد گردیده است، بطوریکه ضرر آن بیش از سود آن به نظر می‌رسد.

در هر صورت توجّه به نکات ومسایل بهداشتی در مکّه بسیار اندك و ناچیز می‌باشد. زیرا اعتماد آنان بیشتر بر طبّ کهن است که بر این اساس درمان بیشتر بیماریها از راه سوزاندن و حجامت و داغ کردن شدید، صورت می‌پذیرد. این گروه به برخی از داروهای سنّتی شرقی مانند «مُرِّمکّی» و «صبر زرد» بیش از طِبّ جدید اعتقاد دارند.

والا حضرت خدیو در اندیشه ایجاد بیمارستانی در مکّه بودند و در این راستا پزشك و داروسازی را نیز برای آن تعیین نمودند، لیکن این دو نتوانستند مأموریت خویش را به انجام رسانند و بصورت موقّت خدمتکارانی که از سوی اداره بهداشت وابسته به اوقاف، در زمان حجّ تعیین شده بودند و مرکز آنان در «تکیه مصریها» بود انجام وظیفه می‌کردند که بحق می‌توان گفت: «در کار خویش موفق و مؤثر بودند». هزینه‌ای که بطور سالانه جهت انجام این مأموریت خرج می‌گردید به بیش از هفتصد جنیه مصری می‌رسید که در این جا لازم است از کوشش‌های هیئت بهداشتی همراه محمل مصری که تمامی حجّاج را تحت پوشش قرار داده و فرقی میان حاجیان مصری و غیر از آن قایل

ص: ۱۶۶

نمی‌شدند، تشکر نماییم.

مردمان مکّه اغلب از چاههای موجود در آن شهر مانند «زمزم» و یا از چاههایی که در حومه آن واقع شده است مانند «زاهر» و «عسقلانی» و «جعرانه» و جز اینها استفاده می کنند.

همچنین گاهی از آب انبارهایی که بوسیله آب باران یا چشمه‌ها پر شده و یا از «چشمه زبیده» که آب آن بوسیله قناتهایی از زیرزمین به شهر جریان پیدا کرده است و در مخزنهایی که بدین منظور در خیابانهای مکّه قرار داده بودند جریان پیدا می کرد استفاده می کردند و از آن پس این آب بوسیله سقّاها در مشکهایشان به خانه ها حمل می گردید.

این چشمه دارای اهمّیتی بس عظیم بوده است و از مهمترین آثار باقی مانده از «زبیده»- همسر هارون الرشید- در این دیار به شمار می‌آید. علّت احداث آن این گونه است که نامبرده هنگامی که حج گزارد، شدت و سختیِ مردم مکّه و حجاج بیت اللَّه الحرام را، در بدست آوردن، آب در این سرزمین احساس نمود، بنابراین آن مرحومه دستور داد تا آب را از «چشمه حُنین» که در پشت عرفات به سمت شمال شرقی و در فاصله ای در حدود سی و پنج کیلومتری از مکّه قرار داشت، به جریان درآورند و به «امالقری» برسانند.

این چشمه از کوههای «طاد» سرچشمه می گیرد و در «وادی حُنین» جریان پیدا می کند.

در این منطقه، واقعه مشهور (جنگ حُنَین) به سال هشتم هجری پس از فتح مکّه، اتفاق افتاد و در این غزوه که بین رسول خدا صلی الله علیه و آله و مشرکانی که از «هوازن» و «ثقیف» بودند، اتفاق افتاد، رسول خدا صلی الله علیه و آله از خود ثبات و استحکام بی‌نظیری نشان دادند همچنین مسلمانان نیز در آن جا فداکاری و از خودگذشتگی خویش را به معرض نمایش گزاردند.

در این جنگ «در یدبن صمه» که یکی از بزرگان مشهور جاهلیّت به شمار می‌آمد، به دست یکی از مسلمانان بنام «ربیعهٔ بن رفیع سلمی» به هلاکت رسید.

«زبیده» در این اقدام سعی و کوشش فراوانی در به ثمر رساندن آن از خود نشان داد و برای این کار کارگران بی‌شماری را از قسمتهای مختلف به آن جا ارسال نمود. آنان

ص: ۱۶۷

مجرای وسیعی را برای آن بوجود آوردند و مجرای دیگری را از «وادی نعمان» که از کوههای «کرا» سرچشمه گرفته و از عرفات در شرق به سوی جنوب در حدود دوازده کیلومتر فاصله داشت، بدان افزودند که در این میان هفت قنات دیگر را که آب سیل‌هابدان سرازیر می‌گردید بـه عنوان مجرای کمکی به مجرای اصلی ضمیمه نمودند و هنگامیکه این مجرای آب به جنوب «منی» رسید، مخزن آب بزرگی را که در دل سنگ حفر کرده بودند و آب به داخل آن سرازیر می‌گردید، «چاه زبیده» می‌گفتند؛ سپس از این جایگاه، قناتی به سوی مکّه جاری نمودند که از این مجرا دو شاخه جدا گردید: یکی به سوی «عرفات» و دیگری به سوی «مسجد نمره» که در موسم حج به وسیله آن دو آب به حاجیان می‌رسید.

در پایان قرن هفتم هجری مجرای این چشمه فرو ریخت و قنات آن منهدم گردید که در نتیجه آب آن قطع گردید و مردم به دنبال آن د رسختی و تنگنای شدیدی قرار گرفتند. (فاکهی) در تاریخ مکّه ذکر کرده است که «امیر چوپان» نایب السلطنه عراق به نیابت از «سلطان ابوسعید بن خربنده» (خدابنده) پادشاه تاتار، قصد نمود که در «ام‌القری» کاری مفید انجام دهد. بنابراین از وی درخواست شد که چشمه زبیده را مرمت نماید؛ او شخصی از خوّاص خود را بنام «بازان» برای تعمیر آن چشمه بدین سوی فرستاد. بازان تعمیرات چشمه را در سال ۷۲۶ هجری به پایان برد و از این پس آبِ چشمه به سوی سقاخانه‌ای که در مسعی بوسیله او بنا گردیده و نام خود را بر آن قرار داده بود، جریان یافت. به نظر می‌رسد که این نام پس از آن بر سایر سقاخانه های مکّه نیز اطلاق می‌گردید، به طوریکه بر هر یک از آنها نام «بازان» قرار داده شده بود که تا کنون نیز بدین نام باقی مانده است. این چشمه همچنان بعنوان مرکزی حیاتی برای ساکنین شهر حرام و حجاج بیت اللّه الحرام به شمار می‌آید تا اینکه کم کم رسیدگی به آن چشمه کمتر شد و در نتیجه ساختمان آن منهدم شد و جریان آب در فاصله بین سالهای ۹۳۰ و ۹۷۰ هجری مجدداً قطع گردید. مردم دچار سختی شدند و کم آبی بدانجا رسید که برخی در معرض هلاکت قرار گرفتند بهای هر مشک که در حدود سه لیتر گنجایش داشت در این ایّام– در عرفات– به یک لیره طلا رسید. علّت عدم رسیدگی به این چشمه آن بود که پادشاهان

ص: ۱۶۸

مصر همواره کارهای ساختمانی و مرمّت آنرا به عهده داشتند. هنگامیکه اوضاع تغییر نمود و مصر به همراه سرزمین حجاز در سال ۹۲۳ هجری ضمیمه املاک دولت علیّه (عثمانی) گردید. دولت عثمانی به علت درگیری در جنگهای خارجی و با توجه به فاصله زیادی که از مکّه داشت در رسیدگی به این کارها اهمال می‌ورزید و در نتیجه موجب انهدام و ویرانی آن گردید.

این ویرانی ادامه داشت تا اینکه ساکنین حرمین شریفین در سال ۹۶۹ هجری از حضور سلطان سلیمان (عثمانی) اصلاح و ترمیم چشمه را خواستار گردیدند. در این جا بود که دخت او والاحضرت «مهرماه سلطان» از پدر خود تقاضا نمود که در این کار نیکو، از مال شخصی خود خرج نمایند. بنابراین برای این امر مهم، مدیری تعیین نموده و هزینه لازم را در اختیار وی قرار داد؛ آن شخص به سرعت رو به سوی مکّه نهاده و هیأتی را از صاحب نظران در آن جا تشکیل داد، سپس دستور داد که قنات را حفر نموده و مسیرهای فرعی آنرا تمیز کنند و برخی مجاری منهدم شده آنرا از نو بنا کرد. هنگامی که ترمیم به «چاه زبیده» در منی رسید، تصمیم گرفت که مجرای آنرا به سوی مکّه تغییر دهد.

ناچار مجبور گردید در این کوه سنگی عملیات حفری را به مقدار بیست و پنج متر از سطح زمین و به طول بیش از یک کیلومتر در عمق کوه پایین بود، با کوششی فراوان به انجام رسانیده و مسیر مجرای آب را به کنارِ کوهِ مقابل برسانند و از آن پس آب را در سال ۹۷۹ هجری به مکّه رسانیدند.

این مجرا از «بیاضیه» در شرق «باب المعلی» به چهار شعبه تقسیم گردیده است که شهر را از سمتی به سمت دیگر مشروب می‌نماید. قنات یاد شده دارای عرضی در حدود یک متر و ربع و ارتفاع حدود یک متر و نیم می‌باشد که در مسیر خود بر حسب سطح زمین گاه بالا آمده و گاهی پایین می‌رود. همچنین دارای مخزنهایی است که سقّاها از آن آب برمی داشتند. اضافه آب زبیده، به سوی مسفله جریان پیدا می‌کند و در پایان مسیرش در جنوب مکّه به «برکه ماجن» فرو می‌ریزد و در آنجا این آب برخی از باغها و زمین های کشاورزی وابسته به بعضی از اشراف را مشروب می‌سازد.

برخی از سیل‌های جاری شده موجب خرابی و انهدام این قنات گردید که از سوی

ص: ۱۶۹

امرای مکّه با هزینه‌ای که از سوی دولت و یا افراد نیکوکار از مسلمانان به آنان می رسید ترمیم می گردید. آخرین بار و در نتیجه دو سیلی که در سالهای ۱۳۲۷ هجری و سال ۱۳۲۸ هجری جاری گردید نقاط مختلفی از این قنات آسیب دید و مجرای آن بوسیله سنگ و شن پوشیده شد.

در این هنگام «شریف حسین پاشا» امیر مکّه اقدام به ترمیم آن کرد و با کمک و همیاری مردم، مجاری آن را پاک نمود و نقاطِ آسیب دیده را ترمیم کرد هنگامیکه والامقام خدیوی عباسی، خبر این فاجعه را- که «ام‌القری» بدان گرفتار شده بود- شنیدند، دو هزار جنیه مصری را بدین کار اختصاص داده و به سوی مکّه ارسال نمود.

همچنین وعده دادند که در صورتیکه امکانات فراهم گردد، کمک های دیگری را نیز گسیل دارند. در اینجا لازم است نکته ای را درباره این چشمه به شهرداری مکّه نیز متذکر گردیم:

دریچه‌هایی که روی این چشمه در نقاط سرگشاده آن در مکّه قرار داده شده، مکانهایی است که مردم به شستن لباسهای خود و نیز بدن خویش مبادرت می‌نمایند این عمل نه تنها طبق قوانین بهداشتی خلاف است بلکه موازین شرع مقدس اسلام هم با آن مطابقت ندارد! آیا من چنین اجازه‌ای دارم که در اینجا بگویم: تنها عاملِ انتشارِ بسیاری از بیماریها در شهرشان، همین مطلب می‌تواند باشد. بنابراین لازم به نظر می‌رسد که توجه ویژه‌ای به این دریچه‌ها و مکانهای باز روی قنات بنمایند و دست اینگونه افراد که چنان اقدام غیر بهداشتی می‌نمایند باید به گونه‌ای از آن کوتاه شده و یا به طور کلی این دریچه‌ها بسته شود. آیا به فرموده صاحب شریعت: «النظافهٔ من الایمان» یعنی پاکیزگی ناشی از ایمان است. توجهی نکرده‌اند.

ای کاش دولت مولای ما شریف نیز دستور می‌داد تا تلمبه هایی را بر دهانه های مجرای چشمه «زبیده» در مکه، منی، عرفات و نیز بر چاه زمزم قرار می‌دادند و این تلمبه‌ها آنچنان بزرگ باشد که از سویی کفاف تمامی حاجیان را بدهد و از سوی دیگر آب آن بدور از آلودگیها و میکروب هایی باشد که به علت شدت گرما در میان حاجیان فراوان شده و موجب از بین رفتن تعداد بسیاری از آنان می گردد.

ص: ۱۷۰

همچنین در اینجا لازم می‌دانم به افرادیکه توجّه به آب آشامیدنی خود دارند، پندی داده و بگویم: در صورتیکه قصد حج می‌نمایند مقداری از آب معدنی را در بین راه به همراه خویش داشته باشند. و در مدتی که در مکّه یا مدینه اقامت داشته آب آشامیدنی خود را بجوشانند. و در صورتی که بتوانند در هر لیتر از آن ده قطره از محلول مرکب یک در هزار از «پرمنگنات پتاسیم» بدان اضافه نمایند، برای سلامتی و بهداشت آنان بهتر خواهد بود.

در اینجا روش دیگری وجود دارد برای ضد عفونی کردن کاملِ آب که برای شما آن را یادآوری می‌نماییم:

قرص هایی را که بنام «فیارو چورچ» بوده و دارای سه رنگ است، تهیه نمایید:

اوّلی آبی و دوّمی سرخ و سومی سفید. ابتدا یکی از قرص های آبی و سپس سرخ را در یک لیتر آبی که قصد ضد عفونی کردن آنرا دارید، بیاندازید. در این جا این دو قرص با هم ترکیب شده و تمامی میکروب های موجود در آب را، ظرفِ ده دقیقه از بین می‌برد.

سپس قرص سفید را در آن حل نموده که این قرص باید در آب موجود ترکیب شود و طعم نامطلوب آنرا از بین ببرد. بدین ترتیب آب مورد نظر شما قابل آشامیدن است. در صورتیکه نه این در دسترس باشد و نه آن، بهتر است صافی سَفَری را به همراه داشته و آب را در هر نقطه ای حتی صحرا بوسیله آن تصفیه نمایید.

در اینجا پیش از آنکه گفته خود را درباره مکّه به پایان ببرم از خوانندگان محترم اجازه می‌خواهم که این مطلب را به آنان یادآوری نمایم: هنگامی که به زیارت قدس شریف موفق گردیدم، در آن برای هر یک از گروههای مسیحیان و یهودیان با نژادهای گوناگون و مذاهب مختلفِ آنان، دیرها و تکیه ها و خانه های پذیرایی فراوانی را دیدم که در این مکانها تمام امکانات راحتی و آسایش مردم گوناگون فراهم گردیده بود و هر شخص فقیر و مستمندی می‌توانست حداقل به مدت یکهفته بصورت رایگان از تمامی آن امکانات استفاده نماید. این افراد در این مکانها می‌خوردند و می‌آشامیدند و سکونت می‌کردند و افرادی نیز در خدمت آنان بودند که نیازمندیهای آنها را برآورده می‌کردند، در حالی که یک قروش هم پرداخت نمی‌کردند.

ص: ۱۷۱

شخص ثروتمنـد نیز از امکانات رفاهی آن- در مقابل پرداخت مبلغ ناچیزی که در یک رسـتوران ساده پرداخت می‌نمایـد- می‌تواند اسـتفاده کند. ثروتمندان هم از این گونه محلها تنها به عنوان مسـکن استفاده می‌کنند و غذا را خود تدارک می‌دیدند. این مکانها از سوی شـرکتهای خیریّه کشورهای مختلف و نژادهای متفاوت با داشـتن مذهب های گوناگون تأسیس گردیده است؛ بیشتر این محل هـا متعلق به یهودیـان و سـپس روس ها و از آن پس رومیها و سـپس ارمنیها و انگلیسـیان و فرانسویان و آلمانیها می باشـد. آلمانی‌ها اخیراً در آنجـا ساختمـانی برای پـذیرایی و نیز بهـداری بر روی «کـوه زیتون» بنـا کرده که بیش از هفتـاد هزار جنیه در آن جـا هزینه نموده‌اند.

این خانه که بسیار وسیع و دلگشا است دارای ساختمانی استوار و محکم می‌باشد و در سر در ورودی آن عکسی از امپراطور و ملکه آلمان قرار دارد. که به صورت رسمی و با حضور ولیعهد کشور آلمان «پرنس اتیل» در ماه اوریل سال ۱۹۱۰ میلادی افتتاح گردید.

جـدای از این خانه ها و دیرها و پناهگاهها برای هر یک از مسـیحیان و یهودیان، بیمارسـتانهای عظیم و مدارس مجللی بنا نموده اند، بطوریکه در کنـار هر خـانه از خانه‌هـای شـهر، مـدرسه ای را می‌توانیـد ملاـحظه نماییـد: این یکی مربوط به آلمان است و آن یکی وابسـته بـه انگلیس و دیگری از آن روس و در پشـت آن خـانه ای است وابسـته به فرانسه و در بین و اطراف آن وابسـته به یهودیـان. همچنین هر یـک از فرقه هـای این امّت خود نیز دارای مـدارس ویژه ای برای دختران و پسـران خویش بوده که با بهترین و زیباترین سبک جدیـد ساخته شده است. آموزش در این مدارس با بهترین و جدیدترین برنامه ها صورت گرفته بطوریکه دانش آموزان خود را بی نیاز از سایر رشته ها می‌بینند.

آری این زنـدگی صـحیح و وجود به معنـای کامـل آن است! آیـا برادران مسـلمان مـا که در تمـامی نقـاط مسـکونی جهـان هسـتند می‌تواننـد در مکّه به چنین کاری اقـدام نماینـد تا فقراء و مسـتمندانِ حجاج مسـلمان از آن بهره منـد گردند؟ آیا دولت عثمانی نمی تواند در این زمینه خود اقدام کرده که در پی آن راحتی و آسایش حجاج بیت اللّه الکریم را تضمین نماید؟!

ص: ۱۷۲

به همین مناسبت نیز یادآور می‌شویم که پس از مراجعت خدیو از سفر حج حقوقی را به دو تکیه مکّه و مدینه ضمیمه نمود که در نتیجه این اقدام، گروه بسیاری از اشراف، علما و ساکنین حرمین شریفین بصورت ماهیانه و سالیانه آن را دریافت می کردند. و تا کنون نیز این احسان و بخشندگی به آنان ادامه دارد، زیرا این مردم بدین عنایت و توجه از سایرین اولی‌تر می‌باشند. و شاید حضرت والا از این کار شایسته قصدِ آن را داشته اند که همواره از سوی پروردگار و مردم با گذشت آن شکرانه و سپاس را به همراه داشته باشند.

نقشه مکّه و مسجد الحرام از فراز کوه ابوقبیس

ای کاش! با مبلغی که از سوی بزرگان مصری بعنوان تأسیس یادگاری از حج حضرت خدیو، جمع آوری گردیده بود، «دار الضیافه» ای در مکّه برای فقرا و مستمندان حجاج بیت اللّه الحرام بصورت عموم و مصریها بطور خصوص ساخته می‌شد و اداره اوقاف نیز در دادن اعانه در این راه دریغ نمی‌ورزید. واللّه الموفق للصواب.

ص: ۱۷۳

تاریخ مکّه

اشاره

تاریخ مکّه به دوران حضرت ابراهیم خلیل - صلوات اللّه علیه- می‌رسد. در سال ۱۸۹۲ پیش از میلاد مسیح علیه السلام به دستور خداوند، با فرزند خود اسماعیل و مادرش هاجر- آن چنان که در تورات آمده است- هجرت نمودند و با آنان به سوی این بیابان- که بعلت نبود آب کسی در آن سکونت نمی کرد- حرکت نمود. شاید در این هنگام «عمالیق» که غالباً در صحرایی واقع در شمال مکّه که بدان «حجون» گفته می‌شد زندگی می کردند، از سوی «بحرین» بدین سرزمین سرازیر شدند- سرزمین آنان در آن دوران تا شبه جزیره سینا ادامه داشت- و بابلیان به آنها «مالیق» می گفتند. عبرانیها لفظ عم (یعنی امت) را به آنها افزودند و از آن پس «عم مالیق» گفته می‌شد عربها آن را تحریف کردند و «عمالیق» گفتند. مصریان به آنان «هکسوس» یعنی چوپان می گفتند. هنگامیکه هاجر به چاه زمزم که حیاتی تازه بدین صحراداد، دست‌یافت، عمالیق‌بدان سرزمین مهاجرت کردند و درباره سکونت خود در آنجا با هاجر به گفتگو نشستند. آنان امر چاه را به دست وی و فرزندش سپردند و هاجر هم قبول کرد هاجر مکانی را ساخته بود که خود و فرزندش بدان پناه می‌بردند.

ابراهیم علیه السلام نیز برای زیارت و دیدار آنان از فلسطین در تردّد بود، تا اینکه از سوی پروردگار فرمان آمد که این خانه را تطهیر کرده و مصلایی برای مردم قرار دهد.

ص: ۱۷۴

خداوند فرموده است وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِلنَّاسِ وَأَمْناً وَاتَّخِذُوا مِنْ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى وَعَهِدْنَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ أَنْ طَهِّرَا بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ (۱). سپس خداوند فرمان داد که پایه های این خانه را بالا برند. در این جا بود که ابراهیم به همراه اسماعیل آن را منهدم کرد و از نو بر پایه های آن کعبه مکرمه را بنا کرد.

خداوند فرمود وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ (۲). از آن پس خداوند به او دستور داد که در میان مردم ندای حج را سر دهد.

پس فرمود «واذن فی الناس بالحج یأتوک رجالًا و علی کل ضامر یأتین من کل فج عمیق» از آن پس نام این خانه معظم در میان قبایل مجاور نیز منتشر گردید و به همین مناسبت لفظ «مکه» یا «مکا» که کلمه‌ای بابلی بود و به معنای «بیت» می‌باشد از سوی عمالیق به این مکان داده شد. ابراهیم علیه السلام به سوی قوم خویش بازگشت و اسماعیل علیه السلام همچنان در آنجا باقی ماند و در خدمت بیت بود تا اینکه درگذشت. پس از او خدمتگزاری آن بیت در دست فرزندانش قرار گرفت تا اینکه ضعف و سستی و تفرقه به میان آنان نفوذ کرد. و «عمالیق» از این سستی و تفرقه سود جستند و بر آنان چیره گردیدند و از آن پس خانه کعبه و زمامداری آن در دست این قوم قرار گرفت. قدرت همچنان در دست آنان بود تا اینکه جرهمیان پس از انهدام سد «مأرب» از راه یمن به مکّه وارد شدند و این حرکت در حوالی نیمه قرن ششم پیش از میلاد صورت گرفت که در آن هنگام «مضاض بن حارث» سروری و بزرگی آنان را بر عهده داشت. جرهمیان با عمالقه از در جنگ درآمدند و پس از درگیریها و مزاحمتهای فراوان، بر آنان چیره گشتند و در نتیجه سروری و بزرگی مکّه و به تعبیری تمامی حجاز به دست آنان افتاد. هنگامیکه قدرت آنان وسعت گرفت و شوکت و جلالی پیدا کردند، دست به ظلم و فساد زدند و حرمت خانه را پاس نداشتند. در این زمان خداوند بیماری را در میان آنان منتشر نمود بطوریکه تعداد زیادی از آنان بدان بیماری مبتلا گردیدند.

از آن پس ضعف و سستی بر آنان چیره گردیده و فرزندان اسماعیل بر آنها مسلط

۱- بقره، ۱۲۵.

۲- حج، ۲۷.

ص: ۱۷۵

گشتند وزمامداری خانه را در دست گرفتند و سرانجام جرهمیان را از مکّه اخراج نمودند.

جرهمیان به سوی سرزمین «جهینه» در- شمال ینبع- حرکت کردند و در آن ساکن گردیدند.

«عمروبن حارث» بزرگ آنان در این باره سروده است:

وکنّا ولاة البیت من عهد نابت (۱) نطوف بذاک البیت والأمر ظاهر

کأن لم یکن بین الحجون إلی الصفا أنیس ولم یسمر بمکة سامر

بلی نحن کنّا أهلها فأبادنا صروف اللیالی والجدود العواثر

زمامداری خانه و مکّه همچنان در دست «بنی اسماعیل» قرار داشت تا اینکه «خزاعه» آمدند و بر آنان مسلط گردیدند. و مدت زمانی طولانی ولایتِ خانه را که از سِدانت (خدمتگزاری به خانه) و سِقایت (آب دادن حاجیان) تشکیل می‌گردید، با سرسختی و جوش و خروش در دست داشتند. با وجود آنکه در بنی اسماعیل نشانی از پیشرفت ادبی و علوّ نفسانی دیده می‌شد، زیرا مردانی فراوان از میان آنان سربرآوردند که با حُسنِ تدبیر و کمال علمی خود که ناشی از فراست و تیزهوشی ذاتی آنان بود، بر این قوم سروری کردند. از آن افراد می‌توان «کعب بن لوئی» را که بلاغت و فصاحتش مشهور بود، نام برد. وی نخستین شخصی است که مردم را در روز «عُروبَه» (۲) (روز جمعه) گرد هم آورد و برای آنان خطبه می‌خواند و آنها را به راه فضایل و نیکی ارشاد می‌نمود و از ارتکاب رذایل و آلودگیها برحَذَر می‌داشت. او در میان عرب به منزلتی رسید که مورّخان، سال فوتش را همچون «عام الفیل» مبدئی برای تاریخ خود قرار دادند که این مدّت زمان کمتر از چهارصد سال نبود.

همچنان امر خانه در دست «خزاعه» قرار داشت تا اینکه «قصیّ بن کلاب» به همراه مادرش در سن خردسالی از شام بدان سوی مراجعت کرد.

۱- نابت از فرزندان اسماعیل به شمار می‌آید.

۲- ایام هفته نزد عرب دوران جاهلیت نخستین اینگونه بوده است:

اول «یکشنبه»، أهون، جبار، دبار، مؤنس، عروبه، شبار

ص: ۱۷۶

او از نواده های کعب بود و نسل بیست و چهارم، از نوادگان اسماعیل علیه السلام به شمار می‌آمد. «قصی» با حُسن تدبیر و سیاست و تیزهوشی و قدرت ستیزی که داشت قبایل قریش را پس از آنکه در نتیجه کینه و دشمنی به جان هم افتاده و از هم متفرّق گردیده بودند، گرد هم آورد و به طوری شایسته در میان آنان قضاوت و داوری نمود؛ تا اینکه حجابتِ خانه (کلید داری کعبه) را از خزاعه خرید. او که نسبت به مکّه دارای تعصب خاصی گردیده بود، آنان را به «بطن‌مرّ» (وادی فاطمه) تبعید کرده و از آن پس قدرت و نفوذ او آنچنان وسعت گرفت که کارهای خانه کعبه (شؤون خانه) اعمّ از سقایت، حجابت، رفادت و لواء (پرچمداری جنگ) همه در دست او بود که تا آن زمان هیچ مردی پیش از او مجموع آنها را به دست نگرفته بود. قصی نخستین کسی است که حاجیان را آب و غذا داد زیرا آنان مهمانان خدا و همسایگان او به شمار می‌آمدند.

این کار موجب آن گردید که کاروانیان اقدامات وی را بازگو کنند و از زیرکی و هوشیاری او سخن می‌گفتند. او دارای نظری محکم و فکری بیدار و هوشیار بود. قصی «دارالندوه» (۱) را در نزدیکی خانه کعبه ساخت و درِ آن را از سوی کعبه قرار داد که قوم خویش را در آن گرد هم آورد و به بحث و بررسی درباره کارها و تصمیم های مهم خویش پرداخته و درباره آن مسایل تبادل نظر می‌کردند. از آن پس او فرمانروای بزرگ قریش به شمار می‌آمد تا آنجا که حتّی قبایل و عشایر عرب برای نزدیک شدن به وی خراج می‌پرداختند. قصی دارای دو فرزند بود: «عبدالدار و عبدمناف» که از کودکی آثار بزرگی در دوّمی نمایان بود. بطوریکه از اعتبار، سرافرازی و شایستگی بیشتری نسبت به برادر بزرگتر خود برخوردار بود. پس پدرش به عبدالدار وصیت نمود که کارهای «سقایت»، «حجابت»، «رفادت»، «لواء» و «ندوه» را که در دست داشت با «عبد مناف» که دارای عقل و تدبیر و دانش خوبی بود به یکسان تقسیم نماید.

هنگامیکه قصی درگذشت، فرزندش «عبدالدار» بر آنچه که پدر ریاست و بزرگی داشت، مسلط گشت و پس از او فرزندانش نیز بر آن امور قدرت پیدا کردند؛ در اینجا بود که فرزندان عبد مناف با آنان از در مخالفت و ستیز درآمدند و نزدیک بود که آتش جنگ

۱- مرکز مشورتی قریش.

ص: ۱۷۷

میان آنان شعله‌ور گردد، امّا با پادرمیانی برخی قبایل این شرف و سروری میان آنان تقسیم گردید: «سقایت» و «رفادت» در اختیار «بنی عبد مناف» و «حجابت» و «لواء» در دست عبدالدار قرار گرفت و این مقامها همچنان تا فتح مکّه در بین آنان منتقل می گردید.

به هنگام فتح مکّه کلیدهای کعبه در دست «عثمان بن طلحه» بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را از او گرفتند و پس از ورود به درون کعبه قصد آن داشتند که آن را به او پس ندهند.

در این جا بود که این آیه نازل گردید إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَى أَهْلِهَا (۱)

رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را به او باز پس داده و فرمودند: «هاكُمْ خُذُوها خالدهٔ تالدهٔ» یعنی برگیرید آن را و جاودانی و موروثی در میان خود نگاه دارید.

پس از درگذشت طلحه، رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را در اختیار برادرش شیبه قرار دادند که تا کنون در میان فرزندان او باقی مانده است.

قریش در جاهلیت به عزّت و سربلندی زیادی رسید، که این سرافرازی تا ده نسل آنان همواره ادامه داشته و امتیازات قبیله ای خویش را اعمّ از دینی، سیاسی، اجتماعی و مذهبی، فرزندان آنها از پدران خود به ارث می‌بردند. تا اینکه این سربلندی در پیش از اسلام به این افراد به ارث رسید: «عباس بن عبدالمطلب» سقایت حاج را پس از «هاشم» بعهده گرفت که تا پس‌از اسلام نیزبرقرار بود. «ابوسفیان فرزند حرب» (از بنی امیه) عقاب را نزد خویش داشت. که پرچم قریش به شمار می‌آمد و به هنگام نیاز آن را آراسته و در اختیار شخصی قرار می‌داد که رای همه در مورد او به اجماع می‌رسید. «حرث بن عامر» (از بنی نوفل) رفادت را بر عهده داشت و آن اموالی بود که از میان خود جمع آوری کرده بودند و در میان حاجیان نیازمند به مصرف‌رساندند. «عثمان بن طلحه» (از بنی‌عبدالدار) «سِدانت»، حجابت، لواء و ندوه را در اختیار داشت. یزید بن زمعهٔ بن اسود (از بنی اسد) بعنوان مشاور در مسایل مهمّ به شمار می‌آمد. ابوبکر (از تیم) دیه و جریمه را بر عهده داشت که بدان «أشناق» گفته می‌شد و در موارد اختلاف به حکم او عمل می کردند.

خالد بن ولید (از بنی مخزوم)، عهده دار اسبان قریش بود و «قُبه» در اختیار او قرار داشت. قبّه مکانی بود که سلاح و اندوخته های جنگی خویش را در آن

۱- نساء، ۵۸

ص: ۱۷۸

ذخیره می کردند. (۱) عمر بن خطاب (از بنی عدی)، سفارت را بر عهده داشت و در مواردی که اختلافی میان آنان و افرادی از غیر عرب اتفاق می‌افتاد. به عنوان میانجیگر دخالت می کرد و اختلاف را رفع می‌نمود. صفوان بن امیّه (از بنی جمح)، ازلام (۲) را بر عهده داشت.

حرث بن قیس (از بنی سهم)، حکومت و نظارت بر اموالی را بعهده داشت که به بت‌های خود تقدیم می‌داشتند.

امّا بنی هاشم به ویژه در دوران «عبدالمطلب بن هاشم» جدّ پیامبر صلی الله علیه و آله آنچنان به عظمت و بزرگی رسیدند که شهرت آنان تمامی قبایل عرب و حتّی عربهای اطراف جزیره را در برگرفت. این عظمت و سرافرازی بخصوص پس از «واقعه فیل» دو چندان گردید.

هنگامیکه نبوّت به بزرگِ ما «محمدبن عبداللَّه بن عبد المطلب صلی الله علیه و آله» رسید و اسلام ظهور کرد و پیشرفتی سریع نمود، بزرگی و سروری را در عبد مناف به کمال رسانیده و آنان، از این فضل و شرف به خوشبختی و سعادت رسیدند.

حکومت اشراف در مکّه

از بزرگترین حوادث و اتفاقات تاریخی مکه، هجرت رسول خدا صلی الله علیه و آله از آن شهر به مدینه است سپس فتح آن که هشت سال پس از هجرت اتفاق افتاد. پس از فتح مکّه این شهر تابع حکومت اسلامی و خلفای بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله بود. حکومت اسلامی در مدت حیات پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله طبق دستورات شرع مقدس اسلام بصورت دموکراتیک (شورایی) برگزار می گردید، که این مطلب در دوران

۱- اسلحه خانه. «مترجم»

۲- مفرد آن زلم بوده که سه پیکان چوبین بود که عرب آن را در کعبه نگهداری می‌نمود و بر روی یکی از آنها نوشته شده بود خدایم به آن دستور می‌دهد بر دوّمی نوشته شده بود: خدایم نهی می کند و سومی چیزی بر آن نوشته نشده بود و در صورتی که عرب قصد انجام کاری را داشت و یا درباره مسئله‌ای قصد یا تصمیمی داشتند به درون کعبه می‌رفتند و با ازلام یاد شده بوسیله مسئولِ آن قرعه می‌انداختند. پس آنچه که نشان می‌داد، عمل می کردند.

ص: ۱۷۹

خلفا (۱) نیز برقرار بود، تا اینکه خلافت کم کم جای خویش را به سلطنت داد و استبداد جای شورایی را گرفت.

حکومت حرمین در طول دورانهای گذشته خود همواره از مرکز خلافت اسلامی دستور می‌گرفته است؛ نخستین شخصی که در دوران پیامبر صلی الله علیه و آله به امارت مکّه رسید، «عتاب بن اسید» بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از فتح مکّه به هنگام خروج به جنگ حنین در نیمه اول از سال هشتم هجری او را بر امارت این شهر برگزید.

خلافت پس از خلفا در سال ۴۰ هجری به امویان منتقل گردید که در آغاز «عبداللّه بن زبیر» چند سالی بر مکّه مسلط گردید تا اینکه بوسیله «حجاج بن یوسف ثقفی» این ریاست بازپس گرفته شد و در سال ۷۳ هجری در اختیار امویان قرار گرفت.

در سال ۱۳۲ هجری خلافت به عباسیان منتقل شد این خلافت تا سال ۳۵۸ هجری همچنان در دست ایشان بود. در این مدت حدود یکصد امیر- از اشراف و غیر اشراف- بر مکّه امارت کردند. در سال یاد شده حکومت مکّه به فاطمیان برگشت و «جوهرالقائد» در آن امارت نمود. سپس «معزّالدین اللّه عبیدی» بدان وارد گردید. از آن پس خطبه را در تمام سرزمینهای اسلامی از بغداد تا حلب و بصره بنام خلیفه عباسی می‌خواندند و از حلب تا حرمین و سایر سرزمینهای عرب خطبه را به نام عبیدیان می‌خواندند. این بدان علت بود که «جعفر بن محمد بن حسن الثائر بن موسی الثانی فرزند عبد اللّه بن موسی الجون بن عبد اللّه محض بن الحسن مثّنی بن الحسن سبط فرزند امیر المؤمنین علی ابی‌طالب علیه السلام در همان سال بر مکّه غلبه کرده بود و آن را بدست گرفته بود. نامبرده از بیم عباسیان به سوی «معزّالدین اللّه عبیدی» پادشاه مصر روی آورد و معزّ در نامه‌ای، ولایت

۱- هیچ گاه دستورات اسلامی و روش حکومت رسول خدا صلی الله علیه و آله به صورت شورایی و به اصطلاح‌دموکراتیک نبوده است. زیرا معتقدیم تمامی افعال و کردار و گفته های پیامبر صلی الله علیه و آله براساس وحی و دستورات الهی صورت می‌گرفته است این مطلبی است که اهل سنّت نسبت به آن اعتقاد نداشته و یا اعتقاد آنان کم رنگ می باشد. گو اینکه این اعتقاد به جهت شرعی نمودن داستان سقیفه بنی ساعده و تشکیل این شورا است که دارای هیچگونه پایه و اساس شرعی نبود. آنان این چنین می‌گویند: که رسول خدا صلی الله علیه و آله همواره کارها را به صورت شورایی عمل می‌کرده است که خلافت ابوبکر و عمر و ... و به طور کلی سقیفه را شرعی جلوه دهند. «مترجم»

ص: ۱۸۰

مکّه را برای او نوشت و از این زمان بود که حکومت اشراف بر مکّه آغاز گردید. این حکومت پس از او در فرزنداتش تا سال ۴۵۵ هجری ادامه داشت و در این سال نوه برادر او هاشم: که «محمد بن جعفر بن عبداللَّه بن هاشم» بود به ولایت و حکومت مکّه رسید. پس از او فرزنـدانش که به «هواشم» معروف بودنـد حکومت را تـا سال ۵۹۷ هجری در اختیـار داشـتند. حکومت این گروه همراه با ظلم و ستم فراوانی بود. بطوری که آخرین آنها «مکثر ابن عیسی» مالیاتی بالغ بر هفت دینار را بر حجاج بیت اللَّه الحرام قرار داد. که این مالیات در «عیذاب» یا «جدّه» از هر شخصی که از راه مصر به مکّه وارد می گردید، دریافت می‌شد. مردم از «صلاح الدین ایوبی» استمداد طلبیدنـد و نامبرده با مـذاکره ای که با مکثر انجام داد، مالیات وضع شـده را لغو نمود. طبق این قرارداد صـلاح الدین ایوبی هزار اردب (۱) گندم برای او ارسال می کرد.

از این پس، سخنرانان مکّه به هنگام خطبه خود بعد از دعا به خلیفه عباسی و امیر مکّه به صلاح الدین دعا می کردند.

بعد از مکثر، شـریف «قتاده» در سال ۵۹۷ هجری، بر مکّه مسـلط گردید وی از نسل هفتم نواده های «شـریف عبداللَّه» برادر شـریف «جعفر بن محمـد بن حسن الثـائر» بوده قتاده مردی با شـهامت، جوانمرد، شـجاع و دارای همتی بلنـد بود بطوریکه سـرزمین حکومت خود را از یمن تا مدینه گسترش داد. لیکن مردم یمن در دوران ولایت فرزندش «حسن» به علت سوء رفتارش بر مکّه غلبه یافتند و تا سال ۶۳۰ هجری اداره امور آن را در دست داشتند. پس از آن شریف «راجح بن قتاده» بر مکّه مسلط گردید و از آن پس امارت این شهر هماننـد توپی در دست قدرتمنـدان دست بـدست می‌شـد، به طوری که هر فرد قوی آنرا از فرزندانش یا از فرزندان برادرش باز پس می گرفت و حکومت آنان گاه تابع پادشاهان مصـر بود و گاه به علت درگیری پادشاهان مصر در جنگهای صلیبی، در زیر نفوذ پادشاهان یمن قرار می گرفت.

این مطلب بویژه پس از درگذشت «ملک کامل» رایج بود که در خطبه حرمین

۱- پیمانه مصری برای حبوبات که معادل ۹۸۰/ ۱ هکتولیتر می‌باشد. «مترجم»

ص: ۱۸۱

این‌گونه به او دعا می‌کردند: «صاحب مکّه و عبیدها، والیمن و زبیدها، و مصر و صعیدها، والشام و صنادیدها، والجزیره و ولیدها، سلطان القبلتین، وربّ العلامتین، وخادم الحرمین الشریفین، المحترمین: الملک الکامل خلیل أمیرالمؤمنین».

نخستین شخص از پادشاهان یمن که در آن دوران حکومت خود را مستقل گردانید، «نورالدین بن عمر بن علی بن رسول» بود که از سوی ملک الکامل پادشاه مصر تعیین گردیده بود وی از این پس خود را «الملک المنصور» نامید.

حکومت مکّه همچنان بدین منوال و در این گیرودار بود تا اینکه ولایت آن در سال ۶۶۷ هجری به شریف «أبی نمی بن حسن بن علی بن قتاده» رسید. وی خطبه را به نام «بیبرس» پادشاه مصر خواند و او را به مکّه دعوت کرد که نامبرده هم قبول کرد و در همان سال حج گزارد. ابونمی همچنان امارت مکّه را به عهده داشت تا اینکه سرانجام میان او و سربازان مصری اختلاف افتاد و به جنگهایی منتهی گردید که وی در پایان سال ۷۰۱ هجری به نفع دو فرزندش «حمیضه» و «رمیثه» از امارت کنار رفت؛ لیکن برادر آنها «ابوالغیث بن ابی نمی» بر آن دو غلبه کرد و امارت را بدست گرفت.

در دوران ولایت «ابوالغیث»، در سال ۷۱۲ هجری سلطان «ناصرمحمد بن قلاوون» حج بجای آورد. امارت همچنان در دست ابن قلاوون بود تا اینکه سرانجام در سال ۷۱۴ هجری برادرش «حمیضه» بر او غلبه کرد و او را به قتل رسانید. سپس در ضیافتی برادران خود را دعوت کرد و جسد بریان شده او را به نمایش گزارد در حالیکه بر سر هر یک از آنان غلامی با شمشیر و آماده ایستاده بود. وی امیر مکّه بود تا اینکه در سال ۷۱۸ هجری برادرش «رمیثه» بر او غلبه کرد و «حمیضه» از بیم جان خویش از مکّه گریخته و در حال گریز درگذشت.

ارتش مصر به مکّه یورش آورد و «رمیثه» را دستگیر کرد و به پادشاه مصر «ملک ناصر» تحویل داد. وی شریف «عطیفهٔ بن أبی نمی» را جایگزین رمیثه گردانید. ملک ناصر در سال ۷۲۲ هجری رمیثه را آزاد کرد و او را به همراه برادرش در ولایت مکّه شریک کرد. سپس «عطیفه» به مصر عزیمت نمود و در سال ۷۴۳ هجری در آن جا درگذشت. «رمیثه» به تنهایی امیر مکّه بود تا اینکه «ملک الکامل شعبان» پادشاه مصر در

ص: ۱۸۲

سال ۷۴۶ هجری ولایت مکّه را در اختیار فرزند وی، شریف- «عجلان بن رمیثه»-، قرار داد. سپس «سلطان حسن بن محمد الناصر» در سال ۷۶۰ هجری او را عزل نمود، لیکن نامبرده مجددا از سوی «ملک منصور محمد» به امارت مکّه برگزیده شد و تا سال ۷۶۶ هجری همچنان بر آن پست باقی بود تا سرانجام در همین سال درگذشت. پس از او شریف «احمدبن عجلان» امارت مکّه را در دست گرفت، در این زمان به دستور «ملک منصور» مالیاتی که بر اشیاء ورودی به مکّه قرار داده شده بود لغو گردید. و در مقابل لغوِ مالیات برای امیر مکّه یکصد و شصت هزار درهم و هزار اردب (۱) گندم ارسال می‌نمود.

سپس الغای مالیات بر «باب الصفا» به دستور وی نوشته شد.

امارت مکّه همچنان در دست فرزندان او بود تا اینکه بالاخره به دستور پادشاه مصر شریف «حسن بن عجلان» به عنوان نیابت او در ولایت حجاز منصوب شد و فرزندش شریف «برکات» به عنوان امیر مکّه منصوب گردید. برکات دانشمندی فاضل و سخنگویی توانا بود که به دعوت «ملک برسبای» پادشاه مصر، با تشریفات گسترده ای به آن دیار سفر کرد و در مراجعت خود به مکّه تعدادی از علمای آن جا را به همراه آورد؛ وی در سال ۸۵۹ هجری در مکّه درگذشت و شریف «محمدبن برکات» جایگزین او گردید.

وی یکی از بهترین امرای این دیار به شمار می‌آمد که در کارهای خود عدالت و انصاف به خرج می‌داد و حسن رفتار و همدلی و همزبانی او با مردم زبانزد همه گردیده بود.

او در سال ۸۷۷ هجری و در دوران سلطان قایتبای به مصر سفر کرد که در آن دیار همانند بزرگان از او استقبال و پذیرایی شد و سپس با اجلال و تکریم به مکه مراجعت نمود؛ در دوران ولایت او بر مکه، در سال ۸۸۴ هجری سلطان قایتبای حج بجا آورد و در این سفر وی مدرسه خود را که در سمت شرقی متصل به حرم می‌باشد بنا کرد. بعدها این مدرسه به تصرف فرزندان غالب درآمد که تا کنون نیز در دست آنان قرار دارد.

۱- پیمانه مصری برای حبوبات که معادل ۱/۹۸۰ هکتولیتر می‌باشد.

ص: ۱۸۳

«محمدبن برکات» همچنان امیر مکّه و ولایت حجاز بود تا اینکه سرانجام در سال ۹۰۳ هجری درگذشت و فرزندش «برکات» پس از او به امیری مکّه برگزیـده شـد امـارت مکّه همچنـان در دست او و برادرانش دست به دست می‌گشت تـا اینکه در سال ۹۱۰ هجری خودش به تنهایی عهـده‌دار آن گردیـد و در سال ۹۱۸ هجری «سـلطان غوری» نماینـده‌ای به سوی او فرسـتاد و او را به مصـر دعوت نمود. لیکن او عذر آورد و فرزندِ خود شریف ابونمی را- که هشت ساله بود- به نیابت از خود به مصر فرستاد.

سلطـان پس از پـذیرایی گرمی که از او به عمـل آورد، او را به سوی پـدر فرسـتاد در حـالی که وی را در ولایت مکّه و سـرزمینهای حجاز شریک پدر گردانید.

هنگامیکه «سـلطان سـلیم»- در سال ۹۲۲ هجری- بر مصـر غلبـه کرد آن دو را بر امـارت مکّه ابقـا کرد. شـریف «ابـونمی» کـه برای دیدارش به مصـر سـفر کرد مورد اسـتقبال گرم او قرار گرفت، سپس دستور قتل «حسین آغا کردی» را- که از سوی غوریان بر جدّه حکومت می‌کرد- همراه او فرسـتاد. وی هنگامیکه به جدّه رسـید، «آغا» را دسـتگیر کرد و غرق نمود و شخص دیگری را به جای او منصوب کرد و از این پس سرزمین حجاز و یمن زیر نفوذ دولت علیّه (عثمانی) قرار گرفت.

شریف «ابونمی» در میان اشراف، انسان دوستی آزاده به شمار می‌آمد که از نظر عقل و تدبیر و فضل و دانش و تدبیر امور در مقامی بس نیکـو قرار داشت. اشـراف «بنی حسن» (که هم اکنـون حکـومت می‌کننـد) و «بنی زیـد» و «بنی برکـات» (که پیش از «محمـدبن عون» حکومت می‌کردند) و «بنی ثقبه» (که در سرزمین عرب پراکنده‌اند) همه آنها از نسل او به شمار می‌آیند.

«ابونمی» در سال ۹۹۲ هجری وفات نمود و پس از او فرزندش شریف «حسن» امارت را بدست گرفت؛ او که شخصی عالِم، فاضل و ادیبی دانشـمند بود، به پیروی از روش پـدر در اداره امور آن مکان گام برمی‌داشت و در کارهای خود عدالت و بخشـش و صـفات برجسـته اخلاقی و نیکـو را که از پـدر به ارث برده بـود، به اجرا درآورد. او سرسلسـله اشـراف حسـنی بود که «محمـدبن عون» جدّ خانواده حاکم کنونی نیز از آنها است.

ص: ۱۸۴

او همان شخصی است که «دارالسعاده» مکّه را به سال ۹۶۷ هجری بنا کرده و آن را جایگاهی برای امارت خویش و امارت خلفای پس از خود- به مدتی دراز و طولانی- قرار داد که درباره وصف آن جایگاه و تاریخ بنای آن بعضی سروده اند:

إنّ بیتا بناه خیر ملیك أسّس الملك كفُّه وأشاده

فاق فی وصفه وحسن تباه كلّ قصر لأهل العلا والسیاده

جاء تاریخ وصفه فی نصیف أنا بیت الملوك دارالسعاده

شریف حسن همچنان ولایت حجاز را به دست داشت تا اینکه سرانجام در سال ۱۰۱۰ هجری درگذشت. از آن پس منصب شرافت میان فرزندان و برادرزاده های او دست به دست می‌گشت تا اینکه در سال ۱۰۴۳ هجری «شریف زید بن محسن بن الحسین بن الحسن بن ابی نمی» به آن منصب رسید. نامبرده شخصی بلند همت و شجاع بوده و در اداره ولایت به خوبی از خود مهارتی شایسته نشان داد و همچنان اداره آن را به خوبی به عهده داشت تا اینکه سرانجام در سال ۱۰۷۷ هجری وفات نمود و فرزندش شریف «سعد» پس از او عهده دار ولایت گردید، لیکن مکّه را به عنوان قهر ترک نموده و به مدت ۲۱ سال از آن شهر دور بود. شریف «برکات بن محمدبن ابراهیم بن ابی نمی» پس از او ولایت را بدست گرفت و در سال ۱۰۹۴ هجری درگذشت. پس از او فرزندش شریف «سعیدبن برکات» امارت را بدست گرفت لیکن شریف «سعید بن سعید بن زید» بر او غلبه نمود، سپس سعیدبن برکات عزل گردید و شریف «عبداللّه بن هاشم» جایگزین او گردید و پس از او «احمدبن غالب» جایگزین شد که در سال ۱۱۱۳ هجری درگذشت.

مجدداً شریف «سعدبن زید» به امارت رسیده و از این پس بصورت متناوب چندین بار ولایت در دست او و فرزندش «شریف سعید» قرار گرفت هنگامیکه شریف «سعد»- در سال ۱۱۱۶ هجری دور از مکّه- در «عابدیه» درگذشت امارت در دست فرزندش شریف «سعید» قرار گرفت که تا هنگام مرگش یعنی سال ۱۱۲۹ هجری در این پست باقی بود.

وی شخصی والامقام، دانشمند، مآل اندیش و شجاع بود که پس از او امارت در میان فرزندان و برادرزاده‌هایش دست به دست گردید تا اینکه شریف «یحیی بن برکات»

ص: ۱۸۵

بر آنان غلبه نمود و فرزنـدش شـریف «برکات بن یحیی» در سالهای ۱۱۳۴- ۱۱۳۶ بر این مسـند تکیه زد. سـپس امارت مکّه به «بنی سعیـد» عودت داده شـد و همچنان به واسـطه آنان اداره می‌شـد تا اینکه نواده او شـریف «سـروربن مساعـدبن سـعیدبن زید» در سال ۱۱۸۶ هجری امارت را بدست گرفت. او که معروف به بلند همتی، صفات برجسته و شجاعتی سرآمد بود، با اعراب «شروق» و قبایل «حَرْب» از درِ جنـگ درآمـد و چنـدین بـار بر آنـان پیروز گردیـد که در نتیجه تمـامی سـرزمین حجـاز را زیر فرمان خود درآورد و قدرت او قسـمتهای فراوانی از بلاد عرب را دربرگرفت. وی همچنان بر این امارت باقی ماند تا اینکه سـرانجام در سال ۱۲۰۲ هجری درگـذشت. پس از او شـریف «عبـدالمعین بن مساعـد» به امارت رسـید، لیکن پس از اندک مدتی به نفع برادر خود شـریف «غالب» کنـار رفت. در دوره شـریف غالب وهابیان به قـدرت رسـیدند و جنگهای فراوانی میان او و وهابیون اتفاق افتاد که اگر «محمـدعالی پاشـا» والی مصـر از سوی دولت علیّه (عثمانی) به کمک او نمی‌شـتافت، وهابیان بر او غلبه می‌کردنـد. «محمـدعلی پاشا» لشـکری از سربـازان مصـری را به سـرکردگی فرزنـدش «طوسـون» و فرزنـد دیگرش «ابراهیم» به این دیـار گسـیل داشت. ابراهیم جمـع آنـان را پراکنده کرد، سـرزمین آنان را به تصـرّف درآورده و رییس آنان «عبداللّه بن‌سـعود» را اسـیر کرد و نزد پدرش در مصـر فرسـتاد. در سال ۱۲۲۸ هجری «محمدعلی» به سوی سـرزمین حجاز آمد و از سوی شـریف «غالب» در جده مورد استقبال قرار گرفت و در حالی که هر یک از دیگری بیم داشـتند در خـدمت او به سوی مکّه رهسـپار گردیـد. سـرانجام محمـد علی شـریف غالب و فرزنـدانش را دستگیر کرد و آنان را از راه «قصیر» به سوی مصر فرستاد.

آنان در ۱۷ محرم سال ۱۲۲۹ هجری به قاهره وارد شدنـد و برخوردی محترمانه با آنان به عمل آمد. شـریف تا ۱۹ شعبان در آن جا باقی مانـد، سـپس مطابق اراده سـلطانی به همراه فرزنـدانش به سوی سـلانیک حرکت کرد و تا هنگام مرگش در سال ۱۲۳۱ هجری همچنان در آن جا باقی ماند. پس از مرگ او به فرمان سلطان فرزندان او به مکّه بازگشتند.

مدّت امارت شریف «غالب» بر مکّه ۲۷ سال بود که تمامی آن را در جنگ با وهابیان سپری نمود. او مردی بلند همت، با شـهامت و تیزهوش بود. هنگامیکه به مصر تبعید

ص: ۱۸۶

گردیـد، محمدعلی، شـریف در اواخر ذی‌القعده سال ۱۲۲۸ هجری «یحیی بن سـرور» را جایگزین او گردانـد و از این پس سـرزمین حجاز به زیر سـلطه و نفوذ مصـر درآمـد. شـریف «شـنبر» از سوی محمـدعلی، نظارت بر کارهای عرب را عهـده دار گردیـد که این مطلب کینه و بدخواهی میان او و «یحیی» را بوجود آورد و آنچنان این دشمنی بالا گرفت که «یحیی»، «شنبر» را در برابر «باب الصفا» به قتل رسانیـد و به «بدر» گریخت. شـریف «عبدالمطلب ابن غالب» به دسـتور «احمد پاشا یکن» بر مسـند ولایت مکّه تکیه زد، لیکن «محمـد علی پاشا» فرمان داد که شـریف «محمـد بن عون» را که در آن هنگام در مصـر بر او وارد گردیده بود عهده دار امارت مکّه گرداند؛ پیش از آن هم نامبرده از سوی محمدعلی پاشا به امارت «تربه» و «عسیر» برگزیده شده بود.

شریف «عبـدالمطلب» به سوی طائف حرکت کرد و جمع کثیری از عرب را گرد خود جمع کرد و با «احمـد پاشا» جنگیـد، لیکن در این جنگ متواری گردیـد و از شـریف «محمـدبن عون» تقاضای امان نمود که او نیز شـریف «عبدالمطلب» و شـریف «یحیی» را امان داد و بنابر دسـتور محمـدعلی آن دو را به همراه «عبـداللّه بن فهیر» و دیگران به مصـر فرسـتاد. هنگامی که به مصـر رسـیدند از سوی محمدعلی مورد احترام و تکریم قرار گرفتند و پس از گذشت یکسال مجدداً آنها را- به استثنای- شریف «یحیی»- به مکّه برگرداند و یحیی همچنـان در مصـر باقی بود تا اینکه در سال ۱۲۵۴ هجری درگـذشت. پس از آن میان «احمـد پاشا یکن» و شـریف «محمد» اختلاف افتاد که در نتیجه محمد علی آنان را احضار کرد و «احمد پاشا» را به مکّه برگردانید و شـریف «محمد بن عون» را در مصـر نگاه داشت.

محمـد بن عون همچنـان در مصـر باقی بود تا اینکه ولایت حجاز در سال ۱۲۵۶ هجری- در دوران سـلطان عبدالمجید (عثمانی)- از دست محمدعلی خارج گردید و به فرمان سلطان بن عون به امارت مکّه منصوب گردید.

او مردی عاقل، تیزهوش، خوشقدم، باشخصیت بود و به علم و علما علاقه مند بود.

وی زمـانی طولـانی امیر حجـاز بود و بـا درایت و حسن تـدبیر آن را اداره می‌نمود. در سـال ۱۲۶۳ هجری برای خـاموش کردن فتنه «فیصل بن ترکی» امیر ریاض روی بدان سو نهاد و پس از تعیین خراج برای فیصل که موظف گردید سالانه مبلغ ده هزار ریال به

ص: ۱۸۷

دولت بپردازد، با او از درِ صلح درآمد.

ابن عون همچنـان والی مکّه بود تا اینکه سـرانجام در ۱۳ شعبان سال ۱۲۷۴ هجری درگذشت و پس از او فرزندش شـریف «عبداللَّه پاشا» برای این پست تعیین گردید.

وی نخستین شـریفی بود که دارای مقـام وزارت و لقب پاشـا گردیـد. او در آسـتانه (اسـتانبول) پرورش یافت و در همان جا به علوم شرعیه و تفسـیر و حدیث و ادبیات پرداخت و بر این علوم مسلّط گردید. شریف «عبداللَّه پاشا» در سال ۱۲۷۵ هجری هنگامی به جده رسید که کشتی های انگلیسی بدان شهر وارد شده بودند و در اینجا بود که نمایندگان انگلیسی از او تقاضای کمک برای رسیدن به مکّه نمودنـد؛ امّا نامبرده از پـذیرش این مسـئولیت شانه خالی کرد و به آنها گفت: «از سـرزمینی که دارای هیـچ نوع گیاه و درختی نمی باشد، چه می‌خواهید؟ در حالی که از آن بی نیاز می‌باشید».

این جواب آنان را قانع نمود و پس از آنکه او راهی مکّه شـد نماینـدگان انگلیسـی هم به دیارشان بازگشـتند. در سال ۱۲۷۷ هجری برای استقبال از «سعید پاشا» والی مصر به سوی مدینه حرکت کرد و از آنجا به همراه وی به قاهره سفر کرد.

سپس از آنجـا پس از احترام و عزّت فراوانی که شـد و منـاسب مقـام او بود، به مکّه بازگشت. وی همچنان امیر مکّه بود تا اینکه در تاریخ ۱۴ جمادی الاخر سال ۱۲۹۴ هجری وفات نمود. پس از او برادرش شـریف «حسن پاشا» به جانشـینی وی تعیین گردید و برای احراز این مقام از آستانه (استانبول) به سوی مکّه حرکت نمود.

او فردی با تقوا، زاهد و صالح بود و از صفات اخلاقی نیکویی برخوردار بود.

حکومت او تـا سال ۱۲۹۷ هجری ادامه داشت امّا در این سـال در حـالیکه کـاروان عظیمی از همراهیان او به دنبالش بودنـد، هنگام ورود به جـده ناگاه مردی افغانی برای بوسـیدن دست وی پیش آمد و بوسـیله خنجری پهلوی او را شـکافت! شـریف به همین سـبب پس از دو روز در حالی که سرتاسر حجاز را پرده ای از غم و سوگواری گرفته بود درگذشت.

سپس جنازه او را به مکّه بردنـد و از آن پس مکّیان به او لقب «شـهید» دادند. شـریف «عبدالمطلب» برای سومین بار به امارت رسـید لیکن به علّت اختلاف شدیدی که میان او و سایر اشراف وجود داشت در سال ۱۲۹۹ هجری از کار برکنار گردید.

ص: ۱۸۸

پس از عزل او، شریف «عون الرفیق بن محمدبن عون» جانشین او گردید.

وی به صورتی عمل نمود که قدرت اشراف گذشته را از نو بوجود آورد و با گسترش نفوذ خود بر اعراب و مأمورین ترک دارای آنچنان قدرتی گردید که حتّی والی‌ها (۱) همانند زیردستانی نزد وی انجام وظیفه می‌کردند! لیکن در دوران «عثمان نوری پاشای اول» بود که شریف نتوانست در او نفوذ کند در نتیجه با یکدیگر درگیر شدند و در پایان با سعی و کوشش شریف «عون الرفیق» و هم دستان او در آستانه (استانبول) از ولایت حجاز معزول گردید. او در این هنگام در مکّه قدرت مطلق بود و آنچه که مورد نظر او بود انجام می‌گردید بطوری که به خواسته او بعضی خوشبخت، برخی بدبخت، گروهی آزاد و عدّه‌ای گرفتار می‌شدند. شریف عون، همانند وهابیان بود و یا نزدیک به رفتار آنان داشت، در دوران امارت خویش گنبدهای فراوانی را که بر روی قبرهای گوناگونی- به ویژه در «معلاة» و گنبد «عبداللَّه بن زبیر» و دیگران- را منهدم نمود.

بطوریکه حتی وی در نظر داشت گنبد حضرت آمنه و حضرت خدیجه (علیهاالسلام) را نیز منهدم نماید! لیکن به علت اعتراض شدید مردم از این کار منصرف گردید و همچنین به دستور نامبرده سنگ آسیابی که در جایگاه تولّد حضرت فاطمه- علیهاالسلام- در خانه حضرت خدیجه- علیهاالسلام- قرار داشت و ادّعا می‌کردند که آن سنگ به عنوان سنگ آسیاب حضرت در مدت زندگی در آن مکان استفاده می‌شده است، نیز محو گردید.

همچنین به دستور نامبرده دهانه «غارِ حراء» (۲) در کوه «ثور» نیز وسعت داده شد که دهانه این غار به هنگام پناه بردن رسول خدا صلی الله علیه و آله و همراهش ابوبکر در هنگام هجرت حضرت از مکّه به مدینه بوسیله تار عنکبوتی پوشیده شده بود و وسعت این دهانه پیش از این آنچنان کوچک بود که فقط یک نفر آن هم در حالی که خود را بر روی شکم می‌کشانید می‌توانست از آن جا عبور کند و به درون غار راه یابد را فراخ نماید. زیرا بر طبق ادّعای

۱- در این دوران علاوه بر وجود شریف نیز شخصی از سوی دربار عثمانی به عنوان والی تعیین گردید و به‌این دیار گسیل می‌شد. «مترجم»

۲- نویسنده اشتباهاً غار حراء را آورده است در صورتیکه منظور غار ثور در کوه ثور واقع در سه کیلومتری‌جنوب شهر مکه و در جنوب منطقه مَسْفَلَه قرار دارد. «مترجم»

ص: ۱۸۹

مردم تنها افراد سعادتمند و خوشبخت می‌توانستند بدان راه یابند و تیره بختان و اشقیا، راهی بدان نداشته‌اند.

وی با فراخ کردن دهانه غار، قصد داشته است که این توهّم را از میان بردارد؛ لیکن به نظر می‌رسد که در هر صورت نمی‌بایست این چنین اثری را که خود از آثار باقی مانده طبیعی آن زمان به شمار می‌آمده و بعنوان معجزه ای که طبیعت برای اشرف مخلوقات خداوند یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله بوجود آورده تا میان او و دشمنانش جدایی اندازد به این سادگی از بین برود.

او شخصی راحت طلب بود و امکانات وسیعی را برای راحتی خود فراهم آورده بود که از آن جمله است: وجود گروهی مطرب و آوازه خوان که همواره به گرد او فراهم آمده بودند و به صورت متناوب برای او طبل و نی می‌نواختند.

همچنین اتومبیلی را که از اروپا برای خود تهیه نموده بود و با آن به سوی طائف می‌رفت؛ لیکن همانند همه در پایان عمر مرگ به سراغ او نیز آمد.

شریف عون باغ بسیار زیبایی را در شمال جرول (در مکه) احداث کرد که «محمل مصری» در این مکان اردو می‌زد. نامبرده برای این باغ درختان بسیاری از مصر، هند، شام و جز اینها وارد کرد و شعبه ای از آب چشمه «زبیده» را نیز برآن جاری ساخت و گفته می‌شود: که در دوران خود بهشتی بوده است که نظیر آن در مکّه وجود نداشته است امّا هم اکنون آب آن قطع گردیده و درختان آن خشک شده و گلهای آن نابود گردیده و بصورت قطعه ای از جنگل در میان صحرا درآمده است بطوری که کلاغها بدان پناه برده‌اند و تنها فریاد عقابها و کرکس‌ها در آن جا شنیده می‌شود. سپاس خدای را که تنها او تغییر دهنده احوال است و آنچه که وجود دارد در دست اوست و اوست که بر همه چیز و همه کس قادر و تواناست.

«شریف عون» در روز دوشنبه ۱۶ جمادی الاول سال ۱۳۲۳ هجری در طائف به مرگ مشکوکی درگذشت و پس از او برادرش شریف «عبداللّه پاشا» که آن هنگام در آستانه (استانبول) اقامت داشت جانشین او گردید؛ لیکن در این هنگام «رابت پاشا» والی حجاز سعی نمود تا نظر پادشاه را به سوی شریف «علی پاشا فرزند عبداللّه بن محمد بن

ص: ۱۹۰

عون»- که در آن هنگام جانشین و قائم مقام شریف در مکّه بود- تغییر دهد که در این کار موفّق شد و او را به امارت مکّه برگزید؛ لیکن پس از مدتی بر اثر ظلم و جوری که «رابت پاشا» در حجاز انجام داد از سوی حاکم آستانه برکنار شد و به سوی پایتخت فراخوانده شد و پس از مصادره تمامی اموالش به «رودس» تبعید گردید.

اما شریف «علی پاشا» همچنان در طائف اقامت داشت تا اینکه در روز پنجشنبه ۱۸ شوال سال ۱۳۲۷، شورشی در میان برخی از مردمان مکّه و سربازان خلیفه پیش آمد که در نتیجه آن در حدود بیست نفر از طرفین کشته شدند؛ گفته می‌شد که: این شورش از سوی «شریف علی پاشا» بوجود آمده بود.

در روز دوم عزل شریف علی بود که تعیین شریف «عبداللّه پاشا»- که در آن هنگام در آستانه اقامت داشت- میان مردمان مکّه شایع گردید و سپس خبر فوت او رسید و امارت مکّه به دست شریف «حسین پاشا» فرزند «علی بن محمد بن عون» افتاد که در آن هنگام مدت بیست و هفت سال بود که در آستانه اقامت داشت هنگامیکه نامبرده به مکّه رسید شریف «علی» به همراه خانواده خویش به سوی آستانه حرکت کرد و زمانیکه به «سوئز» رسید، در مصر اقامت کرد و تا کنون در آن جا باقی مانده است.

اما «شریف حسین»، با همت و سعی و کوششی بی نظیر امارت بر مکّه را آغاز نمود و ابتدا تمامی قبایل عربی که قصد شورش به دولت را داشتند سرکوب کرد که در این راستا گاه گروهی از سربازان را به فرماندهی یکی از فرزندانش به سوی این جبهه‌ها می‌فرستاد ودر همان حال گروهی دیگر از سربازان را به سرکردگی فرزند دیگرش به سوی جبهه‌ای دیگر گسیل می‌داشت و بدین ترتیب امنیّت را بر سرتاسر حجاز حکمفرما نمود.

دیگر از کارهای پسندیده او این بود که دستمزد کرایه شتران از مکّه به مدینه و سپس تا «ینبع» را به بیست و چهار ریال مجیدی رساند زیرا پس از آنکه این مبلغ به بیش از هفتاد ریال در دوران پیش برسد از طرف او به چنین مبلغی رسید. بطور کلی به همراه حکومتش، عدل، قضاوت، داوری قاطع و رفتاری مهربانانه به ارمغان آورد که خداوند بوسیله او به دولت و ملت سود فراوان رسانید و جایگزینی مناسب بود از خانواده شریف نبوی که خداوند بحقّ جدّش او را محفوظ و مؤید نگاه دارد. اینجانب در طول مدتیکه

ص: ۱۹۱

حضرت خدیو در مکّه اقامت داشتند، با او از نزدیک برخورد داشتم و او را فردی مهربان، کریم و دارای صفات برجسته یافتم. او در برخورد با مردم، رویی گشاده داشت و ادب سرتاپای وجودش را دربرگرفته بود.

در ابتدای سال ۱۳۲۹ هجری، شریف و همراهان او برای کمک و یاری دولت علیّه (عثمانی) در جنگ با «ادریسی» به سوی «عسیر» به حرکت درآمدند. که امیدواریم درگاه، ذات باری تعالی اصلاح ذات البین را به دست او قرار دهد و از خونریزی میان مسلمانان جلوگیری نماید، که این می‌تواند بهترین سرافرازی و اعتبار برای او در دو جهان باشد.

«جدول نام اشخاصی که از زمان فتح مکّه تا کنون بر مکّه امارت کرده‌اند»

این جدول برگرفته از «سالنامه حجازیه» است که در سال ۱۳۰۶ هجری در مکّه به چاپ رسید.

نام ت ا

عتاب‌بن اسید ۰۸

محرزبن حارثه ۱۳

قنفذ بن عمیر بن جدعان

نافع بن حارث خزاعی

خالدبن عاص بن هشام بن مغیره

احمد بن خالد

طارق بن مرتفع

حارث بن نوفل قرشی

علی بن عدّی بن ربیعه ۲۴

حارث بن نوفل قرشی

عبداللَّه بن خالد بن أسید

خالد بن عاص بن هشام

عبداللَّه بن عامر حضرمی

نافع بن حارث خزاعی

ابوقتاده انصاری ۳۶

قثم بن عباس

نام ت ا

عتبهٔ بن ابوسفیان ۳۹

مروان بن حکم

سعید بن عاص

عمربن سعید معروف به أشدق

خالد بن عاص مخزومی

عبداللَّه بن خالد بن أسید

عمروبن سعید أشدق ۶۱

ولیدبن عتبهٔ بن ابوسفیان

عثمان بن محمد بن ابو سفیان

حارث بن خالد مخزومی

عبدالرحمن بن زید بن خطاب

یحیی بن حکم ۶۴

عبداللّٰه‌بن زبیربن‌عوام (خلافت مکّه

را از سال ۶۴- ۷۳ به دست داشت.) ۶۴

حجاج بن یوسف ثقفی ۷۳

مسلمهٔ بن عبدالملک بن مروان ۷۵

ص: ۱۹۲

نام ت ا

حارث بن خالد مخزومی

خالدبن عبداللَّه قسری

نافع بن علقمه کنانی

یحیی بن حکم بن أبوالعاص

عمر بن عبدالعزیز بن مروان ۸۷

خالد بن عبداللَّه قسری

طلحهٔ بن داود ۹۷

عبدالعزیز بن عبداللَّه بن خالد بن

اسید محمدبن طلحهٔ بن عبداللَّه بن

عبدالرحمن عروهٔ بن عیاض

عبداللَّه بن قیس بن مخرمهٔ

عثمان بن عبیداللَّه بن عبداللَّه

بن سراقهٔ

عبدالعزیز بن عبداللَّه بن خالد ۱۰۱

عبدالرحمن بن ضحاک بن قیس ۱۰۱

عبدالواحد بن عبداللَّه

ابراهیم‌بن‌هشام بن‌اسماعیل‌مخزومی

محمدبن هشام بن‌اسماعیل‌مخزومی

نافع بن عبداللَّه کنانی

یوسف بن محمد ثقفی ۱۲۵

عبدالعزیز بن عمر بن عبدالعزیز ۱۲۶

عبدالواحد بن‌سلیمان بن‌عبدالملک

ابوحمزه خارجی

عبدالملک بن‌محمد بن‌عطیه سعدی

مروان بن محمد بن ولید

ولید بن عروه سعدی

محمدبن عبدالملک بن مروان

نام ت ا

داود بن علی بن عبداللَّه بن عباس ۱۳۲

عمربن عبدالحمید بن عبدالرحمن

عباس بن عبداللَّه بن معبد ۱۳۶

زیاد بن عبداللَّه حارثی

هیثم بن معاویهٔ عتکی خراسانی

سری بن عبداللَّه بن حرث ۱۴۳

محمد الحسن بن معاویه ۱۴۵

سری بن عبداللَّه

عبدالصمدبن علی بن عبداللَّه

محمد بن ابراهیم الامام ۱۴۷

ابراهیم بن یحیی بن محمد بن علی ۱۵۸

جعفر بن سلیمان بن علی بن عبداللَّه

عبیداللَّه بن قثم بن العباس ۱۶۶

حسین بن علی

احمدبن اسماعیل ۱۶۹

حماد بربری

سلیمان بن جعفر

فضل بن العباس بن محمد بن علی ۱۸۷

محمد بن عبداللَّه بن سعید بن مغیره

عباس بن موسی

عباس بن محمد الامام

عبداللَّه بن قثم

علی بن موسی

موسی بن عیسی بن محمد بن علی

داود بن عیسی بن موسی بن علی ۱۹۱

حسین بن الحسن بن علی الاصغر

علی بن محمد بن جعفرالصادق

ص: ۱۹۳

نام ت ا

عیسی بن یزید جلودی

هارون بن مسیب ۲۰۲

حمدون بن علی

یزیدبن حنظله

ابراهیم بن موسی الکاظم ۲۰۳

عبیداللَّه بن الحسن بن عبداللَّه

صالح بن العباس بن محمد

سلیمان بن عبداللَّه بن سلیمان بن علی

محمدبن سلیمان المذکور

حسن بن سهل

عبیداللَّه بن عبداللَّه بن الحسن

صالح بن العباس بن محمد ۲۱۸

اشاس چرکسی

محمدبن داود بن عیسی

علی بن عیسی بن جعفر ۲۳۲

عبداللَّه بن محمد بن داود ۲۳۹

محمد بن سلیمان بن عبداللَّه

محمد بن المنتصر

ایتاح ترکی

عبدالصمد بن موسی ۲۴۷

جعفربن فضل

اسماعیل بن یوسف

عباس بن مستعین ۲۵۲

محمدبن طاهر بن الحسین

عیسی بن أحمدبن منصور

محمدبن احمدبن عیسی

علی بن الحسن هاشمی

نام ت ا

موفق طلحهٔ بن متوکل ۲۵۶

ابراهیم بن محمد بن اسماعیل عباسی

ابومغیره محمد بن احمدبن عیسی

ابوعیسی بن محمد

فضل بن عباس بن حسن

هارون بن محمد بن اسحق

احمدبن طولون

محمدبن أبی الساج

عج بن محلب ۲۷۹

ابن مهلب

مؤنس خادم

ابن محارب ۳۰۱

حافظ أبوالفضل

ابوطاهر قرمطی

قاضی شریف ابوجعفر محمد

عیسی بن ابوجعفر

ابوالفتوح حسین بن جعفر

حسن بن جعفر ۳۸۵

ابوالطیب بن داوود

شریف محمد بن حسن بن جعفر ۴۳۰

شریف محمدبن جعفر بن محمد ۴۵۵

شریف قاسم بن محمد ۴۸۴

شریف فلیته بن قاسم ۵۱۸

شریف هاشم بن فلیته ۵۲۷

شریف قاسم ملقب به «عمدهٔالدین» ۵۴۹

شریف عیسی ملقب به «قطب‌الدین» ۵۵۷

شریف مالک بن فلیته ۵۷۰

ص: ۱۹۴

نام ت ا

شریف قاسم

شریف قطب‌الدین عیسی

شریف داودبن عیسی ۵۷۰

شریف مکثربن عیسی ۵۷۱

شریف قاسم‌بن مهنا

شریف مکثربن عیسی ۵۸۷

شریف قاسم بن مهنا

شریف بکربن عیسی

شریف محمدبن مکثر

شریف قتادهٔ بن ادریس ۵۹۷

عبداللَّه بن محمدثائر بن موسی

مثنی بن حسن

شریف حسن بن قتاده ۶۱۷

نورالدین علی بن عمر بن رسول ۶۱۹

صارم‌الدین یاقوت بن مسعود ۶۲۶

طغتکین ترکی و راجح بن قتاده که این دو چندین بار امارت را از ۶۳۰

یکدیگر گرفتند. ۶۵۲

شریف حسن بن علی بن قتاده

شریف جمازبن حسن بن قتاده ۶۵۲

شریف راجح بن قتاده ۶۵۲

شریف غانم بن راجح بن قتاده ۶۵۲

شریف ابونمی علی بن قتاده

شریف جمازبن شیحهٔ حسینی ۶۸۸

شریف ابونمی علی بن قتاده

حمیضه ورمیثهٔ این‌دو چندین‌بارامارت ۷۰۱

را با هم و نیز تنهایی به دست گرفتند.

عطیفه و ابوالغیث

نام ت ا

ثقبه و عجلان فرزندان رمیثه این دو ۷۴۰

چندین بار به امارت رسیدند

شریف سندبن رمیثه ومحمد بن‌عطیفه ۷۶۴

ص: ۱۹۵

نام ت ا

شریف ابوطالب بن حسن ۱۰۱۰

شریف ادریس بن حسن ۱۰۱۲

شریف محسن برادرزاده إدریس ۱۰۳۴

شریف احمد بن عبدالمطلب ۱۰۳۷

شریف مسعود بن ادریس ۱۰۳۹

شریف عبداللَّه بن حسن ۱۰۴۰

شریف محمد بن عبداللَّه به همراه زید ۱۰۴۱

شریف نامی بن عبدالمطلب ۱۰۴۱

شریف زید بن محسن ۱۰۴۲

شریف سعد بن زید ۱۰۷۷

شریف برکات بن محمد ۱۰۸۳

شریف سعید بن برکات ۱۰۹۴

شریف احمد بن زید ۱۰۹۵

شریف سعید بن سعد بن زید ۱۰۹۹

شریف احمد بن غالب ۱۰۹۹

شریف محسن بن حسین ۱۱۰۱

شریف سعید بن سعد ۱۱۰۳

شریف عبدالمحسن بن احمد ۱۱۱۳

شریف سعد بن زید ۱۱۱۳

شریف عبدالکریم بن محمد ۱۱۱۳

شریف سعید بن سعد ۱۱۱۶

شریف عبداللَّه بن سعید ۱۱۲۹

شریف یحیی بن برکات ۱۱۳۰

شریف مبارك بن احمد ۱۱۳۲

شریف عبداللَّه بن سعید ۱۱۳۶

شریف محمد بن عبداللَّه ۱۱۴۳

شریف مسعود بن سعید ۱۱۴۵

شریف محمد بن عبداللَّه ۱۱۴۵

شریف مسعود بن سعید ۱۱۴۶

نام ت ا

شریف مساعد بن سعید ۱۱۶۵

شریف جعفربن سعید ۱۱۷۲

شریف مساعد بن سعید ۱۱۷۳

شریف عبداللَّه بن سعید ۱۱۸۴

شریف احمد بن سعید ۱۱۸۴

شریف عبداللَّه بن حسن ۱۱۸۴

شریف احمد بن سعید ۱۱۸۴

شریف سرور بن مساعد ۱۱۸۶

شریف عبدالمعین بن مساعد ۱۲۰۲

شریف غالب بن مساعد ۱۲۰۲

شریف یحیی بن سرور ۱۲۲۸

شریف محمد بن عبدالمعین ۱۲۴۲

شریف عبدالمطلب بن غالب ۱۲۶۷

شریف محمد بن عبدالمعین ۱۲۷۲

شریف عبداللَّه پاشا فرزند ۱۲۷۴

محمدبن عون

شریف حسین پاشا ۱۲۹۴

شریف عبدالمطلب بن غالب ۱۲۹۷

شریف عون الرفیق فرزند محمد ۱۲۹۹

ابن عون

شریف علی پاشا فرزند عبداللَّه ۱۳۲۳

شریف عبدالاله پاشا فرزند محمد ۱۳۲۷

ابن عون

شریف حسین پاشا ابن علی فرزند

محمد بن عون ۱۳۲۷

نام برخی از افراد یاد شده در جدول با آنچه در کتاب مرآة الحرمین و دیگر تواریخ آمده است تفاوت دارد.

ص: ۱۹۶

وهّابیان و محمدعلی در حجاز

در سال ۱۱۴۲ هجری مردی از اعراب بـادیه «نجـد» ظهـور نمود که نـام وی «محمـدبن عبـدالوهاب» بود. او که در مکّه نزد برخی از علما و بزرگان علومی را آموخته بود، بدعتی را در دین اسلام بوجود آورد و به تبلیغ آن پرداخت.

نظریـات او شدیـدتر از اعتقادات «احمـدبن حنبل» بود و گاه در برخی موارد غلوّ فراوانی داشت. او در میان قبایل و تجمع های عرب حرکت کرد و عقیده خود را بر آنان عرضه می‌نمود بطوریکه جمع فراوانی بدو پیوستند و همچنان پیروان او رو به افزایش نهادند تا آنجا که برای خود قدرتی بوجود آوردند و مردمان بادیه از او بیم داشتند.

هنگامیکه ماههای حـج نزدیک گردیـد، «عبدالوهاب» بیست نفر از پیروان خویش را به سوی شـریفِ مکّه «مسعودبن سعیدبن زید» فرستاده. و مذهب خود را بر او عرضه نمود.

همچنین از او درخـواست نمـود که به حـج مشـرف گردد. لیکن شـریف بـا آنـان از در مخـالفت پیش آمـد و به دسـتور وی همگی دستگیر و به زندان افکنده شدند. شخصی از میان آنان گریخت و خود را به «درعیّه» مرکز وهابی ها رسانید و آنها را از جریان مطّلع گردانید. پس از آن تا سال ۱۲۰۵ هجری این گروه در ممنوعیت حج به سر می‌بردند. در همین سال شریف «غالب» امیر مکّه بود که از او درخواست حـج نمودنـد لیکن موافقت نکرد و در نتیجه با او درگیر جنگ گردیدنـد و با اینکه «محمـدبن عبدالوهاب» در سال ۱۲۰۷ هجری درگـذشت همچنـان پیروان او تا سال ۱۲۱۳ هجری به جنگ و درگیری ادامه دادنـد که در این مـدت زمان در حـدود پـانزده جنـگ میـان آنـان رخ داد که در تمـامی این جنگهـا وهابیـان بـا شـکست روبه رو گردیدنـد، لیکن در آخرین جنـگ که به «غزوۀالخرمه» معروف شد پیروزی آشکاری نصیب آنان گردید.

در این سال پیمان صلحی میان شریف «غالب» و «عبدالعزیزبن محمدبن سعود» امیر درعیه صورت پذیرفت، نامبرده به کمک وهّابیان بپا خواست و در نظر داشت که

ص: ۱۹۷

بدینوسیله سرزمین تحت نفوذ خویش را گسترش دهد و در این زمینه نیز آنچنان پیشرفت نمود که حتی نزدیک بود تمام اطراف جزیرهٔالعرب را به زیر نفوذ درآورد؛ در این پیمان صلح حدود منطقه تسلط هر یک از طرفین معیّن گردید و نیز شریف با حج وهّابیان در سال ۱۲۱۴ هجری موافقت نمود.

بنابراین «سعودبن عبدالعزیز» به همراه پیروان فراوان خود حج گزاردند؛ همچنین نامبرده در سال ۱۲۱۵ نیز با انبوهی از یاران خویش به مکّه آمد و حج گزارد. بعد از این حج میان او و اعراب شریف اختلافی پیش آمد که منجر به جنگ میان آنان گردید، این درگیریها به حدود سیزده جنگ میان طرفین منجر گردید که در آخرین جنگ که سال ۱۲۱۷ هجری بوقوع پیوست، «ابن سعود» بر طائف غلبه کرد و آن جا را به چنگ آورد.

همچنین در این سال پس از متفرّق شدن حاجیان شریف «غالب» ترسید و به همراه والی «شریف پاشا» به جدّه گریختند؛ همچنین در این هنگام مردمان مکّه نیز از بیم وهابیان استقرار نداشتند.

شریف «عبدالمعین بن مساعد» سپس نامه‌ای به سعود نوشت و در آن نامه امانِ همسایگان بیت اللّه الحرام را از او درخواست کرد و ضمن تأکید از پیروی او و خود را عامل او بر مکّه قلمداد نمود. وی آن نامه را به همراه بزرگانی از علما و اشراف مکّه برای او فرستاد. فرستادگان شریف در «وادی السیل» (واقع در دو منزلی مکه) با سعود ملاقات کردند و در اطاعت و پیروی از مذهبش با او پیمان بستند. سعود نیز بر ورقه ای کوچک امان نامه‌ای را برای آنان این چنین نوشت:

«بسم اللّه الرحمن الرحيم من سعود بن عبدالعزيز إلى كافهٔ أهل مكّه والعلما و الأغوات و قاضى السلطان، السّلام على من اتّبع الهدى أمّا بعد فأنتم جيران اللّه و سكّان حرمه آمنون بأمنه، إنّما ندعوكم لدين اللّه ورسوله. يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئاً وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضاً أَرْبَاباً مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ (۱) فأنتم فى وجه اللّه و وجه أمير المسلمين سعود بن عبدالعزيز

۱- آل عمران، ۶۴

ص: ۱۹۸

وأمیرکم عبدالمعین بن مساعد فاسمعوا له وأطیعوا ما أطاع اللّٰه و رسوله والسلام». (۱)

سعود این امان نامه را در روز جمعه هفتم محرم سال ۱۲۱۸ هجری به مکّه فرستاد و مفتی مالکیان بر بالای منبر رفت و متن آنرا برای همه قرائت نمود؛ سپس مردمان مکّه نیز از او اطاعت نمودند.

در روز بعد «سعود» در حالی که لباس احرام به تن کرده بود به مکّه وارد شد و طواف و سعی را به جای آورده و در حدود یکصد شتر را قربانی نمود. سپس به سوی باغ شریف که در محل «محصب» واقع شده بود رفت. روز بعد مجددا به مسجدالحرام آمد و بر بالاترین نقطه صفا ایستاد و خطبه ای را در میان مردم ایراد نمود که پس از آن مردمان مکّه مجدداً با او بیعت نمودند. سپس در روز بعد نامبرده فرمان داد که تمامی گنبدهای موجود در «معلی» را که گنبد حضرت خدیجه علیها السلام نیز از آن جمله بود ویران گردد.

سپس گنبد جایگاه تولد پیامبر صلی الله علیه و آله و جایگاه تولد ابوبکر و حضرت علی علیه السلام (۲) را نیز منهدم نمود همچنین دستور داد که مؤذن‌ها پس از اذان دعا نکنند و از تکرار نماز جماعت در مسجدالحرام جلوگیری به عمل آورد و از این پس نماز صبح به امامت شافعی، ظهر مالکی، عصر حنبلی و مغرب حنفی، اقامه شود و نماز عشا را همگی با هم به جماعت بپا دارند. «سعود» پس از چهارده روز اقامت در مکه، با سربازان همراه خود به سوی جدّه حرکت کرد و در این سفر قصد دستگیری شریف «غالب» را داشت.

۱- ترجمه نامه سعود: «بنام پروردگار بخشاینده مهربان، از سعود بن عبدالعزیز به تمامی مردمان مکه، علما، خواجه ها و قاضی سلطان، سلام بر آنانیکه به راه راست روی آورده اند. اما بعد شما همسایگان پروردگار و ساکنین حرم امن او ایمن به امن او هستید ما شما را به دین خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله او دعوت می‌کنیم ای اهل کتاب بیایید در یک کلمه که در بین ما و شما قرار دارد. جمع گردیم و آن کلمه این است که: به غیر از خدا، برای خود ارباب قرار ندهد، پس اگر پیروی کردید بگویید شهادت می‌دهیم که ما مسلمان هستیم.

شما در پیشگاه خدای خود و امیر مسلمانان مسعودبن عبدالعزیز و امیر خود عبدالمعین بن مساعد هستید، پس دستورات او را قبول کرده و از آنچه که خدا و رسول او فرمان داده اطاعت نمایید. والسلام.

۲- به گفته تاریخ و اعتقاد ما شیعیان حضرت علی علیه السلام در درون کعبه متولد گردیدند. «مترجم»

ص: ۱۹۹

او شریف را چندین روز محاصره کرد لیکن به علت استحکام حصار مدافعین و نیروهای مدافع وی نتوانست کاری از پیش برد بنابراین جدّه را به سوی شرق ترک نمود.

پس از آن شریف «غالب» در پایان ماه ربیع‌الاول به سوی مکّه حرکت کرد و پیروزمندانه و بدون آنکه مخالفتی از سوی شریف «عبدالمعین» صورت گیرد، وارد مکّه گردید.

بزرگان و رؤسای قبایل همگی رو به سوی او آوردند و با او هم پیمان گردیدند و جنگ میان آنان و وهابیان تا ماه ذی القعده سال ۱۲۲۰ هجری ادامه یافت. در این هنگام پیمان صلحی میان او و وهّابیان صورت گرفت که بر طبق آن، وهّابیان تنها برای ادای مناسک حج می‌توانند به مکّه وارد شوند و سپس به دیار خویش بازگردند. در این میان شریف «غالب» از بیم وهّابیان همواره خود را به آنان نزدیک می‌کرد و به اعتقاد و مذهب آنان تظاهر می‌نمود بطوریکه گاه دستور می‌داد تا باقی مانده گنبدهای مزارهای صالحان در مکّه و جدّه را ویران نمایند.

و دیگر آنکه به مؤذنها دستور می‌داد که اذان را بدون سلام و دعا ندا دهند و موارد دیگری از اعمال وهّابیان را نیز انجام می‌داد. در سال ۱۲۲۱ هجری «سعود» محمل مصری را در مکّه به آتش کشید و برای محمل شامی نیز شروطی قرار داد این محمل که در آن هنگام حامل هدیه هایی بود که وی آنها را قبول نکرد و بدون انجام مناسک حج به دیار خویش باز گشتند. بنابراین از آن پس سفر این دو محمل به مکّه قطع گردید و در این سال بود که «سعود» تمامی جواهرات گران سنگی را که در حجره شریف نبوی در مدینه منوره قرار داشت به تصرف خویش درآورد.

همچنین قاضی مکّه و مدینه را- که از سوی دولت علیّه (عثمانی) تعیین گردیده بودند- اخراج نمود. و در پایان حرمین شریفین را زیر نفوذ مطلق و استبدادی خود درآورد.

هنگامیکه سلطان محمود (عثمانی) از این جریان آگاه گردید دستور داد «محمدعلی پاشا» سربازان خود را برای جنگ با وهّابیان مهیّا کند. لیکن نتوانست در آغاز کار این فرمان را به مرحله اجرا درآورد. زیرا پس از به قدرت رسیدن وی در مصر به سال ۱۲۲۰ هجری شب و روز خود را در منظم کردن امور داخلی و بودجه و تقویت نیروی

ص: ۲۰۰

نظامی آن صرف نموده بود. هنگامیکه فرمان خلیفه مجدداً صادر گردید ارتشی را به فرماندهی فرزندش «طوسون پاشا» مجهّز کرد و به سوی «ینبع» فرستاد؛ این لشکرکشی در رمضان سال ۱۲۲۶ هجری اتفاق افتاد در این حمله پس از تصرف «ینبع» بدون هیچگونه مشکلی تا «صفراء» و حتّی بعد از آن پیش رفتند. در این مکان درگیری میان آنان و «عثمان مضایفی»- حاکم طایف که از سوی «سعود» تعیین گردیده بود- درگرفت.

او که جمع بی شماری از وهّابیان را همراه داشت ارتش مصر را شکست داد و جمعِ آنان از هم پاشید، آنچنانکه «طوسون» به «قصیر» رفت و در آنجا به انتظار دستور پدر باقی ماند.

در محرم سال ۱۲۲۷ هجری «محمدعلی» سپاه دیگری را آماده کرد و از راه دریا به سوی «ینبع» فرستاد و به «طوسون پاشا» نیز دستور داد که به سوی آنها برود و آنان را رهبری نماید. در ماه صفر سپاه دیگری را آماده کرد و به فرماندهی «صالح آغا سلحدار» از راه خشکی به این دیار فرستاد. از آن پس همچنان سربازان و ذخایر جنگی خود را از راه خشکی و دریا به «ینبع» می‌فرستاد و در آن جا نیروی عظیمی به وجود آورد. در این هنگام «طوسون» نیز با شریف مکاتبه داشت و در مسایل مختلف نظر او را خواستار می‌شد و راهنماییهای او را عملی می‌ساخت. همچنین یکی از اقدامات وی این بود که به سوی بزرگان «حرب» پیک فرستاد و به هنگام ورود آنها استقبال گرمی از آنان بعمل آورد و اموال و خلعت‌های فراوانی در اختیار آنان قرار داد و سپس همگی در خدمت او حرکت کردند و در ماه ذی‌القعده به مدینه منوره وارد گشتند و کلیه وهّابیان را از آن شهر اخراج نمودند. گروهی دیگر از لشکریانی که در «ینبع» حضور داشتند از راه دریا رو به سوی «جدّه» نهادند و بدون هیچگونه مزاحمتی بدان شهر وارد گردیدند. هنگامیکه سربازان وهّابی از این پیروزی اطلاع یافتند مکّه را ترک کرده و قلعه‌ها را خالی نمودند.

سپس گروهی از سربازان مصری، از جدّه به مکّه عزیمت کردند و به هنگام ورود به آن شهر با احترام و تکریم فراوان از سوی «شریف غالب» مورد استقبال قرار گرفتند. آنان نیز پس از ورود کلیه قلعه ها را به تصرف خویش درآوردند و هنگامیکه این خبر به گوش سربازان وهّابی مستقر در طائف رسید همگی آنجا را به سوی «درعیه» ترک گفتند. از آن

ص: ۲۰۱

پس خبر پیروزی سربازان مصری بر مدینه منوّره «جدّه» و «مکه» به مصر رسید و به فرمان «محمدعلی پاشا» قاهره به مدت پنج روز آذین گردیده و سپس پیکی را به سوی خلیفه فرستاد و او را از این فتح پیروزمندانه آگاه نمود، در این روز آستانه، چهره دیگری به خود گرفته بود.

در ماه ربیع الثانی سال ۱۲۲۸ هجری «سعود» در «درعیه» درگذشت. و فرزندش «عبداللّه» جانشین وی گردید. «محمدعلی پاشا» در چهاردهم شوال همان سال از مصر به سوی حجاز عزیمت نمود و در پایان سفرش به جدّه وارد شد و از سوی «شریف غالب» که برای استقبال از او به این شهر آمده بود مورد احترام قرار گرفت.

چند روزی از اقامت «محمدعلی» در جدّه نگذشته بود که گروهی از سوی «ابن سعود» به نزد وی آمدند و از او تقاضای صلح نمودند. محمد علی تقاضای آنان را قبول کرد مشروط بر آنکه تمامی هزینه های خرج شده از آغاز جنگها تا کنون را بپردازند و خود شخصاً برای امضای صلح حاضر شود. روز بعد لشکریان محمدعلی در برابر این گروه نظم و قدرت خویش را به نمایش گذاردند آنچنانکه حرکات و نظم لشکریان، گروه وهّابی را به ترس و بیم انداخت؛ سپس محمدعلی در حالی که «شریف غالب» نیز در رکاب او بود به سوی مکّه حرکت کرد و به خانه «قرطبی» وارد گردید. «طوسون پاشا» در خانه «سقاف» واقع در «شامیه» مستقر شد. «محمدعلی» و شریف «غالب» نیز در این حال هر یک از دیگری بیم و واهمه داشتند، چون محمدعلی در نظر داشت که زمینه را تنها برای خود خالی نماید. بنابراین فرمان داد که فرزندش «طوسون پاشا»، شریف «غالب» و فرزندانش را دستگیر نماید. این دستگیری در اواخر ذی‌القعده سال ۱۲۲۸ هجری صورت پذیرفت. سپس شریف و فرزندانش را ابتدا به مصر و از آن جا به «سلانیک» (۱) تبعید نمود و شریف «یحیی بن سرور» از سوی محمدعلی جایگزین وی گردید.

محمدعلی همچنان در مکّه اقامت داشت و به نظم و ترتیب آن شهر همت گماشت و قبایلی را که از او سرپیچی می‌کردند و پیمان او را نقض کرده بودند بوسیله سربازان خود سرکوب کرد و همه را به اطاعت خویش درآورد. پس از انجام فریضه حج در

۱- سلانیک شهری در یونان که در آن هنگام در زیر نفوذ دولت عثمانیان قرار داشته است. «مترجم»

ص: ۲۰۲

سال ۱۲۲۹ هجری، میان او و وهّابیان همزمان با آغاز سال ۱۲۳۰ هجری جنگی رخ داد که در نتیجه آن جنگ محمدعلی بر «تربه»، «رینه»، «بیشه» و «عسیر» دست یافت. او همواره بر هر قسمتی که دست می‌یافت پس از تنظیم کارها و امور آن شخصی را به عنوان امیر برای آن مکان تعیین می‌نمود و همچنان از منطقه‌ای به سوی منطقه‌ای دیگر در جزیرهٔالعرب حرکت می‌کرد تا اینکه در ماه جمادی الاول به مکّه بازگشت. وی پس از آنکه حقوق و مستمری ویژه ای را برای تعداد فراوانی از اشراف و دیگران- که مصلحت عمومی اقتضاء می‌نمود- قرار داد؛ این مستمری نیز همچنان برای فرزندان آن افراد پرداخت می‌گردد. وی پس از تعیین «حسین پاشا الارناء وطی» بعنوان والی مکّه و تعیین فرزندش «طوسون پاشا» بعنوان فرمانده کلّ نیروهای نظامی حجاز، به سوی مصر بازگردید.

در ماه شعبان این سال، «طوسون پاشا» قرارداد صلحی با «عبداللّه بن سعود» امضا نمود که بر پایه این قرارداد وهّابیون دست از جنگ و خونریزی کشیدند و حکومت آنان بر حجاز را پذیرفتند. بر این اساس «ابن سعود» هیأتی از بزرگان قوم خویش را به سوی «طوسون» فرستاد و با او بر عهد و پیمان تأکید نمود.

سپس طوسون، فرستادگان «ابن سعود» را به مصر نزد پدرش فرستاد بااین که این صلح در نظر او پایدار نمی‌نمود. «طوسون پاشا» در ماه ذی القعده در حجاز باقی مانده و سپس به دستور پدر در ماه ذی‌الحجه به مصر بازگشت؛ هنگام ورود او، شهر بسیار آذین گردیده بود، چون در هنگام غیبت او از مصر، فرزندش «عباس پاشای اول» نیز بدنیا آمده بود. طوسون پاشا همچنان در مصر باقی ماند تا اینکه در سال ۱۲۳۱ هجری در سن بیست سالگی به بیماری طاعون درگذشت.

محمدعلی در محرم سال ۱۲۳۲ هجری فرزندش «ابراهیم پاشا» را برای محو و نابود کردن اثر وهّابیون، به حجاز فرستاد. وی همراه لشکر انبوهی به مکّه حرکت کرد و از آن جا به سوی «درعیه» عزیمت نمود، هنگامیکه به مکانی بنام «مرنان» رسید، میان او و وهّابیان جنگ سختی درگرفت که به پیروزی او پایان پذیرفت.

پس از آن بر شهر «شقراء» نیز دست یافت سپس به سوی «درعیه» به حرکت درآمد

ص: ۲۰۳

که «عبداللَّه بن سعود» را در آن‌جا در محاصره قرار داد و در ذی‌القعده سال ۱۲۳۳ هجری پس از جنگ سختی بر وی دست یافت و «عبداللَّه بن سعود» امیر وهّابیان را به همراه تعداد بسیاری از فرزندان و خانواده و اطرافیانش دستگیر نمود؛ پس از آنکه شهر آنان را به ویرانی کشانیده بود همگی را به سوی مصر حرکت داد. هنگامیکه خبر این پیروزی به محمدعلی رسید دستور داد قاهره را آذین کردند و نیز فرمان داد توپخانه‌ها هزار توپ شلیک نمایند. کاروان «ابن سعود» و همراهان او در آغاز ماه محرم سال ۱۲۳۴ هجری به قاهره وارد شدند. ابن مسعود را در کاروانی عظیم وارد شهر کردند و محمدعلی نیز در روز دوّم، وی را با احترام در کاخ «شبرا» به حضور پذیرفت.

ابن سعودِ وهّابی در این هنگام صندوق کوچکی را که باقیمانده جواهرات در آن بود و پدرش از حجره شریف نبوی، به یغما برده بود، همراه سه جلد قرآن نفیس که با جواهرات گران سنگی تزیین گردیده بود و نیز سیصد قطعه بزرگ لؤلؤ و قطعه‌ای بزرگ از زمرّد را به محمدعلی تقدیم نمود. پس از آن «عبداللَّه بن مسعود» به آستانه (استانبول) منتقل گردید و در آنجا بر دروازه «باب همایون» به دار آویخته شد. در این سال «ابراهیم پاشا» حج بجای آورد و به مصر بازگشت و هنگام مراجعت او هفت روز تمامی مردم شهر در جشن و چراغانی و آذین به سر بردند. بنابراین از آن پس سرزمین حجاز از شمال تا جنوب آن به زیر فرمان «محمدعلی» درآمد.

پس از این آل سعود تصمیم گرفتند که «نجد» را به تصرف خود درآورده و بعد از ویرانی مرکز حکومتشان بدست «ابراهیم پاشا»، این مکان را مرکزی برای حکومت خود قرار دهند؛ در این هنگام بزرگ آنان، «فیصل بن ترکی» عموزاده «عبداللَّه بن مسعود» بود؛ هنگامیکه قدرتی به دست آوردند، محمدعلی از آنان بیمناک شد و در سال ۱۲۵۳ هجری «خورشید پاشا» را به سوی آنان فرستاد. او پس از جنگهای متعدّدی که با وهّابیان داشت، سرانجام بر «درعیه» دست یافت و در سال ۱۲۵۴ هجری، فیصل را به همراه تعداد بسیاری از آل سعود دستگیر نموده و به سوی مصر گسیل داشت. پس از او امارت به دست «خالدبن سعود» رسید، لیکن «عبداللَّه بن ثنیان» بر او خروج کرد و امارت را از دست وی خارج نمود. این مطلب به اطلاع فیصل رسید در حالی که در قلعه مصر زندانی

ص: ۲۰۴

بود. او که با «عباس پاشای اول» دوستی داشت نزد وی از غلبه «ابن ثنیان» شکایت کرد و به او وعده داد که اگر او را از زندان آزاد کنـد و حکومت از آنِ وی شود از او و محمـدعلی حمایت نماید «عباس پاشا» نیز به او کمک کرد و او را متواری ساخت. فیصل در میان راه بر «ابن رشـید» امیر «شمّر» وارد گردید. نامبرده از او احترام کرد و تعدادی از افراد خویش را به همراه او به سوی «ابن ثنیان» فرسـتاد. همچنین در این میان قوم او از آمـدنش خبر یافتنـد پس تعـداد بسـیاری به سوی او آمدنـد و همگی در رکاب او به «قصـیم» روی آورده و آنجا را به محاصـره خود درآوردنـد. سـپس «ابن ثنیان» را اسـیر نموده و به زندان انداختند که همچنان در زندان باقی بود تا اینکه درگذشت. در سال ۱۲۵۸ هجری فیصل بر «نجد» مسلط شد و بر آن جا حاکم گردید و سرانجام در سال ۱۲۸۲ هجری درگذشت.

نامبرده دارای چهار فرزند ذکور بود به نامهای (عبداللَّه، سعود، محمد و عبدالرحمن).

پس از او «عبداللَّه بن فیصل» امارت را به دست گرفت لیکن میان او و برادرش سعود که به «بحرین» گریخته بود، اختلاف پیش آمد و امیر بحرین به او کمـک کرد تـا وی در آغـاز به قبایـل عجمـان پیوست سـپس به نجـد آمـد و در آنجا با مردان برادرش «عبـداللَّه» برخورد نمود که برادرش «محمـدبن فیصل» سرکرده آنان بود و جنگ سـختی میان آنان درگرفت که در نتیجه آن تعداد فراوانی از دو گروه کشـته شدنـد و در پایان «سـعودبن فیصل» پیروز شـد. عبـداللَّه برادرش به میان اعراب گریخت و پس از جمع آوری تعـداد افراد بسیاری مجدداً به برادرش مسعود حمله نمود که باز هم مسعود پیروز گردید.

عبداللَّه به سوی اطراف نجد رفت و در میان قبایل گشت می‌زد و دست نیاز به آنان دراز می‌نمود لیکن در این کار موفقیّتی به دست نیاورد. پس از آن پایه های امارت «سـعود» مسـتحکم گردید و ظلم و ستم را آغاز نمود. لیکن این مدّت چندان به درازا نکشید زیرا قبایل نجد علیه او قیام کردند و روزهای او را به سیاهی کشاندند تا اینکه سرانجام به مرگ طبیعی درگذشت. پس از او دو فرزندش «محمد و عبدالعزیز» امارت را به دست گرفتند.

در این هنگام «عبداللَّه بن فیصل» نیروهایی را جمع آوری کرد و به سوی «ریاض»

ص: ۲۰۵

پایتخت این امارت حرکت کرد که بر آن غلبه یافت. محمد و عبدالعزیز به شهر «خرج» که در نزدیکی ریاض واقع شده است گریختند و میان آنان و عمویشان درگیریهایی صورت گرفت که در پایان با آرامش میان دو طرف خاتمه یافت. سپس مجدداً میان آنان برخوردهایی رخ داد که غلبه از آن «عبداللَّه» بود.

در این میان امارت «رشید»- با تفرقه‌ای که میان «آل سعود» بوجود آمده بود- قدرت گرفته بطوریکه چشم به امارت نجد دوخته بود. پس بدین منظور به سوی این منطقه آمد و با «ابن فیصل» در محلّ «حائل» جنگید و در ریاض او را محاصره نمود و پس از مدّتی بر او غلبه کرد که سرانجام «عبداللَّه بن فیصل» را اسیر نموده و با احترام به «حائل» آورد و مدّت یک سال نزد خویش نگاه داشت؛ «عبداللَّه بن فیصل» تقاضای مراجعت به ریاض را کرد که موافقت نمود و پس از مراجعت به آن شهر درگذشت. دو برادر زاده سعود (محمد و عبدالعزیز) آن هنگام در «خرج» زندگی می‌کردند. «ابن رشید» که از وجود آنان احساس ناراحتی می‌کرد همواره در پی فرصتی بود که آنان را از بین ببرد تا اینکه سرانجام آنان را به قتل رسانید و بر «نجد» غلبه نمود، اما دو فرزند فیصل، محمد و عبدالرحمن، در ریاض بودند و بر آن مکان امارت می‌کردند، پس از مدّتی محمد درگذشت و عبدالرحمن به تنهایی امیر بود. در آن هنگام سرزمین «قصیم» پس از زوال حکومت آل سعود، به صورت مستقل در دست دو امیر آن: «حسن بن مهنا» و «رامل بن سلیم» قرار داشت. به دنبال اختلافی که میان «ابن رشید» و آنان بوجود آمد، جنگی درگرفت که در پایان به پیروزی ابن رشید ختم گردید. در این جنگ «عبدالرحمن بن فیصل» که به کمک مردمان قصیم برخواسته بود پس از غلبه ابن رشید و گرفتن سرزمین «قصیم» به کویت پناهنده شد که در آن هنگام امارت آن در دست «ابن صباح» بود و به کمک او نیرویی جمع آوری کرده و به جنگ با ابن رشید از کویت خارج گردید. مجدداً ابن رشید بر او غلبه نمود و از این پس حکومت تمامی «نجد» به زیر نفوذ او درآمد. در این حال عبدالرحمن در کویت باقی ماند و از سوی دولت عثمانی حقوقی برای وی تعیین گردید که این مستمری از راه بصره همه ساله به او می‌رسید، تا این که پس از مدتی وفات کرد وی سه فرزند به نامهای عبدالعزیز، محمد و مسعود را از خود باقی گذارد.

ص: ۲۰۶

همچنین در نتیجه فتنه‌ای که میان «مبارک بن صباح» و برادرانش بوجود آمد تمامی برادران خود را به قتل رسانید و در نتیجه فرزندانشان به همراه دایی خود «یوسف بن ابراهیم» به بصره گریختند و از آنجا دست نیاز و کمک خود را به سوی دولت عثمانی دراز کردند که به ایشان توجّهی نگردید. پس به امیر نجد «عبدالعزیز بن رشید» روی آوردند و از او تقاضای کمک نمودند. نامبرده به دولت عثمانی نامه نوشت و در آن ضمن ادعای پناهندگی «ابن صباح» به انگلیس و تسلیم کویت به آنان، تقاضا کرده بود که به آنها حمله نماید. او از این نامه قصد آن داشت که نظر دولت عثمانی را از آنان برگرداند و آنها را بر کویت بشوراند. پس دولت عثمانی درخواست او را قبول کرد و سربازانی را به کمک او گسیل داشت که از آن پس میان «ابن رشید» و ابن صباح جنگ سختی درگرفت که به پیروزی «ابن رشید» ختم گردید. در این هنگام خبر پیروزی خودش و قتل ابن صباح را (که خبر دروغ بود) به دولت عثمانی رسانید. و در آن نامه درخواست نمود که کویت را به تسخیر خویش درآورد. بنابراین لشکری بدین منظور در بصره مهیا گردید. در این هنگام ابن صباح از دولت عثمانی تقاضا نمود که دست از مخالفت با آنان بردارد و هر یک را به حال خویش رها سازد. دولت عثمانی به این تقاضا توجهی نکرد و «عبدالعزیز بن عبدالرحمن بن فیصل» نیز به همراه لشکریان خود در کویت قیام کرد و بر دست نشانده «ابن رشید» در ریاض حمله کرد و او را به قتل رسانید؛ در این هنگام ریاض را زیر نفوذ خویش درآورد و حصاری مستحکم بر گرد آن ساخت که شهر را از هر نفوذی در امان نگاه می‌داشت. از این پس چندین بار میان او و ابن رشید جنگهایی رخ داد که گاهی پیروزی و گاهی شکست از آنِ او بود. لیکن بعدها اغلب سرزمین «نجد» را به استثنای «حائل» و کوههای «شمّر» که در دست ابن رشید بوده و تا کنون نیز باقی است، زیر نفوذ خویش درآورد.

در این جا به نظر می‌رسد که سخنی درباره خانواده «رشید» نیز به میان آورده و مطلب خود را به پایان بریم:

عبداللّٰه بن رشید در آغاز امیر شمّر بود و دارای سه پسر به نامهای طلال، متعب و محمد بود.

ص: ۲۰۷

هنگامیکه نامبرده درگذشت، فرزندش «متعب» جایگزین او گردید، لیکن بوسیله «بیدر» و «بدر» دو فرزند برادرش «طلال» کشته شد و امارت به دست آنان افتاد. پس از مدّتی این دو بوسیله عموی خود «محمد» به قتل رسیدند و عمو امارت را تصاحب نمود؛ وی مردی عاقل و کریم بود و همراهانش نیز راه و روش او را پیروی می‌کردند. زیرکی او به ویژه پس از پایان جنگ وهّابیان- و اسارت «عبداللّه بن سعود» و پراکندگی فرزندان و خانواده‌اش- در میان مردم شهرت به سزائی یافت.

بدین ترتیب قدرت «محمد بن رشید» در اطراف «نجد» شروع به گسترش نمود، به خصوص پس از اختلافی که میان خانواده «فیصل بن ترکی» آغاز گردیده بود که باعث شد این توسعه بیشتر گردد. «محمد بن رشید» در حالی درگذشت که فرزندی از خود به جای نگذاشت؛ پس «عبدالعزیز» فرزند برادرش «متعب» جایگزین او گردید، و امارت را به دست گرفت، لیکن بوسیله «سلطان» و «سعود» دو فرزند «حمود بن رشید» کشته شد و امارت را پس از او به دست گرفتند. سپس در نتیجه اختلافی که میان آن دو پدید آمد، «سعود»، برادر خود «سلطان» را به قتل رسانید و به تنهایی امارت را به دست گرفت.

«عبدالعزیز بن متعب» دارای فرزندی خردسال به نام «سعود» بود که پس از کشته شدن پدرش همراه دایی خود «سبهان» به مدینه گریختند و مدّتی دراز را در آن جا باقی ماندند. سپس به همراهی و کمک قبایل «شمّر» سپاهی گران را تشکیل داد و در «حائل» بر «سعود بن حمود» حمله کرده و پس از کشتن او «سعود بن عبدالعزیز بن متعب» امارت «شمّر» را به دست آورد که تا کنون نیز بر آن حکومت می‌نماید.

حرم مکی

حرم مکی در دوران رسول خدا صلی الله علیه و آله در حدود مطاف کنونی قرار داشت که این حدود از دوران حضرت ابراهیم علیه السلام باقی بوده است. هنگامی که بر تعداد مسلمانان افزوده گردید، «عمر» و «عثمان» پس از خریداری مقداری از خانه های اطراف آن به حرم توسعه

ص: ۲۰۸

دادنـد. سـپس «عبداللّه بن زبیر» در ساخت کعبه پس از منهدم کردن قسمتهایی، بخشـهایی را بدان افزود. همچنین «ولیـد بن عبدالملک» نیز پس از توسعه حرم، ساختمان استوار و محکمی را در آن بنا نمود. نامبرده اولین شخصـی است که ستونهای مرمرین را در مسجدالحرام بوجود آورد و سعی و کوشش ولید نسبت به ساختمان سازیها غیر قابل انکار می‌باشد، این مطلب زمانی قابل قبول است که شخص، خود شاهد «قبهٔالصخرهٔ» در قدس شریف باشد که آثار گرانقدری از موزائیک‌های طلا و کاشیکاریهای زیبا را نظاره کند که دلیل این آثار عقل را به شگفتی واداشته و فکر و اندیشه را به خود مشغول می‌سازد! همچنین هم اکنون آثاری نیز در ساختمان «مسجد اموی» دمشق باقی مانده است که سانحه آتش سوزی در آن نتوانسته است آنها را از میان بردارد؛ در این مسجد نیز موزائیک های بسیار ظریفی از طلا بر در و دیوار جنوبی و غربی صحن آن دیده می‌شود.

هنگامیکه «محمدالمهـدی» در سال ۱۶۰ هجری حـج گزارد، متوجه گردیـد که کعبه در میانه مسـجدالحرام قرار ندارد، بنابراین خانه های بسیاری به ویژه در سـمت مقابل شرقی را خریده و به مسجد اضافه نمود. همچنین قسمتهای دیگری که در مسجد قرار داشت و در اختیار دیگران بود نیز به فضای مسـجد اضافه کرد. پس از او فرزنـدش «هادی» جانشـین وی گردیـد و آنچه را که در دوران پدر ناتمام مانده بود به پایان برد.

در آن هنگام «دارالندوه» در حرم و در برابر کعبه از سـمت شمال غربی آن همچنان پابرجا بود که خلفاء و امرا به هنگام حج خویش در صدر اسلام بدان وارد می گشتند.

لیکن کم کم در نیمه های قرن سوم هجری رو به ویرانی نهاد که به «معتضد عباسی» وضعیت آن اطلاع داده شد و بنا به فرمان او در سال ۲۸۱ هجری ساختمان «دارالنـدوه» منهدم گردید و مسـجدی را- که قبله ای به سوی کعبه نیز در آن قرار داده بودند- جایگزین آن نمود و سپس گنبد بلندی بر روی آن ساخته شد این مکان در دورانهای مختلف دسـتخوش تغییراتی گشت و در هر زمان آن را به شـکلی بناکردنـد سـپس. محل آن به عنوان جایگاه نمازِ امام حنفی اختصاص داده شـد تا اینکه بوسـیله «امیر کلدی»، امیر جدّه در سال ۹۴۷ هجری منهدم گردید و در جای آن مقام مربّعی را که دارای دو طبقه بود بنا نمود:

ص: ۲۰۹

طبقه نخستین آن ویژه نماز گزاردن امام و نمازگزاران بود و طبقه دوم آن به مؤذّنان و مبلّغان اختصاص یافت که این وضع تا کنون نیز ادامه دارد. (۱) در سال ۸۰۲ هجری شبستان شرقی دچار آتش سوزی گردید و به دستور ملک «ناصر فرج بن برقوق» پادشاه مصر، قسمتهای آتش سوزی شده مجدّداً تعمیر و مرمّت گردید که به جای ستونهای مرمر سوخته شده، ستونهایی از سنگ شمسیی قرار دادند. از آن پس همواره پادشاهان مصر به تعمیر و مرمّت حرم پرداختند که از آن جمله از تعمیر ساختمان توسط «سلطان قایتبای» در سال ۸۸۶ هجری را می‌توان یاد نمود.

در سال ۹۷۹ هجری شبستان شرقی حرم (به علت فرسودگی) اندکی تمایل پیدا نمود که به فرمان سلطان سلیم دوم (عثمانی) تعدادی از معماران و مهندسان و صنعتگران از سرتاسر کشورهای اسلامی برای تجدید ساختمان آن به مکه آمدند و در آغاز تمامی سقف ها و ستونها و دیوارهای اطراف آن را منهدم کردند و آن را به صورت مربّع همانند ساختمان کنونی آن بنا کردند. سپس ستونهایی از مرمر را در میان ستونهای سنگی به صورت متناسبی استوار نمودند. و گنبدهایی را جایگزین سقف آن کردند که بدینوسیله از تجمّع آب باران و بوجود آمدن رطوبت ناشی از آن جلوگیری به عمل آورند.

همچنین با این گونه سقف سازی از رشد جانورانی مانند موریانه و بید که چوبها را از بین می‌برند، جلوگیری کردند. در هنگام ساختمان مسجدالحرام، سلطان درگذشت که با درگذشت او ساختمان مسجد تنها در سمت شرقی و شمالی آن یعنی از «باب علی» تا «باب‌العمره» به پایان رسیده بود. پس از او «سلطان مراد خان» به خلافت رسید و دستور داد تا ساختمان آن را به همان صورتی که پدر در نظر داشت، به پایان برند؛ این ساختمان به بهترین وضعی که هم اکنون آن را می‌بینید ساخته شد.

پادشاهان بعد از او نیز تنها مرمّت هایی را در ساختمان این مسجد به انجام رسانیدند. کارگران در این توسعه ساختمان تا ارتفاع خیابان منتهی به «مسفله» پائین رفتند بطوریکه پس از آن، آب سیل ها که موجب خرابی پایه ها و انهدام ساختمان مسجد

۱- منظور تا دوران تألیف این کتاب می‌باشد. «مترجم»

ص: ۲۱۰

می گردید، به سوی این مسیر سرازیر شد. همچنین قسمتهای اضافی از خانه هایی که برای مربّع کردن حرم شریف به کار رفته بود، ساختمانهایی مانند مدرسه ها و برخی شبستانها را بنا نمود که تهیدستانی از طلاب علوم دینی در آن مسجد زندگی کردند. این گونه مکانها دارای اوقاف فراوانی بود لیکن با گذشت زمان اوقاف بسیاری از آنها، دستخوش تغییر گردید، به طوریکه گاه به نوعی دیگر تغییر می کرد و یا از دست واقف آن خارج شده و در دست قوی‌تر از او قرار می گرفت که از آن جمله مدرسه «قایتبای» را می توان نام برد که تا کنون در سمت چپ وارد شونده از «باب‌السلام» قرار دارد؛ این مدرسه در ابتدا محلی برای تدریس علوم دینی بود و دارای اوقافی در مصر بود که درآمد و عایدات آن صرف آن می گردید.

کم کم این موقوفه ها ضعیف گشت به طوریکه از «دارالعلم» تغییر یافت و امرا و بزرگان حاجیانِ مصری بدان وارد می گردیدند. سپس این مکان محلی برای سکونت برخی از اشراف خانواده غالب قرار گرفت که تا کنون نیز در دست آنان قرار دارد. و همواره دو محمل «مصری» و «شامی» را- در روزهایی که در مکه بودند- در کنار دیوار آن در درون حرم جای می‌دادند و اطراف آنها را تعدادی نگهبان به عنوان پاسداری از آنان احاطه می کردند.

در سمت راست «باب‌السلام» مدرسه دیگری به نام «مدرسه سلیمانیه» قرار دارد که در آن جا همانطور که قبلًا بیان شد و گذشت، کتابخانه‌ای قرار دارد.

حرم از درون به شکل مربّع (تقریبا منظم) است و در میانه آن (کمی متمایل به سمت جنوب) کعبه مکرّمه قرار دارد. طول ضلع حرم در برابر حطیم که در آن «باب‌الزیادهٔ» قرار گرفته است، یکصد و شصت و چهار متر و طول ضلع مقابل در آن «باب‌الصفا» قرار دارد یکصد و شصت و شش متر است و ضلعی که در آن «باب‌السلام» قرار دارد یکصد و هشت متر و ضلع مقابل که در آن «باب‌ابراهیم» قرار گرفته است یکصد و نه متر می‌باشد. بنابراین مساحت آن از درون هفده هزار و نهصد و دو متر مربع می‌باشد که مقداری بیش از چهار جریب و ربع به شمار می‌آید. امّا حرم از برون تقریبا دارای طولی به مقدار یکصد و نود و دو متر و عرض یکصد و سی و دو متر می‌باشد (این مقدار

ص: ۲۱۱

بر اساس تحقیق مرحوم «محمد صادق پاشا» امیرالحاج مصری شمارش گردیده است).

حرم از درون به وسیله چهار شبستان در اطراف، دربرگرفته شده است که در آنها سیصد و یازده ستون قرار دارد که دویست و چهل و چهار عدد آنها از ستونهای سنگ شمسیی سرخ است که گنبدهای اطراف مسجد نیز روی آنها قرار گرفته است. بر روی برخی از ستونهای یاد شده سنگ نبشته هایی قرار دارد که در آن ساخته های آنان از بنای مسجد یا کارهایی از قبیل باطل کردن مالیات- که در آن سود مسلمانان قرار داشته- نوشته شده است. از میان ستونهای یاد شده، ستونی در نزدیکی «باب‌الحزوره» قرار دارد که بر آن پیمانی نقش بسته که از سوی «اشرف شعبان» پادشاه مصر فرمانی صادر گردیده است نسبت به ابطال مالیاتی که به هنگام ورود از حاجیان دریافت می گردید. بیشتر این گونه ستونها بوسیله لایه‌ای از گچ پوشیده شده است، زیرا برخی از امرای مکه- که خداوند آنان را ببخشاید- هنگامیکه قصد داشتند این گونه پیمانها را نادیده بگیرند، بر روی سنگ نوشته‌های‌ستونهای یادشده، لایه‌ای از گچ قرار می‌دادند وآن رااز دیده‌هاپنهان می‌نمودند!

حرم دارای هشت در بود که در سمت شمالی آن: «باب الدریبهٔ»، «باب المدرسه»، «باب المحکمه»، و «باب الزیاده» (۱) واقع شده است غرب، «باب القطبی» (۲)، «باب الباسطیه» (۳)، «باب الزمامیه» و سپس «باب عمروبن العاص» (۴) قرار دارد. در امتداد آن از سوی غرب، سه در قرار دارد که نخستین آن درها «باب العمره» (۵) و «باب ابراهیم» (۶) است و سپس «باب الحزوره» (۷) می‌باشد. در امتداد آن از سمت جنوب، هفت در قرار دارد:

۱- زیرا این قسمت در ساختمان اخیر به مسجد افزوده گردید.

۲- این نام منسوب به قطبی صاحب «تاریخ مکه» بوده که نامبرده دارای مدرسه‌ای در این مکان بوده و خود نیز در آن اقامت داشته است.

۳- زیرا در مجاورت مدرسه «عبدالباسط» قرار گرفته است.

۴- پیش از این به «باب العتیق» و یا «باب السده» نامیده می‌شد.

۵- زیرا از این در به سوی عمره خارج شوند و همچنین بدان «باب بنی سهم» نیز گفته می‌شود.

۶- منسوب به شخص خیاطی است که در این مکان سکونت داشته است.

۷- پیش از این بدان «باب بنی الحکم» گفته می‌شد. حزوره نام بازاری در جاهلیت بوده که این بازار در این‌مکان قرار داشته و به هنگام توسعه به حرم افزوده گردید.

همچنین بدان «باب الوداع» نیز گویند زیرا مردم به هنگام سفرشان از آن در خارج می گردیدند.

ص: ۲۱۲

نخست «باب امّ هانی» (۱) و «باب العجله» (۲) (که بـدان باب التکیه نیز گویند) و سپس «باب الرحمه» (یا مجاهدیه)، «باب اجیاد» یا (السنبله)، «باب الصفا»، «باب بنی مخزوم» و سپس «باب بازان» (۳) قرار دارد.

همچنین در امتداد آن از سوی شرق چهار در قرار گرفته است: که عبارتند از:

«بـاب بنی هـاشم» (یا «باب علی»)، «باب العباس» (۴) (یـا باب الجنائز)، «باب النبی» (۵) و سـپس «باب السلام» (۶) قرار دارد که غالباً حاجیـان به هنگـام طـواف تحیّت از این در وارد حرم می‌گردنـد. مجمـوع درهـای حرم بیست و دو عـدد می‌باشـد که برخی از آنها دارای یـک ورودی و برخی دیگر دو یـا سه و یا پنـج ورودی بوده که مجموع ورودی های مسـجدالحرام بـدین ترتیب به نود و سه می‌رسید.

در فضای «باب ابراهیم» همواره هزاران نفر از حاجیان فقیر و تنگدست دکارنه و هندی‌ها و مغربی ها و تعداد زیادی از کار افتادگان (۷)که قادر به حرکت نبودند در این مکان

۱- نام همسر «هبیرهٔ بن عمرو مخزومی» بود و شاید نامبرده در این مکان خانه‌ای داشته است که به داخل‌حرم افزوده شده است.

۲- همچنین بدان باب «بنی تمیم» نیز می‌گفته‌اند.

۳- به علت نزدیکی آن به سقّاخانه بازان است و بدان «باب البغله» نیز گویند.

۴- زیرا این در مقابل خانه عباس قرار داشت و چون معمولا جنازه‌ها را از این در به سوی قبرسـتان مُعلی‌می‌بردنـد. بـدان باب الجنائز نیز گویند.

۵- زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله همواره به علت نزدیکی آن به خانه حضرت خدیجه- علیهاالسلام- از این در به مسجدالحرام وارد می‌شده‌اند.

۶- در جاهلیت به آن «باب بنی عبد شـمس» می‌گفته‌اند و هم اکنون معروف به «باب بنی شیبه» است و نیز به‌علت آنکه معمولا مردم به هنگام طواف و تحیت از این در به مسجدالحرام وارد می‌گردند و بدان «باب السلام» نیز گویند.

۷- اغلب از کارافتادگـان از میـان غلامـان اهـل مکـه بودنـد و بـه هنگـامیکه به سن کهـولت و پیری می‌رسـیدند و یادچـار بیمـاری می‌گردیدنـد که قـادر به حرکت نباشـند آقـا و مالـک آنهـا این افراد را از خـانه خـویش رانـده و نـاگزیر به بیت اللّه الحرام پناهنـده می‌گردیدنـد. ایـن افراد بـا کمکی که از سـوی افراد نیکوکـار به آنهـا می‌گردیـد امرار معـاش می‌کردنـد و زنـدگی خـود را سـپری می‌کردند و در صورتی که روح از کالبد وی خارج می‌شد خداوند آنان را راحت می‌کرد و در صورتی که سلامتی خود را مجدداً بـاز می‌یافتنـد اربابانشـان آنهـا را به خـدمت فرا می‌خواندنـد. بنـابراین بر حکومت حجاز است که فکری برای این گونه افراد از کار افتـاده و علیـل نموده و آنـان را پناهگـاهی دهنـد به همین مناسـبت در اینجـا می‌گوییم: مردمان مکه این گونه برخورد را با الاغها و اسـبان خویش نیز انجام می‌دهنـد، به طوریکه هر گاه چهار پایان دچار کهولت و یا بیماری گردنـد و نتوانند بهره رسانند، آنها را در خیابانهـای مکه رها نموده و رفتگران از آنها اسـتفاده می‌کننـد در این حال صاحبان اوّلیه آنها حق ندارنـد مجدداً آنها را به خـدمت خویش درآورند!!

ص: ۲۱۳

جمع می‌شدنـد و روزگار خود را با کمک افراد نیکوکار سپری می‌کننـد. گاه عـده‌ای از آنان بر اثر عـدم تحرّک کارهای ضـروری خود را نیز در همین مکـان انجام‌دادنـد که شـرح آن را نمی توان در این جـا بیـان نمود که این کـار دور از شأن و احترام حرم خـدا می‌باشد!

آیا حکومت حجاز نمی توانـد برای این گونه افراد، فکری کرده و استراحتگاهی را برای آنان بوجود آورد تا از رنـج و مشـقّت آنان بکاهد. و دست کم بتوانند در غیر موسم از این گونه استراحتگاهها اسـتفاده نمایند. شاید سازمان اوقاف مصـر و یا آستانه (استانبول) بتواننـد کاری را که از سوی حکومت حجاز اهمال گردیده است جبران نمایند که به طور یقین دارای اجر و پاداشـی فراوان خواهند بود.

مسـجدالحرام دارای شـش منـاره اسـت: نخسـت منـاره «بـاب العمره» کـه از سـاخته هـای «منصـور عباسـی» به هنگـام ساختمـان او از مسجدالحرام در سال یکصد و سی هجری به شمار می‌آید.

مناره «باب السلام»، مناره «باب علی» و «مناره حزوره» که از ساخته های مهدی عباسی است از توسعه ساختمان مسجدالحرام در سال یکصد و شصت و هشت به شمار می‌آید.

دیگر منـاره «بـاب الزیاده» است که به وسـیله «معتضـد عباسـی» در سال دویست و هشـتاد و چهار هجری بنا گردیـده است و دیگری مناره «سلطان قایتبای».

کلیه مناره‌های یاد شده به هنگام ترمیم و توسـعه مسـجدالحرام از سوی «سـلطان سـلیم دوم» (عثمانی) مرمّت و تعمیر گردیده است و هم اکنون بر روی مناره‌هـای یـاد شـده اذانِ نمازهای پنجگانه گفته می‌شود. بزرگِ مُؤذنان یا «میقاتی» (۱) بر بالای گنبـد زمزم اذان می‌گوید که در دیوار جنوبی آن ساعتی آفتابی بصورت ثابت و استوار قرار دارد. این

۱- منظور شخصی است که زمان فرا رسیدن اذان را به دیگران اطلاع می‌دهد. «مترجم»

ص: ۲۱۴

نقشه حرم و مسیر بین صفا و مروه

ص: ۲۱۵

ساعت است ساخته مردی مراکشی را و به حرم هدیه کرده است. این ساعت در نهایت دقیق است و بر آن علامات تنظیم زمان در روز قرار دارد. هنگامیکه زمان اذان فرا رسد در آغاز رئیس آنان اذان را شروع می کند. سپس سایر مؤذنان بر روی مناره ها ندای زیبای اذان را سر می‌دهند که در این هنگام حرکت هوا، آنچنان این صداها را در فضا طنین می‌اندازد که قلب هر شنونده ای را به لرزه می‌آورد و به فروتنی و تعظیم وا می‌دارد.

در اطراف مطاف، و در برابر هر یک از اضلاع خانه (کعبه) سقفی بر چند ستون مرمرین دیده می‌شود. جایگاه شمالی، مصلای امام حنفی و غربی از آنِ امام مالکی و جنوبی مصلای امام حنبلی است، اما امام شافعی در مقام ابراهیم علیه السلام و یا در مطاف در مقابل دیوار کعبه به طوریکه درِ آن را در سمت چپ خود قرار داده، نماز می گزارد.

درتمامی نمازهای روزانه به‌استثنای نماز جمعه ابتدا امام حنفی نماز خویش را آغاز می کند، سپس امام‌مالکی پس از آن امام‌شافعی وسرانجام امام‌حنبلی‌نماز راشروع می کنند.

اما نماز صبح را ابتدا امام شافعی آغاز می کند و در پایان امام حنفی نماز خود را به جا می‌آورد. در حرم آنچه که ملاحظه می‌شود مردمان کشورهای مختلف جهان اسلام هستند که هر کدام غالباً در سمتی که کعبه رو به کشور آنان است می‌نشینند! در این میان ایرانیان را در کنار «باب السلام» و شامیان و ترکها در فاصله میان آن و میان «باب الزیاده» و مصریها در پشت مقام مالکی، یمنی ها، جاوه‌ای ها و هندی‌ها در پشت مقام حنبلی می‌نشینند. از کارهای عجیبی که اینجانب شاهد آن بودم این است که تعدادی از مصریان را دیدم قطب نمایی که در مصر به هنگام نماز خود استفاده می کردند به همراه داشته و در این مکان از آن بهره می‌بردند! در حالی که اینگونه قطب نماها تنها در سرزمینهایی که در مسیر مصر از سوی کعبه قرار دارند می‌تواند مورد استفاده قرار گیرند. اما اگر به عنوان مثال در راه مدینه یا یمن یا طائف قرار داده شوند نمی توانند دقیقا جهت قبله را مشخص نمایند. بنابراین افرادیکه از کار اینگونه قطب نماها اطلاعی ندارند بدین نکته می‌بایست توجّه نمایند.

حرم دارای صحن وسیع بدون سقفی است که به وسیله راهروهای سنگفرش شده ازهم جدا گردیده است. سایر قسمتهای زمینِ آن‌بوسیله سنگ‌ریزه‌هایی که بدان «حصباء»

ص: ۲۱۶

گویند پوشیده شده است که نخستین بار زمین حرم از سوی «عمر» با ریگ پوشانیده شد.

کعبه در میانه صحن مسجد، اندکی متمایل به جنوب قرار دارد و در امتداد آن از سوی شرق، مقام ابراهیم علیه السلام دیده می‌شود و در جنوب شرقی آن گنبد زمزم وجود دارد که بوسیله «ابوجعفر منصور» در سال یکصد و چهل و پنج هجری بنا گردیده است و زمین آن را به وسیله مرمر فرش نموده است و مأمون این کار را به پایان برده است. اما پنجره ای که بر دهانه چاه قرار دارد به فرمان «سلطان احمد عثمانی» ساخته شد و روی آن قرار داده شده است. در شرق چاه زمزم به سوی شمال «باب شیبه» قرار دارد که به صورت نیم دایره ای بلند قامت به دو ستون پوشیده از مرمر در میانه حرم و در حدود مطاف دیده می‌شود. این در جایگاهی است که در دوران رسول خدا صلی الله علیه و آله درِ مسجد آنجا قرار داشته است. در شمال مقام ابراهیم علیه السلام منبری قرار دارد که از مرمرِ بسیار زیبایی ساخته شده است و از سوی «سلطان سلیمان قانونی» به حرم اهدا گردیده است.

بر روی در آن با خطّ طلایی زیبایی این نوشته به چشم می‌خورد:

إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ (۱). نخستین بار به وسیله «معاویهٔ بن ابو سفیان» به هنگام ورودش به مکّه برای حج، منبری در مسجدالحرام قرار داده شد که پیش از آن خلفا در حالی که بر زمین مسجد در کنار دیوار کعبه یا در حجر می‌ایستادند خطبه را ایراد می‌کردند.

سپس در سال یکصد و هفتاد هجری منبری که از چوب بسیار زیبایی در مصر ساخته شده بود که به مناسبت حج گزاردن «هارون الرشید» به مسجد اهدا گردید و در همان سال وی بر روی آن برای مردم خطبه‌ای ایراد کرد. هنگام خلافت «واثق»، سه منبر به فرمان او ساخته شد و به مکه ارسال گردید اوّلی را در حرم و دومی را در عرفات، و سومی را در مِنی قرار دادند که هنگام حج گزاردن بر روی تمامی آنها خطبه ایراد می‌نمودند. سخنرانان هنگامی که قصد ایراد خطبه در حرم داشتند، منبر را متصل به دیوار کعبه در فاصله میان «رکن اسود» و «رکن یمانی» قرار می‌دادند و پیش از خطبه، سخنران ابتدا حجرالاسود را استلام کرده و دعا می‌کرد و سپس بر منبر بالارفت. پس از پایان

۱- نمل، ۳۰

ص: ۲۱۷

خطبه، منبر را به سوی جایگاه اولیه‌اش در کنار زمزم منتقل می‌نمودند.

هنگامی که سلطان سلیمان (عثمانی) منبر مرمرین را به مسجد اهدا نمود، آن را در این مکان قرار داد و تا کنون نیز در همان نقطه قرار دارد و بر آن خطبه می‌خوانند.

درب ورودی به کوه صفا در مسجدالحرام

بر دیوارهای مسجدالحرام از طرف درون، درهایی قرار دارد که برخی از آنها گذرگاههایی است که از مدرسه ها به حرم راه داشتند و برخی دیگر انبارهایی است که در دست خدمتکاران حرم و یا زمزمیها بوده است که این گروه این مکانها را به عنوان حمام حاجیان و یا وضو گرفتن آنان به وسیله آب زمزم، مورد استفاده قرار می‌دهند.

به عبارتی دیگر شکل (۱) حرم کلّی با وجود سادگی آن، از ساختمان استوار و مجلّلی

۱- از دیگر مساجدی که تقریبا به این صورت دیده می‌شود، مسجد «عمرو» در مصر قدیمه و مسجد «احمدبن طولون» در قاهره است که با اینکه مساحت آن از حرم بیشتر است گفته می‌شود که این مسجد به طور کلّی همانند مسجدی که در شهر «سُرّ من رأی» سامرا- که شهری در سی مایلی «بغداد» است- ساخته شده. این شهر در آغاز نام سامرّا را بر خود داشته و پس از آن که به وسیله «معتصم» عباسی وسیع و آباد گردید و کاخ بسیار زیبایی در آن بنا نمود، آن را «سُرّ من رأی» نامید. در میانه صحن مسجد «ابن طولون»، گنبد مرتفعی قرار دارد که در زیر آن وضوخانه‌ای به شکل مربّع همانند بیت اللّه در مسجدالحرام ساخته‌اند که مردم همگی آن را کعبه می‌نامند. در کنار این گنبد در سوی قبله منبری چوبی قرار دارد که ادّعا می‌کنند از باقی مانده‌های کشتیِ حضرت نوح علیه السلام می‌باشد، در صورتی که این منبر را برای بالا بردن شأن و مقام این کعبه ساختگی در کنار آن قرار داده‌اند، و اگر این ادّعا حقیقت دارد پس به ما بگویند که در چه زمانی و مکانی بر این قطعه باقی مانده از آثار کشتی، در جهان دست یافته‌اند. خداوند از آنها درگذرد!!

ص: ۲۱۸

برخوردار است و دارای فضایی باز و گسترده است که صحن وسیع آن بدون شک میدان بزرگی برای شهر به شمار می‌آید آنچنانکه پیش از این درباره مکه سخن به میان آمد.

«والی» آن‌جا همواره به عنوان بزرگ حرم به شمار می‌آید و در حرم شریف دارای «نایب» و «قائم مقام نایب» و مدیری بود که کارهای آنها زیر نظر والی انجام می گردد.

خدمتگزاران حرم تعداد ۷۰۰ نفر می‌باشند که از آن عدهّ، ۱۲۲ نفر سخنران و ائمه جماعت مذاهب چهار گانه هستند و نیز ۱۰۷ نفر مدرس، ۴۵ مؤذن، ۱۰ باربند، ۱۲ فراش، ۸ زنبورکچی، ۲۰ رفتگر، ۳۰ دربان، ۱۱ سقای چاه زمزم و ۱۰۸ نفر شوینده قندیل‌های حرم می‌باشند. در این جا مسؤولیت‌های کاری دیگری نیز وجود دارد، از آن جمله مسؤولیت‌ها وظیفه خواجه‌ها است که تعداد آنان ۵۱ نفر است و دارای وظایف گوناگونی در حرم می‌باشند. خواجه‌ها نخستین بار از سوی (ابوجعفر منصور) خلیفه عباسی به حرم آورده شدند و در آن جا به خدمتگزاری مشغول گردیدند. اما گروهی که به خدمتگزاری کعبه مکرّمه مشغول می‌باشند عبارتند از: پرده‌داران، کلیدداران آن یعنی همان (بنی شیبه) می‌باشند. جایگاه خدمه حرم به استثنای بزرگ و مدیر آن، به صورت موروثی می‌باشد ولی این دو از سوی (سلطنت عظمی) تعیین می گردند. و به نظر می‌رسد که مسؤولیت آنها ابتدا سیاسی باشد لیکن وظیفه ادای آن از مسؤولیت سیاسی بیشتر می‌باشد. خدمت در حرمین شریفین بسیار امر محترمی به شمار می‌آید، به طوری که از دیر باز تاکنون خلفا و سلاطین خود را به آن شرف نسبت می‌دهند و هم اکنون نیز یکی از رتبه‌های دولت علیّه عثمانی هم به نام (خادم الحرمین) می‌باشد.

ص: ۲۱۹

کعبه معظمه

اشاره

خداوند تبارک و تعالی، همواره فرستادگان خویش را در دوران‌های خاصّی به سوی خلق خود فرستاد تا بدین وسیله وظایف دینی و دنیایی را به آنان تعلیم دهند و آنها که خیر و سعادت حقیقی‌شان در آن است راهنمایی کنند. هنگامی که زمانی از آن رسالت سپری می‌شد مردم در راه و روش خود دچار گمراهی می‌شدند و اعمال نیک را با بد درهم می‌آمیختند! تا آنجا که حتّی عامل فساد نیز به آنها چیره می‌گردید، طبیعی است که وضع آنان نیز رو به تباهی می‌گذاشت و رسالت پروردگار خویش را فراموش می‌کردند.

بنابراین در گمراهی و ضلالت آشکاری قدم برمی‌داشتند! با توجه به طبیعت هستی که وجود خالق و پروردگاری قوی و قادر را همواره لازم دارد و با توجه به نیاز فطری انسان به پرستش معبود هر انسان نیز برای خود معبودی را اختیار می‌نمود و در جدان خویش آن را عظمت می‌بخشید. پس در این میان شخصی آتش را عبادت می‌کرد زیرا تصور می‌نمود که به هر کاری قادر و توانا است و آن دیگری خورشید را می‌پرستید و معتقد بود که نظام جهان از او سرچشمه می‌گیرد و آن دیگری سنگ را می‌پرستید زیرا آن را مادّه اصلی و جوهره ذاتی وجود خویش می‌دانست. گروه اخیر همان بت‌پرستان هستند که آیین‌شان در فاصله مدت زمان میان دوران حضرت نوح علیه السلام و حضرت ابراهیم علیه السلام اکثریت خلق جهان را فرا گرفته بود، در این فاصله مردم از یکدیگر پراکنده شدند و زبان‌ها تغییر کرده و طبایع ویژگی‌های آنان نسبت به اختلاف محل زندگی و زادگاه‌شان تغییر نمود، مدّت این دوران طبق آنچه «طبرسی» آورده است هزار و نود و نه سال بوده است.

«کلدانیان» در جنوب «بابل» در مکانی میان شرق و غرب و شمال و جنوب سکنی می‌کردند که خداوند تعالی از میان آنان «ابراهیم» را مبعوث گردانید، وی قوم خویش را در حالی مشاهده نمود که ستارگان و بت‌هایی را می‌پرستیدند که پدرش برای آنان ساخته بود. پس پدر خویش را مورد مواخذه و سؤال قرار داده که در این باره خداوند متعال از

ص: ۲۲۰

زبان او این چنین فرموده است: وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِابِيهِ آزَرَ أَتَتَّخِذُ أَصْنَاماً آلِهَةً إِنِّى أَرَاكَ وَقَوْمَكَ فِى ضَلَالٍ مُبِينٍ (۱)

. یعنی «ابراهیم رو به سوی پدر خود آذر کرده و گفت چگونه بت‌ها را بجای پروردگار می‌پرستند! پس می‌بینم تو و قومت در گمراهی آشکاری قرار دارید». پس ابراهیم علیه السلام قوم خود را ترک گفت و به سوی «مدین» هجرت نمود. در آنجا بود که پروردگار به او فرمان داد که به همراه فرزندش اسماعیل و مادرش هاجر، به سوی سر زمین عرب هجرت نماید. آنان به مکه آمدند و در آنجا اقامت گزیدند تا اینکه این شهر وسعت گرفت و به عمران و آبادی آن افزوده گردید. در اینجا بود که خداوند به او فرمان داد که برای او خانه‌ای بسازند این خانه اولین جایگاهی بود که برای مردم بنا گردید تا در آن خدای خویش را به صورتی صحیح و راستین عبادت کنند؛ خداوند فرموده است: إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِى بِبَكَّةَ مُبَارَكاً وَهُدىً لِلْعَالَمِينَ (۲).

این خانه همان «کعبه مکرمه» است که از سوی ابراهیم علیه السلام به شکل مربع بنا گردید و ارکان آن در امتداد سمت‌های چهار گانه قرار گرفت، تا این که وزش باد و هوا در برخورد با آن شکسته شده و نتواند با فشار خود، آن را در هم پیچد. اهرام مصر نیز بر همین قاعده و قانون بنا شده که تا کنون در نظر علما، دانشمندان و مهندسین ساختمان آن یکی از عجایب به شمار می‌آید.

کعبه همچنان بر ساختمان بنا شده به دست حضرت ابراهیم استوار بود، تا این که به وسیله «عمالیق» و سپس «جرهم» (۳) ساخته شد آن چنان که «ازرقی» به سند خود از امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام و عبداللّه بن عباس روایت کرده است.

در قرن دوم پیش از هجرت هنگامی که بزرگی و امارت در دست «قصی بن کلاب» قرار گرفت، آن را منهدم کرد و از نو با ساختمانی استوار و محکم بنا کرد و سقفی از چوب دوم (۴) و شاخه‌های نخل بر آن نهاد.

۱- انعام، ۷۶

۲- آل عمران: ۹۶.

۳- برخی گفته‌اند که جرهم پیش از عمالیق کعبه را بنا کرده‌اند که این مطلب نمی‌تواند درست باشد. «مترجم»

۴- نوعی درخت نخل م

ص: ۲۲۱

سپس در کنار آن «دار النـدوه» را بنا نمود که این بنا نخستین ساختمانی بود که پس از کعبه در مکه به وجود آمـد. دار الندوه مرکز حکومتی و محـل مشورتی او بـا اطرافیـانش بود که هیـچ امر سیاسـی و یـا اجتمـاعی به تصویب نمی‌رسـید مگر آن که در این مکان درباره آن با هم به شور می‌پرداختند. سپس اطراف خانه معظم را نیز در میان قبیله‌های قریش تقسیم نمود.

آنان هر یک خانه‌های خویش را در اطراف مطاف و کعبه بنا کرده بودنـد و دری از آن را به سوی مطاف گشوده بودنـد. پنـج سال پیش از بعثت پیـامبر صـلی الله علیه و آله سیل کعبه را خراب نمـود. قریش در این بـاره گرد هم آمدنـد و سـاخت بنـای آن را میـان قبیله‌های خود تقسیم نمودند.

«بـاقوم رومی» به کمـک نجـاری مصـری، تجدیـد بنـای ساختمـان کعبه را آغـاز نمود و هنگامی که در ساخت آن به جایگاه «حجر الاسود» رسیدند، میان قبیله‌ها نزاع درگرفت، زیرا هر یک از قبیله‌ها قصد داشتند که این شرف نصیب آنها آنها گردد و حجر الاسود را در جای خویش قرار دهند. درگیری و ستیز آن چنان بالا گرفت که نزدیک بود میان آنان جنگ شروع شود.

رسول خـدا صـلی الله علیه و آله که در آن هنگام در سن سـی و پنـج سالگی بودنـد به همراه آنان کار می‌کردند. حضـرت با حسـن رفتار و کمال اخلاقی که در خود داشتند در میان آنان از احترام ویژه‌ای برخوردار بوده و بدین سبب او را «امین» نامیده بودند.

در این اختلاف او را به حکمیت پذیرفتند. پس حضـرت پیراهنی طلب کرده و سـنگ را در میان آن قرار دادند سپس دسـتور دادند که هر یک از قبیله‌ها گوشه‌ای از آن را بگیرنـد و آن را بلنـد کنند، هنگامی که حجر الاسود به محل اصـلی خود در رکن شـرقی از کعبه بالا آمد ایشان با دسـتان مبارک خویش آن را در جای اصلی خود قرار دادند و با این اندیشه زیبا و سیاست ماهرانه، از تدبیر و حسن سیاستش نیز میان یکدیگر به گفتگو پرداختند.

قریش به علت کسـر بودجه مقداری از فضای کعبه را کاستند و به حجر افزودند. همچنان که هم اکنون نیز این وضعیت وجود دارد. بنابراین مقداری از فضای حِجر، پیش از این ساختمان، جزو ساختمان کعبه بوده است.

ص: ۲۲۲

رسول خدا صلی الله علیه و آله در این باره به عایشه فرموده است:

«در صورتی که قوم تو به تازگی اسلام نیاورده بودند، کعبه را منهدم می‌کردم و درِ آن را بر روی زمین قرار می‌دادم، و برای آن یک در شرقی و دیگری در غربی قرار می‌دادم و از حِجْر شش ذراع به کعبه می‌افزودم زیرا قریش در هنگام ساخت کعبه این مقدار را از آن کاستند. (۱) هنگامی که «عبداللَّه بن‌زبیر» امارت مکه را به دست گرفت، یزید بن معاویه لشکری عظیم را به فرماندهی «حصین بن‌نمیر» به جنگ او فرستاد، ابن زبیر در مسجد الحرام پناهنده شد و در این هنگام حصین با منجنیق‌های خود، گلوله‌های آتشین را به درون مسجد الحرام پرتاب می‌کرد که در نتیجه آن جامه کعبه به همراه برخی چوب‌های آن به آتش کشیده شد و در پایان قسمتی از کعبه نیز ویران گردید.

وقتی که خبر هلاکت یزید بن‌حصین رسید او به همراه لشکر خود از مکه خارج گردید.

پس از این حادثه، ابن‌زبیر تصمیم گرفت که کعبه را ویران کند و از نو آن را بسازد مطابق پایه‌های ساخت زمان ابراهیم علیه السلام، برگرفته از روایتی که پیش از این از عایشه نقل گردید از قول رسول خدا صلی الله علیه و آله.

بنابراین کعبه را منهدم کرد و به وسیله گچ مرغوبی که از یمن برای این کار ارسال

۱- ازرقی و سایر تاریخ نگاران، روایت متعددی از این قبیل را در نوشتارهای خویش نقل کرده‌اند لیکن عقیده شیعه بر این است که وسعت خانه کعبه هیچگاه در طول تاریخ به ویژه از دوران ساخت کعبه بوسیله حضرت ابراهیم خلیل ع تا کنون تغییری نکرده و همواره سعی بر این بوده است که نه تنها در وسعت آن تغییر داده نشود بلکه به هنگام ساختمان و تغییراتی که در کعبه داده می‌شده از سنگها و خاکهای پیشین آن نیز استفاده شود. در این باره روایات متعددی از امامان معصوم به دست ما رسیده است که صحّت مطلب یاد شده را تایید می‌نماید. از آن جمله صحیحه‌ای است که آن را مرحوم کلینی رحمه الله به سند خود از امام صادق ع در کتاب «کافی» آورده است. متن روایت چنین است: «محمد بن یحیی از احمد بن محمد از حسین بن سعید از فضالهٔ بن ایوب از معاویهٔ بن عمار نقل می‌کند که گفت: از ابا عبد اللَّه علیه السلام درباره حِجْر سؤال کردم که آیا حجر و یا قسمتی از آن جزو خانه کعبه به شمار می‌آید؟ حضرت فرمود: خیر حتی به اندازه قطعه‌ای از ناخن؛ زیرا اسماعیل ع مادر خویش را در آن دفن کرده و از بیم آنکه مردم بر آن پای گذارند سنگچینی در اطراف آن بوجود آورد و در آن قبور برخی از پیامبران نیز قرار دارد» کافی: ۱۰/ ۱۳ «مترجم»

ص: ۲۲۳

کرده بودنـد، از نو بنا نهاد. وی در این ساختمان ارتفاع کعبه را به بیست و هفت ذراع رسانید و هنگامی که از بنای آن فارغ گردید، درون و برون کعبه را به وسـیله مشک و عنبر خوشـبو کرد و به وسـیله دیباج پوشانید؛ این ساختمان در تاریخ هفدهم رجب سال ۶۴ هجری به پایان رسـید. هنگامی که خلافت به دست «عبدالملک بن‌مروان» افتاد «حجاج ابن یوسف ثقفی» را به سوی این زبیر فرستاد وی در مکه او را محاصـره نمود. سپس به وسیله منجنیق به مسجد الحرام حمله‌ور شد و ابن زبیر را در سال ۷۳ هجری به قتل رسانید. پس از آن حجاج به مکه وارد گردیـد و کیفیت ساختمان کعبه را به وسـیله ابن زبیر به عبـدالملک اطلاع داد. نامبرده او را به امارت مکه منصوب کرد و فرمان داد که کعبه را به شکلی بر گرداند که در دوران رسول اللَّه صلی الله علیه و آله بوده است. بنابراین حجاج سمت شامی (شـمالی) کعبه را منهدم کرده و به اندازه شش ذراع و یک وجب از آن را کاسته سپس بر اساس پایه‌های قریش، دیوار آن سوی کعبه را بنا نمود. همچنین درِ شـرقی کعبه را از سـطح زمین بالا برد و درِ غربی آن را مسدود نمود. حجاج سایر قسمت‌های کعبه را تغییر نداده سپس سنگفرش آن را پس از آن که از هم گسیخته بود، مجدداً باز سازی نمود.

بنـابراین وصـف، سـمت‌های شـرقی، جنـوبی و غربی کعبه هم اکنـون بر سـاخته «ابن زبیر» بـاقی بوده و سـمت شـمالی آن بر سـاخته «حجاج» باقی می‌باشـد و از آن پس در ساختمان کعبه دیگر تغییری داده نشده است. تا این که به وسـیله «سـلطان سـلیمان» (عثمانی) در سـال ۹۶۰ هجری سـقف آن تجدیـد گردید. سـپس در سال ۱۰۲۱ هجری از سوی «سـلطان احمـد» (عثمـانی) مرمت‌هایی نیز در ساختمـان کعبه صورت گرفت که تاریـخ این تغییرات بر روی قطعه سـنگی مرمری در سـمت راست «معجن» بر روی شاذروان حک شده است. متن لوح یاد شده این چنین است:

«بسم اللَّه الرحمن الرحیم إِنَّمَا یَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْیَوْمِ الْآخِرِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَی الزَّکَاةَ وَلَمْ یَخْشَ إِلَّا اللَّهَ فَعَسَی أُوْلَئِکَ أَنْ یَکُونُوا مِنْ الْمُهْتَدِینَ (۱)

أمر بعمارهٔ سقف البیت الشریف و بتجدید المیزاب الرحمهٔ و تقویهٔ

۱- توبه: ۱۸

ص: ۲۲۴

جدار بیت اللّه الحرام السلطان احمد فی شهر محرم سنهٔ ۱۰۲۱.»

پس از آن و در نتیجه سیل بزرگی که در سال ۱۰۳۹ هجری جاری گردید، ارتفاع آب در حدود دو متر از سطح زمین بالا آمد و قسمت‌هایی از دیوارهای شمالی، غربی و شرقی کعبه را منهدم نمود، در این هنگام سلطان مراد چهارم (عثمانی) قسمت‌های ویران شده کعبه را تجدید بنا نمود که از آن پس تعمیر قابل ذکری صورت نگرفته است.

شکل کعبه

کعبه هم اکنون از برون تقریباً به شکل مربع است که از زمان حجاج ساخته شده است و این کیفیت مطابق با دوران رسول خدا صلی الله علیه و آله است. ساختمان کعبه به وسیله سنگ‌های نیلگون سختی بنا گردیده که ارتفاع آن بیست و پنج متر و طول ضلعی که ناودان در آن قرار دارد به همراه ضلع مقابل آن، ده متر و ده سانتیمتر می‌باشد. همچنین طول ضلعی که درِ کعبه در آن واقع شده است به همراه ضلع مقابل آن ده متر است. درِ کعبه در ارتفاع دو متری از سطح زمین واقع شده است که به وسیله پلکانی شبیه به پله‌های منبر بدان راه می‌یابد؛ پلکان کنونی این محل دارای پوششی از نقره است که به وسیله یکی از امرای هندی به کعبه اهدا گردیده است. این پلکان فقط به هنگامی که درِ کعبه- در جشن‌های بزرگ- به روی زایرین گشوده می‌شود در این محل قرار داده می‌شود، این مراسم در سال بیش از پانزده بار تشکیل نمی‌شود. در سایر روزهای سال نیز پلکان یاد شده در کنار گنبد زمزم، در طرف «باب شیبه» قرار داده می‌شود. این پلکان دارای پله‌های چوبی باریکی است که به وسیله آن بالاـ رفته و به درون کعبه راه می‌یابند. حجر الاسود در ارتفاع یک متر و پنجاه سانتی متری از سطح زمین مطاف واقع شده است.

در اطراف دیوار کعبه از بیرون در سمت پایین دیوار سطح شیب دار ساخته‌ای وجود دارد که بدان «شاذروان» گویند.

ارتفاع شاذروان به طور متوسط بیست و پنج سانتیمتر و عرض متوسط آن سی

ص: ۲۲۵

سانتیمتر می‌باشد. قسمت شاذروان جزئی از کعبه به شمار می‌آید که به هنگام تجدید ساختمان در زمان قریش- پیش از اسلام- به جهت اختصار، از آن کاسته شده است. (۱) «شاذروان» در اصل به معنای اطراف سقاخانه است که- در ساختمان‌های مصری کهن- به دیواره اطراف فواره‌ها که در میان سالن‌های بزرگ ساخته شده بودند، اطلاق می‌گردیده است. به نظر من «شاذروان» از ساخته‌های حجاج به شمار می‌آید، زیرا نامبرده برای جلوگیری از تأثیر باران و سیل بر کعبه که تاکنون نیز در مطاف زیاد دیده می‌شود- آن را این گونه بنا نمود و گواه ما بر این سخن این است که «شاذروان» کلمه‌ای فارسی می‌باشد که به وسیله کارگران ایرانی که از سوی «حجاج بن‌یوسف» برای تعمیر ساختمان کعبه بدین مکان آورده شده بودند، بر این موضع نامیده شده است.

همچنین ممکن است که این کلمه از دوران «ابن زبیر» به یادگار مانده باشد و گواه بر این سخن مطلبی است که در کتاب «الأَغانی» آمده است: درباره سبک آهنگی که «ابن سریح» اجرا می‌کرده و در نزد عرب مشهور نبوده است از او سؤال گردید، نامبرده در جواب گفته است که آن را از کارگران ایرانی آموخته است. که به وسیله «ابن زبیر» برای تعمیر ساختمان کعبه، آورده شده بودند. آنان با آهنگ‌های زیبایی ترانه می‌خواندند و او از سبک آنان استفاده کرده و پس از اضافه کردن نغمه‌های عربی بدان، ترانه‌هایی را به اجرا درآورده است. در هر صورت «شاذروان» و «میزاب» دو کلمه فارسی هستند که در دوران رسول خدا صلی الله علیه و آله نامی از آنها در میان نبوده است.

کناره‌های کعبه به «ارکان» مشهور می‌باشد. کناره شمالی آن به «رکن عراقی» موسوم است، زیرا این رکن رو به سوی عراق می‌باشد. و کناره غربی را «رکن شامی» گویند زیرا در سمت شام واقع است و رکن مقابل آن را «یمانی» نامند زیرا در سمت یمن است و در آن سنگی به نام «حجر الاسعد» قرار دارد. کناره شرقی را «رکن اسود» گویند زیرا «حجر الاسود» در آن قرار دارد. این سنگ به شکل بیضی صیقلی غیر منظمی است که رنگ آن

۱- همانطور که پیش از این گفته شد در این باره روایات متعددی از حضرت صادق ع نقل گردیده است که حتی به اندازه یک قطعه ناخن از کعبه کسر نگردیده است. برای این منظور رجوع شود به وسائل الشیعهٔ و کتاب حج، ج ۱۳، باب ۳۰، صص ۳۵۳-۳۵۵ «مترجم»

ص: ۲۲۶

سیاه متمایل به سرخ می‌باشد و نقطه‌های سرخ و برجستگی‌های زرد در آن دیده می‌شود که این برجستگی‌ها در نتیجه چسبانیدن قطعه‌های جدا شده از آن می‌باشد.

قطر حجر الاسود در حدود سی سانتیمتر است که به وسیله قوسی از نقره به عرض ده سانتیمتر تزیین شده است. فاصله میان رکن «حجر الاسود» و درِ کعبه را «مُلتزم» گویند.

زیرا شخص طواف کننده خود را بدان چسبانیده و به راز و نیاز و استغاثه به درگاه پروردگار می‌پردازد.

ناودان (میزاب)، از میانه دیوار شمال غربی در بالا خارج گردیده است که بدان «میزاب الرحمه» گویند. این ناودان، ساخته حجاج است که آن را بر لبه کف بام کعبه نصب نمود تا بدین وسیله از جمع شدن آب باران روی سطح آن جلوگیری نماید. در آغاز ناودان از مس ساخته شده بود تا این که «سلطان سلیمان قانونی» در سال ۹۵۹ هجری، ناودانی از نقره را جایگزین آن نمود. سپس در دوران «سلطان احمد» (عثمانی) نیز به وسیله ناودان نقره‌ای دیگری که با رنگ نیلگونی مینا کاری شده بود و میان آن با نقش و نگارهای طلایی آذین گردیده بود، جایگزین شد.

این جانب ناودان یاد شده را در موزه آثار خصوصی سلطانی در آستانه، مشاهده کرده‌ام. همچنین در سال ۱۲۷۳ هجری «سلطان عبدالمجید» (عثمانی) ناودانی دیگر را که از طلا ساخته شده بود، به مکه ارسال نمود که هم اکنون این ناودان بر کعبه قرار دارد.

در سمت مقابل ناودان از خارج، «حطیم» قرار دارد و آن ساختمانی نیم دایره است که در دو طرف آن، به سوی دو رکن شمالی و غربی کعبه کشیده شده و دارای فاصله‌ای در حدود دو متر و سه سانتیمتر است. ارتفاع آن یک متر و ضخامت این دیوار یک متر و نیم است که به وسیله مرمرهای نقش دار پوشیده شده و در کناره آن از سوی بالا خطی برجسته دیده می‌شود که آیات قرانی و تاریخ ساختمان آن بر سنگ حک شده است (۱).

فاصله میانه داخلی این نیم دایره تا میانه ضلع کعبه، هشت متر و هفتاد و چهار سانتیمتر

۱- هم اکنون دیگر آثاری از آیات قرآنی و تاریخ بنا بر آن دیده نمی‌شود بلکه به وسیله سنگ نقش‌دارزیبائی تزئین گردیده است. «مترجم»

ص: ۲۲۷

می‌باشد که این فضای میان «حطیم» و دیوار کعبه را، «حجر اسماعیل» (به کسر حاء و سکون جیم) گویند و در سال‌ها پیش از این در تجدید بنای ساختمان کعبه توسط حضرت ابراهیم علیه السلام سه متر از حجر به درون کعبه و باقیمانده آن را به آغل گوسفندان هاجر و فرزندانش اختصاص داده است؛ گفته می‌شود که هاجر و اسماعیل در آن جا دفن شده‌اند.

اما کعبه از درون- به همراه برآمدگی زاویه شمالی آن در سمت راست- به شکل مربع می‌باشد که در این برآمدگی درِ کوچکی به نام «باب التوبه» قرار دارد که از این در به وسیله پله‌های باریکی به بام کعبه راه پیدا می‌کند.

تصویر مسجد الحرام و کعبه هنگام برگزاری نماز جماعت در موسم حج ٠

در میانه کعبه از درون، سه ستون از چوب عود دیده می‌شود که بر روی آنها چوب‌هایی دیگر استوار شده که از یک سو دیوار ناودان و از سوی دیگر بر دیوار «حجر الاسود» گذارده شده است و قطر هر ستون در حدود سی سانتیمتر می‌باشد. این ستون‌ها از دوران «عبداللَّه بن‌زبیر» به یادگار مانده است که به علت گران‌بها بودنشان ارزش آنها

ص: ۲۲۸

غیر قابل تعیین می‌باشد! گفته می‌شود که روی آنها نوشته‌هایی حک شده، لیکن این جانب نتوانستم آن را ببینم. کعبه در زمان قبل از اسلام دارای شش ستون بوده است، لیکن نمی‌دانم که این ستون‌ها از سنگ بوده است و یا از چوب. (۱) درون کعبه به وسیله پرده‌ای به رنگ سرخ پوشیده شده است که پرده یاد شده سقف و دیوارهای آن را در برگرفته است و بر روی آن مربع‌هایی قرار دارد که در آن «اللَّه جَلَّ جَلاله» نقش بسته است؛ این پرده از سوی سلطان عبدالعزیز (عثمانی) به کعبه اهدا گردیده است. در برابر در کعبه از درون، محرابی قرار دارد که رسول خدا صلی الله علیه و آله در آن نماز می‌گزارده‌اند. ساختمان کعبه از درون، به وسیله سنگ مرمر معرق (رگه دار) به ارتفاع تقریبی دو متر پوشیده شده است که روی دیوار غربی آن لوح‌های حک شده‌ای قرار دارد که نخستین آنها عبارت است از

بسم اللَّه الرحمن الرحیم أمر بتجدید هذا البیت المعظم العبد الفقیر إلی رحمهٔ ربه: یوسف بن عمر بن علی رسول، أللّهمَّ أیّده یا کریم بعزیز نصرک، و اغفرله ذنوبه برحمتک یا کریم یا غفار یا رحیم»

در اطراف این سنگ نبشته نیز این جمله نقش بسته است:

«رَبِّ أَوْزِعْنِی أَنْ أَشْکُرَ نِعْمَتَکَ الَّتِی أَنْعَمْتَ عَلَیَّ وَعَلَی وَالِدَیَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحاً تَرْضَاهُ» (۲) بتاریخ سنهٔ ثمانین و ستمائهٔ و صلّی اللَّه علی سیدنا محمد و علی آله و صحبه وسلم»

در کنار آن لوح دیگری قرار دارد که بر آن نوشته شده است:

«أمر بتجدید سقف البیت الشریف و جمیع داخل الحرم و خارجه، مولانا السلطان بن السلطان محمد خان، سَنَهُ سبعین و الف».

۱- در سال ۱۴۱۸ هجری تغییراتی در درون کعبه از سوی ملک فهد بن عبد العزیز صورت گرفت که برای آگاهی کامل از آن می‌توانید به مقاله درون کعبه در دو دیدار نوشته اینجانب به مجله وزین میقات شماره ۱۸ مراجعه فرمائید. «مترجم»

۲- نمل، ۱۹

ص: ۲۲۹

سپس سنگ نبشته دیگری قرار دارد که در آن این نوشته به چشم می‌خورد:

«ربّنا تقبّل منّا إنّک انت السمیع العلیم، تقرّب إلی اللّه تعالی بتجدید رخام هذا البیت المعظّم المشرّف العبد الفقیر إلی اللّه تعالی السلطان الملک الأشرف أبوالنصر برسبای خادم الحرمین الشریفین بلّغه اللّه آماله و زیّن بالصالحات أعماله. بتاریخ سنهٔ ست و عشرین و ثمانمائه».

بر لوح دیگر، این نوشته قرار دارد:

«بسم اللّه الرحمن الرحیم أمر بعمارهٔ البیت المعظم الامام الأعظم أبوجعفر المنصور المستضر باللّه أمیر المؤمنین بلّغه اللّه آماله و تقبّل منه صالح أعماله فی شهور سنهٔ تسع و عشرین و ستمائهٔ و صلی اللّه علی سیدنا محمد و علی آله وصحبه وسلّم».

برسنگ نبشته دیگری نیز این جملات نقش بسته است

«بسم اللّه الرحمن الرحیم أمر بتجدید هذا البیت العقیق المعظم الفقیر الی اللّه سبحانه و تعالی خادم الحرمین الشریفین مؤمن الحجاج فی البرین و البحرین السلطان ابن السلطان مراد خان ابن السلطان احمد خان ابن السلطان محمد خان خلّد اللّه تعالی ملکه و أیّد سلطنته فی آخر شهر رمضان المبارک. المسطّر فی سلک شهور سنهٔ اربعین بعد الألف من الهجرهٔ النبویهٔ علی صاحبها أفضل الصلاهٔ و التحیهٔ».

روی دیوار شرقی درونی کعبه لوح دیگری قرار دارد که این عبارت بر روی آن نقش بسته است:

«أمر بتجدید داخل البیت السلطان الملک أبوالنصر قایتبای خلّد اللّه ملکه یا ربّ العالمین، عام أربع و ثمانمائهٔ من الهجرهٔ».

همچنین بر دیوار شرقی روی «باب التوبه» این ابیات به چشم می‌خورد:

ص: ۲۳۰

قد بدا التعمیر فی بیت الاله قبلهٔ الاسلام و البیت الحرام

ام خاقان الوری مصطفی خان دام بالنصر العزیز المستدام

بادرت صدقا الی التعمیر ذا انما کان بالهام السلام

وارتجت من فضله سبحانه أن یجازیها به یوم القیام

قال تاریخا له قاضی البلد عمرته‌ام سلطان الانام

بمباشرهٔ احمد بک فی سنهٔ تسع و مائهٔ و الف».

به من گفته شد که درون خانه سنگ نبشته‌ای به خط کوفی قرار دارد که قدمت آن به زمانی بس کهن برمی‌گردد و مربوط به قرن اول هجری می‌باشد و در صورتی که این چنین باشد پس می‌تواند از دوران «حجاج بن‌یوسف» به یادگار مانده باشد.

در کنار در کعبه و در سمت چپ شخصی که به درون آن وارد می‌شود، طاقچه‌ای چوبی قرار دارد که به وسیله قطعه‌ای از پارچه ابریشم سبز، پوشیده شده است. این طاقچه به جایگاه کیسه کلیدهای درِ کعبه- که از ابریشم سبز با تار و پود زرفام بافته شده است- اختصاص یافته است. این کیسه به همراه پرده کعبه همه ساله از مصر ارسال و تأمین می‌گردد. (۱) در سقف کعبه آویزه‌های فراوانی وجود دارد که در طول تاریخ به آن مکان هدیه گردیده است و هم اکنون آویزان می‌باشد. در میان هدایا تعدادی چراغ‌های طلایی و نقره‌ای وجود دارد که تعداد آنها کمتر از صد عدد نیست و نیز دو چراغ طلایی که مرصع به جواهرات گران‌بها است و از سوی «سلطان سلیمان قانونی» در سال ۹۸۴ هجری به کعبه اهدا گردیده است، به چشم می‌خورد. (۲) درِ کعبه، در دهم محرم به روی مردان گشوده می‌شود، و در شب یازدهم محرم برای زنان باز می‌گردد. در شب دوازدهم ربیع الاول هم جهت انجام مراسم دعا، برای

۱- هم اکنون دیگر اثری از این طاقچه وجود ندارد و به جای آن صندوق سنگی زیبائی در میانه کعبه قرار داده شده و از آن به عنوان جایگاه کیسه کلیدهای کعبه و در باب التوبه استفاده می‌گردد. «مترجم»

۲- هم اکنون تعداد آویزه‌های درون کعبه بسیار کمتر از آنی است که در اینجا از آن یاد شده است. «مترجم»

ص: ۲۳۱

خلیفه گشوده شده که در آن هنگام هیچ یک از زایرین بدان مکان وارد نمی گردند.

در پگـاه آن شب برای مردان و در شب آن روز جهت زنـان گشـوده می‌شـود. در بیسـتم همین مـاه برای شسـتشوی کعبه در حضور شریف و والی، درِ کعبه بـاز می گردد. همچنین در نخسـتین جمعه از مـاه رجب برای مردان و در روز پس از آن برای زنـان و نیز در روز بعد از آن برای مردان، و در شب آن روز برای زنان درِ کعبه گشوده می‌شود.

در شب نیمه شـعبان جهت انجام مراسم دعا برای خلیفه، و در صبح روز بعد آن برای مردان، و در شب آن روز برای زنان، در اولین جمعه از مـاه رمضـان برای مردان، و در روز پس از آن برای زنان، در هفـدهم آن ماه جهت دعا برای خلیفه، و در آخرین جمعه آن نیز همچنین است، در نیمه ذی القعده برای مردان، و در روز بعد از آن برای زنان و در بیسـتم آن برای شسـتشوی کعبه و در بیست و هشـتم آن برای احرام کعبه (منظور قرار دادن پـارچه سـفید بر گرد کعبه از برون به ارتفـاع در حـدود دو مـتر از سـطح زمین مطـاف می‌باشد) در کعبه گشوده می‌شود.

در ایام حج در مقابل مبلغی که پرده داران کعبه از حاجیان دریافت می‌دارند، بارها در کعبه گشوده می‌شود. همچنین پس از مراسم حج در حوالی بیسـتم ذی الحجه مجدداً برای شستشوی کعبه، درِ آن گشوده می‌شود. (۱) هنگام شستشوی کعبه، مراسم ویژه‌ای برپا می‌شود به طوری که شریف، والی، اعیان مکه و بزرگانی از حاجیان در آن حضور به هم می‌رسانند.

کیفیت مراسم یـاد شـده بـدین گونه است که در آغاز، شـریف پیش از همه به درون کعبه وارد می‌شود و نخست دو رکعت نماز به جای می‌آورد سپس ظرف‌هایی از آب زمزم پر شده به او داده می‌شود. وی زمین کعبه را به وسیله جاروب‌هایی که از برگ درخت نخل ساخته شده است می‌شوید به طوری که آب از سوراخی که از درگاه در کعبه

۱- هم اکنـون در کعبه اینگونه بـاز گشـائی نمی گردد بلکه در طول سـال تنهـا یـک یـا دوبـار برای شسـتشو و نیز گـاهی برای ورود پادشاهان ورؤسای جمهور کشورهای اسـلامی و مراسم ویژه دیگری از این قبیل افتتاح می گردد که در این میان گاه تعدادی از افراد معمولی و یا ویژه افتخار ورود به آن را بدست می‌آورند. «مترجم»

ص: ۲۳۲

قرار دارد سرازیر می گردد. سپس آن مکان را به وسیله گلاب می‌شوید. بعد از آن زمین درون کعبه و دیوارهای آن را تا آنجا که دست بدان می‌رسد به وسیله عطرهای گوناگون مانند عطر روغن گل و مشک آغشته می گرداند. در این مدت زمان شستشو بخور عود و عنبر از تمامی نقاط درونی کعبه بالا می‌رود.

در پایان شستشو شریف بر در کعبه می‌ایستد و در حالی که هزاران نفر از حاجیان مشتاق در مطاف، تا نزدیکی «باب شیبه» ایستاده‌اند، منتظرند تا جاروب‌هایی که به وسیله آن کعبه را شسته‌اند، به طرف آنان پرتاب شود. این حاجیان مشتاق، هر یک برای به دست آوردن یکی از جاروب‌های یاد شده که طولی در حدود ۳۰ سانتیمتر دارد، آن چنان شور و هیجانی از خود نشان می‌دهند و بر یکدیگر فشار می‌آورند که غیر قابل توصیف می‌باشد. در صورتی که موفق به بدست آوردن آن جاروب‌ها شوند، چنان است که بر گران قیمت‌ترین شیء جهان دست یافته‌اند و آن را از دنیا و آنچه که در آن است عزیزتر می‌دانند! حاجیان جاروب را به عنوان اثری شریف و گرانقدر از خانه کعبه و به عنوان تبرک نزد خویش نگاه می‌دارند.

برخی مردم به ویژه مطوفین و زمزمی‌ها، جاروب‌های فراوانی را به آب خیس کرده و به عنوان این که کعبه را با آنها شستشو داده‌اند، به هر یک از حاجیان که متقاضی هستند در ازای حداقل نیم ریال می‌فروشند.

کعبه پیش از اسلام، پس از آن

کعبه ۲۷ قرن پیش از اسلام دارای جایگاه و منزلتی والا نزد تمامی عرب بوده است به طوری که بت پرستان و یهودیان و مسیحیان نیز آن را محترم می‌شمرده‌اند و در نزد آنان از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بوده است. این جایگاه تا آنجا دارای اهمیت بود که از مرز جزیره العرب فراتر رفته و به سرزمین هند نیز رسیده بود. هندیان اعتقاد داشتند روح یکی از خدایان آنها یعنی «شبوه» (که همان اقنوم سوم از مجسمه بودا می‌باشد)، به هنگام زیارت با همسرش از سرزمین حجاز، در «حجر الاسود» فشرده شده است! (۱)

۱- به سفرنامه بریتون در سرزمین حجاز مراجعه شود.

ص: ۲۳۳

آنان مکه را «مکشیشا» یا «موکشیشانا»، به معنی خانه «شیشا» یا «شیشانا» می‌گفتند که به نظر می‌رسد نام یکی از خدایان آنان باشد.

در «مروج الذهب» هنگام سخن از خانه‌های معظم و مقدس چنین آمده است:

«ستاره پرستان اعتقاد داشتند که خانه کعبه یکی از هفت خانه مقدس نزد آنان می‌باشد و معتقد بودند خانه «زحل» است و تا هنگامی که آن ستاره در آسمان باشد، این خانه نیز با گذشت دوران‌ها، همچنان باقی خواهد ماند. در آن هنگام بیشتر سرزمین شرق به ویژه سرزمین «ایران» و «هند» و «کلدان» که ابراهیم علیه السلام نیز از مردمان آن منطقه به شمار می‌آمد، همگی دارای آیین ستاره پرستی بودند که تاکنون نیز در بعضی از قسمت‌های سرزمین‌های یاد شده این آیین برقرار می‌باشد. قرآن کریم به هنگام سخن درباره سرگذشت ابراهیم علیه السلام می‌فرماید:

فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَباً قَالَ هَـٰذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَاأُحِبُّ الْآفِلِينَ* فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِغاً قَالَ هَـٰذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَئِنْ لَمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنْ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ* فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ بَازِغَةً قَالَ هَذَا رَبِّي هَذَا أَكْبَرُ فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ* إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِي لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفاً وَمَا أَنَا مِنْ الْمُشْرِكِينَ (۱)

«مقریزی» در باب فرقه‌های ستاره‌پرستان گفته است: این گروه دارای فرقه‌ای به نام «کاظمه» بودند که پیروان «کاظم بن تارح» به شمار می‌آمدند. اینان اعتقاد داشتند که خورشید خدای همه خدایان بوده و سیارات هفت گانه را هر کدام به عنوان الهه‌ای به شمار می‌آورند و آنها را «مُدَبِّرات» می‌نامیدند. این گروه مجسمه‌هایی از آنان می‌ساختند و آنها را عبادت می‌کردند. برخی از تاریخ نگاران گفته‌اند که آنان معبدهای خویش را درون حرمی ساخته بودند و از ورود بیگانگان بدان جلوگیری به عمل می‌آورند. به نظر می‌رسد این گروه با استفاده از دایره‌ای که هر ستاره از ستارگان یاد شده را در آسمان

۱- انعام، ۷۶- ۷۹

ص: ۲۳۴

احاطه کرده است و از ورود دیگر ستاره‌ها بدان جلوگیری می‌نماید حرم را به وجود آورده‌اند و نظام جهان در اعتقاد آنان این چنین تنظیم شده است. همچنین به نظر می‌رسد که آنان از چرخش ستارگان به دور خورشید استفاده کرده و بر گرد مجسمه‌ها طواف می‌کردند. و نیز بعید به نظر نمی‌رسد که طواف آنان برگرد مجسمه‌های هفتگانه بدون ارتباط با ستارگان هفتگانه نباشد، بدین صورت که آنان به دور هر مجسمه‌ای به عنوان یک ستاره، یک شوط طواف می‌کردند، که حضرت ابراهیم علیه السلام در دین خود تمامی آن را برای خدای یگانه قرار داد.

از سخن «مسعودی» این چنین برمی‌آید که عرب منزلت کعبه را حتی پیش از ساختمان حضرت ابراهیم علیه السلام نیز محترم می‌شمرده است. همچنین به هنگام سخن درباره قوم «عاد» که اینان از عرب بائده به شمار می‌آمدند و از سرزمین یمن تا حضرموت در جنوب بلاد عرب را برای مسکن خود برگزیده بودند- در هنگام قحطی آن قوم که بدان دچار گردیده بودند، به طور فشرده این چنین می‌گوید:

«آنان در آغاز جایگاه کعبه را که تپه‌ای سرخ رنگ بود، مقدس می‌شمردند و برای آن احترام ویژه‌ای قائل می‌گردیدند. این قوم سپس در جستجوی آب به مکه آمدند، لیکن در آنجا سر گرم می‌گساری گردیدند، در اینجا به نمونه‌ای از این مطالب اشاره می‌شود:

وقتی «جراده» کنیز سیاه «معاویه» از «عمالیق» رو به سوی مردی به نام «قیل» می‌کند که ظاهراً رئیس هیئت بوده تا به وی هشدار دهد این چنین می‌سراید:

ألا یا قیل ویحک قم فهینم لعل اللّه یمطرنا غمانا

فیسقی أرض عادٍ ان عادا قدا مسوالا یبینون الکلاما

تا پایان سروده.

از این سروده به دست می‌آید که جایگاه کعبه پیش از ساختمان ابراهیم علیه السلام هم در میان قوم محترم بوده است. شاید هم «عمالیق» در آنجا برای خود معبدی داشته‌اند که پیش از رسیدن حضرت ابراهیم علیه السلام بدان سرزمین منهدم و ویران گردیده است. تاریخ نگاران درباره ساختمان کعبه پیش از حضرت ابراهیم علیه السلام گفته‌های فراوان را ذکر کرده‌اند:

ص: ۲۳۵

برخی از آنان گفته‌اند که کعبه در آغاز به وسیله حضرت آدم علیه السلام بنا گردیده است، گروهی دیگر، سخنان دیگری در این باره آورده‌اند.

آنچه که واضح و آشکار است این که این دیار از ابتدا در نزد عرب سرزمینی مقدس به شمار می‌آمده است. نام‌گذاریی که مصری‌ها بر این سرزمین داشته و آن را سرزمین مقدس می‌نامیده‌اند، گواه ما بر این سخن است.

ایرانیان نیز کعبه را محترم می‌شمردند و معتقد بودند که روح «هرمز» در آن دمیده شده است. آنان همواره از دیر باز حج گزارده و در این باره شاعر آنان پس از اسلام چنین سروده است:

و مازلنا نحجّ البیت قدما و نلقی بالأباطح آمنینا

و ساسان بن بابک سار حتی أتی البیت العتیق یطوف دینا

فطاف به و زمزم عند بئر لاسماعیل تروی الشار بینا

و دیگری نیز گفته است:

زمزم الفرس علی زمزم و ذاک من سالفها الأقدم

یهودیان نیز به کعبه احترام می‌گذاردند و آن را به واسطه اعتقاد به دین حضرت ابراهیم عبادت می‌کردند. مسیحیان عرب نیز احترامشان نسبت به کعبه کمتر از یهودیان نبود؛ آنان دارای عکس‌ها و تمثال‌هایی در درون کعبه بودند که از آن جمله است، تمثال حضرت ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام در حالی پیکان چوبی در دست داشتند و عکس حضرت مریم و مسیح علیه السلام در آن هنگام عرب بت‌های خویش را بر اساس معبودات هر قبیله و عشیره‌ای در آن جمع کرده بودند به طوری که بر بام کعبه نیز بت‌هایی قرار داده بودند.

تعداد بت‌ها به ۳۶۰ عدد می‌رسید. «عمرو بن لُحَی» بزرگِ خزاعیان نخستین شخصی بود که به هنگام امارتش بر مکه و کعبه بتی را در کعبه قرار داد. نامبرده زمانی که به شام مسافرت کرده بود، عبادت بت‌ها را از آنان آموخته و عبادت «هُبَل» و «لات» و «مناة» را که از الهه‌های قوم «ثمود» بودند و آثاری از فرهنگ آنان روی آنها نقش بسته بود، به این سرزمین منتقل نمود.

ص: ۲۳۶

سپس سایر قبایل عرب از او پیروی کردند به طوری که هر قبیله بتی را به کعبه آورده و در آن مکان قرار می‌داد. لازم به تذکر است که آیین بت پرستی میان عرب در مقایسه با دیگران در سطح کمتری مطرح بوده است. زیرا آنان همانند بت پرستان هندی و چینی و رومی و مصری و جز اینها، ذات بت را نمی‌پرستیدند بلکه آن را به عنوان تقرب و نزدیکی به ذات پروردگار، عبادت می‌کردند.

وضع کعبه بدین صورت بود تا این که سرانجام رسول خدا صلی الله علیه و آله در سال فتح مکه یعنی سال هشتم هجری، به مکه وارد گردیدند و دستور دادند که کلیه بت‌های موجود در کعبه منهدم گردد. در روایتی که از «اسامه» رسیده است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله هنگامی که به درون کعبه وارد شدند، پس از دیدن عکس‌ها، دستور دادند که آبی را فراهم کرده سپس با آن عکس‌ها را محو نمودند. «ازرقی» از «ابن عائذ»، از «سعید بن عبدالعزیز» روایت کرده است که: تصویر حضرت عیسی علیه السلام و مادرش در کعبه باقی ماند تا این که بعضی از مسیحیان «غسان» پس از اسلام آوردن، آنها را مشاهده کردند.

و نیز «عمر بن شیبه» گفته است: ابوعاصم از جریر روایت کرده است که گفت:

سلیمان بن موسی از عطاء سؤال کرد که آیا تمثال‌های درون کعبه را درک کرده‌ای؟

گفت: آری تمثال آذین شده مریم را در حالی که فرزندش عیسی را در آغوش داشت در آن جا دیدم». (۱) آری، شأن کعبه در جاهلیت این چنین بود که مردم با ادیان گوناگون، آن را محترم می‌شمردند و کعبه را عبادتگاهی برای خدای خود بر حسب دین و مذهب خویش قرار داده بودند، در این مورد هیچ گاه کعبه نظیری برای خود نداشته است و تنها می‌توان به «بیت المقدس» اشاره نمود که آن نیز همواره مورد احترام مسلمانان و مسیحیان و یهودیان بوده است. با این تفاوت که در آن مکان هر یک از گروه‌ها دارای جایگاه ویژه‌ای بوده‌اند و در آن به عبادت پروردگار خویش می‌پرداخته‌اند. بنابراین گواهی بالاتر از این برای شرف و بزرگی کعبه نمی‌توان یافت که تمامی گروه‌های گوناگون با قطع نظر از اختلاف ادیان آنان، در یک کلمه و آن پرستش پروردگار، در این جایگاه گرد هم جمع شده‌اند.

۱- نک: بلوغ الأرب فی مآثر العرب، ص ۶۰

ص: ۲۳۷

این منزلت تا آنجاست که به علت وجود جایگاه والای کعبه در میان قلب‌های مردم، حرمی را در اطراف آن گسترده و تا دور دست حریم آن به شمار می‌آورند، به طوری که هیچ انسانی بدان حرم وارد نگردیده مگر آن که مُحرم شده و آنگاه که بدان وارد شود، در حَرَم امن خواهد بود:

خداوند متعال به هنگام احتجاج بر مردم مکه این چنین فرموده است: أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا حَرَماً آمِناً وَيُتَخَطَّفُ النَّاسُ مِنْ حَوْلِهِمْ (۱).

احترام و امنیت حرم تنها به انسان منحصر نمی‌شود بلکه حیوان و گیاه را نیز در بر گرفته و آن دو نیز در این محدوده از احترام و امنیت برخوردار می‌باشند.

پیش از اسلام مکه دارای حزبی بوده است که بدان «حلف الفضول» می‌گفتند. در تشکیل این حزب، «بنی هاشم»، «بنی مطلب»، «بنی اسد»، «بنی عبدالعزی»، «بنی زهره» و «بنی تمیم» گرد آمدند و پیمانی بستند که بر اساس آن هر یک از قبایل موظف شدند به یاری هر مظلومی از ساکنین مکه و یا از سایر مردمانی که بدان شهر روی آورده‌اند شتافته و داد وی را از ظالم بستانند. رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز در این پیمان حضور داشتند.

حضرت رسول صلی الله علیه و آله در این باره فرموده‌اند: «خود شاهد این پیمان بودم که در خانه عبداللّٰه ابن جدعان بسته شد و این پیمان از شتران سرخ مو در نزد من برتر بود و اگر در اسلام نیز به من پیشنهاد می‌شد آن را قبول می‌کردم».

فاصله میان دایره حَرَم و نقطه مرکزی آن یعنی کعبه، از سوی شمال و شرق و جنوب، در حدود پانزده کیلومتر و از سمت غرب در حدود یک سوم آن فاصله می‌باشد.

حَدِ حرم از سوی جنوب مکانی است که بدان «أضاه»- بر وزن نواه- گفته می‌شود و از غرب با کمی تمایل به سوی شمال، دهکده «حدیبیه»- که «بیعهٔ الرضوان» در آن جا صورت پذیرفت- واقع شده است. در راه «طائف» از شرق محلی است که بدان «جعرانه» گفته شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله شخصاً، از این محل عمره به جای آوردند. در پس این دایره، دایره دیگری قرار داد که هر شخصی از آن عبور کند و قصد ورود به مکه را داشته باشد، باید محرم گردد. فضای یاد شده با این که منطقه حلالی به شمار می‌آید لیکن به عنوان

۱- عنکبوت، ۶۷

ص: ۲۳۸

فضای حرم نیز محسوب می‌شود. بنابراین آنچه که ملاحظه می گردد در تمام ابعاد حرم در جهات سه گانه نخستین، عمران و آبادی وجود دارد که هر گاه کسی قصد شری را بر مکه داشته باشد و از آن حدود وارد گردد، ساکنین آن، خود را آماده جنگ با وی کرده و از ورود آن به منطقه حرم جلوگیری می کنند. اما سمت غربی آن که در سوی دریا واقع شده و خالی از سکونت قبیله‌ها هم می‌باشد بدلیل وجود دریا از دشمن ترسی نیست، بنابراین حد حرم از «تنعیم» که مکانی در فاصله پنج کیلومتری مکه می‌باشد- قرار داده شده است.

با این سخن، میقات احرام، به مکان ملاقات شخصی با پادشاهی از پادشاهان بی‌شباهت نمی‌باشد. که در این مکان در کمال ادب و متانت به سوی ملاقات با او گام برمی‌دارد، آن چنان که تصور نماید در فضای دید او قرار دارد و صدای او هم شنیده می‌شود که شبیه بدان را در «طوب سرای» آستانه علیّه ملاحظه کردم. سنگی به ابعاد مختلف تا کنون در فضای داخلی این کاخ و در محلی که ویژه جلوس سلاطین آل عثمان در زمان حال بوده قرار داشته است و شخص وارد بر سلطان از امرا یا سفرا در صورتی که به هر یک از سنگ‌های یاد شده نزدیک می گردید، سلامی مخصوص را انجام می‌داد تا این که به نزدیکی شاه می‌رسید و آن وقت زمین مقابل وی را می‌بوسید.

در دوران جاهلیت، مردم فراوانی از تمامی سرزمین‌های عربی و غیر از آن، برای انجام حج به سوی کعبه رهسپار می گردیدند. در آن هنگام ماه‌های حج در نزد آنان عبارت بود از: شوال، ذی القعده و ذی الحجه. بنابراین ماهی را که در آن مناسک حج به جا آورده می‌شد ذی الحجه بود، و ماه پیش از آن را به علت حرکت به سوی کعبه و نیز ماه بعد از آن را حاجیان به سوی دیار خویش باز می گشتند و به این جهت که خودشان و اموالشان در امان قرار گیرند این ماهها را، ماه حرام به شمار می‌آوردند.

به همین مناسبت، این نام گذاری بر نام ماه‌های یاد شده نیز اثر گذاشت به طوری که ذی القعده، ذی الحجه و محرم را به عنوان حرمت جنگ و خونریزی، ماه‌های حرام نامیده بودند. همچنین ماه رجب را نیز ماه حرام شمرده و بدان «شهر اللَّه الأصمّ» می گفتند. یعنی ماهی که در آن صدای اسلحه و صدای کمک و استغاثه شنیده نمی‌شود.

حال آیا رجب همین ماه کنونی تقویم قمری است، چنانکه نزد «مُضَرِیان» بوده

ص: ۲۳۹

است یـا آن که در حقیقت مـاه «رجب أصمّ» همین مـاه رمضان فعلی است، چنان که مرسوم نزد «ربیعه» بوده است، مشـخص نیست. زیرا قوم «ربیعه» که در شـمال بلاد عرب تا عراق زندگی می‌کردند و به نظر می‌رسد که علت تأخیر ماه رجب به رمضان در نزد آنها بدان جهت بوده است که بتوانند در این فاصله خود را به مکه رسانیده و سپس به یمن سفر نمایند و ماه شوال را در آن جا بگذرانند و مـال التجاره خویش را به فروش رسانند سپس جهت انجام مراسم حـج به مکه برگشـته و از آن پس در حالی که شاهـد امنیت بر جان‌ها و امـوال خـویش باشـند، به دیـار خود مراجعت نماینـد. بنـابراین حرکت آنـان در ماه‌هـای حرام صورت می‌گرفت. به همین مناسبت بود که رجب «مضر» و رجب «ربیعه» را جهت تعیین زمان هر یک عنوان می‌کردند.

گاه اتفاق می‌افتاد که در سال‌های «نَسِیء» تحریمی که مربوط به رجب است در ماه شـعبان واقع می‌شد و شخص اعلام کننده تأخیر حرمت (ناسِئ) ماه در موسم حج، این ندا را به گوش همه می‌رساند که:

«خداوندا، من رجب آینده را حلال و شعبان را به جای آن حرام می‌شمارم».

و در نتیجه عرب در آن سال طبق همین برنامه اعلام شده عمل می‌کردند.

به همین مناسبت آنان دو ماه رجب و شعبان را «رجبین» و محرم و صفر را «صفرین» می‌نامیدند.

عرب همواره ماه‌ها را به تأخیر می‌افکند تا این که میان سال‌های قمری و شمسـی یکسان شود بدین ترتیب که آنان هر سه سال، یک ماه را به تأخیر می‌انداختند- که تقریباً میان سال‌های قمری و شمسی همین مدت تفاوت وجود دارد- علت این کار این بود که بدین وسـیله آنـان زمان حـج را ثابت قرار می‌دادنـد که همواره با یکی از فصل‌های دو ربیع همزمان می‌گردیـد و سـبب می‌شـد تا آنان به راحتی بتواننـد بـدون آن که گرما و یا سـرمای شدیـدی را تحمل نماینـد، بـدین دیار سـفر کنند و در این زمان به ویژه پشم، کُرْک، کره، روغن و چهـار پایانی که به وسـیله آن تجارت می‌کردنـد به وفور در دسترس آنان قرار داشت و آشـکار است که این مواد یاد شده، در ماه مخصوصی از سال قمری به طور مداوم در دسترس نمی‌باشد.

ص: ۲۴۰

همواره عـده‌ای از «بنی کنـانه» که معروف به «قلامس» بودنـد، عهـده‌دار امر تأخیر ماه‌ها بودنـد و برای نخستین بار قبیله «مضـر» انساء ماه‌ها را در قرن دوم یا سوم پیش از هجرت آغاز نمودند. آنان این کار را تنها در پایان دو ماه محرم و رجب انجام می‌دادند:

پس آنهـا محرم را به صـفر و یـا رجب را به شـعبان تـاخیر می‌انداختنـد که در این حال شـعبان را رجب و پس از آن را شـعبان و ماه بعدی را رمضان قرار می‌دادند و این چنین تمامی ماه‌های سال را به تأخیر می‌انداختند.

شاعر آنان در این باره چنین سروده است:

ألسنا الناسئين على معد شهور الحلّ نجعلها حراما

با این کار سال قمری هر سی سال یک بار تقریباً به گردش در می‌آمـد. در سال دهم هجری ماههای سال قمری گردش کرده و در جای اصـلی و طبیعی خود از فصل‌های سال قرار گرفته بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله به هنگام «خطبه وداع» در عرفات، در آن سـال بـدین نکته اشـاره فرموده و گفتنـد: «ای مردم همانـا گردش روزگار چنان گردیـده است که مطابق است با روزی که خـداوند آسـمان‌ها و زمیـن را آفریـده اسـت.» و در ایـن سـال بـود که خداونـد به تـأخیر انـداختن ماه‌هـا را حرام نمـود. در این بـاره خـداوند می‌فرماید: إِنَّمَا النَّسِیءُ زِیَادَةٌ فِی الْکُفْرِ یُضَلُّ بِهِ الَّذِینَ کَفَرُوا یُحِلُّونَهُ عَاماً (۱).

عرب همواره مـاه رجب را به علت جـدایی این ماه از دیگر ماه‌های حرام، «فرد» می‌خوانـد و گاه رجب را برای حـج اصـغر (۲) یعنی عمره به کار می‌بردنـد و تا کنون نیز حـج رجبی میان آنان معمول می‌باشـد و در مصـر نیز هم اکنون در آمار نوزادان به کار می‌رود که می‌گویند: کودک متولد رجبی است یعنی کوچک‌تر.

ماه‌های‌حرام نزد «غطفان» هشت‌ماه در سال بود که بدان «بَسْل» (به فتح باء و سـکون سـین) به معنای تحریم گفته می‌شد. در این باره «اعشی بنی قیس» به آنان گفته است:

۱- انفال، ۳۷

۲- در تفسیر آلوسـی به هنگام سـخن درباره این آیه «الحج أشـهر معلومات» آمده است که منظور حج اکبراست و حج اصـغر همانا عمره می‌باشد.

ص: ۲۴۱

أجارتکم بَسْل علینا مُحَرَّم وجارتنا حِلٌّ لکم و حلیلها

برداشت تحریم آنان از این ماه‌ها، این گونه بود که بدان احترام می‌گزاردند و در این ماه‌های حرام سلاح خود را بر زمین می‌افکندند و جنگ ستیز را که پایه زندگی آنان به شمار می‌آمد، ترک می‌کردند و تا کنون نیز در بیشتر مناطق پیرامون جزیرهٔ العرب، این رسم برقرار می‌باشد. در طول این ماهها میان تمامی قبایل این سرزمین، آرامش برقرار بود به طوری که هیچ گاه مانعی به راه حج گزاردن هر یک از آن قبایل وجود نداشته و به همین جهت است که عرب همواره از جنگ‌های چهار گانه‌ای که در این ماه‌ها رخ داده است، به عنوان جنگ‌هایی ننگین و رسوا یاد کرده و بدان «فجار» گویند، که این به معنای آن است که در آن هرزگی و گستاخی صورت گرفته است.

«خداش بن زهیر عامری» در این باره این گونه سروده است:

فلا توعدینی بالفجار فإنّه أحلّ ببطحاء الحَجون المخازیا

اسلام نیز حرمت ماه‌های حرام را تأکید نموده و در این باره می‌فرماید: یَسْأَلُونَکَ عَنْ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِیهِ قُلْ قِتَالٌ فِیهِ کَبِیرٌ وَصَدٌّ عَنْ سَبِیلِ اللَّهِ (۱). نزول این آیه بدین جهت بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله «عبداللّٰه بن حجش» را به سوی «نخله» فرستاد. حضرت نامه‌ای بدو سپرد و دستور دادند که دو روز پس از حرکت از مدینه در میان راه آن را باز گشاید. هنگامی که نامه را گشود این نوشته را در آن دید: «همچنان حرکت کن تا به نخله برسی و در آنجا اخباری که از آنان به تو می‌رسد، ما را آگاه ساز» پس عبداللّٰه رو به همراهان خویش کرده و گفت: در میان شما هر آن کس که رغبتی در شهادت دارد با من همراه شده و کسی که خواهان آن نمی‌باشد می‌تواند مراجعت نماید. زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله در اجبار به شما مرا نهی فرموده‌اند. پس به همراه یاران خویش که هشت نفر بودند حرکت کرد تا در نخله پایین آمدند در این هنگام «عمرو بن حضرمی» به همراه گروهی از قریش با مال التجاره‌ای از آن نقطه عبور می‌کردند. آن روز آخرین روز از ماه رجب بود.

پس به آنان حمله کردند و «ابن حضرمی» را به قتل رسانیدند و مردی از همراهان او را به

۱- بقره، ۱۲۷

ص: ۲۴۲

اسارت درآورند به طوری که سایرین به سوی مکه گریختند.

پس «عبداللَّه بن حجش» کاروان شتران را به سوی مدینه به حرکت درآورد. هنگامی که بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شدند، حضرت فرمود: «واللَّه ما امرتکم بقتال فی الشهر الحرام» یعنی به خدا قسم دستور نداده بودم که در ماه حرام با آنان جنگ نمایید» هنگامی که این مطلب به آگاهی قریش رسید. گروهی را به سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله گسیل داشته و به حضرت عرض کردند: آیا جنگ در ماه‌های حرام جایز است؟ پس این آیه شریفه در تحریم جنگ و خونریزی در ماه‌های حرام نازل گردید، بعد از آن این آیه نازل گردید فَإِذَا انسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرُمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ (۱).

همواره قبایل عرب پیش از حج کنار هم جمع می‌گشتند: ساکنین شمال در بدر، مَجنه در «مَرّ الظهران» که در فاصله یک منزلی از شمال غربی مکه قرار داشت، گرد هم می‌آمدند. ساکنین جنوب در «ذی المجاز» که در یک منزلی از عرفات از سوی جنوب شرقی آن واقع گردیده است و ساکنین شرق در عکاظ: میان «قرن المنازل» و «طائف» که فاصله آن از مکه دو منزل (در حدود یک صد کیلومتر) می‌باشد، جمع می‌گردیدند.

عرب‌ها پانزده سال پس از واقعه «فیل»، این نقاط را به عنوان بازاری برای خود قرار دادند که تا سال ۱۲۹ هجری همچنان ادامه داشت و از این پس آنان به دو بازار عرفات و مکه اکتفا نمودند. بنابراین بازارهای یاد شده به عنوان مراکزی برای رد و بدل کردن اموال تجارتی وهمچنین کنگره‌ای ادبی وفرهنگی به‌شمار می‌رفت وبه این‌ترتیب تصور می‌کنم که شما هم مانند من بر این عقیده باشید که عرب یکی از پیشتازان در این مطلب بوده و در این میان گوی سبقت را چندین قرن پیشتر از حکومت‌های پیشرفته ربوده است.

آری در این رهگذر می‌توان اقرار نمود که یونانیان با تشکیل اجتماعاتی در) Gymndsumes (جهت انجام مسابقات ورزشی به ویژه مسابقات المپیک که از قرن هشتم پیش از میلاد به وجود آمده بود و دارای تاجی بودند که به آن تاج المپیک گفته می‌شد و به قهرمان این مسابقات اهدا می‌گردید، در این باره پیش تاز از دیگران بودند.

آنان این مسابقات را به منظور تربیت جسمی جوانان و آمادگی آنان برای جنگجو

۱- توبه، ۵

ص: ۲۴۳

بودن ملت در نظر می گرفتند و در پایان، پس از استحکام حکومت آنان، از این مراکز گرد همایی به عنوان عرصه معلومات و افکار خود، استفاده می‌نمودند.

این مطلب همچنان ادامه یافت تا این که هم اکنون در اروپا به ویژه آلمان این مراکز تعلیم و تربیتی از قدرت و مهارت خاصی بهره گرفته است.

به این ترتیب می‌توان گفت که بازارهای عرب در این میان از ویژگی‌های خاص دیگری نیز بهره‌مند بودند که دیگران به پایه آن نمی‌رسیدند.

بازار «عکاظ» همواره در روز اول ماه ذی القعده برپا می گردید.

رسول خدا صلی الله علیه و آله چندین بار پس از بعثت برای نشر دین اسلام در میان قبایل بدین بازار روی آورد و در آن بازار حضرت با «بقس بن ساده» برخورد نمود و مورد احترام فراوان او قرار گرفت. «عکاظ» بزرگ‌ترین بازار زمان جاهلیت به شمار می‌آمده است زیرا اطراف آن، جمعیت فراوانی سکونت داشتند و از قدرت بیشتری برخوردار بودند که به هنگام برپایی این بازار همگی شرکت کرده و بدان شکوه و عظمتی می‌دادند.

آنان در این بازار به خرید و فروش مشغول و نیز به سرودن اشعار و مشاعره میان یکدیگر پرداخته و نسبت به دارایی‌های خود از نسب عظیم و یا کارهای بزرگ بر یکدیگر فخر فروشی می کردند.

این کارها به ویژه در قرن اول پیش از هجرت، به اوج خود رسیده بود.

آنان دارای مجالسی بودند که در این گرد همایی‌ها منزلت هر گروه و قبیله از نظر شجاعت و فصاحت و آداب، مورد بررسی و شناسایی قرار می گرفت و گاه در این مجالس قبیله‌ای، دشمن خود را به عنوان خطا کار و انحراف از راه حق معرفی می کرد که بیشتر این گونه مذاکرات و اصطکاک‌ها به مصالحه و آشتی خاتمه می‌یافت و در این میان به محیط اجتماعی آنان سود فراوانی می‌رسید.

اشعار و سروده‌های زیبای آنان همواره به عنوان برترین، در کعبه آویز می گردید که این عمل خود موجب تکریم و شهادت بر برتری گویندگان آن در میان عرب بود.

بزرگترین و مشهورترین این آویزه‌ها، همانا «آویزه‌های هفتگانه» (۱) در کعبه می‌باشد که

۱- صاحبان هفتگانه این آویزه‌ها به ترتیب بلاغت آنان عبارتند از:-

امرؤ القیس بن حجر، که در سال ۹۴ پیش از هجرت درگذشته است.

زهیر بن ابی سلمی، که در سال ۵۲ پیش از هجرت درگذشته است.

نابغه ذبیانی که، در سال ۱۹ پیش از هجرت درگذشته است.

عمرو بن کلثوم، که در سال ۲۳ پیش از هجرت درگذشته است.

حارث بن حلزه، که در سال ۳۴ پیش از هجرت درگذشته است.

طرفهٔ بن العبد، که در سال ۸۴ پیش از هجرت درگذشته است.

عنترهٔ العبسی، که در سال ۸ پیش از هجرت درگذشته است.

ص: ۲۴۴

تـاکنون نیز هنوز از فصـاحت و بلاـغت آن سـخن به میـان می‌آیـد و به زبان‌های مختلف خارجی ترجمه گردیـده است تا بتواننـد بر عـادات و اخلاـق آنـان در پیش از اسـلام آگـاهی یابنـد و گروهی از آنهـا به عنوان «آویزه‌های طلایی» (۱) یاد کرده‌انـد. (۲) گفته می‌شود آویزه «امرئ القیس» و «زهیر»، شبیه به هم بوده است، زیرا هر دو به وسـیله آب طلا نوشـته شده و در خانه خدا آویز گردیده بود. این آویزه‌ها برخی تا روز فتح مکه باقی مانده بود و بیشتر آنها به هنگام آتش سوزی کعبه، پیش از اسلام از میان رفته است این نسبت تنها ویژه دوران جاهلیت نبوده است، زیرا پس از اسـلام نیز این عادت رواج داشته به طوری که هارون الرشید هم عهدنامه‌ای را که در آن خلافت فرزندش امین پس از خود و مأمون پس از او نوشته بود، به مکه ارسال نمود تا در کعبه آویزان گردید.

ایـن نـامه تـا دوران امیـن بـاقی بـود و نـامبرده آن را برداشـت و پـاره کرد. از آن پس هر یـک از پادشاهـان و سـلاطین کـه شـرف خـدمتگزاری بـه بیت اللَّه الحرام را به دست می‌آوردنـد، لـوحه‌ای را که در آن نـام سـلطان به همراه زمـان خـدمتگزاریش به بیت را نوشته بودند به یادگار بر دیوار درونی کعبه قرار می‌دادند.

کعبه همواره در دوران جـاهلیت از احترام ویژه‌ای برخوردار بود، تـا این که پس از اسـلام در سـال دوم هجرت، از سوی پروردگار، قبله مسلمانان قرار گرفت، در حالی که پیش از آن همگی به سوی بیت المقدس نماز می‌گزاردند.

۱- نویسنده کتاب «جمهرهٔ اشعار العرب» آورده است که صاحب این آویزه‌های طلایی عبارتند از:

حسان بن ثابت، عبـداللَّه بن رواحـهٔ، مالك بن عجلان، قیس بن حطیم، احیحـهٔ بن جلاح، ابوقیس بن اسـلت و عمرو بن امرئ القیس که همگی این افراد از قبیله اوس و خزرج بوده‌اند.

۲- عقدالفرید، ج ۳، ص ۱۱۶، نوشته ابن عبد ربّه چاپ بولاق مراجعه شود.

ص: ۲۴۵

خداوند تبارک و تعالی به پیامبر صلی الله علیه و آله و رسول خدا صلی الله علیه و آله محمد چنین فرمود:

قَدْ نَرَی تَقَلُّبَ وَجْهِکَ فِی السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّکَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَکَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا کُنتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَکُمْ شَطْرَهُ (۱)

پس این چنین شد که از این پس کعبه به عنوان قبله گاه مسلمانان قرار گرفت به طوری که مسلمین در هر نقطه‌ای از کره زمین قرار داشتند. دور یا نزدیک، شمال یا جنوب و شرق و یا غرب همگی رو به سوی کعبه نمودند و نماز خود را به سوی آن مکان به جای آوردند.

کعبه مرکز دایره مسلمانان گردید که همگی به وسیله ریسمان مستحکم دین خود:

دین توحید، برابری، برادری و آزادی سالم به هم پیوستند و از صمیم قلب خود برای آن احترام و تجلیل والایی قایل شدند به طوری که نمی‌توان عظمت آن را به زبان آورد.

مسلمانان هیچ گونه تفاوتی میان مذاهب مختلف خود احساس نکردند و همگی با دلی واحد و زبانی یک صدا در پشت سر امامی یگانه به نماز می‌ایستادند و با خدای خود به راز و نیاز مشغول می‌شدند.

این عمل تنها گواه بر تسامح موجود میان مسلمانان نیست بلکه بزرگترین دلیل بر وحدت هدف آنان در عبادات و احساس همبستگی میان آنان نیز می‌باشد که نظیر آن در میان مذاهب دیگر ادیان دیده نمی‌شود.

خداوند طواف بر کعبه را یکی از فریضه‌های حج قرار داده و در هنگامی که هر مسلمان مستطیع گشته و به حج می‌آید این فریضه برای او- در هر زمان و مکان- واجب می گردد.

عجیب آن که هر مسلمان که برای اولین بار نگاهش بر کعبه افتد، لرزش خاصی را در جسم خود احساس می‌نماید. این احساس نه تنها از آن جهت است که چشم او برای اولین بار به مکانی جدید افتاده که تا به حال ندیده است، بلکه این جایگاه خود دارای هیبت و عظمت خاصی است که بدین ترتیب در این حال افراد دچار حالت‌های خاصی

۱- بقره، ۱۴۴

ص: ۲۴۶

می‌شوند و عظمت و بزرگی این مکان آنان را آن چنان تغییر می‌دهد و منقلب می‌کند که هر یک دارای احساس خاصی بوده و جسم ضعیف و کوچک خود را در برابر این عظمت و بزرگی الهی آن چنان خرد و ناچیز می‌بینند که گاه برخی از آنان فریادهایی از روی ترس از دل برمی‌آوردند و زبانشان در مقابل عظمت الهی به لکنت می‌افتاد.

برخی دیگر، آن چنان به گریه و استغاثه می‌افتادند، به طوری که حتی صدای آنان از دهان خارج نمی‌شد و نفس در سینه‌هایشان حبس می‌گردید.

به هر حال این وضعیت نسبت به ترس هر انسان در مقابل پروردگارش و قدرت ایمان و متابعت یقینش در مقابل خالق، شدت و ضعف دارد.

طواف

طواف همان حرکت در دایره مطاف را گویند که تعداد دور آن هفت بار است و جمع آن را «اشواط» گویند. لازمه طواف، طهارت کامل می‌باشد؛ و سزاوار است که در دست طواف کننده چیزی مانند کفش و امثال اینها از اشیاء کثیف نباشد. حرکت طواف در آغاز از رکن «حجر الاسود» شروع می‌شود و اگر بتوان آن را لمس کرد و یا بوسید نیکو است و در غیر این صورت با توجه به حجر الاسود هفت بار (/ شوط) طواف را نیت می‌کند و سپس با تکان دادن دست خود به سوی حجرالاسود می‌گوید «بسم اللَّه اللَّه اکبر» آنگاه طواف خود را برِگرد کعبه آغاز می‌کند در حالی که خانه را در سمت چپ خود قرار داده و به دور از «شاذروان»، از پشت حجر حرکت می‌کند.

مطاف به شکل مدور تقریباً بیضی شکل از شمال رو به جنوب می‌باشد.

زمین مطاف از مدتها پیش به وسیله مرمر پوشیده شده و سپس از سوی سلطان سلیمان قانونی اصلاح و مرمت گردیده. هم اکنون مطاف در حد حرم دوران رسول خدا صلی الله علیه و آله، وسعت دارد؛ فاصله بین خط انتهای مطاف و کعبه، از سمت غرب و

ص: ۲۴۷

جنوب، در حدود ۱۹ متر و از سمت شمال و شرق در حدود ۱۲ متر می‌باشد. در نزدیکی کنار در کعبه در شمال، قسمتی مربع شکل و فرو رفته وجود دارد که وسعت آن در حدود دو متر از هر سو بوده که بدان «معجن» گفته می‌شود.

معجن جایگاهی است که اسماعیل علیه السلام ملاط ساختمان را به هنگام بنای کعبه توسط حضرت ابراهیم علیه السلام آماده کرده است (۱) در کنار معجن و بر روی شاذروان، سنگ نبشته‌ای را دیدم که از مرمر بود و بر روی آن نوشته شده بود:

«بسم اللَّه الرحمن الرحیم أمر بعمارهٔ المطاف الشریف سلطان الأنام الإمام الأعظم، المفروض الطاعهٔ علی سائر الامم، أبو جعفر المنصور المستنصر باللَّه أمیر المومنین- بلّغه اللَّه آماله- و زیّن بالصالحات أعماله، فی شهور سنهٔ ستهٔ و ثلاثین و ستمائه و صلّی اللَّه علی سیّدنا محمّد و آله».

بنابراین قطر دایره مطاف از شمال به جنوب در حدود ۵۱ متر، از شرق به غرب در حدود ۴۱ متر می‌باشد و کعبه تقریباً در میانه آن قرار گرفته است. در صورتی که فرض کنیم به طور متوسط، هر شخص به هنگام طواف خود بر کعبه هر بار تقریباً صد متر را طی نماید بنابراین در هفت بار، هفتصد متر را می‌باید بپیماید در صورتی که بدانی هر حاجی چندین بار در روز، طواف دور کعبه را انجام داده و حداقل پیش از هر نماز روزانه و یا پس از آن این کار را انجام می‌دهد، بنابراین هر حاجی اعم از جوان، پیر و کودک، مرد یا زن، روزانه در حدود چهار کیلومتر را به وسیله پاهای خود طواف می‌کند، گو این که برخی از مردم چندین برابر این مقدار را روزانه پیش از هر نماز و بعد از آن طی می‌نمایند.

۱- این گفته نمی‌تواند صحیح باشد، زیرا لازمه وجود چنین استفاده‌ای این است که این جایگاه در چهارطرف دیوارهای کعبه قرار می‌داشت و طبق تحقیقی که در این مورد صورت گرفته است، به تحقیق می‌توان گفت که این فرو رفتگی مکانی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله به همراه جبرائیل به نماز ایستادند و کیفیت نماز را از جبرائیل آموختند. سپس در طول دورانهای پس از ظهور اسلام، با تغییر و تحولی که در زمین مطاف پیش آمد، برای مشخص کردن این ناحیه، آن را بدین صورت قرار دادند. گواه بر این سخن آن که در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله، این حفره بدین شکل و بدین نام وجود نداشته است لازم به تذکر است که هم‌اکنون دیگر آثاری از این حفره وجود ندارد. «مترجم»

ص: ۲۴۸

«ابن بطوطه» در سفرنامه خود این چنین گفته است که: خود شاهد آن بوده است که «ابوالقاسم محمد أزدی» وزیر و بزرگ «غرناطه» هر روز هفتاد بار به دور کعبه طواف می‌کرده است و تنها به هنگام «قیلوله» (پیش از ظهر) بر اثر شدت گرما، این کار را انجام نمی‌داده است. بنابراین وی هر روز مسافت هفتاد کیلومتری را در طواف خود طی می‌کرده است.

برای طواف، راهنمایانی وجود دارند که به آنان «مطوف» گویند. هر مطوف دارای حاجیان ویژه‌ای است که بر اساس تقسیم بندی کشورها و گروه‌ها در اختیار آنان قرار می‌گیرند. در این حال ترک‌ها، هندی‌ها، بخاری‌ها و مصریان، هر کدام دارای مطوفین ویژه‌ای برای خود می‌باشند.

هر یک از کشورها و سرزمین‌ها در اختیار مطوف خاصی قرار دارد که این پست از پدر به فرزند به ارث رسیده و معمولًا این تقسیم بندی از سوی امارت مکه، در اختیار آنان قرار داده می‌شود. پیش از فرمان اخیر مملکتی نیز هر یک از مطوفین، کشور یا قسمتی از حاجیان سرزمینی را در اختیار خویش داشتند و در این صورت غیر از او هیچ کس حق دخالت در امور آن حاجیان را به خود نمی‌داد. زیرا مطوف این حق را از صاحبان قدرت در مکه خریداری کرده بود، بنابراین خود عهده‌دار این مسئولیت بود و امر و نهی به حاجیان هم در اختیار وی قرار می‌گرفت.

در چنین حالتی بود که مطوف بدون هیچ رحم و شفقتی با آنان رفتار می‌کرد و در نتیجه موجب آزار و اذیت حاجیان می‌گردید. اما پس از آن که فرمان ویژه در این باره صادر گردید، حاجیان آزاد بودند که مطوف خویش را بر طبق خواسته خود اختیار نمایند.

کیفیت طواف این چنین است که مطوف غالباً حاجیان را پیش از نماز و یا پس از آن جمع می‌کرد و طواف به دور کعبه را با آنان آغاز می‌نمود. در این حال شخص مطوف و یا یکی از فرزندانش هدایت گروهی را به عهده گرفته و در حین طواف دعایی مخصوص را با صدای بلند می‌خواندند و گروه نیز از او تبعیت می‌نمودند. گاهی مطوف فرزند خردسالی بوده که سن او از شش یا هفت سال تجاوز نمی‌کرد که در این صورت برخی از

ص: ۲۴۹

طواف کننـدگان او را بر دوش خود حمـل می‌کردنـد و او در حـالی که دعای طواف را با صـدای بلنـد ادا می‌کرد به همراه دیگران طواف به دور کعبه را نیز انجـام می‌داد. گروهی از طواف کننـدگان این مراسم را خود به تنهـایی انجـام می‌دادنـد و دعا و راز و نیاز خود را با پروردگار نیز به تنهایی انجام می‌دادند.

پس از نمـاز صـبح و عشـا معمولًـا مطاف آن چنان از جمعیت متراکم می‌گردد که شـخص نمی‌توانـد حرکتی از خود نشان داده و با حرکت مطاف کننـدگان می‌بایست حرکت نمایـد. هنگامی که به نزدیکی حجر الاسود می‌رسـند برخی آن چنان فشار می‌آورنـد تا این که بتوانند آن را لمس کرده و استلام نمایند لیکن برخی هم از همان دور با اشاره دست خود اکتفا می‌نمایند که این کار نیکوتر و پسـندیده‌تر می‌باشد. هر یک از حاجیانی که قدرت راه رفتن نداشـته باشـند، بر تختی که به وسیله چهار نفر و بر سر یا دوش حمل می‌شود، سوار می‌شوند و به دور کعبه طواف می‌کنند. اغلب این افراد را هندی‌ها به ویژه بنگالی‌ها و جاوه‌ای‌ها تشکیل می‌دهند.

زیرا بیشـتر حاجیـان این گروه را افرادی بالاـتر از هشـتاد سـال تشـکیل می‌دهنـد و این گروه افراد کهن سـال در این سن به این دیـار مقـدس آمده‌اند و آرزوی مرگ خویش را نیز در آن مکان دارند، زیرا سـعادت خویش را در مرگ در چنین مکانی می‌دانند. افراد یاد شده در طول زندگی خود، امکانات سفر خود را با هر سختی و مشقتی فراهم می‌آورند و در این آرزو هستند. به همین سبب که دو گروه یاد شده به علت ضـعف مالی و جسـمی، منبع بیماری‌های فراوانی در این دیار نیز بوده‌اند و موجب سرایت بیماری در میان دیگر حاجیـان می‌گردنـد. ضـعف مـالی در ایـن گروه عامـل دیگری اسـت کـه تـأثیر به سـزایی در وضـعیت سـلامتی جسـمی آنـان می‌گذارد.

علما و پیشوایان، فضایل فراوانی را برای طواف قایل شده و اصرار بر کثرت انجام آن دارند. و گفته‌اند که هر شخص در صورتی که قدرت انجام آن را نداشته باشد، در مسجد بنشیند و کعبه را تماشا کند.

پس از طواف، شخص طواف کننده جهت انجام نماز سنت، به سوی حجر

ص: ۲۵۰

اسماعیل (۱) می‌رود و دو رکعت نماز را به عنوان پایان طواف در آن مکان به جای می‌آورد و در صورتی که نتواند در این محل نماز را انجام دهد، نماز خود را در کنار مقام ابراهیم به جای می‌آورد. مقام ابراهیم گنبدی است که بر روی چهار ستون قرار گرفته و اطراف آن به وسیله مقصوره مربع شکلی از مس پوشیده شده که طول هر ضلع آن در حدود سه متر و شصت سانتیمتر می‌باشد که این مقام در انتهای مطاف و در برابر در کعبه قرار گرفته است.

در میان این مقصوره، سنگ مقام قرار گرفته که این سنگ جایگاه دو پای حضرت ابراهیم علیه السلام به هنگام بنای کعبه می‌باشد و همچنین گفته شده است که اثر دو پای حضرت ابراهیم علیه السلام بر روی سنگ یاد شده به هنگام زیارت وی از مکه پس از تکمیل ساختمان کعبه بوده است.

این سنگ پیش از اسلام در «معجن»، در کنار کعبه قرار داشته است که پس از روز فتح‌آن را ازکعبه دورساختند که‌بدین وسیله آثار بت‌پرستی را به‌یک‌باره ازبین برده باشند (۲).

بنابراین سرانجام سنگ را در این جایگاه نصب نمودند و پس از آن گنبد کنونی را بر روی آن احداث نمودند و گفته می‌شود که: در زیر آن سنگ دستگاهی وجود دارد که حضرت ابراهیم علیه السلام به وسیله آن کعبه را بنا کرده است (۳). پیش از اسلام عرب‌ها اعتقاد فراوانی بدین جای پا داشتند و ضمن احترام فراوان آن را تقدیس می‌کرده‌اند و به همین منظور ابوطالب در سروده‌ای این چنین گفته است:

و موطئ ابراهیم فی الصخر رطبهٔ علی قدمیه حافیاً غیر ناعل

مقام ابراهیم علیه السلام دارای پرده‌ای ابریشمی از تار و پود زرین است که همه ساله به همراه جامه کعبه از مصر برای آن ارسال می‌شود.

در بالای مقصوره از سوی شرق، سقفی قرار دارد که عرض آن یک متر و هشتاد سانتیمتر است که همواره این سقف برای نماز گزاران در پس مقام ایجاد مزاحمت می‌کند.

طواف کنندگان بعد از نماز خود در کنار مقام ابراهیم علیه السلام به سوی گنبد زمزم رهسپار می‌گردند. این گنبد دارای ورودیی از سوی شرق است که چاه زمزم مشهور در آن قرار گرفته است.

زمین آن پوشیده از مرمر زیبایی است که توسط «سلطان سلیمان» (عثمانی) ساخته شده و در حدود یک متر و نیم از سطح زمین ارتفاع دارد و در پشت آن حوض آبی قرار دارد که سقاها به وسیله دلوهایی از آب زمزم آن را بالا کشیده و سپس کوزه‌های خود را از آن حوض آب پر می‌کنند و در اختیار حاجیان قرار می‌دهند. البته موارد دیگری هم وجود دارد که تنها برای افراد خاصی، مستقیماً از چاه زمزم آب خارج نموده و به وسیله کوزه‌های ویژه‌ای در اختیار آنان قرار داده می‌شود. حاجیان اعتقاد فراوانی به آب زمزم دارند. و این آب را در ظرف‌های خاصی که بدین منظور آماده کرده‌اند قرار می‌دهند.

مکیان در برابر حدیثی که در این باره وارد شده است: «ماء زمزم لما شرب له» ادعا می‌کنند که آب آن برای هر چیزی مفید می‌باشد. به طوری که برخی از آنان حتی ادعا می‌کنند که این آب گرسنه را نیز سیر می‌کند. گمان می‌برم که خدمتگزاران چشمه، در فواید آن مبالغه کرده‌اند به طوری که در ذهن نوشندگان آن، وهمی به وجود آمده است.

زیرا استفاده کنندگان بر اساس اعتقاد خود هر یک برداشت خاصی از آن دارند: گروهی از آنان می‌گوید:

لذتی که در این آب به شخص دست می‌دهد در هیچ یک از آب‌ها وجود ندارد.

برخی دیگر آن را شیرین‌تر از عسل و لذیذتر از شیر به شمار می‌آورند و عده‌ای دیگر نظری مخالف با آن دارند، به طوری که «معرّی» در سروده خود این چنین آورده است:

۱- به نظر می‌رسد که نویسنده در این مکان دچار اشتباه گردیده باشد زیرا دو رکعت نماز طواف در پس مقام‌ابراهیم به جا آورده می‌شود گو این که برخی از حاجیان به ویژه مصریان دو رکعت نماز سنت را پس از اتمام طواف و سعی بین صفا و مروه، در حجر اسماعیل یا در مقابل آن در مطاف به جای می‌آورند. «مترجم»

۲- در این باره نیز اختلاف نظر فراوانی وجود دارد لیکن بیشتر تاریخ نگاران معتقدند که در برخی از ایام سال برای نگهداری از سنگ مقام ابراهیم علیه السلام، آن را به دورن کعبه می‌برده‌اند و در موسم حج و یا برخی زمان‌های دیگر گاه آن را در کنار کعبه و گاه در جایگاه کنونی قرار می‌داده‌اند، «مترجم».

۳- این گفته نمی‌تواند صحیح باشد؛ بلکه شهادت تاریخ ظاهراً سنگ مقام، خود از جانب پروردگار مأموربوده است که حضرت را در نقاط مختلف کعبه بالا و پایین برد، «مترجم».

ص: ۲۵۱

ص: ۲۵۲

تبارکت أنهار البلاد سوائح بعذبٍ و خصّت بالملوحهٔ زمزم

آنچه که از ظاهر حدیث یاد شده آشکار می گردد این است که آب زمزم دارای منافعی است و هر نوع بیماری را شفا می‌بخشد و در این باره حدیث شریف: «انها شفاء سقم» «دوایی برای هر بیماری است»، وارد گردیده است.

در حقیقت این آب، جرم سنگینی دارد چون دارای سودا و کلر و آهک و گوگرد و ازت و پتاسیم است به طوری که این مواد، آب را بیشتر شبیه به آب‌های معدنی بهداشتی نموده و استفاده اندک از آن دارای منافعی است لیکن زیاده روی در استفاده از آن، موجب ضرر و زیان خواهد بود. این نکته به ویژه در ایام غیر موسم حج بیشتر دارای زیان است، زیرا در این زمان چاه غیر قابل استفاده شده و اهل مکه به علت شور بودن آن از آب آن استفاده نمی کنند و در نتیجه مقدار ازت آن افزایش می‌یابد، به طوری که آب آن غیر قابل آشامیدن می گردد.

به نظر می‌رسد تأکیدی که بر استفاده این آب شده است به آن علت باشد که حاجیان پس از پشت سر گذاشتن سختی‌ها و مشقت‌های راه، به هنگام ورود به آن مکان برای ضد عفونی کردن دستگاه گوارش خود به وسیله موادی که در این آب است، استفاده کنند که در این حال می‌توان گفت مواد معدنی موجود در این آب تأثیر به سزایی در این افراد داشته و در نتیجه استفاده از آن، اعضای بدن و در نهایت جسم آدم را نشاط می‌بخشد. پزشکان گفته‌اند که: این آب سود فراوانی برای کلیه‌ها، معده، روده‌ها و کبد دارد.

فضل و برتری آب زمزم و میزان شدت اعتقاد مردم در برکت آن، موجب گردیده است که برخی از خدمه‌های مساجد در مصر، جرأت نموده و ادعا نمایند که چشمه آبی که نزد آنان در مسجد وجود داشته، دارای منفذی به چشمه زمزم در مکه بوده است و بدین ترتیب موجب گمراهی بعضی از ساده اندیشان مسلمان گردند. همچنان که هم اکنون این مطلب درباره چشمه آبی که در مسجد حنفی قاهره وجود دارد شهرت پیدا کرده است. این افراد دروغ‌پردازی خود را این چنین به اثبات می‌رسانند که

ص: ۲۵۳

می گویند: مردی از مصر هنگام حج به کنار چاه زمزم رفت و کاسه‌ای که در دست او بوده ناگاه رها شد و به درون چاه سقوط کرد و پس از آن که وی به قاهره مراجعت کرد، آن کاسه را در این چشمه به دست آورد! بدین ترتیب مشاهده می کنید که مردم بسیاری به سوی این چاه می‌آیند و خود را بدان متبرک کرده و به وسیله آب آن، خود را درمان می کنند!

اعتقاد مردم درباره چشمه زمزم بدان جا رسیده است که گروهی به ویژه مردمان داکار و هندی‌ها، قطعه‌هایی از پارچه بلندی را آورده و در چاه زمزم خیس می کنند، سپس آنها را بر روی ریگ‌های صحن حرم پهن کرده و خشک می‌نمایند.

پس از خشک شدن پارچه از آن کاملًا مواظبت و محافظت کرده و وصیت می کنند که هنگام مرگ، آن پارچه را برای آنان کفن نمایند.

تا آنجا که برخی از آنان حتی آرزو می کنند که این چاه مقدس، مقبره آنان باشد و بدین وسیله در زندگی اخروی از مقامی والا و جایگاهی نیکو برخوردار باشند.

در سال ۱۳۲۶ هجری یکی از هندیان خود را به درون این چاه افکند که با سعی و کوشش مردم و آمدن غواصانی از جده، پس از جستجوی فراوان موفق به خارج کردن جسدش از چاه گردیدند و آب فراوانی را از چاه خارج کردند تا این که آب این چاه مجدداً قابل استفاده گردید.

اما این نادان- که نمی‌دانم آیا در رحمت خدا قرار گرفته است یا در عذاب و بدبختی آن (؟) کشته شد.

تاریخ عرب، همگی بر این عقیده‌اند که قدمت پیدایش این چشمه به زمان ورود هاجر و فرزندش اسماعیل به مکه برمی گردد و این چاه خود موجب عمران و آبادی این شهر گردیده است. سپس آب آن مدتها خشکید و محل آن از نظرها ناپدید گشت به طوری که بدان «مضنونه» (۱) نیز می گویند.

چاه زمزم همچنان از دیده‌ها پنهان ماند تا این که به وسیله عبدالمطلب مجدداً حفر

۱- پنهان شده. «مترجم»

ص: ۲۵۴

گردیده و آب آن آشکار گردید. از آن پس نیز «ابوجعفر منصور» و «مأمون» و دیگران از آنها هم بدان اهمیت می‌دادند و آن را توسعه دادند و تا کنون نیز این چاه از سوی پادشاهان و سلاطین زمانه، مورد عنایت ویژه قرار دارد.

عرب نزدیک است که زمزم را یکی از ارکان حج به شمار آورند. آنها به هنگام حج گزاردن نام آن را به همراه کعبه بر زبان می‌آوردند. و در صورتی که کسی می‌خواست سوگند یاد کند، نام زمزم را پیش از مقام ابراهیم علیه السلام می‌آورد و در سوگند خویش این چنین می‌گفت: «به خانه خدا، زمزم و مقام سوگند که این چنین نکرده‌ام» و این سنتی بوده است که عرب از دوران اسماعیل تا کنون بدان عمل می‌کرده است.

بدین جهت بعضی از حاجیان عرب را مشاهده می‌کنیم که به صورت گروه گروه در مسیر خود، به زمزم وارد می‌شوند و هنگامی که به کنار حوض آن در نزدیکی چاه می‌رسند، دستار از سر برداشته و آب زمزم را بر سر و روی خویش می‌ریزند؛ به طوری که تمامی پیکر آنان خیس می‌شود و سپس خوشحال و خندان از آن محل خارج می‌شوند.

این شدت علاقه به زمزم به حدی است که حتی چوب دستی خدمتگزاران چشمه که آنان را وادار به خروج می‌کردند نیز هیچ گونه تأثیری در عدم انجام آن عمل نمی‌گذارد.

همان طوری که اعتقاد به آب زمزم در آداب و رسوم ویژه مسلمانان وجود دارد، هندیان نیز نسبت به رود «گنج» و دریاچه «مادن» اعتقاد مقدسی دارند و مسیحیان نیز به آب «اردن»- که در فاصله بیست کیلومتری شرق بیت المقدس قرار دارد و بدان «نهر الشریعه» یا «رود شریعه» می‌گویند- اعتقاد و علاقه فراوانی دارند و حاجیان آنها به سوی آن مکان می‌روند و در جایگاهی که حضرت مسیح علیه السلام در آن غسل تعمید نموده است با استحمام و شستشوی خود، بدن خویش را بدان تبرک می‌گردانند.

پس از آن شستشوی، مسیحیان مقداری از آب نهر الشریعه را در ظروفی ویژه می‌ریزند و به دیار خود می‌برند و به دیگران هم هدیه می‌نمایند. در میان مسیحیان، بیشتر مردمان روسیه و قبطی‌ها به این آب اعتقاد دارند، لیکن فرنگیان به آب «لورده») Lovrdes (در جنوب فرانسه اعتقاد دارند که این اعتقاد کمتر از اعتقاد مسیحیان به آب «اردن» نمی‌باشد.

ص: ۲۵۵

شکست امرا و پادشاهان در مقابل تغییر مقام و عظمت کعبه در دیدگاه مردم

اشاره

از آنچه که گذشت، آشکار می‌گردد که کعبه همواره در دوران جاهلیت و اسلام در نزد مردم بزرگ و محترم بوده است. و هیچ یک از پادشاهان پیش از اسلام و پس از آن نتوانستند حرکتی را انجام دهند و اقدامی نمایند که به وسیله آن، مقام و عظمت کعبه را در نظر مردم تغییر دهند. «تُبّع بن حسان» پادشاهی از ملوک «حمیر» نخستین کسی بود که در راه بازگشت از جنگ با اوس و خزرج در یثرب، تصمیم گرفت که کعبه را ویران سازد! او که یهودی بود و احبار یهود وی را همراهی می‌کردند، توسط آنها از این کار منع شد و در مقابل جامه‌ای برای کعبه تهیه نمود و به سوی کشور خویش باز گشت. همچنین «غطفان» حرمی را همانند حرم مکه- در قرن اول پیش از هجرت- به قصد توجه عرب بدان مکان و اعراض از مکه بنا نمود، در آن هنگام پادشاهی به نام «زهیر بن حباب» بر عرب حکومت می‌کرد و هنگامی که این خبر به او رسید گفت: «به خدا سوگند! نمی‌تواند چنین خبری درست باشد و من زنده باشم». پس در میان قوم خود ندا داد و گفت:

این وظیفه ما عرب‌ها است که با آنان جنگ کنیم و آنان را از این کار باز داریم. پس قوم او به وی جواب مثبت دادند و میان آنان و سپاه غطفان جنگ شدیدی درگرفت که در پایان پیروزی از آن زهیر شد و حرم آنان را ویران نمود.

ارتش حبشه در حوالی سال ۶۰ پیش از هجرت، برای انتقام از «ذی یَزَن» پادشاه «حمیر» که مسیحیان نجران را- که از اقوام او بوده‌اند- مورد آزار قرار داده بود، به یمن وارد گردیدند و سرانجام بر او چیره گشتند و اداره امور کشور را به دست گرفته و بر مردمش حکومت کردند. سپس حکومت به دست «ابرهۀ الاشرم» افتاد.

او در صنعا- قلیس- (/ کلیسا) را بنا نهاد و از آن پس برای آنکه حج‌گزاری عرب را بدان سوی متوجه نمایید، ارتش خود را برای ویرانی کعبه به حرکت درآورد. هنگامی که

ص: ۲۵۶

به طائف رسید، در آن جا درنگ کرد و گروهی را به سوی مکه رهسپار نمود تا اموال مردم آن شهر را به تاراج برند در این غارت دویست شتر از عبدالمطلب به تصرف آنان درآمد.

پس عبدالمطلب نزد ابرهه آمده و تقاضا نمود که شتران او را باز پس دهد.

ابرهه به او گفت: «تو درباره شتران خود با من صحبت می‌کنی؟! در حالی که خانه‌ای که جزء اعتقادات دین تو و دین پدران تو است رها می‌سازی و تو می‌دانی که من برای ویرانی آن به این دیار آمده‌ام؟!». پس عبدالمطلب به او جواب داد: «أنا ربّ الإبل وللبیت ربّ یُحْمیه» یعنی «من سرپرست شتران هستم و خانه خود دارای سرپرستی می‌باشد!».

در این هنگام ابرهه شتران او را پس داد و هدیه‌ای نیز به او تقدیم کرد سپس عبدالمطلب به مکه وارد شد و مردمان آن را این چنین مورد خطاب نمود:

یا أهل مکه! قد وافاکمو ملک مع الفیول علی أنیابها الزرد

هذا النجاشی قد سارت کتائبه مع اللیوث علیها البیض تتقد

یرید کعبتکم واللّه مانعه کمنع تُبَّع لما جاءها حرد

ابرهه به مکه نزدیک گشت. هنگامی که به نزدیکی مزدلفه یعنی به کوه‌هایی که بدان «جبال النار» یا کوه‌های نار می‌گویند رسید، گروهی پرنده به نام ابابیل در آسمان ظاهر گشت و پرتاب سنگ‌های ریزی از گل که به اندازه دانه عدسی بیش نبودند، آغاز کردند.

هنگامی که لشکریان ابرهه به مکه رسید، بیماری وبا در میان آنان شیوع یافت و بدون شک این سنگریزه‌هایی که از سوی پرندگان پرتاب گردید همه دارای میکروب وبا بود؛ گواه بر این سخن، گفته عکرمه است که می‌گوید: «هر شخصی که سنگ‌ریزه بدو اصابت نمود دچار بیماری وبا گردید».

شاید این سنگریزه‌ها از کانونی آلوده به وبا در سرزمین عرب یا غیر از آن، به وسیله این پرندگان به این سو آورده شد و در حقیقت تقدیر الهی آن چنان که می‌بایست انجام می‌گرفت، صورت پذیرفت. لشکر حبشه، فیل مشهور نزد عرب، به نام «محمود» را، به همراه داشت. این نام در صورتی که مغولی نباشد بیشتر به نام هندی نزدیک است و معمولًا بر نوع عظیم الخلقه فیل اطلاق می‌شد که هم اکنون نیز در زبان فرنگی بدان ماموت) Mamovth (گفته می‌شود.

ص: ۲۵۷

لشکریان قصد آن داشتند که آن فیل را به سوی مکه به حرکت درآورند، لیکن او قادر به حرکت نبود و در همان جا جان داد. گفته می‌شود: او را در مکان مشهور به «باب جرول» دفن نمودند که هم اکنون محمل مصری در این نقطه اردوگاه خود را بر پا می‌سازد. در این نقطه پیش از این نیز گنبدی وجود داشت که به وسیله «شریف عون الرفیق» منهدم گردید.

هنگامی که ابرهه شدت بیماری را در میان قوم خویش دید، از این سرزمین گریخت و در نتیجه لشکر او از هم گسیخت و در این هنگام سیلی بر آن مکان سرازیر شد و بیشتر لشکریان او را غرق کرد و باقی مانده هم در اثر بیماری از میان رفتند البته تعداد اندکی از آنان هم خود را به یمن رسانیدند و خبر حادثه را به آنان اطلاع دادند این حادثه در سال ولادت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله رخ داد و عرب «عام الفیل» را به عنوان مبدأ تاریخ به شمار می‌آورد که تا زمان هجرت با آن شمارش می‌نمود؛ به عنوان مثال آنان رخدادها را به پیش از عام الفیل یا پس از آن شمارش می‌کردند و نسبت می‌دادند.

«ابن کلبی» گفته است که: حادثه فیل بیست و سه سال پیش از ولادت پیامبر صلی الله علیه و آله رخ داده است.

مورخ یونانی مالالاس Malals (در کتاب تاریخ خود که در آکسفورد به سال ۱۶۹۱ میلادی به چاپ رسیده است، این چنین ذکر کرده: « «ابرهة الاشرم»، در حمله خود به مکه، سوار بر عرابه‌ای بوده است که به وسیله چهار فیل یدک کشیده می‌شده است».

ابن زبعری در این باره ابیاتی سروده است که در اینجا به دو بیت آن بسنده می‌کنیم:

سائل أمیر الجیش عنّا ما تری ولسوف ینبی الجاهلین علیمها

ستون ألفا لم‌یؤوبوا أرضهم بل لم یعش بعد الإیاب سقیمها

لازم به تذکر است که بیماری وبا پیش از این در سرزمین عرب شناخته نشده بود! مورخ نامی بروکوبیوس) Procope (که در سال ۵۰۰ میلادی متولد گردیده است و در سال ۵۶۲ به مقام وزارت در قسطنطنیه رسیده، گفته است:

نخستین بار آثار ظهور بیماری وبا در سال ۵۴۴ میلادی در شهر «بیلوسیوم» مصر

ص: ۲۵۸

پدیدار گشت. «بیلوسیوم» شهری گسترده و بزرگ بود که هم اکنون تپه‌های آن میان «پور سعید» و «دمیاط» هنوز پا بر جا می‌باشد. سپس میکروب این بیماری در سال ۵۶۹ به قسطنطنیه منتقل گردید که این سال، همان سالی بود که لشکریان ابرهه در اطراف مکه به این بیماری دچار گردیدند. بعید به نظر نمی‌رسد که بادها و یا پرندگان این میکروب را در این هنگام به این سو آورده و آن حادثه را آفریده باشند.

بدون شک این گفته خود می‌تواند گواه درستی باشد، زیرا در آن هنگام مصر در زیر نفوذ امپراطوری روم قرار داشت.

گواه این سخن، گفته جهانگرد معروف بروس) Brvce (ایقوسی در سفرش به حبشه، بین سالهای (۱۷۶۸– ۱۷۷۲ میلادی) می‌باشد که در این باره مسایل تاریخی، جغرافیایی و تاریخ طبیعی این دیار را به رشته تحریر درآورده است.

نامبرده در این باره ذکر کرده است که این واقعه را در کتابهای حبشه خوانده است.

ابرهه به علت شیوع بیماری وبا در لشکریانش محاصره مکه را رها کرده و از آن منطقه گریخته است (۱) و سپس نتیجه گیری می‌کند که این بیماری در آن زمان، شرق را در برگرفته و تعداد بی‌شماری از مردم را به هلاکت انداخته است، تا آنجا که «رازی» رساله مشهور خویش را درباره وبا و حصبه به نگارش درآورد. این رساله دارای ارزش والایی نزد پزشکان فرنگی است که تا کنون نیز این ارزشمندی ادامه داشته. زیرا به وسیله آن، توانستند از شدت شیوع آن جلوگیری کرده ولی در این حال این بیماری وبا همچنان در میان بنی آدم شیوع داشت، تا این که به وسیله استاد «جونر») Jonner (انگلیسی، واکسن بیماری وبا کشف گردید و استفاده از آن، در سال ۱۷۶۹ میلادی به اوج خود رسید و در نتیجه استفاده این واکسن، بیماری جان سوز وبا کم کم از میان جامعه رخت بر بست به طوری که هم اکنون اثری از آن در جوامع و کشورهای پیشرفته به چشم نمی‌خورد. لیکن

۱– سید قطب در تفسیر این سوره به تفسیر «شیخ محمد عبده» اشاره کرده می‌نویسد: سیاق این سوره و نیزمعنی «کَعَصْفٍ مَأکول» نادرستی این تفسیر را ثابت می‌کند، زیرا بیماری وبا پیکر بیماران را متلاشی نمی‌کند، آن چنان که آن سنگریزه‌ها با ابرهه و لشکریان او کرد. فی ضلال القران، ج ۶، ص ۳۹۷۵ و ۳۹۷۶

ص: ۲۵۹

هم اکنون در سرزمین‌های عربی به علت عدم توجه بدان، هنوز این بیماری فراوان به چشم می‌خورد. به همین منظور شخصی که عازم سفر به این سرزمین‌ها بوده، به وسیله واکسن این بیماری، خود را در برابر آن مصونیت می‌بخشد.

و از عجایبی که در سرزمین عرب مشاهده کردم این بود که صاحب شتر سالم هیچگاه اجازه نمی‌داد شترش به همراه شتری که دارای بیماری پوستی است حرکت نماید، زیرا ترس آن داشت که این بیماری به شتر سالم‌اش سرایت نماید؛ در حالی که عرب‌ها این نکته را نسبت به جان خویش در نظر نمی‌گیرند و فرزند خود را که دچار بیماری پوستی شده بود از سایر برادران سالم او جدا نمی‌ساختند و از سرایت این بیماری خطرناک به دیگران بیمی به خود راه نمی‌دادند!! آری، خداوند دارای مخلوقات متفاوتی است.

در دوران «مقتدر عباسی» طایفه‌ای در عراق به نام «قرامطه» ظهور نمود که این گروه را از موالیان «محمد بن حنفیه» فرزند حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام به شمار می‌آورند (۱) گروه مذکور، افراد خارج از مذهب خویش را کافر به شمار می‌آوردند.

نخستین شخص آنان «ابوطاهر قرمطی» بود که خانه‌ای در دهکده «هَجَر» (۲) بنا کرده و بدان نام «دار الهجرة» داد. او تصمیم آن داشت که حج را، به آنجا منتقل نماید. بدین جهت به سوی راه‌های ختم شده به مکه روی آورد و حاجیان بیت اللّٰه الحرام را مورد غارت و اذیت قرار می‌داد. در این ایام، از ترس او مراسم حج قطع گردید. و قرمطی به همراه گروه بسیاری از لشکریان خود به سوی مکه رهسپار شد و در ایام حج مردان او به همراه اسبان خویش به حرم وارد شدند و کشتار عظیمی از طائفین و عاکفین (اعتکاف کنندگان) و نماز گزاران در آن جا به عمل آوردند. این شد که در حدود سی هزار نفر را در مکه و شعب‌های آن هلاک ساخته و درِ کعبه را از جای درآورده، و پوشش‌های طلای آن را از روی آن خارج ساختند. سپس آنچه را که در خزانه بیت اللّٰه الحرام از جواهرات گرانقدر و قیمتی وجود داشت، به یغما بردند. همچنین حجر الاسود را از جای آن خارج کردند و

۱- این نسبتی بیش نمی‌باشد، زیرا آنان در عقاید خود گمراه بودند، تا آنجا که برخی از مسلمانان آنان راخارج از دین به شمار می‌آورند، «مترجم».

۲- دهکده‌ای مشهور در بحرین.

ص: ۲۶۰

پس از آنکه گنبد زمزم را ویران ساختند، به سوی سرزمین خود، رهسپار شدند.

از این پس جایگاه «حجر الاسود» تهی مانده و مردم به آن جایگاه خالی، خود را متبرک می‌ساختند. پس از مرگ ابوطاهر، قوم او دیدند که امکان ندارد مسیر حج‌گزاران کعبه را به سوی کشور خود تغییر دهند. «شنبر بن حسین قرمطی» حجر الاسود را به مکه آورد- در حالی که آن را در میان طوقی از نقره قرار داده بود تا بدین وسیله از جدا شدن قطعه‌های شکسته شده آن که به هنگام خارج ساختن از جایگاهش آسیب دیده بود، جلوگیری نماید- پس حجر الاسود همانند حالا که آن را می‌بینند، در جای خود قرار داده شد. در سال ۴۱۱ هجری، مردی در هیأت درویش به حرم وارد شد و با عمودی از آهن که در دست داشت بر حجر الاسود کوبید. در این هنگام مردم مکه بر او هجوم آوردند و او را به هلاکت رسانیدند. در نتیجه حرکت این مرد سه قطعه به اندازه ناخن انسان از سنگ جدا گردید که مجدداً سه قطعه یاد شده در جای خود اتصال داده شد آن چنان که غیر قابل تشخیص می‌باشد. ادعا می‌کنند که «حاکم بأمر اللّٰه فاطمی» (۱) آن مرد را فرستاده بود تا حجر الاسود را خرد کرده و بتواند روی مسلمانان را از کعبه به مسجد خود در کنار «باب الفتوح» قاهره متوجه گرداند!

همچنین برخی عقیده دارند، کوششی که «عبدالملک بن مروان» در ساختمان بیت المقدس نمود و آن را با عظمت، مستحکم و زیبا بنا نمود، بدین جهت بوده است که مسلمانان شام و مصر و قسمت‌هایی از شمال و غرب آن را که بر آنان حکومت می‌کرده است به سوی آن مکان متوجه گرداند و در صورتی که پیروزی از آن «ابن زبیر» شود و سرزمین حجاز را زیر نفوذ خود درآورد، محلی برای حج مسلمانان داشته باشد. همچنان که ادعا می‌کنند: «منصور عباسی» هنگامی که شهر بغداد را بنا کرد و کاخ مشهور خود یعنی کاخ طلایی را در آن شهر ساخت، در کنار آن «قبهٔ الخضرا» را بنا کرد و زیور آلات فراوانی را در آن به کار برد تا نظر مردم را بدان سوی متوجه سازد. اما این گفته‌ها و ادعاها، همگی تهمت بوده و افراد یاد شده، هیچ گاه چنین منظوری نداشته‌اند.

۱- به نظر می‌رسد که این مطلب ادعای دروغین بوده و در نظر داشته‌اند که فاطمیان را که دارای مذهب‌علوی بوده‌اند بد نام نمایند. «مترجم»

ص: ۲۶۱

این جانب احتمال می‌دهم که آنچه هم اکنون ساده لوحانی از کشاورزان مصری می‌گویند که: روزگاری خواهد آمد که راه حج «مکه» قطع شود و مردم همگی حج خود را در آرامگاه سید «بدوی» در «طنطا» به جای آورند. این سخنان در نتیجه طرز تفکر سیاسی برخی از پادشاهان مصر بوده که حتی با از میان رفتن آنها، متأسفانه هنوز این توهم غلط در اذهان این ساده لوحان باقی مانده است. بنابراین نتیجه این گونه افکار غلط است که می‌گویند: گنبدی را بر وضوخانه میانه صحن مسجد ابن طولون در قاهره بنا کرده‌اند و نام آن را کعبه قرار داده‌اند! نمی‌دانم این نامگذاری در چه دورانی صورت گرفته است و آیا در دوران ابن طولون بوده است یا نه؟ مشخص نیست. در هر صورت این گونه نام گذاری‌ها از سوی افرادی نادان صورت می‌گیرد ما از درگاه باری تعالی برای آنان طلب مغفرت می‌کنیم. هم اکنون خدمتگزاران کعبه مشرفه، همواره چشم از حرکت طواف کنندگان برگرد کعبه مکرمه برنمی‌دارند و در این میان توجه خاصی به ایرانیان دارند زیرا مکیان معتقدند، آنان افراد گناه کاری هستند و در صورتی که فرصتی به دست آورند، حجر الاسود را آلوده می‌کنند!!؟ همچنین مکیان ادعا می‌کنند که در سال ۱۰۸۸ هجری و در سال ۱۱۴۳ هجری و نیز در سال ۱۱۵۵ هجری بدین کار اقدام کرده‌اند و بدین وسیله در نظر داشته‌اند که توجه مردم را از آن سلب نمایند!!

این مطلب دور از عقل به نظر می‌رسد و در این گفتار تنها می‌توان گفت: حقیقت این است که غالباً پیروان مذهبی، پیروان مذهب دیگر را متهم نموده و از هر گونه بر چسب نسبت به آنان دریغ نمی‌کنند. تأیید بر این سخن گفته «عصامی» در تاریخ وی که می‌گوید: خود آلودگی بر حجر الاسود و پرده کعبه را در سال ۱۰۸۸ هجری مشاهده کرده است. وی همان جا احتمال داده است که آن آلودگی خمیری از کوبیده عدس بوده که مکیان برای متهم کردن شیعیان، خودشان این کار را انجام داده‌اند.

اما در سال ۱۱۵۵ هجری این آلودگی در کعبه، تنها مسأله‌ای سیاسی بیش نبود. زیرا در آن سال پادشاه ایران «نادر شاه» نماینده‌ای را به سوی «شریف مسعود» فرستاده بود و از او خواستار اقامه نماز پنجمی در حرم برای شیعیان شده بود. شریف این درخواست نادر را برای دولت عثمانی ارسال نمود و آنان شریف را متهم کردند که از طرفداران ایران

ص: ۲۶۲

می‌باشد. شریف هم به منظور رفع تهمت از خویش، دست به چنین کار زشتی زد و اعلان نمود که شیعیان مبادرت به چنین امر زشتی نموده‌اند تا آنها را متهم نماید. از این پس بود که بر بالای منبرها آنان را لعن می‌کردند و هم اکنون نیز در حرمین این لعن ادامه دارد (۱)!!

هدایای بیت اللّٰه الحرام

بیت اللّٰه الحرام به علت جایگاه ویژه‌ای که در نزد مردم از قدیم الایام تا کنون داشته و دارد همواره به جهت احترام و ارادت به آن، از سوی مردم هدایایی بدان تقدیم گردیده است و با زینت‌های زیبایی آراسته گردیده است. در آغاز این هدایا در چاهی به نام «غبغب» که در درون کعبه احداث کرده بودند، نگهداری می‌گردید. لیکن در این میان همواره از سوی بعضی پرده داران کعبه حیف و میل می‌گردید. هنگامی که از بقایای این هدایا دو غزال زرین به همراه دو شمشیر طلایی که از سوی «ساسان» (۲) پادشاه ایران به کعبه اهدا شده بود به عبدالمطلب رسید، آنها را به صورت ورق طلایی تغییر شکل دادند و بر در کعبه آذین نمودند.

در دوران «عبداللّٰه بن زبیر» نیز ستون‌های درون کعبه به وسیله صفحه‌هایی از طلا آراسته گردید. «عبدالملک بن مروان» نیز به وسیله عامل خود در مکه، «خالد بن عبداللّٰه قسری» را با سی هزار دینار، به مکه فرستاد که به وسیله آن مبلغ در کعبه و ستون‌های درون آن را طلا پوش کنند. سپس فرزندش ولید هم هزینه‌ای دیگر را جهت ساختمان مسجد الحرام بدان افزود. همچنین از سوی هارون الرشید به وسیله کار گزارش در مکه سالم بن حجاج هیجده هزار دینار زر ارسال گردید که تمامی آن زرها به صورت پوششی زرین بر در کعبه کوبیده شد، به طوری که میخ‌ها و دو حلقه در کعبه و درگاه آن از طلا ساخته شد. گفته می‌شود: «متوکل عباسی» نیز یکی از زوایای کعبه را با طلا پوشانید که

۱- در طول تاریخ همواره مظلومیت شیعه و شیعیان را می‌توان به خوبی لمس نمود و تهمت‌های ناروایی که بر این پیروان حقیقی پیامبر صلی الله علیه و آله زده‌اند همواره حقانیت آنها را به اثبات می‌رساند. «مترجم»

۲- ساسان، سر سلسله دولت ساسانیان بود که این پادشاهی از سال ۲۲۵ میلادی تا سال ۶۵۱ میلادی برایران حکومت کرد و در این سال مسلمان‌ها ایران را فتح کردند.

ص: ۲۶۳

شاید به وسیله طلا شکاف آن را پوشانیده باشند. لازم به تذکر است هم اکنون از این ماده برای استحکام اجزای گران قیمت نیز استفاده می‌شود سپس درگاه در کعبه را به وسیله پوشش‌های نقره‌ای آراست و نیز دو بازوی در کعبه را پس از آن که به وسیله برخی از امرای مکه به یغما برده شده بود، از طلا ساخت.

همچنین ذکر شده است که مادر «مقتدر عباسی»، در سال ۳۱۰ هجری دستور داد، کلیه ستون‌های درون کعبه، از طلا پوشیده شود، تا این که «قرامطه» در سال ۳۱۷ هجری به مکه وارد شدند و تمامی زینت‌های یاد شده را از درون کعبه به تاراج بردند.

در سال ۵۵۲ هجری، به فرمان خلیفه «المتقفی» در کعبه تعویض شد و در دیگری که به وسیله صفحه‌های طلایی پوشیده شده بود، جایگزین آن گردید.

وی از در قدیمی کعبه تابوتی برای خویش ساخت که پس از مرگ او را در آن دفن نمایند.

در طول دوران‌های گذشته همواره از سوی سلاطین و پادشاهان و امرا هدایای نفیس و گران سنگی به بیت اللّه الحرام تقدیم شده است که در این میان نیز دست ستمکاران و راهزنان از چپاول نسبت به آن کوتاه نبوده است. این افراد گاه از میان پرده داران و گاه از سوی دیگران یعنی غیر پرده داران است. از پادشاهان و امرایی که پس از دستبرد این اشرار به خانه خدا، مجدداً زینت‌هایی برای آن تهیه کردند، می‌توان «سلطان ناصر قلاوون» و سپس «سلطان سلیمان قانونی و سلطان مراد چهارم»، را نام برد.

جامه کعبه

پدید آمدن جامه کعبه به دورانی بس طولانی باز می‌گردد. نخستین بار کعبه از سوی «تُبَّع ابوکرْب اسعد» پادشاه حمیر پوشانیده شد، این اقدام وی در زمانی بود که نامبرده از جنگ با یثربیان در سال ۲۲۰ پیش از هجرت مراجعت می‌کرد. در آن هنگام وی کعبه را به وسیله «بُرْد یمانی»، پوشش داد. همچنین برای آن دری ساخت و قفلی نیز قرار داد.

نامبرده در این باره با افتخار این چین سروده است:

ص: ۲۶۴

ورد الملك تُبَّع (۱) و بنوه ورّثوه جدودهم و الجدودا

اذ جبينا جيادنا من ظفار (۲) ثم سرنا بها مسيرا بعيدا

فاستبحنا بالخيل ملك قباذ (۳) و ابن اقلود (۴) جاءنا مصفودا

فكسونا البيت الذی حرم اللّه ملاء مقصباً و بروداً

وأقمنا به من الشهر عشرا و جعلنا لبابه اقليدا (۵)

ثم طفنا بالبيت سبعا و سبعا و سجدنا عند المقام سجودا

از آن پس جانشینان او، همواره از او پیروی کردنـد و کعبه را به وسیله پوست و قبـاطی (/ نوعی پارچه مصری)، برای زمانی دراز، می‌پوشانیدنـد. سپس مردم جامه‌هایی را از انواع مختلف پوشـش به کعبه اهدا می‌کردند و آنها را بر کعبه می‌پوشاندند هرگاه که بر جامه کعبه آسیبی وارد می‌گردید، جامه دیگری را جایگزین آن می‌کردند. این وضع تا دوران «قصـی» ادامه پیدا کرد و از این پس قصـی هزینه‌ای را برای هر یک از قبایل تعیین کرد که به وسیله آن سالانه جامه کعبه را تغییر می‌دادند. این سنت در میان فرزندان او نیز ادامه داشت. «ابوربیعـهٔ بن مغیره» پیش از اسـلام برای مـدتی سالی یکبار هزینه جامه کعبه را خود به عهـده گرفته بود و بعـد از او قبایل قریش آن را به هزینه خویش تغییر می‌دادنـد. این رسم به عـدل معروف گردید زیرا قبایل قریش هزینه آن را میان خود تقسـیم می‌نمودند.

رسول خـدا صـلی الله علیه و آله کعبه را به وسیله پارچه‌های یمانی پوشانید. سـپس بعد از پیامبر صـلی الله علیه و آله عمر و عثمان و ابن زبیر و عبدالملک بن مروان نیز آن را پوشانیدند (۶).

۱- تبع لقبی بوده است که بر پادشاهان حمیر اطلاق می‌گردیده است. این لقب هم اکنون به امپراطور داده می‌شود.

۲- ظفار شـهری بزرگ از شـهرهای یمن بوده است و هم اکنون نیز باقی مانـده‌های این شـهر عظیم به صورت تپه‌هایی میان عـدن و صنعا، به چشم می‌خورد و امروز هنوز سرزمینی بدین نام به یادگار باقی می‌باشد.

۳- پادشاهی از پادشاهان ایران بوده است.

۴- شاید امیری از امرای عراق و یا شام بوده است.

۵- به معنای کلید.

۶- در کتاب «قرب الاسـناد» تألیف عبداللّه بن جعفر حمیری از دانشمندان سده سوم هجری و زنده در سال ۳۰۰ هجری، به سند خود از امـام جعفر صادق علیه السـلام و آن حضـرت از امام محمـد باقر علیه السـلام روایت کرده است که فرمود: «علی علیه السـلام پرده کعبه را همه ساله از عراق می‌فرستاد»، ص ۶۵ «مترجم»

ص: ۲۶۵

هنگامی که خلیفه- مهدی عباسی- در سال ۱۶۰ هجری حج به جا آورد، کعبه دارای چندین جامه بر روی یکدیگر بود. پرده داران کعبه نزد او شکایت بردند و از ترس ریزش سقف کعبه، خواستار سبک کردن پرده‌های روی آن شدند. پس نام برده دستور داد جامه‌های اضافی را از روی کعبه برداشتند و فرمان داد که از این پس تنها یک جامه بر کعبه پوشیده گردد. که این مطلب تا کنون نیز به همین صورت ادامه پیدا کرده است.

اما پرده درونی کعبه. در کتاب «محاضرة الاوائل» نوشته سکتواری درباره پرده درونی کعبه این چنین ذکر شده است که: نخستین بار درون کعبه از سوی مادر عباس بن عبدالمطلب پوشانیده شد. این مطلب هنگامی بود که عباس گم شده بود و مادرش نذر کرد در صورتی که او را پیدا کند، درون کعبه را با «دیباج» بپوشاند که این چنین نیز کرد.

عباسیان به جامه کعبه توجه ویژه‌ای داشتند و همواره آن را از ابریشم سیاه- که شعار آنان بود- می‌پوشانیدند. عباسیان این پرده را در شهر «تنیس» (۱) مصر که در ریسندگی پارچه‌های گران قیمت شهرت به سزایی داشت، می‌بافتند. این شهر منطقه‌ای مرزی در شمال «دمیاط» بود که به علت توقیف کشتی‌های فرنگیان در جنگ‌های صلیبی در آن جا- و عهده‌دار شدن مصر برای نگهداری آنها- به فرمان ملک کامل در سال ۶۲۴ هجری، ویران گردید. که تا کنون تپه‌های باقی مانده از ویرانه‌های این شهر، در نزدیکی شهر مطریه (دقهلیه) به چشم می‌خورد. «فاکهی» در اخبار مکه، گفته است: بر روی جامه کعبه در ناحیه رکن غربی آن نوشته‌ای را بدین صورت ملاحظه کردم: «مما أمر به السری بن الحکم و عبدالعزیز بن الوزیر الجروی بأمر الفضل بن سهل ذی الرئاستین و طاهر بن الحسین سنهٔ سبع و تسعین و مائهٔ» (۲).

همچنین قسمتی از قباطی مصر را دیدم که در میانه ارکان آن، با خط دقیق به رنگ سیاه این نوشته وجود داشت «مما أمر به أمیر المومنین المأمون، سنهٔ ست و مأتین» و نیز بر روی جامه‌ای از جامه‌های اهدا شده از سوی المهدی به کعبه این نوشته وجود داشت

۱- ر. ک، مقریزی به ماده «تنیس».

۲- ترجمه: «به فرمان سری بن الحکم و عبدالعزیز بن الوزیر جروی به دستور فضل بن سهل ذو الریاستین و طاهر بن الحسن در سال ۱۹۷».

ص: ۲۶۶

«بسم اللَّه برکهٔ من اللَّه لعبد اللَّه المهدی محمد أمیر المومنین أطال اللَّه بقاءه، مما أمر به اسماعیل ابن ابراهیم أن یصنع من طراز تنیس علی ید الحکم بن عبیدهٔ سنهٔ اثنتین و ستین و مائهٔ».

و نیز جامه‌ای از قباطی مصر را دیدم که بر روی آن، این نوشته وجود داشت «مما أمر به عبداللَّه المهدی محمد أمیر المومنین أصلحه اللَّه، محمد بن سلیمان أن یصنع من طراز تنیس، کسوهٔ الکعبه علی ید الخطاب بن مسلمهٔ عامله، سنهٔ تسع و خمسین و مائهٔ». یکی از پارچه‌های تنیس در دهکده‌ای بود که بدان «تونه» گفته می‌شد که گاهی جامه کعبه در آن جا بافته می‌شد. «فاکهی» گفته است:

«همچنین جامه‌ای را که از سوی هارون الرشید برای کعبه از قباطی مصر بافته شده بود، بر روی آن این نوشته را دیدم: بسم اللَّه برکهٔ من اللَّه للخلیفهٔ الرشید عبداللَّه هرون أمیر المومنین أکرمه اللَّه، مما أمر به الفضل بن الربیع أن یعمل من طراز تونه، سنهٔ تسعین و مائهٔ».

عباسیان همچنان درباره جامه کعبه اهتمام ویژه‌ای به خرج می‌دادند تا این که دولت آنان رو به ضعف گذاشت که در این هنگام، جامه کعبه گاه از سوی پادشاهان یمن و گاه از سوی پادشاهان مصر بدان جا ارسال می‌گردید. سپس این امر در پادشاهان مصر استقرار یافته و در این هنگام «ملک صالح»، فرزند «ملک ناصر بن قلاوون» دو دهکده «باسوس» و «سند بیس» از توابع «قلیوبیه» را بدین منظور وقف نمود از این پس همه ساله جامه سیاه رنگ برونی کعبه از این جا به مکه ارسال می‌گردید و هرگاه پادشاه یا سلطانی تغییر می‌کرد، جامه درونی کعبه را که از ابریشم سرخ بود، به همراه پرده سبز رنگ دیگری که ویژه حجره شریف نبوی بود، به مکه ارسال می‌داشت. هنگامی که دولت عثمانی بر مصر چیره گردید، همواره پرده حجره شریف نبوی و جامه درونی کعبه را آنها ارسال می‌کردند و دولت مصر عهده‌دار جامه برونی کعبه بود.

از آن تاریخ همواره مصر جامه کعبه را همه ساله به این دیار ارسال می‌نمود که این جامه عبارت بود از: هشت قطعه پرده از ابریشم سیاه که بر جای جای آن جمله «لا اله الا اللَّه محمداً رسول اللَّه» بافته شده بود. طول هر پرده در حدود پانزده متر و عرض

ص: ۲۶۷

متوسط آن پنج متر و چند سانتیمتر بود که هر دو قطعه از پرده‌های یاد شده، بر سمتی از دیوارهای کعبه آویزان می گردید. این پرده به وسیله حلقه‌هایی آهنین که بر روی سقف کعبه قرار گرفته بود، با استحکامی خاص اتصال می‌یافت. سپس قطعه‌های پرده به وسیله ریسمان و پارچه‌هایی به هم دوخته می‌شدند. این پرده‌ها از پایین به وسیله حلقه‌هایی که روی شاذروان نصب شده بود، محکم می گردید. و این گونه، هر قطعه از پرده‌ای را که بر کعبه اهدا می‌شد کنار آن به وسیله این پارچه‌ها به هم متصل می گردید و در پایان با قرار گرفتن تمامی قطعات پارچه‌های اهدایی، همانند پیراهنی به صورت مربع سیاه، اطراف کعبه را می‌پوشانید سپس بر یک سوم بالای کعبه و بر روی جامه آن، کمربندی به نام «رِنکا» قرار داده شد؛ این کمربند شامل چهار قطعه پارچه بافته شده از تارهای طلایی بود که با خط زیبای عربی به صورت برجسته آیات قرآنی بر آن نقش بسته بود. این نوشته‌ها به همراه دیگر تزیینات جامه کعبه، در دوران مرحوم «اسماعیل پاشا» خدیو مصر به خط خطاط مشهور نادره نابغه مرحوم «عبداللَّه بک زهدی» نوشته شده بود. روی این کمربند و در سویی که در کعبه در آن سمت قرار دارد، این نوشته به چشم می‌خورد بِسم اللَّه الرَحمنِ الرَحیم وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِلنَّاسِ وَأَمْناً وَاتَّخِذُوا مِنْ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلّىً وَعَهِدْنَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ أَنْ طَهِّرَا بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ. وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنْ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّکَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ. رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمَيْنِ لَکَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَکَ وَأَرِنَا مَنَاسِکَنَا وَتُبْ عَلَيْنَا إِنَّکَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ و بر روی قسمتی که حجر الاسود در آن قرار دارد، نوشته شده است: بِسم اللَّه الرَحمنِ الرَحیم قُلْ صَدَقَ اللَّهُ فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفاً وَمَا كَانَ مِنْ الْمُشْرِكِينَ. إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكاً وَهُدىً لِلْعَالَمِينَ. فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَقَامُ إِبْرَاهِيمَ، بِسم اللَّه الرَحمنِ الرَحیم وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ أَنْ لَاتُشْرِکْ بِي شَيْئاً وَطَهِّرْ بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ. وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوکَ رِجَالًا وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ و بر سمت مقابل مقام مالکی این نوشته قرار دارد: لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَعْلُومَاتٍ عَلَى مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ فَكُلُوا مِنْهَا

ص: ۲۶۸

وَأَطْعِمُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ. ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَلْيُوفُوا نُذُورَهُمْ وَلْيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ.

و بر سمت چهارم که در آن ناودان قرار دارد، این نوشته دیده می‌شود: فی أیام دولهٔ مولانا السلطان الاعظم ملک ملوک العرب و العجم السلطان محمد الخامس خان ابن السلطان عبدالمجید خان ابن السلطان محمود خان الغازی ابن السلطان عبدالمجید خان ابن السلطان احمد خان ابن السلطان محمد خان ابن السلطان ابراهمیم خان ابن السلطان مراد خان ابن السطان عثمان خان خلد اللّه تعالی ملکه.

جامه کعبه همه ساله در خانه‌ای وسیع در «خرنفش» مصر ساخته می‌شود که اداره این مرکز بر عهده دوست ارجمندم «عبداللّه فائق بک» می‌باشد که در دوران مدیریت وی، تغییرات فراوانی در کیفیت ساخت این جامه به وجود آمده است، به طوری که هر سال آن را نیکوتر از سال پیش می‌سازند.

هزینه ساختن جامه کعبه هم اکنون از سوی اداره مالیه پرداخت شده که مبلغ آن سالانه معادل ۴۵۵۰ جنیه مصری می‌باشد.

صورت ریز این هزینه‌ها عبارتند از:

۵۱۵ جنیه هزینه قطعه مزین به تار و پود طلا و نقره که طلای آن شامل ۱۴۹۳۵ مثقال و نقره سفید آن شامل ۳۸۰۵ مثقال می‌باشد.

۱۶۶۴ جنیه دستمزد کارگران پرده نقش دار که ۴۷ نفر می‌باشند.

۱۱۱۱ جنیه هزینه ابریشم و دستمزد کارگران بافنده آن که تعدادشان هفتاد نفر می‌باشد.

۲۰۰ جنیه هزینه وسایل کار.

۱۵۰ جنیه هزینه شب جشن که همه ساله به هنگام حرکت کاروان صورت می گیرد.

۶۰ جنیه هزینه خرج کارگران که در روز پایان کار جامه کعبه به آنها پرداخت می‌شود.

۸۵۰ جنیه دستمزد ماهانه خدمتکاران و مستمری اداره کنندگان اداره جامه کعبه می‌باشد.

۴۵۵۰ جنیه مجموع مخارج فوق می‌باشد.

هم اکنون پس از مراجعت جناب خدیو از سرزمین حجاز ایشان دستور دادند که عنایت و توجه بیشتری به جامه کعبه شود و به همین منظور هزینه بیشتری را در اختیار

ص: ۲۶۹

این اداره قرار دادند که مسئولین این اداره بتوانند جامه مجلل و زیباتری را برای کعبه تهیه نمایند.

همراه جامه کعبه، همواره پرده در کعبه- از بیرون که بدان «برقع» گفته می‌شود- و نیز پرده «باب التوبه»- از درون کعبه- و کیسه کلید بیت اللّه الحرام، پرده مقام ابراهیم علیه السلام و پرده در منبر حرم شریف که از ابریشم بافته شده و تار و پودش از طلا و نقره می‌باشد، وجود دارد (۱).

به هنگام پایان کار جامه کعبه، کاروان عظیمی در حوالی نیمه ماه ذی القعده به راه می‌افتد که با حضور جناب خدیو و یا جانشین وی همراهی می‌شود.

کاروان یاد شده با شکوه و جلال خاصی حرکت می‌کند و ابتدا از جایگاه ویژه‌ای که بدان «مصطبة المحمل» گویند به سوی مسجد امام حسین علیه السلام به راه می‌افتد در این مسجد، مسئول سازنده جامه آن را در حضور نماینده‌ای از سوی قاضی القضات مصر و با نظارت امیر الحاج آن سال، در اختیار مسئول محمل مصری قرار می‌دهد. پس از نوشتن صورت مجلس رسمی در مجلس یاد شده، جامه‌ها را در صندوق‌های ویژه‌ای که بدین جهت تهیه شده قرار می‌دهند و سپس به همراه کاروان محمل، به سوی مکه ارسال می‌گردد.

همراه جامه کعبه، همه ساله دو ظرف مسی بزرگ که مملو از گلاب نیکو برای شستشوی کعبه مکرمه می‌باشد، ارسال می‌گردد.

در آنجا، جامه کعبه در حضور علما و بزرگان مکه و با گواهی آنان، تسلیم شیبی، بزرگ پرده داران کعبه می‌گردد و نام برده آن را تا صبح روز عید قربان در منزل خویش نگهداری می‌کند.

در صبح روز عید قربان، جامه کعبه بر دوش عده‌ای از مردان به مسجد الحرام حمل می‌شود و پس از برداشته شدن جامه پیشین کعبه، جامه جدید را به کعبه می‌پوشانند. در این هنگام معمولاً به علت آن که بیشتر مردم در منی هستند، به استثنای تعدادی اندک، مسجد الحرام خالی از جمعیت می‌باشد.

۱- جهت آگاهی بیشتر در این زمینه می‌توانید به مقالات مندرج در مجله وزین میقات شماره ۲۵ به بعد زیر عنوان جامه کعبه در طول تاریخ مراجعه نمایید. «مترجم»

ص: ۲۷۰

اما جامه قدیمی کعبه، قسمت زر دوزی شده آن، معمولًا برای جناب شریف ارسال می‌شود. اما در صورتی که حج در روز جمعه باشد، این قسمت برای جناب خلیفه ارسال می گردد. سایر قسمت‌های جامه کعبه نیز در اختیار شیخ شیبی قرار داده می‌شود و نامبرده آن را میان حاجیان به فروش می‌رساند. در کنار «باب السلام»، مغازه‌هایی بدین منظور وجود دارد تا این قطعه را در آنجا به فروش رسانند. چند روز پیش از حج، شیبی در حدود دو متر از پایین جامه کعبه را قطع می کند و به وسیله پارچه سفیدی که بدان «احرام» گویند، آن را جایگزین می‌سازد. این کار نزد من بی‌معنی به نظر می‌رسد- شاید این کار به علت آن باشد که پیش از موسم قطعه‌های آن را به قیمت گران‌تری در اختیار حاجیان قرار دهد. عُمَر همه ساله جامه پیشین کعبه را پس از برداشتن از روی کعبه میان حاجیان تقسیم می‌نمود. پس از او عثمان نیز از او پیروی می کرد، تا این که قسمتی از آن را بر بدن زنی حایض مشاهده نمود و از آن پس دستور داد حفره‌ای را مهیا کنند و جامه کعبه را در آن قرار دهند و خاک بر روی آن بریزند که مبادا شخص جنب یا حایضی آن را به عنوان لباس بپوشد.

با توجه به این موضوع عایشه به وی گفت: «جامه کعبه را پس از برداشتن از روی کعبه حتی در صورتی که لباسی برای حایض شود به فروش رسان، اشکالی ندارد و پول آن را در راه خدا و ابن السبیل به مصرف برسان». از آن پس دوباره سنت فروختن جامه کعبه معمول گردید که هم اکنون هم ادامه دارد و فروشندگان آن، درآمدش را به خودشان اختصاص داده‌اند.

محمل

اشاره

برخی از تاریخ نگاران، ابتدای ظهور محمل را به سال ۶۴۵ هجری دانسته و گفته‌اند: محمل همان کجاوه‌ای است که «شجرة الدر» ملکه مصر به هنگام ادای فریضه حج در سال ۶۴۵ هجری از آن استفاده نمود و پس از آن نیز این کجاوه، به صورت سنتی

ص: ۲۷۱

قرار گرفت که همواره پیشاپیش کاروان‌های حاجیان به راه می‌افتاد و به علت آن که جایگاهی برای نشستن ملوک و پادشاهان بود، هیچ گاه شخص دیگری بر آن سوار نمی‌گردید. آنچه به نظر می‌رسد این است که محمل، تاریخی کهن‌تر از این داشته و احتمالًا تاریخ آن به پیش از اسلام نیز می‌رسد. زیرا محمل به شتری اطلاق می‌شد که حامل هدایایی برای کعبه معظمه بود؛ همچنانکه رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز محملی- که در آن هدایایی برای بیت اللَّه بود- ارسال نمودند.

در تاریخ نام محمل «عراقی»، محمل «یمنی»، محمل «ابن الرشید» (۱)، محمل «ابن سعود» و محمل «ابن دینار»- که ابتدا به سوی خارطوم و سپس به وسیله راه آهن به پور سودان و از آنجا با کشتی از راه دریا به جده می‌آمد- همگی شترهایی بودند که کالاهای آنان را به حرمین می‌آوردند. این محمل‌ها، همواره با قطعه‌ای ساده از پارچه «جوخ» پوشیده می‌شدند. همچنین محمل «نظام» را که متعلق به پادشاه حیدر آباد هند بود، می‌توان ذکر نمود؛ این محمل به همراه حاجیان کشور خویش، به سوی مکه می‌آمد و هدایای حرمین شریفین را با خود به این دیار حمل می‌نمود.

در تاریخ سودان، نوشته «نعوم بک شقیر» آنجا که درباره «دار فور» تحت عنوان «صرة الحرمین» سخن گفته است، این چنین آمده: «غوریان، مستقل از سایر دولت‌های روی زمین حکومت می‌کردند و هیچ گاه «جزیه» به احدی- به استثناء حرمین شریفین- پرداخت نمی‌کرد. اینان همه ساله در هیأت کاروان محمل، به همراه کالا و نقدینه‌های خود، ابتدا به سوی مصر می‌آمدند و در حالی که پر پرندگان و صمغ و سایر خیرات کشورشان را به همراه آورده بودند، در آنجا به فروش می‌رساندند و نقدینه‌های این فروش، پشتوانه مالی محمل آنان نیز به شمار می‌آمد. سپس به همراه سایر حاجیان مصری به صورت کاروانی به سوی حرمین شریفین به حرکت درمی‌آمدند».

در این هنگام محمل «شجرة الدر» نیز در پیشاپیش این کاروان حرکت می‌کرد و

۱- امیر محمل ابن الرشید را «سبهان» می‌نامیدند.

ص: ۲۷۲

هدایای خانه خدا را در کجاوه‌ای که به زیباترین تزیین‌ها مزین گردیده بود، حمل می‌نمود و کم کم عنایت و توجه بیشتری به این قضیه شد به طوری که خدم و حشم فراوانی را به آن افزودند و این وضعیت بدان جا رسید که حتی در نزد پادشاهان مصر نیز، سنتی به شمار می‌آمد، به طوری که آنها تزیین و آرایش آن را هر سال نسبت به سال دیگر افزایش می‌دادند تا آنجا که سنگینی پرده محمل به حدی رسید که شتر حامل محمل هم نمی‌توانست کالای دیگری غیر از آن را با خود حمل کند! (پرده محمل کنونی نیز به همراه چهار چوب کجاوه آن، در حدود ۱۴ قنطار (۱) است) و اما این که از آن پس، هدایایی که ارسال می گردید در صندوق‌هایی قرار داده می‌شد و با سایر شتران کاروان حمل می گردید نیز به همین جهت بوده است.

در روز خروج محمل از مصر، جشن باشکوهی برپا می گردد؛ این رسم از دوران دولت ایوبیان تا کنون به یادگار مانده است.

این جشن، هم اکنون نیز در قاهره روز تماشایی به شمار می‌آید، به طوری که سربازان سواره و پیاده، پاسداران محمل، همراهان و خدمتگزاران آن‌ها، از زنبورکچی‌ها و باربندان و پیشاپیش کاروان، امیر الحاج- که از سوی جناب خدیو سالانه تعیین شده و غالباً هم از پاشاهای ارتشی انتخاب می گردد- حرکت می‌نمایند.

کاروان محمل پس از حرکت با آداب و رسول سنتی خاص، در اطراف میدان قلعه به سوی سکویی- که جایگاه جلوس جناب خدیو و رجال حکومتی والا مقام اعم از وزرای گرانقدر، علمای اعلام و بزرگان پایتخت، در روز جشن بود- حرکت می کند.

در این نقطه مأمور پرده کعبه، در حالی که زمام شتر محمل را به دست دارد پیش می‌آید و آن را به جناب خدیو می‌سپارد؛ سپس خدیو آن را تسلیم امیر الحاج می‌کند که در این هنگام توپخانه‌ها هم شلیك می کنند.

آن گاه کاروان به صورت نظام یافته و در حالی که بزرگانی از صوفیه، سربازان، شتر محمل و در مقدمه آن امیر الحاج حرکت و در پشت سر بعد از آنها خدمه محمل،

۱- هر قنطار برابر ۹۳/ ۴۴ کیلوگرم است. «مترجم»

ص: ۲۷۳

ساربانان و طبال‌ها، در حالی که سوار بر شتران خویش هستند، همگی با چنین آرایشی به حرکت درمی‌آیند. این کاروان به سوی «محجر» و سپس «درب الاحمر» حرکت می‌کند و از دروازه موید عبور نموده سپس از «غوریه»، «نحاسین» و «باب النصر» گذشته و به «عباسیه» وارد می‌شود؛ کاروان در این نقطه متفرق می‌شود و همراهان محمل به درون چادرهای ویژه‌ای- که برای آنان در عباسیه برافراشته شده است- وارد می‌شوند. محمل در این هنگام در میانه آن محیط نهاده می‌شود تا هر کسی که به عنوان تبرک، قصد زیارت آن را دارد، به مقصود خود برسد.

در روز سفر به سوئز، محمل را همراه سایر وسایل و ذخیره‌های آن در واگن ویژه‌ای- که بدین منظور در ایستگاه «عباسیه» مهیا گردیده است- می‌گذارند و در آغاز به سوی سوئز و سپس از آنجا- از راه دریا- به سوی جده حرکت می‌کنند پس از آن مسیر از راه خشکی به سوی مکه حرکت می‌نمایند.

در سال ۱۳۲۸ هجری، محمل و نیروی انتظامی آن، ابتدا به سوی اسکندریه حرکت و در روز ۱۰ نوامبر سال ۱۹۱۰ میلادی جشن باشکوهی در آن جا برپا گردید که در این مراسم حضرت خدیو نیز حاضر گردیدند.

کاروان محمل سپس از راه دریا به سوی «یافا» و سپس از آنجا به سوی «مدینه منوره» حرکت کرد و پس از زیارت از راه فرعی به سوی مکه رهسپار گردید و به عنوان انجام فریضه حج به سوی «جده» و «طور» آن گاه به سوی «سوئز» و در پایان به «قاهره» وارد گردید.

هم اکنون دولت سعی و کوشش فراوانی دارد که مسیر حرکت کاروان محمل را به راهی هموار که رنج و سختی آن کمتر باشد، تغییر دهد.

محمل مصری دارای دو پرده بود:

یکی پرده روزانه که پارچه‌ای سبز بود و دیگری پرده زر دوزی شده، که تنها هنگام مراسم رسمی روی محمل قرار داده می‌شد. در روزهایی که کاروان در مکه اقامت داشت، محمل را میان «باب النبی» و «باب السلام» می‌گذاشتند و پرده روزانه را بر روی آن می‌پوشانیدند. این مکان در این زمان جایگاهی بود که مردم از نژادهای گوناگون به

ص: ۲۷۴

سوی آن می‌آمدند و آن را زیارت می‌کردند، چون این محمل- به استثنای زمان حرکت کاروان به صورت رسمی- همچنان در آن مکان قرار داشت. هنگام حرکت کاروان محمل به سوی «مدینه منوره»، گاه به وسیله راه خشکی از مسیر راه سلطانی یا فرعی یا شرقی می‌رفت و یا این که از راه دریا از «جده» به «ینبع» و از آن جا به وسیله راه خشکی به «مدینه» وارد می‌شد. همچنین گاهی از «ینبع» از راه خشکی به شهر «وجه» و سپس از آن جا به ایستگاه «علا» می‌رفت و از آن نقطه نیز به وسیله راه آهن به «مدینه منوره» وارد می‌شد. هم اکنون کاروان محمل به علت آزار و اذیت اعراب راه خشکی در مسیر مکه و ینبع و به جهت خواسته‌های فراوان و دریافت مستمری بیشتر، راه اخیر را انتخاب کرده و از این طریق خود را به مدینه منوره می‌رساند.

هنگام نزدیکی محمل به «مدینه منوره»، جشن باشکوهی برپا گردیده و محمل از «باب العنبریه» بدان شهر وارد می‌شود و در لحظه ورود به شهر، بیست و یک گلوله توپ شلیک می‌گردد.

هنگامی که کاروان به «باب المصری» می‌رسد، تمامی افراد کاروان، به پاس احترام به مقام رسول خدا صلی الله علیه و آله از مرکب‌های خویش پایین می‌آیند و با پای پیاده به سوی حرم پیامبر صلی الله علیه و آله رهسپار می‌گردند. آن گاه که به «باب السلام» می‌رسند، بزرگ حرم پیش می‌آید و زمام شتر محمل را به دست می‌گیرد و آن را بر پله در بالا می‌برد و سپس در فضای گسترده آنجا به زمین می‌نشاند. در این هنگام، محمل از روی شتر برداشته می‌شود و به جایگاه ویژه‌اش در حرم- که در غرب منبر شریف است- برده می‌شود و بر زمین قرار داده می‌شود. سپس پرده زر دوزی شده را از روی آن برمی‌دارند و پرده سبز را جایگزین آن می‌کنند. امیر الحاج و مستخدمین همراه او همگی در این لحظه لباس خدمتگزاران حجره شریفه را به تن می‌کنند- (این لباس شامل عمامه و لباده سفیدی بوده که کمربند سفیدی نیز بر آن بسته می‌شده است)- و با احترامی خاص پرده محمل را از «باب الشامی» به درون حجره شریف می‌برند و آن را در کنار آن دَر جانب مقام حضرت فاطمه علیها السلام قرار می‌دهند.

این پرده تا روز خروج محمل از مدینه، همچنان در محل یاد شده باقی می‌ماند و

ص: ۲۷۵

سپس در روز خروج، همانند روز ورود آن به مدینه، پرده زر دوزی شده را بر محمل قرار می‌دهند.

هنگام بازگشت محمل به مصر، جشن باشکوهی به مناسبت ورود آن برپا می‌شود که این جشن با حضور جناب خدیو و یا جانشین او برگزار می گردد. پس در این هنگام کاروان از «عباسیه» به سوی قلعه می‌رود- از همان راهی که قبلًا از آن جا خارج گردیده بود تا این که به سکویی که جایگاه جناب خدیو است برسد- جناب خدیو زمام شتر را از دست امیر الحاج می گیرد و به دست مأمور سازنده پرده می‌سپارد در این لحظه توپخانه‌ها نیز شلیک می کنند و به این صورت جشن به پایان می‌رسد.

پرده زر دوزی شده محمل در خزانه اداره مالیه به ودیعت سپرده می‌شود. پرده رسمی محمل، هر بیست سال، یک بار تعویض می گردد که هزینه آن بالغ بر هزار و پانصد جنیه مصری می‌باشد.

اما پرده سبز محمل، همواره در طول سال روی آن کشیده شده است و در کنار قبر «یونس سعدی» در «باب النصر» قرار داده می‌شود. گمان دارم نامبرده در طول دوران زندگی خویش در خدمت کاروان محمل به سر می‌برده است.

اینک صورت هزینه‌هایی که سالانه به هنگام حرکت محمل به مصرف می‌رسد را به همراه مستمری‌هایی که معمولًا در مکه و مدینه منوره از سوی کاروان خرج می‌شود، طبق آخرین برآورد، به نظر شما می‌رسانیم:

۱۲۸۲ جنیه حقوق امیر الحاج و کارمندان محمل

۲۵۱۱ جنیه حقوق اعراب.

۱۴۹۳ جنیه حقوق و مستمری اشراف مکه و مدینه منوره.

۱۹۶۱ جنیه حقوق تکیه مکه.

۱۶۵۷ جنیه حقوق تکیه مدینه منوره

۲۸۷۹ جنیه حقوق اهالی مکه و مدینه

۳۰۰۰ جنیه حقوق برای مکه و مدینه که سالیانه از سوی اوقاف حرمین، اوقاف خصوصی، مردمی، خیریه و نیز از سوی اوقاف خدیوی و مالیه هزینه می گردد.

ص: ۲۷۶

۲۲۵۰۰ جنیه قیمت گندم‌های مصرفی صدقه در مکه و مدینه.

۱۶۲۹ جنیه قیمت شمع و قندیل‌های حرمین.

۱۵۵ جنیه قیمت چادرها و ظرف‌ها و از این قبیل اشیاء.

۴۲۴۸ جنیه هزینه حمل و نقل بری و بحری و دستمزد ساربانان.

۶۴۲۰ جنیه هزینه روغن و حصیرها (/ و جز اینها) که سالانه برای حرمین شریفین از سوی دیوان اوقاف ارسال می‌گردد.

۲۶۵ جنیه هزینه‌های متفرقه.

۵۰۰۰۰ جنیه مجموع هزینه خرج شده در سال.

اگر این مبلغ را بـا آنچه که «مقریزی» دربـاره «قافلهٔ الحـاج» آورده است مقـایسه نماییـد، ملاحظه خواهیـد کرد که این مبلغ نیمی از مبلغی است که در دوران فاطمیان در این باره خرج می‌شـده است. مقریزی گفته است: «در کتاب الـذخایر و التحف آمده است که: هزینه موسم حج همه ساله به هنگام حرکت کاروان، یکصد و بیست هزار دینار بوده است که از آن میان قیمت عطر و شـیرینی‌جات و شـمع، هر ساله ده هزار دینار و هزینه هیأت اعزامی به حرمین چهل هزار دینار و نیز هزینه خرج‌ها و صـدقات و دسـتمزد ساربانان و خـدمتگزاران اعم از سـربازان و امیر الحـاج و خـدمه کاروان و مخارج حفر چاه‌ها و غیر از آن، شـصت هزار دینار بوده است که این هزینه‌هـا در دوران وزارت «بـازوری» در هر سـال افزایش یافت و سـرانجام به مبلغ دویست هزار دینار رسـید. این گونه هزینه‌ها برای حج در هیچ یک از حکومت‌ها و دولت‌ها سابقه نداشته است».

همراهـان محمـل، نزد دولت مصر همواره از مقـام و مرتبتی بس ویژه برخوردار بوده‌انـد تـا آنجـا که مقام امیر محل در رتبه سوم از مقام‌های دولتی به شـمار می‌آمد و در دوران ممالیک، امیر کاروان محمل، نامزد پست حاکم (/ استاندار) نیز بوده است که این رتبه و مقام یکی از مهم‌ترین مقام‌های دولتی پس از والی و سـلطان به شـمار می‌آمده است. این شـخص دارای مقامی مقرب و شخصیتی محترم بود که حقوق او و مـادام العمر و تولیت او در این مقـام، به فرمان خلیفه و سـلطان صادر می‌گردیـد. امیر الحاج از مقامی والا و سخنی نافذ در سرزمین حجاز برخوردار بود، بسیار اتفاق می‌افتاد که به دستور وی

ص: ۲۷۷

تولیت امرای مکه از میان رفت و یا آنان عزل می گردیدند. پادشاهان مصر تا آنجا درباره جشن محمل سعی و کوشش داشتند که به همه والیان شهرهایی که محمل از آنها عبور می کرد، دستور داده بودند که باید به هنگام استقبال، سمّ شتر محمل را ببوسند. امیران مکه نیز سمّ شتر محمل را می‌بوسیدند تا این که سلطان «جقمص» آنان را از این کار معاف داشت.

این جشن و کیفیت برگزاری آن، تا دوران «اسماعیل» در تمام طول مدت حرکت تا مراجعت کاروان محمل، در این دیار از مقام و مرتبتی بس باشکوه برخوردار بود.

در آن دوران، در هنگام بازگشت کاروان محمل به مصر، در حوض‌های بزرگ از شربتی با شکر مهیا می کردند که به مدت سه شبانه روز با خوشحالی و مسرت در جشنی با شکوه در اختیار مردم قرار می‌دادند و این سنتی بس قدیمی و کهن به شمار می‌آمد.کاروان محمل علاوه بر همراه داشتن خدمتگزاران امیر الحاج، خزانه دارها، منشی‌های مخصوص و صرافان، بسیاری از خدم و حشم، بار بندان، ساربانان، طبالان، نجارها، خدمتکارها، چادر بندها و سقایان را نیز به همراه خود داشت. یکی از مسئولیت‌های دیگر کاروان محمل، وظیفه‌ای بود که نام «امین جامه و شیرینی‌جات» را بر خود داشت؛ این شخص مسئولیت تقسیم و توزیع شرینی‌جات پوشاك و جامه‌هایی را عهده‌دار بود که برای بزرگان عرب ارسال می‌شد که هم اکنون این هزینه به صورت نقدی در اختیار صاحبانش قرار داده می‌شود. همچنین کارمندی به عنوان مأمور ذخیره همراه کاروان بود که در موارد ضروری- بر خلاف مقررات ویژه کاروان- سهمیه‌ای را که مازاد بر سهمیه مقرر به نظر می‌رسید در میان حاجیان به عنوان ضرورت تقسیم می‌نمود. همچنین شخص دیگری نیز همراه محمل بود، که وی را بزرگ شتربانان می گفتند و شخص دیگری که نام «ابوالقطط» (۱) را بر خود داشت و فردی دیگر به عنوان تنظیم کننده بی‌نظمی‌ها بود و در مقدمه کاروان حرکت می کرد و پس از او راهنمای خدمتکاران قرار داشت. مسئولیت شخص اول آن بود که شترهای مورد نیاز محمل را

۱- صاحب گربه‌ها

ص: ۲۷۸

خریداری می‌کرد و در پشت سر شتر محمل، سوار بر شتری دیگر می‌شد و در هیأت کاروانی، نظارت بر حرکت کاروان را در مسیر تعیین شده به عهده داشت. اما دومی کسی را گویند که مسئولیت تغذیه گربه‌ها را در طول مسیر حرکت کاروان از راه خشکی به عهده داشته است؛ گفته‌اند که: در آغاز نام این فرد به این عنوان بوده سپس آن را بدین صورت تغییر دادند و در حقیقت مسئولیت او راهنمایی کاروان بوده است که در پیشاپیش حرکت می‌کرده است. گفته می‌شود که این مسئولیت از دوران حج «شجرة الدر» شروع گردیده است. سومی رییس کارگران روشنایی (/ زنبورکچی‌ها) و باربندان است که به هنگام اجرای فرمانی مهم، این گروه، بدون نظم و با سرو صدای فراوان، به او روی می‌آورند. چهارمی مسئولیت بیماران و تنگدستان را در حین راه کاروان به عهده داشت.

تمامی افراد یاد شده به وسیله فرمان‌های ویژه‌ای- که برخی از سوی مقام سلطنت و خلافت و برخی دیگر به وسیله فرمانروایان مصر صادر می‌شد- تعیین می‌گردیدند. این گروه دارای حقوق‌های تعیین شده‌ای بودند که در دفاتر حکومتی از دوران قدیم تنظیم شده بود که هم اکنون در سفر کاروان محمل، دیگر به بسیار از آنان نیازی نیست، همچنان که اخیراً وظیفه امین مالی و خزانه داری نیز از میان برداشته شده و شخصی از منشی‌های اداره مالیه مسئولیت این مهم را به عهده می‌گیرد.

کاروان محمل در این مأموریت دارای بیست شتر بود که شتران دارای استراحت‌گاهی به نام بولاق در کنار مزار شیخی به نام «سیدی سعید» بودند. دولت در زمان قدیم اضافه بر شتران یاد شده، شتر دیگری را همه ساله جهت قربانی خریداری می‌کرد و شتربانان پیش از حرکت کاروان حج، شتر یاد شده را می‌آوردند و در حالی که بزرگ شتربانان بر روی آن سوار بود همگی- بار بندان، زنبورکچی‌ها و گروه طبالان در پیشاپیش آنان و گروه شادی آفرینان- با سر و صدا و غوغای فراوانی حرکت می‌کردند و در خیابان‌های قاهره به گردش درمی‌آمدند. سپس در مزار «سیدی سعید» آمده و شتر را در آنجا قربانی می‌کردند. مأمورین کجاوه، یک چهارم از گوشت آن را و شتربانان ربع دیگرش را و نوکران بارگاه شیخ سعید ربع سوم و نوکران شیخ یونس ربع باقی مانده را به خود اختصاص می‌دهند. در این حال افراد یاد شده گوشت شتر قربانی شده را به عنوان

ص: ۲۷۹

تبرک به مردم می‌فروختند و ادعا می کردند که این گوشت درمانی برای هر درد است و چربی آن جهت درمان بواسیر مفید است! به همین جهت هنگامی که شتر را به قصد کشتن به زمین می‌زدند، حاضرین از مردم به سوی شتر حمله‌ور می‌شدند و پیش از آن که حیوان را ذبح کامل نمایند، با وسایل برنده‌ای که در دست داشتند، شتر را قسمت قسمت می کردند و هر شخص به اندازه قدرتش مقداری از گوشت آن را تصاحب می کردند و چه بسیار حوادث هولناکی که در این مرحله- بر اثر اعتقاد بی‌اساس و توخالی آنان- به وقوع نمی‌پیوست!

به همین منظور، هنگامی که جناب خدیو بر این مطلب آگاه گردیدند فرمان دادند که این عادت ناپسند از میان برود و هزینه آن را در اختیار افراد ذی نفع قرار دهند. خداوند پاداش نیکویی از دین و انسانیت را به ایشان نصیب گرداند.

کبوتران حرم

کبوتران حرم که به «حمام الحمی» یا «کبوتران حفاظت شده» مشهورند، تمامی سطح مسجد الحرام و منافذ و طاق‌های آن را دربر گرفته‌اند. این کبوتران در جای جایِ مسجد الحرام برای خود آشیانه ساخته و گروه گروه، در قسمتهای مختلف صحن حرم؛ به ویژه در سمت شرقی، کنار هم گرد می‌آیند. آنها جایگاه ویژه‌ای به صورت حوض برای نوشیدن آب دارند و در کنار آن محلی ساخته‌اند برای دانه‌های گندم که به صورت مرتب از سوی اوقاف خصوصی پاشیده می‌شود.

این مکان پیشتر در سمت غربی مسجد قرار داشته و تعداد بسیاری از زنان فقیر ظرفهایی پر از دانه گندم را به حاجیان و زائران، به قصد پاشیدن آن در جایگاه مخصوصِ انبوه کبوتران می‌فروختند، تا اینکه این کبوتران خونگرم و خانگی، که از نشستن بر سر مردم نیز دریغ نمی کنند! استفاده کند؛ این حیوانات از زندگی خود جز خوردن و لطف و انس گرفتن با مردم کاری را نمی‌شناسند.

البته این ویژگی تنها اختصاص به کبوتران ندارد بلکه تمامی حیواناتِ درون حرم، از امنیت کامل برخوردارند. تا آنجا که برخی کشتن مار یا عقرب حرم را نیز به پاس

ص: ۲۸۰

احترام و تکریم این خانه جایز نمی‌دانند.

گمان دارم وجود کبوتران از میان همه حیوانات در حرم، تنها به علّت شدّت انس آنها و کمی خشونتشان باشد. مطلب شنیدنی آنکه گفته می‌شود: کبوتران حرم با وجود تعداد بی‌شمارشان، کمتر بر روی کعبه قرار می‌گیرند و به ندرت این مطلب اتفاق می‌افتد!

کبوتران مسجد الحرام

در سمت شرقی مکه و در زیر کوه «ابو قبیس» چاهی است که آن را «بئر الحمام» یا چاه کبوتران می‌گویند. تعداد بسیاری از کبوتران در این محل گردهم می‌آیند و با آزادی تمام، پس از نوشیدن آب به هر نقطه‌ای که بخواهند پرواز می‌کنند.

این چاه بسیار قدیمی است، گمان دارم که به دوران جاهلیت برمی‌گردد. همچنین به نظر می‌رسد که احترام به این کبوتران، به دورانی بس دراز می‌گردد. در هر صورت احترامی برای خانه بوده حال چه پیش از اسلام باشد و یا پس از آن.

و این سخن که کبوتران حرم از نسل کبوتری هستند که بر در غار پیامبر صلی الله علیه و آله آشیانه ساخته بود، خود موجب احترام و تکریم بیشتری نسبت به آنان است.

کبوتران تنها در اینجا مورد احترام نبوده‌اند بلکه از قدیم عادت بوده است؛ چرا که

ص: ۲۸۱

فرزندان نوح آنان را مورد احترام و تجلیل قرار داده‌اند. زیرا کبوتران، نخستین بشارت دهندگان به آنان برای به وجود آمدن خشکی در دوران طوفان بودند. این احترام در میان مسیحیان نزدیک به پرستش است و این بدانجهت است که کبوتران برای آنان در مقام روح القدس است. آنان می گویند آن هنگامی که حضرت مسیح را در کودکی در «روداردن» غسل می‌دادند، کبوتری آمد و بر سر حضرتش نشست و به همین منظور، مسیحیان کبوتران را در کلیساهای خود در اماکن مذهبی‌شان به تصویر می کشند. شما کبوتران بی‌شماری را در نهایت آزادی، در کلیساهای این قوم در اروپا، به ویژه در کلیساهای ایتالیا و اتریش و برخی کلیساهای فرانسه می‌بینید، به طوری که در جای جای کلیساها و خیابانها و پیاده‌روها و بر روی درختان خیابانهای عمومی و پارکها لانه و آشیانه ساخته‌اند. اگر به وین یا رُم سفر کنید کبوتران بسیاری را می‌بینید که در هر نقطه‌ای وجود دارند بدون آنکه از سوی انسانها مورد آزار و اذیت قرار گیرند.

تأثیر این اعتقاد در شهر قسطنطنیه (۱) همچنان پابرجا است و کبوتران را به ویژه در مسجد «بایزید» و مسجد «ابو ایوب انصاری» به صورت انبوه ملاحظه می کنید. تا آنجا که مردم آستانه (استانبول) در احترام آنان مبالغه کرده و ذبح آنها را حرام نموده‌اند. به همین جهت هیچیک از مردم این شهر- چه مسلمان و چه مسیحی و یهودی- از گوشت آن استفاده نمی کنند.

گویند که مسلمانان این دیار معتقدند کبوتران آستانه از نسل کبوتر غار است (گفته شده، این کبوتر، رسول خدا صلی الله علیه و آله را از آنچه که مشرکین انجام می‌دادند، با خبر می‌ساخته است). این مطلب نمی‌تواند مدرک صحیحی داشته باشد همچنانکه خبررسانی به پیامبر صلی الله علیه و آله به وسیله کبوتر یاد شده نیز نمی‌تواند مورد پذیرش باشد.

شیعیان ایرانی چنین عقیده‌ای را نسبت به کبوتران حرم دارند. و ادعا می کنند که این کبوتر، خبر شهادت امام حسین علیه السلام را به مردان مدینه منوره رسانده است.

چینیان از دورانی بس کهن به وسیله این کبوتران، شانس خود را کشف می کرده‌اند،

۱- استانبول کنونی. «مترجم».

ص: ۲۸۲

همچنـانکه اکنون نیز برخی از رومیان در خیابانهای معرانه انجام می‌دهنـد. آنان کبوتری را در سینی قرار می‌دهنـد، و در حالیکه در اطراف آن، اوراق تا شده‌ای می‌گذارند که در میان این اوراق خبری از خیر و شـر را نوشـته‌اند. پس این کبوتر به وسیله نوک خود، یکی از اوراق تـا شـده را برمی‌دارد و به عنوان فال شـخص در نظر گرفته می‌شود. به این کبوتران، «پاک- کو- پن» (pok- oko- pin) گفته می‌شود که به معنای کبوتر برگ سفید است.

کبوتر نزد سامی‌ها همان حیوان مقـدس برای الهه اشـتورت (Astartc) به شـمار می‌آمـد. فینیقیان و یونانیها و آشوریها کبوتر را به عنوان نماد آسمان و ستارگان مقدّس می‌شمردند.

گمان دارم که نزد عرب جاهلیت این احترام از این راه به بدانان رسیده باشد. به همین علّت مجسمه کبوتر را در درون کعبه در کنار مجسمه «هُبل» قرار داده بودند.

در «سیره ابن هشام» از صفیه دختر شیبه روایت شده است:

هنگامی که پیامبر صـلی الله علیه و آله پس از فتح مکه، طواف خانه را انجام داد «عثمان بن طلحه» را فراخواند و دستور داد درِ کعبه را بگشاید، هنگامی که حضـرت به درون آن رفتند مجسمه‌ای از کبوتر چوبی را در آن یافتند پس به دست خویش آنرا شکسته و به دور انداختند.

در صورتی که از ظرافت و لطـافت شـکلی این کبوتر و انس آنان در نوعشان، و زیبایی صورتشان و پاکیزگی پوشـشـان صـرف‌نظر کنیم، این پرنـدگان در خانواده خود نشان دهنده محبت حقیقی و رحم و شـفقت حسـی بوده‌اند، به طوری که از آنها درس زندگی می‌آموزیم.

برخورد جنس نر بـا مـاده این کبوتران را در زنـدگی خانوادگی بسیار باتـدبیر و مجدّانه می‌بینیم، به طوری که هر گاه از مسؤولیت اجتماعی خود فارغ شونـد روبه سوی زنـدگی زناشویی گـذارده، سـر در گردن یکـدیگر فرو می‌برنـد و معاشـقه و معانقه می‌کنند و هیچگاه از یکدیگر جدا نمی‌شوند. اینان از هم جدا نمی‌گردند مگر آنکه دوباره با هم جمع شوند.

پوشش زیبا و شیوه عشوه‌گرانه آنها در زوجی غیر از این نوع هرگز دیده نمی‌شود.

کبوتران در این میان به انسانیّت خدمتی کرده‌اند که هیچگاه فراموش نمی‌شود. آنان

ص: ۲۸۳

از قرن هشتم پیش از مسیح علیه السلام تا نیمه‌های قرن نوزدهم مسؤولیت تلگراف پیک‌رسانی را در میان اقوام گوناگون بر عهده داشته‌اند. تا اینکه مورس و واتسون در سال ۱۸۴۴ میلادی تلگراف برقی را اختراع کردند که بی‌شک بهره عظیمی از این کشف به دنیای انسانیّت رو آورد. و می‌توان گفت که این یکی از زمینه‌های پیشرفت تمدن بشری بود و آن را به سرعت منتشر ساخت لیکن در اینجا می‌گوییم تمامی این بهره‌وری‌ها آیا می‌تواند کوشش‌های آن کبوتر پیک‌رسان را در اذهان ما به فراموشی سپارد؟!

جهت اطلاع بیشتر می‌گوییم اوّلین بار مردی از جزیره أو چین (از جزایر یونان) کبوتری را به عنوان پیک‌رسان برگزید. وی به هنگام شرکت در بازیهای المپیک، در سال ۷۷۶ پیش از میلاد حضرت مسیح به آتن آمد و کبوتری را از آشیانه‌ای که در میان جوجه‌های خویش بود با خود به همراه برد. هنگامی که در بازیها به برتری دست یافت.

آن کبوتر را رها ساخت. کبوتر به آشیانه خویش بازگشت و بدین ترتیب خانواده او از موفقیت آن مرد در بازیها آگاه شدند. از آن پس یونانیان و رومیها و عرب‌ها و مصریان در پیک‌رسانی از این حیوان استفاده کردند. مصریان، به ویژه در دوران ایّوبیان و فاطمیان دارای اداره‌ای برای پیک‌های خویش بودند. آنان در هر سویی خانه کبوتر ساختند که هر یک به دیگری نزدیک بود. هر گاه قصد آن می‌نمودند که پیکی را بفرستند، در نزد خود کبوتری از آن سمت داشتند پس نامه را در میان دوبال او می‌گذاشتند و او را در آسمان رها می‌کردند.

بدین منظور آنان همواره خبری را در دو نامه یادداشت می‌کردند و به وسیله دو کبوتر می‌فرستادند؛ زیرا در محاصره‌ای که فرنگیان از شهر «عکا» به عمل آوردند.

مسلمانان در حصار قرار گرفته نامه‌ای را به وسیله کبوتر پیک‌رسان به سوی «صلاح الدین ایوبی» ارسال کردند لیکن این کبوتر از سوی کبوتر شکاری دیگری مورد تعقیب قرار گرفت و زخمی شد و بر زمین افتاد در نتیجه لشکریان دشمن از نقاط ضعف طرف مقابل آگاه گردیدند.

همچنین هنگامی که «لوئیس نهم» پادشاه فرانسه در سال ۱۲۷۰ میلادی با لشکر خویش به «دمیاط» وارد شد به سوی «المنصوره» به پیش راند «ملک کامل» پادشاه مصر

ص: ۲۸۴

خبر آن را از کبوتر پیک‌رسان دریافت کرد، پس لشکریان خود را بدان سوی حرکت داد و مانع پیشروی آنان گردید.

در این حال سپاهیان «لوئیس نهم» در نزدیکی «منصوره» شکست خوردند و تار و مار گردیدند و در نتیجه لوئیس به دست سپاهیان مسلمان اسیر و زندانی شد، آنگاه میان آنان صلح برقرار گردید و پادشاه مصر نامبرده را از زندان رها گردانید. لوئیس در راه خود به تونس درگذشت. همراهیان او این چنین سروده‌اند:

قل للفرنسیس و إن أنکروا حبس لویس فی مقال صحیح

دار ابن لقمان علی حالها و القید باق والطواشی صبیح

کبوتر به هنگام پرواز خود هفتاد تا هشتاد کیلومتر در یک ساعت طی می‌کند و تحمّل فراوانی بر گرسنگی دارد، به طوری که چندین روز را می‌تواند بدون غذا سپری کند. لیکن در برابر تشنگی هیچگونه مقاومتی ندارد.

کبوتران پیک‌رسان به هنگام محاصره شدن پاریس از سوی آلمان، در فاصله دو سال ۱۸۷۰ و ۱۸۷۱ میلادی، بیشترین نقش را در ارتباط میان مملکت فرانسه و پایتخت آن ایفا کردند.

تا آنجا که این حکومتها، قانونی را وضع کردند که در نتیجه آن، هیچیک از صیادان حق صید و آزار کبوتری را نداشتند؛ زیرا ممکن بود که آن کبوتر، پیکی را به همراه داشته و بتواند با کمال آرامش وظیفه خود را به انجام رساند.

«عباس پاشای اول» والی مصر به همین منظور کوششی در زمینه تربیت و تکثیر این گونه کبوتران نمود. لیکن پیش از آنکه به مقصد خویش نایل شود، دعوت حق را لبیک گفت. پس از او برخی از بزرگان قاهره در به انجام رسانیدن این خواسته، سعی وکوشش کردند لیکن آنچنان که می‌بایست در تربیت این گونه کبوتران و پرواز آنان در آسمان سرزمینشان همّت به خرج ندادند. برخی مردم، کبوتران را به صبر در پرواز آموزش داده‌اند به طوری که هر گاه با کبوتر غریبه‌ای برخورد نماید، آنقدر با او پرواز می‌کند تا اینکه نیروی او به ضعف می‌گراید و در پایان او را به آشیانه خود برمی‌گرداند که در این

ص: ۲۸۵

هنگام، میزان مسرّت و خوشحالی صاحب کبوتر را نمی‌توان توصیف نمود.

کبوتران دارای نامهای گوناگونی مانند: «جزغندی»، «ریحانی»، «مزرزر»، «قزازی»، «ابلق»، «عنبری»، «غزار»، «قشاقی» و ... بودند.

کبوترپرانی کار فقط ثروتمندان نبوده بلکه بیشتر از سوی فقرا و تنگدستانی صورت می‌گرفت که نوعاً وقت گرانبهای خود را بدین کار سپری می‌کردند، در حالی که خانواده آنها نیازمند کمترین امکانات زندگی بودند.

اینجانب در باغ اندرونی کاخ «یلدز» پس از خلع سلطان عبدالحمید (عثمانی) خانه‌ای وسیع را ملاحظه کردم که در آن انواع مختلفی از کبوتران که برخی از زیبایی زاید الوصفی در خلقت برخوردار بودند، قرار داشت. ظاهراً نامبرده روزهای واپسین خویش را به هنگامی که در زندان به سر می‌برد با آنان سپری می‌کرد تا اینکه با خودکشی به زندگی خویش پایان داد.

حج

حج در لغت به معنای قصد است و مرد محجوج یعنی به مقصود رسیده. در اصطلاح مسلمانان، حج به معنای قصد مکه کردن و انجام مناسک آن در زمانی مخصوص از هر سال قمری می‌باشد. واحد آن حجه است و بر سال نیز اطلاق می‌گردد.

به عنوان مثال وقتی گفته می‌شود: عمر این کودک هفت حجج است به معنای این است که عمر او هفت سال می‌باشد.

حج در میان بشر دارای سابقه‌ای بس کهن بوده است، بدین صورت که هر گروهی تنها به عنوان مراسم دینی صرف آن را به انجام می‌رسانده است. گو این که این اجتماع خالی از منافع دنیوی نیز نبوده و در پایان علاوه بر استفاده مادی بشر، سطح معلومات فرهنگی آنان را نیز گسترش می‌داده است. مصریان در چهل قرن پیش حج می‌گزارده‌اند و مجسمه‌های معبود خود «ایزیس» را در شهر «سایس» (صا) و «فتاح» را در «منفیس» و

ص: ۲۸۶

«آمون» را در «طیبه» پرستش می کردند.

یونانیان نیز پنجاه قرن پیش از مسیح علیه السلام حج می گزارده‌اند و مجسمه «دیانا» در افسوس را زیارت می کرده‌اند. سپس در ابتدای قرن دوم پیش از مسیح حج خود را به معبد «مینارفا» در آتن، و «ژوبیتر» در اولمپیا تغییر دادند. ژاپنی‌ها از دورانی بس دور، حج خود را در کنار مجسمه عظیم و مشهور واقع در ولایت «اسجی» به جای می‌آورده‌اند که این زیارت در میان آنان، آن چنان بود که هر شخص می‌بایست در عمر خود حداقل یک بار آن را زیارت نماید. آنان به هنگام زیارت خود لباس‌های ویژه‌ای را که به رنگ سفید بود بر تن می کردند لیکن اکثریت آنان به صورت عریان و در حدی که عورت خویش را فقط پنهان نمایند، بدان سوی روی می‌آوردند و مسافت راه را با دویدن طی می کردند.

چینیان نیز حج خود را در کنار معبود خود «تیان» از زمانی بس دور و دراز انجام می‌داده‌اند. هندیان تا کنون نیز حج خود را در کنار مجسمه «چاغرنات» و یا مجسمه «ورا» در حیدر آباد که در میان صخره‌های کوه به فاصله دو فرسخ از شهر حفر گردیده است، انجام می‌دهند، همچنین آنان مجسمه «بودا» را در جزیره «منا» در نزدیکی سیلان زیارت می کنند و حج انجام می‌دهند.

آنان فراوان در اطراف مجسمه‌های خود طواف می کنند و دریاچه‌های مقدسی دارند که به عنوان تبرک خود را در آن شستشو می‌دهند؛ مانند دریاچه «مادن» در نزدیکی دریای «قزوین».

یهودیان چهارده قرن پیش از مسیح، حج می گزارده‌اند و به سوی مکانی که در آن «تابوت عهد» قرار داشت رهسپار می گردیده‌اند؛ آنان در سال، سه بار حج می گزاردند.

عمارت و آبادانی اورشلیم بیشتر به همین علت بوده است، تا این که امپراطور «طیطوس» رومی آنجا را به‌آتش کشید ودر سال ۷۰ میلادی، یهودیان را از آن جا بیرون راند. یهودیان همچنان از آن سال از بیت المقدس دور ماندند تا این که در سال ۶۳۶ میلادی یعنی (سال ۱۶ هجری) اعراب بر آن مکان دست یافتند و عُمر، مجدداً یهودیان را به همراه مسیحیان در آن جا سکونت داد. هنگامی که جنگ‌های صلیبی آغاز شد، راه حج آنان مسدود گردید، تا این که دولت عثمانیان در سال ۱۵۱۷ میلادی بر اورشلیم دست یافتند و

ص: ۲۸۷

امنیت راه‌ها تامین گردید، به طوری که حج آنان به سوی بیت المقدس دوباره آغاز شد و هم اکنون نیز یهودیان حج خود را در کنار قطعه‌ای از حصار قدیمی مجسمه سلیمان، در سمت غربی مسجدالاقصی که معروف به «براق» است، انجام می‌دهند.

اما مسیحیان که از سال ۳۰۶ میلادی حج خود را به سوی بیت المقدس آغاز نمودند. یعنی در آن هنگامی که «هیلانه» مادر امپراطور «قسطنطین» به سوی اورشلیم آمده بود و کلیسای قبر مقدس و مشهور را که به نام «کلیسای قیامت» بود، بنا نمود.

مسیحیان از غرب اروپا در هیأت جشنی مجلل و گسترده به این سوی حرکت می‌کردند و در حالی که هر یک از آنان از سوی رئیس مذهبی خود عصا و لباسی از پشم خشن دریافت کرده بود و پس از به بر کردن آن به سوی کلیسا به راه می‌افتادند. مسیحیان در طول راه منتهی به کلیسا، تکیه‌ها و دیرهایی را احداث می‌کردند، تا زایرین در آن جا دمی بیاسایند. هنگامی که حاجی به بیت المقدس می‌رسید نخست در «رود اردن»- که در فاصله بیست کیلومتری از شرق قدس قرار دارد- غسل می‌کرد و سپس پارچه‌ای را به خود می‌پیچید که این پوشش به هنگام مرگش نیز کفن او به شمار می‌آمد.

هنگامی که «سلجوقیان» بر بیت المقدس مسلط گردیدند، حاجیان فرنگی که به اورشلیم می‌آمدند رو به کاهش گزاردند اما در عوض، آنان به کلیسای «قدّیس پطرس» و «پولس» در رم و همچنین کلیسای «تریف») Treres (در آلمان روی آوردند. زیرا مسیحیان ادعا می‌کنند، پیراهنی که بر تن حضرت مسیح علیه السلام بوده است در کلیسای «تریف» می‌باشد. در سال ۱۸۱۴ میلادی تعداد حاجیان مسیحی به نقاط یاد شده یک میلیون و یک صد هزار نفر شمارش گردیده است.

همچنین مسیحیان به سوی کلیسای لورده) Lovrdes (در جنوب فرانسه می‌رفتند و حج را در آن نقطه به جای می‌آوردند؛ علت به جا آوردن حج در این مکان پس از انتشار این خبر این بود که دو شهروند ادعا کردند: حضرت مریم علیه السلام در این شهر بر آن دو ظاهر گردیده‌اند از آن پس مراسم حج در آن جا آغاز گردید. زایرین این کلیسا از آب چشمه‌ای که در نزدیکی آن- به همین نام- وجود دارد، می‌آشامند و اعتقاد دارند که تا کنون آب آن چشمه برای مردم شفا بخش بوده است و به همین منظور آب آن را به تمامی نقاط

ص: ۲۸۸

مسکونی، برای تبرک و شفا ارسال می‌نمایند.

لازم به تذکر است که پس از به وجود آمدن راه آهن از «یافا» به بیت المقدس، بر تعداد حاجیان بیت المقدس نیز افزوده گردید.

عرب‌ها نیز بیست و پنج قرن پیش به سوی کعبه آمده‌اند و مراسم حج را به جای می‌آورده‌اند. زیرا آنان با توجه به اختلاف دینی و مذهبی و الهه‌های خود، همگی در اعتقاد به این که کعبه بیت اللَّه است، مشترک بوده‌اند.

آنان همه ساله به سوی کعبه رو می‌آوردند و بدون آن که گروهی آن را فقط از آن خود بپندارد برگِرد آن طواف می‌کردند. عرب‌ها همگی معتقد بودند، که کعبه خانه خداست که او خدای همه جهانیان می‌باشد.

و با توجه به این که اکثریت آنان بت پرست بودند، لیکن هیچگاه مجسمه و ساختمان کعبه، مورد پرستش آنان قرار نگرفته است. اما گاه به نام «عبدالکعبه» در تاریخ برخورد می‌نماییم مثلًا ابوبکر ابتدا نام عبدالکعبه را بر خود داشت که پس از اسلام از سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله به عبد اللَّه تغییر داده شد لیکن این گونه نامگذاری، تنها برای تجلیل و احترام کعبه بوده است، همچنان که تسمیه عبدالنبی که مشابه آن است در میان مسلمانان به کار می‌رفته است. با آن که در این مورد از سوی دین کراهت وارد شده است. همچنین شنیده نشده است که حجر الاسود با احترام ویژه‌ای که برای آن قایل می‌باشند، مورد پرستش آنان قرار گرفته باشد. آنان اعتقاد داشتند که حجر الاسود از آسمان نازل گردیده است همچنان که فقهای ما نیز بر این عقیده می‌باشند، لیکن ما نمی‌دانیم که این سنگ، قطعه‌ای از شهاب‌های آسمانی بوده که به زمین آمده و یا از راه دیگر نازل گردیده است.

به هر صورت این سنگ دارای جایگاه ویژه‌ای نزد عرب بوده است. به طوری که به هنگام جنگ میان «أیاد» و «مضر» از بنی نزار حجر الاسود در دست أیاد قرار گرفت. وی آن را از جایگاه‌اش خارج ساخت و در کنار کوه «ابوقبیس» مدفون گردانید. در این میان زنی از «خزاعه» جریان پنهان کردن سنگ را نظاره می‌کرد وی قوم خویش را آگاه نمود.

«خزاعیان» که از محل پنهان شدن حجر الاسود با خبر گردیدند با مضر شرط بستند در صورتی که حجر الاسود را پیدا کنند و به جایگاه آن بیاورند، ولایت خانه را در به

ص: ۲۸۹

دست گیرنـد. پس حجر الاسود را از محل پنهان شـده آوردنـد و در جای اصـلی آن قرار دادنـد و از آن پس ولایت بیت در دست خزاعه قرار گرفت. احترام سنگ‌ها (۱) از قدیم الایام در میان مردم معمول بوده است.

گروهی از مردم سـنگ‌ها را عبادت می‌کردنـد و گروهی دیگر سـنگ‌ها را نماینـده‌ای از الهه و معبود خویش به شـمار می‌آوردنـد؛ مانند کشورهای پیشـرفته آن زمان یعنی دولت روم و یونانیان که این سـنگ‌ها را رمزی از معبودهای خویش از قبیل سـتارگان و جز اینها به شـمار می‌آوردند. آنان سـنگ‌هایی را به صورت تمثال‌هایی از الهه‌های خویش تراشیده و برای آن احترام قایل می‌گردیدند. چینی‌هـا، ژاپنی‌هـا و هنـدی‌ها نیز در این مورد دست کمی از آنـان نداشـتند و دقت شـگرفی به خصوص در ساختن وسایل چوبی از خود به خرج می‌دادند و الهه‌های خود را مانند «بودا» و «کونفوسیوس» از چوب می‌ساختند.

اما عرب‌ها، بت‌های خود را همانند بیشتر روحیات و طبایع خویش، به سادگی می‌ساختند و آن را جهت تقرب و نزدیکی به خداوند می‌پرستیدند.

هم اکنون نیز در درگاه بیرونی «باب السـلام» در حرم مکی، قطعه سـنگ عظیمی وجود دارد که بیشتر شبیه به پله‌ای غیر منظم اسـت که روی زمین قرار گرفته است و مردم با کفش‌های خود روی آن راه می‌روند. اهل مکه در این باره می‌گویند: این قطعه سـنگ در دوران جاهلیت بتی به نام «أساف» بوده است.

پیـامبران بنی اسـرائیل نیز، سـنگ‌هایی را در مناسـبات ویژه‌ای برپـا می‌کردنـد- که از آن به عنوان حادثه‌ای یاد می‌کرده‌انـد که جان بسـیاری از میان رفته است. همچنان که یعقوب علیه السـلام به هنگامی که خـدای خویش را در خواب دیـد، سـنگ یادبودی از این حادثه عظیم را در جایگاهی که آن را «بیت ایل» یا خانه خدا نامید، برپا ساخت و نیز سنگ دیگری را به عنوان یادگار از پیمانی که میان او «لابان» بسته شده بود برپا کرد، (به آیه چهل

۱- در پـاریس در سـمت التروکـادیرو مـوزه‌ای قرار دارد کـه نـام آن جیمیه) Mvs ee Gvimet (است. در این‌مـوزه مجموعه‌ای گسترده از سـنگ‌های مقدس دینی جمع آوری گردیده که در نوع خود بی نظیر می‌باشد. این جانب موزه یاد شده را در سال ۱۹۰۶ میلادی به همراه دوست فاضـلم علی بـک بهجت نماینـده دار الاثـار العربیه بازدیـد کردم که از سوی مـدیر موزه هم مورد اسـتقبال گرمی قرار گرفتیم.

ص: ۲۹۰

و چهار و چهل و پنج از صحاح سی و یک از سفر تکوین مراجعه شود). همچنین سنگی را که حضرت موسی علیه السلام در کنار کوه به عنوان یادگاری از نوشتن کلام خدا برپاساخت، می‌توان یاد کرد (به آیه چهارم از صحاح بیست و چهارم از سفر خروج مراجعه شود) و نیز به دوازده سنگی که از سوی «یشوع» به عنوان یادگار عبور «أسباط» از رود اردن با «تابوت عهد» به وجود آورد، می‌توان یاد نمود (۱).

مصریان نیز سنگ‌های بزرگی را در گردشگاه‌ها و جز اینها به عنوان یادآور حوادث تاریخی بزرگ خود برپا می‌نمودند، به طوری که کشورهای پیشرفته نیز از آنان پیروی کرده و مجسمه‌ها و یادبودهایی از برجستگان ملت خود را در میدان‌ها و نقاط حساس برپا کرده‌اند. هم اکنون در کشورهای اروپایی کمتر میدانی وجود دارد که خالی از این یادگارها باشد.

تمامی دولت‌ها و حکومت‌های قدیم نیز به وسیله سنگ، حدود و مرز مملکت خویش را تعیین می‌کردند. استفاده سنگ برای تعیین حدود ملکی افراد تا آنجا پیش رفت که هم اکنون به کار بردن کلمه سنگ برای حدود، اصطلاحی مشهور گشته و همگی ملزم به احترام آن حدود می‌باشند.

یهودیان تاکنون قطعه‌ای از دیوار حصار مسجد الاقصی- از سمت قبله- را که بدان «براق» می‌گویند، تقدیس می‌نمایند. این قطعه دیوار، دارای طولی به مقدار چهل و هشت متر و ارتفاع دو متر است و به ادعای آنان این قسمت تنها قسمت باقی مانده از حصار اصلی است که از سوی حضرت سلیمان علیه السلام ساخته شده است. این دیوار به وسیله «بخت النصر» و «سنحاریب» و دیگر پادشاهان آشوری و رومی منهدم و ویران گردید.

یهودیان در سال دو بار به این منطقه روی می‌آورند و در آنجا حج می‌گزارند. آنها به ویژه در عیدی که به آن «عید الدجاج» (/ عید قربان) می‌گویند در کنار دیوار یاد شده جمع می‌گردند.

یهودیان بیت المقدس، همه روزه به ویژه در عصر روز جمعه به همراه بزرگان

۱- ر. ك: آیه نهم از صحاح چهارم از سفر یشوع.

ص: ۲۹۱

مذهبی خود، به کنار این حصار می‌آیند و در حالی که سنگ‌های آن را استلام می‌کنند، با دیدگانی اشکبار و قلبی محزون به درگاه خدا می‌نالند و درخواست بازگشت عظمت به سرزمین خود اورشلیم را می‌نمایند. احترام به این سنگ‌ها در نزد یهودیان به آنجا رسیده است که هیچ گاه به خانه‌ای در بیت المقدس قدم نمی‌گذارند و هیچ گاه از در آن به درون وارد نمی‌گردند، زیرا بیم آن دارند که شاید پای خود را بر سنگی از سنگ‌های معبد قدیمی خود که به طور تصادفی به این نقطه آورده شده باشد بگذارند! آنان نیز قسمتی از حصار «مناره مکفیله» را که آرامگاه حضرت ابراهیم، اسحاق و یعقوب علیهما السلام در آن مکان یعنی «حبرون» واقع شده است، تقدیس می‌کنند. یهودیان هر جمعه شب به کنار آن مناره می‌آیند و پس از خواندن نماز و تضرع، از درگاه الهی برگشتن به سرزمین بنی اسرائیل را استغاثه می‌کنند.

مسیحیان نیز سنگ‌های بسیاری را مقدس می‌شمارند که از میان آن سنگ‌ها تعداد بسیاری در بیت المقدس واقع شده است. گاهی این تقدیس نزد مسیحیان تا حد افراطی پیش رفته است که از آن میان می‌توان به قطعه سنگی که در زیر «قبهٔ الصعود» قرار دارد اشاره نمود. روی این قطعه سنگ، جای پایی وجود دارد که می‌گویند: اثر پای حضرت مسیح علیه السلام است که به هنگام صعود وی به آسمان بر آن نقش بسته است و این جانب این سنگ صاف را مشاهده کردم که به علت لمس فراوان مسیحیان و بوسیدن آن جایگاه این اثر در حال از بین رفتن می‌باشد. در پایین «جبل الزیتون» (۱) از ضلع غربی در ادامه «وادی سدرون» که عموم مردم بدان وادی مریم می‌گویند. قطعه سنگی در خارج از حصار کلیسای روسیه شمالی قرار دارد که در آن پستی و بلندی دیده می‌شود، مردم می‌گویند:

حضرت مسیح به هنگام فرود از طور زیتا (/ جبل الزیتون) به شهر بر آن تکیه کرده است.

کلیسای روسیه تصمیم گرفت که این سنگ را به درون کلیسای خود منتقل نماید که ناگهان در اثر پخش خبر این تصمیم، غوغای فراوانی از سوی دیگر گروهها به راه افتاد که اگر این منطقه را برای استفاده عموم اختصاص نداده بودند. فتنه عظیمی برپا می‌گردید؛

۱- کوه زیتون

ص: ۲۹۲

بنابراین نتیجه این شد که همه گروه‌ها از تبرک جستن به آن محروم نگردیدند. در برابر این قطعه سنگ و در قسمت شمالی آن، صخره دیگری دیده می‌شود که در کنار حصار رومی‌ها واقع شده است و گفته می‌شود که حضرت مسیح علیه السلام برای دیدن صخره بیت المقدس بر روی این سنگ نشسته است؛ دروازه این حصار در ایام ویژه‌ای به روی زایرین گشوده می‌شود.

همچنین در «کلیسای قیامت» سنگ‌های فراوان دیگری وجود دارد که گاه در حد تقدیس قرار گرفته است که از آن میان سنگ «نصف دنیا» را که در میانه مجسمه رومی‌ها دیده می‌شود، می‌توان نام برد و سنگ «مغسل» را که ادعا می‌کنند حضرت مسیح را بر روی آن غسل داده‌اند و سنگ «کأس» که جبرئیل آن را برای حضرت مسیح علیه السلام نازل فرموده و در کنار وی قرار داده است. و نیز «عمود الجلد» که ستونی بوده و ادعا می‌کنند که دشمنان حضرت مسیح علیه السلام را به آن بسته‌اند و تازیانه زده‌اند و «حجر الأکلیل» یا سنگ أکلیل که معتقدند حضرت مسیح علیه السلام را بر روی آن نشانیده‌اند و تیغ‌های آزار دهنده‌ای را بر سر او قرار داده‌اند. در «بیت اللحم» نیز تعداد فراوانی از این گونه سنگ‌های مقدس نزد مسیحیان وجود دارد. از دیگر سنگ‌های مقدس که نزد یهودیان و مسیحیان و مسلمانان به یک اندازه مورد احترام است، «صخره» بیت المقدس است که این صخره محل ادای قربانی حضرت ابراهیم، اسحاق، یعقوب، داود، سلیمان و دیگر پیامبران بنی اسرائیل علیهم السلام بوده است و همچنین پیش از کعبه قبله گاه مسلمانان نیز به شمار می‌آورده است. سپس «صخره ایوب» پیامبر است که در دهکده «شیخ سعد» در مسیر راه آهن میان «مزیریب» و «شام» قرار گرفته است و مردم انبوهی از سرتاسر جهان از نژادهای گوناگون و مذاهب مختلف برای زیارت و تبرک جستن بدان، رو به سوی آن مکان می‌آورند. بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که تمامی سنگ‌های یاد شده هیچکدام در حد ذات سنگ مورد احترام و تقدیس قرار نمی‌گیرند، بلکه به علت علاقه و ارتباط آن سنگ با شخص و یا مکان محترمی، ارج گذاشته می‌شود. پس «حجر الاسود» که از سوی حضرت ابراهیم علیه السلام بر کعبه نصب شده، ممکن است جهت یادگار فرمان الهی به او و برای بالا بردن قواعد و پایه‌های این بیت

ص: ۲۹۳

معظم به کار رفته باشد و یا این که یاد آور پیمانی باشد که ابراهیم علیه السلام بر خود و فرزندش قرار داده بود که این خانه را به عنوان وعده گاهی برا اجتماع مردم آماده سازد. و نیز ممکن است که ابراهیم آن را به عنوان گواهی بر خود و فرزندش قرار داده باشد که این خانه از ملکیت آنان به ملکیت خداوند تعالی تغییر یافته است تا این که مصلایی برای مردم و مسجدی برای طواف کنندگان و عاکفین و رکوع کنندگان و سجود کنندگان قرار گیرد.

ابراهیم علیه السلام حجر الاسود را در رکنی که نزدیک‌تر به در کعبه بود قرار دارد تا این که آغاز حدود این بیت مکرم روشن شود و طواف کنندگان از این نقطه طواف خویش را شروع نمایند. حضرت رنگ سیاه را انتخاب کرد که به راحتی بتوان آن مکان را تشخیص داد؛ بنابراین این سنگ از سوی حضرت ابراهیم محترم شمرده شده و نیز فرزندش آن را احترام کرده است و مسلمانان نیز تا امروز و آینده آن را محترم شمرده و خواهند شمرد.

بنابراین حج در میان عرب جاهلیت بر طبق سنت ملت ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام و شرع آنان محترم شمرده می‌شد و آن را پاس می‌داشته‌اند. تا این که پس از واقعه «فیل» عظمت قریش افزون گردید، به طوری که مردم درباره آنان سخنان اغراق‌آمیز می‌گفتند و از آنها به عنوان «اهل اللّه» یاد می‌نمودند. به این جهت بود که قریش خود را والاتر از دیگر اعراب به شمار می‌آورد و بر آنان فخر فروشی می‌کرد.

قریش از این پس خود را سر کرده و ولایت بیت به شمار می‌آورد و هیچ یک از اعراب را به پایه و منزلت خویش نمی‌پنداشتند. پس میان خود اتفاق کردند که از معافیت مذهبی برخوردار شوند، بنابراین وقوف در عرفات و حرکت از آنجا به سوی مشعر و منی را ترک کردند در حالی که اقرار داشتند عرفات از مشاعر است و از اموری است که در حج بنا بر آیین ابراهیم علیه السلام باید انجام گیرد و نیز گفتند برای ساکنان مناطق غیر حرم سزاوار نیست از خوراکی‌هایی که از وطن خود همراه آورده‌اند در حرم بخورند. این شرط در صورتی بود که آنان برای انجام مناسک حج یا عمره آمده باشند. که در این صورت باید حاجیان و به جا آورندگان عمره در منطقه حرم، از غذای آماده شده در حرم می‌خوردند. از سنت‌های دیگری که پدید آوردند، این بود که گفتند: هر کس باید در لباس احمسی‌ها- (یعنی قریش که به علت پای بندی و استواریشان به دین خود را به این اسم

ص: ۲۹۴

نامیدنـد)- برگرد خانه طواف نمایـد و در صورتی که لباسـی از آنان به دست نیاورنـد، برهنه و مادر زاد طواف را انجام دهنـد. پس عرب بـدان صورت طواف خویش را انجـام می‌داد و زنـان نیمه برهنه و تنهـا بـا لباس زیر برگرد خانه طواف می‌کردنـد. در جاهلیت سعی میان صـفا و مروه از ضـروریات حـج به شـمار می‌آمد؛ آنان بتی را بر صـفا به نام «اساف» و بت دیگری را بر مروه به نام «نائله» قرار داده بودند. عرب در این مورد اعتقادات بی‌اساس و پوچی را همانند دیگر اعتقادات بت پرستان در آداب و رسوم خود داشته به طوری که هـدایا و قربانی‌هـای خویش را در کنـار این دو بت «نحر» می‌کردنـد. هنگامی که اسـلام ظهور نمود، تمامی آن اعتقادات بی‌اساس را رد کرد و سعی بین صفا و مروه را یکی از شعائر اسلامی قلمداد نمود؛ در این باره دستور الهی نازل گردید که إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ (۱).

بدین صورت عبادت الهی بر پایه نیت قلبی مسـلمانان قرار گرفت و به طور کلی اسـلام شـعائر حج ابراهیمی را که از دوران حضرت ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام برقرار گردیده بود و مردم آنها را برای نزدیکی به پروردگار انجام می‌دادند، تأیید نمود و همه را بر اسـاس هـدف رضـای خداونـد یکتـا، پـایه ریزی نمود، زیرا که: «إنما الأعمال بالنيّات». از این پس در دیـدگاه اسـلام، حـج یکی از پایه‌های اسلام به شمار آمد و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

«بُنِی الإسـلام علی خمس: شهادهٔ أنْ لا إله إلا اللَّه و أنّ محمداً رسول اللَّه و إقام الصلاهٔ و إیتاء الزکاهٔ و صوم رمضان و حج البیت مَنِ اسْتطاعَ إلیْهِ سبیلًا» (۲).

«اسـلام بر پنج پایه استوار گردیده است: شهادت لا اله الا اللّه و محمد رسول اللّه، اقامه نماز، پرداختن‌زکات، روزه‌ماه رمضان و حج خانه خدا، در صورتی که به استطاعت برسد».

رسول خدا صلی الله علیه و آله چون به همراه مردم در عرفات وقوف کردند و فرمودند: «الحجّ

۱- بقره، ۱۵۸

۲- بنـا بر روایت از امـام معصوم: «بُنی الإسـلام علی خمس: الصّـلاهٔ والزّکـاهٔ والحـج والصوم والولایـهٔ وما نودی بشـیءٍ مثل ما نودی بالولایهٔ، وسائل الشیعهٔ، ج ۱، ص ۱۳. «مترجم».

ص: ۲۹۵

عرفهٔ» یعنی حج عرفات است، سپس در این باره سخن خداوند نازل گردید که: ثُمَّ أَفِیضُوا مِنْ حَیْثُ أَفَاضَ النَّاسُ (۱)

یعنی به سوی (منا) کوچ کنید از همانجا که مردم (پیش از حمس) کوچ می‌کرده‌اند. سپس حاجیان با همان لباس‌های خویش که از حل آمده بودند، برگرد کعبه طواف کردند و از خوراکی‌های حل در حرم استفاده کردند. و تا کنون مسلمانان به گونه‌ای که شرع مقدس برای مناسک حج آنان تعیین نموده است، حج به جای می‌آورند. لیکن هم‌اکنون مناسک وطواف برخی ازاعراب بادیه‌به ویژه «اهل شروق» از «عتیبه» و «مطیر» این گونه است که مناسک حج آنان ابتدا از کعبه آغاز می‌شود و سپس به سوی عرفات حرکت می‌کنند. این گروه ابتدا در پنج روز اول ماه ذی الحجه به سوی مکه می‌آیند و پس از آماده ساختن خانه‌های خود در قسمت شرق خارج از مکه، گروه گروه به مسجد الحرام وارد می‌شوند و طواف قدوم خود را برگرد خانه آغاز می‌نمایند، بدین صورت که دست‌های یکدیگر را زنجیر وار به هم می‌گیرند و آن گونه طواف می‌کنند که هیچ کس نمی‌تواند مزاحم آنان گردد، زیرا در هنگام طواف آنها هر کسی را که در مسیرشان قرار گیرد با خود به حرکت درمی‌آورند! آنان در حال طواف می‌گویند: «اللّه محمد، لبّیک لبّیک، حجّیْتُ، تقبل أولا تقبل حجّیت، إلّاتقبل». یعنی «پروردگار محمد، لبیک لبیک، حج انجام دادم، قبول کنی و یا نکنی حج را به جای آوردم، باید قبول کنی»!

و در صورتی که زنانی به همراه آنان باشند- که معمولًا زنان جوانی به همراه آنان می‌باشند- آنان را در انتهای گروه قرار می‌دهند و در حالی که شانه‌های مردان را محکم گرفته‌اند، از ظاهر آنان فقط دو چشم‌شان دیده می‌شود و دست‌هایشان را نیز به وسیله دستکش پوشانیده‌اند. این گروه هم چنان به طواف ادامه می‌دهند تا این که به کنار «حجر الاسود» می‌رسند، سپس شخصی که در پیشاپیش گروه در حرکت است آن چنان پرده کعبه را می‌گیرد که هیچ گاه شخصی نمی‌تواند او را از پرده جدا سازد. سپس یک یک گروه نیز به همان صورت پیش می‌آیند و پرده کعبه را در این نقطه در دست می‌گیرند، به طوری که در این حالت از هیچ گونه تعدی نسبت به دیگران خودداری نمی‌کنند؛ تا این که با این کارهای خود مردم اطراف حجر الاسود را از آن جا دور می‌کنند و همگی آنها

۱- بقره، ۱۹۹

ص: ۲۹۶

حجر را استلام کرده و می‌بوسند. سپس زنان پیش می‌آیند و حجر الاسود را می‌بوسند. در این هنگام همسر هر زن، آن چنان صورت زنش را به آن می‌کوبد که اثر آن ضربه همانند خالی که در میان حاجیان مسیحی در بیت المقدس مرسوم است باقی می‌ماند؛ زیرا نزد آنان این خال علامتی برای انجام مناسک حج است. در این هنگام مرد خطاب به همسر خویش فریاد برمی‌آورد که: «حَجَّیْتِ یا حاجَّه»؟ یعنی «حج به جای آوردی ای حاجیه»؟

و زن در جواب فریاد می‌زند: «حَجَّیْتُ حَجَّیْتُ» یعنی آری حج به جای آوردم. سپس رو به سوی حجر الاسود کرده و می‌گوید: «حَجَّیْتُ، خَبِّرْ رَبّک» یعنی حج انجام دادم به پروردگارت اطلاع ده! سپس سر خود را رو به آسمان بلند کرده و می‌گوید: «تقبل أولا تقبل، حجّیت إلّاتقبل غَصْباً تقبل».

یعنی اگر قبول کنی یا نکنی، من حج به جای آوردم. اگر نخواهی قبول کنی مجبوری که قبول کنی!!

تمام این مراسم پیش از وقوف در عرفات انجام می‌گردد. حج در نظر این گروه صرف طواف و استلام حجر الاسود است که پیش از وقوف در عرفات صورت می‌پذیرد؛ این رسم باقی مانده سنت غلط قریش است که پس از واقعه فیل و ظهور اسلام، از میان برداشته شد.

اخلاق این گروه از اعراب در حرم شریف، بر خلاف آن چه که از شدت و خشونت آنان معروف گردیده است، بسیار آرام و با گذشت می‌باشد و در صورتی که به آنان اهانتی گردد، به پاس احترام شدیدی که برای حرم خدا و خانه معظم او قایل هستند، جزء با سکوت مطلق، پاسخ نمی‌دهند.

بدون شک شارع مقدس، وقوف در عرفات را یکی از نشانه‌های وحدت وجود در مکانی واحد به شمار آورده و گرد آمدن تمامی مسلمانان از سرزمین‌های مختلف در نژادهای گوناگون و زبان‌های متفاوت، خود نشان از یگانگی هدف آنان دارد.

آری عرفات صحنه‌ای از گردهمایی مسلمانان از نژادهای گوناگون و زبان‌های متفاوت است که در آنجا ضمن تاکید بر یگانگی خالق خود و یکی بودن هدف خویش برادران دینی از احوال یکدیگر آگاه می‌کردند.

ص: ۲۹۷

در آن دوران، موسم حج وعده گاهی مناسب برای مردم مسلمان بود، زیرا به علت سختی ارتباطات، از این فرصت استفاده می کردند و کارها و مشکلات خود را با یکدیگر مطرح و به انجام می‌رسانیدند.

در این باره برخی از آنان این گونه سروده‌اند:

ما أحسن الموسم من موعد و أحسن الكعبة من مشهد

رسول خدا صلی الله علیه و آله از آغاز اسلام اهتمام به حج داشتند و چندین بار به قصد حج و یا عمره، مدینه را به سوی مکه ترک نمودند و در حالی که مکه هنوز در دست دشمنان او یعنی مشرکین بود، پیامبر صلی الله علیه و آله با توجه بدین مطلب و خطری که ممکن بود از سوی آنان متوجه حضرت باشد، اصرار بر انجام آن داشتند. از آن پس در طول دوران‌های گذشته، خلفا، پادشاهان و سلاطین از این سنت پیروی می کردند و گاهی برخی از آنان به کرات حج به جا می‌آوردند انجام این فریضه از سوی پادشاهان و امرا موجب می گردد که از نزدیک با حال رعایا و مردم تحت فرمانروایی خویش با خبر شوند و بتوانند از نزدیک به مشکلات و گرفتاریهای گوناگون آنان رسیدگی نمایند. متأسفانه در سنوات اخیر، این سنت نیکو از میان رفته است و اندک شنیده می‌شود که سلطان یا وزیری به این دیار سفر کرده باشد.

در این سفر آنچه که خود شاهد بودم در این مورد این بود که هنگامی که جناب خدیو به این دیار مشرف گردیدند، در مناسبات متعددی، از حال حاجیان بیت اللّه الحرام عموماً و حاجیان مصری خصوصاً جویا می‌شدند و در رسیدگی به مشکلات آنان از هیچ کوششی دریغ ننمودند.

در دوران‌های گذشته در ماه‌های حج، دولت مصر مردانی را در هیأت گروهی، به خیابان‌ها و محله‌های شهر گسیل می‌داشت تا آنان با اجرای سرودهای مهیج، عواطف و احساسات مردم را نسبت به انجام فریضه حج تحریک می کردند. همچنان که سخنرانان مساجد نیز به هنگام سخنرانی و خطبه‌های خود، مردم را نسبت به این فریضه ترغیب می‌نمودند و هم اکنون نیز این عادت هنوز برقرار می‌باشد.

ص: ۲۹۸

خروج حاجیان به سوی عرفات

در هفتم و هشتم ماه ذی الحجه مردم قصد عرفات کرده و هر یک به وسیله شتر یا الاغ و یا با پای پیاده از مکه خارج می گردند و نخست از راه شرق از مُصلّی می گذرند و سپس با اندکی تمایل به سوی جنوب از میان دو کوه و در بیابانی که عرض آن بین یک صد تا پانصد متر است، حرکت می کنند؛ در مدت زمان این دو روز هیچ گاه حرکت مردم در آن سرزمین قطع نمی گردد. در انتهای مکه از این سفر، «بیاضیه» واقع شده است که کاخ «شریف عبدالمطلب» در آنجاست و این کاخ در سمت راست شخص عابر پیاده، قرار دارد؛ این کاخ به وسیله باغی که اغلب درختان آن را درختان سدر تشکیل می‌دهد- احاطه شده است. در حدود صد کیلومتر پس از آن، در سمت چپ، «جبل النور» واقع شده است این کوه دارای قله بسیار مرتفعی است که بر بالای آن گنبد سفیدی بنا گردیده، به طوری که سفیدی نور آن به آسمان می‌تابد؛ این جایگاه مکان عبادت مردم پیش از اسلام بوده است و پیامبر صلی الله علیه و آله نیز پیش از بعثت در آن مکان عبادت می کرده‌اند و نیز آغاز نزول وحی بر حضرتش بر این کوه صورت گرفت. سپس راه کمی به طرف جنوب تمایل پیدا می کند و پس از طی مسافتی در حدود پنج کیلومتر به منا می‌رسد. در آغاز ورود به منا، در طرف چپ راه عمومی، «جمره عقبه» را مشاهده می کنید. این جمره از دیواری سنگی به ارتفاع حدود سه متر و عرض تقریبی دو متر تشکیل گردیده است؛ این دیوار روی قطعه سنگ بلندی بنا گردیده که ارتفاع آن از سطح زمین در حدود یک متر و نیم است و در پایین این دیوار حوضی بنا گردیده است که سنگ‌های رجم (جمار)- که هر حاجی پس از حرکت از عرفات بدان سوی پرتاب می‌نماید- در درون آن ریخته شود.

منا از دیر زمان نزد عرب جاهلیت به عنوان مکانی مقدس به شمار می‌آمده که در آن مکان دارای خانه‌ای برای بتان خویش بوده‌اند.

ص: ۲۹۹

نقشه منا و خیمه گاه حجّاج در ایّام تشریق

ص: ۳۰۰

هم اکنون نیز منا مکانی وسیع است که طول آن از غرب تا شرق آن منطقه را شامل می‌شود و خانه‌هایی هم در آن احداث گردیده که اغلب آنها به اشراف مکه و ثروتمندان آنان تعلق دارد. برخی از حاجیان، به هنگام حرکت به سوی عرفات یا بازگشت از آن جا در مقابل پرداخت هزینه‌ای، در این خانه‌ها سکونت می‌کنند.

اما غالب حاجیان، در زیر چادرهایی- که بدین منظور در فضای باز آن محوطه، برپا شده است اقامت می‌گزینند؛ معمولًا در غیر موسم، این محل خالی از سکنه می‌باشد.

منا در طول دشت دارای دو خیابان موازی با هم می‌باشد و در میانه خیابان عمومی آن، دو جمره دوم و سوم یکی پس از دیگری واقع شده است.

پس از خانه‌های یاد شده در شرق،- در طرف جنوبِ دشت- در مسافتی حدود دو کیلومتر این بیابان وسعت یافته و در سمت راست شخصی که از آنجا عبور می‌کند، مسجد خیف را می‌توان مشاهده کرد و پس از آن بلندیی که جایگاه قرار گرفتن چادرهای شریف و والی را که در مدت اقامتشان در منا و به هنگام حج می‌باشد می‌توان ملاحظه کرد. از آن پس، دشت باریک می‌شود که این منطقه را «وادی محسّر» گویند و امتداد این دشت تا آنجاست که به «مزدلفه» ختم می‌گردد. مزدلفه در فاصله دو ساعتی از منا واقع شده است و در این قسمت مجدداً دشت وسیع می‌گردد. در این منطقه طرف راست شخص وارد از سوی مزدلفه، «مشعر الحرام» واقع شده است که پس از وقوف در عرفات، حاجیان در این جا نیز وقوف می‌نمایند؛ در این قسمت مسجدی (۱)«۱» بر بالای کوه «قزح» وجود دارد که به وسیله «سلطان قایتبای» تعمیر و مرمت گردیده است. از این مکان به بعد، مجدداً دشت باریک می‌گردد که این منطقه را «وادی عرنه» (به ضم عین و فتح راء و نون) می‌گویند و تا نزدیکی مسجد نَمِره- که معروف به مسجد عرفه یا مسجد ابراهیم نیز می‌باشد- ادامه می‌یابد و سرانجام از این نقطه، دشت به سوی شمال و جنوب گسترش می‌یابد.

۱- هم اکنون از این مسجد یاد شده تنها دیوار غربی آن که به سوی قبله می‌باشد باقی مانده است.

ص: ۳۰۱

مسجد فوق الذکر بسیار وسیع است و چهار طرف آن از درون به وسیله نیم طاق‌هایی احاطه شده است و سلطان قایتبای با مرمت آن ساختمان قابل توصیفی را بر این مسجد به عمل آورده است. نیمه غربی مسجد نمره- که در سمت مکه است- در داخل حرم واقع شده و نیمه دیگر آن در حل واقع است. هنگام حج به وسیله مجرایی که از چشمه زبیده به این مسجد کشیده شده است آب در آن به جریان می‌افتد. در شمال این مسجد کمی مایل به شرق، دو علم دیده می‌شود؛ دو علم یاد شده به صورت ستون‌هایی به ارتفاع تقریبی پنج متر و عرض سه متر، با فاصله‌ای زیاد از هم، بنا گردیده است؛ این دو ستون به نشانه حدود عرفات از طرف غرب، در این دشت نصب گردیده است. در این نقطه است که کوه بر دشت حلقه زده و در سوی مشرق، همانند کمانی وسیع دشت را پوشانیده است؛ به این کوه جبل عرفات یا کوه عرفات گویند. در یک سوی این کمان- از سمت جنوب- راهی به سوی طائف منشعب می‌شود که این مسیر بر روی رشته کوه‌های «کرا» ادامه پیدا می‌کند. در سمت شمالی این کمان، کوهی وجود دارد که به سوی غرب متمایل است و بدان «جبل الرحمهٔ» گویند؛ دامنه جنوبی این کوه فضایی است که محدوده عرفات از سوی شمال، بدان منتهی می‌گردد، در این قسمت قطعه سنگ بلندی قرار دارد که رسول خدا صلی الله علیه و آله در هنگام حج روی آن ایستاد و در میان پیروان خویش خطبه‌ای بیان فرمودند و هم اکنون نیز جایگاه سخنرانان در عرفات می‌باشد.

در بالاترین نقطه «جبل الرحمه» مناره‌ای وجود دارد که شب هنگام برای راهنمایی حاجیان و سالکان راه بر روی آن روشنایی قرار می‌دهند.

در پایین جبل الرحمه مصلایی وجود دارد که بدان «مسجد الصخرات» گفته می‌شود. این نامگذاری بدان علت است که زمین این جایگاه پوشیده از قطعه سنگ‌های بزرگی است که در کنار یکدیگر و نزدیک به هم قرار گرفته‌اند. گفته می‌شود که رسول خدا صلی الله علیه و آله در این نقطه نماز گزارده‌اند. در مجاور این مصلا، مجرای چشمه زبیده قرار دارد که به سوی مکه سرازیر می‌گردد.

ص: ۳۰۲

وقوف در عرفات

هنگام رسیدن حاجیان به این دشت، هر یک از همراهان دو محمل، در خیمه‌های ویژه خود- که در نزدیکی «جبل الرحمه» و در امتداد محل اقامت سایر حجاج که با اختلاف نژادی برپا گردیده است- مستقر می‌کردند. دامنه کوه از بالا تا جبل الرحمه، پوشیده از حاجیان عرب است که به صورت فشرده در دل کوه، گروهی بالاتر از گروه دیگر، همانند سنگی روی سنگ دیگر قرار می‌گیرند.

سایر حاجیان نیز خیمه‌های خود را طوری در میانه دشت و در کنار هم قرار می‌دهند که مکانی را خالی- از افراد ایستاده یا نشسته- نمی‌بینیم؛ در حالی که آنها شتران و چهار پایان خود را هم در کنار خویش نگهداری می‌کنند.

گروه‌هایی از حاجیان هم بر نقطه بلند این دشت دور هم جمع گردیده‌اند که هر گاه کسی برای قضای حاجت بخواهد اقدام کند در سختی قرار می‌گیرد و توان حرکت از میان آن همه جمعیت را ندارد. در صورتی که- مولای ما- شریف صحرای عرفات را به خیابان‌های افقی متعددی تقسیم کرده و در میانه آن خیابان اصلی قرار می‌داد و هر قسمت را به گروهی از حاجیان اختصاص داده، همچنین آنان جایگاهی را در پشت خیمه‌ها به شتران و چهارپایان اختصاص می‌دادند، و نیز حدود و قسمت تعیین شده‌ای برای هر یک از گروه‌های حاجیان مشخص می‌گردید که موظف بودند از آن حدود تجاوز ننمایند و حتی ساربانان نیز در بستن افسار شتران خود باید در محدوده اختصاصی مربوط به خود قرار می‌گرفتند؛ آنها گروهی را نیز از سوی جمع تعیین می‌کردند تا در اجرای این مسایل دقت لازم را به عمل آورند و موجب رفاه و آسایش همه مردم گردند که در نتیجه آن اقدامات مورد رضای پروردگار و فرشتگان نیز قرار می‌گرفت. دولت شریف وظیفه دارد که حاجیان مستقر در این دشت را زیر نظر داشته باشد و وسایل رفاه و آسایش آنان را نیز فراهم نمایند.

ص: ۳۰۳

نقشه کوه عرفات و خیمه گاه حاجیان در هنگام وقوف در صحرای عرفات

ص: ۳۰۴

بیشتر شلوغی این دشت، در کنار مجرای آب و بازاری که در کنار مسجد الصخرات وجود دارد- که برخی غذاهای ضروری مردم در آن جا به فروش می‌رسد- به چشم می‌خورد، یکی دیگر از علت‌های ازدحام در این مکان، ترس و واهمه‌ای است که حاجیان از راهزنان و دزدان اعراب دارند و از آن که مورد تجاوز آنان قرار گیرند بیمناکند، بنابراین از محدوده یاد شده خارج نمی‌گردند.

به همین جهت این گروه از حاجیان به هنگام گم شدن هر یک از افراد با نام و اصطلاحی خاص خود، همواره گروه و دوستان خویش را با صدای بلند ندا می‌دهند، تا هر یک از حاجیان هم گروه وی صدای او را بشنود به کمک او بشتابد. این وضع در طول مدت اقامت در صحرای عرفات همچنان ادامه دارد.

لازم به ذکر است که انتظار می‌رود مولای ما شریف نیز فرمان کریمانه خود را عنایت و توجه بیشتری بخشند و حکمی صادر نمایند تا افرادی ویژه، جهت رسیدگی و نظارت بر دهانه‌های مجرای چشمه زبیده و جلوگیری از ورود آلودگی از سوی حجاج و شستشوی لباس‌های آنان در آب چشمه گمارده شوند تا در نتیجه آنها مانع از آلوده شدن آب گردند. به ویژه این مطلب درباره حوضی که اختصاص به جزامیان دارد و معروف به حوض جزامیان است می‌بایست اجرا گردد، زیرا این بیماران با شستشوی خود در میان آن حوض که به قصد سلامتی صورت می‌پذیرد، نه تنها تغییری در بیماری خود نمی‌دهند، بلکه موجب سرایت و آلوده شدن آب به دیگر حاجیان نیز می‌گردند؛ البته باید توجه به این مطلب نمود که دانشمندان باکتریو لوژیست اعتقاد دارند که خود آب ناقل میکرب‌ها به ویژه میکروب بیماری وبا به شمار می‌آید.

روز وقوف، عبارت است از: روز نهم ذی الحجه و پاسی از شب دهم که تمام مسلمانان بر آن اتفاق آراء دارند. اما اگر این روز به صورت شرعی نزد قاضی به اثبات رسد، تمامی مسلمانان از نژادها و مذاهب متفاوت و مختلف- به استثنای شیعیان ایرانی- این روز را در عرفات وقوف می‌نمایند ولی شیعیان در صورتی که شکی در رؤیت هلال داشته باشند، روز نهم و دهم را احتیاطاً در این صحرا وقوف می‌کنند. در روز عرفات تمامی مردم به عبادت مشغول هستند و با آن که در جسم از یکدیگر جدا می‌باشند، لیک

ص: ۳۰۵

خواسته‌ها و قلب‌های آنان همانند ذرات و مولکول‌های یک جسم به هم مربوط هستند و همه به یک سو نظر دارند. پس از نماز عصر، در محمل به همراه پاسداران آن دو به سوی جبل الرحمه حرکت می‌کنند و در این هنگام سخنران عرفات- که غالباً قاضی مکه است و از سوی سلطان تعیین می‌گردد- در حالی که سوار بر ناقه خویش از از راهی حلزونی شکل در کنار کوه بالا می‌رود و روی صخره‌ای- که بر سینه این کوه قرار دارد- می‌ایستد و به نیابت از خلیفه رسول اللَّه خطبه‌ای را ایراد می‌نماید؛ وی در این خطبه علاوه بر آموزش مناسک حج به مردم، دعاهای فراوان و تلبیه نیز می‌گوید. وقتی که سخنران سکوت می‌کند، گروهی از مبلغان در حالی که دستمالهایی را در دستان خود به حرکت می‌آورند مردم تجمع کننده در پایین صخره را دعوت به تلبیه می‌کنند، پس همگی این چنین می‌گویند: «لبّیک اللّهُم لبّیک».

این صدا آن چنان بلند است که تمامی فضای منطقه را در بر می‌گیرد. بار الها! چه لحظاتی است این لحظات، که در این اوقات مردم به یک باره از خود بی‌خود می‌شوند و از نفس خویش مجرد می‌گردند. در آن لحظات هیچ یک از افراد متوجه پیرامون خویش نمی‌باشد و ذات و شعور هر شخص بر وجودش غلبه می‌کند و روحانیت بر جسمانیت افراد پرتو افکن می‌شود تا آنجا که اینان با لباس‌های سفید و پاک و منزه خود در این بیابان همچون فرشتگان خداوند به نظر می‌آیند که صدای آنان، استغاثه به درگاه واجب الوجودی است که پادشاه معبودها و یگانه یکتا، پروردگار صمدانی که نه می‌زاید و نه زاده شده است و نه همتایی دارد. اگر این صدای بلند شده به سوی خودشان برگردد، بیدرنگ قلب آنان را از ترس عظمت پروردگار به لرزه درخواهد آورد.

آری در این لحظات است که اشک‌ها از دیدگان سرازیر می‌گردد، اشک ندامت، اشک ترس از گناه و اشکی که در نتیجه ترس از کاستی‌های خویش از دیده سرازیر می‌گردد. در این هنگام است که روح آنان به پرده رحمت الهی آویزان می‌گردد و طلب بخشش و گذشت را از درگاه پر فیض و رحمت او می‌خواهند، این لحظات آن چنان است که هر انسانی یقین می‌نماید که در ساحت عفو الهی قرار گرفته و توبه او مورد قبول واقع شده است و از فضیلت حج این استفاده والا را بهره برده است. مردم همچنان با

ص: ۳۰۶

همین شور و حال، لحظات خود را سپری می‌کنند تا این که آفتاب آن روز غروب نماید.

پس از غروب با شلیک توپی به هوا، پایان مراسم وقوف در عرفات از سوی خطیب اعلام می‌گردد.

حاجیان بر فراز جبل الرحمه در عرفات

از آن پس محمل‌ها در میان شلیک توپ‌ها، نواختن موزیک، صدای تلبیه‌ها و راز و نیازها همراه با اشک‌های جاری از دیدگان حاجیان و در حالی که هر یک از حاجیان کوله بار مختصر خود را که از پیش آماده ساخته بود به کول گرفته، خوشحال و خندان صحرای عرفات را به یک باره از جمعیت خالی می‌کنند. حاجیان با سلام و صلوات این مسیر را طی می‌کنند تا این که به کناره دو علم برسند. در این مکان ازدحام و فشار جمعیت بسیار زیاد است. زیرا هر یک از حاجیان می‌خواهد از میان دو علم عبور کند و به سوی «مزدلفه» رهسپار گردد. هنگامی که حاجیان به مزدلفه رسیدند، در آن جا توقف می‌نمایند. در این محل حنفیان تا پس از نماز صبح، شافعیان تا پس از نیمه شب و مالکیان ساعتی را

ص: ۳۰۷

اقامت می کنند.

افراد در این فاصله ریگ‌های رمی را جمع آوری می کننـد تعداد ریگ‌ها چهل و نه عدد است و اندازه آن به اندازه حجم یک دانه باقلا می‌باشـد. این ریگ‌ها را باید از روی زمین همین دشت جمع آوری نمایند. حاجیان سپس شب را در منا بیتوته می کنند و رمی را انجام می‌دهنـد. اغلب حاجیان [اهل سنّت]، از مالکیان تقلید می کنند، آنها پس از جمع آوری ریگ‌های لازم به سرعت به سوی منا حرکت می کنند تا این که در منا جای مناسب خویش را پیدا کنند و به استراحت بپردازند.

در پگاه روز عید قربان که همان روز عید اکبر است، تمامی حجاج خود را به منا می‌رسانند.

در منا محمل مصری خیمه‌هایش را در شـمال جایگاه خیمه‌های شریف و محمل شامی یعنی کنار مسجد خیف برپا می کند. مسجد خیف، دارای فضای گسترده و پهناوری به شکل مربع است که حصاری وسیع پیرامون آن را احاطه کرده است. در طول دیوار غربی آن، شبستانی قرار دارد که سقف آن بر فراز ستون‌هایی استوار گردیده است.

دَرِ این مسجد بر سوی شـمال است و در میانه صـحن آن یعنی در برابر در، گنبـد بزرگی بنا گردیده که در زیر آن گنبد مردم نماز می‌خواننـد این جایگـاه مکانی است که رسول خـدا صـلی الله علیه و آله در آن نماز به جای آورده‌انـد. در کنار این گنبـد، مناره‌ای کوچـک وجـود دارد که از سوی «سـلطان قایتبـای» در سـال ۸۸۴ هجری بنـا گردیـده اسـت. وی در کنـار این مسـجد خـانه‌ای برای سکونت امیر الحاج مصری نیز احداث کرده است که هم اکنون آن خانه از میان رفته و تنها مسجد بدین حال باقی مانده است. لازم بـه تـذکر اسـت کـه حصـار مسـجد از درون و برون نیـاز بـه بـذل تـوجه و عنـایت بیشـتری از سـوی مسؤولان و حاجیـان دارد تـا از آلودگی‌هـایی که بعضـی از مردم در آن جـا به وجود آورنـد جلوگیری گردد و بـدین ترتیب از انتشـار بیمـاری نیز در میان حاجیان جلوگیری به عمـل آیـد. به ویژه آن که در منا خبر سـلامتی حجاج و مسـلمانان به وسـیله برق (/ تلگراف) به تمامی نقاط کشورهای دنیا مخابره می‌شود.

ص: ۳۰۸

به محض آن که حاجیان به منا می‌رسند ابتدا به سوی «جمره عقبه» می‌روند و پس از رمی آن، بلافاصله قربانی را ذبح می‌کنند و حلق یا تقصیر انجام می‌دهند و لباس‌های معمولی خود را به تن می‌کنند. در این هنگام تمامی محرمات به استثنای زنان و استعمال عطر، بر آنان حلال می‌گردد.

قربانی‌ها همواره در شرق منا ذبح می‌گردند. در کنار این منطقه گودال‌هایی را بدین منظور آماده ساخته‌اند که پس از پر شدن این گودال‌ها از لاشه حیوانات ذبح شده، بلافاصله به وسیله خاک پوشانیده می‌شود و حفره‌های دیگری آماده می‌گردد و این کار به همین ترتیب ادامه می‌یابد. این وضع پس از مناسک حج وضعیت نابهنجاری را به وجود می‌آورد و بوی متعفنی را در فضا پخش می‌نماید. در صورتی که اگر دولت بدین امر رسیدگی کند و این قربانی‌ها را به صورتی جمع آوری کرده و به شرکت‌هایی در جده به فروش رساند، می‌توان از درآمد آنها، به بهبود وضعیت راه‌ها نیز کمک کند، همچنان که این اقدام را در نظافت خیابان‌های مکه به عمل آورده است. شرکت‌های فراوانی قبلًا تقاضای استفاده از این قربانی‌ها را از دولت سابق داشتند که مورد موافقت آنان قرار نگرفت. اما به نظر می‌رسد که این مطلب در صورتی که مصلحت کشور اقتضا کند عمل شود و دولت مانع آنان نگردد.

حاجیان تا عصر روز سیزدهم ذی الحجهٔ در منا اقامت می‌کنند پس از آن به سوی مکه سرازیر شده و باقی مانده از ارکان حج را که همانا طواف افاضه (۱) و سعی است، از برای آنانی که پس از طواف قدوم، سعی انجام نداده‌اند، به انجام رسانند. برخی از مردم، در روز اول پس از رمی جمره عقبه به مکه می‌آیند و دنباله مناسک حج خویش را کامل می‌نمایند. سپس همان روز به منا مراجعت کرده و روزهای دوم و سوم تشریق را به همراه دیگر برادران خود سپری می‌کنند و در حالی که هر روز جمرات سه گانه را رجم کرده باشند در عصر روز سوم به سوی مکه می‌روند.

۱- به اعتقاد شیعه علاوه بر طواف حج و سعی صفا و مروه، طواف نساء نیز باید انجام داده شود. «مترجم»

ص: ۳۰۹

رمی

رمی در اصطلاح حج، سنگ زدن به جایگاه ویژه‌ای در منا را گویند که به وسیله هفت سنگریزه- به اندازه باقلا- بدان محل پرتاب می کنند. این جایگاه‌ها جمره نامیده می‌شود که جمرات سه گانه عبارتند از: جمره عقبه، جمره وسطی و جمره صغری (که عامه مردم بدان‌ها شیطان بزرگ و میانی و کوچک گویند) هر جمره دارای جایگاه ویژه و خاصی است که قبلًا در بخش راه به سوی عرفات ذکر آن گذشت. رمی یا پرتاب ریگ به سوی این جمرات- به اتفاق تمامی مذاهب- عملی واجب به شمار می‌آید. بدین ترتیب که حاجی در اولین روز اقامت خود در منا (/ روز اضحی) تنها جمره عقبه را رمی می کند.

اما در دو روز دیگر هر سه جمره به وسیله حاجیان رمی می گردد. بنابراین، مجموع سنگ‌ریزه‌هایی که هر حاجی به سوی جمرات پرتاب می کند، (۴۹ ریگ) می‌باشد. زیرا به هر جمره می‌بایست تعداد هفت سنگ پرتاب نماید. جایگاه جمرات، همواره از ازدحام و شلوغی خاصی برخوردار است که رسیدن به نزدیکی آن محل بدون تحمل رنج و مشقت میسر نمی گردد.

در میان این پرتاب کنندگان، تعداد زیادی با شور و شوق فراوان این کار را انجام می‌دهند و برخی دیگر نیز پا را از این فراتر نهاده و به وسیله گلوله‌های تپانچه خود همانند آن که دشمنی سرسخت را در مقابل خویش داشته باشند، بدان جایگاه شلیک می‌نمایند. در برداشت کلی از عمل رمی، مردم این تصور را دارند که شیطان را که همواره دشمن سرسخت انسان به شمار می‌آید در مقابل خویش می‌بینند و بدان حمله می کنند.

آنها با این گونه حمله به جمره، دشمنی آشکار خود را با شیطان به ظهور رسانده و هر گونه ارتباط خود را با او نفی می‌نمایند.

عرب همواره در مناسک حج حتی پیش از اسلام، جمرات سه گانه را رمی می‌کرده است؛ زیرا آنان اعتقاد داشتند که خداوند به ابراهیم علیه السلام که در آن هنگام در این محل بوده

ص: ۳۱۰

است، وحی نمود که فرزندش اسماعیل را قربانی نماید. پس حضرت ابراهیم فرزند خویش را بدین منظور به طرف قربانگاه می‌برد که شیطان شروع به وسوسه ابراهیم علیه السلام نمود یعنی او را وادار می‌کرد که این کار را انجام ندهد. ابراهیم علیه السلام مشتی ریگ را از زمین برداشته و به سوی شیطان پرتاب نمود. این نقطه همان جمره اولی به شمار می‌آید.

شیطان ابراهیم علیه السلام را ترک کرده به سوی هاجر آمد و شروع به وسوسه او کرد و عمل ابراهیم را تقبیح نمود. پس هاجر سنگی برداشته و به سوی شیطان پرتاب نمود. این نقطه همان جایگاه جمره دوم به شمار می‌آید. شیطان در این هنگام به سوی اسماعیل آمد و او را نسبت به کار پدرش درباره او وسوسه نمود. اسماعیل مشتی ریگ برداشت و به سوی شیطان پرتاب نمود. این نقطه همان جایگاه جمره سوم به شمار می‌آید.

بنابراین عرب این سه جمره را همواره به عنوان نمودی از شیطان رمی می‌کردند و اسلام نیز از این روش تبعیت کرده و آن را مورد قبول قرار داد. و این طبیعی است، زیرا در طبیعت هر شیء به اصل و حقیقت خویش یعنی ماده برمی‌گردد. بنابراین همین رمی شیطان به صورت مادی بدون شک معنا و مفهوم دقیق و بزرگی را در ذات انسان مجسم می‌نماید و آن تربیت حس جدیدی در شخص پرتاب کننده و مخالفت با شیطان نفس و دوری از راه‌های شیطانی آن می‌باشد.

رمی به دورانی بس کهن و قدیمی برمی‌گردد و در میان امت‌ها، امری معمول به شمار می‌آمده است. خداوند تبارک و تعالی در سوره شعراء به هنگام فرمانبری قوم نوح از پند و اندرزهای او می‌فرماید: لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ یَا نُوحُ لَتَکُونَنَّ مِنْ الْمَرْجُومِینَ (۱).

همچنین خداوند در سوره هود به هنگام نصیحت و اندرز پیامبرشان شعیب به اهل مدین، در پاسخی این چنین بدو گفتند:

قَالُوا یَا شُعَیْبُ مَا نَفْقَهُ کَثِیراً مِمَّا تَقُولُ وَإِنَّا لَنَرَاکَ فِینَا ضَعِیفاً وَلَوْلَا رَهْطُکَ لَرَجَمْنَاکَ وَمَا أَنْتَ عَلَیْنَا بِعَزِیزٍ (۲).

رمی در میان بنی اسرائیل نیز وجود داشته، به طوری که در آیه ۲۴ و ۲۵ از صحاح

۱- شعراء، ۱۱۶

۲- هود، ۹۱

ص: ۳۱۱

هفتم سفر شیوع این چنین آمده است:

«یشوع»، «عخان بن زارح»، «فضه»، «رداء»، «لسان الذهب»، فرزندان و دخترانش به همراه گاوها، الاغها، گوسفندان و چادرها و تمامی اموالشان را برداشته و به همراه بنی اسرائیل حرکت کرده و به بالای دشت عحور درآمدند. پس «یشوع» رو بدانان کرد و گفت: چگونه ما را ناراحت و مکدر کردید پس در این روز خداوند شما را مکدر می‌نماید. آنگاه تمامی بنی اسرائیل با سنگ آنان را رمی کردند و آتش زدند و سنگ به آنها پرتاب کردند».

مسیحیان جایگاه آن درخت انجیری را که به هنگام درخواست حضرت مسیح برای خوردن از میوه آن، هیچ گونه میوه‌ای بر خود نداشت و مورد لعن حضرت قرار گرفت، رمی می‌کنند (۱). این نقطه هم اکنون در مسیر راه شخصی که از «بیت المقدس» به سوی «رودادرن» می‌رود دردشتی که‌درسمت‌چپ «جبل‌الزیتون» واقع‌شده‌است، دیده می‌شود.

عرب‌ها نیز در زمان جاهلیت، هرگاه بر کسی خشمناک می‌گردیدند، زنده یا مرده او را رمی می‌کردند. آنان زناکار محصنه را نیز به جهت عمل زشت او زنده رمی می‌کردند. و شریعت اسلام نیز این آیین را قبول کرد و آن را تأیید نمود. همچنان که عرب‌ها همواره قبرهای بدخواهان و کینه‌جویان را از روی خشم و نفرت رمی می‌کردند. مثلًا عرب‌ها از قرن اول پیش از هجرت تاکنون، قبر «أبی رغال» را که در «مغمس» محلی میان مکه و طائف واقع است، رمی می‌کنند؛ زیرا او راهنمای لشکریان ابرهه به سوی مکه بوده که در این نقطه- پیش از رسیدنش به مکه- به هلاکت رسیده است.

جریر به هنگام هجو فرزدق در این بیت این چنین گفته است:

إذا مات الفرزدق فارجموه کما یرمون قبر أبی رغال (۲)

مسلمانان قبر «ابولهب» را که در خارج مکه است، همواره به علت دشمنی‌های او با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله مورد رمی قرار می‌دهند. همچنین قبر «ابوجهینه» در راه عمره را که او نیز

۱- نک: انجیل متی، آیه ۱۹، صحاح بیت و یک. به آیه ۱۹ از صحاح بیست و یک از انجیل متی مراجعه نمائید.

۲- در صورتی که فرزدق درگذشت او را رجم کنید. همچنان که قبر أبی رغال مورد رجم قرار می‌گیرد.

ص: ۳۱۲

یکی از حکام ظالم مکه به شمار می‌آمده است مورد رمی و سنگ‌سار شدن قرار می‌دهند.

علاوه بر موارد فوق مسلمانان قبر «یزید بن معاویه» (۱) را به علت حرکت زشت و پلید وی که با اهل بیت رسول خدا علیهم السلام انجام داد، همواره رمی می‌نمایند.

و نیز مسلمانان هم اکنون قبر مسلم بن عقبه (۲) واقع در «ثنیهٔ المشلل» میان مکه و مدینه را نیز رمی و سنگسار می‌کنند؛ زیرا نامبرده مردم مدینه را مورد یورش و کشتار قرار

۱- قبر یزید بن معاویه در دمشق در خیابان «نحالیه» و در شرق قبرستان باب الصغیر قرار دارد که میانقبرستان یاد شده و قبر یزید، یک خیابان فاصله وجود دارد. این قبر دارای حصاری به طول تقریبی هشت متر و عرض چهار متر بوده که بر آن تپه‌ای از سنگ‌های پرتاب شده به ارتفاع حدود شش متر دیده می‌شود. ساکنین دمشق این قبر را همواره مورد غضب و کینه خود قرار می‌دهند و به همین مناسبت بد نیست از دیداری که از قبر معاویه بن ابی سفیان در این قسمت کردم برای شما یادی به میان آورم: این قبر که در همان مقبره- یاد شده- یزید قرار دارد روی آن به وسیله گنبد بسیار ساده و مخروبه‌ای پوشیده شده و در جوار آن تعدادی از تابعین نیز دفن گردیده‌اند. همچنین قبر عبدالملک بن مروان در کنار آن قرار دارد که به وسیله حصار ساده و منهدم شده‌ای از خشت و چوب نی پوشیده شده و سقفی نیز روی آن وجود ندارد. در این جا بود که عظمت خلافت و سلطنت و جلال و شکوه دستگاه حکومتی آنان از ذهن من گذشت، آری تکیه بر شکوه جلال زندگی این چنین است که پس از آغاز حکومت عباسیان این چنین خوار و زبون گردند «سبحان من بیده الملک یُعزّ من یشاء و یذل من یشاء».

۲- مسلم بن عقبه که معروف به کور «بنی مرّه» بوده از سوی یزید بن معاویه مامور گردید که به جنگ با «عبداللّه بن زبیر» به سوی مکه بیاید و نیز فرمان داشت که مسیر خود را از راه مدینه انتخاب کند و آن شهر را نیز به اطاعت یزید درآورد. در آن هنگام اهل مدینه سر از اطاعت یزید برتافته بودند، در نتیجه وی به دست نشانده خود دستور داده بود اگر مردم مدینه او را اطاعت کردند بدانان کاری نداشته باشد و راهی مکه گردد ولی در صورتی که غیر از آن باشند با آنان جنگیده و همه را نابود سازد. مسلم هنگامی که به مدینه رسید، اهالی آن در اطراف شهر خندقی حفر کردند و دروازه‌های شهر را به روی او بسته بودند. وی در روز سه شنبه ۲۷ ذی الحجه سال ۶۳ هجری سرانجام پس از غلبه اهالی بر شهر بدان وارد شد و از هرگونه قتل و خونریزی و هتک حرمت صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سایرین دریغ نکرد. گفته می‌شود که وی تعداد یازده هزار نفر و اندی را در این شهر کشته و مدینه را به مدت سه روز تاراج می‌نمود. که آن روز بد نام را «یوم الحرّه» نامیدند. از آن پس وی مدینه را به سوی مکه ترک کرد و در فاصله میان راه به هلاکت رسید و در «ثنیهٔ المشلل» در گوری دفن شد. در این هنگام مادری که فرزند خود را در میان کشته‌های مدینه از دست داده بود بر «یزید بن عبداللّه بن زمعه» وارد شد و سپس به سوی قبر مسلم رفته و آن را از گور خارج ساخت و رمی نمود. از آن پس تا کنون این قبر مورد لعن و نفرین مسلمانان بوده و همواره مورد رمی آنان قرار می‌گیرد.

ص: ۳۱۳

داد و در این شهر حرمت وجود رسول خدا صلی الله علیه و آله و صحابه او و همسایگانش را پاس نداشت.

همچنین مسعودی در «مروج الذهب» به هنگام سخن از یمن و پادشاهان آن می گوید: در راه عراق به سوی مکه، در نزدیکی‌های «نظامیه»، جایگاهی قرار دارد که معروف به قبر «عبادی» (۱) است و رهروان آن راه، آن قبر را سنگسار می کنند.

تصویر حاجیان هنگام رمی جمره وسطی

۱- احتمالًا ابومنصور عبادی معروف به امیر است که نامبرده در «عباد» یکی از دهکده‌های مرو، در سال ۴۹۱ هجری متولد شده است؛ در دایرهٔ المعارف درباره او این چنین آمده است: «نامبرده که در راه بغداد به سوی خوزستان می‌رفت در این نقطه مرگ او سر رسید و به نظر می‌رسد که فرد بی‌دینی بوده است زیرا در رساله‌ای که نوشته است، شرب خمر را حلال شمرده است و نیز ممکن است نامبرده در جایی که دفن شده محلی است که پس از حمله مسلمانان به او کشته شده است و تا کنون نیز قبر او مورد رمی و لعن قرار گرفته است.

ص: ۳۱۴

قربانی

قربانی عملی است که مردم از دیر زمان همواره با تقدیم آن به درگاه پروردگار قصد تقرب به او داشته‌اند. اما قربانی‌ها نسبت به زمان و مکان آن همواره متفاوت بوده است.

آنچه که به عنوان نخستین قربانی در تاریخ بشر به ما رسیده است، قربانی «قابیل بن آدم» است. وی مقداری از محصولات زمین خویش را به عنوان قربانی تقدیم داشت و برادرش «هابیل» گوسفندی از گوسفندان خود را به عنوان قربانی پیشکش کرد. خداوند در این باره می‌فرماید: وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنَيْ آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَاناً فَتُقُبِّلَ مِنْ أَحَدِهِمَا وَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ (۱).

پس از طوفان نوح نیز حضرت نوح علیه السلام قربانگاهی برای رضای خداوند به وجود آورد که در آن حیوانات زیادی را به عنوان تقدیم به درگاه الهی به آتش کشید. حضرت ابراهیم علیه السلام نیز به وسیله نان و شراب (۲) به خداوند تقرب می‌جست.

پس خداوند در این باره به او دستور داد که به عنوان قربانی برای او گوساله، بز، قوچ، کبوتر و کبوتر چاهی ذبح نماید (به سفر تکوین آیه ۹ و ۱۷ مراجعه کنید). همچنان که خداوند فرمان داد که قوچی را به جای فدا کردن فرزندش، قربانی نماید. از آن پس عرب این سنت را پیش از اسلام میان خود معمول می‌داشت و سپس مسلمانان نیز در عید قربان از این سنت پیروی کردند. فرزندان ابراهیم، قربانیان خویش را با آتش زدن، به درگاه خداوند تقدیم می‌داشتند. تا این که حضرت موسی آمد و قربانی را به خونی و غیر خونی تقسیم نمود. و نوع دوم منحصر به چهار پایانی بود که در راه رضای خدا آزاد

۱- مائده، ۲۷

۲- این گفته از مطالب تحریفی است که در کتب آسمانی پیامبران گذشته آورده شده است زیرا معقتدیم هیچگاه شراب مورد استفاده آنان قرار نداشته و امری ناپسند به شمار می‌آمده است. «مترجم»

ص: ۳۱۵

می کردند. در این زمان «سائبه» (۱)، «بحیرهٔ» (۲)«۲» و «حامی» (۳) نزد عرب به وجود آمدنـد و از آن پس عرب‌ها این چهارپایان را به بت‌های خویش تقدیم می‌داشـتند و این رسم همچنان در میان آنان معمول بود تا این که اسلام ظهور کرد و تمامی آن سنت‌ها را تحریم نمود.

برخی از این سـنت‌ها تا کنون میان بعضـی از خـدمتگزاران ضـریح‌ها در دهکـده‌های مصـر باقی مانـده است. بدین صورت که آنان گوسـاله‌ای کوچـک را در میـان باغ‌هـای دهکـده خود رهـا می‌سازنـد و اعلاـن می‌نماینـد که این گوسـاله متعلق به صـاحب این قبر می‌باشد.

بنابراین گوساله یاد شـده با آزادی کامل در این باغ و مزرعه دیگری بـدون هیـچ گونه محـدودیتی می‌چریـد و صاحبان آن مزارع و باغ‌ها جرأت اهانت و یا طرد او را نداشـتند زیرا از صاحب قبر یاد شـده که گوساله در حمایت او است بیم داشـتند. گوساله آزاد بود تـا این که سـرانجام در زمـان تولـد آن، خـدمه گوسـاله چـاق و فربه شـده را می‌گرفتنـد و پس از ذبـح آن، از گـوشت آن اسـتفاده می‌نمودند.

اما قربانی‌های خونی به سه قسـمت تقسـیم می‌گردید: قربانی که آتش زده می‌شد، قربانی که کفاره گناهان بود و قربانی که به پاس سلامتی اهدا می‌شد.

اما نوع اول را آتش زده و به استثنای پوست آن که سهم کاهن می‌گردید چیزی از آن باقی نمی‌ماند.

و قربانی نوع دوم مقداری از آن را به آتش می‌کشیدند و باقی مانده آن را کاهنان می‌خوردند. اما سومی اختیاری بود و گوشت آن برای همه حلال بود.

۱- سائبه: ماده شتری بود که هر گاه ده بار بچه ماده به دست آورد و در این فاصله بچه نر نزایـد، او را ترک‌می‌کردنـد و هیچ کس حق سوار شدن بر او را نداشت و از پشم آن نیز حق اسـتفاده نداشـتند و شیر او را نیز نمی‌نوشیدند مگر آن که برای مهمان باشد و او را به حال خویش وامی گذاشتند و سپس برای بت خویش قربانی می‌کردند.

۲- بحیرهٔ، همان بچه ماده سائبه بود که او را به همراه مادرش پس از آن که گوش‌هایش را پاره می‌کردند، رها می‌ساختند.

۳- حـامی همـان چهار پای نری است که ده بار پشت سـر هم دارای فرزنـد ماده شـده است و بـدون آن که در این بین صاحب نری شود. پس، از سوار شدن بر او خودداری می‌کردند و تنها او را میان شتران رها می‌ساختند. عرب نیز «وصیله» را در اینجا بدان ارتباط داده و آن گوسـفند مـاده‌ای است که ده پشت شـکم، پشت سـر هم ده گوسـفند مـاده به دنیا آورد، بـدون آن که گوسـفند بزی در فاصله این ده فرزند باشد.

ص: ۳۱۶

اما در این گونه قربانی‌ها اصولًا شرط می گردید که حیوان سالم باشد از هر گونه عیب و نقصی مبرا باشد. در صورتی که هر انسان قادر به تقدیم این گونه قربانی‌ها از انواع چهار گانه نمی‌بود، به یکی از پرندگان اکتفا می‌نمود.

اما قربانی نزد مسیحیان تنها منحصر در گوشت مسیح و خون آن است که به وسیله کاهن به صورت نان و شراب در اختیار افراد قرار داده می‌شود. هنگامی که عبادت بت‌ها و ستارگان در میان مردم منتشر گردید، قسمتی از گیاهان مزرعه خود را به آنان اختصاص دادند و آنها را در کنار مجسمه‌های الهه‌های خود به آتش کشیدند. سپس کم کم سنت استفاده از گیاهان عطری، مانند: عود و عنبر و جز اینها از شاخه‌های درختان عطر معمول گردید و استفاده آن در جشن‌های دینی با گونه‌های مختلف مرسوم گردید.

یونانیان قدیم درقربانی‌های خود نمک اضافه می کردند و آن را رمز دوستی به شمار می‌آوردند وهمچنین این کار به‌عنوان شعاری برای پذیرایی از میهمان نیز به شمار می‌آمد.

آنان نمک را به همراه دانه‌های گندم در سبدی می گذاشتند و در مقابل میهمانان خویش تعارف می کردند. به نظر می‌رسد که برخی از مصریان هم اکنون نیز در اجتماعات خود نمک را به همراه دانه‌های گندم بر سر میهمانان پخش می کنند که این کارشان احتمالًا از همین سنت بر گرفته شده است. همچنان که این کار را در هفته میلاد نیز به کار می‌برند.

اما رومی‌ها همواره قربانی‌های فراوانی را به الهه‌های خود تقدیم می‌داشتند و حاضرین هم به عنوان تبرک از گوشت آن‌ها استفاده می کردند. مقداری از گوشت باقی مانده این قربانی‌ها را نیز در میان افراد خانواده و نزدیکان خود که در آن مجلس حضور نداشتند، تقسیم می‌نمودند. هم اکنون این عبادت در میان حاجیان هندی و جاوه‌ای‌های مسلمان نیز باقی مانده است. کاهن‌های رومی به هنگام تقدیم قربانی‌ها، به وسیله شاخه‌هایی از «درخت غار» بر سر حاضرین مخلوطی از آب و عسل را می‌پاشیدند.

کم کم این سنت پیشرفت نمود و از آن پس بر سر حاضرین در اجتماعات خویش گلاب می‌پاشیدند. این سنت تا کنون نیز ادامه داشته و در اجتماعات گوناگون مذهبی هم از آن استفاده می‌شود.

تقدیم قربانی حیوانات برای الهه‌ها و بت‌ها در برخی از ملیت‌ها مرسوم بود و گاهی

ص: ۳۱۷

پا را فراتر از این می‌نهادند، تا آنجا که قربانی‌هایی از انسان هم به آنان تقدیم می‌داشتند.

این سـنت در میان فنیقیان، کنعانیان، صوری‌ها، ایرانیان، رومی‌ها، مصـری‌ها و جز اینها به شدت رواج داشت؛ این سنت وحشتناک و خشن در میـان برخی از اروپائیـان نیز متـداول گردیـده بود تـا این که به وسـیله قـانونی که از سوی مجلس اعیان رومی در سال ۶۵۷ میلادی صادر شـد این سـنت ناپسـند ممنوع گردیـد. با این حال این سـنت ناپسـند سال‌ها در میان مردم کشور ایتالیا (/ بلاد الغال) و کشور آلمان همچنان رواج داشت.

«منذر بن امرئ القیس» فرزند «ماء السـماء» پادشاه حیره، همواره به پیشـگاه الهه‌های عزیز مورد پرسـتش خود، انسان‌هایی را به عنوان قربانی تقـدیم می‌داشت که بـدون شک این سـنت و عادت، از میان بت پرسـتان ایرانی بـدان جا رسوخ نموده بود. مصـریان کهن به رود نیل- که یکی از معبودات آنها به شمار می‌آمد- در روز ۱۱ بؤونه هر سال هدیه می‌کردند. آنان پس از آن که دوشیزگان را با زیباترین زر و زیورها می‌آراستند آنها را به قصد درخواست باران در رود نیل غرق می‌نمودند.

این سـنت پست و زشت در میـان مصـریان همچنـان معمول بود تـا این که عمرو بن عـاص به موافقت عمر بن خطـاب آن را از میان برداشت. «مقریزی» نیز در تاریخ به هنگام سخن از رود نیل و بالا آمدن آب آن، این سنت را اظهار نموده است.

هم اکنون هم بسـیاری از پیرزن‌های مصر، عروسی از گل می‌سازند و آن را در ظرفی قرار می‌دهند و سپس در شب ویژه‌ای که بدان «لیلـهٔ النقطه» یا «شب نقطه» می‌گویند، بر آب رود نیل رها می‌سازند و معتقدند در صورتی که آب در روز دوم به داخل ظرف نفوذ نمایـد، آن سال، آب رود نیل بالا خواهـد آمد و در غیر این صورت همچنان پایین خواهد ماند! بدون شک این وضـعیت ساده‌ای از آن سنت‌های غلط معمول میان مصریان بوده که به وسیله عمروعاص از میان برداشته شده است.

بنابراین ملاحظه می‌کنیـد که مسـلمانان از پیش گام‌ترین ملت‌هایی بوده‌اند که قربانی کردن انسان را تحریم کرده‌اند. آنان به هنگام حـج، قربانی‌های خود را که به نام «هَدْی» بود، به سوی مسـجد الحرام می‌بردند. این قربانی‌ها معنای هدیه را در بردارند. این هدیه‌ها گاه از نوع شتر، گاه از نوع گاو و یا گوسفند بود که در میان آنان شتر از جایگاه ویژه‌ای

ص: ۳۱۸

برخوردار می‌باشد. آنان این گونه شترها را از نوع جوان و کمتر از پنج سال انتخاب می کردند و در صورتی که از نوع گاو می‌بودند از دو سال کمتر و اگر گوسفند بودند از یک سال کمتر را انتخاب می کنند.

آنان «هدی» را به صورت واجب و به هنگام خون کفاره و یا به عنوان شکر و سپاسگزاری، قربانی می کنند. این قربانی‌ها می‌بایست در «منا» و در روزهای نحر (/ قربانی) هدیه گردیده و یا در مکه در غیر «ایام تشریق» ذبح گردند. سپس گوشت این قربانی‌ها را میان فقرا و نیازمندان تقسیم نمایند.

آثار کهن در منا

در منا- غیر از مسجد خیف- غاری وجود دارد که در نزدیکی کوه جنوبی آن واقع شده است به آن غار «المرسلات» گویند. گفته می‌شود که رسول خدا صلی الله علیه و آله در این غار عبادت می کرده‌اند. همچنین در این غار بر حضرتش سوره مرسلات نازل گردیده است.

مردم همواره برای زیارت و تبرک به سوی این غار می آیند.

همچنین در کوه شمالی این سرزمین غار دیگری وجود دارد که می گویند: حضرت ابراهیم علیه السلام به همراه هاجر در این غار زندگی کرده‌اند.

این غار دارای طول ۴ متر و عرض ۲ متر و نیم می‌باشد. در سمت راست این غار به هنگام ورود به آن، غار دیگری دیده می‌شود که آن نیز در دل کوه احداث شده است. در بیرون غار یاد شده مصلایی وجود دارد که گفته می‌شود: این مکان قربان گاه حضرت اسماعیل است. در کنار مصلا و در درون کوه، قطعه سنگ بسیار بزرگی قرار دارد که بر روی آن علف‌های زیادی روییده شده است و آن چنان که ادعا می کنند حضرت ابراهیم علیه السلام بر روی این سنگ قصد قربانی کردن حضرت اسماعیل را داشته که چاقوی برنده در دست حضرت ابراهیم علیه السلام به جهت رحم و شفقت بر اسماعیل از دست ابراهیم علیه السلام رها گردیده و در میان علف‌هایی که بدین منظور در آن لحظه روییده

ص: ۳۱۹

شـده، پنهان گردیـده است. این اعتقاد تا کنون در میان مردم مکه باقی مانده است! در صورتی که ادعا می‌کردند که این علف‌ها بر اساس حادثه‌ای طبیعی روییـده شـده و حضـرت ابراهیم مخصوصاً این جایگاه را برای قربانی کردن هدیه خود انتخاب کرده بود بهتر به نظر می‌رسید، زیرا خون فرزندش بر روی آن بغلتد و صدای او در آسـمان‌ها طنین افکند که این چنین در کمال اطاعت و بندگی خداوند فرمان خدا را به اجرا گذاشته است.

در نزدیکی این غار گروهی از حاجیان هندی با اعتقادات بی‌اساسـی که داشتند، فرش پهن می‌کردند و یا خیمه‌هایی برپا می‌ساختند و قطعه‌هایی از گوشت‌های قربانی را بر روی آن ریگ‌ها و سـنگ خشک می‌کردند و به عنوان هدیه مبارک و مقدسـی به سـرزمین خود هندوستان می‌بردند تا آن را میان عزیزان خود تقسیم نمایند.

تصویری از منا و خیمه‌های آن

گمان می‌برم که این عادت و سنتی کهن است که در میان عرب‌ها هم بوده است و

ص: ۳۲۰

ریشه دارد زیرا آنان روزهایی را که در منا به سر می‌برند به نام «ایام التشریق»، یعنی روزهای تکه تکه کردن و خشک کردن گوشت‌ها نامگذاری کرده‌اند. عرب‌ها همچنان که در بخش قربانی ذکر گردید- باقی مانده‌های قربانی‌های خود را که ظاهراً سنتی برگرفته از رومی‌ها و یا شاید یونانی‌ها می‌باشد، جمع می‌کنند و در میان خودشان تقسیم کرده و استفاده می‌کردند که از آن پس هندی‌ها و دیگر تبارهای حاجیان نیز از آن پیروی کردند و در صورتی که می‌دانستند این کار آنها کمک فراوانی به انتشار بیماری و میکروب در میان آنان می‌کند و در نتیجه، امراض فراوانی بدان مکان روی می‌آورد، هیچگاه این چنین کاری را انجام نمی‌دادند، بلکه در همان روز فقط آن مقدار گوشت تازه‌ای را که ممکن بود خود استفاده می‌کردند و یا به سایر فقرا و مستمندان می‌دادند.

در هر صورت حاجیان هندی مستمند در کمال آلودگی زندگی می‌کنند که در این میان بیماری‌ها و ناراحتی‌های فراوانی را میان خود و دیگران پخش می‌نمایند، به طوری که گاه این کارشان غیر قابل جبران بوده است به ویژه این که تأثیر این گونه بیماری‌ها را در میان خود آنان می‌توان مشاهده کرد زیرا افرادی که از سنین نسبتاً بالایی برخوردار هستند این بیماری‌ها تأثیر به سزایی برآنها می‌گذارد.

خروج جناب خدیو به عرفات و افاضه از آن مکان

در پگاه روز «ترویه» (۱) جناب خدیو مکه را به سوی عرفات ترک گفتند و در حالی که با لباس احرام سوار بر اسب زیبایی بودند، حرکت می‌کردند.

به همراه خدیو کاروان عظیمی به حرکت درآمد که از هیبت و جلایی برخوردار بود. پس از حضرتش رجال درباری همراه که از خانواده پادشاهی و ارتشی بودند حرکت می‌کردند. پیشاپیش این گروه «پرنس کمال الدین» بود این کاروان همگی لباس سفید

۱- روز حرکت به عرفات.

ص: ۳۲۱

احرام را بر تن داشتند.

به همراه جناب خدیو «عبداللّه بک» فرزند شریف نیز دیده می‌شد و در طلیعه کاروان یاد شده گروهی از سربازان پاسدار سواره نظام خـدیوی، در حالی که پرچم‌هایی را بر سر نیزه‌های کوتاه خود آذین کرده بودنـد به حرکت درآمده بودند، پس از آنان گروهی از سربازان «بیشه» با صف آرایی ویژه و در حالی که در نی‌هایی می‌دمیدند و سرود اجرا می‌کردند، دیده می‌شدند.

علاوه بر آرایش ذکر شـده تمامی کاروان یاد شده به وسیله گروهی از سـربازان پاسدار خدیوی، احاطه گردیده بودند. هنگامی که خدیو از «معلا» گذشـتند، بر گروه سـربازان دولتی که با نظم و ترتیب خاصـی جهت انجام وظیفه و احترام برای بزرگان صف آرایی کرده بودنـد عبور کردنـد و در این لحظه، گلوله‌های توپ بر آسـمان شـلیک گردیـد و بـدین ترتیب مقدم ایشان را گرامی داشـتند. نـامبرده نیز مراتب تشـکر و سپاسـگزاری خود را از آنـان به عمـل آورد. کاروان خـدیو به مسیر خود ادامه داد تا این که در موازات «جبل النور» قرار گرفتند. خدیو لحظه‌ای را در این نقطه درنگ کرد و پس از بزرگداشت این اثر نبوی شریف، با قرائت فاتحه! و دعا به درگـاه پروردگـار مجـدداً به راه افتـاد. کـاروان همچنان به راه خویش ادامه می‌داد تا این که به جایگاه ویژه توقف شـریف در منا رسـیدند؛ این جایگـاه همواره به شـریف اختصاص داشت که در سـمت راست آن، جایگاه و سـرا پرده خـدیو و سـپس در ادامه آن سراپرده جنـاب پرنس مهیـا گردیـده بـود. پس از آن نیز سـرا پرده‌هـای همراهـان شـریف و جنـاب والی و اطرافیـان او وجود داشت. خیمه‌های جناب خدیو و سایر همراهان ایشان، در سـمت دیگر راه یعنی در سمت چپ شخصی که به سوی عرفات حرکت می‌کند، بر پا گردیده بود.

خـدیو پس از استراحت کوتاهی در سـراپرده خویش، مجـدداً بر مرکوب خود سوار شـد و به همراه اطرافیان گرانقدرش، پیش از فرا رسـیدن ظهر، به سوی مسـجد «خیف» به راه افتادنـد و نماز ظهر را در آن مکان به جای آوردنـد. سـپس نامبرده جهت دیـدار از علیا حضـرت والـده به سوی منزل جنـاب شـریف که بـدین منظور و برای اقـامت علیـا حضـرت در منا آماده و مهیا گردیـده بود رهسـپار گردید. سپس خدیو پس از نماز عصر به جایگاه

ص: ۳۲۲

خویش مراجعت نمود و همچنان در آن جا حضور داشت، در حالی که محمل‌ها و انبوه حاجیان، پس از ملاقات با ایشان و دستبوسی از وی، به سوی عرفات رهسپار می‌گردیدند. خدیو در روز ۹ ذی الحجه پس از ادای نماز صبح به همراه کاروان خویش به سوی عرفات به حرکت درآمدند.

این کاروان با هیبت و جلالی خاص حرکت می‌کرد، در حالی که گروهی از اعراب در پیشاپیش کاروان در نی‌ها می‌دمیدند و خواندن سرودهای زیبا نیز رونق خاصی را بدان کاروان داده بود. این سرودها با تلبیه‌های حاجیان که یکی پس از دیگری از پس و پیش شنیده می‌شد همراه بود. خدیو در راهش به زیارت مسجد «نمره» رفت و پس از دیدار از آن مسجد مجدداً به سوی عرفات رهسپار گردید. در ساعت چهار عصر، کاروان خدیو به عرفات وارد گردید و در جایگاه ویژه‌ای که از سوی شریف در سمت جنوبی این دشت آماده گردیده بود، اطراق نمودند. در کنار سرا پرده خدیو، جایگاه ویژه علیا حضرت والده و خیمه‌های اطرافیان وی، مهیا گردیده بود و در کنار آن یعنی در غرب سراپرده شریف، خیمه‌های اطرافیان وی نصب گردیده بود.

خدیو آن روز را در سراپرده خویش اعتکاف نمود ساعتی بعد پس از نماز عصر، سوار بر اسب خود شد و در حالی که در سمت چپ او جناب شریف و در پشت سر آنان جناب پرنس و جناب «جانشین والی» و جمع کثیری از بزرگان اشراف و رجال دولتی به راه افتاده بودند تا کنار «جبل الرحمه» آمدند و در آنجا، همراه سایر حاجیان وقوف نمودند، تا این که در پایان وقوف و به همراه مردم از عرفات، کاروان ایشان نیز به حرکت درآمد.

حرکت کاروان خدیو از عرفات به صورتی بود که تا آن روز هیچ جنبنده‌ای آن چنان عظمت و شکوهی را به چشم ندیده بود. زیرا به محض آن که دو محمل حرکت خویش را آغاز می‌نمودند، خدیو هم در حالی که در کنار ایشان حضرت شریف حضور داشت حرکت می‌کرد و سپس در پشت سر آنان جمع فراوانی از امرا و بزرگان، در حالی که به وسیله گروه فراوانی از پاسداران خدیوی محافظت می‌شدند، به حرکت درمی‌آمدند؛ پس از آنان پاسداران شریف پشت سر کاروان یاد شده حرکت می‌کردند. در پیشاپیش کاروان

ص: ۳۲۳

یاد شـده گروهی از سـربازان «بیشه» با شتران تیز پای خود حرکت می‌کردنـد که شـکوه خاصـی را به این هیأت داده بودند؛ در میان آنـان گروهی بودنـد که بـا دمیـدن در نی‌هـا و گروهی دیگر بـا خوانـدن نغمه‌ها و سـرودهای نشاط آور، خوشـحالی و سـرور را در قلب‌های جمعیت حاضـر به وجود می‌آوردنـد. پس از این گروه، تعدادی از سـربازان پاسدار حضور داشـتند و سـپس جناب خدیو و حضـرت شـریف، در حالی که همراهان ایشان هم به دنبال آنان بودنـد، حرکت می‌کردند. پس از آنان نیز جمعی حرکت می‌کردند که با اجرای نغمه‌ها و موسیقی‌های عربی، نشاط و سـرور زاید الوصـفی را به وجود آورده بودند و سرانجام، بزرگان اشراف و دیگر حاضـران در حرکت بودنـد. کـاروان بـا چنین آهنگی به سـوی مزدلفه به حرکت در آمـده بود و پس از مـدتی در کمـال راحـتی و آسایش به مزدلفه رسیدیم.

کاروان علیا حضرت مادر خدیو و والا حضرت پرنسس‌ها نیز پس از کاروان خدیو به حرکت درآمد. سربازان پاسدار پیاده و سواره، همگی کالسـکه‌های ایشـان را محاصـره کردنـد و در پیشـاپیش آنـان گروهی از سـربازان دولـتی و سـربازان «بیشـه» بـه همراه گروه موزیـک در حرکت بودنـد، سـپس محمل‌هـای اطرافیـان در حالی که هزاران مشـعل در اطراف کاروان را در برگرفته و پرتو افشانی می‌نمود حرکت می‌کردند. موزیک، نور، خدمتگزاران و هلهله زنان حج گزار هم بر جلال و شکوه این کاروان می‌افزود.

فاصـله میـان عرفات تا مزدلفه را در دو ساعت طی نمودیم، در حالی که جناب خـدیو در مرکز انظار مردم از نژادهای گوناگون قرار داشت. مصریان در این رهگذر هر چند یک بار با غریو فریاد خویش، عباراتی از دعا و همبستگی با وی را اعلام می‌نمودند.

در آنجا جایگاه‌های ویژه‌ای برای خـدیو و علیا حضـرت والده و اطرافیان آنان در نظر گرفته شده بود که همگی «لیلهٔ النحر» (/ شـب نحر) را در صفا و صمیمیت و خوشی گذرانیدند.

پس از نمـاز صـبح جنـاب خـدیو در کاروان خود به سوی منا به حرکت درآمـد و پس از رمی جمره عقبه، قربانی‌های فراوانی را در حضور او، ذبح کردند آنگاه وی از لباس

ص: ۳۲۴

احرام خارج گردید و لباس‌های عادی خود را به تن کرد. سپس به همراه کاروان خود و کاروان جناب شریف، به سوی مکه رهسپار گردیدند نماز عید را در حرم شریف در پشت مقام مالکی به جای آوردند و طواف افاضه را نیز به جای آوردند. از آن پس خدیو نهار را در دار الاماره صرف کرد و پس از نماز عصر به همراه کاروان با شکوه خود به سوی منا مراجعت نمودند.

روزهای توقف جناب خدیو در منا

و جشن خواندن فرمان شریف در آن جا

هنوز آفتاب روز جمعه ۱۱ ذی الحجه مطابق با ۲۴ دسامبر، طلوع نکرده بود که گروه‌هایی از سربازان ترک و مصری در اطراف جایگاه بزرگی که سرا پرده‌های حضرت خدیو، جناب شریف و نیز جناب جانشین والی در آن جا بر پا گردیده بود، جمع شدند و در حالی که پیشاپیش هر گروه تعدادی از افراد موزیک با آمادگی انجام تشریفات جشن قرائت فرمان جناب شریف حضور داشتند، در ساعت دوی عصر همه بزرگان همراه خدیو که از پیش تعیین شده بودند در سمت راست جایگاه برای حضور خدیو صف آرایی کردند. در این حال شریف گروهی از اطرافیان خویش را برای استقبال از هیأت حامل فرمان و خلعت سلطان ارسال نموده بود. سپس شریف به سوی سراپرده خدیو آمد و لحظاتی را در کنار ایشان با صحبت گذرانید. تا این که هیأت حامل فرمان، به نزدیکی جایگاه رسیدند، در این هنگام خدیو به همراه شریف به نزدیک پله آمدند و فرمان را بوسیدند. سپس همگی- در حالی که خدیو پیشاپیش آنان قرار داشت- به سوی سراپرده خدیوی رهسپار گردیدند. مخفی نماند که این گونه تشریفات نشان از مقام والا و بزرگی خدیو داشته و در این تشریفات و مراسم، مقام اول را دارا بود. در این هنگام خدیو در صدر مجلس نشسته و در سمت چپ او شریف و سپس جانشین والی و فرزندان شریف و آنگاه سایر اشراف قرار گرفتند. پس از آنان، بزرگان قبیله‌های عرب و جناب مفتی و

ص: ۳۲۵

قاضـی مکه و جمع کثیری از علما و اعیان شـهر و سـپس رجال سـربازان عثمانی و در مقـدمه آنان جناب ناظم پاشا فرمانده نیروهای حجاز (/ قومندان) قرار گرفته بود. در سـمت راست خدیو، پرنس کمال الدین پاشا، سـپس حضـرات آقایان شفیق پاشا، عزت پاشا و خیری پاشا، سپس کارمندان همراه خدیو و خدمتگزاران نیروی محمل شریف مصری قرار گرفته بودند.

در این هنگام جناب «مکتوبچی ولایت» به میانه سـراپرده آمد و شـروع به تلاوت فرمان نموده، در حالی که در دو طرف او دو نفر از مأمورین تشریفات ایستاده بودند.

مکتوبچی فرمـان را به زبان ترکی قرائت نمود و هنگامی که به کلمه خلعت- فرسـتاده شـده از سوی سـلطان «محمـد پنجم» به جناب شریف- رسـید، دو نفر از مهمانداران آن را از درون پوشش ابریشمی (/ بقچه) خارج کردند و بر تن شریف پوشاندند، پس از پایان قرائت فرمـان نـامه، منشـی مخصوص شـریف به پـا خواست و ترجمه عربی فرسـتاده شـده آن را در جمع قرائت نمود. این نامه شامل مطالبی از سوی سـلطان (عثمانی) به شـریف بود که در آن اصالت رأی، علو همت در اداره مملکت، حسن درایت، محاسن اخلاقی، سجایای کریمانه، نیکی‌ها و فضایل والای این مقام را به شـریف یاد آور گردیـده بود و مکه و مدینه را مرکز شـرافت عظمی قلمداد نموده بود و ضـمناً نسـبت به همیـاری و همکـاری بـا حجاج بیت اللّه الحرام و انجام هر کاری که راحتی و رفاه و سـلامتی آنان را به همراه می‌آورد و تأمین راه‌ها و آسایش و تسهیل حمل و نقل آن و کوتاه کردن دست اعراب تجاوزگر تأکید نموده بود.

علاـوه بر موارد فوق از سوی شـریف در خرج حقوق و تقسـیم صـدقات در میـان صاحبان آن، با کمال دقت نظر شـده بود. همچنین شریف را نسبت به همکاری با مأمورین دولتی اعم از ارتشیان و دولتیان و نظارت بر انجام وظایف آنان تأکید کرده بود.

هنگام قرائت فرمان، هرگاه نامی از رجال مملکتی آورده می‌شـد خلعتی ویژه را بر تن آن شـخص می‌کردند. تا این که قرائت فرمان به پایان رسـید؛ پس به دسـتور خدیو، شربت‌ها را در لیوان‌ها ریخته و در اختیار جمع حاضر قرار دادند. پس از نوشیدن قهوه، شریف با خدیو خداحافظی کرد و مجلس را ترک نمود.

ص: ۳۲۶

لازم به ذکر است که کلمات و القابی را که در این فرمان از سوی خلافت عظمی، به شریف داده شده بود به نظر شما برسانیم تا این که بتوانید مکان و منزلت شریف را در نظر خود مجسّم نمایید:

«جناب امین امجد، صاحب مقام یگانه، دربرگیرنده آثار اشراف پیشینیان، از پدران آل عبدمناف، آن اجداد خوش نام و نشان شاخه شجره زکیه نبوی، برجسته خاندان علوی مصطفوی، وابسته به آن شجره‌ای که عنصر آن والاترین است و منتسب به نفسی که خداوند جوهره آن را از برترین افراد بشر قرار داده، زبده سلاله زهرای بتول، عمده آل بیت الرسول، شخصی که مورد نظر و عواطف پادشاه بزرگ و از اعاظم وزرای سلطنت ماست، حامل نشان افتخار مرصع عثمانی و مجیدی، وزیر و ندیم زیرک من امیر مکه مکرمه الخ».

در اینجا به نظر این جانب رسید که نامه‌های نوشته شده در دوران چرکسی‌ها به امیر مکه و القابی که در آن برای وی به کار برده می‌شده است برای شما باز گو نمایم:

در کتاب «صبح الاعشی» قسمت مکاتبه با امیر، کلیه این عبارات آمده است:

«أدام اللّه تعالی نعمة المجلس العالی، الأمیری، الکبیری، العالمی، العادلی، المؤیدی، العضدی، النصیری، الذخری، العونی، المقدمی، الأوحدی، الظهیری، الزعیمی، الکافلی، الشریفی، الحسیبی، النسیبی، الأصیلی، الفلانی (حسینی مثلًا)، عزّ الإسلام و المسلمین، سعد الأمراء فی العالمین، جلال العترة الطاهرة، کوکب الأسرة الزهراء، فرع الشجرة الزکیه، طراز العصابة العلویه، ظهیر الملوک و السلاطین، نسیب أمیر المومنین، لازال حرمه أمینا، و مکانه مکینا، و شرفه یبیض له بمجاورة الحجر الأسود عند اللّه وجهاً و یضیء جبیناً، این نامه از سوی مجلس عالی صادر گردید و در آن سلام خود را به همراه گرم‌ترین درودها الخ ...

بنابراین ملاحظه می‌کنید که همواره برای شریف، مقام و منزلتی والا قائل بوده‌اند و این مقام در میان پادشاهان و ملوک از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بوده است و این در جایگاه خود عجیب نیست زیرا خاندان اشراف مکه، والاترین و مهمترین خاندان

ص: ۳۲۷

شریف (۱) در جهان می‌باشند.

۱- زیرا شجره و سلسله این خاندان بدون شک به پیامبر ما حضرت محمد صلی الله علیه و آله می‌رسد. و هر شاخه‌ای از این شجره کریمه نبوی از آغاز اسلام تا کنون از پسر به فرزند به ارث رسیده و نسبت این خاندان مبارک، ارثی گران‌بها و گران سنگ را به همراه داشته و هم اکنون بسیاری از شاخه‌های این خاندان در سرزمین‌های اسلامی، به ویژه در مصر که جایگاه و پناهگاه اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده است، وجود دارند. هر شاخه دارای سلسله نسب‌هایی می‌باشد که آنان را به یکی از دو سبط رسول خدا صلی الله علیه و آله متصل می‌گرداند. به عنوان مثال سادات حسنی و یا سادات حسینی این نسب نامه‌ها و شجره نامه‌ها در دفاتر ویژه نزد بزرگان اشراف قید شده و بزرگان از آنها دارای حقوقی سالیانه می‌باشند که در زمان‌های مخصوص از روزنامه‌های یومیه اعلان می‌گردد.

بدین ترتیب بدون شک نسب این خاندان در طول چهارده قرن تقریباً به رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌رسد. نسب‌شناسان و مورخان، همگی در رسیدن نسب حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله به عدنان متفق بوده‌اند و هیچ گونه شکی در آن ندارند. زیرا نسب، یکی از ویژگی‌ها و خصوصیاتی بوده که عرب همواره به عنوان امتیازی بر سایر ملت‌ها با خود همراه داشته است. و تا کنون نیز عرب از این امتیاز برخوردار می‌باشد.

عرب هر گاه دارای نسبی بزرگ‌تر و طولانی‌تر بوده آن را به عنوان افتخار و عظمت یاد کرده و از آن به عنوان نسبی اصیل‌تر برای خود در مقابل دیگران قلمداد کرده است. مسلمانان از آغاز پیدایش اسلام تا کنون در این نسب هیچ گونه شک و شبهه‌ای نکرده‌اند و همواره این نسب را از هنگام کودکی بر قلب خویش جا داده‌اند و به دیگران نیز می‌رسانند، این نسب عبارت است از:

محمد، فرزند عبداللّه، فرزند عبدالمطلب، فرزند هاشم، فرزند عبد مناف، فرزند قصی، فرزند حکیم، فرزند مره، فرزند کعب، فرزند لؤی، فرزند غالب، فرزند فهر، فرزند مالک، فرزند نضر، فرزند کنانه، فرزند خزیمه، فرزند مدرکه، فرزند الیاس، فرزند مضر، فرزند نزار، فرزند معد، فرزند عدنان.

در تاریخ آنچه که ثابت است رخدادی میان عدنان و بخت النصر است که در آغاز قرن هفتم پیش از میلاد وجود داشته بنابراین فاصله میان سلسله کنونی و زمان عدنان، در حدود ۲۶ قرن می‌باشد.

در صورتی که قبول نماییم که دانشمندان نسب شناس، نسب عدنان را به اسماعیل فرزند ابراهیم رسانده‌اند و گفته‌اند که: عدنان فرزند اد، فرزند ادد فرزند همیسع، فرزند سلامان، فرزند بنت، فرزند حمل، فرزند قیدار (/ نابت)، فرزند اسماعیل بوده است، پس فاصله میان این سلسله نسب کریم کنونی و حلقه اسماعیلیه به بیش از سی و هفت قرن خواهد رسید. با ذکر این مطلب نسبت به نسب خاندان شریف نبوی، روشن می‌گردد که این خاندان کهن‌ترین و عمیق‌ترین خاندان موجود بر روی زمین می‌باشد. زیرا خاندان‌هایی که در تاریخ اروپا مورد احترام بوده و فرنگیان به احترام از آنان یاد می‌کنند، قرن‌ها پس از خاندان اشراف در مکه بوده است، زیرا خاندان بربون Bovrbon (که کهن‌ترین خاندان اروپایی به شمار می‌آید و حکومت آنان بر سرزمین‌های فرانسه، ایتالیا و اسپانیا بوده، آغاز تاریخ آنان به سال ۹۱۳ پس از میلاد برمی‌گردد.

پس از آن، خاندان هابسبورگ Habsbovrg (بوده که هم اکنون در اتریش حکومت می‌کنند و تاریخ نسب آنان به سال ۹۵۴ میلادی باز می‌گردد. سپس خاندان سفوای Savoie (بوده که پادشاهان کنونی ایتالیا از آن خاندان به شمار می‌آیند و نسب آنان به سال ۱۰۲۷ میلادی باز می‌گردد. سپس خاندان پادشاهان آل عثمان بوده‌اند که آنان نیز قدمت شان به سال ۱۲۷۷ میلادی

برمی‌گردد. سپس خاندان قیصرهای روس بوده‌اند که به نام خاندان رومانوف) Romanov (معروف بوده‌اند. که نسب آنان نیز به سال ۱۵۴۷ میلادی باز می‌گردد.

ص: ۳۲۸

پس از پایـان تلاوت فرمـان نامه، خـدیو همراه شـریف به کنار پله جایگاه آمـد و به دنبال ایشان تمامی رجال و بزرگان همراه او نیز ماننـد رجـال شـریف و مردان دولـتی او و کارمنـدان محمـل شـریف حرکت کردنـد. در این هنگـام سـربازان نیروی حجـازی همراه پاسـداران محمـل شـامی و سـپس پاسـداران خـدیوی به همراه نیروی انتظـامی محمـل مصـری، قـدرت نظـامی خویش را به نمـایش گذاردند. اما نظم و ترتیب دو نیروی اخیر آن چنان زیبا و قدرتمندانه بود که تمامی تماشاگران، از رجال پادشاهی و ارتشی تا رجال دولتی را تحت تأثیر قرار داد، تا آنجا که رییس نیروی نظامی حجاز (/ قومندان) نتوانست در مقابل آن سکوت اختیار کند، لاجرم به قدرت نظامی نیروی سـربازان مصـری و نظم آنان اعتراف نمود. این قدرت، موجب تأثیر بر شـریف و جانشین والی نیز شده بود زیرا مشاهـده آن صـحنه‌ها بر تعجب آنان افزود! در اینجا لازم است از مقام خدیو نسـبت به عنایت و بذل توجه ایشان به ترقی و پیشـرفت حکومت مصر، کمال تشکر و سپاسگزاری را بنمائیم.

لازم به ذکر است که خدیو در هنگام این مراسم، ناگاه از دور چشـمشان بر سربازان «علی بن دینار» (پادشاه دار فور) و فرمانده آنان افتاد که به همراه محمل خود در پشت سـر صـفوف مردم ایسـتاد بودنـد. پس شخصـی را به نماینـدگی از خود به طرف رییس آنان فرستاد و پس از احترام و لطف نسبت به وی، دستور داد که نامبرده به همراه سربازانش در این نمایش شرکت نمایند.

پس نامبرده در پیشاپیش مردان خود در حالی که با نوای موزیک، اسلحه‌های خود

ص: ۳۲۹

تصویر جناب خدیو در منا هنگام ورود به خیمه‌گاه شریف در منا و ملاقات با شریف مکّه

ص: ۳۳۰

را به طرز بسیار زیبا و حماسی، همانند آن که متوجه جنگ یا حمله باشند حرکت می‌دادند، مراسم اجرا کردند.

در پایان این نمایش خدیو به سوی سراپرده خویش رهسپار گردیده و پس از استراحت کوتاهی، مراسم تشریفات عید جهت ایشان آغاز گردید:

در آغاز ارتشیان و به دنبال آنان رجال دولتی همراه خدیو و افراد دیگری از بزرگان و شخصیت‌های مصری که بدین منظور حاضر گردیده بودنـد، برای تقـدیم تبریکات خود به سوی خدیو آمدند. سپس کارمندان محمل مصری پیش آمدند و همگی با برخورد کریمانه و صورت خندان او مواجه گردیدند.

این افراد، پس از تقـدیم تبریکات خود به محضر خدیو، نسبت به انجام فریضه حج، زبان به دعا و طول عمر برای ایشان گشودند و کمال سعادت و رفاه او و مملکت خویش را از درگاه باری تعالی تقاضا کردنـد. پس از این گروه، تعـدادی بسیار از اشراف و بزرگان مکه و دیگر شخصیت‌های بزرگ حاجیان، به حضور ایشان شرفیاب گردیدنـد؛ ضمناً در این حال شریف یک یک آن شخصیت‌ها را به حضور خـدیو معرفی می‌نمود، به این صورت که گاه فرزندان خود را و گاه رجال تشریفات و همکاران و یاوران خویش را به حضور معرفی می‌کرد.

خـدیو در این هنگام بـا روی گشـاده، صورتی خنـدان و دسـتانی بـاز، با همگی روبرو می‌شـد به طوری که این برخورد خوب وی، موجب خوشحالی همه گردیده بود و میهمانان به هنگام خروج از محضرش، شادمان به نظر می‌رسیدند.

در اثنای این تشریفات و برخوردها، گروه موزیک پاسداران خدیوی و نیز محمل مصری و شامی و گروه موزیک نیروی سربازان مستقر در مکه، روی جایگاه ویژه‌ای در نزدیکی سراپرده خـدیو، سرودها و مارش‌ها و نغمه‌هایی را می‌سرودند که در لابلای آن صدای گلوله‌های توپ و نی لبک‌های محلی و غریو شادی حاجیان، گرمی و زیبایی خاصی را به این انجمن داده بود.

پس از پایان این تشریفات، خـدیو به قصـد بازدیـد از شریف، عازم خیمه شریف گردیـد، در این هنگام شریف از بیرون سراپرده خویش وی را مورد استقبال گرم و شایانی

ص: ۳۳۱

که در خور مقام وی بود قرار داد و او را در صدر مجلس نشانید و خود در سمت چپ وی نشست. در این هنگام رؤسای دیوان خدیوی همراه جمع بسیاری از کارمندان ارتش مصر و نیز رجال پادشاهی، بدین سراپرده وارد شدند و به حضور شریف تبریک گفتند؛ در حالی که خدیو یک یک آنان را با نام به شریف معرفی می‌نمود. سپس با نوشیدن شربت، آن مجلس به پایان رسید و هر یک به استراحت گاه خویش مراجعت نمودند.

در این هنگام در حالی که دور خدیو از سوی رؤسا و بزرگان همراهش احاطه گردیده بود، به سوی خیمه جانشین والی به حرکت درآمدند.

والی در کمال احترام و تکریم از حضرتش استقبال نمود و پس از خوردن شیرینی و نوشیدن قهوه، خدیو به سوی سراپرده خویش مراجعت نمود.

خدیو مدتی را به استقبال از هیأت‌های دیدار کننده که غالباً از سوی شریف و یا برخی از اطرافیان او معرفی می‌گردیدند، گذرانید.

در بعد از ظهر آن روز، شریف همراه سرکار جانشین والی، به دیدار از اردوگاه محمل مصری رفتند و در آنجا آن چنان که زیبنده مقام و شأن آنان بود، در میان شلیک توپ‌ها و نواختن سلام شاهنشاهی از آنان، استقبال گردید. پس از نماز عصر، خدیو همراه شریف بر اسب‌های خویش سوار شدند و در کاروانی با شکوه به سوی رمی جمرات به حرکت درآمدن و پس از انجام رمی، همگی به جایگاه‌های خویش مراجعت نمودند.

آن شب خدیو به افتخار شریف و سی نفر از بزرگان قوم او، ضیافتی ترتیب داد. پس از نماز عشا، میهمانان در حالی که در پیشاپیش آنان شریف حضور داشت به سراپرده خدیو آمدند، وی با کمال احترام و خوشرویی از آنان استقبال نمود. در این هنگام، مردان تشریفات خدیوی، مشغول پذیرایی و خدمت در میان میهمانان بودند. پس از صرف شام سفره‌ها جمع گردید و همگی ساعتی از زمان را به بحث و گفتگو میان یکدیگر گذرانیدند و در پایان همگی در حالی که مراتب سپاس و تشکر خود را به حضور خدیو تقدیم می‌داشتند و از درگاه باری تعالی طول عمر او را طلب می‌کردند و خواهان ازدیاد امثال او در میان امرا و پادشاهان مسلمان می‌گردیدند مراسم را ترک گفتند. لازم به تذکر است که

ص: ۳۳۲

درهنگام برگزاری این‌ضیافت، نغمه‌هایی‌از موزیک ازسوی گروه موزیک پاسدار خدیوی نیز اجرا می‌گردید که همین نیز موجب شور و هیجان خاصی در میان حاضرین می‌گردید.

تصویر مسجد خیف در منا و خیمه‌های حاجیان

همچنین به وسیله گلوله‌های نور افشانی که در خارج از سراپرده خدیو به آسمان شلیک می‌گردید و هر لحظه فضا را به طور زیبایی نورانی می‌نمود، این حالت نیز بر شکوه و عظمت این ضیافت می‌افزود. در این حال هزاران تماشاگر از عرب‌ها، ایرانی‌ها، مغربی‌ها، مصری‌ها، سودانی‌ها، ترک‌ها جاوه‌ای‌ها، هندی‌ها و دیگران در این محل جمع گردیده بودند، این مراسم زیبا و بی‌نظیر را که حتی در منی و یا کشورهای خود ندیده بودند، نظاره کردند و هر از چند گاه، غریوی از شادی از سوی آنان در فضا پخش و شنیده می‌شد. برخی از آنان نیز که در سالیان قبل به حج آمده بودند ادعا می‌کردند که این چنین مراسم با شکوهی را به ویژه در منا، ندیده‌اند که همین امر خود موجب تعجب و شعف آنان می‌گردید! این مراسم تا پاسی از شب ادامه یافت و پس از آن، همگی با انجام مراسم

ص: ۳۳۳

دعا برای عزت و سربلندی اسلام و سردمداران آن، به پیشگاه پروردگار، آن محل را ترک نمودند.

خدیو روز ۱۳ ذی الحجه را نیز با دید و باز دید- همراه شریف و جانشین والی- از زایرین، حاجیان و دیگر بزرگان گذرانید و پس از نماز عصر، در کاروانی با شکوه راهی مکه گردید.

به طوری کلی می‌توان گفت: جایگاه و سراپرده خدیو در منا مکانی برای تحقیق و به نتیجه رسیدن آرزوها و سرچشمه خیرات به شمار می‌آمد، زیرا اقامتگاه ایشان در این چند روز، همواره مملو از زایرین و بازدیدکنندگان مختلف اعم از بزرگان و حاجیان از نژادهای مختلف بود.

کاروان‌های شریف

کاروان‌های شریف همواره در هنگام حرکت طبق نظام زیر عمل می‌نمایند: ابتدا گروهی اسب سوار و نیزه دار، سپس جماعتی از عرب‌های «بیشه» در حالی که سوار بر شترهای تیز رو هستند قرار می‌گرفتند. پشت سر آنان گروهی از مهتران قرار می‌گرفتند در حالی که تعدادی اسب عربی اصیل را به همراه خویش یدک می‌کشیدند و هر اسب دارای دو مهتر بود که یکی در سمت راست و دیگری در سمت چپ آن در حرکت بود. سپس در پشت سر اسب‌ها، قاطرها قرار می‌گرفتند، زین هر یک از این قاطرها با نخ‌های طلایی آذین گردیده بود. پس از گروه یاد شده، کالسکه‌ای حرکت می‌کرد که به وسیله دو اسب یدک کشیده می‌شد؛ در پشت سر کالسکه، به فاصله‌ای در حدود پنجاه متر محل قرار گرفتن شریف بود در حالی که سوار بر اسبی راهوار و خوش آهنگ نشسته بود؛ اطراف شریف را گروهی از خدم و حشم و دیگران مثلًا خزانه دارها، می‌گرفتند. در سمت چپ او کمی متمایل به عقب، شخصی اسب سوار قرار می‌گیرد و در حالی که چتری را روی سر شریف گرفته است حرکت می‌کند؛ این چتر بزرگ از ابریشم بافته شده است که تار و

ص: ۳۳۴

پود آن از نخ‌های زرین تشکیل شده و تمامی سطح بیرونی آن پوشیده از نگین‌های گران قیمت می‌باشد. این سایبان دارای ویژگی خاصی است، به طوری که همانند نیم کره‌ای منظم و به قطر یک متر و نیم می‌باشد؛ دسته چتر از سنگ سفید ساخته شده بود و ارتفاع آن، به اندازه‌ای بلند گردیده است که در دست حامل آن به هنگام حرکت، مستقر و ثابت می‌شود. هنگامی که شریف در سراپرده خویش قرار می‌گیرد این چتر به عنوان علامتی در مقابل خیمه او روی زمین گذاشته می‌شود با آن که خیمه شریف دارای پرده ویژه‌ای به رنگ سرخ می‌باشد، لیکن با وجود این چتر، از بر افراشتن آن پرده سرخ بر سراپرده‌اش وی را بی‌نیاز می‌کند.

کاروان شریف هنگام حرکت آن چنان منظم است که جمع فراوانی از بزرگان اشراف و سپس اعیان مکه، در حالی که سوار بر اسب‌ها یا الاغ‌های خویش می‌باشند به دنبال او در حرکت می‌باشند و همگی لباس رسمی با نشان‌های خاص خود را به تن می‌کنند.

در میان گروه‌های یاد شده، خدمتکاران و پیشکاران و غلامان نیز حرکت می‌کنند و پس از آنان، گروه موزیک نیز به حرکت درمی‌آید؛ این گروه شامل افرادی از موسیقی‌دان‌های عرب هستند که همگی سوار بر شترهای خویش می‌باشند، گروهی نقاره می‌زنند و گروهی دیگر در نی‌های خویش می‌دمند و آهنگ زیبایی را اجرا می‌کنند. گروه موزیک به وسیله عرب‌های «بیشه» احاطه گردیده است و آنان در حالی که سوار بر شترهای تیزپای خویش می‌باشند، سرودها و آهنگ‌های محلی شاد و حماسه‌ای را بر وزن نغمه‌های موزیک اجرا نموده، می‌خوانند.

این کاروان با چنین ترکیب و نظمی به حرکت درمی‌آمد و به سوی محلی که مورد نظر شریف بود حرکت می‌کرد.

نظام و ترتیب این کاروان‌ها، سنتی قدیمی بوده که در میان پادشاهان شرق رایج بوده است؛ به عنوان مثال خلیفه‌ای از عباسیان و یا فاطمیان و یا پادشاهان چرکسی و جز اینها بدین آهنگ نقل و انتقال می‌کرده‌اند، آن چنان که در کتاب مقریزی در این باب گزارشی آمده است.

ص: ۳۳۵

این چتر در نزد فاطمیـان سایبـان نامیـده می‌شـد که حامـل آن یکی از بزرگـان قوم بود و همواره دارای جایگـاه و مقام ویژه‌ای بوده است، که نام حامل سایبان از مقامی والا برخوردار بوده است و برخی نیز آن را حامل «قبه» می‌نامیده‌اند. این جانب در تاریخ سودان نوشته «شـقیر بک» در قسـمت سخن درباره دارفور خواندم، که: امیر آن «علی بن دینار» به هنگام جشن‌های رسمی با چنین کاروانی عزم حرکت می‌کند. اینک متن عبارت آن کتاب را تحت عنوان «کاروان سلطان» به نظر شما می‌رسانم:

«دو ساعت پیش از ظهر سـلطان بر اسب زین طلایی خود سوار شد و در پیشاپیش او سـربازان پیاده نظام که حامل اسلحه‌های آتشین بودنـد به حرکت درآمدنـد پس از او گروهی از خواجه‌هـا بودنـد در حـالی که سـوار بر اسب بودنـد. میـان او و خواجه‌هـا تعـدادی اسب‌های زین شده و زیبا قرار گرفته بود که به وسـیله مهترانی در یک صف واحد به حرکت درمی‌آمدند. در یک طرف سلطان نیز همواره شخصـی پیاده قرار می‌گیرد که به صورت متناوب حمل سایبان را به عهده داشت و آن چنان آن را حمل می‌نمود که سلطان و اسب او را زیر آن قرار می‌داد؛ این سایبـان از تار و پود طلایین بافته شـده بود که زمینه آن ابریشم رنگارنگ بود، به طوری که هر قسـمت از آن، به رنگی آذین گردیـده بـود. اطراف سایبـان دارای ریشه‌هـای آویزان از نـخ‌های زرین بود و دارای دسـته‌ای بلنـد از چوب مستحکمی بود که به وسیله پارچه‌های رنگینی پوشیده شد بود، به طوری که هر وجب از دسته سایبان به رنگی دیده می‌شد».

سفر حاجیان از مکه

اشاره

حاجیـان همواره پس از خـارج شـدن از عرفات و ورود به مکه، در انتظار صـدور فرمان حرکت از سوی شـریف بودنـد که غالباً این اجازه پس از یک هفته از مراجعت آنان به مکه صادر می‌گردید. منظور از تأخیر این اجازه از سوی شریف، رواج بیشتر داد و ستد و تجارت در این شهر می‌باشد. هنگامی که این فرمان صادر گردد هر شخص ابتدا به

ص: ۳۳۶

سوی «مدینه منوره» و یا به سوی دیار خود- در صورتی که قبل از حج از مدینه زیارت به عمل آورده باشد- رهسپار می گردد. بدین ترتیب افراد همراه کاروان خود ابتدا به سوی «جده» عزیمت می کنند و از آنجا به هر جایی که مایل باشند حرکت می‌نمایند. در هر صورت، در این ایام مکه در جنب و جوش خاصی به سر می‌برد، به طوری که کاروان‌های شتران و ساربانان بدون استراحت در حرکت‌اند و شتران مجهز به حمل مسافرین و اثاثیه می‌باشند و شبانه روز در میان راه‌های مکه در رفت و آمد هستند.

کجاوه‌هایی روی شتران قرار داده شده است که به وسیله بالش و روپوش‌های متنوعی، وسایل رفاه و راحتی مسافران را در راه‌ها به وجود می‌آورد؛ زیرا تنها در این موسم است که زندگی این اعراب به وسیله شتران خود که تنها سرمایه زندگی آنان به شمار می‌آیند رونق می‌یابد و شتر در زندگی اعراب این سرزمین به معنای حیات و زندگی آنان می‌باشد، زیرا از شیر و گوشت آن تغذیه می کنند و از پشم و پوست آن لباس می‌پوشند و از فضله و سرگین آنها به عنوان وسیله گرما استفاده می کنند و نیز برای آنان در این راه‌ها وسیع و پهناور مرکب و محملی مناسب به شمار می‌آید؛ این وضع را هیچ یک از حیوانات دیگر نمی‌تواند برای آنان این چنین به انجام رساند. زیرا شتر، کشتی آنان در بیابان‌ها است و دارای قدرت زاید الوصفی در مقابل سختی‌های زندگی صحرایی می‌باشد و به همین منظور خداوند این حیوان را با کوهانی بر پشت خلق نموده است تا این که بتواند تحمل بار فراوانی را به مدت طولانی داشته باشد و نیز سم او را به طوری پهن به شکل دایره و نرم خلق نموده، تا این که روی سنگ‌ها نلغزد و در شن فرو نرود.

شتر چندین روز را بدون آب سپری می کند (و برخی ادعا می کنند که این حیوان تا دو ماه بی‌آبی را تحمل می کند)، زیرا قدرت الهی درباره این حیوان، آن چنان است که برای او چهار معده برای هضم غذا قرار داده است! و در پس آن‌ها جایگاه وسیعی برای ذخیره کردن آب برای آن به وجود آورده است و هنگامی که این جایگاه ذخیره تهی گردد، به وسیله شیره‌ای که از روده‌ها و سایر غدد این حیوان که در اطراف روده قرار دارند، تا مقدار بیست لیتر به درون آن فرستاده می‌شود. همچنین با قدرت ویژه دیگری که در این

ص: ۳۳۷

حیوان قرار داده شده است. از شدت تشنگی و عطش خود می‌کاهد، بدین صورت که به وسیله فشار عضلات معده که یکی بر دیگری وارد می‌آورد غذای موجود در آن را، از معده به دهان برمی‌گرداند و نشخوار می‌کند. این عمل موجب تحریک غدد دهانی و زبانی می‌گردد و در نتیجه از خود ترشحاتی را خارج می‌نماید که موجب رفع عطش از حیوان می‌گردد. شتر همچنین مقاومت فوق العاده‌ای را در برابر گرسنگی از خود نشان می‌دهد، به طوری که روزهای متعددی را به وسیله تغذیه از روغن کوهان خود سپری می‌کند. این حیوان به علت داشتن این گونه مزایا، از زمان‌های دور در جنگ‌ها نیز مورد استفاده قرا می‌گرفته است که در این مورد از گروه‌های شتر سوار نظامی مصر، در حمله به سودان و تسخیر آن می‌توان نام برد که شتران در آن شأن به سزایی داشته‌اند.

غذای شتر در سرزمین حجاز شامل علف و یا هسته خرما و یا شیر می‌باشد و خودم مشاهده کردم که برخی از آنان این غذاها را با مخلوطی از خورش گوشت در اختیار آنان قرار می‌دهند. به من گفته شد: که عرب‌های سواحلی، ماهی خام را به عنوان غذا در اختیار این حیوان قرار می‌دهند. عرب‌ها می‌گویند: شتر ماده از تمام قسمت‌های بدن خود عرق می‌کند، در صورتی که شتر نر تنها در ناحیه پر مویی میان دو گوشش عرق می‌کند. بادیه نشینان عرب از عرق شتر خود، فتیله فندک خویش را پر می‌کنند و به محض برخورد جرقه با آن، آتش روشن می‌گردد.

شتران حجاز، معمولًا کوچک و ضعیف هستند و شترهایی که متعلق به قبایل «حرب» می‌باشند، آمادگی جسمانی خوبی را برای حمل دارند، اما شتران قبایل دیگر، به ویژه آنانی که دور از مکه و مدینه می‌باشند، این آمادگی جسمانی را کمتر داشته و سوار شدن بر آنها با سختی و مشقت فراوانی همراه می‌باشد به خصوص اگر روی آنان کجاوه‌ای قرار دهند. در شهرهای حجاز و به ویژه در مکه و مدینه به غیر از شتر، الاغ‌های حساوی (/ حصاویه) قوی وجود دارد که این چهار پایان از منطقه‌ای به نام «حسا» در شرق سرزمین عرب، بدین نقاط آورده می‌شدند. این الاغ‌ها علاوه بر سرعتی که در مسیر دارند می‌توانند سه یا چهار روز را بدون استراحت و وقفه به حرکت ادامه دهند.

این چهار پایان قدرت حرکت روزانه آنان به حدود یک صد کیلومتر می‌رسد، بدون

ص: ۳۳۸

آن که آثار خستگی زیادی به آنها نمایان گردد. الاغ‌های حساوی غالباً دارای مصونیت پوستی- نسبت به بیماری جذام- هستند.
همچنین علاوه بر این چهار پایان، قاطرهای قوی هیکلی نیز وجود دارند که غالباً آنها را از سرزمین شام و یا ایران به این قسمت می‌آورند. در این شهرها اسب کمتر یافت می‌شود و معمولًا این نوع چهار پا، در طی کردن این گونه راه‌ها نیز تحمل مشقت و سختی فراوانی می‌کند و لازم به تذکر است که این گونه اسبان پر طاقت در اینجا وجود ندارند زیرا اسباب موجود نوع خوب و عالی نیستند و اسب‌های خوب این منطقه، بیشتر در سمت نجد یافت می‌شوند که معمولًا به بهای گزافی به فروش می‌رسند.
با تمام این خصوصیات، هم اکنون اسب اصیل در نجد نیز بسیار کمیاب است، زیرا انگلیسی‌های ساکن هند، همه ساله تعداد فراوانی از اسبان این ناحیه را می‌خرند و غالباً از آنها در مسابقات اسب دوانی استفاده می‌نمایند و آنها را با اسبان منطقه خود در می‌آمیزند و از نسل جدید آنان نژادی قوی و اصیل به وجود می‌آورند.

راه مدینه

کاروان حاجیان از مکه به مدینه منوره، همواره بر حسب تبعیت مقدم و ساربانان شتران یکی از راه‌های چهار گانه آن جا را انتخاب می‌کنند؛ این راه‌ها عبارتند از: راه سلطانی، فرعی، غایر و شرقی.

راه سلطانی

بهترین راه از نظر مسیر و فراوانی آب همین راه است. کاروانی که از مکه به سوی راه سلطانی خارج گردد، در آغاز از «باب العمره» خارج می‌شود و به سوی شمال غربی به راه می‌افتد، در میان راه از ایستگاه‌های زیر عبور می‌کند:
ایستگاه وادی فاطمه- در این دشت آب گوارایی وجود دارد که در نتیجه سیل‌هایی است که از کوه‌های طایف سرازیر می‌گردد و مشروب می‌گردد؛ در این وادی باغ‌های فراوانی دیده می‌شود. در این دشت عرب‌های اشراف از دو خاندان «حسین» و «غالب»

ص: ۳۳۹

زندگی می‌کنند که این افراد دو خانواده در فاصله میان این منطقه و مکه تا نزدیکی‌های دریاچه «بنولحیان» پراکنده‌اند.

ایستگاه عسفان- این قسمت دارای مقدار کمی آب می‌باشد و در میان راه گردنه‌ای قرار دارد که به علت باریکی آن، شتران از آن جا به صورت یکی یکی عبور می‌کنند.

عرب‌های بشور (بِشر) و «حمران» در این منطقه زندگی می‌کنند.

ایستگاه خلیص- چاه «تفله» در این محل قرار دارد که دارای آبی شور بوده و قبایل زبیده در آن زندگی می‌کنند. در نزدیکی آن سرزمین حاصل خیزی وجود دارد که دارای آب‌های جاری، باغ‌ها و نخلستان‌های فراوانی است.

ایستگاه قدیمه- (قضیمه) دهکده‌ای است که در کنار دریا واقع شده است و خانه‌های آن به صورت کلبه‌های کوچکی از خشت می‌باشد و آب آن به وسیله حفره‌هایی که آب باران در آن ذخیره می‌گردد، به دست می‌آید. ساکنین آن از زبیده هستند که غالباً به شغل ماهی‌گیری در دریا مشغول می‌باشند. از این نقطه به بعد، راه به سوی شمال منحرف می‌گردد.

ایستگاه رابغ- دهکده‌ای در کنار دریای سرخ است که پادگانی در آن وجود دارد و چند سرباز عثمانی هم درون آن مستقر می‌باشند.

آب این محل از حفره‌ها و چاه‌ها تأمین می‌گردد و ساکنین آن از «زبیده» می‌باشند.

بعضی از کشتی‌های کوچک، به کنار آب‌های این منطقه می‌آیند و از ساکنین آن صدف و جز اینها، خریداری می‌کنند و در عوض سیگار و تنباکو را به مقدار فراوان به صورت مخفیانه بدان جا وارد می‌کنند و اشیاء ممنوعه دیگری چون اسلحه و فشنگ را نیز از این راه وارد می‌کنند. قیمت این گونه وسایل در اینجا بسیار ارزان می‌باشد.

ایستگاه مستوره- این محل دارای آب گوارایی می‌باشد. این نقطه به سوی بدر و الصفراء راه دارد که بدان ملف گویند؛ در این راه قبایل «صبح» در بدر و «احامده» در صفرا زندگی می‌کنند.

ایستگاه بئر الشیخ- در اینجا قبایل «صبح» زندگی می‌کنند و در طول این ساحل هنگام شستشوی دست‌ها با صابون به دلیل آب آن کف نمی‌کند.

ص: ۳۴۰

ایستگاه دیار بنی حصانی- که دارای آبی گوارا می‌باشد و قبایل «صبح» و «حوازم» در آن جا زندگی می‌کنند.

ایستگاه حمرا- دهکده‌ای است که در آن جا رودی با آب گوارا جریان دارد. این منطقه دارای باغ‌ها و نخلستان‌های فراوانی است که پرتقال، لیمو، موز و حناء بسیار در آن جا وجود دارد. همچنین سبزیجات فراوان، خیار چنبر، هندوانه و جز اینها در این منطقه کاشته می‌شود. در این محل قبایل «حوازم» سکونت دارند و از این مکان دو راه به سوی شمال شرقی منشعب می‌شود.

ایستگاه جدیدهٔ- دهکده‌ای است که دارای آب گوارایی می‌باشد و آرامگاه عبدالرحیم برعی مصری (۱) در آن جا قرار دارد. در این منطقه قبایل «حوازم» و «احامده» زندگی می‌کنند و پس از این مکان، راه کمی به سوی شرق متمایل می‌گردد.

ایستگاه بئرعباس- در این‌منطقه گروهی‌ازقبایل «حوازم»، «صبح» و «احامده» زندگی می‌کنند وآب در اینجا کمیاب است. از این نقطه به بعد راه به سوی شرق متمایل می‌گردد.

ایستگاه بئر درویش- در این محل قبایل «احامده» و «رِحَله» (به کسر راء و فتح حاء) زندگی می‌کنند.

ایستگاه آبار علی- در این منطقه قبایل «عوف» و «عمرو» زندگی می‌کنند و اینجا دارای آب گوارایی می‌باشد. این ایستگاه در فاصله پنج کیلومتری از مدینه منوره قرار دارد و در این نقطه کاروان‌ها کجاوه‌ها و محمل‌های قرار داده شده بر روی شتران را از بیم پرداخت مالیات رها می‌کنند، زیرا هر کس که با محمل و یا کجاوه به مدینه وارد شود می‌باید مالیات را از جیب خود پرداخت نماید.

راه فرعی

این راه از «رابغ» آغاز گردیده و به سوی شمال شرقی ادامه پیدا می‌کند در این راه از

۱- وی یکی از شعرای مصری است و دیوان اشعاری دارد که تمامی آن ابیات در مدح حضرت رسول‌سروده شده است؛ گفته می‌شود که نامبرده به هنگام سفر به مدینه، در این مکان بیمار گردیده و وفات کرده است.

ص: ۳۴۱

ایستگاه‌های زیر عبور می گردد:

ایستگاه وادی حرشان.

ایستگاه نقر الفار- این مکان دارای راه باریکی است، به طوری که شتران یکی یکی از آن عبور می کننـد و قبیله «بنی سالم» در این منطقه زندگی می کنند.

ایستگاه بئر رضوان- این محل دارای آب گوارایی می‌باشد.

ایستگاه «ابوضباع» یا «ام ضباع»- این محل دارای آب شیرینی می‌باشد و قبیله «بنی عوف» در اینجا زندگی می کنند.

ایستگاه ریاض یا وادی ریاض- این محل دارای آب گوارایی می‌باشد که درختان فراوانی نیز در آن جا دیده می‌شود. در این منطقه قبیله «بنی عمرو» سکنی گزیده‌اند.

ایستگاه غدیر- که در آن آب جریان دارد.

ایستگاه وادی معظم- که آب شیرینی در آن جا وجود دارد.

ایستگاه بئر ماشی- که آب شیرینی دارد و قبیله «عوف» در آن جا زندگی می کنند.

ایستگاه آبار علی.

ایستگاه مدینه منوره.

راه غایر

این راه از «رابغ» یا «مستوره» آغاز می گردد و از کنار کوه «غایر» در شمال می گذرد که کوتاه‌ترین مسافت را در بین راه‌ها دارد. هنگـامی که مسـافر به «غـایر» می‌رسـد بایـد از گردنه‌ای بلنـد بالاـ رود، بنـابراین بر پرتگاه عمیقی مسـلط می گردد؛ این راه آن چنان باریک و تنگ است که حتی چهار پایان ناگزیرنـد تا یکی یکی از آن جا عبور کنند و به همین جهت بسـیار راهی پر خطر است، به ویژه برای افرادی که بر چهـار پایـان سوار می‌باشـند. لیکن بـا تمـام این احوال، چهار پایان به علت عادت‌شان، به راحتی در آن گام برمی‌دارند و مسیر را طی می‌نمایند با این حال، زمان طی مسافت به هنگام بالا رفتن از گردنه یاد شده، کمتر از شش ساعت صورت نمی گیرد. در

ص: ۳۴۲

منطقه «غایر» و پستی‌های آن (۱)، قبایل «لهبه» و «مسروح» زندگی می‌کنند که این دو قبیله از اشرار عرب به شمار می‌آیند و همواره حاجیان از اذیت آنان در امان نمی‌باشند. نام این راه را «راه مدنی» نیز می‌گویند، زیرا ساکنین مدینه به هنگام شرکت در مراسم حج، به علت کوتاهی راه، این مسیر را انتخاب می‌کنند.

مدنی‌ها هنگام موسم حج بر شتران تیز پای و یا الاغ‌ها و اسبان خویش سوار می‌شوند و از این راه به صورت کاروان کاروان، به حرکت درمی‌آیند. این کاروان‌ها در میان این راه دارای خانه‌ها و کاروان‌سراهایی هستند که آب نیز در آن وجود دارد؛ آنان بدون شتاب و با آرامش خاطر در این خانه‌ها اطراق می‌کنند و پس از خوردن غذا و ادای نماز و استراحت مختصر، مجدداً به مسیر خود به سوی مکه ادامه می‌دهند. بسیاری از حاجیان قوی هیکل که بار و بنه مختصری را به همراه داشتند- به ویژه مصریان- با این کاروان‌ها به راه می‌افتادند و فاصله میان مدینه و مکه را با آنان طی می‌نمودند. همچنین بالعکس از مکه به مدینه نیز این گروه از افراد مذکور بلافاصله پس از ایام تشریق حرکت می‌کردند و در مدینه به انتظار ورود کاروان‌ها می‌نشستند و با آنان به سوی «ینبع» حرکت می‌کردند.

هر یک از محله‌های مدینه دارای کاروانی بود که ریاست کاروان را بزرگ آن محله به عهده داشت که به آن «رکب» می‌گفتند؛ مثلًا می‌گفتند: «رکب» فلان به مکه رسید و یا در فلان روز رکب از آن جا حرکت کرد (۲).

همچنین در مورد کاروان‌های زیارتی مردم مکه به مدینه نیز این اصطلاح متداول بود. این کاروان‌ها برای زیارت از مدینه، معمولًا در نزدیکی‌های ماه رجب به راه می‌افتاد.

راه شرقی

این راه که از طرف «باب معلی» از مکه خارج می‌شود، در آغاز به سوی «بیاضیه» و سپس از راه شمال منا ادامه می‌یابد و از آنجا متوجه شرق می‌گردد. کسی که از این مسیر

۱- بیشتر قبایل موجود در این راه‌ها، سه تیره هستند و از قبیله «حرب» می‌باشند.

۲- در اصطلاح امروزی به جای رکب از لفظ کاروان استفاده می‌شود. «مترجم»

ص: ۳۴۳

بگذرد در این راه از ایستگاه‌های مختلفی عبور می‌نماید که عبارتند از:

۱- ایستگاه بئر بارود که دارای آب گوارایی می‌باشد.

۲- ایستگاه وادی لیمون؛ در این دشت درختان لیمو ترش، نارنج و لیمو شیرین فراوان وجود دارد همچنین در آن مکان هندوانه و سبزی‌جات نیز کاشته می‌شود. این دشت دارای آب روانی می‌باشد که از کوه‌های «هدی» سرازیر گشته وارد مجرایی ساخته شده به سوی باغ‌ها و کشتزارها، روان می‌گردد؛ راه نیز پس از این مکان به سوی شمال منحرف می‌گردد.

۳- ایستگاه حفایر یا (ضریبه)؛ در این مکان نیز آب فراوانی یافت می‌شود که بسیار گوارا می‌باشد و در سطح زمین جاری است.

۴- ایستگاه برکه سمره، که در طول تابستان هیچ گونه آبی در آن مکان یافت نمی‌شود.

۵- ایستگاه برکۀ مِسْلَح یا (حارۀ)؛ آب این محل دارای املاح است لیکن با همین وجود گوارا می‌باشد و باغ‌ها و کشتزارهای فراوانی در آن دیده می‌شود.

۶- ایستگاه حبیط یا (ضیعۀ).

۷- ایستگاه سفینه یا صفینه؛ در این محل نخلستان‌های فراوانی با چاه‌های آب شیرین وجود دارد.

۸- ایستگاه السّوَیْرجِیّه یا سویرقیه که دهکده‌ای است و سادات بنی حسین در آنجا زندگی می‌کنند و چاه‌ها و مزارع فراوانی نیز در آنجا وجود دارد.

۹- ایستگاه حجریه، که منطقه‌ای است بی‌آب ولی در فاصله یک ربع ساعتی از آن جا آب وجود دارد.

۱۰- ایستگاه غرابه یا «غراب» که در آن جا و در عمق یک ذراع یا دو ذراع از سطح زمین، آب فراوانی یافت می‌شود.

۱۱- ایستگاه غدیر یا «حنک» که برخی آن را «حنق» نیز نوشته‌اند. در این مکان برکه‌ای قرار دارد که به وسیله آب باران پر می‌شود.

۱۲- ایستگاه آرامگاه حضرت حمزه.

ص: ۳۴۴

و سرانجام مدینه منوره است.

اعرابی که در این مسیر زندگی می‌کنند از قبیله‌های «زیود» (۱)، «لّهبه» (۲)، «عُتَیبیه»، «مطیر» (۳) و رّحلَه» (۴) هستند که از نظر فرهنگی بسیار عقب مانده می‌باشند.

نظام کاروان‌ها

پیش از این گفتیم که: «حاجیان تنها به وسیله کاروان‌ها و قافله‌ها از مکه به سوی مدینه به حرکت درمی‌آیند». ساربانان این کاروان‌ها، همواره از اهالی حوالی آن راهی هستند که در آن حرکت می‌کنند. غالباً تمامی شتران کاروان متعلق به یک شخص می‌باشد که این وضعیت برای حاجیان مناسب‌تر و بهتر است. اما اگر شتران کاروان متعلق به دو نفر یا بیشتر باشند، معمولًا گرفتاری و سختی آن، برای حاجیان بیشتر است. در هر صورت هر حاجی موظف است که بار و بنه‌اش را مختصر نماید و نظارت بر حمل آن را نیز به عهده داشته باشد. هنگامی که بارگیری کاروان به پایان می‌رسد، ساربانان شترها را ردیف می‌کنند که گاه به صورت یکی یکی و پشت سر هم و گاه به حالت دوتایی، به

۱- زیود گروهی از شیعیان هستند که منسوب به زید بن علی بن زین العابدین می‌باشند و در میان آنان سنتی‌غلط رواج دارد که هیچ گاه مردان خود را ختنه نمی‌کنند بلکه پوست آلت آن‌ها را طی مراسمی می‌کنند! این سنت آن چنان وحشتناک است که افراد زیادی در نتیجه این کار غلط مرده‌اند! و همواره مورد تمسخر اطفال و کودکان مکه نیز می‌باشند.

۲- این قبیله به عهد شکنی و خیانت معروف می‌باشند.

۳- این دو قبیله، از نظر قدرت از بزرگترین قبایل عرب به شمار می‌آیند و دارای جمعیت فراوانی هستند که همگی از شجاعت و قدرت بدنی خاصی بهره‌مند بودند. بیشتر این افراد تنها لنگی به کمر خویش می‌بستند و زنان آنان نیز از شجاعت خاصی برخوردار می‌باشند. گفته می‌شود: زنان «عتیبیه» و «مطریه» آن چنان قدرتی دارند که به هنگام فرار اسب دم او را می‌گیرند و با فشار دادن آن از پشت بر آن سوار می‌شوند! و همچنین در مورد فرار شتر نیز این کار را انجام می‌دهند.

۴- عرب «رحله»، همچنان که از نامشان پیدا است، هیچ گاه در یک منطقه ساکن نمی‌شوند و همواره به دنبال علف و آذوقه برای احشام خویش از مکانی به مکان دیگر کوچ می‌نمایند.

ص: ۳۴۵

صورتی که شتری در جوار شتر دیگر قرار گیرد منظم می گردند و کاروان را به حرکت درمی‌آورند و معمولًا در پیشاپیش این کاروان، بزرگ‌ترین شخصیت کاروان (از حیث قبیله و یا شخصیت اجتماعی) قرار می گیرد. شترهای هر ساربان هم در پشت سر او به صورت ردیفی به دنبال هم حرکت می کنند. این نظم و ترتیب خاص در هیأت کاروان، بدان جهت است که همواره از شترها و بارهای خویش محافظت نمایند و از بیم حمله کنندگان در امان بمانند. استفاده افراد از شترهای کاروان، به دو گونه انجام می‌پذیرد: اول شترهای کجاوه دار که هر کدام دو نفر را به همراه وسایل زیر انداز و احتیاجات روزانه حمل می کند. دوم شترهای حمل بار است که بدان «عصم» نیز گویند؛ این شتران، بار و اثاثیه حاجیان را حمل می کنند و در صورتی که اثاثیه حمل آن کم باشد، یک یا دو نفر نیز روی بارها سوار می گردند.

کرایه هر شتر باری ثلث کرایه شترهای کجاوه دار است که معمولًا این گونه شترها را از نژاد قوی و متین انتخاب می کنند که بتواند کجاوه و افراد را نیز روی خود به راحتی حمل نماید. قیمت این هزینه‌ها دارای رابطه و قانون خاصی نیست، بلکه مقدار آن همه ساله از سوی شریف و با توافقی که میان او و والی انجام می‌پذیرد، تعیین می گردد.

مقدار هزینه کرایه هر شتر، همواره به خواسته و شفقت شریف نسبت به میهمانان خدا بستگی دارد که پس از تعیین وی، به وسیله منادیانی در بازار ندا داده می‌شود.

به همین مناسبت هزینه‌های یاد شده همانند ترمومتر، نسبت به طمع والیان مکه، بالا و پایین می‌رود. هزینه کرایه هر شتر کجاوه‌دار در سال ۱۳۲۸ هجری، شش لیره عثمانی بود که حاجیان را از مکه به مدینه و سپس به ینبع می‌رساند. اما پیش از دستور، میزان همین کرایه ۵/ ۱۳ جنیه مصری بود.

این کرایه‌ها در مکه همواره به وسیله مطوف از هر حاجی دریافت می گردید. البته علاوه بر این مبلغ، ساربان نیز در بین راه به بهانه دستمزد کم، مجدداً از هر حاجی طلب مبلغ دیگری را می‌نمود.

لیکن در صورتی که حاکمان سرزمین‌های عرب از نیکان می‌بودند و همواره چشم طمع به اموال مردم ندوخته بودند، ساربانان نیز از آنان پیروی می کردند و این چنین

ص: ۳۴۶

آزارهایی را به حاجیان نمی‌رساندند؛ زیرا طبق مثل معروف «مردم همواره بر دین پادشاهان خویش می‌باشند». مطوف‌ها هم پس از آن که با ساربان قرار داد می‌بستند- به عنوان محافظت از آنان- با کاروان به سوی مدینه به راه می‌افتادند.

بسیار اتفاق می‌افتد که خود ساربانان با حاجیان، درباره شتران قرار داد می‌بندند و هزینه آن را هم از آنان دریافت می‌دارند و به آنان گوشزد می‌کنند که شترهایشان را در خارج از شهر نگهداری کنند و نیز از آنان درخواست می‌نمایند که برای گریز از پرداخت مالیات (/ قوشان) (۱) خودشان هم در خارج شهر اقامت گزینند. دولت همواره از شترانی که از مکه به سوی جده یا مدینه یا ینبع می‌روند مالیات دریافت می‌گردد. این مالیات دارای نرخ معینی نیست، بلکه همواره به طمع دست‌اندرکاران آن بستگی دارد؛ با این که پیش از دستور مبلغ مالیات به دو ریال و بیشتر از آن می‌رسد، اما از این مبلغ تنها شش قروش عثمانی به خزانه حکومت واریز می‌گردد. حاجیان درمانده با این که مالیات هم می‌پرداختند اما هنگامی که از مکه خارج می‌گردیدند، با شترانی ضعیف و ناتوان روبرو می‌شدند که مجبور به استفاده از آنان نیز بودند و در نتیجه رنج و مشقت فراوانی را در راه متحمل می‌شدند و حتی بسیار از آنان شتران را در میان راه ترک می‌کردند و با پای پیاده مقدار یا تمام مسافت راه را می‌پیمودند.

معمولًا این کاروان‌ها همواره پس از اولین ایستگاه در میان اعضای خویش نظم را برقرار می‌کردند و تا پایان راه نیز از آن نظم پیروی می‌کردند.

ساربانان غالباً افرادی نحیف و لاغرند که ساق پاهای بسیار نازک دارند و کوتاه قد می‌باشند، به طوری که در جسم آنان حتی یک ماهیچه و عضله برجسته به چشم نمی‌خورد؛ اما استخوان‌های این افراد همانند آهن بسیار سخت و پر صلابت است و برای غلبه بر دشمن آن چنان قدرتی دارند که هیچکس به گرد پای آنان نمی‌رسد. یکی از این ساربانان را هنگام فرار شتری مشاهده کردم که چابک به دنبال شتر می‌دوید، و خود را به دم او آویزان کرد و پس از مهار کردن، زمام او را به دست گرفت.

۱- قوشان کلمه ترکی است که به معنای مالیات می‌باشد.

ص: ۳۴۷

لباس ساربانان را غالباً پیراهن بلندی تشکیل می‌دهد که به وسیله کمربندی از چرم در میانه کمر بسته شده است و معمولًا دشنه‌ای بلند یا شمشیر کوچکی بر آن آویزان نموده‌اند. هر یک از آنان چوبدستی کلفت و کوتاه در دست خویش دارند که به آن «مطرقه» گویند. بر سر هر یک از آنان پارچه‌ای (کوفیه) وجود دارد که به شکل‌های مختلفی آن را روی سر خود می‌پیچند. برخی از اعراب شروق و یمن، غیر از این پارچه، از کلاهی استفاده می‌کنند که به وسیله برگ درخت خرما بافته شده است و بدان «ظله» می‌گویند.

برخی از ساربانان، برای فرار از حرارت زمین و ریگ‌های داغ آن، کفشی را به پا می‌کنند که نعال نام دارد. اما نسبت به نظافت و پاکیزگی لباس‌های آنان نمی‌توانم برای شما مطلبی را عنوان نمایم مگر آن که تنها به این مطلب اشاره کنم که آنان هنگامی که لباسی را به تن می‌کشند هیچ گاه آن را خارج نمی‌سازند! تا این که آن لباس خود از تن آنها خارج شود! و این خروج لباس زمانی اتفاق می‌افتد که مدتی طولانی از عمر آن بگذرد و تار و پود آن از هم بپاشد. جالب است بدانید که خوش گذرانان این ساربان‌ها سالی یک بار و آن هم به هنگام موسم حج، لباس خویش را تعویض می‌نمایند. برخی از آنان نیز به هنگام زمستان از عبایی پشمی استفاده می‌کنند و آن را بر دوش می‌اندازند تا از سرمای زمستان در امان باشند.

این گونه عباها را «مِشْلح» می‌نامند. رنگ لباس اعراب همواره به رنگ کوه‌ها و یا شن‌های بیابان می‌باشد، بدین ترتیب بیشتر آنان را در لباسی با رنگ زرد تند و یا سرخ مشاهده می‌کنید. شاید هم انتخاب این رنگ‌ها به این علت باشد که به راحتی در بیابان دیده نشوند و شاید هم بتوان گفت: به علت سیاست پیمان شکنی و خیانت ممکن است این رنگ‌ها را انتخاب کرده باشند تا از دید افراد در امان باشند.

برخی بزرگان حاجیان، گاه عبایی از «جوخ» سرخ در اختیار ساربانان همراه خویش قرار می‌دهند که این کار موجب شادمانی و خوشحالی فراوان آنان می‌گردد، به طوری که آن ساربانان در میان فامیل و بستگان خود نسبت به داشتن چنین عبایی تفاخر می‌نمایند.

پس از دور شدن از مکه همواره سختگیری ساربانان نسبت به حاجیان آغاز می‌شود

ص: ۳۴۸

که حتی سبک گفتارشان با مردم تغییر می کند و به صورتی خشک و خشن درمی آید و هر لحظه در انتظار پول یا مواد خوراکی یا پوشاکی از جانب مسافر این کاروان خویش می‌باشند؛ دلیل بر این مطلب این است که به صورت متناوب صدای آنان در مقابل عطای حاجیان که کلماتی از قبیل هلله، شکر و جز اینها است و به صورت بلند بیان می‌شود شنیده می‌شود.

در طول راه، تعداد فراوانی از حاجیان تکرو را در حالی که به همراه کودکان خود در حرکت هستند، می توانید ببینید مادران بسیاری که کودکان خردسال خود را در کیسه‌ای متصل به کمرشان بسته‌اند، به طوری که فقط سر کودک دیده می‌شود در این جا به چشم می‌خورند، این گروه اثاثیه خویش را بر سر می‌نهند و در دستانشان سینی شبیه به کشکولی را دارند که غذای خود را در آن نهاده‌اند. این گروه معمولًا مردمی آرام و مؤدب هستند و با این که خواهان کمک از کاروانیان هستند. ولی با ادب و احترام تقاضای خود را مطرح می کنند.

این جانب ندیدم که به استثنای آب، چیز دیگری باشد که از کاروانیان تقاضا کنند، برای این افراد مشکل بود، به ویژه در ایام تابستان، که به علت گرما، آب در ظرف‌ها تبخیر می‌شود و سپس خشک می گردد، آن را حمل نمایند.

هنگامی که کاروان از نزدیک خانه‌های برخی قبایل عرب می گذشت، بسیاری از آنان بیرون می آمدند و فریاد می‌زدند، هندوانه، هندوانه و یا برخی دیگر نان، نان یا خرما یا تربچه و جز اینها. هنگامی که کسی به آنان نزدیک شد، گروهی از فرزندان شرور آنان دور آن شخص جمع می گشتند و در حالی که دست گدایی سوی آن شخص دراز می کردند، جملاتی از این قبیل را پشت سر هم تکرار می کردند: «یا حاج سلامات»، «یا فندی سلامات»، «یا بویا سلامات»، «ان شاء اللّه سلامات»، «ان شاء اللّه عرفات»، «ان شاء اللّه برکات» و نیز برخی دیگر از آنان کلمات «حج حجیج بیت اللّه»، «و الکعبه و رسول اللّه» و جز اینها را سر می‌دادند و با این کلمات از حاجیان تکدی می کردند.

به طور کلی می‌توان گفت: ساربانان افرادی نمک نشناس هستند، زیرا کرم و بخشش و نیکی‌های حاجیان در میان انگشتان دست آنان گم می‌شود و به فراموشی

ص: ۳۴۹

سپرده می‌شود به طوری که یک لحظه پس از محبت‌های فراوان، هنگام بردن دست نیاز به سوی آنان، همچون شخص غریبه و ناشناسی با حاجیان برخورد می‌نمایند که این حالت دور از لطف و کرم و طبع مشهور عرب به شمار می‌آید.

این اعراب دارای نغمه‌ها و سرودهای خاص خودشان هستند که غالباً در طول مسیر، گاه با هم و گاه به تنهایی آنها را زیر لب ترنم می‌نمایند.

ساربانان در تعرض به حاجیان و اموال آنان، مهارت خاصی دارند و گاه در موقعیت‌های خاصی حتی از کشتن مسافر خود هم دریغ ندارند؛ این خشونت زمانی به اوج خود می‌رسد که مسافر با ساربان همکاری نکند و به قول معروف «سر کیسه را شل نکند»، آن زمان است که این اعراب از هر گونه آزار و اذیتی نسبت به حاجی خودداری و گاه در لباس دزدان به مسافر کاروان خویش حمله می‌کنند و اثاثیه و پول‌های او را به یغما می‌برند.

به طور کلی می‌توان گفت: در این راه، هر حاجی خودش باید نگهدار اثاثیه و اموال خویش باشد و تا آنجایی که ممکن است با ساربان کنار آمده درخواست‌های او را عملی سازد.

کاروان در برخی ایستگاه‌ها اطراق می‌کند و خود حاجیان با کمک یکدیگر، اثاثیه‌ها را از روی شتران پایین می‌آورند و پس از نصب خیمه، در کنار هم جمع می‌گردند. این لحظات، بهترین زمانی است که ساربانان و اعراب هم دست با آنان، به این حاجیان خسته شبیخون می‌زنند و اثاثیه و اموال آنان را می‌دزدند. غالباً حاجیان به ساربانان غذا می‌دهند تا آنان به استراحت بپردازند و مسافرین خودشان پاسداری از دوستان و اموال آنان را به نوبت به عهده می‌گیرند و گاه از بیم اعراب و راهزنان، حتی قضای حاجت را نیز به سختی انجام می‌دهند و از ترس، در همان کنار خیمه‌ها رفع قضای حاجت می‌نمایند؛ زیرا ممکن است با دور شدن آنان از خیمه، گرفتار یکی از راهزنان شوند و با چوبدستی‌های خشک و قوی که غالباً آنان در دست دارند با یک ضربه بر سر حاجی، او را بکشند و یا مجنون نمایند.

معمولًا راهزن لباس‌های حاجی را از تن او درمی‌آورد و یا تنها به بردن کیسه

ص: ۳۵۰

کمرش اکتفا می کند. پس از مدتی در نتیجه غربت حاجی مفقود شده، همسفران به دنبال او می‌چرخند که گاه با جسم بی‌جان او برخورد می‌نمایند؛ آنها در این حال با خاك وی را می‌پوشانند و او را رها می‌سازند و پس از یافتن وی به صورت زنده یا با شخص فاقد شعوری مواجه می گردند که در این حال او را همراه می‌برند و نیازهای آن بیچاره را تا مقصد برآورده می‌سازند. در پایان توصیف احوال اینان می‌توان گفت: کمتر کسی از ضربه‌های چوبدستی این راهزنان، جان سالم به در می‌برد!

با این وضع، همواره حاجیان را در حالی می‌بینیم که به صورت دسته جمعی کاری را انجام می‌دهند، با هم حرکت می کنند، با هم غذا می‌خورند و با هم برای رفع قضای حاجت به سویی می‌روند و ...

چه بسیار ساربانانی هستند که به هنگام حرکت کاروان، بند کجاوه را پاره می کنند و مسافر و اثاثیه او را از روی شتر بر زمین می‌اندازند و یا گاه به بهانه رسیدگی به اثاثیه و جا به جا کردن آن، شتر را از کاروان جدا می‌سازند و در این هنگام اثاثیه او را به یغما می‌برند.

و گاه از جان این حاجی مفلوك نیز نمی گذرند و به خاطر ریالی پول ناچیز او را به قتل می‌رسانند و سپس خودشان با شتر از صحنه می گریزند.

گاهی هم به هنگام عبور از برخی مناطق، از سوی عده‌ای از قبایل، مورد هجوم قرار می گیرند؛ در این حال در صورتی که حاجیان تسلیم آنان نشوند و خواسته آنان را عملی نسازند، جان خود را نیز بر سر آن از دست می‌دهند و یا این که در این هنگام مُقوّم و ساربانان با توافق ظاهری که با گروه هجوم کننده به عمل می‌آورند، با پرداخت مقداری پول، از آن مکان جان سالم به در می‌برند.

به طور کلی می‌توان گفت: «همراهان کاروان هیچ گونه مصونیتی ندارند» و همانند پرنده‌ای ضعیف هستند که در دست کودکی باشد، اینان هم در میان دستان «مقوم» کاروان و مطوفین قرار گرفته‌اند و از هر سو سخت‌ترین شکنجه‌ها و سختی‌ها را بر خود هموار می‌سازند، در حالی که در آن بیابان وسیع و تاریك هیچ چاره‌ای ندارند.

بنابراین حاجیان در این گونه سفرها، می‌بایست همواره خود ناظر و حافظ بر اثاثیه خویش باشند و بدآنان پیشنهاد می کنم که پیش از حرکت، از میان خود رئیسی انتخاب

ص: ۳۵۱

کننـد که او در طول راه، به نظم و ترتیب کارهـا رسیدگی کنـد و برنـامه کشیک و شب زنـده داری را نیز از میـان حاجیان انتخاب نمایـد و به طور کلی خودشان به صورتی مستقل به کارها رسیدگی نمایند. زیرا به نظر من، بهتر از آن است که کارهای خویش را به مقوم یا مطوف واگذار نمایند.

در اینجـا لازم به ذکر است تـا این مطلب را بیـان کنم که در صورتی که حکومت حجـاز سربازانی را از میـان ارتش خود به عنوان کشیک ناظر بر حرکت و اعمال کاروان‌ها قرار می‌داد می‌توانست مقـداری از این نابسامانی‌ها را از میان بردارد و در پایان مصونیتی را برای این حاجیان بیت اللّه فراهم سازد.

در هنگـامی که مشغول به نوشتن این جملات می‌باشم، شنیدم که حکومت حجاز در پی فراهم کردن راه آهن میان مکه و جـده است که در صورت تحقق پـذیرفتن آن، آسایش و رفاه مسافرین حرمین شریفین به سبب آن وسیله نقلیه تامین خواهـد گشت. در اینجـا از حکومت حجـاز تقاضـا دارم که این راه آهن را هماننـد راه آهن میـان شام و مـدینه با امکانات انـدک نسازنـد تا این که از برخورد قطارها با هم جلوگیری شود؛ از درگاه خداوند باری تعالی موفقیت آنان را خواستاریم.

سفر خدیو از مکه به سوی «وجه»

خـدیو تا روز ۱۴ ذی الحجه در مکه اقـامت نمود و در این زمـان همچنان به استقبال از بازدیدکننـدگان و رسیدگی به نیازمنـدان و تنگدستان مشغول بود؛ این گونه کارها گاه به وسیله رجال همراه او و نیز برخی دیگر به وسیله مأمورین تکیه، صورت می‌پذیرفت و مثلًا پرداخت حقوق و مستمری‌های روزانه و ماهانه توسط آنها اقدام می‌گردید.

در ظهر روز یـاد شـده، به فرمان حضرتش کاروانی به فرمانـدهی جناب سرهنگ دو (/ امیر الای) علی بک اسماعیل و تعـدادی از همراهان و خواص به سوی «بحره» به حرکت درآمدند، این کاروان حامل حاجیان فقیر و تنگدست مصری و غیر مصری بود که

ص: ۳۵۲

بنا به تقاضای آنان، از محضر خدیو و با هزینه شخصی حضرتش آنان را از این دیار تا مقصد، می‌برد. سپس به دنبال آنان کاروان والا حضرت والده خدیو حرکت کرد و در نیمه‌های شب حدود ساعت سه پس از غروب به سلامت به بحره وارد شدند.

خدیو پس از نماز عشا، طواف وداع را انجام داد و از آن پس با رجال همراه خویش حرکت را از مکه آغاز نمودند.

هنگام خروج خدیو از دروازه مکه، شریف، جانشین والی و تعداد بسیاری از اشراف و بزرگان، گرد هم آمدند و ساعتی را به قصد تودیع همراه کاروان خدیو سپری نمودند. در این فاصله، همگی از همت بلند و کوشش‌هایش به نحو احسن تشکر و سپاس گزاری کردند و خدیو نیز از مهمان‌نوازی و برخورد آنان سپاس گزاری نمود و خداحافظی کرد.

بعد از آن فرزندان شریف، جناب مکتوبچی ولایت و شریف ناصر- که از سوی شریف بزرگ به عنوان مهماندار خدیو در طول سفر پر بار وی در دیار حجاز تعیین گردیده بودند- با او به راه افتادند. کاروان در نیمه‌های شب به سلامتی به «بحره» وارد گردید. روز ۲۷ دسامبر را در آن جا به سر بردند و سپس کاروان به سوی جده به راه افتاد.

در میان راه، کاروان خدیو به هر پادگانی که می‌رسید، سربازان مستقر در آن جا، برای ادای احترام به سر راه کاروان می‌آمدند و مراسم ویژه‌ای انجام می‌دادند. هنگامی که کاروان به نزدیکی‌های جده رسید، قائم‌مقام (۱) و جناب فرمانده ارتش (/ قومندان) به همراه جمع بسیاری از بزرگان و اعیان شهر در انتظار تشریف فرمایی او به انتظار ایستاده بودند.

سپس همگی در پی کاروان خدیو به راه افتادند، تا این که در نیمه‌های شب به پای پله قرنطینه رسیدند. در این جا خدیو به همگی آنان سلام داد و از زحمات آنان قدردانی نمود از آن پس بر قایق بخاری سوار شد و همراه برخی از رجال درباری خویش، به سوی کشتی مخصوص به حرکت درآمدند.

این در حالی بود که والا حضرت والده، پیش از آنها سوار بر کشتی فوق الذکر

۱- جانشین والی. «مترجم»

ص: ۳۵۳

شـده بود. اما سایر بزرگان و رجال پاسـدار و همراهان گران‌قـدر او، بر کشتی رحمانیه سوار شدنـد. صـبح روز ۲۸ دسامبر، خدیو با حضـرات آقایان: فرزندان شریف، جناب قائم‌مقام جده، فرمانده نیروها (/ قومندان) و همچنین کنسول‌های کشورهای خارجی مستقر در این سـرزمین، در کابین خود ملاقات کرد و با آنان که به صورت رسمی به حضورش شرفیاب گردیده بودند، خداحافظی کرد و به خاطر ایجاد نظم و ترتیب از آنان قـدردانی نمود. وی پس از آن تلگراف‌های تشـکری را به محضـر خلیفه، مقام صـدارت عظمی، شریف و حکومت حجاز مخابره کرد و در آن پیام‌ها از عنایات و توجه آنان نسـبت به خویش در زمانی که در اراضـی مقـدسه بوده است، تشکر و قدردانی نمود.

پس از آن وی به نامه‌های حکومتی- که با آخرین پست از جـده برای ایشان ارسال گردیـده بود- رسیدگی می‌نمود. سـپس بعد از صدور فرمان ایشان درباره برخی کارهای مهم، دسـتور حرکت کشتی را به مقصد وجه صادر نمودند که این حرکت دقیقاً به هنگام ظهر صورت پذیرفت. شـهر وجه بندری است که در ساحل سرزمین حجاز، کنار دریای سرخ واقع شده و در فاصله ۲۴۰ مایلی شمال جـده قرار گرفته است. کشتی حامل خـدیو در ظهر روز ۲۹ دسامبر وارد شـهر «وجه» شد و در روز ۳۰ دسامبر هم کشتی رحمانیه به آنجا وارد گردید.

روستای وجه و حرکت از آن به سوی مدینه منوره

«وجه» دهکـده‌ای است که در عرض ۲۶ درجه و ۱۴ دقیقه و طول ۳۶ درجه و ۲۷ دقیقه جغرافیایی واقع شـده است. در این دهکده، حدود چهل خانه کوچک وجود دارد که ساکنین آن از پانصد نفر تجاوز نمی‌کنند.

این افراد تقریباً همگی از یک خانواده هسـتند که به بدیوی معروف می‌باشند. از طرف پشت این دهکده تپه‌ای بر آن تسلط دارد که پادگان مستحکمی هم بر آن بنا گردیده

ص: ۳۵۴

است؛ این دهکده با همان کوچکی‌اش دارای سه مسجد است که جمع بسیاری از اعراب، به ویژه ساکنین حومه آن- که بیشتر از قبیله بُلَیّ هستند- در روزهای جمعه به این مساجد می‌آیند.

هنگامی که کاروان محمل از راه خشکی سفر می‌نموده، این دهکده دارای اهمیت به سزایی بوده است. در آن هنگام بازارهایی در اینجا برپا می‌گردید و درآمد آن در میان اعراب تقسیم می‌گردید. اما هم اکنون زندگی ساکنین آن از راه صید ماهی و تجارت روغن و پشم اداره می‌شود. تجارت روغن و پشم از آن سوی ساحل و زغال چوبی از داخل کشور بدان شهر وارد می‌شود.

بیشتر تجارت ساکنین این دهکده با کالاهای ورودی از سوئز انجام می‌گیرد که بدین منظور هر پانزده روز یک بار این کالاها به وسیله یکی از کشتی‌های شرکت کشتیرانی خدیوی به این سو آورده می‌شود. هنگامی که وجه ایستگاهی برای عبور کاروان محمل مصری و دیگر حاجیان مصری بود، اداره این شهر و قسمت‌های شمالی آن اعم از «مویلح»، «ضبا» و «عقبه» به دست حکومت خدیوی صورت می‌پذیرفت. در آن هنگام از سوی حکومت مصر برای وجه استانداری تعیین شده و در کنارش هم قاضی برای نظارت بر احکام شرعی منصوب می‌گردید. در آن زمان در میان راه‌های شهر هم سربازانی مستقر بودند که بر حراست و تأمین راه‌ها نظارت داشتند. اما از زمانی که مسیر کاروان‌ها از این راه تغییر کرد و حاجیان دیگر به این سوی نیامدند، اداره این منطقه به دولت عثمانی واگذار گردید.

در مدت اقامت خدیو در این دهکده، تمامی قسمت‌های آن اعم از منطقه خشکی و آب، همگی آذین گردید به طوری که پرچم‌های سرخ را بر سر در خانه‌ها و قایق‌های پراکنده بر سطح آب، می‌توانستیم ببینیم و نیز در طول این مدت پرچم عثمانی بر بالای پادگان یاد شده به اهتزاز درآمده بود. شب هنگام سر تا سر این دهکده با روشنایی چراغ‌هایی که روی خانه‌ها گذاشته بودند- به ویژه خانه قائم‌مقام و پادگان- منظره بسیار زیبایی را در فضای این مکان به وجود آورده بود. و در آن جا جنب و جوشی ایجاد کرده بود که این دهکده تا آن زمان به خود ندیده بود.

ص: ۳۵۵

در روز شنبه مطابق بـا آخر مـاه دسـامبر، خـدیو به سوی خشـکی عازم شـد و در این هنگام جناب قائم‌مقام «وجه» و «سـلیمان پاشـا ابورفاده» بزرگ قبایل «بلی»- مهمانـدار و معتمـد کاروان حضـرتش نیز در این راه بود- در انتظار ایسـتاده بودند. پس خدیو سوار بر شتر خویش شـده و به همراه اطرافیان خود به سوی شـرق به حرکـت درآمدنـد، در این هنگام اعراب این منطقه کاروان حضـرتش را مشایعت می‌کردنـد؛ پیشاپیش این گروه عـده‌ای در حدود پنجاه نفر از عرب‌های «عقیل» در حالی که سوار بر شترهای خویش بودند [افراد این گروه سـربازان دولتی هسـتند، هماننـد سـربازان بیشه] حرکت می‌کردنـد؛ اینـان هر یک نیزه‌ای به دست داشـتند که پرچم عثمـانی را بر آن به اهتزاز درآورده بودنـد. در رأس این گروه افسـری بـا رتبه سـروانی (صـاغ غول آقاسـی) قرار داشت و علاـوه در پیشاپیش این گروه، تعدادی از خودشان در طول مسـیر [طبل زنان] در حرکت بودند. در این کاروان قائم‌مقام وجه و برخی مأموران دولتی آن دیار، خدمت می‌کردند. کاروان در دشتی که بدان «ابوعرایش» گفته می‌شد، در حرکت بود تا این که پس از مدت چهار سـاعت و نیم راه پیمـایی، به مکـانی رسـیدند که بـدان «رحبه» می‌گفتنـد و دارای چشـمه آبی به نام «رأس حرامل» بود. گروهی که مأمور برپایی چادرها بودند، از پیش بدان منطقه رسـیده و آماده پذیرایی از خدیو گردیده بودند. خدیو به سـراپرده خویش وارد شد و هر یک از همراهان نیز در چادرهای خود مستقر گردیدند.

اما علیا حضـرت والـده که به همراه دختران خـدیو و پرنسـس فاطمه خانم افندی و مادر پرنسـس نازله خانم افندی، حلیم و برخی از اطرافیـان وی، بر کالسـکه‌های مخصوصـی- که بتوانـد در راه‌هـای کوهسـتانی حرکت کنـد، و هر یک به وسـیله هشت اسب یـدک کشـیده می‌شـد، سوار شده بودند. همچنین پشت سـر آنان تخت‌های روان ویژه‌ای وجود داشت که به وسـیله قاطرها حمل می‌شدند. این تخت‌های روان به شکل‌های گوناگونی بود که برای افراد فوق الذکر در زمان خستگی از کالسکه‌ها تهیه دیده شده بود.

در پس این تخت‌هـای روان، کجاوه‌هـایی در حرکت بـود که خواجه‌هـای همراه در آن قرار گرفته بودنـد. دنبـاله این گروه را بـاقی مانده خدمتگزاران و خدمتکاران خدیوی تشکیل می‌دادند که در مقدمه آنان برخی از رجال بزرگ درباری در حرکت بودند. این

ص: ۳۵۶

کاروان با چنین آهنگی پس از ده ساعت حرکت به جایگاهی رسید که سراپرده‌های خدیوی برپا گردیده بود.

در روز اول ژانویه، پس از نماز صبح خدیو سوار بر مرکب خویش گردید و همراه کاروان «وادی سِرسِرّ» را پیمودند تا این که به چادرهای برپا شده خویش در «ابی قزاز» رسیدند و بدان وارد گردیدند. این مکان دارای آبی به همین نام بود و مسافت راه آن به اندازه طول راهی بود که روز پیش پیموده بودیم در این دشت درختان «عشا» و «شرارهٔ» (/ که نوعی درخت اقاقیا هستند) فراوان دیده می‌شد؛ همچنین بوته‌های قریظه (که نوعی خرفه است و این گیاه مورد علاقه شتر می‌باشد) به چشم می‌خورد، از جمله درختانی که وجود دارد، درخت دَوم و اراك است (که شاخه آن به عنوان مسواك استفاده می گردد) و به وفور دیده می‌شود. همچنین در این سمت گیاه «عوسج»، «فروع»، «ضرمد» (که شبیه به خرفه است لیکن از آن کوچك‌تر و کوتاه‌تر می‌باشد) و رمث (که گیاهی شبیه به دِرمَنه رومی و افسنطین) و خرمه (که همانند بتونیا است)، سیال و حنظل فراوان وجود دارد که در این میان گیاه حنظل برای آنان دارای استفاده‌های فراوانی می‌باشد، زیرا به وسیله تقطیر آن، استفاده فراوانی از آن می‌برند. عرب‌ها چوب سیال را همراه حنظل می کوبند و از آن مایعی به دست می‌آورند که در فندك‌های سیگار مورد استفاده آنان بوده می‌باشد؛ بنابراین از نظر کبریت بی‌نیاز می‌باشند.

در روز دوم ژانویه پس از نماز صبح خدیو به همراه کاروانش به راه افتاد و به مکانی به نام «مسیل النجد» وارد شده که در آن جا چشمه آبی به نام «بدا» وجود داشت، از این مکان به بعد،- به سوی شرق- زمین کمی مرتفع می گردد. خدیو این مسیر را- به همان شکل روزهای قبل- با کاروان طی نمود و در آن جا اطراق نمود؛ در آن محل، گروه‌هایی از سواره نظام ارتش عثمانی مستقر گردیده بودند که از سوی دولت عثمانی برای حراست خدیو به این سوی سفر کرده بودند و قصد داشتند که پیش از تشریف فرمایی خدیو به شهر «وجه» خود را بدان برسانند. در روز ۳ ژانویه کاروان خدیو در «وادی النجد» به حرکت درآمد و در حالی که گروهی از سواران دولتی نیز به دنبال حضرتش

ص: ۳۵۷

می‌آمدنـد کاروان همچنان راه می‌پیمود تا این که به منطقه «خشم سِـّلْع» رسـید و خـدیو همراه رجال خویش در آنجا اطراق نمودند. این راهنمایی نیز همانند روزهای قبل صورت پذیرفت. در این دشت درختان «عشار» و «طلح» که نوعی از اقاقیا هستند به وفور وجود دارند و آب در آن جا کمیاب است.

در پگـاه روز چهـارم و پس از ادای نمـاز صـبح، خـدیو همراه کـاروانش به حرکت درآمـد و از گردنه سـلع که بـدان بوق نیز گفته می‌شود- زیرا به شکل شیپور می‌باشد- بالا رفتند، تا آنجا که به بلندترین نقطه آن سرزمین نجد رسیدند.

این راه سـنگلاخی است، به طوری که تخته سـنگ‌های آن بیش از گل وادی آن می‌باشـد و حرکت اسـبان، قاطرها، الاغ‌ها و شتران نیز در آن به سـختی صورت گیرد همچنین این راهپیمایی برای زنان و مردان نیز دشوار بود تا آنجا که یکی از سواران ترک به علت حرکت تند اسبش از روی آن به زمین افتاد و در نتیجه اصابت سرش بر صخره، خون از سر، صورت و بینی او جاری گردید. نامبرده بیهوش نقش زمین گردیـده بود و در صورتی که دکـتر حسـنی پزشـک پاسـداران خـدیو در آن نزدیکی حضور نمی‌داشت، امکـان مرگ او بسـیار بود. وی پس از پانسـمان مواضع آسیب دیده و قرار دادن برخی از بخورها در نزدیکی بینی او پس از مدتی تقریباً او را به حالت طبیعی برگردانیـد به طوری که سوار بر اسب خویش گردیـده بود و همراه برخی از دوسـتانش به حرکت خود ادامه داد. همگی از رجال همراه خدیو قدردانی نمودند و آمادگی کاروان را در این گونه پیش‌آمدها تحسین کردند.

پس از گذشـتن از دهانه «بوق»، در سـمت چپ خویش نوشـته‌ای را به خط کوفی روی کوه مشاهده کردم که به صورت ساده‌ای بر سنگی که در کنار راه قرار داشت حک گردیـده بود. این کلمات را از آن سـنگ نوشـته خواندم که عبارتند از: «بسم اللَّه ما شاء اللَّه باسم اللَّه ... المستنصر باللَّه». (؟)

این جانب احتمال می‌دهم که نوشـته فوق الـذکر مربوط به دوران مستنصـر باللَّه فاطمی باشد که در آغاز نیمه دوم قرن پنجم هجری حکومت می‌کرده است و در آن

ص: ۳۵۸

هنگام در مصر تورمی شدید به وجود آورده بود، به طوری که قیمت یک اردب (۱) گندم به یکصد و بیست دینار رسیده بود و مردم به جان هم افتاده بودند و ممکن است که در نتیجه این اوضاع، گروهی از مصر از این راه به مدینه منوره مهاجرت کرده‌اند و تاریخ عبور و علت مهاجرت خویش را با ذکر نام خلیفه آن دوران قید کرده‌اند.

همچنان که ممکن است نبشته مربوط به دوران خلافت «مستنصر باللّه عباسی» در بغداد باشد که در حدود سال ششصد و سی هجری می‌زیسته است

در آن دوران پادشاه مصر «ملک کامل» بوده است که صلاح الدین ایوبی را برای جنگ با صلیبیان تعیین نمود و ممکن است که گروهی از سربازان او از این راه از شام به بیت اللّه الحرام و خانه رسول گرامی صلی الله علیه و آله سفر کرده باشند به ویژه آن که در آن زمان فرنگیان، ایله (عقبه) را تسخیر کرده بودند و صلاح الدین در سال ۵۶۶ هجری آنان را از آن عقب راند.

و نیز ممکن است که همین گروه‌ها، حرکت «شجرة الدر» را از مسیر راه خشکی به سوی حج هموار نمودند.

پس از این گردنه، دشت توسعه یافته است، به طوری که در مقابل ما شکل کمانی را تشکیل داده بود که تصور نمودیم راه بر ما بسته گردیده است.

همچنان در این مسیر- به سوی شرق- در حرکت بودیم تا این که به دهانه‌ای رسیدیم که در میان دو کوه بلند قرمز به رنگ کربنات آهن واقع شده بود؛ این کوه را به وسیله طبقه‌هایی به رنگ سیاه و زرد در دو قسمت جدا شده طوری در مقابل هم قرار داده بودند که شخص بیننده در اولین نگاه تصور می‌نمود که این کوه بر اثر حادثه‌ای طبیعی از هم جدا گردیده است. این رشته کوه‌ها معروف به «حرة العَویر» بود که شاعر در مورد آن چنین سروده است:

وأشرق أجبال العویر بفاعل إذا خبت النیران بالیل أوقدا

و نیز سروده است:

۱- پیمانه مصری برای حبوبات که معادل ۹۸۰/ ۱ هکتولیتر می‌باشد. «مترجم»

ص: ۳۵۹

حتی وردن رکیات العویر و قد کاد المُلاء من الکتان تشتعل

کوه «عویر» یکی از لابتین مدینه به شمار می‌آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله میان آن دو را حرم قرار داده و در این باره فرموده‌اند: «حرام ما بین لابتیها» و نیز در صحاح آمده است «إنّهما حرّتان تکتنفانها» یعنی دو سنگلاخی است که آن را در بر گرفته است که البته در اینجا اشاره به مدینه منوره می‌باشد. ظاهراً انعکاس نور خورشید بر قله این کوه، از زمانی کهن یعنی پیش از اسلام و بعد از آن در میان عرب شناخته شده بوده است، به طوری که در اشعار خود از آن یاد کرده‌اند و آتش افروخته شده روی آن را نار حجاز (/ آتش حجاز) نامیده‌اند و در حدیث شریفی نیز ذکری از آن به میان آمده است.

هنگام ظهر به «رأس الحرّة» رسیدیم، در این نقطه قله‌ای بلند و سیاه رنگ وجود داشت که بر سر تا سر دشتی باریک مسلط بود زمین این دشت پوشیده از سنگ‌های محکم به رنگ سرخ و زرد بود در شمال این مکان آبراه سیل واقع شده است. که در مسیر آن درختان «گز» و بوته‌های گل «ادریسی» فراوان دیده می‌شود، از این بوته‌ها به عنوان خوراکی برای شتران، استفاده می گردد.

همچنین بوته‌های «بعثران» فراوانی در این دشت وجود دارد که عطر خوشبوی آن سراسر این مکان را در بر گرفته است. در این دشت باریک همچنان گام برمی‌داشتیم، لیکن از شدت گرما همگی در سختی قرار گرفته بودیم تا این که سرانجام به دشتی وسیع به نام «وادی الدهیث» وارد شدیم؛ این منطقه بی‌آب بود و درختان «غضا» که نوعی درخت گز به شمار می‌آید، در آن جا کمتر به چشم می‌خورد. پس از آن از دشتی به نام بوبلی (/ ابی بلی) بالا رفتیم که این دشت، پوشیده از ریگ و سنگ بود و گل و لای فراوانی در آن جا یافت می‌شد، سنگ‌های این دشت هر کدام به اندازه یک هندوانه بود و درختان اقاقیا به وفور به چشم می‌خورد. از این نقطه راه مرتفع می گردید و کم کم ارتفاع آن بیشتر می‌شد. کوه‌های قرمز متمایل به رنگ سیاه، از این نقطه نزدیکی به نظر می‌رسد، به طوری که این کوه‌ها به شکل هرم دیده می‌شد و ما را به یاد مصر انداخت و باعث شد در حالی که قلب‌های ما در این سرزمین مقدس به سوی خدا و رسول او متوجه بود،

ص: ۳۶۰

لحظاتی را هم به یاد وطن عزیز خود بگذرانیم و این نمی‌توانست با وضعیت و روحیه ما منافاتی داشته باشد زیرا بنا بر: «حب الوطن من الایمان»، دوست داشتن وطن نیز از ایمان به شمار می‌آید، به ویژه آن که در رکاب پادشاه محبوب و خیراندیش وطن هم می‌باشیم.

آری! وطن خویش را در این سرزمین به یاد آوردیم سرزمینی که بی‌آب و علف است و خورشید اشعه سوزان خود را بر آن تابانیده و صورت رهروان را کبود و سیاه کرده است. آری وطن را یاد کردیم و زیبایی‌ها و گردش‌گاه‌های خوش منظر آن را به نظر آوردیم. ما در سرزمینی گام برمی‌داشتیم که زمین آن پوشیده از گل و لای و نهال‌های آن سنگ و میوه‌های آن قلوه سنگ و گُل‌های آن پستی‌ها و ناهمواری‌ها و خانه‌های آن بیابان و ساکنین آن فقر و نسیم آن بادی سوزاننده بود.

آری! به یاد مصر افتادیم و به یاد رود پر آب نیل آن و گردشگاه‌های کنار آن، در حالی که در این سرزمین خشک حتی قطره‌های آب در میان نبود تا عرق‌های تن خویش را با آن بزداییم و شدت گرما و عرق فراوان بر پوست بدن ما آن چنان تأثیر گذارده بود که پوست بدن ما همچون مومی چسبنده گردیده بود و پناهگاهی نیز وجود نداشت تا از گرمای ماه ژانویه بدان جا پناه ببریم و جایی نبود که گرما آن جا را همچنان کوره‌ای گداخته نکرده باشد. آری در این لحظات و حالات خشن، به یاد مردمان مصر و اخلاق زیبا و نیکوی آنان و عواطف و سجایای اخلاقی کریمه آنان افتادیم که هیچگاه اعراب بدان پایه از اخلاق و عاطفه آنان نمی‌رسند!!

در این دشت همچنان گام برمی‌داشتیم تا این که به تنگه‌ای رسیدیم که پس از ورود بدان، با پستی‌ها و بلندی‌ها فراوانی روبرو شدیم، به طوری که راه‌های مار پیچ یکی به دیگری منتهی می‌شد و زمینی ناهموار و چین و چروک‌دار داشت که کالسکه‌ها نیز در آن جا با سختی فراوانی موجه شده بودند. این راه به گردنه‌ای سخت و سنگی منتهی می‌گردید که زمین آن پوشیده از پستی‌ها و بلندی‌های فراوانی بود، به طوری که هر عابری آن راه را با سختی و مشقت طی می‌نمود.

به همین مناسبت، خدیو نیز در این مکان برای کمک به کاروان همراهان خویش، توقف نموده بود و با توجه و عنایت و همت ویژه ایشان، کلیه افراد کاروان به بهترین

ص: ۳۶۱

صورت از آن جا عبور نمودند. سپس خدیو به سوی سراپرده خویش رهسپار شدند که در پشت این گردنه و در جایگاهی به نام «نجوه» برپا گردیده بود. محل نجوه مکانی است که قبیله «بلی» ادعا می‌کنند جدّ ایشان در این مکان مدفون گردیده است.

در پگاه روز ۶ ژانویه خدیو بر مرکب خویش سوار شد و کالسکه‌های والا حضرت والده و کلیه همراهان خدیوی در هیأت کاروانی به حرکت درآمدند و در این دشت که «وادی حلاوه» نامیده می‌شد، گام برداشتند. از این پس کم کم در میان کوه‌ها فاصله‌ای ایجاد می‌شد، به طوری که در پایان، در میان دو کوه شکافی به وجود می‌آمد. پس از عبور از این قسمت، در سرزمینی شنی با شیبی سی درصد بالا- رفتیم و از سمت دیگر آن، که دشتی شنی و خشن با رنگ سرخ بود پایین آمدیم. در این دشت همچنان گام برداشتیم تا این که به «وادی علا» رسیدیم. از این وادی راه از شمال به سوی جنوب منحرف گردیده و با این که زمین شوره زار است در آن درختان گز و گیاه ترشک (که از خوراک شتران به شمار می‌آمد) فراوان دیده می‌شود.

در میانه این دشت، ایستگاه «بدایع» قرار داشت که خدیو و کاروان همراه وی در ساعت ده صبح به سلامتی بدان جا رسیدند.

در این مکان، جناب حسابدار «مدینه منوره» و حضرات آقایان مدیر، خزانه دار حرم شریف و «بک باشی فؤاد بک» که به عنوان میهماندار خدیو تعیین گردیده بود و نیز «شریف شحات» جانشین امارت مکه مکرمه، «شریف محسن»، «شیخ عبداللّٰه» بزرگ منطقه عوالی، «شیخ ابراهیم اسعد»، بزرگ خطبای حرم مدنی، «سید حسن اسعد»، «شیخ یحیی» دفتردار امام حرم شریف، جناب ذی سعادت «صالح بک» رییس اداره راه آهن حجازی و حضرات آقایان قائم‌مقام ایستگاه «علا» و بزرگ اعراب آن، قاضی «علا»، بزرگ اعراب «عنزه»، رؤسای قبایل آن و بزرگ قبیله «بنی سلیم» (از حرب) همگی در انتظار قدوم خدیو، به انتظار ایستاده بودند.

به هنگام تشریف فرمایی خدیو، همگی پیش آمدند و ضمن عرض خیر مقدم ورود ایشان را خوش آمد گفته و سلامتی و شادکامی حضرتش را از درگاه خداوند طلب کردند.

خدیو پس از سپاسگزاری از آنان، به سوی سراپرده ویژه خویش رهسپار گردید.

ص: ۳۶۲

در این هنگام در دو سوی مسیر، گروهی از سربازان پیاده عثمانی به همراه افسران خویش برای ادای احترام صف کشیده بودند. پس از استراحت کوتاهی، خدیو از هیئت‌ها و نمایندگان استقبال کرد و آن چنان از روی لطف و صفا با آنان برخورد نمود که همگی در هنگام خروج از آنجا، از برخورد بزرگ منشانه ایشان سپاسگزار و خوشحال به نظر می‌رسیدند! خدیو آن روز را به پذیرایی از استقبال کنندگان و صدور فرمان جهت رسیدگی به فقرا و نیازمندان این قبایل، به ویژه آنها که در رکاب ایشان حضور داشتند، سپری نمودند. علاوه بر موارد فوق به فرمان ایشان بین تمامی خدمتگزاران رکاب خدیوی، از زنبورکچی‌ها و سقایان و باربندان، تا کارگران خیمه‌ها و فراش‌ها، لباس‌هایی در آن روز تقسیم گردید که می‌توان گفت آن روز بسیار پر خاطره و زیبا بود و زبان همه بر حمد، سپاس و دعا برای حضرتش، به درگاه باری تعالی مشغول بود.

در عصر آن روز، به فرمان خدیو، پاسداران سواره خدیوی و برخی از گروه‌های پیاده، به سوی ایستگاه «علا» حرکت کردند، تا در آنجا منتظر مراجعت ایشان از مدینه باشند. به فرمان خدیو قطاری مهیا گردید که در شب آن روز، گروهی از پاسداران و خدمتکاران و برخی از رجال درباری همراه را، همراه خیمه‌ها و وسایل مورد لزوم برای نصب، به مدینه ببرد؛ اما قطار مخصوص خدیو و والا حضرت والده، در پگاه روز ۷ ژانویه از «بدایع» حرکت کرد.

اولین، قطار ابتدا «وادی حمض» را پشت سر گذاشت و صبح روز بعد به ایستگاه «جدّاعه» رسید، اما قطار در این نقطه از سوی رییس ایستگاه متوقف گردید، زیرا سیل در فاصله دو کیلومتری از آنجا موجب انهدام یکی از پل‌های راه آهن گردیده بود. این خبر به صورت تلگرافی به خدیو مخابره گردید. ایشان نیز به محض رسیدن به ایستگاه «هدیه»، پیش از غروب، قطار مرکب خویش را امر به توقف نمودند و خودشان به وسیله لکوموتیو، به سوی ایستگاه «جداعه» که در فاصله بیست کیلومتری از آن جا واقع شده بود حرکت نمودند. ایشان پس از آن که از نزدیک قسمت حادثه دیده را ملاحظه نمودند، گفتند: «این خرابی نمی‌تواند کمتر از دو روز اصلاح گردد» بنابراین دستور دادند که قطار

ص: ۳۶۳

نخستین در ایستگاه «هدیه» متوقف شود، تا همگی ملازمان همراه ایشان به حرکت درآیند.

«هدیه» مکانی است که در آن جا ایستگاهی- با سنگ سخت کبود- به شکل قلعه‌ای کوچک ساخته شده است و در اطراف آن برای کارگران آنجا پناهگاه‌هایی ساخته‌اند تا در صورت نیاز- در میان این کوه‌ها- از خود دفاع نمایند. در کنار این ایستگاه ساختمان بزرگی ساخته شده است که در آن حوض‌هایی (/ منبع‌هایی) از جنس آهن تعبیه شده تا قطارها آب مورد نیاز خویش را از آن جا بردارند. این آب ذخیره، به وسیله موتورهای نفت سوز به داخل این منبع‌ها فرستاد می‌شود این گونه منبع‌ها معمولًا در ایستگاه‌های مهم وجود دارد. در پشت این ساختمان، کلبه‌هایی وجود داشت که برخی از آنان به وسیله سنگ و برخی دیگر با چوب‌های نی برپا گردیده بود که کارگران ایستگاه و برخی از سربازان محافظ راه آهن در آن زندگی می‌کردند.

در دو سوی راه آهن، دو کوه شرقی و غربی وجود دارد که دو قلعه بر بلندای آن بنا گردیده است و سربازان کشیک دولتی، برای پاسداری و حمایت از راه آهن بدان بالا می‌روند و در طول روز در آن جا پاسداری می‌کنند.

افراد یاد شده شب هنگام به خانه‌های خویش در اطراف ساختمان مذکور پناه می‌بردند. این گروه به طرز زیبا و بهداشتی برای خود نان می‌پختند که این نان‌ها بیشتر شبیه به نان‌های گردی بود که در میان سربازان مصری مرسوم بود.

آن شب همگی در واگن‌های قطار به سر بردیم و مورد عنایت خدیو قرار گرفتیم.

آفتاب روز ۸ ژانویه هنوز پرتو افشانی نکرده بود که همگی مهیای برگزاری این عید سعید گردیدند. زیرا این عید در مصر، عید حقیقی به شمار می‌آید. با این حال حضرت خدیو دستور داد که در این دهکده تکلیفی بر مردم و رعیت تحمیل نگردد. بنابراین همگی تصمیم گرفتیم که اینجانب به نمایندگی از همه همراهان نامه‌ای به عنوان عرض ادب و اخلاص و تبریک به محضرش بنویسم؛ متن آن نامه چنین بود:

«ای ولی نعمت و پادشاه امت ما!

استدعا داریم که آقا و بزرگ ما در این روز سعید که در مصر در میان مصریان

ص: ۳۶۴

بزرگ‌ترین عیـد به شـمار می‌آیـد، اجازه فرمایند تا زبان رعیت به حمد و سپاس گویا و دسـتهایمان به درگاه الهی بلند شود و برای سلامتی و محـافظت از آن شخصـیت محبوب که بـا فضـل و کرم خویش در ارواح و قلب‌های مردمی نفوذ کرده است خالصانه دعا کنیم.

آری! دستهایمان را در این بقعه مقـدس و پـاک به پیشگاه خداونـد و پیامبر او بلنـد کنیم و از صـمیم قلب مراتب اخلاص و تبعیت خویش را به آن شخصـیت بزرگ و بلند مرتبه اعلام داریم. آری! خالصانه‌ترین درودها و اخلاص‌های خویش را به سوی شما هدیه کنیم و از درگاه باری تعالی سـلامتی وجود ذی جود آن انوار عباسی را آرزو نماییم و تقاضا کنیم که همواره آن حضرت، همچون تاجی بر تارک زمان قرار داشته باشند و نیز همواره نعمت و فضل وجود آن ولی نعمت، بر سر ما و تمامی انسان‌ها سایه افکند!

مولای من! ...

در پایان از خداوند متعال می‌خواهیم که پس از زیارت سید و بزرگ ما محمد مصطفی صلی الله علیه و آله، به سلامتی و شادکامی همراه با دیگر افراد خانواده گرامیتان به وطن مراجعت کرده و همواره چشم عنایت خدا و رسول او بر شما و خاندانتان مستدام باد!».

ایـن روز مبـارک را در میـان دشـت بی‌روح کـه در آن اثری از حیـات و فعـالیت- بـه اسـتثنای کـارگران راه آهـن- دیـده نمی‌شـد، گذرانیدیم.

خداوندا! این جا چگونه سرزمینی است که از جنوب تا شـمال و از غروب تا شـرق آن فقط صـحرای سـنگی و کوه‌های پر صـلابت صخره‌ای و زمینی شـنی و دریایی از خاک، زمین‌های آن را پوشانیده است و به هنگام حرکت بر آن همچنان که پای آدمی در آب فرو می‌رود، در میان این خاک‌ها و شن‌های روان فرو می‌رود. خداوندا! تو را شـکر گزاریم و از رحمت بی‌پایان تو سپاسـگزار! زیرا بر تمـامی مخلوقـات خود در سـرزمین‌های گوناگون و پهناور، نعمت‌هایی را قرار داده‌ای که با طبیعت زمین آنان، وسایل زنـدگی و گذران عمر آنان، در آن جا فراهم می‌شود. پس در همه سـرزمین‌ها حتی زمین‌های سرد و یخبندان نیز وضعیتی قرار داده‌ای که گیاه در آن رشـد کنـد و به ساکنین آن، وسایل زندگی و معیشت داده شود و این سـرزمین را نیز پناهگاه فرزندان ابراهیم خلیل خود قرار داده‌ای که در آن‌جا، خانه معظم تو را بنا کند و نسل او به خدمتگزاری آن خانه متشرف گردند و سپس

ص: ۳۶۵

در میـان قلب‌هـای زایرین خـانه‌ات، از عرب و غیر عرب، علاـقه و نشـاطی قرار دادی تا مردم از هر سو بـدین سـرزمین روی آورنـد، سپس از سـلاله پاک و مطهر آنان، پیامبر صـلی الله علیه و آله امین خود- رسول امی- را برای هدایت آنان فرسـتادی که با مهاجرت خود به سوی این دیـار و ترک خـانواده و وطن خویش، رسـالت تو را به پا دارد و دعوت به سوی تو نمایـد و بـدو قـدرت دادی که کافران را سرکوب نموده و دین پایدار و مستحکم تو را در آن منتشر سازد و دست ظلم و ظالمان را کوتاه نماید.

سپس صـحابه و پیروانش پس از او، راه پیـامبرت را ادامه دادنـد و در کمـتر از یـک ربع قرن، بر پادشـاهی رم، یونـان و ایران مسـلط گردیدند و سرزمین هند، افریقا و صحراهای سرزمین مغرب را تحت فرمان خویش آوردند. این پیشروی آن چنان ادامه داشت تا این که در قرن دوم هجری از سـرزمین چین شـرقی تا شهر پواتیه Poitier در نزدیکی پـاریس در غرب، همگی از سـرزمین‌های پهناور اسـلامی به شـمار می‌آمد و در پایان حکومت اسلامی آن چنان قدرتی به وجود آوردند که سرزمین‌های پادشاهی رومیان، یونانیان، ایرانیـان، مصـریها، آشوری‌هـا، بابلیـان، فنیقی‌هـا، قرطاجیان، بربرها، فرنگیان و جز اینها، همگی به عنوان سـرزمین پهناور اسـلامی به شمار می‌آمد و با مدیریت و نبوغ اجتماعی صحیح زمامداران آن در حدود هفتصد سال، همانند نوری فروزان شعله ور بود.

این نظام با پشـتوانه اخلاق اجتماعی قوی- تا آنجا که دشـمنان نیز بـدان اقرار کرده‌اند- و قدرت مذهبی، آن چنان آثاری از خود به جای گذاشت که تا کنون و پس از گذشت سال‌ها، این آثار هنوز در برخی از سـرزمین‌های یاد شده باقی مانده و جای بسی تعجب و شگفتی در میان افراد دارد!

واقعاً عجیب است! زیرا چه کسـی گمان می‌برد که از میان این صـحرای بی‌آب و علف و خشک‌زار، آن چنان نوری پدیـد آیـد که تمـامی کاینـات و جهان هستی از آن روشن گردد و با دست قدرتمنـد خود، ظالمان و قدرتمنـدان در شـرق، غرب، شـمال و جنوب جهان قرون وسطایی را از میان بردارد!

چـه کسـی گمـان می‌برد کـه از میـان این سـرزمین شـنی و از پشت این کوه‌هـای سرسـخت، آن چنـان فرهنگی نماکنـد و جهـان را دربر گیرد!

ص: ۳۶۶

تصویر کاروان حجّاج اهل مدینه هنگام مراجعت از حجّ

ص: ۳۶۷

(فرهنگ اسلامی) که خدمت آن به علم هیچگاه فراموش نمی‌شود، خدمات علوم پزشکی، شیمی، طبیعی، نجوم، گیاهی و ریاضی. تمدن اسلامی تا آنجا پیش رفت که حتی فرانسه در دانشکده‌های خود از آن علوم استفاده می‌نمود؛ همچنان که تا کنون در برخی از کشورهای اروپای شرقی نیز هنوز ادامه دارد. عمران و آبادی دولت اسلامی در شرق و غرب، آن چنان گسترده گردیده بود که هیچ یک از دولت‌های پیشین آن چنان تحولی را نتوانستند به وجود آورند. به آثار امویان در دمشق و اندلس (/ اسپانیا) و آثار عباسیان در بغداد نظری بیافکنید؛ آثار معماری و صنعت و پیشرفت‌های عرفانی فرهنگ و تمدن اسلامی، آن چنان فراوان است که فرنگیان نیز بدان اقرار کرده‌اند و نتوانسته‌اند آن را انکار نمایند (۱) هر مراجعه کننده به آثار فرنگیان در این مورد، به این آثار عجیب و باور نکردنی دست می‌یابد! و آیا پس از این باز هم بر حقانیت دین اسلام و حقیقت آن گواه و حجت نیاز دارد؟ در صورتی که ببیند آنان با هدایت این دین به چنین پیشرفتی نایل گردیده‌اند.

بنابراین، در اینجا باید گفت: لازم است برای زیارت این پیامبر صلی الله علیه و آله عظیم الشأن مسافرت کرد، کسی که تمامی لحظات زندگی خود را در راه خدمت به انسانیت سپری نموده و مشعل دین اسلام، یعنی دین آزادی، برادری، برابری، عدالت، فضل و برتری و دین زندگی صحیح را با تلاش‌های خویش، روشن و پایدار قرار داد و شایسته است مرقد پاک و مطهرش را از نزدیک زیارت نماییم.

در ظهر روز نهم ژانویه، ترمیم راه آهن به پایان رسید. در آغاز خدیو فرمان حرکت قطار نخستین را صادر کرد، این قطار در ساعت هشت بعد از ظهر زوالی از ایستگاه هدیه حرکت کرد و پس از رسیدن به ایستگاه «جداعه» که در کیلومتر ۱۱۵۶ واقع شده بود، به آهستگی مکان آسیب دیده را- که طول آن در حدود هزار متر بود- گذرانیدند. این آسیب دیدگی، زحمات فراوانی را برای سربازان دولتی که از مدینه فرا خوانده شده بودند، به وجود آورده بود که لازم است در اینجا از آنان قدر دانی گردد.

سیلی که موجب انهدام پل گردیده بود از کوه‌های طائف سرچشمه گرفته بود که

۱- ر. ك: به کتاب فرهنگ و تمدن عرب Civilisation des Arabesئ نوشته گوستاولوبون.

ص: ۳۶۸

همین حـادثه نشان‌دهنـده کثرت بارنـدگی در آن منطقه می‌باشـد که در نتیجه آن بارنـدگی جریان‌های آب فراوانی به سوی مکه و مدینه و راه میان آن دو شهر سرازیر گشت.

قطار وادی نعام را- که مجرای سیل از آن جا آغاز می گردد- پشت سر گذاشت، این دشت دارای درختان گز فراوانی است. قطار از ایسـتگاه‌های «نعام» و «عنتر»- که در آن‌جا قلعه‌ای قـدیمی در بالای کوه غربی آن واقع شـده است- گذشت؛ شاید قلعه مذکور پیش از این و در دورانی که حاجیـان از راه زمینی به این دیار سـفر می کرده‌انـد، در کنار راه قرار داشـته است؛ این کوه به نام «جبل عنتر» معروف بود که من وجه تسمیه آن را متوجه نشدم.

قطار همچنان به مسیر خود ادامه داد تا این که به ایستگاه «حضیره» رسید و در آن جا برای اطراق مسافرین، توقف نمود.

اما خدیو در ایستگاه پیشین که به نام ایستگاه «بویر» بود توقف نمود.

ساختمـان ایسـتگاه‌های «هـدیه» تـا مـدینه منـوره هنـوز به پایـان نرسـیده بود و کـارگران که اغلب از مصـریان بودنـد و بیشترشـان از شهرستان‌های «قنا» و «جرجا» بدان نقطه آمده بودند، از تشریف فرمایی پادشاه محبوب خود، در شادمانی و سرور به سر می‌بردند.

سربازان در طول راه آهن از «بـدایع» تا مـدینه منوره در هر یک از ایسـتگاه‌ها صف آرایی کرده بودنـد و مراسم ادای احترام به جای می آورند.

تعداد سـربازان پاسدار این خط پیش از تشریف فرمایی خدیو سه اورطه (/ یگان) عثمانی بود که وظیفه آنان پاسداری و محافظت از راه آهن بود، امـا در این هنگـام، چهـار اورط دیگر را قبـل از ورود حضـرتش، برای محـافظت و پاسـداری از کـاروان ایشـان اضافه نمودنـد که در این حـال این سـربازان در سـرتا سـر خـط آهن و اینجا و آنجای این محل و بر بالای بلنـدی‌های اطراف خط، مسـتقر گردیده بودند.

مـا همچنـان به حرکت خود ادامه می‌دادیم تا این که از قسـمت دوم منهـدم شـده راه آهن که در پنـج کیلومتری نزدیک مـدینه قرار دارد و به وسیله سیل آسیب دیده بود، گذشتیم. در این هنگام گنبد حضرت حمزه علیه السلام را مشاهده نمودیم، سپس هلال بالای مناره‌های حرم شریف نبوی را مشاهده کردیم. از آن پس سرها به سوی آن در کشیده شد

ص: ۳۶۹

و چشم‌ها به سوی انوار گنبد سبز نبوی نظر می‌کرد و قلب‌ها مملو از شادی و سرور شده بود و سینه‌ها فراخ. از دیدگان اشک شوق سرازیر گردید. آری! روح انسان در این لحظات، آرزوی خارج شدن از تن و پرواز به سوی آن نور الانوار و سید الابرار و مصدر سعادت دو جهان را داشت!

زبان‌ها به حمد و سپاس به درگاه خداوند مشغول بود و همگی در حالت هیجان به سر می‌بردند، گروهی تکبیر گویان و گروهی زبان به ثنا و دعا گشوده بودند و لحظات به کندی می‌گذشت.

قطار همچنان به حرکت خویش ادامه می‌داد تا این که به میان نخلستان‌های غربی و مزارع و باغ‌های مدینه وارد گردید. از این نقطه به بعد، قطار به آهستگی حرکت می‌کرد تا این که در ساعت پنج زوالی روز، به ایستگاه مدینه وارد شدیم.

تعداد انبوهی از زنان و مردان در دو سوی راه آهن- تا ایستگاه- ایستاده بودند.

از محوطه ایستگاه، جمعیت فراوانی از طبقات و رتبه‌های گوناگون جامعه و در پیشاپیش آنان جناب «علی رضا پاشا» استاندار مدینه و فرمانده کلیه نیروهای ارتشی مستقر در آن جا قرار گرفته بودند. همراه وی جمع بسیاری از مأمورین عالی رتبه ارتشی و پادشاهی که به دستور حکومت آمادگی برای پذیرایی خدیو را به عهده داشتند، ایستاده بودند.

بزرگان قوم بر جایگاهی از ایستگاه، در انتظار بودند که در پیشاپیش آنان حضرات آقایان، بزرگ حرم نبوی و جانشین وی و بزرگ اشراف و نیز آقایان جناب قاضی و مفتی مدینه حضور داشتند.

رأس ساعت شش گلوله‌های توپ به عنوان اعلام تشریف فرمایی خدیو شلیک گردید. در این هنگام گردن‌ها و قامت‌ها به سوی قطار حامل ایشان کشیده شده بود و همگی در انتظار دیدار وی به سر می‌بردند.

دیده‌ها همچنان چشم انتظار قدوم ایشان بود تا این که بالاخره قطار حامل ایشان در محوطه ایستگاه توقف نمود (زیرا ساختمان ایستگاه هنوز به پایان نرسیده بود).

در این هنگام جناب استاندار به واگن معظم له داخل شد تا ضمن ادای احترام،

ص: ۳۷۰

سلام و درود دولت عثمانی و تبریکات حکومت محلی را به ایشان نماید. سپس بزرگ حرم و بزرگ اشراف به واگن ویژه بالا رفتند و پس از سلام، تقاضای نزول ایشان را از قطار اعلام داشتند. در این لحظه خدیو از قطار پایین آمد و با یکایک اعیان و بزرگان شهر که از سوی استاندار به حضور ایشان معرفی می‌گردید، دست داده و ابراز محبت نمودند.

سپس خدیو حرکت کرد در حالی که استاندار و پرنس کمال الدین و رجال درباری همراه نیز پس از ایشان به راه افتادند به دنبال این افراد بزرگ حرم و اعیان «مدینه منوره» نیز در میان صفوفی از سربازان که جهت ادای احترام به خدیو و همراهان او صف آرایی کرده بودند، حرکت می‌کردند. در این حال گروه موزیک نیز سلام خدیوی را می‌نواخت.

کاروان از «باب عنبریه» وارد گردید، این ورودی دارای دروازه‌ای بلند به ارتفاع بیست متر بود که با نقش و نگارهای طلایی آذین گردیده بود.

دروازه عنبریّه مدینه منوّره معروف به باب الرشادی

این دروازه هم اکنون به مناسبت احترام به خلیفه به «باب الرشادی» معروف می‌باشد. کاروان همچنان در حرکت بود تا این که به جایگاه ویژه خدیوی و در برابر

ص: ۳۷۱

خیمه‌های رجال همراه که در داخل حصار مدینه بزرگ برپا گردیده بود، رسید.

پس خدیو در سراپرده خویش از تمامی گروه‌ها استقبال نمود به همان ترتیبی که آنان در صنف‌ها و پیشه‌های گوناگون از ایشان دیدن به عمل آورده بودند و ورود خدیو را تبریک گفته بودند. سراپرده خدیو مملو از بزرگان و اعیان شهر شده بود و رؤسای رجال درباری همراه، از کلیه میهمانان پذیرایی می‌کردند. در این هنگام شعرا و سخنرانان هر کدام به پا می‌خواستند و اشعار و مدیحه سرایی می‌نمودند، به طوری که شکوه و جلال مجلس ما این تصور را به وجود آورده بود که روز عید است و هیئت‌های عرب شرفیاب گردیده‌اند.

گفتنی است، در لحظه‌ای که سیگار میان جمعیت تقسیم گردید، همگی شروع به سیگار کشیدن کردند به طوری که دود سرتا سر خیمه را در برگرفته بود و پس از ساعتی همگی در حالی که در میان خود از کرم و خوشرویی خدیو سخن می‌راندند با حالتی سپاسگزار آن محل را ترک نمودند.

خدیو در مدینه منوره

خدیو پس از استراحت از خستگی سفر، بعد از نماز عصر بر اسب خویش سوار شد و برای انجام زیارت به سوی حرم شریف حرکت نمود.

به دنبال ایشان «پرنس» و مقام محترم «مفتی» و جناب «محرم پاشا» و برخی از رجال درباری همراه شده و در حرکت بودند. وی از «باب السلام» وارد حرم گردیده و پس از انجام زیارت و خواندن نماز مغرب در حرم شریف به کنار مقصوره شریف آمد و پس از زیارت از حرم خارج گردید و به سوی دیدار والا حضرت والده حرکت نمود.

خانه بزرگ حرم در مدت اقامتش در مدینه به او اختصاص یافته بود این خانه همان خانه «عثمان بن عفان» بود که به نام «دار عثمان» معروف می‌باشد. پس از آن جا خدیو به جایگاه خویش در اردوگاهی مراجعت نمود.

ص: ۳۷۲

استقبال از جناب خدیو در ایستگاه راه آهن مدینه منوّره

ص: ۳۷۳

این جانب نیز به همراه برخی از برادران درباری خدیو، از سراپرده خویش که در کنار باب «العنبریه» واقع شده بود و پیاده در حدود ثلث ساعت تا حرم فاصله بود، به سوی حرم نبوی به راه افتادیم. طبق عادت، از «باب السلام» وارد شدیم و دو رکعت نماز به عنوان تحیت مسجد در روضه شریف به پا داشتیم سپس به سوی شبستان مقابل در طرف قبله حرکت کردیم و به سوی مقصوره شریف رو نمودیم؛ آنجا با کمال خضوع و خشوع، در برابر نخستین درب از مقصوره شریف و در امتداد میخ نقره‌ای که در برابر «کوکب الدری»- که به عنوان محازات صورت شریف پیامبر صلی الله علیه و آله قرار داده شده بود- ایستادیم.

در آنجا با تمامی روح و جسم خود با قلبی آکنده از بندگی و اخلاص و چشمانی اشکبار و زبانی ثناگو، عبارات سلام و صلوات را بر سید الانام، پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله به زبان آوردیم. پس از دعای فراوان در آن جایگاه، به سوی پنجره ابوبکر آمدیم و بر او سلام کرده و دعا کردیم. سپس به سوی مقام عمر در کنار آن آمدیم و در آنجا نیز سلام کرده و دعا نمودیم.

سپس به سوی دیوار مقصوره شرقی متوجه گردیدیم و در کنار درب خانه فاطمه زهرا علیها السلام ایستادیم و پس از سلام در آن جایگاه نیز دعا کردیم.

در اینجا شاید لازم نباشد تا ذکر بر زبان جاری گردد، زیرا بزرگی و شکوه افراد مدفون در این مکان و عظمت معنوی مکان، آن چنان بر انسان تأثیر می‌گزارد که هر شخصی که از آنجا عبور کند، به حالت خضوع و خشوع در مقابل آنان می‌ایستد و به راز و نیاز می‌پردازد.

در این هنگام انسان احساس می‌کند که به مقصود و آرزوی خویش یا در حقیقت به سعادت نایل گردیده است.

خدیو در مدت اقامت خویش در مدینه منوره همواره در حرم شریف زیاد اقدام به اقامه نماز می‌کرد و می‌توان گفت: نامبرده هیچ یک از نمازهای روزانه را (فجر، عصر، مغرب و عشا) در خارج از حرم به جا نمی‌آورد.

ص: ۳۷۴

خدیو در طول اقامت خویش در مدینه منوره، به شرف (۱) خدمت در حجره شریفه درآمد به این صورت که وی همه روزه قندیل‌های درون حجره شریف را، به هنگام شب روشن می‌نمود و در پگاه آنها را خاموش می‌کرد.

این جانب سعادت یافتم که همراه خدیو، بیش از یک بار در این مأموریت شریف شرکت نمایم. این مأموریت چنین بود که پیش از نماز مغرب، قباهای سفیدی را به تن می‌کردیم و کمربندی بر آن می‌بستیم و همانند خدمه حجره، عمامه‌هایی را بر سر خویش می‌گذاشتیم و از «باب بتول» به خانه حضرت زهرا علیها السلام وارد می‌شدیم و سپس از دری که در نزدیکی حجره شریف بود، با قدم‌هایی کوتاه، قامتی خمیده، دلی شکسته و پر سوز، دیدگانی مبهوت، وجدانی بیدار، روحی خاضع، نفسی خاشع و چشمانی اشکبار، در حالی که زبان به ذکر دعا و سلام برای آن حضرت مشغول بود، بدان مکان وارد شدیم و پس از انجام آن مأموریتی که بدان شرف یافته بودیم، از دری که در سمت شرقی آنجا وجود داشت به سوی حجره حضرت فاطمه زهرا علیها السلام برگشتد و پس از تلاوت آیاتی چند از کلام اللّه مجید در آن مکان شریف، جسم و روح خود را متبرک کرده و سپس خارج می‌گشتیم.

همواره بعد از این زیارت، آن چنان نیرویی در روح خود احساس می‌نمودیم که حالتی خاص و همراه با آرامش را، در جان ما پدید آورد.

خدیو در روز سه شنبه، پس از ادای نماز صبح، وظیفه خویش را در حجره شریف به انجام رسانید و سپس عزم زیارت بقیع نمود.

بقیع، قبرستان مدینه است. خدیو ابتدا در آنجا به زیارت قبر «عثمان بن عفان» رفت؛- این قبر در شرق بقیع واقع گردیده است- سپس به زیارت بر امام مالک که در

۱- این خدمتگزاری همواره از سوی امرا و بزرگان و اعیان مسلمانان نیز به هنگام زیارت از حرم رسول‌خدا صلی الله علیه و آله انجام می‌گردید. این خدمت تنها هنگامی عملی می‌شد که از سوی بزرگ خدمتگزاران نبوی، به صورت فرمانی برای شخص یاد شده صادر می‌گردید. یکی از سنت‌ها و عادات امرا این چنین است که هنگامی که دور از مدینه می‌باشند افراد را از طرف خود بدین کار مأمور می‌نمایند و حقوقی را به صورت سالیانه و مرتب برای آنان ارسال می‌نمایند.

ص: ۳۷۵

میانه قبرستان قرار دارد، آمـد و آنگاه به زیارت بارگاه ابراهیم فرزند رسول خدا صـلی الله علیه و آله آمد و بعد از آن که به زیارت قبر همسران رسول خدا صلی الله علیه و آله رفت، به کنار مزار عباس (عموی پیامبر صلی الله علیه و آله) و آرامگاه حضرت حسن بن علی علیه السلام که در زاویه غربی بقیع واقع شده است به طرف قبله آمد و آنجا را نیز زیارت نمود.

گنبـدی که روی این مزار قرار گرفته است، از بزرگ‌ترین گنبـدهایی است که در قبرسـتان بقیـع دیـده می‌شود؛ این گنبـد به شـکل مقصوره‌ای است که روی قبر حضـرت امام حسن مجتبی علیه السـلام بنا گردیده است و بسیار زیبا ساخته شده است؛ این مقصوره از جنس مس نقش دار همراه با نوشـته‌های فارسـی می‌باشـد که گمان می‌برم از ساخته‌های شـیعیان ایرانی باشد. سـپس خدیو به سوی قبور صحابه و تابعین و صالحین آمد و آنان را نیز زیارت نمود.

خـدیو بعـد الظهر آن روز، به بازدید تکیه مصـری‌ها رفته و پس از دیدن نظم و ترتیب آن جا از مأمور تکیه قدردانی نمود. سـپس بر مرکب خویش سوار شد و به سوی ساختمان حکومتی عثمانی برای ملاقات اسـتاندار حرکت کرد و در آنجا از سوی اسـتاندار مورد استقبال و احترام ویژه قرار گرفت.

در روز چهار شـنبه، خـدیو پس از ادای نماز صـبح و انجام خـدمت در حجره شـریف، همراه برخی از رجال ملازم به مقصد زیارت مسـجد قبا حرکت کرد و پس از زیارت آن مسجد، پیش از ظهر به مسجد شریف نبوی مراجعت نمود و نماز ظهر را در آن جا اقامه نمود، پس از آن به سـراپرده خویش آمـد بقیه آن روز را به اسـتقبال از میهمانـان و رؤسـای مـدینه و اعیـان پرداخت. خـدیو در روز پنجشـنبه طبق عادت، وظیفه خویش را در حرم به انجام رسانید و سـپس قصد زیارت حضـرت حمزه علیه السـلام نمود. در این زمان سیـل راه را بر زایرین این آرامگاه مسـدود کرده بود که با این حال خـدیو از قصـدش منصـرف نشـد و با اسب خود از آبی که یک متری ارتفـاع داشت عبور کرد و به زیـارت عموی رسول خـدا صـلی الله علیه و آله رفت و سـرانجام توفیق زیارت ایشان نصـیب وی گشت و به مقصود خود نایل آمد.

در روز جمعه نیز پس از ادای وظیفه‌اش در حجره شـریف، به اردوگاه خویش بازگشت و تا نزدیکی‌های ظهر به استقبال از میهمانان و واردین پرداخت، سپس برای

ص: ۳۷۶

ادای نماز جمعه، عازم حرم شریف نبوی گردید.

باب السلام مسجد نبوی شریف- مدینه منوّره

پس از آن به دیدار والا حضرت والده آمد و سپس به جایگاه خویش باز گردید و

ص: ۳۷۷

بقیه روز را در تقسیم صدقات و انجام احسان و نظارت بر تقسیم مستمری‌ها در میان حاجیان آن اعم از اهل مدینه و مجاورین، مصری و غیر مصری به سر برد. وی در این روز فرمان آمادگی حرکت کاروان را به سوی «تبوک» برای روز بعد صادر نمود.

خدیو به طور کلی در مدت اقامت خویش در مدینه، پایگاه آمال و آرزوی مردم و جایگاه بزرگان تمامی طبقات در آن شهر بود. و در این ایام یگان موزیک جنگی استانداری نیز همه روزه صبح و شب در برابر سراپرده خدیوی حضور داشتند و نغمه‌ها و مارش‌های زیبایی را به اجرا درمی‌آورند.

حرم مدنی

حرم مدنی همان مسجد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است که در میانه شهر مدینه و اندکی متمایل به شرق قرار گرفته است. این مسجد دارای شکلی هماهنگ و منظره‌ای زیبا در هیأت مستطیل شکل است که میانگین طول آن از شمال به جنوب یک صد و شانزده متر مربع و عرض آن از شرق به غرب- از طرف قبله- هشتاد و شش متر و سی و پنج سانتیمتر می‌باشد و از سوی «باب الشامی» نیز شصت و شش متر می‌باشد؛ این مسجد به دو قسمت مسجد و صحن تقسیم می گردد، مسجد از قبله عثمان، یعنی از دیوار قبله تا صحن از سویی و از میان «باب الرحمه» و «باب النساء» از سوی دیگر قرار گرفته است.

تمامی این بخش از گنبدهایی پوشیده شده است که بر نیم طاق‌هایی واقع شده‌اند که روی آنها را ستون‌های سنگی سختی به وسیله مرمر و روی آن را آب طلا پوشیده و آذین گردیده است.

بخش دوم آن یعنی همان قسمت صحن که بدان «حصوه» نیز می گویند، به شکل مستطیل است که تا «باب الشامی» امتداد یافته و سه طرف آن به وسیله سه شبستان احاطه شده است. این شبستان‌ها دارای ستون‌هایی می‌باشد که روی آن‌ها نیم طاق‌هایی بنا گردیده تا گنبدهای سر به فلک کشیده بر آنها قرار گیرد.

ص: ۳۷۸

تعداد ستون‌های حرم شریف، با حساب ستون‌هایی که به دیوارهای آن متصل شده، بالغ بر سیصد و بیست و هفت عدد می‌باشد که از آن تعداد ۲۲ ستون آن، در داخل مقصوره شریف واقع شده است. در ابتدای ورود به «باب الشامی» مدرسه مجیدی واقع شده که مکتب خانه‌ای برای آموزش قرآن به روش قدیمی در آنجا وجود دارد که قبلًا در دهکده‌های مصر استفاده می‌شده است؛ در اینجا هیچ گاه، تمامی قرآن را حفظ نمی‌کنند (۱).

در طبقه دوم این ساختمان، مکتب خانه دیگری وجود دارد که گفته می‌شود به غیر از آن قرآن مجید، گاهی هم در آنجا حساب تدریس می‌گردد.

این ورودی، از درون حرم دری دارد که بدان «باب التوسل» می‌گویند.

در کنار آن و در طرف غرب، جایگاه ویژه‌ای برای خواجگان حرم که وظیفه خدمتگزاری به حرم شریف را دارند- وجود دارد؛ دستشویی و محل استراحت خواجگان در این مکان واقع شده است. در کنار جایگاه خواجگان انبار روغن وجود دارد که برای روشنایی چراغ‌های حرم از آنها استفاده می‌کنند. پس از این مکان، درهای مدرسه دیده می‌شود که این درهای سه گانه، در شبستان شمالی قرار گرفته است.

در میانه صحن هنگامی که کمی متمایل به سوی شرق شویم، نرده‌ای آهنین دیده می‌شد که به دو در منتهی می‌گردد و در آن جا تعدادی نخل کوچک در اطراف نخل بزرگی به چشم می‌خورد. گفته می‌شود: این نخل در جایگاه درخت خرمایی واقع شده است که متعلق به حضرت فاطمه علیها السلام بوده است.

در نزدیکی این باغچه کوچک و در سمت قبله آن، چاهی با آب گوارا وجود دارد که بدان «بئر النبی» گفته می‌شود و برخی نیز آن را «زمزم المدینه» می‌نامند. در پشت حصار

۱- تنها کشور اسلامی که این امتیاز و برتری را نسبت به سایر مسلمانان در دیگر کشورهای اسلامی دارد کشور مصر است که همواره قرآن را تماماً حفظ می‌کنند و پس از آن، ساکنین مغرب هستند که حافظ قرآن به شمار می‌آیند؛ این سنت پسندیده تنها در میان این گروه رواج دارد که همواره قرآن را حفظ می‌کنند و در مناسبت‌ها نیز از آن استفاده می‌کنند، لیکن سایر مسلمانان آیات قرآن را از رو قرائت می‌کنند. در این امر فقهای مصر نیز در ترتیل قرآن شهرت بسزایی دارند که به همین مناسبت در سایر کشورهای اسلامی هم با دیده احترام به آنان می‌نگرند و این ویژگی بیشتر در شهر آستانه / استانبول مشهور است.

ص: ۳۷۹

آهنین فوق الـذکر، در سـرتا سـر شبسـتان شـرقی پنجره‌هـای مشـبکی که از چوب ساخته شـده نصب گردیـده است؛ این پنجره‌ها در ساختمان سلطان عبدالمجید (عثمانی) ساخته شده است و نشانه جایگاه ویژه زنان (۱) در هنگام نماز و اقامت آنان در حرم می‌باشد.

در جنوب این شبسـتان صـفه‌ای دیـده می‌شود که جایگاه ویژه خواجگان خدمتگزار حرم شـریف است. این صـفه به صورت جایگاه بلنـدی می‌باشـد که مسافت در حدود ۱۲ مـتر طول و ۸ متر عرض دارد و ارتفـاع آن در حـدود چهـل سـانتیمتر از سـطح زمین بالاتر است. این جایگاه در دوران رسول خدا صلی الله علیه و آله مکانی برای «اهل صفه» (۲) که گروهی از مستمندان و پیرمردان مسلمان (/ مهاجرین) بوده است که در آن جا زندگی می‌کرده‌اند و رسول خدا صلی الله علیه و آله نیازهای غذایی و لباسی آنان را بر آورده می‌کرده‌اند؛ از میان اهل صفه می‌توان به افرادی مانند ابوهریره و ابوذر غفاری اشاره نمود.

در برابر این صـفه در طرف جنوب، صـفه دیگری که کوچک‌تر از اولی می‌باشد و از سـمت شـمال متصل به مقصوره شریف است، دیده می‌شود. این صـفه جایگاه ویژه تهجد پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله بوده است. در میان این دو صفه، راهی وجود دارد که به سوی «باب جبرئیل» در شرق منتهی می‌گردد. در سمت راست شخصی که وارد صُفّه می‌شود دکه کوچکی دیده می‌شود که بزرگ حرم یا شیخ الحرم روی آن می‌نشیند؛ در کنار آن، انبار ویژه مقصوره شریفه در سمت قبله و شرقی حرم- واقع شده است.

روضه شـریف، در سمت غرب مقصوره شریف واقع گردیده است این مکان مسافت محل میان قبر شریف و منبر پیامبر صلی الله علیه و آله را گویند، زیرا بنا به فرموده خود حضرت:

«ما بین قبری و منبری (۳) روضهٔ من ریاض الجنهٔ» بین قبر و منبرم روضه‌ای از روضات بهشت است. این قسمت دارای ۲۲ متر طول و در حدود ۱۵ متر عرض می‌باشد. روضه

۱- شاید این سمت از صدر اسلام به زنان اختصاص داشته، زیرا تأیید این سخن وجود نام «باب النساء» است که از زمان‌های طولانی در گذشته در این سو دیده می‌شده است.

۲- در دوران رسول خـدا ص در مدینه به غیر از صـفه خانه‌ای وجود داشت که بدان «دار القری» یا «دارالمضـیف» می‌گفتند که این خانه در جنوب غربی مسجد وجود داشت و ویژه میهمانان رسول خدا ص بوده است.

۳- در روایات دیگری مضمون این روایت به صورت «مابین بیتی و منبری ... الخ» هم آمده است.

ص: ۳۸۰

شریف در طرف جنوب به وسیله دو پنجره مسی زرد رنگ که ارتفاعی در حدود یک متر دارد از محل توسعه عمر و عثمان جدا می گردد. روضه همواره به علت شرف و جایگاهش، مملو از جمعیت می‌باشد. در ادامه این دو پنجره مسی، جایگاهی وجود دارد که در آن مکان، قرآن‌های بسیاری در اندازه‌های مختلف نهاده شده است، برخی از این قرآن‌ها چاپی و برخی دیگر با خط بسیار زیبا و دستنویس است. در کنار قرآن‌ها نسخه‌های بسیاری از کتاب «دلایل الخیرات» وجود دارد که همگی آنها بر خوانندگان زوار وقف گردیده است.

در غرب روضه شریف، محراب رسول خدا صلی الله علیه و آله قرار دارد که نشانه‌ای از آیات خداوند در زیبایی و آراستگی به شمار می‌آید؛ این محراب در امتداد مقصوره شریف و در طرف قبله می‌باشد.

زاویه غربی روضه شریف حرم نبوی

ص: ۳۸۱

رسول خـدا صـلی الله علیه و آله در روز سه شـنبه، مطابق با نیمه شـعبان سال دوم هجرت، به هنگام فرمان الهی نسـبت به تغییر قبله از مسـجد الاقصـی به کعبه مکرمه [در نمـاز]، این محراب را برگزیـد و در آن نماز گزارد. در غرب این محراب، منبر شـریف (۱) قرار دارد که از مرمر آذین شـده است و بـا خطوط و برجسـتگی‌های زیبـای طلاـیی تزیین شـده است. این منبر در کمال زیبایی و ظرافت ساخته شده است و از سوی سـلطان مراد سوم عثمانی، در سال نهصد و نود و هشت هجری، به مسجد شریف نبوی هدیه گردید. این منبر در جای منبر پیشـین- که از سوی «قایتبای» ساخته شده بود- و جایگاه اصلی منبر رسول خدا صلی الله علیه و آله، قرار داده شده است.

در روز جمعه، هنگامی که نماز جمعه را در مسـجد نبوی- که بر صاحبش درود و سـلام باد- به جای آوردیم ازدحام شدیـدی بود. پس از آن که سـخنران از مقصوره شـریف زیـارت به عمل آورد و بر طبق عادت از حضـرت اجازه خطبه گرفت [در حالی که لباس بلنـدی به همراه کلاه به تن داشت (/ باشـلق) که آنان این لباس را «کوداپان» (۲) می‌گفتند] به وسـیله گروهی از خواجگان از چهار طرف مشـایعت می‌شـد و به سوی منبـر آمـد. در این هنگـام سـخنران از منـبر بالاـ رفته و به سوی سـمت راست، یعنی به طرف مرقد شریف نبوی رو کرد و بعد از آن که- در کمال ادب- به حضرت سلام کرد، حمد و ثنای خدا را به جای

۱- پیامبر صـلی الله علیه و آله در آغاز دوران تبلیغ بر نخلی تکیه می‌کردند و خطبه می‌خواندند سـپس منبری از چوب‌درخت گز که از سه یا چهار پله ساخته شـده بود، برای ایشان ساختنـد و در جای تنه درخت خرما آن را قرار دارنـد و تنه درخت خرما را در شـرق مکانی که قرار داشت در ابتدای ستونی غرب قبله دفن کردند. معاویه دو پله بر منبر یاد شده اضافه نمود که این منبر در آتش سوزی نخستین مسـجد، در سال ۶۵۶ هجری آتش گرفت و از میـان رفت. بـاقی مانـده‌های آن منبر سوخته را در صـندوقی قرار دادنـد و در کنـار همـان تنه درخت دفن نمودنـد. سـپس به وسـیله منبری که از ساخته‌های ملك مظفر پادشاه یمن بود، جایگزین گردیـد. از آن پس، «ظاهر بیبرس» منبر دیگری را جایگزین آن کرد و سـپس از سوی «ملك مویـد» منبری دیگر و نوینی جایگزین آن گردیـد؛ این منبر نیز در آتش سوزی سـال ۸۸۶ هجری از میـان رفت و ملك قایتبای منبر دیگری را جایگزین آن نمود. این منبر نیز به وسـیله منبر تازه‌ای جایگزین شد و منبر پیشین به مسجد قبا منتقل گردید که تا کنون نیز این منبر در مسجد قبا قرار دارد.

۲- این جانب سـخنران مسـجد الاقصـی را با همین لباس مشاهده کردم که این لباس از قرن دهم هجری دردولت ترکیه معمول بوده است.

ص: ۳۸۲

آورد و خطبه‌ای را که بیشتر درباره موضوعات حج و زیارت، ضرورت اتحاد و یگانگی، یکپارچگی مسلمانان و تقویت ارتباط میان افراد مسلمان بود و از احادیث شریف استفاده گردیده بود، آغاز نمود؛ در حقیقت وی پند و اندرزهای خویش را بر پایه احادیث نبوی استوار ساخته بود.

به عنوان مثال می‌گفت: «از فلان بن فلان از پیامبر صلی الله علیه و آله شما روایت شده است» آن وقت با دست خود به سوی حجره شریف اشاره می‌کرد و سپس متن حدیث را قرائت می‌نمود. نامبرده آن چنان خطبه زیبایی ایراد نمود که من در اینجا نمی‌توانم آن را توصیف و بیان نمایم.

حرم نبوی در حدود یک هزار خدمتگزار داشت که از میان آنان ۴۶ نفر سخنران بودند و هر یک از آنان یک بار در سال عهده‌دار خطبه جمعه می‌گردیدند. این برنامه طبق نظم خاصی تعیین می‌شد که هر یک دارای جانشین‌هایی بودند تا به هنگام غیبت سخنران، فرد دیگری جایگزین می‌گردید، همچنین مسجد دارای ۳۸ امام جماعت و ۶۲ جانشین امام بوده که به طور متناوب نمازهای روزانه را در آن اقامه می‌کنند و نیز دارای ۵۰ مؤذن و ۲۶ کمک مؤذن است و ۵۱۰ نفر رفتگر، ۱۱ دربان، ۲۶ زرگر، راهنما، خیاط و جز اینها و ۱۰ سقا، ۴ نفر مسؤول پر کننده ظرف‌های آب، ۵۷۰ شوینده و تمیز کننده و روشن کننده قندیل‌های حرم می‌باشد.

اما خواجگان وظیفه پاسداری و خدمت در حجره شریف را به عهده دارند که نخستین بار این خدمت از سوی «نور الدین شهید» برای مسجد برقرار گردید.

درآن هنگام ابتداتعداد خواجه‌های‌حرم دوازده‌نفر بودند که این گروه از میان افرادی که حافظ قرآن کریم بودند، انتخاب می‌گردیدند. سپس از میان آنان بزرگی انتخاب می‌گشت.

پس از آن «یوسف صلاح الدین ایوبی» دوازده نفر دیگر را بر آنان افزود و سپس پادشاه و سلاطین تا امروز به تعداد آنان افزودند، به طوری که گاه تعداد آنان افزون بر یکصد نفر می‌گردد. این افراد دارای اوقاف خصوصی و حقوق‌ها و مستمری‌های سالانه

ص: ۳۸۳

بودند که از سوی آستانه (۱) و جز اینها، برای آنان ارسال می‌گردید.

این گروه دارای خانه‌های بسیاری در مدینه بودند که در بعضی از آنها زندگی می‌کنند.

اغلب خدمتگزاران حرم شریف بدون حقوق و مستمری هستند و آنان همواره از راه خیرات و بذل و بخشش‌های افراد خیر اندیش زندگی خویش را می‌گذرانند.

محراب رسول خدا صلی الله علیه و آله در روضه شریفه

خدمت در حرم شریف موروثی است، بدین ترتیب که هنگامی که یکی از خادمان

۱- آستانه/ استانبول. «مترجم»

ص: ۳۸۴

درگذرد وظیفه و مستمری او در میان فرزندانش تقسیم می‌گردد؛ به عنوان مثال در صورتی که سخنران فوت نماید و حقوق او یک صد قرش باشد، فرزندان او در مرکز پدر جمع می‌شوند و پس از تقسیم آن حقوق در میان کلیه افراد خانواده، بزرگ‌ترین فرزند متوفی جانشین او در وظیفه‌اش می‌گردد؛ بدین سبب است که معمولًا حقوق این کارمندان برای گذران زندگی کافی نمی‌باشد.

حرم به وسیله انواع فرش‌های گران قیمت ایرانی مفروش گردیده است، همچنین در آن جا فرش‌های دستی دیده می‌شود که در کارگاه معروف «هرکه» بافته و این نوع فرش‌ها در روضه شریفه بیشتر دیده می‌شود.

در مجموع این مسجد نشانه‌ای از آیات خداوند است در زیبایی و گران‌بهایی به طوری که هر شخصی که بدان جا وارد می‌گردد میل ترک کردن آن را ندارد. مسجد النبی دارای پنج در می‌باشد: «باب السلام» و «باب الرحمه» در غرب، «باب المجیدی» در شمال، «باب النساء» و «باب جبرئیل» (یا «باب البقیع») در شرق.

درهای یاد شده همواره پس از هر نماز عشاء، تا نزدیکی‌های فجر بسته می‌شود؛ این عمل سنتی است که از دوران عمر تا کنون ادامه یافته است.

در کنار «باب الرحمه» و «باب السلام» از بیرون، دستشویی‌هایی را به فرمان «سلطان عبدالمجید» (عثمانی) برای وضو ساخته‌اند و در مکانی دورتر دستشویی‌ها ساخته شده است.

اصل حرم مدنی، عمارت و توسعه آن

حرم شریف هم اکنون شامل مکان‌های زیر می‌باشد: مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله، خانه عایشه- که در ماه هفتم سال اول هجری بدان وارد گردید- سایر خانه‌های همسران پیامبر صلی الله علیه و آله و مقداری که در توسعه بدان افزوده گردیده است.

جایگاه مسجد شریف در دوران رسول خدا صلی الله علیه و آله، به وسیله خانه‌های همسران

پیامبر صلی الله علیه و آله و اصحاب و یارانش احاطه گردیده بود؛ خانه‌های همسران او در سمت جنوبی و برخی از قسمت‌های شرقی حرم بود که به وسیله راهی به عرض پنج ذراع از آن جدا می گردیده است.

خانه ابوایوب انصاری و عثمان بن عفان در سمت شرق مسجد بوده و شکل این دو ساختمان با کیفیتی که در صدر اسلام بوده تغییر کرده، لیکن این دو خانه تا کنون باقی مانده است.

در گوشه خانه عثمان و در برابر حرم شریف، حجره‌ای وجود دارد که دارای پنجره‌ای است و لوحی از بیرون بر آن نصب گردیده که بر آن نوشته شده است: (قتلگاه عثمان بن عفان)؛ معمولًا بزرگ حرم نبوی، در این خانه سکونت می‌نماید.

خانه‌های خاندان عمر، در جنوب مسجد شریف واقع شده است و هم اکنون باغی که متصل به حرم است و در سمت حجره شریف از سوی قبله قرار دارد، این محدوده را تعیین می کند، این باغ دارای دری می‌باشد که بر روی آن از سمت بیرون، نوشته «دیار آل عمر» دیده می‌شود. در کنار آن در طرف غرب، خانه عباس عموی رسول خدا صلی الله علیه و آله واقع شده که پس از آن خانه مروان بن حکم وجود دارد که در سمت راست شخص وارد شونده از «باب السلام» می‌باشد. خانه «ابوبکر» در غرب مسجد واقع شده است و در کنار آن به طرف شمال و در امتداد «باب الرحمه»، خانه عبدالرحمن ابن عوف واقع شده است.

این خانه‌ها درهایی دارد که به سوی مسجد باز می‌شود. و در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله به دستور ایشان، تمامی آن درها بسته شد. حضرت در این باره فرمودند: «لایبقینّ فی المسجد خوخهٔ، إلّاخوخهٔ أبی بکر»، «یعنی دریچه‌ای در مسجد باز نماند مگر دریچه خانه ابی‌بکر» (۱) که حدیث یاد شده در آن نوشته شده است.

۱- این حدیث را علمای شیعه و جمع بسیاری از عامه صحیح نمی‌دانند، زیرا این حدیث درباره حضرت علی علیه السلام وارد شده که پیامبر صلی الله علیه و آله از سوی پروردگار مأموریت یافتند تا تمامی درها را ببندند به استثنای در خانه علی علیه السلام. پس از این کار پیامبر صلی الله علیه و آله از سوی مردم مورد سؤال قرار گرفتند، اما حضرت صلی الله علیه و آله در جواب آنها فرمودند: «واللّٰه دری نگشادم و دری نبستم، لیکن مأمور شدم و تبعیت امر کردم». حدیث دیگر را سعد بن ابی وقاص روایت کرده که در آن رسول خدا صلی الله علیه و آله امر کرده است تا تمامی درهای گشوده به مسجد بسته شد و در خانه علی علیه السلام را باز گذاشت. این حدیث معروف است به طوری که امام احمد و نسایی نیز آن را آورده‌اند و طبرانی هم گفته است: «رجال این حدیث ثقه می‌باشند».

سهمودی نیز در خلاصه الوفاء الوفا پس از نقل این حدیث نظر عادلانه خویش را در بازماندن در خانه علی علیه السلام ابراز کرده است. «مترجم».

ص: ۳۸۶

نخستین بار ساختمان مسجد نبوی از سوی عمر تجدید بنا گردید که نامبرده دیوارها و برخی از ستون‌های آن را ساخت و اندکی ساختمان آن را توسعه داد.

اما عثمان قسمتی را در سمت جنوب، به قبله مسجد اضافه نمود و آن را با سنگ و گچ بنا نمود. ولید بن عبدالملک در سال هشتاد و هشت هجری به عامل خود در مدینه «عمر بن عبدالعزیز» فرمان داد که مسجد را توسعه دهد و ترمیم نماید. پس نامبرده از سوی شرق، غرب و جنوب آن را توسعه داد و خانه‌های همسران پیامبر صلی الله علیه و آله را به بنای مسجد افزود. همچنین برای مسجد چهار مناره بنا کرد و زمین آن را از مرمر سنگفرش نمود. او دیوارهای مسجد را کاشی کاری کرد و سقف آن را با طلا آذین نمود و ستون‌های مسجد را نیز از مرمر بنا نمود.

پس از او «مهدی عباسی» در سال یکصد و شصت هجری، ساختمان مسجد را از نو بنا نهاد و عمارتی زیبا از آن ساخت. پس از وی خلیفه «مستعصم» و نیز «ظاهر بیبرس» ساختمان مسجد را تجدید و مرمت کردند. ناصر قلاوون در سال ششصد و هفتاد و هشت هجری گنبد حجره شریف را بنا نمود؛ پیش از آن این جایگاه گنبدی نداشت.

سپس در سال هشتصد و سی و یک (هجری) مسجد از طرف «اشرف برسبای» مرمت گردید و در سال هشتصد و پنجاه و سه (هجری) «ظاهر بر قوق» آن را تعمیر کرد و تغییراتی در آن به وجود آورد. در سال ۸۸۶ بر اثر صاعقه‌ای که به مسجد اصابت نمود، مسجد به آتش کشیده شد و آن چنان خرابی در مسجد به وجود آورد که تا آن زمان دیده نشده بود؛ این آتش سوزی آن چنان گسترده بود که هیچ یک از مردم مدینه نتوانستند برای خاموش کردن آن پیش بروند و اقدامی نمایند.

در این آتش سوزی هیچ گونه آسیبی به حجره شریف وارد نگردید!!

ص: ۳۸۷

نقشه کامل مسجدالنبی صلی الله علیه و آله

سلطـان «قایتبـای» پادشـاه مصـر همین که از آن حادثه آگاه گردیـد، دسـتور داد تا تمامی کارگرانی که در آن هنگام از سوی او در حرم مکی مشغول به کار بودند، به سوی مدینه حرکت کنند و مسجد را مجدداً از نو بسازند. این ساختمان هم اکنون پابرجاست که آن را

ص: ۳۸۸

مشاهـده می کنیـد. سپس حجره شـریف را بـا اسـتحکام و جلال خاصـی که هم اکنون قابل مشاهـده است مرمت نمودنـد و از نو بنا نهادند. همچنین روی گنبد پیشـین آن گنبدی بزرگ بنا کردند و در سـمت غربی حرم یعنی در سمت راست شخص وارد شونده از «باب السـلام»، مـدرسه بزرگی را ساخت و وقفیات فراوانی را برای آن برقرار کرد؛ این مـدرسه هم اکنون هم به نام «قایتبای» نامیـده می‌شود برای این مدرسه در مصـر دری ساختند و در هنگام این ساختمان به مدینه ارسال نمودند که در جایگاه «باب السـلام» نصب شد که این در را این جانب مشاهده کردم و هنگامی که این ورودی در ساختمان زمان سلطان عبدالمجید (عثمانی توسعه یافت) آن را به «باب المجیدی» انتقال دادند.

این در ساخته شـده از چوب گران قیمتی است که با قطعه‌هایی از مس نقش دار و نوشـته شـده آذین گردیـده است. این در یکی از زیباترین آثار ساخته شده مصر قدیم است که از زمانی کهن تا کنون باقی مانده است.

در سال ۹۸۰ هجری مسـجد از سوی «سـلطان سـلیم دوم» (عثمانی) مرمت گردیـد و محراب زیبایی را در میان مدرسه قایتبای و منبر شریف ساخت که تمامی آن از کاشـی‌های نقش دار بود که به وسـیله آب طلا آذین گردیده بود. نامبرده در پشت محراب یاد شده نـام خـود را به خـط ثلث بسـیار زیبـایی نوشت که هم اکنون هر رهرویی که از «بـاب السـلام» به سوی حجره شـریف می‌آیـد آن را مشاهده می کند.

در سال ۱۲۳۳ هجری، سـلطان محمود (عثمانی) گنبد شـریف را مرمت کرد و در سال ۱۲۵۵ هجری آن را بـا رنگ سبز زینت نمود. از آن پس، این گنبد به «قبهٔ الخضـراء» معروف گردید. در سال ۱۲۷۰ هجری سلطان عبدالمجید خان (عثمانی) فرمان داد که مسجد از سوی شمال توسعه داده شود؛ این دستور عملی گردید و آن را به شکلی که هم اکنون دیده می‌شود تغییر داد.

نامبرده آن را با نقش و نگارها و آذین‌های زیبایی مزین نمود که نمی‌توان آن را به توصیف درآورد. پس از تزیین روی دیوار آن- از آغـاز «بـاب السـلام» در شـرق- سوره الفتـح را با خط ثلث برجسـته، نوشت و سوره دیگری که در سـطر زیرین آن است، با خطی ظریف‌تر لیکن برجسته‌تر، آذین نمود. این کیفیت در سطر زیرین سوره دیگر با خطی

ص: ۳۸۹

باریک‌تر از سوره فوقانی نوشته شده است که در آن نام‌های پیامبر صلی الله علیه و آله نوشته شده است.

منظومه «برده» در اطراف گنبدهای مسجد نوشته شده است و در گوشه‌هایی که این گنبدها بر آن بنا شده، نام‌های جلاله خداوند، رسول او و برخی از صحابه نقش بسته است. تمامی این نوشته‌ها، با خط بسیار زیبا و هنری جایگزین شده است؛ این خط از آثار گران بهای خطاط مشهور، مرحوم «عبداللَّه بک زهدی» بود که از سوی سلطان عبدالحمید برای همین امر به مدینه فرستاده شده بود و نامبرده مدت ده سال و اندی را در مدینه گذرانیده و نبوغ و هنر خط خویش را در آن جا به نمایش گذارد.

در کتاب «مرآة الحرمین» آمده است که هزینه این ساختمان در حدود چهار میلیون لیره عثمانی بوده است.

در این مسجد، اثری (۱) از پادشاهان بعدی دیده نمی‌شود و تنها جریان اتصال برق (۲) است که در زمان سلطان عبدالحمید (عثمانی) بدان جا کشیده شد و روشنایی حرم شریف نبوی به طور رسمی، در روز جشن افتتاح راه آهن حجاز در مدینه منوره و در ۲۵ شعبان سال ۱۳۲۶ هجری آغاز گردید.

مقصوره شریفه از جنس مس زرد رنگ بود که با ظرافت خاصی آن را ساخته بودند.

این مقصوره به هنگام ساختمان قایتبای از مسجد النبی به سال ۸۸۸ هجری ساخته شده است. مقصوره دارای دری در روضه شریفه است که بدان «باب الرحمه» یا «باب الوفود» گویند. در کنار آن و در سمت جنوب پنجره‌ای نصب شده که رو به آنجا باز می‌شود و

۱- این جانب نزد دوست دانشمندم شیخ مصطفی حریری خطاط مشهور در مصر فتوکپی لوحی از خطمرحوم عبداللَّه بک زهدی را که بر یکی از درهای حرم مدنی نوشته شده بود دیدم آن ابیات چنین است:

مفتاح باب اللّه طه المرتجی بحر المکارم ملجأ الطلاب

سلطاننا عبد العزیز لجابه لیفوز بآلامال و الآداب

و غدا لسان مقاله متمثلا اذ کان خادم هذه الاعتاب

ان الوسائل للموک ببابهم و وسیلتی العظمی بهذا الباب

۲- در مدتی که در مدینه مشرف بودیم، حرم شریف را به وسیله روغن‌های چراغ و شمع‌ها روشن می‌نمودند، زیرا مهندس برق این دستگاه، به علت برق گرفتگی جانش را از دست داده بود، بنابراین ژنراتور تولید کننده نیروی روشنایی از کار افتاده بود و آنان در انتظار مهندسی دیگر بودند تا از آستانه به آنجا بیاید!!

ص: ۳۹۰

حاجیان آن را «پنجره توبه» می‌گویند. آنان به هنگام سوگند، این چنین می‌گویند: «سوگند به پیامبر صلی الله علیه و آله که دستم را روی پنجره او قرار داده‌ام»، همچنین این مقصوره در سمت قبله، روبروی صورت مبارک پیامبر صلی الله علیه و آله پنجره‌ای قرار دارد که در زمان‌های مهم برای دعا و استغاثه باز می‌گردد.

مقصوره دیگری در سمت شمال به این مقصوره اتصال دارد که بدان مقصوره حضرت فاطمه علیها السلام گفته می‌شود. این مقصوره در امتداد مقصوره پیامبر صلی الله علیه و آله از غرب بوده که به اندازه یک متر و نیم از شرق، فرو رفتگی دارد.

طول مقصوره نبوی شریف از ضلع جنوبی و شمالی آن ۱۶ متر و از شرقی و غربی ۱۵ متر می‌باشد. در چهار گوشه آن چهار ستون عظیم قرار دارد که به وسیله سنگ سختی و به ارتفاع سقف آن، ساخته شده است؛ بر روی آن سنگ‌ها قاعده‌های گنبد شریف قرار داده شده است.

منظره حرم مطهّر نبوی از داخل حیاط اوّل- صحن- و باغ حضرت زهرا علیها السلام

ص: ۳۹۱

اما مقصوره حضرت فاطمه علیها السلام، طول آن از جنوب ۱۴ متر و نیم و از شمال ۱۴ متر و از شرق و غرب در حدود هفت متر و نیم می‌باشد. این مقصوره به وسیله دو در از درون، با مقصوره بزرگ اتصال می‌یابد: یکی از آنها از سوی شرق و دیگری از سوی غرب متصل می‌شود که در میانه آن دو، ضریحی قرار دارد که روی جایگاه دفن (۱) حضرت فاطمه علیها السلام قرار دارد به گفته جمع کثیری، این مکان جایگاه دفن آن حضرت می‌باشد.

در درون مقصوره بزرگ، حجره شریف حضرت قرار دارد که این مکان جایگاهی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز دوازدهم ماه ربیع الاول در سال ۱۱ هجری وفات کرده و روز بعد از آن، دفن گردیده‌اند. این مطلب مطابق فرموده آن حضرت است که: «ما قبض نبیّ إلا دفن حیث قبض» یعنی «هیچ پیامبری وفات نکرد مگر آن که در همان محل وفات دفن شده باشد».

سرمبارک آن‌حضرت در طرف‌غرب واقع‌شده. هنگامی‌که در ۲۲ جمادی الاخر سال سیزدهم هجری ابوبکر درگذشت او را در کنار آن حضرت- در طرف شمال- دفن کردند که سر او، در موازات دو پای آن حضرت قرار گرفت. هنگامی که به جان عمر سوء قصد گردید، وی از عایشه تقاضا نمود که بعد از فوت او را نزدیک آن دو دفن کنند، پس عایشه اجازه داد که هنگامی که عمر در روز چهارشنبه ۲۷ ذی‌الحجه سال ۲۳ هجری درگذشت، او را در کنار آن دو دفن کردند طوری که سر او در موازات شانه ابوبکر قرار گرفت.

از آن پس بر روی این سه قبر مقصوره‌ای به صورت ساختمان به شکل پنج ضلعی، به ارتفاع شش قبر بنا گردید. نخستین بار این مقصوره به وسیله عمر بن عبدالعزیز در هنگام مرمت ساختمان مسجد در زمان وی، ساخته شد. نامبرده از بیم آن که مباد آن جا همانند کعبه به عنوان قبله گاهی قرار گیرد، طوری بنا نمود که همانند کعبه چهار ضلعی بنا شد و پایه‌های این بنا را تا مقدار زیادی پایین برد. حجره شریف، دارای فضای دیگری

۱- بنا به روایتی شهادت آن حضرت دو ماه و اندی پس از وفات پدرش رسول اکرم ص بوده است.

برخی گفته‌اند: «آن حضرت در بقیع و در رکن غربی، در طرف قبله آن، زیر گنبدی که هم اکنون منسوب به ایشان می‌باشد، دفن شده است. منظور قبری است که منسوب به فاطمه بنت اسد مادر گرامی حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام می‌باشد. «مترجم»

ص: ۳۹۲

برای قبر چهارم است که گفته می‌شود: آن جا مکان قبر عیسی علیه السلام پس از نزول او از آسمان در آخر الزمان است!!

در سال ۵۵۷ هجری «نور الدین زنگی» آگاه شد که صلیبیان که با آنان در حال جنگ بود، قصد سرقت جسد شریف حضرت را دارند؛ پس فرمان داد که حجره شریفه را با ساختمانی دیگر احاطه کنند که پایه‌های آن تا نزدیکی منبع‌های آب، در درون زمین فرو رود؛ پس از آن با مذاب سرب به صورت دایره‌ای در اطراف آن از درون مانعی ایجاد کنند به طوری که دست کسی به قبر مبارک نرسد.

روی این بنا، پرده‌ای از ابریشم سبز وجود دارد که روی آن جمله «لا اله الا اللّه محمد رسول اللّه» نوشته شده است. در اطراف پرده ابریشم، پرده دیگری وجود دارد که بر آن سخن خداوند نوشته شده است: مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ (۱)

در میان نوشته‌ها دایره‌هایی دیده می‌شود که روی آنها نام و القاب و کنیه پیامبر اکرم نوشته شده است. در اطراف این پرده، در ارتفاع تقریبی دو متر و نیمی، کمربندی از ابریشم سرخ- به عرض سی سانتیمتر- دیده می‌شود که روی آن با نخ‌های طلایی، نام پادشاهی که دستور ساخت آن پرده را داده نقش بسته است. این پرده، همواره به هنگام به قدرت رسیدن هر خلیفه از دولت علیه (عثمانی) ارسال می‌گردد. پرده کنونی، پس از اعلان دستور برای حجره شریف ارسال گردیده است. نخستین بار حجره شریف به وسیله «خیزران» مادر هارون الرشید در هنگامی که در سفر حج به زیارت پیامبر صلی الله علیه و آله نایل گردیده بود، به پرده آذین گردید. از آن پس این کار وی سنتی در میان پادشاهان و خلفا قرار گرفت.

میان ساختمان مقصوره و پنجره مسی بیرونی، گذرگاهی به وسعت سه متر از طرف‌های شرقی، غربی و جنوبی وجود دارد. در گوشه این گذرگاه از طرف جنوب یک صندلی قرار دارد که روی آن قرآن بزرگی دیده می‌شود، این قرآن از سوی «حجاج بن یوسف ثقفی» به حجره شریف اهدا گردیده است. گفته می‌شود: این قرآن یکی از شش قرآن نوشته شده از سوی عثمان بن عفان می‌باشد.

۱- احزاب، ۴۰

ص: ۳۹۳

در فضـای این گـذرگاه، لوسترهـای طلا و نقره آویزان گردیـده که این مطلب به ویژه در سـمت جنـوبی و در برابر صورت شـریف پیامبر صلی الله علیه و آله دیده می‌شود.

باب الرحمهٔ مسجد نبوی شریف

در میان این لوسترها، جارهای طلایی و نیز سی و یک جار مرصع به الماس، زمرد و

ص: ۳۹۴

یاقوت وجود دارد که همگی به وسیله زنجیرهای طلایی آویزان گردیده است. مجموع چراغ‌های حجره شریف، یک صد و شش چراغ می‌باشد.

در برابر صورت شریف پیامبر صلی الله علیه و آله و روی دیوار مقصوره، سنگی از الماس برلیان، به اندازه یک تخم کوچک کبوتر قرار دارد و اطراف آن را کمانی از طلای مرصع دربرگرفته است. صاحب نظران این الماس را به مبلغ هشتصد هزار جنیه برآورد کرده‌اند. اما نسبت به شرفی که این سنگ در حجره شریف پیدا کرده است، غیر قابل محاسبه به نظر می‌آید.

این قطعه سنگ را به علت شدت درخشندگی، زیبایی و ارزش، به «کوکب الدری» نام گذاری کرده‌اند. این قطعه، در لوحی از طلا تثبیت گردیده است. که اطرافشان با دویست و بیست و هفت قطعه بزرگ از جواهرات گران سنگ آذین شده است. «کوکب الدری» از سوی سلطان احمد خان اول، فرزند سلطان محمد خان، از پادشاهان آل عثمان در آغاز قرن یازدهم هجری، به حجره شریف اهدا شده است.

در زیر آن قطعه‌ای از طلای مرصع به جواهر به اندازه کف دستی آویزان شده است که در میانه آن سنگی از الماس، کوچک‌تر از «کوکب الداری» قرار داده شده است. این قطعه، از سوی سلطان مراد چهارم فرزند سلطان احمد اول (عثمانی)، در سال هزار و چهل و هفت هجری اهدا گردیده است.

همچنین در این مکان لوحی بزرگ از طلای نقش دار دیده می‌شود که روی آن با سنگ الماس بریان و با خط بسیار زیبایی جمله «لا اله الا اللّه محمد رسول اللّه» را نقش بسته است. این لوح از سوی عادله سلطان، دختر سلطان محمود (عثمانی)، در سال هزار و دویست و نود و یک هجری اهدا شده است.

در درون حجره شریف، به غیر از این هدایا، جواهرات گران قیمت فراوانی قرار دارد که نمی‌توان برای آنها ارزشی تعیین نمود. در آن میان قطعه بزرگی به شکل گردن بند قرار دارد که با الماس روی آن نام حضرت فاطمه زهرا علیها السلام نقش بسته است. این گردن بند روی مقصوره آن حضرت در درون، از سمت شرق قرار دارد. در کنار آن تسبیحی از لؤلؤ درشت وجود دارد که عظمت ارزشمندی آن بی‌نظیر است. همچنین در آنجا تسبیح‌های دیگری از مرجان‌های بی‌نظیر و کمیاب وجود دارد. شمع دان‌هایی از طلای خالص

ص: ۳۹۵

مرصع بر سنگ‌های گران سنگ در آن جا دیده می‌شود که در آن میان دو شمعدان بزرگ وجود دارد که طول هر یک در حدود دو متر می‌باشد و از سوی سلطان عبدالمجید (عثمانی) در سال هزار و دویست و هفتاد و چهار هجری اهدا گردیده است. دو شمعدان دیگر نیز از سوی سلطان محمود (عثمانی) به این مکان اهدا شده است. در کنار این شمع دان‌ها، جاروب‌هایی از لؤلؤ و بادبزن‌هایی مرصع به سنگ‌های گران‌قیمت و بخوردان‌های مرصع و زیبایی دیده می‌شود؛ این تحفه‌های گران‌قیمت، جدای از هدایای دیگری است که در خزانه حجره شریف وجود دارد که شامل قرآن‌های آذین شده به جواهرات، تحفه‌های گران قیمت و تعداد بسیاری از سنگ‌های کریمه و جواهرات گران‌سنگ است و نیز تعداد بسیاری از النگوها، گوشواره‌ها و جز اینها را شامل می‌شود.

به طور کلی می‌توان گفت: «ارزش این هدایا و تحفه‌هایی که در حجره شریف قرار دارد به میزان هفت میلیون جنیه می‌رسد».

همواره پادشاهان، بزرگان و امرا در طول زمان‌ها هدیه‌های فراوانی از جواهرات گران سنگ و ذخایر ارزشمند به این جایگاه تقدیم می‌داشته‌اند که تعداد بسیاری از آنها، از سوی دستان آلوده و خیانتکاری که به عنوان امیر مدینه بوده‌اند همانند «جماز بن هبه» در سال هشتصد و یازده هجری از ذخایر حرم مدنی ربوده شده است. سمهودی این مقدار اشیای ربوده شده را به بیست قنطار (۱) طلا تخمین زده است. همچنین شریف «حسن بن زبیر منصوری»، در سال ۹۰۱ هجری بدین هدایای ارزشمند دستبرد زده است و تعداد بسیاری از آنها را به یغما برده است.

در آغاز قرن سیزدهم هجری، حجره شریف مملو از این گونه ذخایر و آثار ارزشمند و گران بها بود که در سال هزار و دویست و بیست و یک هجری با پیدایش وهابی گری بدان دستبرد زدند و مقدار فراوانی از این ذخایر به یغما بردند و برخی از آنها را به مبلغ پنجاه هزار ریال به «شریف غالب» فروختند. پس از پایان صلح میان ابن سعود و طوسون پاشا، موارد اخیر را که به وسیله پدرش از حجره شریف دزدیده بود، به مبلغ

۱- قنطار برابر با ۹۳/ ۴۴ کیلوگرم می‌باشد. «مترجم»

ص: ۳۹۶

هزار جنیه مصری خریداری کرد و سپس به حجره شریف برگرداند.

همچنین مقداری از این هدایای گران سنگ، از سوی محمد علی (پاشا) پس از آن که به وسیله وهابی‌ها به او هدیه داده شده بود، به همراه شمعدان بزرگی از طلای خالص و دو شمعدان از نقره که روی آنها «العبد المذنب محمد علی والی مصر سنهٔ ۱۲۲۸».

نوشته شده بود، به حجره شریفه نبوی اهدا گردید. همچنین از سوی عباس پاشای اول، شمع‌دان‌ها و دوجار از نقره اهدا شد که یکی از آنها دارای ۳۶ شمع بوده و در محراب عثمانی و دیگری دارای ۳۰ شمع بود که در برابر صورت شریف پیامبر صلی الله علیه و آله آویزان گردید.

همچنین نامبرده ثریا و شمع‌دان‌های دیگری از بلور را به این مکان هدیه نمود. سعید پاشا و برخی دیگر از دختران خاندان خدیوی هم هدایایی را در حرم شریف قرار داده‌اند.

آخرین شخصی که در این دوران به حجره شریف هدیه‌ای را تقدیم نمود والا حضرت والده جناب خدیو بود که نامبرده کمدهای گران بهایی را به این مکان هدیه نمود تا این آثار گران سنگ و ارزشمند در آنجا نگهداری شود.

خدمتگزاران حجره شریف، در سال سه بار این مکان را شستشو می‌دهند:

نخست در روز نهم ربیع الاول و دوم در اول رجب و سوم در هیجدهم ذی العقده می‌باشد. بدین مناسبت جشن باشکوهی نیز برگزار می‌شود؛ آب این شستشو را در شیشه‌هایی می‌ریزند و به عنوان تبرک در اختیار بزرگان مسلمان قرار می‌دهند.

بررسی خانه پیامبر صلی الله علیه و آله در مدینه

در صورتی که هم اکنون مقصوره شریف را مشاهده نمایید، متوجه خواهید شد که این مقصوره در مکان خانه پیامبر صلی الله علیه و آله که معروف به خانه عایشه است بنا شده است.

خلاصه این که، درهای متعدد خانه پیامبر صلی الله علیه و آله و نام گذاری هر یک از آنها به اسمی مخصوص و نیز آن که خانه حضرت فاطمه علیها السلام در کنار خانه پیامبر صلی الله علیه و آله بوده و بر دیوار

ص: ۳۹۷

میانی آن پنجره‌ای نصب بوده که رسول خدا صلی الله علیه و آله به وسیله این پنجره، از حال دختر خویش آگاه می‌گردیده است تا این که برای استقلال هر خانه، دستور دادند تا آن پنجره بسته شود (۱)؛ تمامی این معلومات و آگاهی‌ها در ذهن این جانب می‌تواند خانه پیامبر صلی الله علیه و آله را در مدینه و در دوران زندگی ایشان این گونه ترسیم نماید:

روایت مالک در این باره چنین گفته است: «خانه عایشه به دو قسمت تقسیم گردیده بود، نخست قسمتی که قبر در آن قرار داشت و دیگر بخشی بود که عایشه در آن زندگی می‌کرد و در میان این دو بخش دیواری وجود داشت که پیش از دفن عمر، عایشه همواره بدون حجاب به قسمت قبر وارد می‌گردید لیکن پس از دفن عمر، هیچگاه بدون حجاب بدان وارد نگشت!! (۲) بنابراین خانه پیامبر صلی الله علیه و آله دارای دو حجره بوده است، اما در این خانه را بعضی گفته‌اند که به سوی شام بوده است و برخی دیگر عقیده دارند که به سوی غرب باز می‌گردیده است، لیکن از روایت ابن سعد این چنین برمی‌آید که این خانه دارای دو در بوده است:

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله رحلت نمودند، صحابه گفتند: «چگونه بر وی نماز گزاریم»؟

گفتند: «از یک در گروه گروه وارد شده و بر او نماز گزارید سپس از در دیگر خارج شوید».

۱- سمهودی در خلاصهٔ الوفاء از ابن زبیر در این باره این چنین روایت کرده است:

«میان حجره فاطمه علیها السلام و خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله یعنی حجره عایشه، دریچه‌ای بود و گفته‌اند که طهارت خانه آن سرور در آن مکان بوده است و هرگاه که به طهارت خانه می‌رفت، از آن دریچه به فاطمه علیها السلام نظر می‌کرد و از حال او باخبر می‌شد یک بار عایشه نیم شبی به طهارت خانه آمد و میان او و فاطمه علیها السلام گفت و گویی رد و بدل شد، پس فاطمه علیها السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله درخواست کرد که آن خوخه را مسدود نماید پس به خواسته او مسدود گشت.» «مترجم»

۲- عایشه اگر این چنین مقید به مسایل و دستورات اسلامی بود، پس چگونه فرموده پیامبر صلی الله علیه و آله را زیر پا گذارده و به جنگ با امیر المؤمنین علی علیه السلام به سوی بصره آمده و آن کشتارها و نفاق‌ها را در جنگ جمل به وجود آورد؟ آری این مطالب برای سرپوش قرار دادن این اعمال است، در صورتی که در طول دوران حیات او به ویژه پس از درگذشت رسول خدا صلی الله علیه و آله اعمال و کارهای او، به ویژه دخالت در قتل عثمان و سپس خونخواهی او روشن و واضح است. «مترجم»

ص: ۳۹۸

نقشه تقریبی خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله در مدینه

نقشه خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله که در آن قبر شریفش قرار دارد و در جوار قبر رسول‌خدا صلی الله علیه و آله قبر (ابوبکر) سپس قبر عمر می‌باشد.

ص: ۳۹۹

همچنین گفته می‌شود که خانه عایشه دارای صفه‌ای به سوی خانه حضرت زهرا علیها السلام بود و نیز خانه عایشه دارای راهی از سوی قبله، به خانه حفصه، همسر دیگر رسول خدا صلی الله علیه و آله داشت که در این باره سخن ابن زباله می‌تواند گواه بر این مطلب باشد:

«میان خانه حفصه و حجره عایشه که قبر شریف در آن جا قرار دارد، راهی وجود داشته که این دو، در حالی که هر یک در منزل خویش بوده‌اند، با یکدیگر هم‌صحبت می‌کرده‌اند». حفصه همسر رسول خدا صلی الله علیه و آله و دختر عمر بن خطاب بود که خانه او در سمت راست خانه آل عمر قرار داشته است و به عبارتی خانه او در جنوب خانه عایشه در سمت شرق بوده است.

این جانب پس از بررسی و دقت فراوانی در گفته‌های صحابه و تابعین که همواره به دنبال حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله بوده‌اند. به این نتیجه رسیدم، به ویژه درباره خانه حضرت رسول صلی الله علیه و آله که تمامی مسلمانان در مورد قبر ایشان که اشرف مکان‌ها بر روی زمین است اجماع کرده‌اند. در هر صورت این تحقیق و بررسی بود که این جانب در این باره به عمل آورده بودم. بنابراین خانه حضرت رسول صلی الله علیه و آله در مدت حیات ایشان در مدینه، بر طبق نقشه‌ای که در جنوب مقصوره شریفه آورده‌ام، بوده است که این خانه با چنین شکلی بسیار ساده‌تر از خانه ایشان در مکه بوده است! خانه‌های دیگر همسران پیامبر صلی الله علیه و آله در اطراف خانه عایشه بوده و همگی با خشت بنا گردیده است. دیوارهای درونی این خانه‌ها که با فاصله از یکدیگر قرار داشته است، همگی از شاخه درخت خرما بوده که گل اندود شده و سپس با پارچه‌های پشمی پوشانده شده بوده است. با این خصوصیات می‌توان به سادگی به زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله و خانه‌های ایشان پی برد. به طوری که هیچ گاه حضرت برای خود و همسران خویش، پا را فراتر از نیازهای فردی زندگی نگذاشت.

«عطار خراسانی» گفته است: «حجره‌های همسران پیامبر صلی الله علیه و آله را درک کردم، در آن هنگام نامه ولید به مدینه رسید که وی در آن فرمان داده بود تا حجره‌ها را به مسجد بیافزایند و مسجد را توسعه دهند. روزی را همانند آن روز ندیدم که مردم آن چنان گریان باشند! و شنیدم که «سعید بن مسیب» می‌گفت: به خدا سوگند آرزو داشتم که آنان حجره‌ها را به حال خود وامی‌گذارند، تا مردمان آینده مدینه و دیگر زیارت کنندگان، از

ص: ۴۰۰

سایر نقاط جهان، بیایند و زندگی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سادگی آن را از نزدیک مشاهده کنند که همین بازدید خود موجب جلوگیری از مال اندوزی و اسراف و تفاخر آنان در زندگی خواهد می گردید».

آری! رسول خدا صلی الله علیه و آله خانه و مسکن خویش را آن چنان ساده و در عین حال بهداشتی ساخته بود تا این گونه زندگی را در میان پیروان خود ترویج نماید پس از آماده کردن امکانات ساده برای خویش، به فکر سایر برادران دینی خود باشند و بدین ترتیب با به وجود آوردن امکانات زندگی برای دیگران، اجتماعی سالم پدید آید و همگی در کمال دوستی و برادری و برابری زندگی نمایند.

مدینه منوره

مدینه منوره یا مدینهٔ الرسول، که نام آن نیز طیبه می‌باشد، پیش از هجرت به نام «یثرب» خوانده می‌شد و از لحاظ جغرافیایی ارتفاع آن از سطح دریا در حدود ۶۱۹ متر می‌باشد این شهر بر مدار طولی ۳۹ درجه و ۵۵ دقیقه شرقی و بر مدار عرضی ۲۴ درجه و ۱۵ دقیقه از شمال خط استوا واقع گردیده است.

درجه حرارت آن در تابستان به بیش از ۲۸ درجه سانتی گراد افزایش می‌یابد و در زمستان در روز به ده درجه بالای صفر و در شب تا پنج درجه زیر صفر کاهش می‌یابد. به طوری که در نزدیکی‌های صبح زمستان بسیاری از ظرف‌های آب را یخ بسته و منجمد می‌بینیم.

در صورتی که بنابر عقیده برخی از صاحبنظران، کلمه «یثرب» از کلمه مصری «اتریبس» گرفته شده باشد، می توان گفت: عمالقه پس از خروج از مصر آن را بنا کرده‌اند.

عمالقه گروه یهودیانی بودند که بدین سو آمدند و بدین جهت است که حضرت موسی علیه السلام در راه خود به سوی فلسطین، گروهی از قوم خویش را برای شناسایی، بدین سمت روانه ساخت و بنابراین آنان به این سو حرکت کردند تا این که سرانجام خبر درگذشت حضرت موسی علیه السلام به آنان رسید. این گروه پس از آن شهر «اتریبس» را

ص: ۴۰۱

بنا کردند و در آنجا اقامت نمودند.

بنـابراین گفته، آغاز بنای ساختمان مـدینه به سال هزار و ششـصد پیش از میلاد و یا به دو هزار و دویست و بیست و دو سال پیش از هجرت باز می‌گردد.

نقشه مدینه منوّره

و به همین مناسبت می‌توانم بگویم: لفظ «طیبه» که از پیش از اسلام برای آن استفاده

ص: ۴۰۲

می گردید، کلمه‌ای مصری بوده است.

مدینه مرکز استان بود و تا سالیانی قبل از این، به ولایت حجاز ملحق بوده است و هم اکنون- آن چنان که به من گفته شد- مدیریت این شهر، به تنهایی عهده‌دار کارهای خویش می‌باشد و به عنوان مرکزی مستقل به شمار می‌آید. این شهر دارای دو قدرت بزرگ است که کارهای آن زیر نظر آنان به انجام می‌رسد. این دو قدرت عبارتند از:

بزرگ حرم و استاندار. استاندار همواره قدرت نظامی را که مهم‌ترین قدرت در سرزمین دولت علیه (عثمانی) به شمار می‌آید، در دست دارد و فرمانداری «وجه»، «ینبع»، «کور»، «تیما»، «دومة الجندل»، «فرع»، «ذو الرمة»، «وادی القری»، «قری عرینه»، «سیالة»، «رهط»، «کحل»، «مدین»، «فدک» و «خیبر» از توابع آن به شمار می‌آیند. در مدینه نماینده‌ای از سوی شریف مکه به نام «شریف شحات» وجود دارد که بر امور و کارهای اعراب این ناحیه نظارت دارد.

شهر مدینه در میانه دشتی وسیع که به سوی جنوب امتداد دارد، بنا گردیده است و اغلب ساختمان‌های آن از سنگ‌هایی ساخته شده که از معادن سنگ در نزدیکی آن استخراج گردیده است. این شهر دارای ۱۲ هزار خانه است و سبک ساختمان‌های آن همانند ساختمان‌هایی است که در مکه بنا گردیده است و ما مشاهده کردیم؛ با این تفاوت که خانه‌های این شهر کوچک‌تر و خیابان‌های آن باریک‌تر است، به ویژه این وضعیت در اطراف حرم شریف بیشتر به چشم می‌خورد. در صورتی که خوب بود در اطراف حرم میدان وسیعی را تدارک می‌دیدند تا علاوه بر این که هوای مدینه در این سو، مطبوع می گردید رفت و آمد به حرم نیز آسان‌تر صورت می‌پذیرفت. بهترین خیابان مدینه در غرب حرم واقع شده است که بدان «حارة الساحة» گویند این خیابان طولانی‌ترین خیابان این شهر به شمار می‌آید. در این خیابان بهترین و زیباترین ساختمان‌های مدینه قرار دارد و مرکز استانداری نیز دیده می‌شود در آنجا که در قلعه‌ای واقع در حصار درونی شهر قرار گرفته است. گفتنی است که در این خیابان خانه‌ای متعلق به «سید هاشم» وجود داشت که نامبرده به کارهای گچ کاری و معماری مشغول بود. زیبایی این ساختمان و دقت و استحکام آن، آن چنان بود که مرا در برابر آن به شگفتی وا داشت و متوقف نمود، لیکن با

ص: ۴۰۳

کمال تأسف می‌توان گفت: که این گونه ساختمان سازی و دقت به طور کلی از مدینه رخت بربسته است.

این خیابان دارای کوچه‌ای است که از آن به آرامگاه حضرت عبداللَّه، پدر گرامی رسول خدا صلی الله علیه و آله راه دارد. عبداللَّه پیش از اسلام برای انجام کار به مدینه آمده بود که در آن جا وفات یافت و در کنار دایی‌های خود که از بنی النجار بودند در خانه مردی از آنان که معروف به «نابغه» بود دفن گردید.

این خیابان «ابواء» نام داشت که بدان کوچه «طوال» نیز می گویند که خانه‌های «آل سعد» در آن منطقه قرار دارد.

بیشتر خیابان‌های مدینه به علت باریک بودن «أَزِقَّه» یا (کوچه‌ها) نامیده می‌شود که از آن جمله در شمال حرم از، زقاق البقر، زقاق الخیاطین، زقاق الحبس، زقاق عنقینی، زقاق السماهیدی، زقاق البدور، زقاق الاغاوات و در جنوب آن: زقاق یاهو، زقاق الکبریت، زقاق القماشین، زقاق حیدر، زقاق الحجامین، زقاق مالک بن انس و جز اینها را می‌توان نام برد.

در هر صورت خیابان‌های مدینه تمیز و پاکیزه می‌باشد و پاکیزگی آن کمک به لطافت و خنکی هوا در تابستان می‌نماید، به طوری که این وضع در بیشتر سرزمین‌های شرق دیده می‌شود.

بازار مدینه از «باب المصری» آغاز می گردد و به حرم شریف منتهی شده و پایان می‌یابد.

این بازار از خیابانی باریک به طول تقریباً ۵۰۰ متر تشکیل گردیده است، به طوری که حرکت دو شتر از خیابان موجب برخورد به یکدیگر می‌شود و رفت و آمد و شلوغی تنها در زمان حج و عمره رجبی که هنگام زیارت و سعی در سرزمین عرب می‌باشد، دیده می‌شود. بازرگانی و تجارت مدینه بر اساس واردات خارجی آن به ویژه از کشورهای جاوه، هند و شام بوده که این واردات بیشتر در زمینه پارچه‌های پنبه‌ای، پشمی، ابریشمی، کنفی، تسبیح، حناء، قالیچه‌ها و خوراکی‌های ایرانی، هندی، مغربی و ترکی که می‌باشد قیمت آنها از مکه و حتی از مصر بیشتر است، لیکن حاجیان به جهت تبرک و آسانی

ص: ۴۰۴

تبدیل پول خود در این منطقه، آنها را خریداری می کنند.

تجارت خرما یکی از بزرگ‌ترین و مهم‌ترین کالاهای بازرگانی در میان مردم مدینه به شمار می‌آید، زیرا مدینه و اطراف آن همگی پوشیده از نخلستان‌های خرما می‌باشد که در آن درختان خرمای فراوانی وجود دارد و در حدود هفتاد نوع خرما در این شهر به دست می‌آید. بهترین خرماها در اینجا، خرمای «عنبری» سپس «چلبی» و سپس «سکری» می‌باشد. که این خرما از شیرین‌ترین آنها به شمار می‌آید سپس خرمای «سبح» است که درخت آن بیشتر در سمت «خیف» میان مدینه و «حمرا» واقع شده است. چگونگی آماده کردن این خرما چنین است که ابتدا آنها را همانند دانه‌های تسبیح در نخی می کشند و ردیف می کنند، سپس مدت زمانی در آب جوش آنها را نگاه می‌دارند و از آن پس آنها را در مقابل آفتاب خشک می کنند. این جانب مقداری از این نوع خرما را از فروشگاه‌هایی که در بیرون از «باب المصری» در مناخه به فروش گذاشته بودند، خریداری نمودم.

فروشنده، برخی انواع خرماهای خود را با احادیثی دروغین که به رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت می‌داد مدح و ستایش می‌نمود و به فروش می‌رسانید. این جانب بسیار تعجب کردم که چگونه این مردم در حالی که در برابر رسول خدا صلی الله علیه و آله قرار دارند، این گونه دروغ‌پردازی می کنند. پس به او گفتم: «ای مرد ما خرما را از تو خریداری می کنیم پس چرا احادیث و روایاتی را که دارای هیچ گونه اساسی نیست، به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت می‌دهی؟» و بدو گفتم اساساً گرفتاری و بدبختی ما مسلمانان همین است که به راحتی گفته‌هایی را به خداوند یا پیامبر صلی الله علیه و آله او نسبت می‌دهیم. پس آن مرد شروع به عذر خواهی کرد و گفت: این سخن‌ها را از فروشندگان پیشین و برخی از پیرمردها شنیده است.

مدینه دارای کتابخانه‌های بسیاری است که بهترین آنها، کتابخانه «شیخ الاسلام عارف حکمت» می‌باشد که در نزدیکی باب «جبرائیل» در جنوب مسجد قرار دارد.

این کتابخانه از نظر نظافت، پاکیزگی مکان، نظم و ترتیب کتاب‌های آن و زمین‌های پوشیده از فرش‌های گران قیمت و زیبای ایرانی، نشانه‌ای از زیبایی و کمال به شمار می‌رود.

در میانه حیاط این کتابخانه، حوضی از مرمر بنا گردیده که در اطراف آن شیرهای

ص: ۴۰۵

آبی برای وضو نصب گردیده است. این کتابخانه دارای کتاب‌های ارزشمندی می‌باشد که تعداد آنها کمتر از ۵۴۰۴ جلد نمی‌باشد. بر در آن کتابخانه کاری عجیب و نادر را دیدم که از شگفتی‌های صنعت خط به شمار می‌رفت. آن شگفتی این بود که اشعار فارسی روی در، با خط سفید بسیار زیبایی از خطاط ماهر «ملا شاهی» نقش بسته بود؛ در آن هنگام که همگی از زیبایی خط و چگونگی تنظیم و ترتیب آن و نیز از انتخاب حروف آن، با ظرافت و دقت در شگفت مانده بودیم، مدیر کتابخانه به ما گفت:

تصویر ص ۲۵۵ (کتبخانه)

کتابخانه سلطان محمود در مدینه منوّره

تمامی این کلمات نوشته شده، بر روی کاغذ استوار گردیده است و پس از مشاهده آن از دقت و تأمل بیشتر در آن کاغذ آن چنان شگفت زده و مبهوت گردیدیم که زبان از وصف دقت و زیبایی آن عاجز است! به ویژه آن که شنیدیم آنان این نوشته‌ها را ابتدا روی کاغذ نوشته‌اند و سپس آن‌ها را به وسیله ناخن‌های خود از آن جدا کرده و روی کاغذ دیگری قرار داده‌اند.

کتابخانه سلطان محمود در «باب السلام» قرار دارد که تعداد کتاب‌های آن ۴۵۶۹ جلد می‌باشد.

با این که این کتابخانه از کتابخانه عارف کوچک‌تر و نظم و ترتیب آن کمتر است، لیکن کتابخانه‌ای زیبا و مرتب به نظر می‌آمد.

ص: ۴۰۶

کتابخانه دیگری نیز وجود دارد که متعلق به سلطان عبدالحمید اول است در این کتابخانه تعداد ۱۶۵۹ کتاب قرار داده شده است. مدینه همچنین دارای کتابخانه دیگری به نام «بشیر آغا» در زقاق الخیاطین (۱) می‌باشد که تعداد ۲۰۶۳ کتاب در آن وجود دارد. آگاه شدم که کتابخانه‌های دیگری نیز در این شهر وجود دارد که از آن میان کتابخانه‌ای است که در «رباط عثمان» واقع شده است، این کتابخانه دارای کتاب‌های نفیس و ارزشمندی از مذهب مالکیان می‌باشد که مجموع کتاب‌های آن نزدیک به سی هزار کتاب نفیس می‌رسد. در صورتی که تمامی این کتاب‌ها را در یک مکان جمع آوری کنند و نظم و ترتیب خاصی را برای استفاده از آنها حاکم می کردند، مورد استفاده و بهره‌وری بیشتری قرار می گرفت.

تصویر ص ۲۵۵ (محراب مسجد قبا)

محراب مسجد قبا

مدینه دارای روزنامه‌ای به نام «المدینهٔ المنورهٔ» است که به زبان ترکی و عربی منتشر می گردد و تمامی اخبار و رویدادهای روزانه در آن درج می‌شود.

مدیر آن فاضل دانشمند شیخ محمد مأمون است که این روزنامه در روزهای توقف خدیو در مدینه، رفت و آمدها و دید و بازدیدهای روزانه او را به همراه اشعار و نظم و نثرهایی در مدح وی منتشر می‌نمود در میان سروده‌ها شعری را جناب مدیر به عنوان تشریف فرمایی خدیو سروده بود که در آغاز آن این چنین بود:

البدر فی أفق العلياء قد طلعا وكوكب السعد فی اسعاده سطعا

مدینه دارای مدرسه قابل ذکری نیست، لیکن در آن ۱۷ مکتب خانه برای آموزش علوم ابتدایی وجود دارد و نیز در حرم فقه و تفسیر در سطح بسیار ابتدایی تعلیم می گردد.

مدینه دارای دو حمام است که به سبک ترکی ساخته شده است، که یکی از آنها در درون مدینه و از ساخته‌های سلطان سلیمان قانونی بوده و دیگری در «مناخه» قرار دارد.

این شهر دارای ۸ تکیه است که مهم‌ترین آنها تکیه مصری به شمار می‌آید و بقیه آنها به صورت نوانخانه‌هایی می‌باشد که با حقوقی بسیار اندک، از فقرا و نیازمندان ساکن در آن پذیرایی می کنند.

«مدینه منوره» همانند مکه دارای حرم است که قطر دایره آن، در حدود دو کیلومتر می‌باشد. در حرم یاد شده، به عنوان احترام و تعظیم آن صید جایز نمی‌باشد.

در مدینه و توابع آن، مزارهای بسیاری وجود دارد که معروف‌ترین آنها، مسجد قبا، مسجد حضرت حمزه علیه السلام و بقیع می‌باشد.

اما مسجد قبا که در فاصله ۵ کیلومتری از مدینه قرار دارد و ساختمان آن به عنوان نخستین مسجد در اسلام به شمار می‌آید، زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله در هجرت خویش به سوی مدینه این مسجد را به هنگام ورود خود به این مکان در جنوب غربی مدینه بنا نمود.

سلطان عبدالحمید اول (عثمانی) این مسجد را تجدید بنا کرده و در میانه صحن آن گنبدی به عنوان جایگاه ناقه پیامبر صلی الله علیه و آله، به هنگام قدوم ایشان در هجرت از مکه برپاساخت. اما مسجد حضرت حمزه علیه السلام در شمال مدینه و در دشت احد (/ وادی احد) قرار دارد. در این دشت در ۱۵ شوال سال سوم هجرت جنگی معروف (۲) میان مسلمانان و مشرکین اتفاق افتاد. در آن جنگ مسلمانان به آزمونی نیکو از سوی خداوند گرفتار شدند.

در این واقعه حضرت حمزه علیه السلام عموی پیامبر صلی الله علیه و آله به شهادت رسید و نیز دندان پیشین

۱- کوچه خیاطها «مترجم»

۲- جنگ احد. «مترجم».

ص: ۴۰۷

ص: ۴۰۸

سمت راست دهان مبارک حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله شکسته شد و صورت ایشان زخمی گردید و لب پایین حضرت آسیب دید. همچنین در اثر فرو رفتن دو حلقه از زره در گونه ایشان، این ناحیه از صورت مبارک ایشان نیز زخمی گردید.

عایشه روایت کرده است که ابوعبیده جراح هنگامی که یکی از دو حلقه را از صورت رسول خدا صلی الله علیه و آله درآورد یکی از دندان‌های پیشین حضرت افتاد و در هنگامی که دومی را خارج می‌نمود، دندان ثنایای دومی ایشان نیز از دهان حضرت خارج گردید که از این پس، حضرت بدون دندان ثنایا بودند.

در آنجا گنبدی معروف به «قبهٔ السن» قرار دارد که حجره‌ای در آن وجود دارد و در میان آن گودالی است که ادعا می‌کنند، جایگاه افتادن دندان پیامبر صلی الله علیه و آله است.

اهل مدینه پس از این جنگ، شهدای خود را به سوی مدینه حمل نمودند، لیکن رسول خدا صلی الله علیه و آله آنان را از این کار باز داشت و فرمودند: «ادفنوهم حیث صرعوا» یعنی «آنان را در همان مکانی که شهید گشته‌اند دفن نمایید». بنابراین حضرت حمزه علیه السلام را در جایگاه شهادتش دفن نمودند که هم اکنون گنبدی به نام «قبهٔ الصرع» بر آن برپا شده است.

این گنبد در شرق مسجد کنونی آن واقع شده است، زیرا سیل، جسد مبارک او را در قبر نخستین آشکار نموده بود. در اطراف مرقد حضرت حمزه علیه السلام، مزار شهیدان این جنگ قرار دارد که تعداد آنان هفتاد و اندی نفر می‌باشد.

در انتهای این دشت و در شمال، کوه احد قرار دارد که سنگ‌های این کوه از سنگ گرانیت است با آن که این کوه از رشته کوه‌های سرزمین عرب به شمار می‌آید، لیکن این کوه از آن جدا گردید و طول آن از شرق به غرب در حدود شش کیلومتر می‌باشد.

«بقیع» همواره در میان مسلمانان از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بوده است و بدان «بقیع الغرقد» می‌گویند. زیرا در این مکان نوعی گیاه بدین نام می‌روییده است. در بقیع بیش از ده هزار از صحابه و پیروان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دفن گردیده‌اند همچنان که تعداد بسیاری از خاندان نبوت- صلوات اللّه علیهم اجمعین- در آنجا مدفونند که از آن جمله است، حضرت (امام) علی زین العابدین علیه السلام فرزند حضرت (امام) حسین علیه السلام و فرزندش (امام) محمد الباقر علیه السلام و فرزندش (امام) جعفر الصادق علیه السلام که دو نفر اخیر در زیر گنبد

ص: ۴۰۹

عباس (عموی پیامبر صلی الله علیه و آله) دفن گردیده‌اند. بقیع پیش از این، دارای گنبدهای فراوانی بوده است که از سوی وهابیان منهدم گردید.

تصویری از بقیع- قبر عثمان، قبه عثمان، قبه مالک، قبه همسران رسول صلی الله علیه و آله، قبر ابراهیم فرزند رسول، و قبه عباس و قبر حسن بن علی علیه السلام در تصویر مشخص است.

از دیگر مزارهای مبارک مدینه، «مسجد الرایه» «مسجد الفتح»، «مسجد القبلتین»، «مسجد السقیا»، «مسجد الغمامه» (در مناخه)، «مسجد علی]« [» (در راه قبا)، مسجد المائدهٔ (در برابر بقیع از سوی شرق)، «مسجد الاحزاب» (در پشت کوه سلع که در سمت چپ شخص‌خارج شونداز «باب‌الشامی» واقع‌شده‌است) وسپس «مسجدعروهٔ» می‌باشد.

مردمان مدینه از چاه‌های بسیاری که در آن جا است استفاده می‌کنند از آن جمله:

چاه «اعواف»، چاه «أنس بن مالک»، و چاه «رومه»، که از سوی عثمان بن عفان در صدر اسلام برای استفاده مسلمانان خریداری گردید. همچنین در مدینه چاه‌های دیگری برای استفاده وجود دارد، مانند چاه «قویم»، چاه «عباسیه»، چاه «صفیه»، چاه «بویرهٔ»، چاه «فاطمه» و چاه «عروه». ساکنین مدینه، در زمان‌های قدیم از آب دو چاه اخیر، به عنوان هدیه برای پادشاهان و بزرگان مسلمانان استفاده می‌کرده‌اند. در قبا چاهی وجود دارد که

ص: ۴۱۰

بدان چاه «خاتم» گفته می‌شود؛ این چاه همان چاه «اریس» است که مهر (/ خاتم) پیامبر صلی الله علیه و آله، از دست عثمان بن عفان- به هنگام خلافت وی که در آن هنگام از آن به عنوان مهر در پایان نامه‌های خود استفاده می کرد- در درون آن افتاد. روی این خاتم جمله (محمد رسول اللّه) نقش بسته بود.

آب اصلی مدینه چشمه «زرقاء» است که در غرب مسجد قباء جریان دارد.

این چاه دارای آب شیرین و گوارایی می‌باشد و چون به فرمان معاویه از سوی مروان حکم این آب به جریان افتاد و نامبرده در آن هنگام نماینده معاویه در مدینه بود و چشمانی کبود داشت بنابراین این چشمه هم بدین نام معروف گردید.

این چاه همواره مورد عنایت و توجه همه پادشاهان و سلاطین تا این زمان بوده است. آب این چشمه دارای مجرای ویژه دیگری نیز می‌باشد که از چشمه‌ای در نزدیکی قبا به نام «چشمه نبی» یا «عین النبی» مشروب شده است و سپس در قناتی که دارای بنایی محکم و استوار است، به سوی مدینه جریان می‌یابد. از این قنات نهرها، شعبه‌های فراوانی جدا گردیده که جهات مختلف مدینه را مشروب می‌سازد. این قنات دارای مخزن‌های بزرگی است که در حدود ده متر از سطح زمین پایین‌تر می‌باشد؛ پس از پر شدن این مخزن‌ها از قنات، به وسیله سقاها آب مخزن‌ها به خانه‌های مدینه برده می‌شود.

مردم نیز به وسیله پله‌های سنگی که در این مجرا قرار داده‌اند، پایین می‌روند و ظرف‌های خود را از شیرهای ثابتی که در انتهای پله‌ها قرار داده‌اند، از آب پر می کنند. بنابراین توجه می کنید که با توجه به نحوه استفاده، آب این چشمه، بسیار تمیز و دور از آلودگی می‌باشد و می تواند تنها عاملی باشد که مردم مدینه را از بیماری و میکروب نجات داده است. در صورتی که در سایر قسمت‌های این سرزمین مانند مکه، منا، جده و ینبع این گونه رسیدگی نمی‌شود و آب‌ها معمولًا دارای آلودگی فراوان می‌باشد.

همواره این چشمه از سوی امرا و پادشاهان مسلمان مورد تعمیر و مرمت قرار می گرفت. این چشمه، در آغاز حکومت عثمانیان منهدم گردید، به طوری که مردم مدینه زمانی طولانی را در سختی و مشقت گذرانیدند، تا این که از سوی سلطان سلیمان (عثمانی) در سال ۹۳۲ هجری تعمیر گردید. سپس سیل در سال ۹۹۰ هجری آن را

ص: ۴۱۱

خراب کرد و به فرمان سلطان مراد خان (عثمانی) مجدداً تعمیر گردید. وی چاه «غربالی» را خرید و آب آن را به این چشمه افزود. در سال ۱۱۱۱ هجری، سلطان مصطفی عثمانی فرمان داد که چاه «عقد» را خریداری کنند و بدان اضافه نمایند. آب این قنات همچنان جریان داشت تا این که در سال ۱۲۱۲ هجری از سوی سلطان سلیم (عثمانی) مجدداً از نو مرمت گردید. هنگامی که وهابیان مدینه را محاصره کردند، این قنات را منهدم نمودند که پس از آن از سوی «محمد علی پاشا» مورد ترمیم قرار گرفت.

سپس این قنات به وسیله سلطان عبدالحمید (عثمانی) تجدید و مرمت گردید، به طوری که هم اکنون آب آن فراوان و سود آن برای مردم بسیار است. خداوند به همه این افراد جزای خیر عطا نماید.

در حومه مدینه، به استثناء چشمه زرقاء، چشمه کهف در غرب کوه سلع و چشمه خیف که از منطقه عوالی مدینه سرچشمه می‌گیرد و چشمه وادی در کنار مزار حضرت حمزه علیه السلام، و نیز چشمه سلطان که دارای آبی شور است و از قبا به طرف مدینه سرازیر می‌گردد، نیز وجود دارد. آب چشمه «سلطان» پس از سرازیر شدن به سوی مدینه و تمیز کردن راه‌ها و مجاری آن، به سوی باغ‌های اطراف مدینه در خارج از شهر جریان می‌یابد.

در سمت شمالی مدینه، باغ‌های فراوانی در نزدیکی حصار آن وجود دارد، که از جمله می‌توان باغ «داوودیه»، باغ «زکی»، سبیل، بضاعهٔ، بضیعه، طرناویهٔ، فیروزیهٔ، الزینیهٔ، درویشیهٔ، بئر حاء، توانیهٔ، جودیهٔ، کاتبیهٔ و سمانیهٔ را نام برد. همچنین علاوه بر موارد فوق در درون حصار باغ‌های رومیه را نیز می‌توان ذکر نمود.

در سمت شرقی مدینه باغ‌ها و نخلستان‌های فراوانی قرار دارد. در سمت «قبا»، «ذی الحلیفه» و «عوالی» باغ‌ها و کشتزارهای فراوانی وجود دارد که میوه‌های «عوالی» در این سمت، از معروفیت خاصی برخوردار می‌باشد. در این بخش از مدینه، انواع گوناگون سبزیجات مانند کلم پیچ، گل کلم، تره فرنگی، کنگر فرنگی، بامیه، ملوخیه (۱)،

۱- یک نوع سبزی از جنس پنیرک. «مترجم».

ص: ۴۱۲

بادمجان، گوجه فرنگی، کدو، لوبیا، نخود، خرفه، کرفس و جز اینها به عمل می‌آید و از میوه‌ها، هندوانه، خربزه، هلو، انار، انگور، موز، خرما، لیمو، پرتقال و ترنج کاشته می‌شود.

مسجد حضرت حمزه در احد و در جوار آن خیمه‌های زوّار مدینه قرار دارد.

اطراف مدینه را دشت‌های فراوانی دربرگرفته است که آب راه‌های سیل از آن دشت‌ها جریان دارد این آب راه‌ها سپس به سوی باغ‌ها و کشتزارهای مسیر، به ویژه مناطق پست آن، به راه می‌افتد. در برخی از سال‌ها گاه آب راه‌های سیل آن چنان بالا می‌آید که در نتیجه آن موجب ضرر و زیان فراوان به مدینه و سرزمین‌های توابع آن می‌گردد.

هنگام خلافت عثمان در دشت «مهروز» آب آن چنان بالا آمد که نزدیک بود بنیان شهر مدینه را ویران نماید، پس از آن بود که به دستور عثمان، دو سد در کنار چاه «مدری» ساخته شده و آب را از آن ناحیه به سوی دشت «بطحان» منحرف نمودند. در سال ۱۵۰ هجری، هنگام خلافت «ابوجعفر منصور» سیل‌های فراوانی به سوی مدینه سرازیر گردید که موجب ناراحتی مردم آنجا شده و موقوفات فراوانی را منهدم نمود. پس از این به

ص: ۴۱۳

فرمان «ابوجعفر منصور» سـدهای متعـددی در نقاط مرتفع مـدینه ساخته شد و آب سـیل را به سوی دیگر مناطق منحرف نمودند. در سال ۷۳۴ هجری آب در دشت «قناه» بالا آمـد و در نتیجه آن، سـیل سـمت شـمالی مـدینه را تا نزدیکی‌های کوه احـد فرا گرفت؛ به طوری که به مدت شش ماه مردم از زیارت حضرت حمزه علیه السلام محروم گردیدند. و نیز در سال ۱۳۲۸ هجری، بر اثر سیلی که به سوی مدینه سرازیر گردید، ارتفاع آب در نزدیکی‌های کوه احد به یک متر و نیم رسید.

ساکنین مـدینه هم اکنون تعـدادشان بالغ بر شـصت هزار نفر می‌باشد که تعداد بسـیاری از آنان را مجاورین بیگانه تشـکیل می‌دهند، این گروه بیشتر از هندیان، ترک‌ها، شامی‌ها، مغربی‌ها و مصریان می‌باشند.

از مشـهورترین خاندان‌های مدینه در حال حاضـر، خانواده «اسعد» می‌باشند که همگی از سادات هستند. همچنین خاندان بری که از مغربی‌ها هستند و نیز خاندان سمهودی که از تبار مصر به شمار می‌آیند، جزء خاندان‌های مشهورند.

بزرگان اهل مدینه، همواره از سوی دولت و نیز تعداد فراوانی از آنان از سوی خدیو دارای حقوق و مسـتمری سالیانه می‌باشـند؛ این گروه بیشتر به وسیله خدمتگزاری در حرم، به ویژه در موسم حج، امرار معاش می‌کنند.

تعـدادی از آنان، به شـغل راهنمایی اشـتغال دارنـد که بـدانان «مزور» گویند این گروه همانند وظیفه مطوفین در مکه را، در مدینه به عهده دارند.

برخی از مردمان مـدینه از راه تجارت‌های ساده زندگی خویش را می‌گذرانند و در این میان مصـریان به وسـیله تجارت در حبوبات مانند گندم و عدس که از راه «قصیر» به این شهر وارد می‌کنند، امرار معاش می‌نمایند.

مردمان مدینه همواره در تعبیرات خود شـمال را شامی، غرب را بحری- زیرا در طرف دریا واقع می‌باشد-، شـرق را شـرقی و جنوب را «قبلی»- زیرا در طرف قبله است- می‌گوینـد. مصـریان این نامگـذاری را از آنـان گرفته‌انـد و درباره جنوب، تعبیر «قبلی» را به کار می‌برند که این نام گذاری صحیح نمی‌باشد، زیرا قبله در محل آنان در طرف جنوب شرقی می‌باشد.

ص: ۴۱۴

یکی از عادت‌های مردمان مدینه، ورزش و گردش در گردشگاه‌ها و باغ‌های خارج مدینه می‌باشد. آنان در روزهای سه شنبه و جمعه پس از نماز عصر، به صورت گروه گروه به سوی این گردشگاه‌ها می‌روند و در شب هنگام از آنجا مراجعت می‌کنند.

هنگامی که برای ورزش به سوی این مکان‌ها حرکت می‌کنند، رسم بر این است که در آغاز صبح از مدینه خارج شوند و غذای آن روز خود را به همراه می‌برند. آنان در یکی از باغ‌های اطراف مدینه روز خود را می‌گذرانند و پس از صرف نهار، با شادمانی به تفریح می‌پردازند. این گونه تفریح‌ها در نزد آنان به نام «مقیال» معروف می‌باشد.

یکی دیگر از عادت‌های قدیمی آنان این است که هر یک از آنها، در شب بیست هفتم ذی القعده هر سال، مقداری گندم را به عنوان هدیه به حجره شریف اختصاص می‌دهد که بدین منظور ابتدا آنها را می‌شویند و تمیز می‌کنند و سپس در کیسه‌ای کتانی سفید قرار می‌دهند، سپس به سوی حرم آمده و پس از آن که در برابر آرامگاه شریف پیامبر صلی الله علیه و آله با ادب و احترام ایستاده، به دعا و توسل به رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌پردازند. سپس آن کیسه را با ادب و احترامی فراوان درون حجره شریف قرار می‌دهند. این کیسه‌ها به وسیله خدمتگزاران حجره مطهر حضرت برداشته می‌شود و سپس به بزرگان مسلمانان به عنوان تبرک هدیه می‌گردد.

از دیگر عادت‌های آنان، استقبال از زایرین حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله، از خارج از مدینه است، بدون آن که با آنان سابقه آشنایی قبلی داشته باشند، هر یک از مردمان مدینه گروهی را به سوی منزل خویش دعوت می‌کنند و از آنان با کمال خوشرویی و مهمان‌نوازی پذیرایی می‌کنند، بدون آن که هیچ گونه چشمداشتی به پول آنان داشته باشند.

و در صورتی که زایرین پولی را به آنان بدهند آنها آن را به عنوان هدیه قبول می‌کنند.

دیگر عادت‌های نیکوی آنان، این است که زنان همواره تمامی کارهای منزل را به تنهایی خود انجام می‌دهند و غذا را مهیا می‌نمایند و در این هنگام، هیچ گاه بدون وضو دست به پخت غذا نمی‌زنند.

همچنین از عادت‌های دیگر آنان، این است هنگامی که کودک آنها چهل روز از

ص: ۴۱۵

زمان تولدش سپری گردد، پس از شستشوی او، لباس‌های سفید زیبایی را به تن او کرده و پس از معطر کردن او، به همراه افراد خانواده در کاروانی معنوی، به سوی حجره شریف می‌آیند و کودک را به دست خدمتگزاران آن وا می‌گذارند. آنان نیز کودک را به درون حجره می‌برند و با تبرک نمودن او به پرده‌های حجره، آرزوی عاقبتی نیکو برای او می‌کنند و سپس کودک در دست مادر خویش قرار می‌گیرد و همگی شاد و خندان به سوی خانه خویش رهسپار می‌گردند.

تکیه زائران مصری در مدینه منوّره

یکی دیگر از عادت‌های آنان در هنگام درگذشت یکی از افراد خانواده آنان می‌باشد. آنها هیچ گاه برای شخص مرحوم، گریه و زاری نمی‌کنند و بلافاصله پس از درگذشتن هر فردی او را از «باب الرحمه» به درون مسجد می‌برند و در کنار حجره شریف قرار می‌دهند، در آنجا پس از خواندن نماز میت بر او، وی را از «باب جبرئیل» خارج نموده و به سوی بقیع رهسپار می‌گردند. در آنجا در حالی که صلوات بر پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرستند، مرده خویش را دفن می‌نمایند، سپس صاحبان عزا در کنار «باب الجبانه»

ص: ۴۱۶

می‌ایستند و مردم به آنان تسلیت می گویند.

این سنت، بسیار قدیمی و کهن است و گفته می‌شود که پس از رحلت حضرت امام حسن علیه السلام و دفن ایشان در بقیع، برادر آن حضرت یعنی امام حسین علیه السلام، در کنار «باب البقیع» ایستاد و مردم مدینه به ایشان تسلیت گفتند.

از عادت‌های دیگر اهل مدینه این است که مردان و زنان در روز پنج شنبه پس از نماز عصر به بقیع می‌آیند و به پیروی از سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله، بر روی مزارها دسته گل قرار می‌دهند.

دیگر از عادت‌های آنان این است که در ماه رمضان یک ساعت پیش از غروب به حرم می‌آیند و در اطراف حجره شریف جلوس می‌نمایند. آنان این لحظات را به تلاوت قرآن کریم و فرستادن درود و سلام بر پیامبر صلی الله علیه و آله در حرم سپری می کنند. هنگامی که توپ افطار شلیک می گردد، برای هر یک مقداری افطار ساده که شامل نان و پنیر، زیتون، خرما، شیرینی و جز اینها می‌باشد می‌آورند که در این هنگام با دعوت دیگران بر سر سفره افطار خود، روزه خویش را افطار می کنند و سپس باقی مانده از غذاهای یاد شده را در اختیار فقرا و بی‌نوایان قرار می‌دهند. پس از افطار یک ربع ساعت را بدین منوال می گذرانند، سپس نماز مغرب را به جماعت در حرم ادا نموده و همگی به سوی خانه‌های خویش رهسپار می گردند. البته تعداد فراوانی را نیز هنگام افطار به عنوان میهمان به خانه‌های خویش می‌برند و پس از خوردن شام مجدداً برای انجام نماز عشا به حرم مراجعت می کنند.

پس از نماز عشا، نماز «تراویح» آغاز می گردد، نماز گزاران به پنجاه یا شصت گروه تقسیم می‌شوند که هر یک از گروه‌ها دارای امامی مجزا می‌باشند. در برابر هر امام جماعت دو شمعدان به شکل‌های متفاوت قرار می‌دهند و بنا بر این که کدام امام در خواندن نماز سرعت بیشتری دارد، هر یک از افراد در پشت سر امام مورد نظر خود، نماز «تراویح» را می‌خوانند.

پس از پایان نماز تراویح، جشن شمع آغاز می گردد. زیرا در ماه رمضان کلیه شمعدان‌های طلایی و نقره‌ای را از حجره شریف خارج می کنند و در برابر هر امام

ص: ۴۱۷

جماعت قرار می‌دهند و در پایان، طی مراسم با شکوهی، تمامی شمع دان‌ها، مجدداً به درون حجره شریف منتقل می گردد. معمولًا در انتقال شمع دان‌ها، برخی از امرا و اعیان، به دعوتی که از سوی بزرگ خدمتگزاران حرم نبوی شده‌اند به حرم می‌آیند و در مراسم شرکت می‌نمایند. نماز صبح هم تقریباً به همان شکل برگزار می گردد.

اما نماز عید، به وسیله دو امام جماعت، نخست امام جماعت شافعی و دیگری حنفی در مسجد نبوی برگزار می‌شود. پس از نماز همگی به زیارت مرقد رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌آیند و سپس به سوی خانه‌های خویش رهسپار می گردند و روز عید را به دید و باز دید و جشن و سرور می گذرانند.

مدینه در سه قرن نخستین بعد از هجرت، در کمال پیشرفت ادبی و مادی قرار داشت. در آن هنگام تمامی فضای مدینه و به ویژه در شمال، شرق و جنوب پوشیده از باغ‌ها و کشتزارها بود. و مردم مدینه دارای مناطقی زیبا و کاخ‌هایی مجلل در «وادی العقیق» بودند، زیرا این دشت دارای آبی فراوان و گوارا و سرزمینی حاصل خیز، پر از گل و گیاه و میوه بود. این سرزمین عمدتاً متعلق به همسران پیامبر صلی الله علیه و آله بود. از مکان‌های مشهور آنجا می‌توان «زغابهٔ»، «اضم»، «غابه»، «حصیر»، «خلیفه» و «جثجاثه» را نام برد که تمام این سرزمین‌ها متعلق به عبداللّه بن زبیر و فرزندان او می‌باشد.

سپس «حمراء الاسد» است که در آن کاخ‌های فراوانی متعلق به قریشی‌ها و «خاخ» که متعلق به علویان می‌باشد را می‌توان برشمرد.

درباره خاخ «احوص» این چنین سروده است:

لها منزل بروضهٔ خاخ ومصیف بالقصر قصر قباء

مشهورترین مکان‌های آن: «ثنیهٔ الشرید»، «غراء»، «مُعَرّس»، و «بیداء» است که خانه‌های اشراف قریش در آنجا قرار دارد این خانه‌ها بیشتر در دامنه کوه «عیر» در سمت راست شخصی که از مکه وارد می‌شود، قرار داشته است.

در سمت دیگر مکانی به نام «جمّاء» وجود دارد و در برابر آن در تنگه «حرهٔ الوبره» در چهار مایلی از مدینه به ضفیره، سرزمین «عروه بن زبیر» برمی‌خوریم که قصر معروف

ص: ۴۱۸

او به نام «عقیق» و چاه مشهور او که به نام او می‌باشد در آنجا قرار داشته است. شاعر در این باره می گوید:

كنفونى إن متّ فى درع أروى واستقوا لى من بئر عروهٔ ماء

در پایین این کاخ، در برابر «جماء»، مکانی به نام «العرصهٔ» وجود دارد که کاخ سعید بن العاص در آنجا قرار داشته است. ابوقطیفه در این باره این گونه سروده است:

القصر ذو النخل فالجماء بينهما أشهى إلى القلب من أبواب جيرون

گفته می‌شود حتی آثار باقی مانده‌های این کاخ، تا کنون پا بر جا می‌باشد.

مسجد عروه در مدینه منوّره

در آن هنگام والی مدینه از سوی معاویه، سعید بوده و این کاخ در آن دوران نشانه‌ای از زیبایی و استحکام و بلکه نشانه‌ای از مکان‌های معروف قرن اول هجری به شمار می‌آمده است. به طوری که شاعر آن را بر دروازه‌های جیرون (دمشق)- که در آن

ص: ۴۱۹

هنگام پایتخت خلافت و جایگاه عظمت و جلال آنان به شمار می‌آمده- برتری داده است.

این کاخ در دمشق هم اکنون نشانه‌ای از زیبایی و عظمت و جلال به شمار می‌آید. از کاخ‌های مشهور دیگری که در «وادی عقیق» بوده، می‌توان به کاخ عاصم، کاخ محمد بن عیسی، کاخ یزید بن عبدالملک بن مغیره، کاخ جعفر بن سلیمان، کاخ أبی هاشم، کاخ عَنبَسهٔ بن عمرو بن عثمان بن عفان، کاخ عَنبسهٔ بن سعید بن عاص، کاخ عبداللّٰه بن ابی بکر بن عثمان بن عفان، کاخ خارجه، کاخ عبداللّٰه بن عامر و کاخ مروان بن حکم، اشاره نمود.

باقی مانده‌های این کاخ‌ها، هم اکنون گواه بر عظمت و آبادانی «وادی عقیق» می‌باشد. در این باره شاعر چنین سروده است:

ألا أیّها الرکب المحثون هل لکم بأهل عقیق و المنازل من علم

فقالوا نعم تلک الطلول کعهدها تلوح و ما یغنی سؤالک عن علم

ظاهراً نخسین شخصی که در مدینه ساختمان بنا نمود، عثمان بن عفان بوده است.

وی خانه خود را با سنگ و آهک بنا کرده بود و درهای آن را از چوب ساج و عرعر ساخته بود. او دارای کشتزارهای وسیعی در «وادی القری» و «حنین» بود که پس از مرگش اندوخته او بالغ بر یکصد هزار دینار برآورد گردید.

در دوران خلافت او، یارانش در مدینه دارای کشتزارها، سرزمین‌های حاصلخیز و خانه‌های وسیعی بودند. «سعد بن ابی وقاص» خانه خود را در عقیق بنا کرد که دارای فضای گسترده‌ای بود و بالای ساختمان بالکن‌هایی قرار دارد. «مقداد» خانه خویش را در «جرف»- در چند مایلی مدینه- بنا کرده و تمامی درون و برون آن را از گچ پوشانید.

عظمت خانه‌های مدینه، پس از خلفا و هنگامی که امر خلافت در دست امویان قرار گرفت آغاز گشت، زیرا آنان بذل و بخشش‌های فراوانی را به قریش و بزرگان انصار و مهاجرین، در مدینه ارزانی داشتند، تا بدین وسیله آنان را به سوی خود جلب کرده و یا حداقل آنها را به خود مشغول دارند.

ص: ۴۲۰

در این هنگـام بود که ثروت آنـان فراوان گردیـد و آن چنـان در زنـدگی مـادی و دنیایی فرو رفتنـد تا آنجا که در ساختن کاخ‌ها و قصرها به پیروی از بین امیه مشغول شدند و زندگی را تنها در آسایش و رفاه و خوردن و پوشیدن و مسکن گزیدن خلاصه نمودند. بـدین منظور ساختمان‌هـای عظیم و مسـتحکم را بنـا کردنـد و چاه‌هـای فراوانی را در آن صـحرا حفر نمودنـد و باغ‌هـا، کشتزارهـا و گلستان‌های بی‌شماری را به وجود آوردند و آب فراوانی را به آنها سرازیر گردانیدند.

به طوری که مدینه به صورت بهشتی زیبا و سرسبز درآمد و این رفاه و آسایش همچنان ادامه داشت، تا این که در آغاز قرن چهارم پایه‌های این خلافت سـست و متزلزل گشت و بذل و بخشش‌ها رو به کاهش نهاد پس از آن، کم کم وضع آن تغییر کرد و وضعیت رفاه آنان از هم گسست.

پس ستایش و حمد پروردگار را که دوام همواره از آن اوست.

پس از این، مدینه رو به ضعف گزارد و میدانی از برای تاخت و تاز اعراب و جنگ‌های بدویان قرار گرفت. در این هنگام، یعنی در سال ۳۶۰ هجری، «عضـد الـدوله ابوشـجاع»، وزیر «طائع للّه»، حصاری را بر اطراف مـدینه بنا نمود؛ این حصار تا نیمه‌های قرن پنجم هجری پـا بر جا بود. در این دوران، بر اثر سـستی پایه‌های دیوار قسـمت‌هایی از آن فرو ریخت. «جمال الـدین» وزیر پادشاه موصل و برپا کننـده نوانخانه ایرانیان در مـدینه، آن را از نو بنا نمود. سـپس «نور الـدین بن زنگی»، در سال پانصد و پنجاه و هشت هجری، به هنگام تجدید بنای ساختمان حجره شریف، مقداری بر حصار مدینه افزود.

از آن پس ملک «صالح بن قلاوون» در سال ۷۵۵ هجری آن را بنا نمود و سپس سلطان «قایتبای» در سال ۸۸۱ هجری و سلطان «سلیم عثمانی» در سال ۹۳۹ هجری، آن حصار را مرمت نمودند.

«محمد علی پاشا» والی مصر پس از جنگ وهابیان آن را تعمیر کرد و «باب المصری» را بر این حصار گشود.

سلطان «عبـدالعزیز» (عثمانی) نیز در سال ۱۲۸۵ هجری ساختمـان آن را تجدیـد کرد و ارتفاع آن را به ۲۵ متر رسانیـد، چنان که ۴۰ برج دیده بانی برای دفاع از شهر در اطراف

ص: ۴۲۱

مدینه به وجود آورد.

این حصار تاکنون باقی مانده است که هنوز در راه «عنبریه» دیده می‌شود و در اطراف آن، روزنه‌ها و برج‌های مملو از اسلحه و توپ و سایر مهمات جنگی قرار دارد که به وسیله آن از حمله اعراب و دیگرانی که تا کنون به حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله تجاوز می کنند، جلو گیری می‌نماید.

مدینه دارای حصار خارجی دیگری است که اهمیت چندانی ندارد و در اینجا از آن ذکر به میان نمی‌آید، زیرا هم اکنون بیشتر قسمت‌های آن منهدم گردیده است. در فاصله میان دو حصار مدینه، یعنی میان «باب المصری» و «باب العنبریه»، دشت وسیعی وجود دارد که عرض متوسط آن در حدود ۴۰۰ متر می‌باشد که بدین دشت «مناخه» می گویند.

علّت نامگذاری آن بدان جهت است که اغلب حاجیان شترهای خویش را در این مکان منزل می‌داده‌اند و در مدت زیارت خویش، در آنجا اقامت می کنند. کاروان محمل مصری نیز در مدت اقامت خود در مدینه در این مکان اطراق می کند.

پیرامون «مناخه» از بیرون، ساختمان‌های قرار دارد که این ساختمان‌ها معمولًا در کنار خیابان عمومی واقع شده است که همان خیابان ایستگاه راه آهن می‌باشد و هم اکنون بدان خیابان «رشادی» می گویند. تکیه مصری‌ها در این سو قرار داشته که این تکیه دارای حقوق و مستمری‌های منظمی از مصر بوده که در آن همانند تکیه مکه روزانه سوپ برای فقرا و تنگدستان مهیا می‌شده و طبق نظم خاصی در اختیار آنان می گذارده‌اند. همچنین در این خیابان پادگان سربازان سلطنتی قرار گرفته است که این دو از بناهای مرحوم «ابراهیم پاشا»، بزرگ خاندان خدیوی به شمار می‌آید.

مدینه دارای هشت دروازه می‌باشد که عبارتند از: «باب المجیدی»، «باب الشامی»، «باب الکوفه»، «باب العنبریه»، «باب قوبه»، «باب العوالی» و «باب الجمعه»

در صورتی که زایرین و حاجیان آلوده به بیماری وبا باشند، این دروازه‌ها بر آنان بسته می‌شود و تنها راهی را که مجاز به ورود هستند از «باب المجیدی» می‌باشد که برای آنان گشوده می‌شود. این افراد پس از یک یا دو روز زیارت، ملزم به خروج از مدینه هستند و حتی در این اقامت کوتاه، همگی در خارج از شهر خیمه‌های خود را

ص: ۴۲۲

برپا می‌سازند.

به همین مناسبت همیشه مردمان مدینه، از بیماری‌های واگیر در امان می‌باشند.

در این گونه موارد همواره یکی از درهای حرم را مخصوص حاجیان می‌گشایند و در نتیجه گروهی از حاجیان که قصد ورود به حرم را دارند با گروهی دیگر که قصد خروج از حرم را دارند برخورد می‌نمایند.

بنابراین آن چنان فشار و ازدحام در این قسمت به وجود می‌آید که گاه افرادی در زیر دست و پا هلاک می‌گردند؛ آن چنان که در سال ۱۳۲۶ هجری چنین حادثه‌ای اتفاق افتاد. بنابراین در چنین مواردی می‌بایست بزرگ حرم دری را ویژه ورود حاجیان و در دیگری را برای خروج آنها اختصاص دهد تا این که مردم این گونه سختی‌ها و مشقت‌ها را تحمل ننمایند.

مدینه دارای آب و هوای پاکیزه و بهداشتی بود که شاید یکی از علت‌های آرامش مردم آن و لطافت مزاج آنان، به همین جهت باشد و در صورتی که به این روحیه ادب، تقوی و حسن معاشرت اضافه گردد- که غالباً هم دارای چنین صفاتی می‌باشند- می‌توان گفت: مردمان این شهر از نظر اخلاقی از بهترین مردمان سرزمین‌های عرب به شمار می‌آیند.

این مطلب شگفتی ندارد، زیرا آنان در مجاورت رسول اکرم صلی الله علیه و آله زیسته‌اند و بسیاری از اخلاق و سجایای کامله آن حضرت، به آنها ارث رسیده است. و نیز در صورتی که تأمل نمائیم، رسول خدا صلی الله علیه و آله ویژگی خاصی را در مردمان مدینه ملاحظه نمودند که به سوی شهر آنان هجرت فرمودند، بنابراین قطعاً ویژگی‌های اخلاقی حسنه و نیکو، از قدیم در میان آنان وجود داشته است. که پس از ظهور اسلام نیز در آن شهر این روحیه و اخلاق به کمال خود رسید. تا آنجا که رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از انجام مأموریت خویش و اظهار دعوت خود و انتشار پرچم دین اسلام در سر تا سر بلاد عرب و دیگر سرزمین‌ها و تقویت پایه‌های آن و اطمینان از نفوذ مستحکم آن در میان قلب‌ها، در «حجهٔ الوداع» فرمودند: «من مرگ را آن زمانی استقبال می‌کنم که در میان انصار باشم». بنابراین این مردمان کنونی نیز از نسل همان انصار هستند که بر سنت پیشینیان خویش گام برمی‌دارند.

ص: ۴۲۳

انصار

انصار همان «اوس» و «خزرج» بودند که از ریشه قبیله «أزَد» هستند. سرزمین آنان در آغاز «مأرب»، در یمن بوده که پس از سیل «العرم» در قرن دوازدهم پیش از اسلام به همراه گروهی از آنجا مهاجرت کرده‌اند و از «یثرب» گذر نموده‌اند. یثرب در آن هنگام دهکده‌ای بیش نبود که مردمان اطراف آن دهکده، به قصد خرید و فروش در بازار آن، بدان جا روی می‌آوردند. ساکنین آن را یهودیانی از «بنی النضیر»، «قریظه»، «بنی قینقاع» و جز اینها تشکیل می‌دادند. یهودیان در آنجا برای خود دارای حصارهایی بودند که به هنگام شدت، بدان جا پناه می‌بردند. پس «اوس» و «خزرج» در این سرزمین اطراق کردند و قرار بر این گردید که در زیر فرمانروایی حکومت آنان، زندگی نمایند. این مطلب همچنان ادامه یافت، تا این که دوران «فیطون» یکی از پادشاهان یهود در یثرب آغاز گردید. در این هنگام ظلم و ستم او آن چنان بود که «اوس» و «خزرج»، دست کمک به سوی پادشاهان «غسان» دراز کردند و آنان نیز به یاری آنها شتافتند. پس از آن حکومت از دست یهودیان یثرب خارج گردید و در دست «اوس» و «خزرج» قرار گرفت، به طوری که حتی در املاک آنان خود را شریک نمودند و عصبیت خاصی میان آنان مطرح شد، آن چنان که جنگ‌های مشهوری نیز در ایام جاهلیت میان آنان رخ داد که از آن جمله می‌توان، یوم «سمیر»، یوم «کعب»، یوم «الربیع» و یوم «البقیع» را نام برد. هنگامی که گروهی از آنان برای انجام حج- در آغاز دعوت اسلامی- به مکه آمدند، رسول خدا صلی الله علیه و آله در «عقبه» [در سمت چپ شخصی که به سوی منا در حرکت است در پایین پله‌ها] با آنان ملاقات نمود و پس از تلاوت آیاتی چند از قرآن، آنها را به اسلام دعوت نمود.

آنان دعوت حضرت را پذیرفتند و گفتند: در میان قوم ما دشمنی به وجود آمده است که شاید خداوند با وجود شما آنها را به هم پیوند دهد و در صورتی که این چنین شود و همگی برگرد شما جمع گردند، شخصی عزیزتر و محبوب‌تر از شما در بین ما

ص: ۴۲۴

وجود نخواهد داشت. هنگامی که آنان به مدینه بازگشتند، از ویژگی‌های رسول خدا صلی الله علیه و آله در آنجا صحبت کردند و مردم را به اسلام دعوت نمودند، به طوری که اسلام در آن شهر منتشر گردید. در سال بعد، دوازده نفر از «اوس» و «خزرج»، به هنگام موسم حج به مکه آمدند و در «عقبه اولی» با پیامبر صلی الله علیه و آله ملاقات نمودند. آنان نیز با رسول خدا صلی الله علیه و آله بیعت کردند که همین بیعت به بیعت «اولی» یا (بیعهٔ العقبه) مشهور گردید که از میان بیعت کنندگان «رافع بن عجلان» و «عبادهٔ بن صامت» را می‌توان نام برد. سپس این گروه به مدینه بازگشتند و رسول خدا صلی الله علیه و آله، «مصعب بن عمیر» را همراه آنان به سوی مدینه فرستاد که برای آنان قرآن تلاوت کند و احکام و دستورات اسلام را بدانان آموزش دهد.

هنگامی که فرستاده رسول خدا صلی الله علیه و آله به مدینه رسید، گروهی از اسلام آورندگان به دور او جمع گردیدند. این خبر به «سعد بن معاذ» و «اسید بن حضیر» که هر دو از بزرگان «بنی اشهل» بودند، رسید. پس «اسید» به قصد مجادله نزد «مصعب» آمد. «مصعب» به او گفت: «چرا نمی‌نشینی و گوش بدهی؟ هر مطلبی که مورد رضای تو بود قبول کن و هر آنچه که از آن اکراه داشتی رد نما». اسید گفت: «سخن تو منصفانه است» پس در مجلس او نشست. مصعب درباره اسلام سخن گفته و آیاتی از قرآن را برای او تلاوت نمود. او گفت: «چه نیکو است» و اسلام آورد. سپس از آنجا به سوی «سعد» حرکت کرد و او را به نزد مصعب آورد. مصعب نیز آنچه که به اسید گفته بود، برای او نیز بیان کرد و آیاتی از قرآن را برای او تلاوت نمود، «سعد» نیز اسلام آورد و با اسلام آوردن آنان، تمامی قوم، به استثنای چند نفر که پس از هجرت آنان نیز مسلمان شدند، رو به اسلام آوردند. پس از این، گروهی به سوی مکه آمدند و شبی را مخفیانه با آن حضرت، در «عقبه حدیبیه» و در زیر درختی که در آنجا بود، نشستند و با وی بیعت نمودند. این مکان هم اکنون معروف به «مسجد شجره» (۱) می‌باشد و آنها در این پیمان عهد نمودند که حضرت را یاری نمایند. از آن پس حضرت آنان را «انصار» نامید. از آن هنگام، رسول خدا صلی الله علیه و آله به اصحاب خویش امر فرمود که به مدینه مهاجرت نمایند و نخستین شخصی که به مدینه

۱- این مسجد در نزدیکی حدیبیه قرار دارد و با مسجد شجره- میقات اهل مدینه- تفاوت دارد. «مترجم»

ص: ۴۲۵

مهاجرت نمود «ابوسلمهٔ بن عبدالاسد» بود.

در ماه ربیع الاول همان سال، رسول خدا صلی الله علیه و آله به سوی مدینه مهاجرت کردند و در روز دوازدهم ماه یاد شده، در حالی که ابوبکر نیز همراه او بود و به وسیله راهنما، ابتدا به محله «قبا» وارد شدند. حضرت چند روزی را در منزل «کلثوم بن هدم» اقامت کردند و مسجدی را در آنجا برپا نمودند و مردم را به برپایی نماز جمعه در آن مسجد دعوت نمودند (۱) و این اولین نماز جمعه در اسلام بود که پیامبر صلی الله علیه و آله در آن خطبه ایراد نمودند.

سپس به سوی مدینه حرکت کردند، هنگامی که به جایگاه مسجد رسیدند که این مکان در آن هنگام انباری برای خشک کردن خرما و متعلق به «بنی نجار» بود- خانواده‌ای که مادر بزرگ پیامبر صلی الله علیه و آله یعنی (مادر عبداللّه) از این خانواده بود.- حضرت فرمودند: «این مکان را به من بفروشید»، آنان گفتند: «آن را به خدا واگذار می‌کنیم» پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمان دادند که مسجدی در آن جا به پا گردد و خود ایشان در خانه ابوایوب انصاری (۲) مسکن گزیدند، تا این که مسجد و خانه پیامبر صلی الله علیه و آله (خانه عایشه) به دست شریف حضرت و مهاجرین و انصار ساخته شد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله یازده سال را در میان انصار گذرانیدند انصار و مهاجرین، تمامی کمالات علمی و عملی اعم از اخلاق فاضله، مزایای برجسته، سیره حمیده، تربیت اصیل، فصاحت و سخنوری را از ایشان آموختند. رسول خدا صلی الله علیه و آله طی این چند سال، در تمامی صحنه‌ها، در شدت‌ها و سختی‌ها، همواره در کنار آنان قرار داشت.

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وفات کرد. خلافت در دست مهاجرین افتاد. آنها به فتح

۱- مسجدی را که حضرت در قبا بنا کردند به نام مسجد قبا معروف است. پس از آن در روز جمعه از قباحرکت کردند و در میان راه مدینه، به «بطن الوادی» محل سکونت قبیله «بنی سالم» رسیدند؛ در این هنگام که روز جمعه بود، حضرت اقامه نماز جمعه کردند و از آن پس در این جایگاه «مسجد جمعه» بنا گردید و هم اکنون نیز این مسجد در مدینه مشهور می‌باشد. «مترجم»

۲- ابوایوب انصاری در زمان محاصره قسطنطنیه و به سال ۶۸۸ میلادی، یعنی در حدود سال ۴۷ هجری‌درگذشت. وی از سوی معاویه برای فتح قسطنطنیه استانبول به همراه لشکری راهی آن دیار گردیده بود. هم اکنون مسجد و مزار مشهد او، در پایان دهانه خلیج شاخ زرین قرار دارد و از سوی مسلمانان، مسیحیان و یهودیان آستانه مورد احترام فراوان می‌باشد و مردمان آستانه، او را «سلطان ایوب» می‌نامند.

ص: ۴۲۶

و جهانگشایی پرداختند در این هنگام انصار به کشورهای اسلامی اطراف پراکنده شدند، به طوری که هم اکنون نیز در مدینه تقریباً اثری از آنان به چشم نمی‌خورد. ستایش پروردگاری که زمین و آنچه که بر آن است به او ارث می‌رسد!

در صدر اسلام ولایت مدینه همواره در دست خلفا قرار داشت تا این که حضرت امیر المومنین علی علیه السلام، برای سرکوبی گروهی از مردم مکه که بر او خروج نموده بودند (۱)، به سوی کوفه حرکت کرد و «سهل بن حنیف انصاری» را به عنوان والی مدینه از سوی خویش منصوب کرد که نامبرده اولین والی مدینه در اسلام به شمار می‌آید.

پس از این، مرکز خلافت از مدینه دور گشت و ولایت آن، از مکه جدا گردید، به طوری که این دو، مستقیماً تابع مرکز خلافت بودند.

خلفا همواره عنایت و توجه خاصی به مکه و مدینه داشتند و والیان آن را از میان افراد با فضل و کاردان انتخاب می‌نمودند. تا این که سرانجام آثار ضعف و سستی در خلافت عباسیان ظاهر گردید و از آن پس دست نشاندگان هر ناحیه، بر سرزمین‌های اطراف خود دست درازی کردند، به طوری که در حوالی نیمه‌های قرن سوم هجری، خاندان «بنی الاخضر» بر مکه چیره شدند و دخالت در امور مدینه منوره را آغاز کردند.

از این پس همواره حرکت مدینه در دست این و آن بود، تا این که «قرامطه» بر مکه دست یافتند و این بی‌نظمی و اختلال را وسیع‌تر نمودند.

پس از آنان هنگامی که «اشراف حسنی» در نیمه قرن چهارم بر «ام القری» دست یافتند، ولایت مدینه در دست «اشراف حسنی» (۲) قرار گرفت و تسلط آنان تا سال ۱۰۹۹ هجری همچنان ادامه یافت. در این سال، طبق فرمانی که از سوی دولت علیه (عثمانی)

۱- این گروه به تحریک معاویه از مکه حرکت کردند و جنگ جمل یا نهروان را در نزدیکی بصره علیه امام‌زمان خویش، یعنی حضرت علی علیه السلام به راه انداختند. «مترجم»

۲- بنی الحسن و بنی الحسین همواره ملقّب به اشراف بودند، تا این که پس از به دوران رسیدن شریف‌ابونمی، تنها بنی الحسن را به «اشراف» ملقب کردند و بنی الحسین را به «سید» نامگذاری نمودند. از آن به بعد نامگذاری اشراف حسنیون و سیدهای حسینی معمول گردید.

ص: ۴۲۷

صادر گردید، مدینه جزئی از ولایت حجاز درآمد که تا کنون نیز همچنان ادامه دارد (۱).

اینک جـدولی را که در پیش روی خود داریـد، نام والیان مـدینه است که بیشتر آنها را از کتاب «مرآة الحرمین»، تاریـخ «ابن اثیر» و دیگر کتاب‌های تاریخی در این زمینه، استـفاده کرده‌ایم که این افراد تا پایان دوران این تاریـخ نگاران بوده‌اند و ذکر نام والیان پس از این تاریخ را موفق نشدیم به دست آوریم.

جدول امرای مدینه منوره (برگرفته از کتاب مرآة الحرمین)

نام‌ت

سهل بن حنیف انصاری ۲۶

خالد بن زید ابوایوب انصاری ۴۰

مروان بن حکم ۴۱

سعید بن عاص ۴۹

مروان بن عاص ۵۴

ولید بن عتبة بن ابوسفیان ۵۷

عمرو بن سعید بن عاص ۶۰

ولید بن عتبه (دومین بار) ۶۱

عثمان بن محمد بن ابوسفیان ۶۲

عبداللّه بن زبیر بن عوام ۶۳

مصعب بن زبیر ۶۵

جابر بن اسود ۶۷

عمر بن عبدالعزیز

عثمان بن حبان

ابوبکر بن محمد بن عمرو

طلحة بن عبداللّه ۷۰

طارق بن عمرو ۷۳

نام‌ت

حجاج بن یوسف ثقفی ۷۴

ابان بن عثمان ۷۶

هشام بن اسماعیل ۸۲

عبدالرحمن بن ضحاک ۱۰۱

عبدالواحد نضری ۱۰۴

ابراهیم بن هشام مخزومی ۱۰۶

خالد بن عبدالملک ۱۱۴

محمد بن هشام ۱۱۵

یوسف بن محمد ۱۲۵

عبدالعزیز بن عمر بن عبدالعزیز ۱۲۷

محمد بن عبدالملک بن مروان ۱۳۰

داود بن علی ۱۳۲

یزید بن عبیداللَّه بن عبدالمدان حارثی ۱۳۳

زیاد بن عبیداللَّه ۱۳۴

محمد بن خالد بن عبداللَّه قسری ۱۴۱

رباح بن عثمان مری ۱۴۴

عبداللَّه بن ربیع حارثی ۱۴۵

۱- منظور زمان نگارش کتاب بوسیله نویسنده می‌باشد «مترجم».

ص: ۴۲۸

نام‌ت

نام‌ت

مسلم بن عقبهٔ بن محمد قیلی ۳۳۳

ابوالقاسم مسلم بن احمد

اسحاق بن محمد بن یوسف بن جعفر

حسن بن طاهر حسینی

ابوعلی طاهر حسینی

مهنا بن ابوهاشم و داود بن قاسم

ابوعمارهٔ الحسینی

حسین بن مخیط بن احمد بن حسین

شهاب الدین بن ابی عمارهٔ بن مهنا

مهنا الاعرج الحسینی بن حسین

حسین بن مهنا الاعرج حسینی

ابوعبداللَّه بن مهنا الاعرج حسینی

ابوفلیته قاسم بن مهنا ۵۱۸

هاشم بن ابوعبداللَّه الاعرج

جماز بن قاسم

شیحهٔ بن هاشم ۶۳۵

ابو سند بن جماز

منیف بن شیحه

مقیل بن شیحه

کبش بن منصور الحسینی

فضیل بن منصور الحسینی

عطیهٔ بن منصور الحسینی

محمد بن عطیهٔ بن منصور الحسینی ۷۸۳

عمیر بن قاسم الجمازی ۳۸۸

ص: ۴۲۹

نام‌ت

ثابت بن نضیر الجمازی

عجلان بن نضیر الجمازی

عزیز بن منازع

حسن الجمازی الحسینی ۸۲۵

إریسان الجمازی الحسینی

مانع بن علی بن عطیهٔ بن منصور

ویتان بن مانع

قایتبای بن مانع الجمازی ۸۳۹

نام‌ت

سلیمان بن عزیز بن منازع الجمازی

ایسان الجمازی (برای دومین بار)

سلیمان الجمازی

زهیر بن ایسان

فسیطل بن زهیر بن ایسان

زهیر بن ایسان (برای دومین بار)

حسین بن زهیر ۱۰۹۹

بازگشت حاجیان از مدینه به مصر

هم اکنون مدینه دارای چهار راه است که مسافران از طریق آن‌ها از شهر خارج می‌گردند. نخست راه «نجد» می‌باشد که فقط عرب‌های آن ناحیه از آن طریق خارج می‌گردند. دیگری راه «وجه» است که از سوی مرحوم «سعید پاشا» والی مصر، در سال ۱۲۷۷ هجری، به هنگام زیارتش از آرامگاه پیامبر صلی الله علیه و آله احداث گردید. ایستگاه‌های این راه، عبارتند از: «مدینه منوره»، آبار عثمان (۱) که در آن جا آب، کشتزار و باغ‌های فراوانی وجود دارد، سپس ایستگاه «ضعینی» که آب در آن بسیار کم است، ایستگاه «ملیح» که آب آن شیرین است، ایستگاه «شجوی» که آب آن فراوان است، این مکان محل تجمع و نیز جدایی در محمل شامی و مصری از یکدیگر به شمار می‌آمده است، سپس ایستگاه «ابی الحلو» که به علت شیرینی آب آن، به این اسم نامیده می‌شود ایستگاه «فقارات» که در آن جا آب وجود ندارد ایستگاه «فقیر» که آب آن گوارا می‌باشد، ایستگاه «مطر» که در آن جا آب وجود ندارد، ایستگاه «خوثله» که آب گوارا می‌باشد، ایستگاه «أم حرز» که آب در

۱- چاه‌های عثمان. «مترجم»

ص: ۴۳۰

آن‌جا وجود ندارد، سپس دهکده وجه می‌باشد که مسافران پس از این دهکده، از راه دریا و یا خشکی به سوی «سوئز» حرکت می‌کردند.

راه ینبع: این راه، بیشتر از راه‌های دیگر مورد استفاده قرار می‌گیرد و اغلب حاجیان مصری، روسی، مغربی، سودانی، یمنی، جاوه‌ای، هندی و جز اینها، از این راه استفاده می‌نمایند؛ این راه به دو شعبه تقسیم می‌گردد:

نخست پیش از «حمراء» که از منطقه «ینبع النخل» عبور می‌کند و دیگری «ینبع البحر» که پس از الحمراء به آن جا می‌رسد. اعراب این سمت از قبیله «جهینه» هستند؛ زمین آن پوشیده از ماسه‌های نرم می‌باشد. شعبه دیگری بعد از «حمراء» است و از «نقب الفار» (نقب علی) می‌گذرد، این گذرگاه که راهی سخت و دشوار است از میان دو کوه بلند راهی دارد که در میان مسیر آن به طول دو کیلومتر، درختان قطوری وجود دارد.

این راه آن چنان باریک است که شتران یکی یکی از آن عبور می‌کنند و اغلب مسافران نیز هنگام حرکت از این گذرگاه، از چهار پایان خویش پایین می‌آیند و مسیر را پیاده طی می‌کنند. گذرگاه کوهستانی یاد شده معروف به «قلعه حرب» است زیرا کوه‌ها طوری در اطراف آن گذرگاه قرار گرفته‌اند که مانند قلعه‌ای به نظر می‌رسد. از آن پس مسافرین به صحرایی وارد می‌گردند که به «ینبع البحر» راه دارد؛ در راه یاد شده، پس از «حمراء» در نیمه شرقی آن «حوازم» و در نیمه غربی آن «احامده» مسکن گزیده‌اند.

میانگین مسافت بین «مدینه منوره» و «ینبع» ۲۳۰ کیلومتر فاصله است و در صورتی که ۴۵۰ کیلومتر مسافت میان مدینه و مکه را، بدان اضافه نماییم و نیز چنانچه ۴۰ کیلومتر مسافت رفت و برگشت میان مکه و عرفات و ۸۰ کیلومتر فاصله جده به مکه را به آن بیافزاییم، مجموع آنها به هشتصد کیلومتر می‌رسد که این مقدار مسافت، فاصله‌ای است که هر حاجی هم اکنون از راه خشکی آن را طی می‌نماید. هنگامی که حاجیان به «ینبع» می‌رسند، در انتظار کشتی می‌مانند تا به سوی کشورشان مسافرت کنند. غالباً این افراد، به علت کمبود کشتی‌های مسافری چندین روز را در آن جا در انتظار به سر می‌برند و در این مدت دچار سختی و مشقت فراوان می‌گردند. علت سختی، آلودگی محیط و به ویژه بهداشتی نبودن آب خوراکی آن است که افراد به بیماری‌ها و امراض فراوانی

ص: ۴۳۱

دچار می گردند.

حکومت مصر، دستگاهی را برای تقطیر و تصفیه آب دریا برای آشامیدن، در این مکان قرار داده است؛ لیکن به علت بی‌نظمی کار دستگاه و نیز لزوم اجازه گرفتن برای استفاده از آب آن همین عوامل موجب گردیده است تا فقرا و نیازمندان، نتوانند از آن بهره‌مند گردنـد و گمـان نمی کنم که این گونه مشکلات از سوی حکومت- والا قـدر- ما ایجاد شـده باشـد، لیکن شایـد هم سـختگیری از طرف کارگران آن ایجاد شده که این چنین وضعیتی را به وجود آورده است.

در صورتی که دولت جدیـد عثمانی، متوجه این مطلب شود و شـرکت‌های کشتیرانی خود- به ویژه شـرکت خدیوی را- بدین محل اعزام نماید، می تواند از سختی‌ها و مشقت‌های حاجیان در این محل بکاهد.

حاجیان مصـری، از «ینبع» به «طور» منتقل می گردنـد و در آنجا، در صورتی که به قرنطینه بهداشتی نیاز باشد، روزهای تعیین شده را در قرنطینه می گذرانند.

«طور» فضایی پهناور و وسیع است که روی مدار جغرافیایی و در طول ۳۳ درجه و ۳۷ دقیقه و عرض ۲۸ درجه و ۱۴ دقیقه قرار دارد و فاصـله میان آن و «سوئز»، ۱۲۵ مایـل می‌باشـد. از این نقطه، بـا برق (تلگراف) یـا پست حاجیان بازگشت سالم خویش را به اطلاع خانواده‌هـای خود می‌رساننـد. پیش از تلگراف و پست، این کـار به دست برخی افراد صورت می گرفت که به همین منظور به «طور» یا «وجه» آمده بودند و برابر گرفتن خبر سلامتی آنان و رسانیدن نامه به خانواده‌هایشان حق الزحمه‌ای نیز می گرفتند.

«طور» دهکده کوچکی است که بر ساحل شرقی خلیج سوئز قرار دارد و اغلب ساکنین آن را قبطی‌ها و رومی‌ها تشکیل داده‌اند و در اطراف آن بدویان مسکن گزیده‌اند.

در نزدیکی دهکده طور، چشمه آب گرمی جریان دارد که «عباس پاشای اول» ساختمانی بر آن بنا کرده است و بدان «حمام موسی» می گوینـد. گفته می‌شود: این آب برای بیماری روماتیسـمی مفیـد می‌باشـد. از این دهکـده تا «دیر طور» معروف- مسافتی به انـدازه مدت زمان دو روز با شتر، راه دارد؛ در آن مکان باغ‌های میوه فراوانی وجود دارد. در شـمال شـرق این مکان، کوه مناجات یا «جبل المناجاة» واقع شده است این کوه محلی است که

ص: ۴۳۲

حضـرت موسـی علیه السـلام روی آن ایستاد و با خداوند سخن گفت؛ لازم به تذکر است که قرآن کریم این محل را در جای دیگر تعیین کرده است. حاجیـان روس پس از مراجعت از «بیت المقـدس» به این دیر می‌آمدنـد و بعـد از زیارت آن مکان به سوی کشور خویش می‌رفتند.

در شـرق این دهکده، قرنطینه «طور» وجود دارد که مکانی بسـیار پاکیزه و بهداشتی است و دستگاه‌های تولید بخار فراوانی که بدین منظور در آنجـا قرار داده‌انـد، دیـده می‌شود. همچنین سالن‌هـای ویژه‌ای برای این کار در نظر گرفته شـده است که دارای ساختمانی زیبا و مجلل است و بیمارستانی منظم در آن بنا گردیده که بیمارستان‌ها هر یک برای یک نوع بیماری در نظر گرفته شده است.

این قرنطینه هم اکنون با دقت نظر و عنایت دولت مصـر، یکی از بهترین قرنطینه‌های بهداشتی در جهان به شـمار می‌آید؛ بدون شک برخی از کمبودها و مشـکلاتی که در آن جا به چشم می‌خورد، با بـذل توجه و عنایت دولت، از میان برداشـته خواهـد شد و وسایل رفاه و آسایش بیشتری را برای حاجیان به وجود خواهد آورد.

امـا راه چهـارم که همـان راه آهن منتهی به شام می‌باشـد و از سوی دولت علیه (/ عثمانی) رسـماً افتتاح شـده است. قطاری که برای جشن افتتاح این خط گروهی از دعوت شـدگان در آن سوار شـده بودنـد در تاریخ سوم شـعبان سال ۱۳۲۶ هجری، مطابق ۲۸ اوت سال ۱۹۰۸، به مدینه منوره وارد گردید.

هـم اکنـون تعـداد بسـیاری از حاجیـان شـام، ترک، روس و نیز جمـع بسـیاری از مصـریان، به ویژه برای زیـارت، از این راه اسـتفاده می کنند.

جهت اطلاع خوب است بدانیـد که مسافت میان مـدینه منوره و دمشق در شام، در حـدود ۱۳۰۲ کیلومتر و تـا «حیفا»، ۱۳۳۳ کیلومتر می‌باشد؛ کشتی‌ها مسافت یاد شده را در چهار روز و با میانگین تقریبی ۸۰ کیلومتر در ساعت طی می کنند. به طور متوسط قطارها از شام به «معان»، با سرعتی معادل ۳۰ کیلومتر در ساعت و از «معان» تا «مدینه» را با سرعتی در حدود ۱۵ کیلومتر در ساعت می‌پیمایند. هزینه هر شـخص در واگن درجه یک از «حیفا» تا مـدینه، به صورت رفت و برگشت، چهارده جنیه تعیین گردیده و در واگن درجه سه، نصف این مبلغ می‌باشد. این

ص: ۴۳۳

قطارها نوع درجه دو ندارد.

واگن‌های درجه یک بسیار تنگ بود، زیرا هر کوپه آن دارای شش صندلی جدا از هم بود که هر یک دارای تکیه گاهی می‌باشد. مسافرین به هنگام سوار شدن از مدینه- به ویژه در شب‌ها- که باید همانند روزها روی صندوق می‌نشستند سختی و مشقت فراوانی را تحمل می‌کردند. بهتر آن بود که این گونه کوپه‌ها چهار صندلی می‌داشت و شب‌ها نیز می‌توانستند در کوپه‌ها به استراحت بپردازند. بدین جهت، بیشتر مسافرین، درجه سه و به ویژه واگن‌های کالا را برای سفر خود ترجیح می‌دادند، زیرا امکان فرش کردن و خوابیدن کف کوپه در این نوع، برای ایشان بیشتر وجود داشت. آرزو داریم که رجال دولتی نیز در این باره فکری کنند و امکانات بیشتری را در واگن‌های درجه یک به وجود آورند تا در نتیجه آن، مسافرین در این سفر طولانی، به راحتی سفر خویش را به انجام رسانند.

جدول ایستگاه‌های راه‌آهن دمشق- مدینه

الف: ارتفاع آن از سطح دریا ب: وضعیت آب ایستگاه (*/ وجود آب در آن مکان)

نام ایستگاه الف ب ج

قدم شریف ۰ ۶۸۶*

کسوه ۲۱ ۷۳۵*

دیرعلی ۳۱ ۷۰۰

مسجد ۵۰ ۶۲۰*

جباب ۶۳ ۶۴۳

خبب ۶۹ ۶۲۴

محجه ۷۸ ۶۰۱

شفره ۸۵ ۵۹۹

اذرع ۹۱ ۵۸۷

خربة الغزاله ۱۰۶ ۵۷۵

درعا ۱۲۳ ۵۲۹*

نصیب ۱۳۶ ۵۸۶

المفرق ۱۶۲ ۷۱۱*

خربة السمراء ۱۸۵ ۵۵۸

نام ایستگاه الف ب ج

زرقاء ۲۰۳ ۶۱۷*

عمان ۲۲۲ ۷۳۷*

قصر ۲۳۴ ۹۴۱

لوبن ۲۴۹ ۷۷۲

جیزه ۲۶۰ ۷۲۱*

ضبعة ۲۷۹ ۷۵۲*

خان زبیب ۲۹۵ ۷۸۲

سواق ۳۰۹ ۷۵۸

قطرانة ۳۲۶ ۷۸۳*

منزل ۳۰۸ ۸۴۰

فریفرة ۳۶۷ ۸۹۳

حسا ۳۷۸ ۸۲۲*

جروفا لدراویش ۳۹۷ ۹۵۸*

عنزه ۴۲۳ ۱۰۵۱

ص: ۴۳۴

نام ایستگاه الف ب ج

وادی الجردون ۴۴۰ ۱۰۸۴

معان ۴۵۹ ۱۰۸۴

غدیر الحج ۴۷۵ ۱۰۰۰

بئر الشیدیة ۴۸۷ ۹۹۶

عقبة ۵۱۴ ۱۱۵۲

بطن الغول ۵۲۰ ۱۱۲۵

وادی الرتم ۵۳۰ ۹۹۴

تل الشحم ۵۴۶ ۸۵۰

رمله ۵۵۵ ۸۰۶

مدوّرة ۵۷۲ ۷۳۴*

حالات عمار ۵۹۵ ۷۶۱

ذات الحج ۶۰۸ ۶۹۱*

بئر هرماس ۶۳۲ ۷۴۷*

هضم ۶۵۴ ۷۵۴

محطب ۶۷۷ ۷۵۰

تبوك ۶۹۲ ۷۷۵*

وادی الاتیل ۷۲۰ ۸۴۴

دار الحج ۷۴۴ ۹۰۴

مستبقة ۷۵۵ ۹۵۰

اخضر ۷۹۰ ۸۸۲*

جمیس ۷۸۲ ۹۰۸

دی یسعد ۸۰۵ ۹۲۴

معظم ۸۲۲ ۹۸۱*

خشم صنعاء ۸۵۳ ۱۰۳۳

نام ایستگاه الف ب ج

الدار الحمراء ۸۸۰ ۱۱۰۳

المطلع ۹۰۴ ۱۱۵۱

ابوطاقه ۹۱۸ ۹۶۶

مرججم ۹۳۰ ۹۱۴

مداین صالح ۹۵۵ ۷۸۱*

علا ۹۸۰ ۶۸۴*

بدایع ۹۹۹ ۶۰۳*

مشهد ۱۰۱۲ ۶۷۰

سهل المطران ۱۰۳۴ ۶۰۰

زمرد ۱۰۴۶ ۷۱۴

بتر الجدید ۱۰۷۲ ۷۳۹

طویرهٔ ۱۰۹۰ ۶۷۰

مدرج ۱۱۱۶ ۴۶۰

هدیه ۱۱۳۳ ۳۸۵

جداعهٔ ۱۱۵۵ ۴۵۷*

ابوالنعم ۱۱۴۳ ۴۱۸

اصطبل عنتر ۱۱۸۹ ۵۳۰*

بویر ۱۲۰۸ ۴۷۲

دیار ناصف ۱۲۲۸ ۴۸۹

بواط ۱۲۴۷ ۵۳۱*

حصیرهٔ ۱۲۶۸ ۵۴۰

محیط ۱۲۸۷ ۷۵۰*

مدینه المنوره ۱۳۰۲ ۶۱۹

از ایستگاه «درعا» شعبه‌ای- از راه آهن- به سوی «حیفا» منشعب می گردد که ایستگاه‌های آن عبارتند از: مزیریب، تل شهاب، زیزون، وادی کلیب، مقارن، شجره، صحاخ، حمد، جسر مجامع، یبسان، عفوله، شمال و حیفاء.

ص: ۴۳۵

قرنطینه

کلمه کورنتیه یا کارانتینه، از ریشه فرانسوی) Qvaratina (می‌باشد و به معنای شیء است که تعداد آن تقریباً به چهل عدد برسد. اروپاییان می گویند: جمهوری ونیز (/ ایتالیا) هنگامی که متوجه شد که بسیاری از بیماری‌ها از سوی شرق به اروپا و از بلاد مغرب به شمال افریقا سرایت می کند، در سال ۱۳۴۸ میلادی تصمیم گرفت کلیه کشتی‌های خود را که به مرزهای دریایی این کشور وارد می‌شود، بازرسی بهداشتی نماید. بدین منظور افسرانی را بدین کار گماشت و آنان تمامی مسافران را بازدید بهداشتی می کردند. در سال ۱۴۰۳ میلادی، نخستین قرنطینه بهداشتی، به نام لازاریت) Lazarette (در جزیره کوچکی به نام «سانت ماری دونازاریه»،) Sainte Marie de Nazareh (، در نزدیکی دریای آدریاتیک به وجود آورد. در این قرنطینه، افراد و کالاهایی که از شرق به این کشور وارد می‌شد، کنترل بهداشتی می گردید.

بدین ترتیب سایر کشورهای اروپایی نیز از آن پیروی کردند و در قرن چهاردهم و پانزدهم، قرنطینه‌هایی در مرزهای دریای مدیترانه به وجود آورند؛ در میان این کشورها، ژنو (۱) در سال ۱۴۶۷ میلادی و مرسیلا در سال ۱۵۲۶ میلادی قرنطینه احداث کرد اقدامات بهداشتی بر ضد طاعون اولین بار در زمان پادشاه رینیه) Rene (پادشاه ناپل و در سال ۱۴۷۶ میلادی صورت گرفت. در سال ۱۶۵۶ میلادی، هنگامی که طاعون در کشور ایتالیا شیوع پیدا کرد، اقدامات بهداشتی شدیدتر شد، تا آنجا که حتی جسد مردگان را- به علت عدم توانایی- برای دفن، می‌سوزانیدند.

سپس با شیوع وبای زرد در کاتولونیا (استانی در اسپانیا که مرکز آن بارسلون می‌باشد)، اروپا اهتمام بیشتری برای جلوگیری از آن به خرج داد و فرانسه در آن هنگام

۱- منظور کشور سوئیس است. «مترجم».

ص: ۴۳۶

قانون قرنطینه را– در سوم مارس سال ۱۸۲۲ میلادی– به تصویب رسانید؛ این قانون تمامی موارد بهداشتی قرنطینه‌ها را در نظر گرفته بود. سپس این قانون در ۱۷ اگوست سال ۱۸۴۷ میلادی و نیز در تاریخ ۱۰ اوت سال ۱۸۴۹ میلادی و سپس در ۲۴ دسامبر ۱۸۵۰ میلادی با تغیراتی، کامل‌تر گردید.

بدین ترتیب، در اروپا قرنطینه به وجود آمد. اما در مصر، «محمد علی» آن مصلح بزرگ، در فکر به وجود آوردن سازمان بهداشتی بود، تا این که در سال ۱۸۲۰ میلادی اداره‌ای را در این مورد تشکیل داد و اعضای آن را فرماندهان لشکر و داروسازان تشکیل می‌دادند. در سال ۱۸۲۵ میلادی «کلوت بک» قوانین جدیدی را بر قوانین قبلی اداره اضافه نمود و آن را «اداره بهداشت عمومی» نامگذاری کرد. در سال ۱۸۳۱ میلادی هنگامی که وبا در مصر شیوع پیدا کرد، «محمد علی» توجه بیشتری به این اداره کرد و دستورات و قوانین بهداشتی قرنطینه‌های اروپا را نیز بدان اضافه کرد و بدین ترتیب به مسایل بهداشتی و تجارتی تمامی کشورهای واقع در کنار دریای مدیترانه، کمک نمود.

در ادامه این کار، تمامی کنسول‌های کشورها را در کمیته‌ای گرد هم آورد و دستورات ویژه‌ای را درباره قرنطینه صادر نمود که این فرمان در هشتم اکتبر سال ۱۸۳۱، اعلان گردید و در سال ۱۸۳۲ میلادی، اولین قرنطینه بهداشتی، در کنار ساحل اسکندریه به وجود آمد که تا کنون مردمان اسکندریه، بدان «مظریطه» یا «اظاریطه» می‌گویند.

در میان اعضای مجلس یاد شده از سوی دولت مصر عضوی به نام «طاهر بک» وجود داشت که به علت همت عالی و اندیشه والای او، همواره سخنان او تأثیر به سزایی در سایر اعضا داشت که با مدیریت و عملکرد نیکوی او بیماری وبا از سرتا سر ساکنین دریای این منطقه، ریشه کن گردید. در اواخر سال ۱۸۳۹ میلادی، «محمد علی» مجلس کنسولی یاد شده را منحل کرد و به اصرارهای دولت علیه (عثمانی) در این باره، توجهی ننمود. سپس «اداره بهداشت عمومی» را در مصر، جایگزین آن کرد و رییس آن را، وزیر کارهای عمومی و تجارتی قرار داد. این اداره، دارای هفت عضو بود: طاهر بک (که پیش از این یادی از او به میان آمد) و شش نفر دیگر از میان اعیان، بزرگان و بازرگانان و از سوی دولت مصر انتخاب گردیدند. در دوران «عباس پاشای اول»، این نظام بهداشتی

ص: ۴۳۷

دچار ضعف و سستی گردید و کشورها بازگشت او را به نظام پیشین خواستار شدند، لیکن نامبرده به خواسته آنان توجهی نکرد، از این پس، دولت فرانسه سعی نمود که کنگره‌ای بین المللی، از کشورهای هم جوار دریای مدیترانه تشکیل دهد، تا این که بالاخره این کوشش‌ها به نتیجه رسید و کنگره‌ای در پاریس تشکیل گردید که اعضای آن را کشورهای فرانسه، مرسلیا، اتریش، اسپانیا، ایتالیا، یونان، پرتغال، سردینیه، روسیه، تسکانیا و ترکیه تشکیل می‌دادند.

این کنگره، قانونی را در چهارم ژوئن سال ۱۸۵۳ میلادی به تصویب رسانید که بر طبق آن، سختگیرهای قرنطینه، به ویژه درباره کالاها کاهش پیدا کند، زیرا در آن زمان علم به این نتیجه رسیده بود که بیشتر بیماری‌ها واگیر نمی‌باشند، لیکن در این میان کشور انگلستان، این قرار داد را به رسمیت نشناخت و همچنان احتیاطات لازم را در قرنطینه‌های خود عملی می‌نمود.

در نتیجه این قانون، اداره بهداشتی دولت، در آستانه (استانبول) و اداره دیگری در اسکندریه تشکیل گردید که وظیفه این اداره‌ها اعلان در صورت وجود بیماری، اعلان پیشگیری و درمان بیماری که در ادامه آن اقدامات لازم را جهت جلوگیری این بیماری و ورود آن به اروپا نیز به انجام برسانند.

همچنین مقرر گردید تا برخی از پزشکان همواره از طریق دریا به کشورهای شرق دور مسافرت کنند و در صورت مواجه شدن با هر گونه بیماری، بلافاصله آن را به اطلاع اداره یاد شده برسانند.

«سعید پاشا»، در این باره اهتمام ورزیده و در سال ۱۸۵۴ میلادی «اداره بهداشت» را به وجود آورد و در تاریخ ۲۱ آوریل سال ۱۸۵۷ میلادی آن را به وزارت کشور ضمیمه نمود. این اداره دارای صلاحیت نظارت بر کلیه امور بهداشتی داخل کشور گردید.

همچنین اداره یاد شده کمیته‌ای را بر نظارت بر امور بهداشتی دریایی (قرنطینه) تشکیل داد که تا سال ۱۸۸۱ میلادی بدون نظر دولت مصر در این امور دخالت نمی‌کرد، تا این که در سوم ژوئن سال ۱۸۸۱ میلادی بر طبق دستوری که در این باره وضع گردید، کمیته یاد شده از اداره بهداشت جدا گردید. این جدایی بر اساس توافقی بود که از سوی دولت‌های

ص: ۴۳۸

ذی‌نفع وضع گردیده بود و از این پس، اداره نخستین به اداره «امور بهداشتی عمومی» نامگذاری گردید که جایگاه آن در مصر بود و دومی اداره بهداشت دریایی و قرنطینه‌های مصری نامیده شد که مقرّ اصلی آن در اسکندریه بود. پس از این مجدداً آیین نامه جدیدی از سوی کنگره پاریس، در تاریخ ۱۹ ژوئن سال ۱۸۹۳ میلادی وضع گردید و دستور العمل و وظایف اداره یاد شده را کامل‌تر نمود.

قرنطینه‌های یاد شده تنها مخصوص مواظبت از حاجیان در سفر شان به مکه و یا بازگشت از آن نبود، زیرا این افراد، اغلب از راه خشکی این راه را طی می‌کردند و در طول مسافت راه خود، موجب زدودن آلودگی‌ها و بیماری‌ها از آنان می‌گردیدند، لیکن به علت شیوع (وبایی) که در سال ۱۸۵۸ میلادی، سرتا سر سرزمین حجاز را فرا گرفت و مردم برای فرار از آن به سوی مصر رفتند، دولت مصر، ناگزیر و برای اولین بار قرنطینه‌هایی را در «بئر عنبر»، در میانه راه «قصیر» و «قنا» احداث کرد. اما حاجیانی که همراه کاروان‌ها از راه «عقبه» مسافرت می‌کردند، به هنگام رسیدن به «سوئز»، از ورود آنان جلوگیری به عمل می‌آمد و در «عجرود» نیز قرنطینه‌ای برای آنان احداث کرده بودند.

از این زمان به بعد، ضرورت ایجاد قرنطینه بهداشتی در «طور»، آشکار شد، لیکن کنگره «قسطنطنیه»، محل آن را از «طور» به «وجه» تغییر داد، زیرا اغلب حاجیان، از راه خشکی از این‌دهکده عبور می‌کردند. بنابراین قرنطینه‌در «وجه» یا «رأس ملعب» به وجود آمد و همراهان کاروانیان، در این دو منطقه در قرنطینه بهداشتی قرار می‌گرفتند. اما مسافران دریایی در «طور» و یا «عیون موسی» که از سال ۱۸۷۷ میلادی، بیشتر این مسیر را برای‌انجام سفر حج خویش‌انتخاب می‌کردند، در قرنطینه‌های بهداشتی قرار می‌گرفتند.

در این هنگام بود که دولت مصر، تمامی امکانات خویش را نسبت به قرنطینه‌های بهداشتی در «طور» مهیا نمود، به طوری که در سال ۱۸۹۳ میلادی، به طور کامل همگی مراکز را تحت پوشش بهداشتی قرار داد. از این پس، این مکان تنها جایگاه گسترده و کاملی، برای قرنطینه حاجیان مصری و دیگر حاجیانی که از مصر عبور می‌کردند، به حساب می‌آمد و تا کنون نیز همچنان این جایگاه قرنطینه باقی مانده است و روز به روز در آن جا اصلاحاتی صورت می‌پذیرد.

ص: ۴۳۹

بازگشت خدیو از مدینه به مصر

در پگاه روز شنبه، ۱۵ ژوئن سال ۱۹۱۰ میلادی، مقرر گردیده بود تا خدیو سفر خویش را از «مدینه منوره» به سوی «تبوک» آغاز نماید؛ ابتدا به سوی حرم شریف حرکت کرد و پس از ادای نماز صبح و انجام خدمت در حجره شریف، زیارت وداع را به جا آورد و سپس به سوی ایستگاه حرکت کرد. تمامی جای جای ایستگاه به وسیله اعیان و اشراف و مأمورین سلطنتی و ارتشی که در مقدمه آنان حضرات علما، بزرگ اشراف، مفتی، قاضی، خزانه دار حرم شریف، مدیر حرم و جناب «رضا پاشا» استاندار مدینه منوره، پر شده بود. در آنجا، ابتدا با یکایک افراد یاد شده دست داد و در حالی که از مهمان‌نوازی و پذیرایی آنان، در مدت اقامت خویش در مدینه منوره، تشکر و سپاسگزاری نمود، در واگن اختصاصی خویش قرار گرفت و به همراه حضرتش جناب حسابدار استانداری و جناب مهماندار ویژه ایشان- که از سوی دولت حجاز در مدت اقامت نامبرده در این سرزمین تعیین گردیده بود- قرار گرفتند. قطار پس از طلوع آفتاب و در میان شلیک توپ‌های توپخانه‌ها، صدای موزیک و غریو حاضران به سوی «تبوک» به حرکت درآمد. این در حالی بود که قطار همراهان ایشان، همراه نزدیک به پنجاه خانواده از مصریان، شامی‌ها، ترک‌ها و مغربی‌ها که به علت تنگدستی و فقر، قدرت حرکت نداشتند و بنا به درخواست ایشان از محضر خدیو، دو ساعت پیش از حرکت قطار ویژه خدیو از مدینه منوره، آنها هم به حرکت درآمده بودند. قطار در نیمه‌های شب از ایستگاه «علا» و سپس «مداین صالح» (۱) که در فاصله بیست و پنج کیلومتری آن بود، عبور نمود.

۱- مداین صالح که به نام حِجر [به کسر حاء و سکون جیم بود]، منسوب به حضرت صالح پیامبر صلی الله علیه و آله بود که از سوی پروردگار به سوی قوم ثمود فرستاده شد. این قوم، در این منطقه و در طرف یثرب زندگی می‌کرده‌اند. ثمود قومی از عرب‌ها بوده که بنا به گفته برخی از تاریخ نگاران، ریشه و اصل و نسب آنان از یمن بوده است. ثمودیان پس از سیل «عرم»، از آن جا هجرت نمودند و به سوی شمال شبه جزیره عرب، روی آوردند. خانه‌های آنان در حضرموت، در نزدیکی خانه‌های قوم عاد بوده است. آنان آثاری را که در «علا» با خط مسند (حمیری) باقی مانده است، گواه بر این گفته می‌دانند. «مقریزی» به هنگام سخن درباره «أیله» مطالبی را ذکر نموده که به صورت فشرده در این جا برای شما بازگو می‌نماییم:

«بزرگ حمیر «ابن سبأ بزرگ»، فرمان داد تا به علت ظلم و ستمی که قوم ثمود بر مجاورین و همسایگان خود در یمن نموده‌اند، از آنجا اخراج نمایند. پس از آن آنان از «أیله» به سوی «ذات الآصال» (در اطراف نجد) آمدند و در آنجا سنگ‌ها را شکافتند و در دل کوه‌ها برای خود مسکن مستحکم به وجود آوردند.

سپس کبر وغرور آنان را گرفت وطغیان نمودند. در این‌هنگام پروردگار، صالح پیامبر صلی الله علیه و آله را، به سوی آنان گسیل نمود. این‌قوم، حضرت صالح را تکذیب کردند و از او درخواست نمودند که ناقه‌ای را از صخره‌ای درآنجا پدیدآورد. آن‌حضرت به‌فرمان پروردگار، خواسته‌آنان راعملی کرد، لیکن آنان ناقه را سر بریدند.

در این هنگام، پروردگار با صیحه‌ای آنان را در دیارشان هلاک نمود.

برخی گفته‌اند: «ثمودیان» از «عمالیق» شمال بوده‌اند که از عراق به شهر «بطره» هجرت کرده‌اند و دارای حکومت گسترده‌ای در قرن چهارم پیش از میلاد بوده‌اند. آنان آثار خط «آرامی»- که خط «نبطی‌ها» به شمار می‌آمد- را که در شکاف کوه‌ها یافته‌اند، گواه بر

این گفته می‌دانند.

برخی دیگر از تاریخ نگاران، عقیده دارند که «ثمودیان» این خطوط را ننوشته‌اند، بلکه پس از آن که دولت و قدرت آنان رو به سستی و ضعف نهاد، تابع قدرت «نبطی‌ها» در قرن دوم یا اول پیش از میلاد درآمدند و به حکم غلبه زبان متبوع بر تابع، از آن دوران به یادگار مانده است. این جانب معتقدم که آنان ریشه‌ای از رعیت‌های عرب داشته‌اند که از سوی پادشاه «تحوتمس»، در سال ۲۰۵۰ پیش از میلاد، رانده شدند. آنان تراشیدن کوه‌ها و صخره‌ها را از مصریان، آموختند. خداوند می‌فرماید: وَثَمُودَ الَّذِينَ جَابُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ (فجر، ۹) یعنی ثمودیانی که صخره‌ها را در صحرا تراشیدند. آنان به سوی منطقه‌ای در میان «حجر» و «مدینه» آمده و در آن جا اقامت گزیدند، سپس در آن جا دولتی قدرتمند به وجود آوردند. از آن پس پروردگار، «صالح» پیامبر صلی الله علیه و آله را به سوی آنان روانه ساخت، به طوری که در این باره در سوره اعراف می‌فرماید:

وَإِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحاً قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَالَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ قَدْ جَاءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةً فَذَرُوهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ* وَاذْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ عَادٍ وَبَوَّأَكُمْ فِي الْأَرْضِ تَتَّخِذُونَ مِنْ سُهُولِهَا قُصُوراً وَتَنْحِتُونَ الْجِبَالَ بُيُوتاً فَاذْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ وَلَا تَعْثَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ* قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لِلَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا لِمَنْ آمَنَ مِنْهُمْ أَتَعْلَمُونَ أَنَّ صَالِحاً مُرْسَلٌ مِنْ رَبِّهِ قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلَ بِهِ مُؤْمِنُونَ* قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا بِالَّذِى آمَنتُمْ بِهِ كَافِرُونَ* فَعَقَرُوا النَّاقَةَ وَعَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ وَقَالُوا يَا صَالِحُ ائْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنتَ مِنْ الْمُرْسَلِينَ* فَأَخَذَتْهُمْ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ (اعراف، ۷۳- ۷۸)

در تفسیر روح المعانی آمده است که: دیار ثمود از «حجر» تا جنوب «وادی القری» بوده است. و در تفسیر آیه أَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ «فراء» و «زجاج» گفته‌اند که زلزله‌ای شدید در آن منطقه پدید آمده است و «مجاهد» و «سدی» در این باره گفته‌اند که «صیحه‌ای بر آنان نازل گردیده است». جمع میان دو قول، این است که که از زیر به زلزله و از بالا به صیحه، دچار گردیده‌اند.

در هر صورت حادثه «ثمود»، پیش از زمان حضرت موسی علیه السلام بوده است. «شعیب» داستان قوم ثمود را به عنوان‌عبرت، برای قوم‌خویش بیان‌کرده‌است: خداوندایِن‌داستان رادرسوره‌هوداین چنین فرموده است:

وَيَا قَوْمِ لَايَجْرِمَنَّكُمْ شِقَاقِي أَنْ يُصِيبَكُمْ مِثْلُ مَا أَصَابَ قَوْمَ نُوحٍ أَوْ قَوْمَ هُودٍ أَوْ قَوْمَ صَالِحٍ. (هود، ۸۹)

لازم به تذکر است که «شعیب» هم زمان و معاصر حضرت موسی علیه السلام بوده است. رسول خدا صلی الله علیه و آله به هنگام جنگ تبوک، در سال نهم هجری، از «حِجْر» عبور کرد و قوم خود را از ورود به سرزمین ثمود و نوشیدن از آب‌های آنجا منع فرمودند.

این جانب فرمان حضرت را بر دو اساس می‌بینم: نخست جنبه ادبی فرمان آن حضرت نسبت به مبالغه‌ای که در مورد نکوهش این قوم عصیانگر و مخالفت آنان با فرستاده خداوند وجود داشته و دیگری مسأله غیر بهداشتی بودن آن منطقه می‌باشد، زیرا غارهای متروکه این قوم، از زمانی بس طولانی، همچنان باقی مانده و در واقع مقبره آنان به شمار می‌آید که بدون شک هوا و آب آن، آلوده بوده است.

اما نقش و نگارهایی که از آنان به دست آمده و دیگران نیز مشاهده کرده‌اند، اغلب به خط «آرامی» بوده است که بیشتر عباراتی مذهبی به شمار می‌آمده و به صورت عادت از سوی ملیت‌ها روی بسیاری از قبور تا کنون نوشته می‌شده است. در اینجا ترجمه بخشی از نوشته‌ای را که شخصی به نام «عائذ بن کهیل» برای روی قبر خود تهیه کرده است، به نظر شما می‌رسانیم:

«این قبری است که از سوی «عائذ بن کهیل»، برای خود تدارک دیده، و فرزندان و افراد پس از او و برای کسی که نوشته‌ای از دست عائذ دارد و در آن نوشته، به او و یا به هر شخصی دیگری که وصی اوست و به وی اجازه داده که وی را در آن دفن کنند در ماه آوریل سال نهم، حارث، پادشاه نبطی‌ها، دوستدار شعب خود که در حوالی سال ۱۸ پس از میلاد می‌زیسته از سوی «ذوالشری» و

«مناة» و «قیس» لعن گردیده است که اگر کسی این قبر را فروخته، خریده، رهن کرده و یا هدیه نماید و یا آن را اجازه بدهد، همچنان که بر روی آن نوشته است دیگری را و یا شخص دیگری را که نام آنها پیش از این آمد، در آن دفن نمایند. این قبر و آنچه که بر روی آن نوشته شده، بر طبق مقدسات نبطی‌ها و سلامی‌ها حرمی مقدس، تا واپسین روز می‌باشد».

در صفحه ۸۱ از جزء اول کتاب «تاریخ العرب قبل الاسلام» نوشته دوست ما، مورخ فاضل، جورجی زیدان، این گونه آمده است: «از اینجا بود که این قوم مذهب خویش را تغییر دادند و به سوی بت پرستی نبطیان که الهه‌های آنان «ذوالبشری»، «مناة»، «قیس»، «هبل»، «لات» و جز اینها بود، روی آوردند و از آن پس عرب بت پرستی را از آنان آموخت».

خدیو در این باره سعی و کوشش نموده و خدمتی به علم تاریخ کرد، زیرا نامبرده برای شناسایی آثار باقی مانده از سنگ‌ها، پروفسور «هیس» یکی از مستشرقین سویسی را که هم اکنون ساکن مصر است، به سوی این سرزمین فرستاد که نامبرده با عکس‌های نه چندان مهمی از آثار باقی مانده از دست دزدان و راهزنان، این آثار قدیمی، بازگشت.

هم اکنون آثار فراوانی از این قوم در موزه‌های لندن، پاریس، برلن و آستانه (استانبول) وجود دارد. همچنان که آگاه گردیدم، مقدار فراوانی از این آثار در صندوق‌های محفوظ، در شهر «حیفا» قرار دارد که این آثار، بیش از دو سال است که متعلق به موزه قسطنطنیه بوده، لیکن نمی‌دانم چرا این صندوق‌ها بدان جا ارسال نمی‌گردد. در هر صورت می‌بایست گروهی که هم اکنون روی آثار «نبطیان» و «ثمودیان» تحقیق می‌کنند، اطلاعات به دست آمده خود را در اختیار ما قرار دهند که به وسیله آن بتوانیم این اقوام را بهتر شناسایی کنیم.

ص: ۴۴۰

ص: ۴۴۱

ص: ۴۴۲

خدیو در حوالی ساعت سه از ظهر روز بعد (یکشنبه)، به نزدیکی قرنطینه تبوک رسید، قطار ویژه به درون قرنطینه وارد گردید.

خدیو و همراهان او از قطار خارج گردیدند و در سراپرده‌هایی که بدین منظور برای ایشان در کنار قرنطینه برپا گردیده بود، وارد شدند، اما والا حضرت والده و همراهان ایشان در قطار خصوصی حضور داشتند. خدیو مدت پنج روز را در قرنطینه سپری کرد و در این اثنا میان خیمه ویژه ایشان و واگن قطار، در رفت و آمد بود.

در آن روزها هوا بسیار سرد بود، به طوری که روزها ۱۵ درجه سانتی‌گراد، بالای صفر و در شب‌ها به ۵ درجه زیر صفر می‌رسید. در روز اول و دوم آن چنان باد وزیدن داشت، که خیمه‌ها در جای خود ثابت نمی‌ماند. این باد آن چنان شدید بود که گاه خیمه‌های قرنطینه را از جا حرکت می‌داد و به هوا می‌برد که در این صورت صاحبان آن به دنبال خیمه‌ها به راه می‌افتادند و با سختی و حالتی خاص، طناب‌های آن را می‌کشیدند و سپس آن را به جایگاه اولیه خود باز می‌گردانیدند. افراد در این حال با جنگ با باد و

ص: ۴۴۳

مشقتی جانکاه، مجدداً چادر را نصب می‌کردند. این قرنطینه دارای دوازده سالن بود که برخی از آنها به وسیله شبکه‌ای از سیم‌ها از هم جدا گردیده بود. این سالن‌ها به گونه‌ای قرار گرفته بود که شش سالن در برابر شش سالن دیگر بود که از میانه آنها، خط راه آهن عبور کرده بود طول هر سالن یک صد متر و عرض آن ۷۵ متر بود و هیچ گونه ساختمانی در آن‌ها دیده نمی‌شود تنها بنایی که وجود داشت در کنار سالن اول بود که این ساختمان ویژه بخار است و سربازان پاسدار و خدمتگزاران، به این بخش منتقل شدند و لباس‌های آنان را در معرض این بخار قرار دادند در حالی که همگی لخت و عریان بودند و به علت سرما در حال ایستاده می‌لرزیدند. بدون شک دولت سربلند ما، می‌بایست توجه بیشتری به این قرنطینه (۱) نماید، تا تمامی زایرین بیت اللّه الحرام، بتوانند با کمال آسایش و راحتی این ایام را در این بخش بگذرانند.

در حالی که خدیو روزهای قرنطینه بهداشتی خود را می‌گذرانیدند، برخی از بزرگان این منطقه به همراه «وفابک»، جانشین فرماندهی «معان» و «علی بک فواد» منشی ویژه استانداری، برای عرض سلام و ادای احترام، به قرنطینه آمدند، لیکن بنابر مقررات قانون قرنطینه خدیو آنان را نپذیرفت و ناگزیر همگی در اداره قرنطینه به ضیافت او باقی ماندند، تا این که زمان تعیین شده در صبح روز جمعه، ۲۱ ژوئن به پایان رسید. پس میهمانان در سراپرده خدیو، به حضور وی شرفیاب گردیدند و به دستبوسی ایشان نایل گردیدند.

در این هنگام بود که لکوموتیو قطار روشن شد و قطار خدیو در ساعت دو بعد از ظهر آن روز به حرکت در آمد. در آغاز از ایستگاه «تبوک» گذشتند. این ایستگاه که بسیار کوچک بود، در فاصله هزار متری شمال قرنطینه در کیلومتر ۶۹۳ راه شام واقع گردیده بود. این ایستگاه تا شهر «تبوک» در حدود سیصد متر فاصله داشت. خانه‌های این دهکده، بر روی بلندی‌های میانی این صحرا قرار داشت که اطراف آنها به وسیله نخلستان‌ها و

۱- این قرنطینه تاکنون تنها به مردمان ترکیه و شام اختصاص داشته اما اهالی مصر مجبورند که قرنطینه‌بهداشتی خویش را پیش از ورود به مرزهای مصر در «طور» بگذرانند و تا کنون گفتگوهای رسمی درباره اعتبار قرنطینه «تبوک» و استفاده عمومی از آن برای مصریان و دیگر تبارها انجام گردیده است، لیکن هنوز در این باره دستور خاصی صادر نگردیده است.

ص: ۴۴۴

برخی کشتزارها پوشیده شده بود. بعضی از خانه‌های یاد شده به وسیله چوب‌های نی و برخی دیگر از قلوه سنگ، بنا گردیده بود. این جانب دو خانه را در میان آنها دیدم که از برون به وسیله آهک پوشیده شده بود. خانه‌هایی که از نی بنا گردیده بود، درون و برون آنها به وسیله خمیری از گل و آهک آغشته گردیده بود.

این مکان دارای مسجدی می‌باشد که بر جایگاه نماز پیامبر صلی الله علیه و آله به هنگام خروج از این سمت، بنا گردیده است. در سمت راست در این مسجد به سوی درون، چاه آبی وجود دارد که این آب از معجزات حضرت به شمار می‌آید و در حالی که در آن هنگام ایشان و پیروان وی نیاز شدید به آب داشتند، از میان انگشتان حضرت آب فوران کرد. آب این چاه بسیار گوارا می‌باشد.

اخیراً از سوی «کاظم پاشا»، رییس اداره راه آهن حجازی تلمبه‌ای را بر دهانه این چاه قرار داده‌اند که بدین وسیله از آلودگی آب آن جلوگیری به عمل آورده‌اند.- خداوند به او جزای خیر عطا نماید.

قطار همچنان به حرکت خود ادامه می‌داد تا این که از ایستگاه «ذات الحج» عبور نمود. در این مکان قلعه‌ای کهن قرار داشت که بارهای محمل شامی به هنگام سفرش از خشکی، در آن قرار داده می‌شد. در نیمه‌های شب به ایستگاه معان رسیدیم. این ایستگاه بزرگترین ایستگاه میان مدینه منوره و شام به شمار می‌آید که در کیلومتر ۴۵۹ راه دمشق قرار دارد.

در این مکان، کارگاه بزرگی برای تعمیر لکوموتیوها و خانه‌هایی برای کارگران راه آهن وجود دارد. همچنین خانه‌ای زیبا که متعلق به «منیسر پاشا» است در آن جا دیده می‌شود. دهکده «معان» در فاصله دو هزار متری از ایستگاه با اندکی انحراف به شمال، در غرب آن قرار گرفته که به علت قرار گرفتن این دهکده در دل کوه مسافرین نمی‌توانند آن را از ایستگاه مشاهده نمایند.

ساکنین آن در حدود هزار نفر هستند که اغلب آنان در کارهای خط راه آهن مشغول به کار می‌باشند. پیش از این ساکنین این بخش برای تجارت‌های ساده مهاجرت می کنند

ص: ۴۴۵

و در کار زراعت و کشت- به استثناء تعداد اندکی از آنان، دخالتی نداشتند، زیرا در این منطقه که عرب‌های «حویطات» به وفور در آنجا مسکن گزیده‌اند از سارقان در امان نبودند و آنان با حمله به مزارع و کشتزارهای آنان، تمامی محصولات آن را به یغما می‌برند. در شمال این دهکده و در مسافت سه ساعتی از آن، خرابه‌های فراوانی وجود دارد که بزرگ‌ترین آنها به نام «بسطه» می‌باشد که گمان می‌برم از آثار مصریان باشد. سپس خرابه «اذرح» یا (اضرح) است در آن جا تپه‌های قدیمی و کهن، با آثار عتیقه فراوانی دیده می‌شود. این منطقه دارای آب‌های گوارا و زمین‌های حاصلخیز فراوانی می‌باشد که از دیر باز نشان‌دهنده عمران و آبادی این منطقه می‌باشد. به نظر می‌رسد که این خرابه‌ها از آثار (۱)

۱- منطقه‌ای که در غرب راه آهن واقع شده است، در فاصله میان «معان» و «عمان» تا «رود اردن»، «بحرالمیت» و ادامه آن تا جنوب می‌باشد که آثار کهن و باستانی فراوانی در آنجا به چشم می‌خورد؛ برخی از آنها مربوط به نبطی‌ها، فلسطینی‌ها، عرب‌ها، رومی‌ها و مصری‌ها (بطالسه) می‌باشد. با شکوه‌ترین آنها آثار شهر بطره» Petre (، (کلمه‌ای یونانی است که به معنای سنگ می‌باشد). به گفته آنان Arabi () petre پطره یعنی سرزمین دریایی عرب که از شهر «معان» در غرب، ۳۵ کیلومتر فاصله دارد و از «عقبه» در جنوب، در حدود ۱۳۰ کیلومتر فاصله دارد. هم اکنون این مکان دارای ساختمان‌های با شکوه قدیمی و باستانی می‌باشد که در دشتی واقع شده است با سنگ‌هایی تا ارتفاع پنجاه متر و درهای ورودی ۳ الی ۹ متر که در درون آن مجسمه عظیمی به ارتفاع بیست متر وجود دارد که از سنگ تراشیده شده است.

در درون این بنا که به نام «خزانه فرعون» می‌باشد، نقش و نگارهای بسیار زیبایی بر دیوار نقش بسته است که برخی گمان دارند، این آثار متعلق به رومی‌ها بوده و آنان پس از به دست آوردن این شهر، این بنا را برای معبود خود «ایزیس» به وجود آورده‌اند.

راه این ورودی، به دشتی وسیع باز می‌گردد که به وسیله مجرای آبی از شمال غربی به سوی جنوب شرقی که در آن شهر قرار دارد منتهی می‌گردد و هم اکنون هنوز تپه‌های آن که معروف به «وادی موسی»، می‌باشند.

در دو سوی این راه قبرهایی وجود دارد که در دل کوه کنده شده است. قبرهایی که در سمت راست بیابان، یعنی در سمت شرق قرار دارد، متعلق به اشراف قوم است که روی آنها، نقش‌ها و شکل‌های بسیار زیبایی حک گردیده است. اما قبرهایی که در سمت چپ، یعنی (در سمت غربی) دیده می‌شود، متعلق به عموم مردم بوده که تعداد این قبرها، کمتر از ۷۵۰ قبر نمی‌باشد که تمامی آنها در دل کوه قرار دارد. در نزدیکی آن و دل دل کوه تآتری دیده می‌شود که دارای جایگاهی برای نمایش و نشیمنگاه است و از ۳۳ پله نیم دایره تشکیل گردیده است. این مکان گنجایش ۳۰۰۰ نفر را دارد. همه ساله در فصل بهار، کاروان‌های جهانگردان اروپایی، به ویژه آمریکاییان به «بطره» می‌آیند که ورود به آن جا، نیاز به اجازه ویژه، از سوی ولایت شام دارد و به سادگی نیز به دست نمی‌آید.

این شهر پایتخت حکومت نبطی‌ها به شمار می‌آمده که حکومتی عربی و پهناور بوده است و در قرن چهارم پیش از میلاد وجود داشته است. این دولت دارای تمدنی والا و ارتشی نیرومند بوده، به طوری که در جنگ با ایرانیان و مصر، همراه اسکندر شرکت نموده است.

کشور نبطی‌ها در قرن دوم پیش از میلاد، بسیار نیرومند بوده، به طوری که پادشاهان آن به نام خود ضرب سکه می‌کردند. از بزرگ‌ترین پادشاهان آنان «حارث» را می‌توان نام برد که در سال ۱۶۹ میلادی، به پادشاهی رسید. در آن هنگام سرزمین پادشاهی او تا «وادی القری» در جنوب امتداد پیدا می‌کرده است و سرزمین‌های «علا» و «حجر» و دنباله آنها در شرق، تا صدور عراق و جزیره

«لسینا» در غرب، در زیر نفوذ او قرار گرفت.

شهر «بطره»، در آن هنگـام، مرکزی تجاری بود که در میان شـرق، غرب، شـمال و جنوب قرار داشت این وضع تا آغاز قرن دوم پس از میلاد ادامه داشت.

در این هنگـام ارتش امپراطور «تراجـان» رومی، به سـرزمین آنـان حمله کرد و شـهر آنـان را ویران نمود و حکومت آنـان را از میـان برداشت، به طوری که هیـچ گاه پس از آن نتوانسـتند دوباره خود را تجدید قوا نمایند. تا آنجا که تاریخ نگاران عرب به هنگام فتح شام از سوی عرب، حتی کلمه‌ای از آنان به میان نیاورده‌اند.

پیشرفت در خط «تدمری» را به نبطیان نسبت داده‌اند، به طوری که حروف نبطی را مادر حروف عربی شمرده‌اند.

عرب از دیر باز این شـهر را به نام «رقیم» می‌شناخته است. «ابن جریر» و «ابن ابی حاتم» از «عوفی» و او از ابن‌عباس روایت می‌کنند: « «رقیم» صحرایی در جنوب فلسطین و در نزدیکی «أیله» بوده است غار موجود در این صحرا، یک سمت از دشت را فرا گرفته است».

گمان می‌برم «رقیم» به معنای نوشـتار و پیام باشد که روی سـنگ‌های این غار نقش بسته است و. شاید این غارها به معنایی باشد که ذات بـاری تعـالی در سوره کهـف گفتـه اسـت: وَتَرَی الشَّمْسَ إِذَا طَلَعَـتْ تَـتَزَاوَرُ عَنْ کَهْفِهِمْ ذَاتَ الْیَمِینِ وَإِذَا غَرَبَتْ تَقْرِضُـهُمْ ذَاتَ الشِّمَالِ. (کهف، ۱۷) یعنی مشاهده می‌کنند، آن هنگامی که خورشید طلوع می‌کند، به سوی راست غارهای آنان تمایل می‌کند و به هنگام غروب، از سـمت چپ، از آنان درو می‌گردد. کوهی در شـمال این شـهر دیـده می‌شود که قبر هارون، برادر حضـرت موسـی علیـه السـلام در آن جـا قرار دارد و عرب‌هـا از دیر بـاز، همـواره بـه زیـارت آن می‌رفته‌انـد و صـلیبیان نیز قلعـه‌ای را در کنـار آن بنا نموده‌اند.

در پایین کوه‌های «شـیخ»، آثار بازمانـده‌ای قرار دارد که بـدان «قلعه بانیاس» می‌گوینـد و گمان می‌برند که این قلعه از آثار بازمانده «غسانیان» می‌باشد.

در «کرک» مجسـمه‌ای از آفتـاب وجود دارد و در «عرک الامـیر» مجسـمه‌ای از مجسـمه‌های «آمونیـان» وجود دارد که بـدان «هیکل العبد» یا مجسمه عبد می‌گویند.

در «عمان»، آثار بازمانده‌ای از رومی‌ها دیده می‌شود که این بقایا موجب تعجب و شـگفتی هر انسان می‌گردد، در «میدبه» که در ده کیلومتری عمان قرار دارنـد، آثار بسیار زیبایی به چشم می‌خورد که بدان «خربهٔ القال» گویند. در «حصـبان» (حسـبان) که در پانزده کیلومـتری شـمال غربی «عمـان» قرار دارد، آثـاری از بازمانـده‌های مملکـت «یهـودا» بـه چشـم می‌خـورد کـه به اسـتثنای برخی، بقیه حوض‌هـای آب زیبـایی در دل کوه ساخته‌انـد و سایر آثار آن از میان رفته است. این حوض‌ها دارای دهانه‌هایی از بالا می‌باشـد که آب به داخل آن سـرازیر می‌گردد. در «جرش» که در فاصله پنج ساعتی از «عمان» واقع شده است، آثار بسیار زیبا و عظیمی به چشم می‌خورد. در نزدیکی آن، قبری قرار دارد که ادعـا می‌کننـد «هود» پیـامبر صـلی الله علیه و آله، در آنجـا دفن گردیـده است و نیز در ایستگاه «قصر» قلعه «ظیظا» دیده می‌شود.

در ایسـتگاه «مشاتا»، آثار بسـیار زیبایی باقی مانده است که در میان آنها، کاخی از قرن هفتم پیش از میلاد وجود دارد؛ نمای بیرونی کـاخ، دارای عظمتی ویژه می‌باشـد، ای نمای زیبا از سوی سـلطان عبدالحمیـد (عثمانی) به آلمانی‌ها اهـدا گردیـد که در سال ۱۹۰۴ میلادی به برلین منتقل گردید.

در عمان آثار بسـیار زیبا و مجللی وجود دارد که مهم‌ترین آنها قلعه‌ای است که در آن مجسمه‌هایی از «آمونیان» وجود دارد؛ در آن جا آشیانه‌ها و قبور فراوانی دیده می‌شود که در دل سنگ ساخته شده است.

در هر صورت، این سـرزمین مملو از آثار و بقایای تمـدن پیشـینیان می‌باشـد که خارجیان برای آنها اهمیت به سـزایی قائل می‌شوند، لیکن ساکنین این سـرزمین، کمترین اطلاعی از ارزش و اهمیت آن ندارند. از میان این آثار، می‌توان قلعه «بعلبک» مشهور را نام برد

که آثار تمدن «تدمر» (در میر) می‌باشد که در شمال شرقی دمشق وجود داشته و از «حمص» بدان جا راه دارد.

ص: ۴۴۶

ص: ۴۴۷

و بازمانده‌های شهر «نبطیها» باشد.

در صبح روز شنبه، ۲۲ ژوئن، به فرمان خدیو، کاروان شتران و چهار پایان تیز رو را که در رکاب حضرتش بودند به همراه برخی از پاسداران ویژه خدیوی، تحت فرماندهی جناب بکباشی (۱) «ابراهیم افندی ادهم» از «معان» به «عقبه» به راه افتاد؛ فاصله میان این دو شهر، یک صد و سی کیلومتر بود. از آن پس، کاروان حرکت خود را از راه خشکی به سوی «سوئز» ادامه داد. خدیو به هنگام ظهر، نهارش را در خانه «منیسر پاشا» میل نمود.

رأس ساعت سه، قطار ایشان به سوی «حیفا» حرکت نمود.

قطار در دشتی وسیع که دو سوی آن از شرق و غرب به وسیله رشته کوه‌هایی در

۱- لقبی عثمانی که در مصر به کار برده می‌شد. «مترجم»

ص: ۴۴۸

برگرفته شده بود، حرکت می‌نمود. زمین این منطقه، پوشیده از شن می‌باشد که در لابلای آن، ریگ‌های سخت و سیاه فراوانی به چشم می‌خورد.

بنای تاریخی در شهر «بطره» که به نام خزنهٔ فرعون مشهور است.

ص: ۴۴۹

قله کوه‌های غربی که معروف به «جبال الشیخ» است، (رشته کوهی از سلسله جبالی است که کوه‌های لبنان را به کوه‌های «سراهٔ»- که سرزمین عرب را از جنوب تا شمال آن پوشانیده است- متصل می‌گرداند) همگی این قله‌ها پوشیده از برف سفیدی بود که همانند بیگانه‌ای در این سرزمین خشک و سفید، سر برافراشته بود.

اما سمت شرقی این دشت، در هر سو دارای منظره‌ای بود. پس از عبور خورشید از زوال، دریاچه‌های پهناوری از آب، در دایره افق این صحرا پدیدار گشت، به طوری که هر آنچه بدان نزدیک‌تر می‌گشتیم، زیبایی و طراوت آن بیشتر و موج‌های بلورین آن زیباتر می‌گردد و گاه در میانه این دریاچه‌ها، جزیره‌هایی پوشیده از درختان دیده می‌شد که بر زیبایی این دشت می‌افزود.

همچنان پیش می‌رفتیم تا آنجا که احساس کردیم می‌توانیم آن را لمس کنیم و از آن بهره ببریم لیکن آن گاه متوجه شدیم که این سرزمین مسکن شیطان بوده و آن لحظه‌ای که احساس نمودیم، در کنار آن آب قرار گرفته‌ایم، چیزی جز زمین خالی در آن نمی‌دیدیم!! آری این مناظر و دریاچه‌ها سرابی بیش نبود.

راه آهن در این قسمت دارای خمیدگی‌ها و انحنای فراوان بود، به طوری که آن را همانند حرف) S (یعنی به صورت دو کمان متضاد، در دو سو مشاهده می‌کردیم. این خمیدگی‌ها بیشتر در مناطقی بود که قطار در حال بالا رفتن از کوه بود و یا دنباله آن در سمت دیگر قسمت خمیدگی قرار گرفته بود. قطار همچنان در مسیر یاد شده در حرکت بود، تا این که به ایستگاه «قطرانه» رسیدیم این نقطه مرز راه آهن استانداری «کرک» است که در ۳۰ کیلومتری غرب آن قرار دارد. در این ایستگاه جناب استاندار به همراه برخی از همراهان او به استقبال خدیو آمده بودند. پس از ادای احترام و تعظیم، مجدداً قطار به مسیر خود ادامه داد تا این که در نیمه‌های شب، به ایستگاه «درعا» رسیدیم. در این مکان راه آهن به دو شعبه تقسیم می‌گردید: شعبه‌ای به سوی شمال می‌رفت که از آن جا به دمشق (شام) منتهی می‌شد و به سوی «حیفا» در غرب راه دارد. این ایستگاه را جهت ورود خدیو، با آرایشی خاص زینت داده بودند تعداد بسیاری از ساکنین «درعا» نیز در فاصله هزار متری ایستگاه ایستاده بودند. این افراد برای استقبال و دیدار از خدیو بدان سو

ص: ۴۵۰

روی آورده بودند.

قطار در این ایستگاه تا پگاه روز بعد از حرکت باز ایستاد و سپس مجدد در سرزمینی حاصل خیز و زراعتی که دو سوی ما را احاطه کرده بود، به حرکت ادامه داد این حرکت ادامه داشت تا این که به ایستگاه «تل شهاب» رسیدیم. از این پس راه آهن این قسمت، در دل کوه واقع شده بود، به طوری که قطار گاه در حال بالا رفتن بود و گاه در حال پایین آمدن، گاه به سوی چپ و به راست و لحظاتی در حالی ورود به تونل و لحظاتی بر بالای دره بود، گاه پلی را به سوی شرق سیری می‌کرد که پس از آن پل دیگری را به سوی غرب طی می‌نمود. همچنان رو به جلو، همانند آهویی گریزان و یا روباهی زیرک، آب راه‌ها را پشت سر می‌گذاشت و از سیلاب‌ها دور می‌گردید. در مجموع می‌توان گفت که این راه گوشه‌ای از راه «سمرنگ» میان «تریستا» و «وین» را یاد آور می‌شد.

همچنان در میان این پستی‌ها و بلندی‌ها و آن دامنه‌های زیبایی که عقل آدمی را به حیرت می‌انداخت در حرکت بودیم که انسان از سازنده این راه آهن و به وجود آورنده آن و دست توانای دولت که چه زحمات و سختی‌هایی را به جان و دل خریده و چنین آسایشی را در دشتی زیبا به وجود آورده‌اند، به حیرت می‌افتاد.

راه آهن از دشتی سبز عبور کرد که دو سوی آن، پیازهای گل نرگس آن چنان بویی را در فضا پخش نموده بود که آدمی از خود بی‌خود می‌گردید. در جای جای این دشت هزاران گاو و گوسفند در حال چریدن بودند. قطار از میان این مناظر زیبا و دلربا گذر می‌کرد تا این که لکوموتیو به دشتی دیگر وارد گردید. در این دشت کشاورزانی را در حال شخم زدن مشاهده می‌کردیم دستگاه شخم زدن این کشاورزان بسیار کوچک‌تر از وسایل شخم زنی مصر بود پس از عبور از کیلومتر ۱۳۵ خیمه‌های صحرا رو به افزایش نهاده بود و این خیمه‌ها نشان از سکونت افراد در آن جا را به ما اطلاع می‌داد.

در کیلومتر ۱۰۰، کشتزارها فراوان گردید؛ در این حال دامنه‌های کوه و اطراف آن را با پوششی سبز و زیبا مشاهده می‌کردیم که این پوشش، تمامی پستی‌ها و بلندی‌های منطقه را دربرگرفته بود. آفتاب در هر قسمت به رنگی جلوه گر بود، آن چنان که مرا به یاد

ص: ۴۵۱

«بوسفور» زیبا انداخت. این دشت معروف به «وادی بیسان» بود که برخی آن را «وادی ساسابان» می گفتند که از ایستگاه «صماخ» (۱) که متعلق به تیول سلطان عبدالحمید (عثمانی) بود آغاز می گردید. این دشت دارای پنجاه دهکده بود که سرزمین بسیار حاصلخیزی داشت و راه آهن از میان آن عبور می کرد. در این قسمت آب فراوانی وجود داشت.

کشتزارهای گندم، به ارتفاع یک وجب از سطح زمین رشد کرده بود. تیول پادشاه، تا ایستگاه «عفوله» ادامه داشت و به محض آن که از آن جا عبور نمودیم، ساختمان‌های «حیفا» آشکار گردید.

پیش از آن که به «حیفا» برسیم، در چند کیلومتری آن و در سمت چپ خویش، فضای گسترده‌ای را دیدیم که جمعیت فراوانی خود به استقبال از امیر بزرگ ما گرد آمده بودند. به هنگام عبور قطار از سوی افراد یاد شده، غریو شادی و هلهله بلند بود. پس از چندی قطار به سکوی ایستگاه- که با پرچم‌های فراوانی آراسته گردیده بود- رسید. بر روی این سکو، گروه بسیاری از بزرگان شهر که در پیشاپیش آنان، مأمورین دولت (ارتشیان)، درباریان، کنسول‌های دولت‌های خارجی و علما که در آغاز آنان جناب قاضی، مفتی و امین الاشراف، ایستاده بودند. جناب استاندار و جانشین وی و فرمانده (قومندان) نیروهای ارتشی، در حال آماده باش و سلام نظامی در این جایگاه ایستاده بودند.

هنگامی که قطار ویژه از حرکت باز ایستاد، توپ‌ها به صدا درآمد و گروه موزیک، سلام خدیوی را نواخت. در این هنگام استاندار از قطار بالا رفته و پس از سلام نظامی، به

۱- در نزدیکی آن جا دهکده «حطین» معروف وجود دارد که جنگ مشهور میان صلاح الدین ایوبی وصلیبیان در سال ۵۸۳ هجری در آن جا اتفاق افتاده است که این جنگ با پیروزی صلاح الدین خاتمه یافت؛ این پیروزی آغازی بر موفقیت‌های بعدی او در جنگ‌ها بود. دهکده دیگری که در نزدیکی «حطین» وجود دارد و گفته می‌شود: قبر «شعیب» پیامبر صلی الله علیه و آله نیز در آن جا قرار دارد، دهکده «خیاره» می‌باشد. «صماخ» دریاچه‌ای مشرف بر دریاچه «طبریه» است که تورات به نام «بحر الجلیل» از آن یاد کرده است. این دریاچه از بزرگ‌ترین دریاچه‌های سوریه به شمار می‌آید که طول آن از شمال به جنوب، ۱۴ مایل است و عریض‌ترین قسمت آن در عرض ۸ مایل می‌باشد.

ص: ۴۵۲

نیابت از دولت علیه (عثمانی)، ورود ایشان را خیر مقدم گفت. سپس ایشان را جهت انجام استقبال رسمی به سکوی ایستگاه دعوت نمود. پس خدیو از قطار پایین آمد و در میان جمعیت حاضر، که تعداد آنان بی‌شمار بود، به سوی جایگاه استقبال، حرکت نمود.

در این لحظه تشریفات آغاز گردید: ابتدا بزرگان شهر که در پیشاپیش آنان جناب قائم‌مقام قرار گرفته بود، به سوی ایشان آمد و ادای احترام نمود، سپس استاندار، چای و قهوه را به حضور ایشان تقدیم نمود.

از آن پس منشی مخصوص، «محکمهٔ الشرعیهٔ» (دادگاه شرعی) به پا خواست و خطابه‌ای طولانی را، در محضر خدیو ایراد نمود. نامبرده، ضمن خوش آمد گویی و خیر مقدم، قصیده‌ای زیبا را در مدح فضایل خدیو خواند که در پایان از سوی ایشان مورد سپاسگزاری واقع گردید.

خدیو در مدت برپایی این جشن، با یکی به زبان ترکی و با دیگری به زبان عربی سپس با هر کنسول به زبان ملیتش، سخن می‌گفت. نامبرده با مطرح کردن موضوع‌هایی، با بیان شیرین، بلاغتی تمام و حکمتی والا، آن چنان حاضرین را تحت تأثیر خویش قرار داده بود که آنان از گستردگی اطلاعات و آگاهی‌های او و نیز از آداب معاشرت و اخلاق او در شگفتی قرار گرفته بودند.

پس از نیم ساعت، قطار به سوی اسکله به حرکت درآمد و رجال دولتی نیز به همراه ایشان، سوار شدند و پس از مراسم تودیع و سپاسگزاری از حضرتش، متقابلًا، خدیو از آنان تشکر نمود، سپس بر قایق بخاری کشتی مخصوص خود، سوار گردید. همراهان درباری او نیز، همراهش بر آن سوار گردیدند. اما فقرا و تنگدستان مصری که به خرج خدیو، همراه او آمده بودند، با فرمان حضرتش، به همراه برخی از مردان پاسدار خدیوی، به وسیله یکی از کشتی‌های شرکت خدیوی که در بندر به انتظار آنان لنگر انداخته بود، به سوی «بور (پورت) سعید» به حرکت درآمدند.

در ساعت ده و نیم شب، کشتی ویژه خدیوی، به نام اللّٰه و در پناه او، به سوی مرز اسکندریه به حرکت درآمد، این شهر در ساعت چهار بعد از ظهر روز دوشنبه، ۲۴ ژوئن سال ۱۹۱۰، از دور پدیدار گردید. در این لحظه بود که شادی و سرور سرتا پای وجود

ص: ۴۵۳

همه را فرا گرفته بود و تا هنگامی که ساحل با آب دریا هم آغوشی می‌نمود، این شادی همچنان برقرار بود. کم کم با نزدیک شدن به ساحل، نسیم ملایمی، همراه عطرهای خوش‌بو به مشام می‌رسید. این نسیم، همانند بوی پیراهن حضرت یوسف به سوی یعقوب، همه را زنده و شاداب می‌نمود آری! این نسیم وطن بود، بوی خوش مردمان و خانواده‌های محبوب ما، این نسیم میهن، آن چنان در سر تا سر وجود ما تأثیر گزارده بود که همگی را از حال عادی خارج کرده و اشک شوق را از دیده‌ها سرازیر نموده بود. اشک شوق، اشک دیدار، اشک بازگشت به مام وطن، کشتی همچنان به حرت خود ادامه می‌داد، تا این که در ساعت پنج شب، در کنار اسکله لنگر انداخت. در این هنگام بود که از چهار گوشه شهر، توپخانه‌ها به همراه غریو شادی و هلهله هزاران نفر از مردمانی که برای استقبال و دیدار از پادشاه محبوب خود به اطراف اسکله و به میان زورق‌ها آمده بودند، به هوا برخاست.

سپس در این لحظه، جناب امیر «محمد علی پاشا» و هیئت وزیران و دوست آنان آقای «الدن گورست»، در حالی که بر قایقی بخاری سوار گردیده بودند به سوی کشتی پیش آمدند و پس از کسب اجازه، بدان جا وارد شدند، سپس شرفیاب حضور خدیو گردیدند و پس از دستبوسی، ورود ایشان را بـه مملکت، به درگاه الهی سپاسگذاری نمودند. خدیو از ایشان سپاسگزاری کرد و در این هنگام، همگی در همراهی خدیو، از کشتی پایین آمدند و بر قایق ویژه خدیوی سوار شدند.

به دنبال ایشان، والا حضرت والده و همراهان ایشان و نیز رجال همراه خدیوی، در حالی که بر قایق‌های دیگری سوار شده بودند، همگی بر سوی کاخ «رأس التین» به حرکت درآمدند.

کاخ خدیوی مملو از بزرگان گردیده بود، این افراد کارمندان، سرکردگان خارجی و اعیان کشور، از شمال تا جنوب آن بودند. در اینجا تشریفات شرفیابی، بدون قرار قبلی آغاز گردید و همگان به محضر خدیو شرفیاب گردیدند و ضمن عرض خیر مقدم و دستبوسی، بازگشت ایشان را به مام وطن، تبریک گفتند.

این مراسم تا ساعت ۹ شب ادامه یافت و سپس تمامی بازدیدکنندگان، در حالی که

ص: ۴۵۴

از کرم و حسن برخورد او خوشحال و سپاسگزار بودند، آن کاخ را ترک نمودند و خدیو شام را در کاخ صرف نمودند.

شهر اسکندریه یک پارچه نور و روشنایی گردیده بود: مردمان این شهر، جای جای آن را چراغانی و زینت کرده بودند، مجلس شهری نیز کاخ «رأس التین» را تا پایان خیابان «رشید» آذین بندی کرده بود این خیابان از یک سوی شهر تا سوی دیگر آن، امتداد دارد، در سر تا سر خیابان یاد شده، طاق نصرت‌های زیبایی را بر پا ساخته بودند که سر تا سر آن را چراغ‌ها و لوسترهای فراوانی در بر گرفته بود؛ آن چنان که تصور می‌نمودیم، ستارگان نیز برای همکاری با اسکندری‌ها، برای این آذین‌بندی و جشن نور، پایین آمده و به کمک آنان شتافته‌اند. همه جا نور و روشنایی بود. فروشگاه‌ها و مغازه‌ها هر کدام در طول راه، به ویژه در میدان «منشیه» و دو خیابان «شریف و رشید» آذین بندی و چراغانی گوناگونی را به پا ساخته بودند، به طوری که هر کدام دارای منظره و شکلی خاص بودند، در میان این چراغانی‌ها، پرچم‌های گوناگونی از کشورهای مختلف و در رنگ‌های متفاوت به اهتزاز درآمده بود. این آذین‌بندی‌ها شکوه و جلال خاصی را به این شهر داده بود.

مردم همانند دیواری مستحکم، که پیشاپیش آن مردانی از پلیس و نیز مأمورین مجلس شهری بودند، در حالی که هر یک شمعدانهایی روشن را به دست گرفته بودند، همگی در دو سوی خیابان، در انتظار تشریف فرمایی خدیو بودند. در این مورد بر اثر التماس و اصرار مجلس شهری، خدیو وعده دیدار از ساختمان شهرداری را داده بود. در پایان ساعت ۹ شب، خدیو بر کالسکه خدیوی سوار شدند و جناب «محمد سعید پاشا» رئیس هیأت وزیران (که در آن هنگام وزیر داخله (۱) نیز بود)، در سمت چپ ایشان قرار گرفته، کالسکه به حرکت درآمد و ابتدا از جایگاه «عروة الوثقی» که در ابتدای خیابان «رأس التین» بود، دیدن نمودند. اعضای این جایگاه، همگی در خیمه‌های زیبا و آذین بندی شده‌ای که به منظور تشریف فرمایی حضرتش برپا کرده بودند، گرد آمده بودند. پس از لحظه‌ای درنگ در این مکان و تشکر و سپاسگزاری خدیو از ایشان، مجدداً در میان

۱- وزیر کشور «مترجم»

ص: ۴۵۵

دعا و ثنای مردم و نیز هلهله و شادی تماشاگران، به حرکت خویش ادامه داد، و از «میدان منشیه» و سپس «خیابان شریف» «خیابان رشید» عبور نمودند.

این در حالی بود که هرگاه خدیو از برابر جمعیت عبور می‌نمود، غریو شادی و هلهله آنان به آسمان برخاسته، آن چنان که تو گویی، این صداها به آسمان‌ها بالا می‌رفت.

هنگامی که خدیو به ساختمان مجلس شهری رسیدند، از سوی افراد آن با جلال و شکوه خاصی مورد استقبال قرار گرفتند و به سوی سالن ویژه‌ای که برای ایشان در نظر گرفته شده بود حرکت نمودند. در این هنگام، رییس مجلس در برابر ایشان خطبه زیبایی ایراد نمود و از سوی اهالی اسکندریه در ضمن خیر مقدم، آرزوی حجی مقبول را برای ایشان نمود. خدیو نیز از نامبرده سپاسگزاری کرده و سپس به سوی جایگاه آشامیدنی‌ها حرکت کردند و پس از نوشیدن شربت، در میان تعظیم و تکریم، از ساختمان دیدن به عمل آورند و سپس به سوی کاخ «رأس التین» از همان راهی که آمده بودند مراجعت کردند. تراکم جمعیت همانند پیش در آن مسیر به چشم می‌خورد.

در روز سه شنبه، ۲۵ ژوئن، خدیو قصد ایستگاه «باب الجدید» نمود و در میان گروهی از فرماندهان پاسداران، به سوی آن جا به حرکت درآمدند. ایستگاه مملو از اعیان و بزرگان شهر اسکندریه و بزرگان کارمندان و تعدادی بسیاری از ثروتمندان کشور گردیده بود. همگی دست او را می‌بوسیدند و در حالی که اطراف او را حضرات وزرا در برگرفته بودند، به قطار سوار شدند و به سوی مصر به حرکت درآمدند. آذین بندی چراغانی در ایستگاه‌های راه آهن بی‌نظیر بود؛ به ویژه این چراغانی‌ها در «دمنهور»، «طنطاء»، «برکهٔ السبع» و «بنها»، دیدنی بود؛ زیرا جمعیت فراوانی از بزرگان و اعیان شهرهای «جیره»، «غرابیه»، «دقهلیه»، «منوفیه»، «شرقیه» و «قلیوبیه»، در حالی که در پیشاپیش و مقدمه آنان، آقایان مدیران و بزرگان کارمندان آن، بر سکوی ایستگاه‌های یاد شده، در انتظار قدوم خدیو بودند.

قطار خدیوی در رأس ساعت دوی بعد از ظهر به ایستگاه مصر وارد گردید. این ایستگاه مملو از اعیان قاهره و تعداد بسیاری از بزرگان و کنسول‌های کشورها و نمایندگان آنان و نیز سرکردگان خدمتگزاران حکومتی و در پیشاپیش آنان، علمای اعلام، فرمانداران

ص: ۴۵۶

و مقام‌های عالی رتبه کشوری و اعضای مجلس شورای قانون‌گذاری و در مقدمه آنان پرنس «حسین کامل پاشا» (که رئیس آنان به شمار می‌آمد) گردیده بود.

به طور کلی می‌توان گفت که تمامی قدرتمندان مملکتی، در این جایگاه گرد هم آمده بودند، استاندار مصر و فرماندار، مسؤول نظم این مراسم بودند، هنگام توقف قطار، خدیو از آن خارج گردید و بر روی سکوی ایستگاه که همچون عروس آذین گردیده بود، ایستاد. ابتدا با یکایک افراد حاضر دست داد و پس از آن بر کالسکه خویش سوار گردید، این در حالی بود که رییس هیأت وزیران در کنار ایشان قرار گرفته بود. کاروان در میان شلیک توپخانه‌ها و آهنگ گروه موزیک ارتش مصری، به حرکت درآمد. در این میان گروهی از سپاهیان ارتش ویژه، که ایستگاه را به محافظت خویش درآورده بودند، به دنبال کاروان به راه افتادند. خدیو در میان جمع کثیری از مستقبلین که تعداد آنان به شمار نمی‌آمد، به سوی کاخ «عابدین» به حرکت درآمد. این جمع در صفوفی فشرده در حالی که پیشاپیش آنان مردانی از پلیس قرار گرفته بودند، در دو سوی مسیر ایستاده بودند.

هرگاه کالسکه خدیو از برابر این گروه عبور می‌نمود، مردم با هلهله و غریو شادی از پادشاه محبوب خود استقبال می‌کردند. این غریو شادی‌ها آن چنان با صدای بلند بود که گویی اطراف شهر قاهره را به حرکت درآورد؛ به طوری که تا آن زمان نظیر آن دیده نشده بود.

مغازه‌ها و فروشگاه‌های دو طرف مسیر در حالی که پرچم‌های گوناگون را به اهتزاز درآورده بودند، از آن کاروان استقبال می‌کردند.

در این هنگام، کالسکه به میدان «اوپرا» رسید که جمع بسیاری از مردم از طبقات مختلف در آن جا گرد آمده بودند. یکی روی زمین ایستاده بود و دیگری روی اتومبیل خود و آن یکی بر روی کالسکه‌اش و افراد بسیاری بر روی بالکن‌ها و پنجره‌ها، آن چنان جمع گردیده بودند که از قدرت شمارش آن خارج بود.

مردم از زن و مرد، مصری و خارجی، همه در آن مراسم گرد آمده بودند. این در حالی بود که همگی با ورود خدیو، غریو شادی و هلهله خود را آن چنان به آسمان بلند کرده بودند که زمین و زمان را به لرزه در آورده بود.

ص: ۴۵۷

کـاروان همایونی در میان این اسـتقبال، در ساعت ۵/ ۲، به کـاخ وارد گردیـد. شب هنگـام قاهره در زیر پرده‌ای از نور و زیبایی فرو رفت و کمیته برگزاری جشن، برنامه‌های جلوس خدیوی را با زیبایی و جلال خاصی، آغاز نمود.

خارجیان نیز در آن جشن و سرور شرکت کرده بودند و محله‌های خود را با زیبایی و شکوه خاصی زینت داده بودند. به طور کلی می‌توان گفت: قاهره در جشن و سرور و چراغانی فرو رفته بود. طاق‌نصرت‌های بی‌شماری در مسیر خدیو، از ایستگاه تا کاخ، بر پا گردیده بود. که همگی با لوسترها و شمع دان‌های زیبایی آذین شده بود. این طاق نصرت‌ها آن چنان نورانی بود که گویی کمانی از نور را به پا داشته‌اند. کمیته برگزاری جشن، خیمه‌هایی را در میدان «عابدین» بر پا نموده بود که این سراپرده‌ها همگی پوشیده از نور و گل‌های گوناگون بود. روشنایی و نور این چادرها، آن چنان بود که به درون کاخ سرای خدیو نیز نفوذ می‌نمود. خدیو در ساعت دو و نیم به محل تعیین شده وارد گردید و مورد استقبال گرم و شایان اعضای آن قرار گرفتند. در این هنگام، رییس هیأت، عثمان بک مرتضی، رایزن دادگاه استیناف قاهره و اسکندریه، به نمایندگی از سوی دیگر اعضا خطابه بسیار زیبایی را در حضور ایشان ایراد نمود که در آن خطابه، ضمن شکرگذاری از درگاه باری تعالی، به مناسبت سلامتی مراجعت ایشان به مملکت، از حضور ایشان در این جشن سپاسگزاری و تشکر نموده بود. سپس خدیو در پاسخ وی، خطابه فصیح و بلیغی را عنوان نمود و در آن خطابه از همت و زحمات آنان قدردانی نمود. در این هنگام، با شیرینی از ایشان پذیرایی گردید که پس از آن که اندکی از آن میل نمودند، دستور دارند که به حاضرین در مجلس نیز تعارف گردد.

در این لحظه شاعر مشهور مصری و نابغه دوران، «حافظ افندی ابراهیم»، به پا خواست و شعری زیبا را که نشانه‌ای از بلاغت و فصاحت وی بود، بالبداهه در این جشن پر شکوه سرود و ضمن آن ابیات، مراجعت حضرتش را به مصر، تبریک و تهنیت گفت.

خدیو از او سپاسگزاری کرد و سپس مراتب تشکر و قدردانی خود را مجدداً از رییس کمیته برگزار کننده جشن و سایر اعضای آن به جای آورد و در پایان، بر کالسکه خویش سوار شد و از میان هزاران نفر که در دو سوی خیابان آذین بندی شده ایستاده بودند و

ص: ۴۵۸

غریو شادی و هلهله سر می‌دادند، عبور کرد و به سوی کاخ «قبه» حرکت نمودند. این کاروان در ابتدای ساعت دوازده شب، به کاخ وارد گردید.

در روز پنج شنبه ۲۷ ژوئن ملاقات‌های خدیو آغاز گردید:

در آن روز کاخ منظره‌ای پر شکوه و دیدنی داشت. جای جای این کاخ در این روز مملو از گروه‌های مردمی از نژادهای گوناگون بود و هزاران نفر از مردم دهکده‌ها و شهرهایی همچون «اصوان» و «اسکندریه» رو به سوی کاخ «عابدین» گزاردند و گروه گروه به حضور ایشان شرفیاب می‌شدند و مراتب تبریک و تهنیت خویش را به ایشان ابلاغ می‌نمودند. کاخ خدیو، آن چنان جمعیتی را در خود جای داده بود که تا آن زمان هیچ کس همانند آن را ندیده بود.

خدیو نیز با تمامی آنان، از راه لطف و صفا و با رویی گشاده و لبی خندان برخورد می‌کرد و از زحمات آنان، قدردانی و سپاسگذاری می‌نمود.

در ساعت دوی بعد از ظهر، این تشریفات به پایان رسید و مردم در حالی که زبان به ثنا و دعای آن پادشاه عباسی گشوده بودند، کاخ را ترک نمودند.

مسجد الاقصی

مسجد الاقصی سومین مسجد در میان مسلمانان به شمار می‌آید. این مطلب بر اساس فرموده پیامبر صلی الله علیه و آله می‌باشد که فرموده‌اند: «لا تُشَدُّ الرّحال إلّاإلی ثلاث: المسجد الحرام، و مسجدی هذا، و المسجد الأقصی»

یعنی تنها به سوی سه مسجد می‌توان رهسپار گردید: مسجد الحرام و مسجد من (اشاره به مسجد النبی) و مسجد الاقصی.

این مسجد همان مسجد «صخره» در بیت المقدس می‌باشد و بسیاری از مسلمانان پس از زیارت آرامگاه پیامبر صلی الله علیه و آله به سوی آن می‌روند و آن را زیارت می‌کنند. مسلمانان به کسی که به زیارت این مسجد رفته است می‌گویند: فلانی مقدس گردید. این

ص: ۴۵۹

زیارت دارای زمان مخصوص و شروط ویژه‌ای همانند حج نیست، بلکه تنها به صورت زیارت ساده‌ای است که در هر زمان می‌توان آن را به عمل آورد.

گروهی در بهار به هنگام بوییدن گل‌ها به زیارت آن می‌روند و عقیده دارند که در این هنگام تولد حضرت موسی علیه السلام نیز بوده است. ساکنین آن، دیار در این فصل، جشن عظیم و با شکوهی را به پا می‌دارند بدین صورت که پس از آخرین نماز جمعه پیش از شنبه، نور یا «السبت النور»، استاندار، قاضی، مفتی، بزرگان حرم شریف، بزرگان طرق و فرقه‌ها و نیز رجال مملکتی با ارتشیان و دولتیان، به همراه هزاران نفر از عرب‌ها و ساکنین آن جا و حاجیان، در اطراف درخت زیتونی که در صحن حرم میان جایگاه صخره و مسجد الاقصی قرار دارد، گرد هم می‌آیند.

این درخت را به رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت می‌دهند زیرا ادعا می‌کنند که حضرت درخت را در این نقطه قرار داده و کاشته‌اند.

در این مکان پرچم‌های گوناگونی را در میان مردم پخش می‌کنند؛ برخی به نام پرچم پیامبر صلی الله علیه و آله، برخی به نام داود، برخی به نام موسی و بعضی دیگر به نام پرچم صخره نامگذاری شده است. سپس کاروان از حرم شریف به سوی جایگاه حضرت موسی علیه السلام که در مسافت شش ساعتی از بیت المقدس و در سمت جنوب شرقی قرار دارد، به راه می‌افتند.

در آن مکان که بعنوان زادگاه حضرت موسی بوده، این جشن را به پا می‌کنند، پس از پانزده روز اقامت، روی کوه و برپایی بازارهای گوناگونی، عرب‌ها تمامی احتیاجات خویش را از آن خریداری می‌کنند، جشن به پایان می‌رسد.

اما «صخره شریف» که به مدت شانزده ماه به عنوان قبله مسلمانان به شمار می‌آمده پس از آن، به دستور خداوند، در سال دوم هجری رو به سوی کعبه مکرمه نماز گزاردند.

بر روی این صخره عظیم گنبدی پهناور برپا گردیده است.

که این گنبد به وسیله کاشی‌های کاشانی و موزائیک و نقش و نگارهای طلایی زیبایی که همگان را به حیرت وا می‌دارد، آذین گردیده است.

این زینت‌ها به دوران «عبدالملک ابن مروان» و فرزندش «ولید» باز می‌گردد.

ص: ۴۶۰

«مأمون» (عباسی) نیز در آن جا آثاری از خود به جای گذاشته است. «حاکم بأمر اللّه» این گنبد را مرمت کرده و بر آن گنبد دیگری از چوب بنا نموده تا بـدین وسـیله آن را از آفتاب و باران محفوظ نگاه دارد. ارتفاع گنبـد نخستین که همان گنبـد زیرین است، ۵۰/ ۱۱ متر و قطر آن بیست متر می‌باشـد. اما گنبـد دومی (/ گنبـد فوقانی) دارای ارتفاعی به انـدازه سـی متر می‌باشد. این گنبد از سوی «صلاح الدین ایوبی»، پس از آن که صلیبیان این جایگاه را به کلیسا تغییر داده بودند و مجسمه‌ای را بر روی صخره قرار داده بودند، تعمیر و اصلاح نمود و سپس از سوی سلطان سلیمان «قانونی» مرمت گردید.

این گنبـد هم اکنون نشـانه‌ای از زیبـایی و مهـارت صـنعت رومیـان و عرب‌هـای پیشـین، به شـمار می‌آیـد، به طوری که کارگران و صنعت‌گران کنونی، از اصـلاح و ترسیم برخی قسمت‌های از میان رفته آن عاجز می‌باشند این گنبد بر روی پایه‌ای هشت ضلعی برپا گردیده که طول هر یک از ضـلع‌های آن ۴۰/ ۲۰ متر می‌باشـد و دیوارهای آن پوشـیده از سـنگ‌های بزرگ مرمر است که نقش و نگارهای طبیعی سـنگ‌ها، آن چنان زیبا بود و با مهارت خاصـی در کنار هم قرار داده شده بود. این نقش و نگارها آن چنان زیبا به نظر می‌رسـند که ذهن هر آدمی چنین تصور می‌کنـد که به وسـیله نقاشـان زبردستی این مجموعه در کنـار هم به وجود آمـده است. زمیـن زیر گنبـد، به وسـیله مرمرهـای رگه دار (معرق) پوشـیده شـده و اطراف آن را به وسـیله موزاییک‌هـای مرمرین در رنگ‌هـای گوناگون سنگفرش نموده‌اند.

اما دیوارهای بیرونی این جایگاه، همگی به وسیله کاشی کاری نفیس و زیبایی پوشیده شده که کاشی‌های قدیمی آن از بهای بسیار زیـادی برخـوردار می‌باشـد. بـه طـوری که کاشـی‌هایی که در دوران مرمت سـلطان «سـلیمان قـانونی» در آن به کـار رفته، از ارزش کمتری برخوردار می‌باشد.

در هر صورت چه این کاشـی‌ها و چه کاشـی‌های کهن دیگر، از ارزش بسـیار بالایی برخوردار می‌باشـند لیکن متأسـفانه مسؤولین و خادمین آن، در ازای گرفتن مبالغ ناچیزی، قسـمت‌هایی از کاشـی‌های یاد شده را در طول دوران گذشـته در اختیار خارجیان راهزن قرار داده‌اند. در زیر و میانه این گنبد «صخره شریف» را مشاهده می‌کنید که این سنگ از

ص: ۴۶۱

جنس گرانیت سیاه می‌باشد و در اطراف آن نرده‌ای چوبین و به شکل مربع قرار دارد که طول آن از شرق به غرب، ۷۰/ ۱۷ متر و عرض آن، ۵/ ۱۳ متر و ارتفاع آن در حدود دو متر می‌باشد. در گوشه‌های این نرده، محراب‌هایی به سوی قبله قرار داشته که یکی از آنها «محراب ابراهیم»، دیگری به «محراب داود» و دیگری به «محراب علی علیه السلام» نامگذاری شده است؛ لیکن تسمیه اخیر را نمی‌دانم چرا قرار داده‌اند زیرا شنیده نشده است که حضرت علی علیه السلام به بیت المقدس آمده باشند.

این صخره دارای کشیدگی خاصی است که همانند زبان به سوی قبله و کمی متمایل به شرق است. در این باره اقوال فراوانی به میان آمده است: از آن جمله این که این سنگ در شب معراج به رسول خدا صلی الله علیه و آله سلام کرده است! در زیر این زبان، شکاف کوچکی قرار دارد که به وسیله پانزده پله باریک، به انتهای آن راه دارد. این غار دارای چهار متر طول و سه متر عرض می‌باشد و دیوارهایی که در اطراف آن بنا گردیده به شکل مربع می‌باشد که در سقف این غار فضایی وجود دارد که به پشت صخره راه دارد. این مکان، جایگاه تقدیم قربانی‌های حضرت ابراهیم علیه السلام و جانشینان وی، به درگاه خداوند به شمار می‌آمده است و به همین علت، این صخره مقدس گردیده است. در برابر فضای یاد شده و در کف زمین غار، چاهی قرار داشته است که هم اکنون به وسیله سنگفرش پوشیده شده است.

این چاه به نام «جُبّ الارواح» یا «چاه ارواح» می‌باشد. مردم حکایت و داستان‌های فراوانی را درباره این چاه می‌گویند که بیشتر به خرافات نزدیک می‌باشد.

شاید علت نامگذاری آن به جهت فرو ریخته شدن خون قربانی‌ها در آن بوده و نیز ممکن است مردم پیشینیان هدایای گران بهای خود را که به این صخره هدیه می‌کرده‌اند در آن می‌انداخته‌اند. همانند چاهی که بیش از این بدین منظور در درون کعبه قرار داشته است. بر پشت صخره از سوی شرق، آثار دوازده جای قدم دیده می‌شود. مسیحیان قرون وسطی، آن را به حضرت عیسی علیه السلام نسبت می‌دادند و هنگامی که مسلمانان بر بیت المقدس چیره گردیدند این آثار را جای پای رسول خدا صلی الله علیه و آله به هنگام شب معراج می‌دانستند. این فرورفتگی‌ها دارای نظم خاصی نیست، لیکن می‌توان گفت: تقریباً در یک خط مستقیم قرار دارند. در میان این جای پاها، شکافی قرار دارد که کسی نمی‌تواند

ص: ۴۶۲

بر روی آنها راه برود.

به نظر می‌رسد که این فرورفتگی‌ها همگی شبیه به هم بوده‌اند و شکل دو کف پا نمی‌باشد. به ویژه آن که بسیار کوچک‌تر از کف پای حضرت رسول صلی الله علیه و آله به نظر می‌رسد.

در هر صورت نمی‌توان این ادعاها و گفته‌ها را چندان صحیح و درست پنداشت.

در کنار این جای پاها، اثر پای دیگری قرار دارد که گفته می‌شود از آن «ادریس علیه السلام» می‌باشد. در کنار صخره یاد شده- از سوی غربی و در مجاورت نرده چوبی- صندوقی از نقره قرار دارد که در درون آن قطعه سنگی دیده می‌شود که روی آن اثر پایی است که باز آن را هم به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت می‌دهند همچنین در آن جا تعدادی تار مو قرار دارد که گفته می‌شود از ریش مبارک حضرت می‌باشند.

مردم گمان می‌برند که این صخره در هوا معلق و آویزان بوده، در صورتی که دیوارهای ساخته شده در زیر آن بدین علت است که مردم را به گمراهی نیندازد. گمان می‌برم که این گفته ریشه‌ای از یهودیان داشته باشد؛ گو این که وضعیت قرار گرفتن سنگ آن چنان است که هر بیننده‌ای در آغاز این گونه تصوری می‌نماید.

این صخره، در نقطه مرکزی خود، اتصالی به زمین ندارد، بلکه در سمت شمال غربی آن به زمین فضای حرم تکیه کرده است. بدین جهت این صخره در مسافتی بین شصت تا هفتاد متر از رأس آن تا قاعده آن، به سوی آسمان کشیده شده است.

آن چنان که هر بیننده‌ای تصور می‌نماید که این پایه‌های بلند در اطراف صخره بدین جهت رسیدن به رأس آن که جایگاهی برای قربانی کردن بوده است، بنا گردیده باشد.

«قبهٔ الصخره» دارای چهار در می‌باشد: نخست دری در شمال آن، دیگری در جنوب، سومی در شرق و چهارمی در غرب. اولین در آن، به نام «باب الجنه» می‌باشد. در ضلع‌هایی که در ندارند، پنجره‌هایی وسیعی نصب گردیده است.

این پنجره‌ها به وسیله شیشه‌های رنگین بسیار زیبایی آذین گردیده که در نوع خود بی‌نظیر است. به ویژه آن که قرار گرفتن این شیشه‌های رنگی در کنار هم آن چنان با زیبایی و مهارت صورت گرفته است، به طوری که انعکاس نور آنها بر دیوارهای درونی این فضا، به خصوص در زمانی که در آن بسته باشد، منظره بسیار زیبا و دلربایی را به

ص: ۴۶۳

وجود می‌آورد.

در اطراف این گنبد از بیرون، فضای بسیار گسترده‌ای وجود دارد که به وسیله مرمر، سنگفرش گردیده و بدان «مصطبهٔ الصخره» یا «سکوی سنگی» گویند.

طول ضلع یاد شده از شرق به غرب، کمتر از یکصد و هشتاد متر نمی‌باشد و عرض آن بیش از یکصدمتر می‌باشد. در جای جای اطراف «قبهٔ الصخره» گنبد کوچک دیگری دیده می‌شود که یکی از آنها را «قبهٔ المعراج» می‌نامند و این گنبد در جایگاهی است که از آن مکان رسول خدا صلی الله علیه و آله به سوی معراج رفته‌اند. دومی را «قبهٔ الخضر» و سومی را «قبهٔ الارواح» و جز اینها که این گنبدها غالباً در سمت غربی «قبهٔ الصخره» قرار گرفته‌اند. در سمت شرق «قبهٔ الصخره» گنبدی دیگری قرار دارد که بدان «قبهٔ السلسلهٔ» گویند. این گنبد شکل کوچکی از «قبهٔ الصخره» می‌باشد، لیکن بر پایه‌های مرمرین بنا گردیده است. گفته می‌شود که این مکان جایگاه حکومت حضرت داود علیه السلام بوده است. آنان در این باره می‌گویند که در کنار این جایگاه، از آسمان زنجیری پایین آمده بود که هر شخص به هنگام سوگند آن را به دست می‌گرفته است و در صورتی که به دروغ سوگند می‌خورد، حلقه‌ای از زنجیر یاد شده جدا می‌شده و او را دچار برق گرفتگی می‌نمود!

تصویر قبّهٔ الصخرهٔ و در جوار آن قبّهٔ السلسلهٔ

ص: ۴۶۴

فضای یاد شده در اطراف «قبهٔ الصخرهٔ»، (سکوی سنگی) در حدود سه متر و نیم از سطح زمین بلندتر می‌باشد که در جهات مختلف به وسیله هشت پله بدان راه می‌یابد در سمت غرب دارای سه پله، دو پله در شمال، دو پله در جنوب و پله‌ای نیز در سمت شرق قرار دارد. هر یک از پله‌های یاد شده دارای وسعتی در حدود بیست متر می‌باشد.

نقشه مسجد الأقصی

در طول بالاترین پله از تمامی پله‌های یاد شده، پنج ستون بنا گردیده که روی آنها چهار نیم طاق قرار گرفته است. ارتفاع ستون‌ها، کمتر از ده متر نمی‌باشد. این کمان‌ها بیشتر شباهت به دروازه‌های ورودی، به معبد رومی‌ها دارد. شاید این بناها از ساخته‌های «هیرودوس» پادشاه یهود است که به هنگام ساختمان معبد در سال ۱۹ پیش از میلاد حضرت مسیح علیه السلام بنا شده است.

این کمان‌ها را «موازین» می‌نامند که به معنای ترازو می‌باشد. آنان معتقدند که به وسیله آن، اعمال انسان‌ها در روز قیامت سنجش می‌گردد. همچنان که ادعا می‌کنند این صخره، در آن روز عرش خداوند می‌باشد! مسلمانان قدس در این اعتقادات با یهودیان شریک هستند، در صورتی که همگی این گفته‌ها، دارای ریشه یهودی می‌باشد. اطراف

ص: ۴۶۵

این جایگاه سنگی را، فضایی در برگرفته است که بدان «حرم قدسی» گویند. این فضا، به شکل مستطیل غیر منظمی می‌باشد که از شمال به جنوب ادامه دارد.

تصویر ص ۱۶۹ الباب الذهبی

باب ذهبی- دروازه طلایی- مسجد الاقصی

طول ضلع غربی آن ۴۹۰ متر، شرقی ۴۷۴ متر، شمالی ۳۲۱ متر و جنوبی ۲۸۳ متر می‌باشد. در سمت شرقی و مقداری از سمت جنوبی آن، حصاری قرار دارد که در آن زاغه‌هایی به ارتفاع تقریبی ۸ متر دیده می‌شود.

این حصار بسیار قدیمی و کهن است که از سوی سلطان «صلاح الدین ایوبی» و سلطان «سلیمان قانونی» مرمت گردیده است. دو سوی یاد شده، بر «وادی سدرون» (/ وادی مریم) مسلط می‌باشد که برخی آن را «وادی جهنم» می‌نامند و یهودیان آن را «وادی یوسفات» می‌گویند. در تورات از این وادی به لفظ «یوشافاط» یاد گردیده است. بر طبق ادعای آنان، صحرای محشر در روز قیامت در این مکان می‌باشد. در آن هنگام این صحرا گسترده خواهد شد و فضای آن پهناور می‌شود؟ این وادی در میان «جبل الزیتون» و «جبل صهیون» قرار دارد که شهر «بیت المقدس» روی آن ساخته شده است.

اما دو سمت دیگر (غربی و شمالی) آن، دارای تعدادی مدرسه است که در اطراف حرم بنا گردیده است. مشهورترین آنها مدرسه قایتبای در سمت غربی است که هم اکنون، مردم در آن سکونت می‌کنند و اما آن که در سمت شمالی قرار دارد، پادگان

ص: ۴۶۶

سربازان در آن دیده می‌شود.

تصویر یهودیان در حال استلام سنگهای دیوار مسجد الاقصی

در صحن حرم، تعدادی از فضای سنگی کوچک، به صورت بلندتر از سطح زمین (سکوی سنگی)، قرار دارد که هر کدام از آنها دارای محرابی به سوی قبله می‌باشد و مردم بر آنها نماز می‌خوانند. در طرف غربی، گنبد بسیار زیبایی بر روی سقاخانه‌ای که متعلق به «اشرف قایتبای» بوده، بنا گردیده است. اما در سمت جنوبی آن، مسجد بسیار بزرگ و مجللی قرار دارد که بدان «مسجد الاقصی» گویند. مراد از این مسجد آن نیست که در قرآن کریم از آن یاد گردیده است. زیرا این مکان کلیسایی بوده است که از سوی امپراطور «ژوستنیان» در نیمه قرن ششم میلادی بنا گردیده و سپس پس از فتح، به مسجدی اسلامی تغییر یافته است. مراد از مسجد الاقصی که در قرآن یاد گردیده همان مسجدی است که در اطراف «صخره» همچنان که پیش از این یاد گردید، می‌باشد. هنگامی که عمر به بیت المقدس آمد در سمت جنوب شرقی مسجد الاقصی، نماز به جای آورد و هم اکنون هنوز هم مصلای او با سادگی تمام در کنار ساختمان مجلل و با شکوه این مسجد قرار دارد.

دَرِ این مسجد، در شمال و در برابر «مسجد الصخره» می‌باشد که طول مسجد از شمال به جنوب ۸۰ متر و از شرق به غرب ۵۵ متر است، این اندازه‌ها بدون در نظر گرفتن

ص: ۴۶۷

توسعه‌هایی است که از شرق و غرب بدان افزوده گردیده است. سر تا سر فضای یاد شده مسجد، به وسیله سقفی پوشیده شده است که این سقف بر ستون‌های عظیمی از مرمر زیبا، قرار گرفته است. از میان ستون‌های یاد شده، دو ستون در کنار هم و در سوی قبله از سمت شرق قرار دارد که بر این دو ستون، نرده‌ای آهنین قرار داده شده، تا از عبور افراد از میان آن جلوگیری نماید؛ زیرا به ادعای مردم، هر شخصی که بتواند از میان دو ستون یاد شده گذر نماید، شخصی خوشبخت در دنیا به شمار می‌آید. در غیر این صورت از بخت خوبی برخوردار نخواهد بود! مردم همانند این اعتقاد را در باره دو ستونی که در مسجد عمرو عاص در «فسطاط» مصر قرار دارد نیز، دارند و بدان عمل می‌کنند!!

در این مسجد منبر بسیار زیبایی از چوب آبنوس وجود دارد که به وسیله عاج و صدف تزیین شده و از سوی «نور الدین شهید محمود زنگی» بدان اهدا گردیده است. در کنار آن، از سوی غرب، محراب کوچکی دیده می‌شود که زمین آن از سنگ پوشیده شده و روی آن اثری قرار دارد که آن را به جای پای حضرت عیسی علیه السلام نسبت می‌دهند.

در صحن حرم، به ویژه در سمت غربی و جنوبی آن، آب انبارهایی قرار دارد که به وسیله درهایی به عمق زمین راه پیدا می‌کند: یکی از آنها در کنار «مسجد الاقصی» از سمت شرق قرار دارد که به وسیله تعدادی پله سنگی، به پایین آن و به فضایی گسترده و مربع، راه می‌یابد در میانه آن فضا، دو ستون بزرگ از سنگ سخت قرار دارد که روی آن‌ها گنبدهایی بنا گردیده که سقف مکان یاد شده را بر روی خود استوار نموده است. در اطراف آن دیوارهایی با شکاف‌هایی وجود دارد که ورودی آب بوده است وهم اکنون این دهانه‌ها همگی بسته شده‌اند.

مهم‌ترین این غارها که معروف به «اصطبل سلیمان» می‌باشد، در گوشه جنوب شرقی حرم دیده می‌شود. این غارهای زیر زمینی، به وسیله پله‌های کوچکی که در کنار حصار شرقی ساخته شده به پایین آن راه دارد. در زیر زمین و در میانه فضای آن، پله‌ای هم کف دیده می‌شود که در کنار آن، فرو رفتگی وجود دارد که ظرف بزرگی از مرمر در آنجا وجود دارد و ادعا می‌کنند این مکان جایگاه بستر حضرت مریم یا محراب او بوده و نیز می‌گویند که زکریا علیه السلام غذای او را بدین مکان می‌آورده است!

ص: ۴۶۸

این پله‌ها به فضای بسیار گسترده‌ای منتهی می‌شود که به وسیله دوازده ردیف از ستون‌های عظیم و در مجموع ۸۸ ستون، پوشیده شده است. ارتفاع متوسط هر یک از ستون‌ها، هشت متر یا بیشتر می‌باشد. تمامی ستون‌های یاد شده به وسیله نیم طاق‌هایی که روی آن‌ها گنبدهایی ساخته شده، زمین حرم را بر خود استوار کرده است. در اطراف این فضا دیوارهایی با بنای کهن و قدیمی دیده می‌شود که در سمت جنوبی آن، در بسته‌ای وجود دارد و به «وادی سدرون» راه دارد.

در سمت شمالی و غربی حرم، دهانه‌های بسته دیده می‌شود که برخی از آنها کوچک و برخی بسیار بزرگ است؛ شاید این دهانه‌ها به چنین فضاهایی منتهی می‌شود که در بعضی از آنها آب‌انبارهایی برای ذخیره آب باران به نام‌های معروفی در این سمت به وجود آمده است. این جانب در سفر خود به قدس در سال ۱۹۱۰ میلادی، در برابر برخی از این شکاف‌ها، آثار حفاری کهنی را مشاهده کردم. بنابراین توصیف، روشن می‌گردد که زمین حرم همه‌اش بر روی این ستون‌ها قرار داده شده و این مطلب دلالت بر آن دارد که تمامی این بنا از سوی حضرت سلیمان یا جانشینان وی ساخته شده که پس از آن از سوی صلیبیان به «اصطبل سلیمان» معروف گردیده است.

همچنین ممکن است به هنگام فشارهایی که از سوی «سنحاریب» و «بخت النصر» و «طیطوس» بر یهودیان وارد گردید، از این مکان به عنوان پناهگاه اموال خویش استفاده می‌کردند و اشیای گران سنگ خود را در آن جا پنهان می‌کردند. زیرا اخیراً روزنامه‌های زیادی درباره دستیابی بدین اشیا سخن گفته‌اند و درباره گران‌قیمتی بودن آنها داد سخن داده‌اند، تا آنجا که دولت ملزم شد تا نسبت به نگهداری از آنها سعی و کوشش فراوان نماید.

حرم شریف دارای ده در می‌باشد: هفت در از آنها در طرف غربی واقع شده است که مهم‌ترین آنها «باب السلسلهٔ» در وسط و سپس «باب المغاربه» در جنوب و «باب القطانین» در شمال را می‌توان نام برد. در طرف شمالی، «باب شرف الانبیاء» وجود دارد که «عمر» از این در به درون مسجد وارد گردید. سپس «باب الاسباط» است که بدان «باب حطه» نیز گویند. آنان ادعا می‌کنند که این در همان دری است که در قرآن کریم در سوره

ص: ۴۶۹

بقره ادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّداً وَقُولُوا حِطَّةٌ (۱)

از آن یـاد شـده است. در طرف شـرق، «باب الظاهریه» وجود دارد که به وسـیله چنـد پله، به دهلیزی مربع شـکل منتهی می‌شود. این مکان به وسیله ستون‌هایی از مرمر، در سمت غربی، شمالی و جنوبی آن بنا گردیده که سقف بر آن بنا گردیده اطراف این ستون‌ها، به وسـیله نرده‌ای آهنین پوشـیده شـده است که روی آنها قطعه‌ای بسـیار از پارچه و لباس پیچیده شده این پارچه‌ها را مردم به هنگام زیـارت از این مکـان، به عنوان یادگـار در آن جا قرار می‌دهنـد. گفته می‌شود که این مکان جایگاه حکومت حضـرت سـلیمان علیه السلام بوده است.

در این مکان دو سـتون سـماقی رنگ از نوعی مرمر بسیار زیبا که هم اکنون به ندرت یافت می‌شود دیده می‌شود. می گویند: این دو ستون از سوی «بلقیس» ملکه سبأ به عنوان هدیه، برای سلیمان ارسال گردیده است. در کنار این مکان دری دیده می‌شود که دارای دو گـذرگاه است که در حال حاضـر بسـته است و به «وادی سـدرون» منتهی می‌شود. گـذرگاه جنوبی آن‌به‌نام «باب‌التوبه» وشـمالی «بـاب‌الرحمه» نامیـده‌می‌شود. این‌در، به‌هنگـام ساختمـان معبـد درزمان‌هیرودوش، به‌نام «باب‌سوزان» نامیده‌شـده‌بود که «هِرقَلْ» به‌سال ۶۳۹ میلادی، از آن جا به بیت المقدس وارد گردید و از آن پس به «باب الذهبی» نامگذاری گردید.

کلیدهای «مسـجد الاقصـی» و «مسـجد الصـخره» پیش از مدت زمانی مدید، در دست خاندان «خالدی» معروف قرار داشت. همچنان که کلیـدهای «کلیسای قیامت» نیز به علت عـدم توافق طائفه‌های مسـیحی در دست این خانواده قرار دارد ... اما شـهر (بیت المقدس) در ۳۱ درجه و ۲۷ دقیقه از خطوط عرض شـمالی و ۳۲ درجه و ۵۴ دقیقه و ۴۵ ثـانیه، از خطوط طول شـمالی را گرفته که میانگین ارتفاع آن از سـطح دریا ۷۷۰ متر می‌باشـد. این شـهر بر دو تپه بلند بنا گردیده است که یکی از آنها «جبل صـهیون» و دیگری «جبل عکره» می‌باشـد. ساختمان‌هـای این شـهر، در شـرق به «وادی سـدرون» و در جنوب غربی به «وادی هنوم» متصـل می‌شود. هم اکنون تعداد ساکنین این شـهر هفتاد هزار نفر می‌باشد که از میان آنان ده هزار از مسلمانان و چهل و پنج هزار از یهودیان و پانزده هزار نفر مسیحی هستند

۱- بقره، ۵۸

ص: ۴۷۰

که از نژادهای گوناگون بوده و اغلب آنان از رومیان هستند. «شهر قدس» دارای راه آهنی باریک است که از «یافا» شروع می‌شود و طول آن ۸۰ کیلومتر می‌باشد این راه در نیمه‌های قرن گذشته، به وسیله شرکتی فرانسوی، تأسیس گردیده است.

این شهر در نیمه‌های قرن پانزدهم پیش از میلاد، شهری آباد به شمار می‌آمده که در آن هنگام آن را «یبوس» می‌نامیده و ساکنین آن را «یبوسیان» می‌گفته‌اند: در آغاز قرن دهم پیش از میلاد، «داود» پادشاه بنی اسرائیل که در آن هنگام حکومتش در «حبرون» بود، بر آن چیره گشت و «تابوت عهد» را بدان آورد و شهر را آباد نمود.

از آن پس «داود» نام این شهر را «اورشلیم» قرار داد و در جنوب غربی آن شهری را به نام خود بنا کرد که هم اکنون مزار وی روی کوه «موریا» قرار دارد. پس از او فرزندش «سلیمان»، جانشین وی گردیده و بر ساختمان و بنای آن افزود و سپس روی «صخره»، معبد مقدس را بنا نمود.

هنگامی که کشور فلسطین میان طائفه بنی اسرائیل تقسیم گردید، شهر «اورشلیم» از آن «یهودا» گردید. در دوران فرزندان او اولین شهر از سوی «سنحاریب» پادشاه بابل در سال ۷۱۲ پیش از میلاد محاصره شده و پس از آن که قسمتی از آن را منهدم کرد و مقداری از اموال معبد را به یغما برد، از محاصره آن دست کشید و به جایگاه خویش باز گشت.

پس از آن، «بخت النصر» در سال‌های ۶۰۶، ۵۹۶ و ۵۸۸ پیش از میلاد سه بار بر آن چیره گردید؛ نامبرده پس از دستیابی به اندوخته‌ها و اشیای گران سنگ آن، فرمان داد که شهر را آن چنان ویران نمودند که شهر زیر و رو گردید.

در سال ۵۳۶ پیش از میلاد، «کوروش» پادشاه ایران به آن دست یافت و به فرمان وی شهر از نو بنا گردیده و ساختمان معبد آن در سال ۵۱۶ پیش از میلاد مجدداً بنا گردید و تمامی اموال آن را که آشوریان به یغما برده بودند، باز پس داد. «اورشلیم» همچنان شهری آباد باقی بود تا این که در سال ۶۴ پیش از میلاد، به وسیله رومیان و در دوران پادشاهی «بومبیوس»، این شهر دوباره فتح گردید. در دوران حکومت رومی‌ها، حضرت مسیح علیه السلام در آن جا ظهور نمود. در سال ۷۰ میلادی هنگامی که «ملک طیطوس» بر آن دست یافت، معبد را به آتش کشید و پس از اخراج یهودیان از آن جا، این شهر را به آتش

ص: ۴۷۱

کشید. این وضع همچنان ادامه داشت تا این که «ملک آدریان» آن را مجدداً از نو بنا کرد و نام «ایلیا» را بر آن نهاد. از آن پس نامبرده از ورود یهودیان و سکونت آنها در آن جا منع کرده و دین رسمی را مسیحیت قرار داد. او در سال ۱۳۸ میلادی «کلیسای قیامت» را در آن جا بنا نمود. شهر قدس همچنان در دست رومی‌ها قرار داشت، تا این که در سال ۶۳۶ میلادی به وسیله عرب‌ها فتح گردید. در آن هنگام نام «بیت المقدس» را بر آن نهادند.

عمر که در این حمله خود نیز با سپاهیان اسلام بدین سو آمده بود، پس از فتح آن، مسیحیان و یهودیان را در دین‌شان و تصرف در اموالشان آزاد قرار داد. او در عهدنامه‌ای که با آنان بست، آزادی فراوانی را برای آنان قایل گردید که این نشان دهنده گستردگی تفکر اسلامی می‌باشد.

در سال ۹۶۹ میلادی، «فاطمیان» بر این شهر دست یافتند.

سپس «سلجوقیان» در سال ۱۰۸۶ میلادی و از آن پس صلیبیان در سال ۱۰۹۹ میلادی، بر این شهر چیره گردیدند. صلیبیان دولتی را در آن بنا نهادند که بدان «دولت قدس» می‌گفتند. این شهر در تمام مدت دوران جنگ‌های صلیبی نخستین، در دست آنان قرار داشت که معروف‌ترین پادشاه آنان در زبان عرب‌ها «بردویل») Bavdvin (نام داشت.

«بیت المقدس» همچنان در دست صلیبیان بود تا این که «صلاح الدین ایوبی» در سال ۱۱۸۶ میلادی آن را از چنگ آنان خارج ساخت و از آن پس، در زیر نفوذ پادشاهان مصر قرار گرفت؛ در سال ۱۵۱۷ میلادی به دست ترکان عثمانی درآمد که تا کنون نیز در دست آنان قرار دارد. (۱) «سلطان سلیمان قانونی» عمران و آبادی بسیاری را در آن شهر به وجود آورد لیکن ساکنین آن به اشتباه این ساختمان‌ها را به «سلیمان بن داود علیه السلام» نسبت می‌دهند.

در پایان گفتارمان درباره «بیت المقدس» می‌گوییم:

این شهر دارای مزارها و قبرهای فراوانی می‌باشد که در پشت حصار شهر، در جنوب غربی، بر بالای قله کوه «صهیون»، مسجدی قرار دارد که قبر حضرت داود علیه السلام در آن جا دیده می‌شود.

۱- سال ۱۹۱۰ میلادی. «مترجم»

ص: ۴۷۲

در این باره برخی گفته‌اند که فرزندش حضرت سلیمان علیه السلام نیز به همراه او در آنجا دفن گردیده است. عده‌ای دیگر می‌گویند که حضرت سلیمان علیه السلام بر بلندی صخره دفن شده است. همچنین عده‌ای را عقیده بر این است که سلیمان علیه السلام در درون آن در زیر سنگ سیاهی مدفون می‌باشد.

در زیر حصار شهر از سمت شرق، قبر «عبادهٔ بن صامت» و «شداد بن اویس انصاری» قرار دارد و در همان سو غاری دیده می‌شود که قبر حضرت مریم علیه السلام در آن قرار گرفته است. روی کوه «طور زیتا»، مزار «سلمان فارسی» (۱) صحابی بزرگوار و «رابعه عدویه» و گنبدی که در جایگاه عروج حضرت عیسی علیه السلام و مزار «شیخ حسن راعی» و نیز قبر «عُزیر پیامبر علیه السلام» در آن دیده می‌شود.

در فاصله شش ساعتی، به وسیله کالسکه از جنوب «بیت المقدس»، شهر الخلیل واقع شده است که یهودیان آن را «حبرون» می‌نامند. در این شهر، مسجدی به ارتفاع ده متری از زمین، بنا گردیده که در آن قبر حضرت ابراهیم علیه السلام، ساره، اسحق، یعقوب و یوسف علیهم السلام قرار دارد.

این مزارها، همگی در غاری و در زیر زمین مسجد قرار گرفته‌اند. این غار به نام «مکفیله» است که حضرت ابراهیم علیه السلام آن را برای مزار خود خریده بود. این مسجد دارای قبور دیگری می‌باشد که بر سطح زمین آن واقع شده.

شهر «الخلیل» دارای بیست هزار نفر جمعیت می‌باشد که پانزده هزار نفر از آنان را یهودیان و باقی را مسلمانان تشکیل می‌دهند.

درفاصله‌شهر «الخلیل» و «بیت المقدس»، شهر «بیت‌لحم» واقع شده است. این شهر دارای کلیسای بسیار مجللی است که در جایگاه تولد حضرت مسیح علیه السلام بنا گردیده است.

درون این کلیسا، همواره، به وسیله گروهی از سربازان عثمانی محافظت می‌گردد که جهت حفظ نظم در آنجا دیده می‌شوند، زیرا برخی از شاخه‌های مسیحی به هنگام ورود به آن جا به ستیز با یکدیگر می‌پردازند.

۱- آرامگاه «سلمان فارسی» در شهری به نام «سلمان پاک» در نزدیکی طاق کسری در حومه بغداد قرار داردکه این جایگاه دارای گنبد و بارگاه عظیمی بوده و همواره از سوی مسلمانان زیارت می‌گردد. «مترجم»

درباره مرکز

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۰۶۰۹-۵۳به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».


قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹